به عون صانع مکین و منن فضل خلاق زمین و آسمان

نسخهٔ تبرک در مسائل شرعیه مستنبط از احادیث و آثار سبل رشد و هدایت

شرح سفر السعادت

تالیف اسوهٔ فضلای ام عمدهٔ علمای عظام مولانا عبد الحق دهلوی البخاری

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور واقع لکهنو مزین به طبع

بعون صانع بیچون و بامکان فضل خلاق زمین و آسمان

نسخهٔ مشتهر که در مسائل شرعیهٔ فقهیه مستنبط از احادیث و آثار منهل رشد و هدایت یعنی

شرح سفر السعادة

تالیف اسوهٔ فضلای کرام عمدهٔ علمای عظام مولانا عبد الحق الدهلوی البخاری رحمه الله

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور واقع لکهنو مزین به طبع شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرماسکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے تتمیل ہیچ کے تین صفحہ جو سادے ہین انہین بعض کتب فقہ و حدیث وغیرہ فارسی و اُردو و عربی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت
کتب فقہ فارسی	
ہدایہ - پیشانی پر اصل عربی اور تحت مین ترجمہ فارسی مع شرح از علماے کلکتہ جو مدت سے متداول ہے دو مجلد کامل کاغذ سفید و حنائی۔	عـه/ پ
تحیج الحج مسمیٰ بہ غایۃ الشعور از ملا محمد شاہ۔	۱۱/
تذکرۃ الجمعہ - احکام جمعہ از مولوی عبدالسلام۔	۹ پائی
تبیان - در حکم تمباکو و حقہ از ملا معین الدین۔	۹ پائی
بدائع منظوم - مسائل فقہ نظم فارسی از ملا ناظم علی رح۔	۲/
نام حق - مشہور درسی از شیخ شرف الدین بخاری۔	۶ پائی
مائۃ مسائل - سو مسائل از مولانا احمد اللہ رح۔	۴/۳ پ
شرح وقایہ فارسی مع حاشیہ ملتقی الابحر از شاہ عبدالحق محدث دہلوی۔	۱۴/۶ پ
مسلک المتقین - مرغوب علماے ولایت از مولوی الہ یار خان صاحب۔	عـهـ/
فتاوے برہنہ - جامع ابواب فقہ از مفتی نصیر الدین۔	عـهـ/
قدوری - بہ ترجمہ مولانا ابو القاسم۔	۶/
شرح فارسی مختصر وقایہ - از عبدالرحمن جامی۔	۱۵/
کنز فارسی - از مفتی نصیر الدین کرمانی محشی مع فرہنگ	۹/
منیۃ المصلی - عربی مع ترجمہ فارسی از جانب مطبع۔	۹/
مالابد منہ - از قاضی ثناء اللہ رحمہ اللہ مع وصیت نامہ۔	۵/۳ پ
شرح مختصر وقایہ کو رمیری - از مولانا جلال الدین سمرقندی	عـهـ/
رسالہ تنبیہ الانسان - در حلت و حرمت جانوران۔	۹ پائی
کتب فقہ اُردو	
ہدایۃ الاسلام - مصنفہ مولوی امانت اللہ	

نام کتاب	قیمت
صاحب غازیپوری۔	۲/۹ پ
غایۃ الاوطار - ترجمہ اُردو در مختار ترجمہ مولوی خرم علی و مولوی محمد احسن کامل چار جلدین کاغذ سفید	عـه پ
عین الہدایۃ - ترجمہ کامل ہدایہ ہر چہار جلد حامل المتن ترجمہ مولوی امیر علی صاحب مترجم فتاوے عالمگیری وغیرہ کاغذ گندہ سفید۔	عـه/ پ
ایضاً - کاغذ حنائی۔	عـه/ پ
اور متفرق جلدین بھی فروخت کے لئے موجود ہین - جلد اول	ــے/ پ
جلد دوم۔	للعـه/ پ
جلد سوم کاغذ سفید۔	للعہ/ پ
ایضاً - کاغذ حنائی۔	للعه پ
جلد چہارم - کاغذ سفید۔	للعه ۸/ پ
ایضاً - کاغذ حنائی۔	ــے/ پ
راہ نجات - ضروری مسائل نماز روزہ وغیرہ۔	۱/
مفتاح الجنۃ - از مولوی کرامت علی جونپوری۔	۴/۳ پ
حقیقۃ الصلوۃ - مع رسالہ بے نمازان۔	۹ پائی
ترجمہ فتاوی عالمگیری - کامل ہر چہار جلد مع مقدمہ یعنے جلد اول ترجمہ مولانا احتشام الدین و مابقی ہر سہ جلد مع مقدمہ ترجمہ مولانا امیر علی کاغذ سفید و حنائی۔	عـه پ
کشف الحاجت - ترجمہ اُردو مالا بد منہ از مولوی محمد نور الدین	۳/
ہزار مسئلہ - شامل ہفت رسالہ (۱) ہزار مسئلہ (۲) مسائل ثمانیہ (۳) صد و سی مسئلہ (۴) مناجات بدرگاہ باری تعالےٰ (۵) حلیۂ شریف (۶) نور نامہ (۷) چہل مسائل - مؤلفہ مولوی عبداللہ بن عبدالسلام۔	۲/

الی الله القوی الغنی الباری عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله الترک الدهلوی البخاری غفر الله لاسلافه و بارک فی اخلافه این خزینه‌ایست از خزائن محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مملو بجواهر زواهر ولآلی متلالی احادیث و اخبار که از بارگاه فضل و موهبت باین ساکن زاویهٔ فقر و نیستی حواله کرده اجازت صرف و انفاق ارزانی داشتند و این مائده ایست از موائد احمدی مشحون بالوان مطاعم و مآکل و فواکه و ثمار احکام و مسائل که از آسمان هدایت و کرامت بر سر وقت این ریزه چین خوان جود و احسان نازل گردانیده سرمایهٔ عید اوائل و اواخر ساختند باعث بر جمع این خزائن و تهیهٔ این موائد آنکه کتاب **سفر السعادت** که آنرا صراط المستقیم نیز خوانند تصنیف الشیخ العالم الفاضل الکامل الامام الاوحد البارع قدوة المحققین و افضل المتاخرین صاحب التصانیف المشهورة و الفضائل المذکورة وحید زمانه و اعجوبة عصره و اوانه **محمد بن یعقوب** بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام ابی اسحق الکازرونی الشهیر بالشیخ مجد الدین الشیرازی الفیروزآبادی اللغوی القرشی التیمی البکری الشافعی نزیل الحرم الشریف المکی زاده الله تشریفا و تعظیما ولد فی ربیع الاول سنة تسع و عشرین و سبعمائة بکازرون و توفی بزبید لیلة العشرین من شوال سنة سبع عشر و ثمان مائة تغمده الله برحمته و اسکنه فسیح جنته کتابی بود رشیق لطیف متین حسن المسالک سدید المنهج صحیح المبانی انیق المعانی که در باب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق زکیهٔ مقدسهٔ نبویه صلی الله علیه وسلم باحسن اسلوب و اسهل طریق نوشته و داد علم و دانش داده است ولیکن چون وی درین باب بر مذهب اقحاح محدثین از اصحاب ظواهر رفته و در بسیاری از مواضع سخن در خلاف مذاهب مجتهدین رحمة الله علیهم اجمعین گفته و ادعای فساد و بطلان مخالف مدعای خود نموده و دعوی عدم صحت احادیث وارده دران کرده و در بعضی محال در مبالغه و افراط از حد اعتدال و جادهٔ انصاف بیرون رفته است و در خاتمهٔ کتاب بابی عقد نموده که در انجا در تحقیق و تنقید بعضی احادیث و منبت وضع و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجلت از متاخرین محدثین مثل ابن جوزی و غیر وی کرده لازم طریقهٔ انصاف و نصیحت نموده شرح آن کردن و حقیقت حال کشف نمودن و مواضع خطا و اشتباه بیان ساختن و بذکر احادیث وارده در مذاهب ائمه اهتمام داشتن چه مطالعهٔ این کتاب مر متبعین مذاهب مجتهدین را موجب انبعاث وحشت و اثارت شبهت گشته و در وادی تردد و بادیهٔ حیرت انداخته بسوء ظن بر ائمهٔ مجتهدین و تغلیط و تخطیهٔ علمای راسخین مبتلا گردانده و این ضرری سخت عظیم ست در صلاح دین و اختیار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام برین مذاهب افتاده و بنای وحدت وجهه و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطمینان قلب ست و چون یکی بشنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب که این مجتهد حکم کرده وارد نشده یا حدیثی که وی بدان تمسک کرده بصحت نرسیده است عقد قلبی که دران مذهب درست شده انحلال پذیرد و جدی و جهدی که در باعثهٔ عمل قوت یافته سست گردد و در واقع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این مجتهدان همه محدث بوده اند و تتبع احادیث کرده و تطبیق و توفیق دران داده و ناسخ را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قوی را از ضعیف جدا نموده اند و بقوت اجتهاد و بسطت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و دلالت قرآنی و امارات تاویلات و حقائق معانی آنرا دریافته حکم کرده اند نه بهوای طبع و فضول نفس و محض جهد و مجرد حسبان تفوه و تقول بدان نموده این سخن در مقدمهٔ شرح بهبسط و تفصیل ترازین بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبههٔ در حقانیت آن نماند و سخن در شرح کتاب بر سه قسم افتاده یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث و آثار و تخریج مخارج و محال آن

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم اللهم صل علی محمد هادی الخلائق الی الصراط المستقیم و المنهج القویم و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و سائر العلماء الراسخین من امته الی یوم الدین همچنانکه حمد و سپاس صانع پروردگار تمت کلمته و عمت آلاؤه بر نعمت ایجاد و امداد که در مبدأ و معاد بر بندگان افاضه فرموده واجب ست کذلک شکر و امتنان جناب رسالت بحق سفارت و وساطت که علوم و فیوض از درگاه صمدیت آورده و عالمیان را بدان راه نموده لازم و متحتم و همچنین حق آل هدایت مآل و اصحاب وافر النصائح که وسائط و وسائل وصول فیض و انهار و جداول دریای فیض اویند بر ذمهٔ کافهٔ امت قائم و ثابت و برین قیاس تابعین و اتباع و تبع اتباع و تمامهٔ رواة و نقلهٔ احادیث و اخبار که سلسلهٔ علم دین که از خواص این خیر الامم ست بوجود ایشان برپاست چه از آنها که بحفظ و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف اجناس علم و کنوز و خزائن نقود دین گشته بی زیادت و نقصان ادای امانت با اهل آن نمودند و چه از آنها که باجتهاد و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار نموده و قواعد و اصول و دلائل و علل استنباط و استخراج کرده مسائل و احکام شرع بران مزید فرمودند و چه مقتدیان و متتبعان ایشان که بتقلید و اتباع جزئیات مسائل و تفاریع احکام جمع و فراهم آوردند و طائفهٔ دیگر نیز که بتتبع کتب و رسائل انتخاب و التقاط فوائد و مسائل نموده بتجدید و ترویج علم جمالی تازه بر چهرهٔ دین و ملت افزودند نظر به حقیقت و از روی انصاف تمامهٔ این طوائف را که حامل لوای علم و رافع اعلام دین و حافظان و صناع شریعت اند بر افراد دیگر منتی ثابت و بر دیگران که نعمت خواران مائدهٔ فضل و افاده و ریزه چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی لازم و باین حساب پیشینان استاد و ولی نعمت پسینان باشند و پسینان را اعتراف بفضل و رعایت ادب نسبت بایشان واجب اگرچه تواند که بعضی پسینان باحراز قصب سبق و مزیت از بعضی پیشینان درگذرند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم نسألک ان تخصنا بفضلک و کرمک العمیم انک انت العزیز الحکیم اما بعد فیقول العبد الضعیف الفقیر

تقصیر از خود راضی نشده و مهمل نگذاشته یا رب مگر بسهو و نسیان در جای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسائل از طریقهٔ احتیاط و دائرهٔ دیانت بیرون نیامده و قطعاً براه خیانت و مساهله نرفته و باین وسیله امید وارست که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد انشاء الله تعالی و زانچه اهم ست درین باب دو چیزست یکی دعا و تضرع والتجا بجناب صمدیت عز اسمه که این عمل را بمصعد قبول برساند و سبب نفع خلائق و فائدهٔ طالبان حق گرداند و دیگر خواهش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از سهو و خطای کاتب حروف نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن همت دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون دیباچه متن در فهم اصل مقصود نه محتاج بشرح بود مجرد آن بر وجه صرافت نوشته آمد

قال المصنف بعد از حمد و ثنای حضرت کبریا و درود بلا انتها بر سرور انبیا و خلاصهٔ اصفیا و آل و اصحاب اتقیا بر روان پاک پی روان آن صنادید اولیا معلوم باد طائفهٔ احباب و اصحاب و زمرهٔ عقلای ذوی الالباب را که راه حق که آن صراط مستقیم ست ازان روکه غایت آن حق جل شانه است اشرف طرق و اجل و اکمل سبل و انور و افخر مسالک ست و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل باهر حقانی ممکن و متصور نه لاجرم هرکه بدرک این معنی مشرف گردد بداند که اتباع سیرت سرور راهنمایان و مهتر برگزیدگان حضرت رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و اهتدا بسنت جناب مقدس وی سبب نجات حیات و دائمی و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و هیچ وسیله ازین اشرف و هیچ طریقه ازین اقرب نتوان یافت و نص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مصدق این سخن ست که [redacted] که الدین النصیحة داعی راه بران آورد تا امتثال و اجابت ملتمس بزرگی از ذریهٔ مقدسهٔ نبویه و نبعهٔ از دوحهٔ مکرمهٔ مصطفویه را ازین چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده از طریقهٔ انیقهٔ محمدیه و سنت سنیه نبویه صلی الله علیه و آله وسلم در قلم آورد تا هرکه ادراک این سعادت را خواهد آنرا دستور خویش سازد و در باب عبادات اعتماد کلی بران کند و از خلاف زید و عمرو نه اندیشد چه این مسائل بر وجهیکه از حضرت رسالت پناه باسانید صحیحه ثابت شده نوشته میشود و هر متعبدی که از اخلاص تمام این منهج مستقیم را سلوک نماید در اسرع زمان امکان دست طلب وی بگریبان مقصود کلی متعلق شود و طینت طیبت وی باخلاق مقدسهٔ نبویه متخلق گردد انشاء الله تعالی الکریم و این سفر السعادت را بر فاتحه و خاتمه و چند باب محتوی بر فصول مشتمل گردانید امید وار که انوار اسرار آن همگنان را محیط و مکتنف گردد انشاء الله تعالی این ست دیباچه متن و ما پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه وضع کردیم متضمن برانچه دانستن آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیرها و احوال اصحاب کتب و انچه متعلق ست بدان و ثانی در احوال ائمه مذاهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع ایشان و ما یتعلق بها و بالله التوفیق والاستمداد فی المبداء والمعاد و انه ولی الرشاد والسداد و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی السید المصطفی الجلیل و علی آله و اصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سائر اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین **مقدمه قسم اول** در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته و جز آن بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند اما قول و فعل ظاهرست و معنی تقریر آن ست که مثلاً شخصی در حضرت وی فعلی کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه وسلم بران مطلع شد و ازان نهی نکرد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عام ترست از قول و فعل و تقریر نبی و شامل ست مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله علیهم اجمعین پس انچه منتهی بحضرت رسالت گردد صلی الله علیه وسلم آنرا مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعاً

از کتب سته وغیرها وذ [redacted] ام وی وتقویت وتائید مذاهب
مهما امکن علی الخصوص اثبات وتحقیق مذهب حنفی که مقصود اهم ومطمح نظر اصل آنست سوم استطراد واشباع کلام بذکر مسائل
واحکام واکثار فوائد ونکات مناسب مبحث ومقام وانچه در حل عبارت متن وترجمهٔ الفاظ وبیان معانی آن از
قبیل رموز واشارات وتاویلات وتحملات بر عادت شراح بکار رفته باشد بر سالکان طریق مطالعه وواقفان
صناعت مناظره از اهل خبرت ومهارت پوشیده نخواهد بود وهرچه در کتاب بلفظ عربی بود از احادیث وغیرها آنرا ترجمه
کردم وشرح نمودم الا ادعیه واذکار که زبان ترجمان وقت از شرح وبیان آن کوتاه افتاد گویا مجرد الفاظ وعبارات
آن مقصود ست نعم اطلاع بر معانی ومضامین آن مورث مزید ذوق ونشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ نیز بخاصیت
مفید وموثر ست واگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال یا در حواشی یا قدری از تفصیل نوشته آید دور نباشد
انچه بالفعل بوقوع آمده انیست وسخن درین شرح طویل افتاد وحجم کتاب کبیر آمد شاید که بعضی را از اهل دعت وکسالت
که نه دماغ وقت در بحث علم قوی وذوق سخن دین بکمال وداعیهٔ خدمت احادیث نبوی صادق بود حمل اثقال این
کتاب گرانی آرد واشتغال بدان مورث سآمت وملالت گردد الا من وفقه الله وما التوفیق الا من الله واگر هم
بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی ست اقتصار کنند وبه تخریج احادیث متن تعرض نمایند ودر فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی
آید لطیف ومختصر در اصل مقصود کافی وبه بیان واثبات آن وافی ومن وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و
بینش نور الحق را که وجه ثانی ومقصود اولی این ست که اگر وقت من تنگی آورد وفرصت آن نشد وی متصدی این
کار گردد واین مهم را صورت دهد وبالله التوفیق واز کتب انچه تتبع وتصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب
تفسیر کشاف وبیضاوی ومدارک وجلالین وجز آن واز کتب احادیث صحیح البخاری وشروح آن کرمانی وفتح الباری
وتوشیح سیوطی ومشارق الانوار قاضی عیاض وغیر آن وصحیح مسلم وشروح وی شرح امام نووی وجز آن وموطای امام محمد
وجامع ترمذی وجامع الاصول وجمع الجوامع سیوطی وشمائل النبوی وشروح آن ومشکوة وشروح آن طیبی وشرح ابن حجر
وابهری وجز آن والانوار فصلی رابع مشکوة ومصابیح وشروح آن تورپشتی وغیره وشرح مشارق ومجمع البحار که شرح صحاح ست
وجامع شروح متعدده است ونهایه جزری ومختصر نهایهٔ سیوطی ومقاصد حسنهٔ سخاوی وتنزیه الشریعة ابن اعراق والدرر
المنتثرة فی الاحادیث المشتهرة للسیوطی وتمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث لابن ربیع و
شفای قاضی عیاض ومواهب لدنیه وصواعق محرقه وروضة الاحباب وسنن الهدی واذکار نووی وعمل الیوم واللیلة
سیوطی وحصن حصین جزری وشرح اربعین ابن حجر ومختصر السیر طبری واز کتب اسماء الرجال فن ثانی از رکن ثالث جامع الاصول
وتقریب وتهذیب ومغنی واز اصول حدیث شرح نخبه لمصنفه وشرح شمنی والفیهٔ عراقی وشروح آن شرح مصنف و
سخاوی وشیخ زکریا ورساله مختصر طیبی واز کتب فقه هدایه وشرح ابن الهمام وشروح دیگر وکنز وبعضی شروح آن
وشرح وقایه وحواشی آن وشروح نقایه شمنی وجز آن وزاد الفقیه در مذهب حنفی وحاوی وشرح آن در مذهب شافعی
ورساله ابن ابی زید در مذهب مالک وشرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذهب امام احمد بن حنبل واز کتب قرأة شاطبی و
شروح آن واتقان سیوطی وارجوزهٔ جزریه وشروح آن واز کتب لغت قاموس تصنیف المؤلف ومهذب ومغرب
وجز این مذکورات بعضی کتب ورسائل نیز شاید که در بعضی مواضع بنظر در آمده باشد ودر تصحیح نقل وحواله باصل مهما امکن

واصطلاح اول اشهر ست نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور زیراکه محتمل ست که تابعی باشد چه روایت تابعی
از تابعی دیگر بسیار ست و گفته اند تا شش و یا هفت واسطه وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در عدالت هر دو موجود
است و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول ست مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد ست
زیراکه کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی گفت و نزد امام شافعی
رحمه الله بر تقدیری که اعتضاد یابد بمجی وی از وجه دیگر هرچند مرسل بود مقبول است و نزد امام احمد دو قول ست بقولی
مقبول و بقولی توقف و این همه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمی کند مگر از ثقات و اگر عادت وی
چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف ست باتفاق و قسم ثالث از اقسام سقوط از اثنای
اسناد اگر ساقط دو راوی باشد با توالی و پیهم آنرا معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا زیاده و نه پیهم بلکه از دو جا و سه جا آنرا
منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از غیر متصل آمد و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آنرا مقسم ساخته آمد
و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از ان بجهت عدم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعدم معاصرت یا عدم
اجتماع و اجازت از وی بحکم علم تاریخ که متضمن بیان مواليد و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان ست
و معرفت این قسم ظاهر ست و مشترک میان عوام و خواص علما و قسم دیگر ست که معرفت آن خفائی دارد و آنرا تدلیس گویند
و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و شیخ شیخ که بالاتر از وست روایت کند و لفظی بیارد که موهم سماع ست و یا عدم
سماع نیز صریح میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد
و لیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این قسم مخصوص ست بخواص علما از انهای که علم آنها وسیع ست و معرفت
ایشان تمام و تدلیس مکروه و مذموم ست نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی
اکابر را وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال ست اگرچه غیر ایشان را اغراض دیگر نیز بود مثل اخفای سماع از شیخ
بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و مدلس را که سبب طعن گردد و لهذا آنرا تدلیس نام کردند که در لغت بمعنی پوشیدن
عیب سلعه در بیع ست و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد اوست که موجب اشتباه است و فی الحقیقت حکم تدلیس
در رد و قبول مثل حکم مرسل آمد چنانکه مذکور شد و معنعن روایت ست بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی
از شخصی که مشهور ست بتدلیس غیر متصل ست و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقا نزد بخاری اگرچه
همه یکبار بود و لابد مرتبه عنعنه از تحدیث و سماع فرو دبود و لهذا ابخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلافی آن
بسماع و تحدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور این ست و بعضی مطلق متصل را
مسند گویند پس شامل مرفوع و موقوف شود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود یا منقطع مسند نامند و ازین لازم آید که مرسل
و معضل و منقطع را مسند گویند و المعتمد هو القول الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل ست اما شاذ در لغت فرد را
گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف انچه روایت کرده اند او را
ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست خود مردود است و اگر ثقه است سبیل دریجا ترجیح ست بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد
و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ پس حاصل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف
کسی باشد که ارجح ست از وی خواه غیر ثقه در مقابله ثقه یا ثقه در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص بقسم ثانی کنند و بعضی مخالف را

یا گویند رفع کرده این را ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بصحابی گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس یا گویند از ابن عباس آمده موقوفاً یا موقوف ست بر ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند و مشهور آن ست که موقوف و مقطوع را اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصوص بصحابی بود و سخاوی از بعضی علما نقل کرده که فقها آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرفوع نیز اطلاق کرده اند چنانچه طحاوی کتاب خود را که مشتمل ست بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه بشرح معانی الآثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار کتابی دارد با آنکه مخصوص بمرفوع ست و آنچه در وی از موقوف آورده بطریق تبع و طفیل ست کذا قال السخاوی و انهم اصطلاحات است ولا مشاحة فیها و مشهور همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی صریح بود و گاهی در حکم صریح اما صریح در رفع قول چنانکه گوید شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین یا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و در رفع فعل چنانکه گوید رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فعل کذا یا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل کذا و در رفع تقریر چنانکه گوید کردم در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم یا کرد شخصی در حضرت وی چنین و انکار نکرد یا اصلاً ذکر انکار نکند اما آنکه صریح نبود و در حکم صریح باشد چنانکه گوید صحابی سخنی که اجتهاد را در ان راه نبود یا بکند فعلی را که باجتهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا رویت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آن حضرت ست صلی الله علیه وسلم بران و آنکه صحابی گوید سنت چنین ست یا ما مامور بودیم باین این نیز در حکم مرفوع ست زیرا که ظاهر در سنت سنت رسول الله و امر اوست صلی الله علیه وسلم و بعضی را درین خلاف ست زیرا که سنت صحابه و امر ایشان نیز احتمال دارد اما بعید ست و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع دارد چنانکه عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد در روز شک بتحقیق عصیان کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از ان حضرت ست صلی الله علیه وسلم **وصل** اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نشود و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر یکی از رواة یا زیاده ساقط شود منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و سقوط یا از مبادی سند و اوائل آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بران جاری ست یا از آخر سند ست بعد از تابعی که صحابی باشد یا غیر این دو قسم ست قسم اول را معلق گویند و این اسقاط را تعلیق خواه ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و این تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیارست و در حکم تعلیق تفصیل ست و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است صحت آن چنانچه در صحیح بخاری مثلاً آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان مثلاً دلالت دارد بر ثبوت اسناد آن نزد وی و آنچه نه بصیغه جزم ست بلکه بصیغه تمریض و مجهول آمده چنانچه قیل و یقال و ذکر مثلاً در صحت آن سخن ست و لیکن چون درین کتاب آورده است البته او را اصلی ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند که تعلیقات البخاری صحیحة یا مفصلة و این در جائی ست که بنسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر بشیخ خود که سماع وی از وی بثبوت پیوسته است قال و مانند آن گوید وی حکم عنعنه دارد که حکم وی بیاید و تعلیق نبود قسم ثانی که ساقط از آخر سند ست بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مرسلاً و نزد بعضی محدثین مرسل مرادف منقطع آید

و مراد بمروت تنزه از بعضی خسائس و نقائص که از مقتضای علو همت و مردانگی ست چنانکه بعضی مباحات دینیه مثل اکل و شرب
در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت ست و شامل ست مر عبد را
و عدل شهادت مخصوص ست بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مروی ست از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن گردد از استحضار
آن و آن دو قسم ست ضبط صدر و ضبط کتاب و ضبط صدر بیاد داشت و حفظ دل ست و ضبط کتاب نگاهداشت و صیانت
مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجوه طعن متعلق بعدالت پنجم قسم ست اول از جهت کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم
فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضبط نیز پنج قسم ست اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات
چهارم وهم پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی مراد بوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی و روایت از وی
چیزی را که نگفته و حدیثی را که مطعون ست راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث نبوی
دیگر هرگز از وی حدیث مقبول نبود اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند بخلاف شاهد زور چون توبه کند و
شیخ محمد جوینی تعمد کذب را بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم داخل کفر داشته والله اعلم و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح
محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب
است نه بقطع و یقین فان الکذوب قد یصدق و تتمهٔ این بحث در خاتمهٔ کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام
راوی بکذب آنچنان بود که روایت کرده نشود این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مر قواعد معلومهٔ شرع را و همچنین آنکه
مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از وی ثابت و ظاهر نشده
و این دون اول ست و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه متروک و فلان متروک الحدیث و همچنین کس اگر توبه کند
و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق در سیمای حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغی
در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم بوجود آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع متروک تاثیر ندارد و اما مراد
طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل ست نه باعتقاد که آن را داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگرچه داخل فسق ست ولیکن
بجهت تباین و شدت طعن در وی آن را جدا شمرده اند و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط
راوی باشد آن را نیز منکر گویند و معنی حدیث منکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیهٔ این
اقسام بمنکر بقول کسی ست که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند کذا قال الشیخ فی شرح النخبه و ما ناکه مراد به تسمیهٔ این اقسام بمنکر آنست
که ضعف حدیث و مخالفت او مر قوی را اکثر بجهت همین امور می آید و راوی را در این ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت
نعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغیر نعتی که بدان مشهورست
بجهت غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و از اینجا جهالتی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مقل ست در
حدیث و کم روایت که [illegible] کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و مجهول مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده
و بقصد اقتصار نام وی نبرده و گفته مثلاً اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل و امثال آن و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که
شرط قبول عدالت ست و چون نام وی مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل
آید آن نیز مقبول نبود بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة مثلاً چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و مطعون و
نزد بعضی مقبول ست اگر قائل امام حاذق بود و بهر تقدیر در حق راوی حجت ست اگر مقلد وی بود کذا ذکروا و اگر راوی

شرط نکنند بلکه هرچه روایت کرده او را ثقه و منفرد شد بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیامده شاذ ست و بعضی نه ثقه شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند شاذ آن ست که ثقه مخالف جماعۂ ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاذ را بمفرد راوی و این صادق ست بر فرد ثقه که صحیح ست و معتمد همان ست که اول مذکور شد و اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسیکه اقل و اخف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف ست پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف ست و یکی اضعف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیری ست که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر که حدیث او اعتبار را می شاید موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابع آن حدیث گویند بکسر با بصیغۂ اسم فاعل و متابعت موجب تقویت و تائید ست مر حدیث را و لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اصل بود اگر کمتر از ان در مرتبه باشد نیز متابع و معاضد و مقوی آن گردد و این ست معنی آنکه محدثان گویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی که فوق ست و اول اتم و اکمل ست از ثانی زیرا که وهن و سستی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد راوی قوت گرفت اسناد و زائل شد وهن آن کذا قال الشمنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی ست و متعارف در محدثین در اول اطلاق متابعت است و در ثانی نحوه و لکن لازم ست که حدیث متابع از روایت همان صحابی بود که حدیث اصل از روایت اوست و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی یا در معنی فقط او را شاهد گویند و اینست مراد از آنچه گویند که له شواهد و یشهد به حدیث فلان و بعضی متابعت را مخصوص بموافقت در لفظ دارند و شاهد را بموافق در معنی خواه از ین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابع و شاهد بر یکدیگر نیز کنند و الامر فیه هین و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند و معلل بصیغۂ اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب خفیۂ غامضۂ باشد که قادح ست در صحت آن و حالانکه در ظاهر حال سالم باشد از ان و در یافته شوند بقرائن که متنبه شوند اهل مهارت و حذاقت بمعرفت آن مثل ارسال در موصول و وقف در مرفوع و مانند آن از اوهام و اغلاط پس در یابد آنرا عارف حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در ان و حکم نکند بصحت حدیث و تقیید علل و اسباب بخفا و غموض نه از برای اخراج علل ظاهره و ضح ست چه هرگاه که خفیه را تاثیری باشد در عدم صحت حدیث ظاهره را بطریق اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهره راجع اند بضعف راوی و عدم اتصال سند و از ان باشتراط عدالت و اتصال احتراز شده است کذا قال بعض شارحی الالفیه و گاهی اطلاق کرده میشود علت بر کذب و غفلت و سوء حفظ و مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی که قدح نکند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را بمعلل و گفته اند من الصحیح ما هو معلل و برین تقدیر معلل مخصوص بضعیف نباشد چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از صحیح ساخته و گفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد بشاذ درینجا فرد غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد مادام که مخالف اولی و ارجح نبود چنانکه اشارتی بآن کرده شد **وصل** بدانکه وجوه طعن در راوی بعضی از ان متعلق بعدالت ست و بعضی بضبط و مراد بعدالت ملکه است در شخص که حامل و باعث شود او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب از اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف ست و مختار عدم اشتراط آن ست

کسی که مستحضر دارد الفاظ را جائز نه از جهت ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز ست اما اولویت روایت بلفظ بی تصرف در ان متفق علیه است بقوله صلی الله علیه وسلم نضر الله امرا سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمع الحدیث اما طعن بجهت وهم راوی که روایت میکند بر سبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وهم وی بقرائن و اله بران و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا معلل خوانند و حصول آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و قیام نتواند نمود بدان مگر کسی که داده شده است اورا فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب روات و اسانید و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا دارقطنی بوده اند و بوی منتهی شد این شان و گاهی چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد دینار و اما سوء حفظ مراد بدان آنست که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غالب و کثرت صواب و اتقان ست و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعضی محدثین و اگر طاری و عارضی شده بجهت عارضی مثل اختلاط حافظه یا کبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب باحتراق وجز آن مر این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و متمیز کرده از انچه بعد از وی قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم ست و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجهٔ او و توقف بمرتبهٔ قبول و رجحان و همچنین ست حکم احادیث مستور و مرسل و مدلس **وصل** انچه از جمیع این علل و نقائص سلامت بود آنرا حدیث صحیح گویند و این مرتبهٔ اعلی است در حدیث و پایان ترازوی حسن ست و این نیز مرتبهٔ عالی ست و پایان ترازوی ضعیف هست که مرتبهٔ سافل ست و حسن متوسط ست میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شده بنقل عدل تام الضبط متصل السند که معلل و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیداست آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آنرا حسن لذاته نام ست و اگر حدیثی که محل توقف ست و ضعفی دارد و بقرائن و تعدد طرق جانب قبول آن رجحان یافته آنرا حسن لغیره نامند و سلامت از نکارت و شذوذ در حسن تدبیر معتبر ست این کلام شیخ ست در شرح نخبه و ظاهرش دلالت دارد بر آن که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع صفات مذکوره معتبر ست حتی که در کلام بعضی تصریح ست بآنکه علامت و اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن برخلاف آن و این چنین نیست چنانکه تصریح کرده در متن بقول خود فان خف الضبط فهو الحسن لذاته یعنی درین قسم حسن لذاته ست قصور از مرتبهٔ صحیح همین قدر ست که ضبط روایت وی سبکی و نرمی دارد اما صفات دیگر مماثل آنست نعم در حسن لغیره تواند که راوی مستور الحال بود یا دیگر صفات که موجب ضعف حدیث گردد داشته باشد و بتعدد طرق منجبر گردد و آنکه کلام بعضے دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد چنانکه مذکور شد باید که محمول بر همین قسم بود و بدانکه کلام قوم در تعریف و تحدید حسن مضطرب و مختلف واقع شده خطابی گفته حدیث حسن آنست که معروف باشد مخرج و مشتهر باشد رجال و بعدالت و ضبط متوسط میان صحیح و ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را باین تفسیر کرده اند که موضعی از بیرون آمده است این حدیث از ان موضع مشهور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی مثلاً یعنے حدیث از روایت راوی باشد که مشهور ست بروایت حدیث اهل بلد خود چنانکه قتاده و مانند وی در بصریین پس اگر حدیث بصریین از قتاده

حدیث مسمی نشده و یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد او را غیر وی و این کس اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق نموده اند وی را مجهول الحال و مستور الحال گویند و در قبول روایت وی اختلاف ست جماعه قبول دارند مطلقاً و جمهور رد آن کنند و تحقیق آن ست که روایت مستور و مانند وی درانجا که محل احتمال و اعتماد بود محل توقف ست تا انکشاف حقیقت حال و همچنین کسیکه جرح کرده شده است بجرح غیر مفسر و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده است برخلاف آنچه معروف و معلوم ست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه تاویل باطل نه بر طریق عناد و آنچه در عمل ست آنرا داخل فسق داشته اند و بدعت دو قسم ست یا باعتقاد امری است که مستلزم کفر ست یا بامری که موجب فسق ست و بر هر تقدیر متصف است صاحب وی بصدق لهجه و صیانت لسان از کذب قسم اول قبول کرده نمیشود حدیث از صاحب وی نزد جمهور و نزد بعضی مقبول است مطلقاً و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد ندارد حل کذب را برای تصرف مذهب و مقاله خود مقبول والا مردود و قول معتمد آنست که هر که منکر ست امری متواتر را از شرع که معلوم است بودن آن از دین بضرورت مردود ست و هر که باین صفت نبود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول بانضمام ضبط و ورع و تقوی و بمجرد تکفیر مخالفان مردود نگردد چه این معنی شامل اکثر طوائف ست که یکدیگر را تکفیر میکنند و قسم دوم که بدعت او مفضی بتکفیر نشده بلکه بتفسیق شده فقط درینجا اختلاف کرده اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقاً مردود و نزد بعضی مقبول مگر نزد اعتقاد حل کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که مبتدع اگر داعی باشد به بدعت و در مقام ترویج و تزئین آن بود قبول نکنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذهب و اگر نه چنین بود اصح آن ست که قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود ست بر قول مختار و بالجمله علماء حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و ارباب مذاهب اربعه در جامع الاصول میگوید اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنهایی که منسوب اند بقدر و شیعه و رافضه و دیگر اصحاب هوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تحرج نموده اند از اخذ حدیث ازینها و هر کدام را نیات ست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت رسیده است که این جماع وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود می نموده اند و بعد از توبه و رجوع ازان مذاهب اقرار بدان میکردند کذا ذکروا والله اعلم و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شذوذ حدیث خواهد بود و آن بر وجوه متعدده است گاهی در اسناد و گاهی در متن و گاهی بدر آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث ست در حدیث چنانکه موهم گردد که از حدیث ست و گاهی بتقدیم و تاخیر در اسناد یا در متن و گاهی بزیادت راوی یا نقصان آن و گاه با بدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع ممکن ست فبها والا موجب توقف بود و گاهی بتصحیف حروف در اسمای اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار و حذف بعضی اجزا و امثال این تغیرات تنبیه این بحث منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر بر جواز آنند و قوی ترین حجج ایشان آنست که اجماع ست بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان با وجود معرفت زبان عرب و چون ابدال یافت دیگر جائز بود و بلغت عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند که جائز ست مر آن کسی را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر تصرف در وی و بعضی گویند جائز ست مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را و نسیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما از

و همچنین ست حکم در فضل تابعین و ماسوای ایشان چنانکه گویند فلان افضل تابعین ست یا افضل تابعین فلان بلد ست والله اعلم
و باید دانست که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا لغیره نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه
در رتبه کمتر ست از ان و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور ست که حدیث ضعیف در فضائل
اعمال معتبر ست نه در ما سوای آن مفرداتش مراد ست اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن ست نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث و هو المختار و
المعتمد ولیکن گفته اند که اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر می گردد بتعدد
طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد
منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف
افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد ست فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت ست و صحاح بعضی از آنها اصح ست از بعضی
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و
عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علما و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست
زیرا که وی بدایت میکند بمجمل و مشکل و منسوخ و معنعن و مبهم و مهمل پس از ان ارداف میکند آنها را بمبین و مفسر و ناسخ و مصرح و معین و
منسوب و دعوی ترجیح باین وجوه خارج مبحث ست و از حافظ ابو علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم ست تصریح واقع ست به ترجیح
از حیثیت صحت زیرا که وی گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در افادهٔ این ترکیب اصحیت صحیح مسلم را بر ما سوای خود
مناقشه است مشهور چه وی بظاهر افادهٔ نفی اصحیت کند از ما سوای وی نه اثبات اصحیت وی از آنها و فیه کلام مذکور فی موضعه محصل
اقوال درین باب سه است ترجیح صحیح بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور
قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه
خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل می کند که
گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده نظر ست و گفته اند که مجموع احادیث
متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش ست و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن ست که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس تر آنچه
منفرد است بدان بخاری پس تر آنچه منفرد ست بدان مسلم پس تر آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود جمیعا پس تر آنچه بر شرط بخاری بود پس تر آنچه
بر شرط مسلم ست پس تر آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب
هفت آمد اما بدانکه مراد بشرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی ست که هر یکی از
ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده است مثل کمال ضبط و عدالت و عدم شذوذ و
نکارت با آن تضییق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایان تر و وسیع تر از ان مسلم و هکذا یعنی حدیثی که بمثل اسناد بخاری و مسلم جمعا
یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ و موافق مقصود همین معنی ست کما لا یخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده
و گفته اند مراد بشرط بخاری و مسلم رجال اسانید ایشان ست درین دو کتاب باعیانهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان می گویند
موجود باشند یعنی این حدیث اگر برجال بخاری مسند ست بر شرط بخاری ست اگر برجال مسلم مروی ست بر شرط مسلم ست و اصل این معنی
ابن صلاح در مقدمهٔ خود گفته است و این دیگران تبعیت وی کرده اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی می باشد

بباید مثلاً معروف باشد مخرج او بخلاف غیر ایشان کذا قال السخاوی و ترمذی گفته که [redacted] باشد از شذوذ و متهم نبود راوی او بکذب روایت کرده شده باشد بطرق متعدده و بعضی گویند که در وی ضعف بود قریب محتمل یعنی قلیلی از ضعف که توان برداشت و تعدد طرق جبر آن کند و تحقیق آنست که حسن دو قسم ست چنانکه مذکور شد و هر تعریفی که کرده اند هر یکی از قسمین وی صادق ست فقط و شامل هر دو قسم نه چنانکه تعریف اول ازین تعاریف مصدوق وی قسم اول است یعنی حسن لذاته و در تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و تعدد طرق شرط درین قسم ست نه در مطلق تعریفی که ترمذی کرده مقصود وی تعریف همین قسم ست نه مطلق حسن و لهذا وی جمع میکند در حسن و غرابت و میگوید حدیث حسن غریب و اگر تعدد طرق شرط بود در حسن مطلق یا غرابت که بمعنی انفراد طریق ست جمع نشود فتدبر و باید دانست که غرابت و فردیت با صحت منافات ندارد بسا احادیث فرد و غریب که صحیح ست و در کتب صحیح مخرج ست و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی ست غریب ست و اگر دو عزیز و اگر زیاده مشهور و مستفیض و لهذا بر خلیلی که شاذ را تعریف کرده بتفرد راوی اعتراض کرده شده است که این صادق ست بر فرد ثقه که صحیح ست با آنکه نفی شذوذ معتبر ست در صحیح مگر آنکه وی بعضی شواذ را نیز قسم صحیح دارد و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ ست و غیر شاذ و بعضی غرائب را بمعنی شذوذ استعمال کنند و برین اصطلاح منافات دارد با صحت و در استعمال مشهور غریب قسم صحیح تواند بود و بعضی در صحیح بر شرط بخاری اشتراط عزت را توهم کرده اند و تحقیق آنست که چنانکه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری نیز نیست و الله اعلم و باید دانست که مراد بانکه یکی از یکی روایت کند آن ست که اگر در یک موضع اینچنین آید غریب ست ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جای همچنین آید فرد مطلق بود و نزد محققین در فرد مطلق وجود غرابت در اصل که مراد بدان طرفی ست که در وے صحابی ست کفایت میکند باین طریق که روایت کند تابعی واحد از صحابی و گاهی مستمر گردد تفرد در جمیع روات اما انفراد صحابی از رسول الله صلی الله علیه وسلم موجب غرابت نبود زیرا که در صحابی از موجبات قدح چیزی نبوده پس انفراد وی مثل تعدد دیگر انست بلکه ارجح کذا قیل و مراد بآنکه در عزیز دو از دو روایت کند آنست که همه جا همچنین آید اگر یکجا کمتر آید آن عزیز نبود و همچنین در مشهور که زیاده بر دو شرط ست و این ست معنی **قول** بعضی که گفته اند که درین فن اقل حالم ست بر اکثر فافهم و اما حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط یا زیاده مطلقاً مفقود گردد و راوی وی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد وی با نقطاع متقسم بود بشذوذ و نکارت و علت موسوم و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افراداً و ترکیباً فتدبر و مراتب صحیح و حسن لذاته متفاوت ست بتفاوت این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات معتبر ست در آنها ولیکن چون این صفات را مراتب و درجات ست و مدار کار بر حکم بغلبه ظن ست و مراتب ظن غالب و غیر غالب و لاجرم مراتب حسن و حسن ذاتی نیز متفاوت بود و بعضی احادیث اصح و احسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن اما تفاوت در مراتب صحیح حسن لغیره ظاهر است و قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل ست ولیکن بعضی آن فوق بعض ست اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف ست و بعضی گفته اند اصح اسانید مالک از نافع از ابن عمر رض و بعضی گفته اند اصح اسانید زهری از سالم از پدرش عبد الله بن عمر رض و بعضی گفته زین العابدین از پدرش از جد و غیر ایشان را نیز گفته و اکثر برین اند که حکم بر اسنادی مخصوص با صحت علی الاطلاق نتواند کرد الا آنکه در اینجا مرتبه است که اعلاست و مدت اسانید در انجا داخل و اگر مقید بقیدی کنند جائز ست چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا فلان مسئله

و بیشتر در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است شرطی را و الغا کرده است آنرا دیگری پسندیده باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگر که نیست در وی آن شرط در معارضه آنچه مشتمل ست بران شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرده او را دیگری با غم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر راوی را بنفس خود و بتقلید یا آنچه قرار داده اند و مجتمع شده اند بران اکثر ائمه امر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پس خود تواند کرد راجع ست برای و اجتهاد نفس خود و ش پس جائز ست که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارضه کند با فی الکتابین و راجح آید بران انتهی و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح و تنقید ائمه مجتهدین و اکابر سلف ست و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهوراند جائز نباشد و التزام ایشان بحکم این جماعه تحکم و مکابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقهاست با محدثین قرار داد و محدثین همان ست که اولاً مذکور شد و لیکن فقها را دران مجال مقال وسیع ست باینوجه که مذکور شد و این سخن نافع و مفید است و در غرض از شرح این کتاب که اثبات و تائید مذاهب ائمه مجتهدین ست خصوصاً مذهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز همین ست والله اعلم وهو الملهم للصواب **وصل** احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکردند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی از ایشان بعدم احاطه و استیعاب بخاری گفته است که در نیاورده ام درین کتاب مگر آنچه صحیح ست و ترک کرده ام بسی از صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفته که هرچه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح ست و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف ست و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص خواهد بود و خواه از حیثیت اصحیت یا از جهت مقاصد دیگر و برین وجه مناقشه بعضی محدثین مثل دارقطنی و ابن حبان بر بخاری و مسلم باین که ایشان ترک کرده اند احادیث را که روایت کرده شده است از صحابه بطریق صحیح بر شرط ایشان ساقط باشد و لهذا حاکم ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند و گفته اند که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین کشاده اند که تامهٔ آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد و شیخ ابن صلاح گفته که از مستدرک حاکم ظاهر میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند و از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دو لیست هزار و ظاهر اینست که صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دو لیست و هفتاد و پنج حدیث ست و بعد از حذف تکرار چهار هزار و باین کلام مردود شد آنچه ابن اخرم نیشاپوری که شیخ حاکم ست گفته که اندک چیز لیسته از احادیث صحیح که فوت شده است بخاری و مسلم را چه ظاهر شد که فائت بسیار ست نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فائت از بخاری و مسلم بسیار ست و لیکن از کتب خمسه که صحیحین و سنن ثلثه است یعنی ترمذی و ابی داؤد و نسائی کم ست چه احادیث در کتاب خمسه نیز بمبلغ مذکور نمیرسد و جواب داده شده ازین دو بحث که مراد بخاری از بلوغ احادیث محفوظهٔ وی باین عدد بتکرار اسانید و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعدهم و فتاوی و احکام ایشان ست که سلف اطلاق حدیث بران میکردند و نیز جواب داده شده است از جانب ابن اخرم که مراد وی فوات احادیث ست از بخاری و مسلم مطلقاً نه بقید ایراد در کتابین یعنی احاطهٔ بخاری و مسلم احادیث صحیحه علی شرطهما ابعد لیست که اندک چیزی از ایشان فوت شده باشد اگرچه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و فائت از کتابین گو بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر تر است کما لا یخفی و بعضی گفته اند که مراد ابن اخرم فوات صحیح مجمع علیه است و برین تقدیر بکثرت وجود احادیث صحیحه در مستدرک اعتراض نباید چه وجود احادیث علی شرطهما در وی کم ست **وصل** چون ثابت شد که صحیح منحصر در صحیحین نیست و از غیر اینها نیز صحیح

بروایت رواتی که بخاری و مسلم از ایشان احادیث دارند میگوید هو صحیح علی شرطهما و علی شرط احدهما و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن رواة کلاً و بعضاً تخریج احادیث نکرده اند میگوید صحیح الاسناد و نمیگوید علی شرطهما و احدهما و تائید میکند این را بآن که حاکم حدیثی از ابو عثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید ابن ابو عثمان نهدی نیست و اگر نهدی میبود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطهما ست و ابو عثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم ست پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که بر رجال ایشان باشد و لیکن درین معنی بحث کرده اند که حاکم در خطبه مستدرک میگوید که من یاری میجویم از خدای بر اخراج احادیث که رواة آنها ثقات اند و احتجاج کرده بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهرست درین که مراد بشرط بخاری و مسلم امثال رجال ایشان ست در صفات کمال و جواب داده شده است ازین بحث که مثلیت عامترست که در عیان بود یا در اوصاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضع یکی ازین دو معنی قصد کرده و میگوید که شخصی نزد شریح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخر آن شخص آن جامه را بعینه که داشت خرید چه حکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شئ چیزی مشابه و مماثل ترشئی از نفس وی نیست و حکم کرد بلزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل شامل عین می باشد فقیر برو شیخ نیز در شرح نخبه از شرطهما همین معنی اراده نموده و گفته لان المراد به رواتهما و سخاوی در شرح الفیه با نچه ذکر کردیم تقویت و تائید آن کرده و لیکن برین معنی لازم می آید که برین تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهما ست یا بر شرط بخاری ست نازل در مرتبه از انچه منفردست بدان مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند هردو نباشد چه هرگاه که بر رجال ایشان باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطهما باید که در حکم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما انفرد به احدهما و اگر مراد مثل در صفات دارند دعای تاخر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشان نه در مرتبه تحقیق و تمیز ایشان ست شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که باشند دیگر چه جای تفاوت ست و سخاوی اشارتی بجواب ازین کرده و گفته که دلیل بر تاخر این قسم از ما قبل تلقی علماست هر یکی از صحیحین را بقبول یعنی کتاب و گیر اگرچه بهمین رجال ایشان احادیث داشته باشد بدرجه کتابین ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگرچه رجال رجال بخاری و مسلم اند و لیکن تفاوت در تیقظ و اخذ ایشان از آنها و اخذ غیر ایشان باقی ست شاید که در سماع و تحمل وهمی و خطائی راه یافته باشد خصوصاً که رجال دیگر بران افزوده باشند فتامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر باز حیثیت از حیثیت اصل صحت ست و باعتبار اکثر و اغلب و الا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی که فائق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلاً حدیثی نزد مسلم باشد بطریقی که بالغ بحد تواتر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لابد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله نسبت با عالی خصوصاً اگر از ان ترجمه باشد که آنرا اصح الاسانید خوانند تنبیه ما ناله نظر باین تحقیقات و ابحاث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمة الله علیه که این ترتیب که محدثین در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکم ست و جائز نیست در وی تقلید زیرا که اصحیت نیست مگر از جهت اشتمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده آمد آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم باصحیت انچه درین کتابین ست عین تحکم و مکابره بود و شک نیست که بحکم بخاری و مسلم باستجماع راوی معین آن شروط را جزم و قطع نمیتوان کرد بمطابقت این حکم واقع را و جائزست که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان محل منع ست و بتحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوائل جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد علما و صواب دید ایشان باشد

مواضع آن و بود وی در اعلی درجه از عبادت و عفاف و صلاح و ورع و بود از فرسان حدیث و گفته اند که جامهٔ او را دو آستین بود یکی فراخ و دیگر تنگ گفتند رحمک الله ما هذا گفت آستین فراخ برای نهادن کتب ست و بدیگر احتیاج نیست و تصنیف علمای حدیث پیش از زمان ابی داؤد مجامع و مسانید بود و با سنن و احکام اخبار و قصص و مواعظ جمع بود اما در سنن محض و احکام صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرده و قصد نه نموده و امام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داؤد بس ست و چون ابی داؤد این کتاب را تصنیف کرد ابراهیم حربی گفت نرم کرده شد مر ابی داؤد را احادیث چنانکه نرم کرده شد داؤد علیه السلام را حدید ولد سنة اثنین و مائتین وتوفی بالبصرة لاربع عشرة بقیت من شوال سنة خمس وسبعین ومائتین رحمة الله علیه و اما ترمذی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث است و او را در فقه نیز ید طولی ست و از محمد بن اسمٰعیل بخاری اخذ حدیث کرده و او را تصانیف ست در علم حدیث و این کتاب جامع صحیح وی احسن کتب و اکثر آنهاست از روی فائده و احسن از جهت ترتیب و اقل از روی تکرار و در وی چیزی ست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علما وجوه استدلال و تبیین انواع حدیث از صحیح و حسن و غریب و تعرض بجرح و تعدیل رواة و جد وی مروزیست پس از ان بترمذ آمد ولد و توفی بترمذ لیلة الاثنین الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین و نام ترمذی محمد ست ابو عیسی کنیت وی در کنیت او بابو عیسی وحل کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسیٰ را پدر نبود و ما نا که این مرد را با ائمهٔ اهل قیاس و اجتهاد تعصبی بود خصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی و لهذا ذکر این امام اجل و اصحاب وی در کتاب خود در ذکر اقوال علما صریحاً هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال و اقران ایشان و ظاهر آنجا که اهل کوفه میگوید ایشان را اراده نموده است و الله اعلم و اما نسائی نام او احمد ست و کنیت وی ابو عبد الرحمٰن و وفات او بمکه سنة ثلث و ثلثمائة و وی نیز یکی از علمای حفاظ و فقها ست اخذ کرده حدیث را از ابی داؤد و عبد الله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده و طبرانی و طحاوی از شاگردان اویند و او را کتب کثیره است در حدیث و علل و کتاب سنن مشهورترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبد الرحمٰن بر فقه حدیث بیشتر از انست که ذکر کرده شود و هر که نظر کند در کتاب سنن وی حیران شود در حسن کلام وی و وی شافعی مذهب بود و ورع و متحری بود از وی پرسیدند که کتاب سنن تو همه صحیح ست گفت لا پس التماس کردند که برای ایشان صحیح مجرد بنویسد پس کتابی نوشت نام او مجتبیٰ من السنن و ترک کرد هر حدیثی که در اسناد وی تعلیل بود و عراقی گفته است در طریقهٔ وی اتساعی هست در تخریج احادیث از انهای که مختلف فیه اند و وی گفته که متروک نمی شود نزد من مرد مگر آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی و اما اگر یکی توثیق کند و دیگری تضعیف ترک نمی کنم او را بجهت تشدید بعضی و میگویند ابو داؤد نیز باین مسلک میرود و در بعضی مواضع که ابو داؤد و ترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از ان اجتناب مینماید بلکه از اخراج حدیث از بعضی رجال شیخین نیز تجنبی میکند و بالجمله گفته اند که احادیث کتاب نسائی اول کتب خمسه است بعد از صحیحین از روی ضعف و وی جامع ست میان طریقهٔ بخاری و مسلم در تصنیف و توصیف با نصیبه او فراز بیان علل و بعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده نشده است در اسلام مثل وی و مقارب اوست کتاب ابو داؤد و مقارب وی کتاب ترمذی و این پنج کتاب اتفاق ست بر عد آنها از کتب ستة اما سادس نزد بعضی سنن ابن ماجه است و نزد بعضی موطا و مختار صاحب جامع الاصول همین ست و موطا جمع امام مالک ست و وی مقدم ست برین مذکورین زماناً و فضلاً و برکة ولادت امام مالک در سنه خمس وتسعین و وفات در تسع وسبعین ومائة و عمر شریف وی هشتاد و چهار سال و بعضی نود گفته از وی امام ست در فقه و حدیث اخذ کرد علم را از قدمای تابعین و کبار ایشان و وی شیخ مشائخ احمد بن حنبل و یحیی بن معین ست و یحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیثاً

اخذ توان کرد ماخذ و مواضع آنرا بیان کرده اند که به تنصیص از امام معتمد توان اخذ کرد مثل ابی داؤد و ترمذی و دار قطنی و بیهقی و خطابی وغیر ایشان از اصحاب کتب مشهوره یا غیر ایشان از ائمهٔ این علم که از ایشان کتابی مشهور نشده و بطریق صحیح ثابت گردد از ایشان و مصنفات دیگر از مشایخ و ائمهٔ حدیث که حصر و تخصیص کرده اند آنها را بصحاح مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه را آنرا و زیادت آرد غیروی گو یا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه نبست فاضل فهام بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله النیشاپوری الحافظ الثقه که آنرا مستدرک علی الصحیحین نام کرده بآن معنی که آنچه از صحیحین از احادیث فوت شده آنرا استدراک و تلافی کرده و درین کتاب ایراد نموده است بعضی احادیث بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند که بوی درین کتاب در تصحیح تساهل نیز راه یافته است و گفته اند آنچه منفرد ست بدان حاکم و غیر وی با وی در تصحیح شریک نیست اگر صحیح نبود از مرتبهٔ حسن خود نازل نیست و گفته اند که ابن حبان و ابن خزیمه امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر انداز روی اسانید و متون چنانکه مختار حافظ ضیائی مقدسی و وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و وی نیز حسن ست از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانه و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعهٔ دیگر برا اینها انتقاد نموده و براه تعصب بلا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم و الله اعلم **وصل** کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند که در آنجا اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود ست و نقاد و حذاق فن آن را تمیز کرده اند و تسمیهٔ آنها بصحاح سته بطریق تغلیب ست و صاحب مصابیح که غیر مرویات شیخین را حسان نام کرده نیز قریب باین معنی ست و در حقیقت این اصطلاحی ست از وی درین کتاب اما بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر ست از آنکه ذکر کرده شود و هر دو نیز آسمان جلالت و عدالت اند رحمة الله علیهما ولد البخاری یوم الجمعة لثلاث عشرة لیلة خلت من شوال سنة اربع و تسعین و مائة و توفی لیلة الفطر سنة ست و خمسین و مائتین و ولد مسلم سنة اربع و مائتین و توفی عشیة یوم الاحد لخمس و ست بقین من رجب به نیشاپور سنة احدی و ستین و مائتین و نسبت بخاری به بخارا از آن جهت ست که جد وی مغیره مجوسی بود و بر دست یکی از اهل بخارا مسلمان شده پس نسبت ایشان به بخارا مشهور گشت و وی نیز در آخر عمر خود به بخارا قدوم آورده بود و ذلک مشهور و هر دو از امام احمد حنبل و دیگر ائمهٔ اعلام حدیث دارند و چون بخاری در آخر عمر به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و استفاده نمود رحمة الله علیهما و اما ابو داؤد وی نیز شانی عالی دارد در علم حدیث و از مصاحبان امام احمد ست و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد بر وی عرض کرد و تحسین نمود احمد آن را و ابو داؤد گفته است که نوشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پانصد هزار حدیث و انتخاب کردم از آنچه متضمن ست آنرا این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چهار هزار و هشت صد حدیث و ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مشابه است بدان و قریب ست بآن و هر حدیثی که در وی وهن و ضعف شدید ست آنرا بیان کرده ام و هر چه از آن سکوت کرده ام صالح ست یعنی برای احتجاج پس بعضی آنرا بر حسن حمل کرده اند و گفته اند که حدیث مسکوت عنه ابی داؤد از مرتبهٔ حسن نازل نبود و احادیث دیگر صحاح اند بعضے اصح از بعض و گاهی بر شرط شیخین واقع شده و بعضی مسکوت عنه او را از صحاح داشته اند و لیکن محققین گفته اند که واقع خلاف آنست و توان که نزد وی صحاح باشد اگر چه نزد غیر وی نباشد و الله اعلم و ابو بکر خلال گفته است که ابو داؤد سلیمان بن اشعث امام شریع مقدم ست در زمان خود و مرومی ست که هیچکس بر وی سبقت نکرد و در زمان وی در معرفت حدیث و تخریج علوم از

و آن سر دو از حیطهٔ ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت النون و تی
ند در بیان مجملی از احوال ائمهٔ اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تقریر اخذ و تمسک بمذاهب ایشان بیان کرده شروع در مقصد
مایم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قسم ثانی** در بیان منشاء اختلاف مجتهدین و ذکر ائمهٔ اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع
یشان و آنچه متعلق ست بآن بدانکه صحابه را رضی الله عنهم برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نورانیت
اطن و صفائی عقیدت اختلافی و اشتباهی درمیان نبود و بجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود
موارد وحی و تنزیل حاجت بقیاس و اجتهاد نه مگر در مسئلهٔ چند که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف گونه
پدید آمد هر کدام از ایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای علم و چشمهٔ فضل و باران رحمت وی صلی الله علیه
و آله وسلم و چون اوقات صحبت مختلف بود و همه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم در نوافل و مستحبات و فضائل اعمال الا در فرائض و واجبات دائم بر یک نسق نبود بجهتی و فور شفقت و توسعهٔ رحمت
بر امت تا بسر حد وجوب نرسد و اکثر چنان بودی که هر عمل که وی صلی الله علیه و آله وسلم مواظبت نمودی واجب گشتی و
حکم الٰهی بفرضیت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان دید و دریافت آنچه دیگری ندید
و در نیافت و ازینجا مخالفتی و مغائرتی در علوم صحابه پیدا آمد و بعد از گذشتن آن سرور هر کدام از ایشان با نصیبه از فیوض
علمی و انوار سنت در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند و نشر علوم و احکام نمودند و جماعهٔ دیگر از عرب و عجم که نه بشرف
حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دریافت زمان نبوت مشرف و فائز گشتند بخدمت ایشان بشتافتند و بملازمت
صحبت ایشان اقتباس انوار علوم نمودند و ایشان را تابعین خوانند و جماعهٔ که شرف ملازمت صحابه را نیز در نیافتند
و بملازمت تابعین درآمده استفاضه و استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و همین هر سه گروه یعنی صحابه و
تابعین و تبع تابعین مقتدایان دین و بهترین امت اند بحکم حدیث متفق علیه که فرمود خیر امتی قرنی الذین انا فیهم ثم
الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین بجهت اختلاف علوم و کثرت وقائع و حوادث و انسدال
حجاب بجهت بعد زمان نبوت و ورود انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف شائع شد و در حقیقت باعث توسیع امر
و سعت دائرهٔ رحمت حق گشتند و لابد چون مجتهد را اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف و معرفت ناسخ و منسوخ
شرط ست ایشان هم فقیه باشند و هم محدث تا آورده اند که نزد امام اعظم ابو حنیفه رض صندوقها بود از صحائف حدیث
لیکن اشتغال وی و یاران وی رحمة الله علیهم در جانب فقه و وضع مسائل و استیعاب اصول و فروع آن غالب
افتاد و سلسلهٔ روایت احادیث از ایشان کمتر برپا شد نه آنکه تمسک و استدلال ایشان باحادیث نبود حاشا و بعضی گویند
غالبا مذهب ایشان عدم صحت نقل بالمعنی ست و اکثر احادیث اینچنین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط درین
شان کمتر روایت کردند و این سخن مدخول ست با آنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان جائز نبودی تمسک بآنها نیز نکردندی
یارب مگر فرقی نهند در روایت و تمسک فتدبر و جماعهٔ دیگر براه تاویل و اجتهاد کمتر رفتند و بعمل بظواهر احادیث اکتفا
کردند و ایشان را اصحاب ظواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الرای گویند و تمامهٔ مجتهدان اصحاب الرای
اند خصوصیت با بوحنیفه رض و اصحاب وی ندارد و یارب مگر خصوصیت این اسم با ایشان از جهت شیوع و کثرت باشد
و در اواخر زمان تبع تابعین و اتباع تبع و مت بعد هم سلسلهٔ علم حدیث قوت دیگر گرفت و شیوع پذیرفت و رواجی تازه

از مالک وگفته اند اول کسی که تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع ست صحاح را وغیر آنرا واول کسیکه تصنیف کرد در صحاح مجرد بخاری ست وآما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید القزوینی ست و ماجه لقب پدر اوست ثقه کبیر محتج به توفی سنة ثلث و تسعین ومائتین وگفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند ومتهم بکذب و سرقهٔ احادیث وحکم کرده شده است بر آنها ببطلان وسقوط ونکارت وآنهاکه تقدیم کرده اند او را بر موطا ویکی از کتب سته شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسه بخلاف موطا وبعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر ست بگردانیدن وی سادس کتب زیراکه رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکره وشاذه در وی نادرست اگرچه احادیث مرسله وموقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است و دارمی نسبت است بدارم بن مالک که بطنی ست از بنی تمیم وهو الحافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل التمیمی السمرقندی توفی یوم الترویة ودفن فی یوم عرفة سنة خمس وخمسین ومائتین والله اعلم آین مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث وسیوطی در کتاب جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره ازین مذکورات وغیرها وگفته است که هرچه از بخاری ومسلم وابن حبان وحاکم در مستدرک وضیاء مقدسی در مختار آورده ام صحیح ست ونسبت باین کتب معلم ست بصحت مگر انچه تعقب کرده شده است بر مستدرک بر ان تنبیه کرده ام وهمچنین موطای مالک وصحیح ابن خزیمه وابن عوانه وابن السکن ومنتقی لابن الجارود ومستخرجات ونسبت حدیث باین کتب نیز معلم ست بصحت وآنچه از ابی داؤد وانچه سکوت کرده وی بران نیز صالح احتجاج ست وانچه بیان کرده ضعف آن را نقل کرده ام از وی واز ترمذی نیز نقل حکم کلامیکه بر حدیث کرده واز نسائی وابن ماجه وابی داؤد الطیالسی واحمد وابن وی عبد الله وعبد الرزاق وسعید بن منصور وابن ابی شیبه وابی یعلی وطبرانی ودارقطنی وابی نعیم فی الحلیة وبیهقی در کتب ایشان صحیح وحسن وضعیف همه موجود ست واغلب بیان آن کرده ام وهرچه در مسند احمد ست مقبول وضعیف وی قریب حسن ست وعقیلی وابن عدی وخطیب در تاریخ وابن عساکر در تاریخ وهرچه منسوب باین جماعه است یا بحکم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در تاریخ یا ابن النجاری در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف ست واز کتب دیگر نیز آورده وصفات آن بیان نکرده ظاهر در آنها احتمال اطراف ام ست ودر اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب بتعدد طرق انجبار پذیرفته است چنانچه بنظر در ان ظاهر میگردد وگفته است که درین کتاب حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد وباتفاق محدثین متروک ومردود بود والله اعلم ومادرین شرح ازین کتاب جمع الجوامع بهمین نهج واصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم واز شرح زرکشی بر کتاب خرقی که در مذهب امام احمد بن حنبل ست نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن مبین ست واز موطای امام محمد نیز احادیث آورده شده وآن حکم موطای مالک دارد که کل اوست چه امام محمد موطا را از امام مالک شنیده وآنچه متعلق بمذهب حنفیه است جدا نوشته موطای امام محمد که گویند این ست وبالجمله بعد از صحیحین درین کتاب وکتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند وبذل مجهود در تحقیق وتصحیح آن نموده اختلاف وقیل وقال که لازم سعت دائرهٔ علم وفسحت مجال آن ست واقع ست وطرق واطوار محدثین در تضییق وتشدید وتوسیع وتساهل مختلف ومتفاوت ست ودر طبیعت بعضی محدثین توغلی وتعصبی نسبت بافقها نیز واقع ست ومذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف ست نزد بعضی حدیث هرچند ضعیف بود مقدم ست بر قیاس که مخالف آن باشد ونزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم والا لا وتفصیل این در وصلهای آینده کرده آید ونیز در حجیت مراسیل تفصیلی واختلافی ست ونزد فقهای ائمه مجتهدین وکبرای ایشان علمی وافر از حدیث ومعرفت جرح وتعدیل وتکثیر وتعلیم وتطبیق وتاویل وناسخ ومنسوخ بود که الزام ایشان بتقلید ومتابعت احکام واقوال علمای متاخرین از اهل حدیث

طریقت و بزرگان ایشان ہمبرین مذاہب بوده اند یا رب قرآنہا لیکن از ایشان بپایۂ اجتہاد رسیده موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتہادی می نموده باشند و اللہ اعلم و آنکہ گویند الصوفی لا مذہب لہ نہ بآن معنی ست کہ او را در دین مذہبی نیست و تابع ائمہ مذاہب نہ و ہرچہ خاطرش خواہش وارد و دلش بدان حکم کند ہم بدان عمل کند حاشا بلکہ توجیہش چنانچہ گفتہ اند آن ست کہ وی در بعضی مواضع از مذاہب انچہ دران ورع و احتیاط بیشتر یابد اختیار کند ہر مذہب کہ باشد و یا آنکہ بمذہب اہل حدیث رود کہ بہرچہ حدیث صحیح یابد بران عمل کند محققان گویند کہ این نیز علی الاطلاق صحیح نبود و تحقیق آن ست کہ ہمہ از روایات مذہب خود کہ آنرا اختیار کرده و وجہ اقتدا ساختہ است روایتی اختیار کند کہ احوط بود یا موافق ظاہر حدیث صحیح باشد اگرچہ ظاہر روایت و مشہور از ان مذہب نبود و الا تفرق مذہب و تعدد وجہ موجب تفرق اعمال ظاہر گردد و از انجا سرایت بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند کہ قبلہ توجہ یکی باید چہ امام شریعت و چہ شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ گردد چہ تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود و پس ضبط نفس باصل مرجوع الیہ فقہا و اصولا و تصوفا لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیہ و آن نیز کہ در حدیث آمده کہ استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و ہرچہ فرماید بدانچہ حکم کند بران رود در صورت تردد و تذبذب ست یعنی آنجا کہ دلائل از قرآن و احادیث و اقوال علما مختلف آید و متعارض نماید و در دائرۂ تحیر و تردد افگند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال انچہ دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و آن نیز در مادۂ قلب مطہر و مزکی و منور بنور ایمان و تقوی ست کہ بنور فراست کہ در چہرۂ ایمان ایداع نموده اند انچہ حق ست دریابد و آن شق اختیار کند کہ خیر و صواب دران بود نہ آنکہ ہرچہ در دلش افتد ہمبران عمل کند بی رجوع بدلائل شرعیہ این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و پای لغز جاہلان ست و بالجملہ مذاہب حق و طرق وصول بمنزل مقصود و ابواب درآمد خانۂ دین این چہار ست و ہرکہ راہی ازین راہہای و دری ازین درہای اختیار نموده براه دیگر رفتن و دری دیگر گرفتن عبث و یاوه باشد و کارخانۂ عمل را از ضبط و ربط بیرون افگندن و از راه مصلحت بیرون افتادن ست و اگر قصد سلوک طریق ورع و احتیاط دارد ہم از مذہب واحد مختار روایتی کہ دلیلش احسن و اقوی و فائده اش اعم و اتم و احتیاط دران اکثر و اوفر بود اختیار کند و براه رخصت و مساہلہ و حیلہ اندوزی نرود و این طریقۂ متاخران ست و شک نیست کہ این طریقہ محکم تر و مضبوط تر ست و گویند کہ طریقۂ پیشینیان برخلاف این بود ایشان تعیین مذہب و اتباع مجتہد واحد را از واجبات نمیدانستند مجتہدان را عمل باجتہاد خود بود و سبیل عوام رجوع بایشان بی آنکہ التزام متابعت احدی کنند و انکار بر دیگری نمایند حتی در مسائل نوشتہ اند کہ اگر مردی را در مادۂ زنی واقعہ افتاد و حکم آنرا از مفتی پرسید و بجانبی از حل و حرمت حکم کرد و بحکم وی عمل نمود و وقت دیگر با زنی دیگر ہمان واقعہ رو نمود و بمفتی دیگر کہ نہ بر مذہب مفتی اول ست رجوع آورد و وی برخلاف فتوای اول حکم کرد اگر بااین زن دیگر معاملہ بحکم این مفتی دیگر کند جائز باشد ہرچند واقعہ یکی ست آن زن مثلا بحکم مذہب اول حلال بود و این بحکم مذہب ثانی حرام و لیکن در مادۂ یک زن درست نبود و این بجہت فرقی دیگر ست کہ یک شخص محل حل و حرمت نتواند بود و جماعۂ دیگر از علما برانند کہ انتقال مذہب بشہوت نفس و اتباع ہوا و تتبع رخص درست نبود مگر آنکہ اعتقاد حقانیت بجانب مجتہد دیگر راجح آید و او را افضل داند یا احتیاط و ورع در مذہب دیگر بیشتر یابد یا بواقعۂ صعب و حرج عظیم مبتلا گردد و بجز رجوع بمذہب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت درین صورت جائز بود و ایشان گویند کہ مجتہد را نیز نرسد کہ یکی را بمذہب خود دعوت کند و التزام نماید و اتباع خود را بر وی واجب و لازم گرداند الا آنکہ بیان مذہب و تقویت

و رونقی بی اندازه یافت و چون دراواخر زمان صحابه و اوائل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شده بود و بحکم تعصب و خیانت بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحدث وضع و افترا با حادیث راه یافته پس ائمۂ حدیث و اساطین ملت در مقام تصحیح و تنقید احادیث آمده و تقبیح و تفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث کتب تصنیف کردند و مجتهدان امت بسیار بودند دانچه قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعه چهار مذهب مشهور ست که در اعتقاد و اصول دین باهم یکی بوده اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع مختلف آقدم و اسبق ایشان امام اعظم ابوحنیفه رض نعمان بن ثابت کوفی ست ولادت وی در سنه ثمانین و وفاتش در مائة و خمسین و جماعۂ را اختلاف ست در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین باتفاق برآنکه در روزگار وی چندین از صحابه بوده اند انس رض بن مالک ببصره و عبد الله رض بن ابی اوفی در کوفه و سهل رض بن سعد الساعدی بمدینه و ابو الطفیل رض عامر بن واثله که آخر صحابۂ رسول الله صلی الله علیه وسلم ست در وفات بمکه و بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابوحنیفه بانها و اخذ حدیث از ایشان نزد ارباب نقل بثبوت نرسیده و اصحاب وی می گویند که وی جماعۂ از صحابۂ را دریافته و از ایشان روایت کرده است انتهی و وی را مسندی ست که احادیث را در وی از صحابۂ مذکورین روایت کرده است گفت بندۂ مسکین عبد الحق بن سیف الدین خصه الله بمزید العلم والیقین و در واقع از حساب عقل بسی دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و ایشان را در نیابد با آنکه وجود قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال زندگانی کرده چه وجود صحابه تا آخر مائۂ صحبت رسیده است ما ناکه حق با صحاب اوست که گویند جماعۂ صحابه را دریافته است و الله اعلم و وی جماعۂ کثیر را از قدمای تابعین دریافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عبد الله بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان و یاران اویند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النهر و روم و هندوستان تمام بر مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک اصحی ست ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعین و وفات او در مائة و تسع و سبعین چنانکه گذشت و وی از تبع تابعین ست باتفاق و امام ست در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان اوست و با ابوحنیفه ملاقات نموده و بر فهم و ذکای وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه ها بر مذهب اویند خالصًا و در بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی ست و شافعی نسبت ست بیکی از اجداد او که نامش شافع ست ولادت او در مائة و خمسین سال وفات امام ابوحنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بثبوت نرسیده است و وفات او در اربع و مائتین و مناقب وی زیاده از شمار ست احمد بن حنبل که شاگرد اوست اگرچند در جمع و حفظ احادیث پیش از وی بود اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب بود برای خلق و مثل عافیت برای مردم رابع امام عبد الله احمد بن حنبل ست ولادت او در سنه اربع و ستین و مائة و وفات در احدی و اربعین و مائتین در فقه و حدیث و زهد و ورع و عبادت آیتی بود و در تمیز صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل رواة در زمان خود نظیر نداشت رحمة الله علیهم اجمعین **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درین باب فرموده استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر مجتهدان را جز تابع ایشان بودن چارۂ و سبیلی نیست و مشائخ

احادیث ست وسلوک طریقهٔ اقتدا و اتباع در مذهب ایشان بیشتر ست و مذهب امام ابوحنیفه مبتنی بر رای و اجتهاد ست و بی‌حصر سعادت
احادیث این سخن غلط محض و جهل صریح ست چه شرط در اجتهاد حفظ کتاب الله و حفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و معرفت اقوال سلف شرط است و بی آن درست نه و چون قیاس و اجتهاد آن امام عظیم الشان اقدم و اسبق و مقرر و مسلم
تمامهٔ امت ست این گمان را مجال نبود و ما نا سبب وقوع درین ورطه آن بود که بعض محدثین که در مذهب امام شافعی بودند
در کتابهائی که تصنیف کردند چنانچه مصابیح و مشکوة و مانند آن دلائل مذهب خود را تتبع و تفحص نموده جمع کردند و در
احادیث مذهب حنفی براه طعن و جرح رفته‌اند و اینها بی گوشهٔ تعصبی نخواهد بوده و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشهٔ تعصبی نباشند
عفا الله عنهم نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور ست باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد مواهب الرحمن کتابی ست
درین مذهب مشایخ وی التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیارد و کتاب هدایه که در دیار مشهور و
معتبر ترین کتابها ست نیز درین وهم انداخته چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل معقول نهاده و اگر حدیثی
آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کمتر بوده است ولیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه
الله تعالی خیر الجزا تلافی آن نموده و تحقیق کار فرموده است و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه صندوقها بود که احادیث
مسموعهٔ خود را درین ضبط کرده است و گفته اند که مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده ورای جمعی از صحابه که از ایشان
شنیده از تابعین سه صد کس بوده اند و آنها که از وی روایت سند وی کرده اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم
چهار هزار کس اند و جمعی آنرا بر ترتیب حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده
امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده اند که مذهب او مخالف احادیث ست و حال آنکه دریجا احادیث
دیگر ست صحیح تر و قوی تر از آن که وی بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت آن احادیث که متمسک امام شافعی ست
ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین ست و این معنی به تفصیل بیان کرده و اثبات نموده اند و ما اگر آنرا ذکر کنیم سخن
دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود ست طالب حق را باید که بدان رجوع کند و اقوی دلائل این مطالب آن ست
که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل ست در تمام مذهب در مواضع معدوده خلافی باشد و اگر هست
روایتی در انجانب هست و بنای مذهب امام احمد بتمام بر احادیث و اخذ بظواهر ست و خلاف امام شافعی اکثر ست از خلاف
وی با ابی حنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسائل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق ست در ان و با شافعی مخالف
و فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول و منقول ست و ما نا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمهٔ آن امام آن بود
که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبائع عامهٔ خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید نقل بعقل
اقتصار بر دلیل معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیه طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استدلال
او بکتاب و سنت و اقوال سلف بود و خود چه صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه
شرط عمل بدان عدم آن اصول ست چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلائل عقلیهٔ ایشان
در حقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث ست بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را و لابد از احادیث آنچه موافق بقیاس
بود ارجح ست چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و نیز حکم به صحت و ضعف احادیث در
زمان متاخر بر خلاف زمان سابق ست چه میتواند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول

دلیل و ذکر محاسن مذهب خود و نقائص مذهب غیر بنماید تا هر که بدان مائل و منقاد و معتقد گردد و معقول وی افتد عمل کند و نقل کرده اند
که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حرج بمذهب غیر خود عمل کرده اند تا می آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله حلق رأس کرده بود
و موها بر بدن و جامهٔ وی افتاده پس همچنان نماز کرد و ظاهر این بمذهب وی والله اعلم مانع جواز نماز است اصحاب آن بوده
گفتند چرا چنین کردی فرمود گاهیکه ضرور افتد و مضطر شویم بمذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین ابوحنیفه و اصحاب وی اند
رحمة الله علیهم و در فقه هر جا که مذهب عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت
نماز کرد پس خبر دادند که موشی در چاه که با آب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند
عمل کردیم که چون آب قدر قلتین بود پلید نگردد و کذا ذکره بعض المتاخرین و حجت این طائفه آنست که همه متمسک بکتاب و سنت
اند و مقتدایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نص فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اشارت حدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز همبرین ست یعنی چیزیکه شما ندانید از اهل علم بپرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود
اصحاب من مثل ستارگانند و همه راهنمایان اند علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظاهر انصاف نزدیک تر
نماید و بفهم زودتر در آید و لیکن قرار داد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب ست و ضبط و ربط کار دین
و دنیا همدرین صورت بود از اول مخیرست هر کدام را که اختیار نماید صورت دارد و لیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن
بی توهم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود قرار داد متاخرین علما برین ست و هو المختار و فیه الخیر
وصل چون وحدت وجه در مذهب قرار یافت اکنون تابع مجتهدی را رسد که چون حدیث صحیح مخالف مذهب یابد مذهب را بگذارد
و عمل بحدیث کند یا نرسد درینجا نیز اختلافی و در روش پیشینیان و پسینیان رود و گویند که متبوع و مقتدای حقیقی پیغمبرست صلی الله
علیه و آله و سلم و دیگران همه تابع و پیروان وی و بعد از آن که بیقین معلوم شود و بصحت رسد که او فرموده است گوش بسخن غیر
نهادن و در پی دیگری رفتن معقول نبود و این طریقهٔ مقتدایان ست و مانا که شیخ مؤلف این معنی اراده کرده از آنچه در دیباچهٔ
کتاب گفته است که در باب عبادات اعتماد کلی بران کند یعنی بر آنچه از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسیده است و از
خلاف زید و عمرو نه اندیشد سخن شیخ حق ست و آنچه در صحاح اخبار آمده بالراس و العین عمل بدان موجب سعادت دنیا و آخرت ست
اما درین روزگار پسین اینکار صورت نه بندد چه مجتهدان دین احادیث و آثار را تتبع نموده و ناسخ را از منسوخ و صحیح را از سقیم
جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده مذهبی قرار داده اند عوام مسلمانان را بلکه علمای
ایشان را درین روزگار این قوت و طاقت کجاست که اینکار از دست ایشان آید ایشان را جز متابعت مجتهدان کردن
و در پی ایشان رفتن سبیلی نبود و چاره نه والعهدة علیهم این کار متقدمین محدثان را میسر بود و تحقیقت بقیاس و اجتهاد کار
از پیش نرود و باخر دست بآن زدن ضرورت افتد و دلائل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح خاتمهٔ کتاب معلوم گردد ان شاء الله
تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت ست و لیکن چون این حکم درانجا پوشیده است و بصریح نه در سلوک طریق دریافت
آن و وصول بمقصود گاهی خطا رود و گاهی صواب ازینجا آمد که المجتهد یخطی و یصیب و بر هر تقدیر موجب اجر و صواب گردد بجهت
بذل مجهود در طلب حق یا بدیا نیا بد و بعضی گویند هر مجتهد مصیب ست باین معنی که حق بنسبت هر مجتهد همان ست که اجتهاد او بدان
رسیده و این معنی در فروع فقه بود نه در اصول عقائد و هر چهار مذهب در اصول عقائد متفق اند اختلافی که هست در عملیات ست
و تحقیق این در محل دیگر کرده شده است والله اعلم **وصل** در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام شافعی موافق

رسید قصهٔ شق صدر شریف وقوع یافت وچون بشش سال رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف له بزیارت برادران وی از بنی النجار
که در مدینه بوده اند رفته بود وآن حضرت صلی الله علیه وسلم را همراه برده در وقت مراجعت بابوا که موضعی ست قریب مدینه وفات یافت وجد وی
عبد المطلب ورا بخود کشید ومحبت سخت باوی پیدا کرد و بهدرین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد پس آواز هاتفی شنیدند که میگفت استسقا
کنید باین نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران های فراوان شد ودر انچه مشهورست استسقا از ابو طالب
بود و وی را درین باب قصیدهٔ مشهورست در رفعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت دارد بر کمال محبت ونهایت معرفت نبوت او
ومطلع قصیده این ست، وابیض یستسقی الغمام بوجهه، ثمال الیتامی عصمة للارامل، وشیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که ابن
اسحاق این قصیده را در سیر بطولها آورده وبیشتر از هشتاد بیت ذکر کرده وبیتی چند از اول قصیده آورده واکثر این احوال که مذکور
است دران واقع ست بعد از بعثت وابو طالب مگر آنرا بفراست دریافته بود وبعضی گفته اند که وی این قصیده را دران وقت گفته که
قریش بر آن حضرت بتغلبه بر آمده بودند ومنع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام واین قول اظهرست والله اعلم وچون سال مبارک
او بهفت وبروایتی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد وعم وی ابو طالب بشرف کفالت وتربیت وی مفتخر گشت
حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل همیشه قرین او می بود تا سال یازدهم تمام
کرد آنگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نه سال بطریق مرافقت ومقارنت ملازم وی بود لیکن بر وی
ظاهر نمی شد اما در بعضی روایات صحیحه مرویست که اسرافیل در مدت ملازمت چند بار بر وی ظاهر شد وچند بار با وی یک و
دو کلمه سخن گفته و پیش ازان که وحی نزول کند پانزده سال از جانب یمین وشمال وفوق آوازی می شنید میگفتند یا محمد و
کس را نمی دید وهفت سال روشنائی میدید وبآن شادی بود وچیزی دیگر نمی دید ودر سال دوازدهم ابو طالب ورا بسفر شام
برد پس بحیرا راهب او را بعلامت نبوت بشناخت وتعظیم کرد ودر سال هژدهم ابو بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما در سلسلهٔ محبت و
صحبت وی در آمد وسال بیستم با وی در سفر شام رفیق شد وخوارق عادات معاینه کرد ونور تصدیق در دل وی افتاد ودر
سال بیست وپنجم خدیجه را نکاح کرد وخدیجه دران وقت چهل ساله بود ودر سال سی وپنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها ولادت یافت و
بنای کعبه تجدید همی که یافته بود نو شد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید وچون چهل سال تمام شد
نور نبوت ظهور کرد ومانا که حکمت الهی در امر اسرافیل وجبرئیل بملازمت وی صلی الله علیه وسلم واسماع کلمات واصوات وارائت انوار
آن بود که تا الستی والفتی آن حضرت را بعالم ملکوت واسرار وانوار آن پیدا گردد وظهور وبروز آن بناگهان موجب هدم بنای
بشریت واضمحلال رسوم انسانیت نگردد با وجود آن بمشاهدهٔ جبرئیل ووقت نزول وحی چه تغیر وثقل که بوجود شریف وی راه
نمی یافت صلی الله علیه وسلم وازان بود که جبرئیل خود را با وی بصورت دحیه که از خلص اصحاب ودر کمال حسن وجمال بود می نمود
واگر احیانا بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی خوش روی ظهور می نمود وسبب تمثل جبرئیل بصورت خوب از غیر قصد استیناس و
ایتلاف آن نیز تواند بود که ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد ودر صورت انسانی جلوه گر شود لابد انوار ملکوت ولطافت وصفائی
روحانیت دران صورت ساطع ولامع گردد چنانچه روشن ست وسخت ترین انواع وحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا جبین
مبارک در سرمای سخت عرق میریخت وگاهی از گرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست محققان گفته اند که چون در افاده واستفاده
مناسبت وجنسیت شرط ست گاهی بشریت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی تو جبرئیل در
لباس بشریت ظاهر گشتی وزمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول الله صلی الله علیه وسلم غلبه کردی واو را از وجود بشریت

...واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس از ان از جهت رواة دیگر که بعد ازان آمدند ضعفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی در زمان امام ابوحنیفه رحمه الله مثلاً و این نکته ... از کلامی که بعض محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت و وحدت حدیث معتبر در صدر اول ست و الا بسا احادیثی که در ان وقت از احاد بوده و بعد ازان بوجود کثرت طرق برواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که بعد ازان پیدا شده بحد شهرت رسیده باشد استینا سی باین معنی توان یافت و امام اعظم بجهت غایت امتیاز و وفور فضل و کمال مغبوط و محسود عالم بود و متاخرین شافعیه را چه گویدکه بعض متقدمین را نیز با جناب حسد گونه بود و در حقیقت هر که فاضل تر محسودتر شافعیه را این حال است اما امام شافعی را ح بشنید که چه مدح وی و مدح اصحاب وی میکند و میگوید که الناس کلهم عیال علی فقه ابی حنیفه و در شان امام محمد بن حسن شیبانی که شاگرد ابوحنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی ازان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر ازانست و امام احمد اکثر مسائل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و دران کتب نظر میکرد و ازان استفاده می نمود و آنچنانکه تقیید و اتباع امام ابوحنیفه باحادیث و اقوال صحابه است دیگری را نیست امام حافظ ابومحمد بن حزم گفته که اصحاب ابوحنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی تر از قیاس و اجتهاد ست و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث باقسامه از دست ندهد و امام شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی ست مذکور در علم اصول فقه انجا نظر باید کرد و از اقسام قیاس نیز جز بقیاس مؤثر عمل نکند و قیاس مناسب و قیاس شبه و قیاس طرد همه نزد وی متروک و غیر معمول ست و در چندین مواضع قیاس را باحادیث ترک داده و امام شافعی عمل بقیاس کرده اگر آنرا ذکر کنیم بدرازی کشد و ابوحنیفه رح تقلید صحابی را در انچه صحابی باجتهاد خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال ما و ایشان در اجتهاد برابریم و همه مجتهد انیم مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نرسد نقل ست که امام ابوحنیفه رح فرموده که عجب از مردم که مرا میگویند وی فتوی برای خود میدهد و حال آنکه من هرگز فتوی ندهم مگر بانچه ماثور و مروی ست و امام حجت عبدالله بن مبارک از وی نقل کرده که گفت انچه از حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم آید فعلی الراس والعین وانچه از صحابه رسیده رضی الله عنهم نیز اختیار کنیم و از گفته ایشان نبر آئیم ولیکن چون چیزی از تابعین بیاید ما و ایشان برابریم با ایشان مزاحمت کنیم و در تحقیق حق بحث و تفتیش نمائیم و از فضل بن عیاض نقل ست که اگر حدیث بر ابوحنیفه آمدی متابعت آن کردی و اگر از صحابه و قدمای تابعین رسیدی نیز براه متابعت و اقتدای ایشان رفتی و الا اجتهاد نمودی و در کتب نوشته اند که اگر مسئله نزد وی رح آمدی مدت مدید و یاران خود دران بحث کردی و تحقیق و تفتیش نمودی پس ازان جواب دادی و یاران او عظمای ائمهٔ دین و قدمای اهل حدیث و فقه و زهد و ورع بودند رحمة الله علیهم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بالله التوفیق

قال المصنف فاتحة الکتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی دران ایام ولادت شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه مشهور ست عام الفیل روز دوشنبه دوازدهم یا دوم ربیع الاول ست و چون از عمر شریف دو سال و چهار ماه گذشت پدر وی عبدالله بن عبدالمطلب که بجهت امتیاز و ابتیاع تمر بمدینه رفته بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبدالله هم در مدت حمل شریف بود والله اعلم و چون سال بسه یا بچهار

فرمود اذا ذکرتنی [redacted] چون ترا یاد کنم پس با حق در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوای حق ست بوده باشم
اینجا نکته ایست بشنو آن مرد اگر خود را با آن بزرگ بازمی بست و اتصالی حبی بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد بحکم المرء مع
من احب دائم با وی می بود و میرسید او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می تافت اگرچه از وی التماس
یاد آوردنه کردی و او را بدان شعور نبودی ازینجاست که گفته اند سعی کن که کاملی را در دل تو جای باشد یا خود را در باطن
وی جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی درون ترا نورانی گرداند و نور حق که او ست یا با او ست ظلمت زدای
آئینه دل تو گردد و اگر ترا در باطن وی جای باشد باطن وی محل نزول رحمت ست و نظرات عنایت حق در آنجا می افتد
چون ترا در اینجا یابد لابد پرتو نظری بر تو نیز افتد باندازه نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و ازینجا که حقیقت ذکر بیان
کردیم سر حدیث قدسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر ست که
نسیان ماسواست و همنشینی کنایت از حقیقت خلوت که در آنجا غیر را گنجائش نبود و سر معنی این حدیث و حقیقت وی این
است و الا هر که خدای را یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال وی
گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که [redacted] ذکر نفسی بود نه جانی بود نه نفسی نه زبانی مراد از نفس اینجا
ذات ست و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه و حضور بحق ست بی تلفظ بذکر و تخیل آن بحیثیتی که نسیان ماسوا از دو نقوش
اغیار از صفحه ضمیر بزدآید و قبله باطن جز احدیت حق نباشد ذکر حقیقی و ذکر صافی که گفته اند این ست و این معنی را در طریقه علیه
نقشبندیه ذکر خفی و وقوف قلبی و توجه بوجه خاص و شهود و وصول و وجود گویند و حقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه احرار
در بعض کلمات قدسیه خود نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور دل ست بجناب حق سبحانه بران وجه که دل را هیچ پابستی و تعلقی
بغیر حق نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگرچه لمحه و ساعتی بوده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد دران زمان
بحق واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام پذیرد سالک بمقام فنا رسد قسم دوم خلوتیست که برای صفای
فکر بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و بجهت تطرق تفرقه و پریشانی و تسلط اوهام و شواغل از راه صحت و سداد
بیرون نیفتد و این خلوت لسانی راست که علم را از جناب قدس حق بتصفیه باطن از ماسوا نه طلبند بلکه از ترازوی حلم عقل و قاعده
وی بیچویند و صحت و فساد آنرا بمیزان معقول می سنجند و بحقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترازو
بغایت لطیف ست و نازک باندک هوائی و میلی و وهمی که پیدا گردد آنرا اعتدال و استقامت بیرون شود و لهذا میل افکار ارباب
مذاهب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نماید
گویا تاویل نیست و مفهوم ظاهر همین ست و طالبان حق که علم را از جناب قدس الهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند
و این خلوت ایشان را سازگار نبود و بکار نیاید بلکه خلوت ایشان بذکر بود و بجهت اشتغال باطن بحضور حق و نسیان
ماسوا فکر را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بوجهی که شاغل
گردد و از ذکر و حضور باز دارد نبود و اگر بناگاه سری بکشد هم در ساعت مضمحل و نابود گردد یا به تبعیت همراه رود و خللی
در کارخانه حضور نیفگند بر مثال خسی که بر آب روان رود آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت ابتدا بود و در آخر حکم
جاء الحق و زهق الباطل [redacted] بر صاحب خلوت بحق راه یافت و غلبه کرد باید که بداند که وی از اهل این خلوت نیست و
قابل این کار نه واز [redacted] صحیح الهی نیست و اگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال

فائب ساختی و [redacted] و روی بوعد و بشارت بودی و ... فی در وعید و نذارت و چون ایام وحی
نزدیک رسید خلوت و تنهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه هست تا کعبه و او را الآن جبل نور گویند خلوت میداشت
و دران کوه غاری ست خرد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و باقی ازین و دران غار خلوت
اختیار کردی و آن کوهی ست که از انجا نظر بجمال کعبه روشن گردد و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازینجهت بود و الله اعلم
و علما را اختلاف ست در انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت تعبد و امتثال بشرعی از شرائع سابقه میکرد یا نه مختار نزد
اصولیین اول ست پس بعضی گویند تعبد او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات الله
علیهم اجمعین و بعضی گویند لا علی التعیین هرچه ثابت میشد که شریعتی از شرائع ست تعبدی نمود بهر شریعت که باشد و در لفظ حدیث
در باب خلوت حرا یتحنث واقع شده که بمعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری یتحنف بفا نیز روایت آورده
و از تحنف اتباع ملت حنیفیه که دین ابراهیم ست مراد داشته و بعضی از شراح یتحنث بمعنی یتحنف وارند و ثا را بدل از فا گویند
پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و الحق چنین سزد زیرا که علم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی
و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه بر دین ابراهیم بوده اند و آنهاکه گویند تعبد وی نه بشریعت بود
گویند که بحکم عقل و استحسان وی بود یا بالهام در رویای صالحه که در قریب مبادی ظهور نبوت میدید و میل امام غزالی درین مسئله
توقف و تردد ست از جهت عدم دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله د[redacted] دران خلوت بچه نوع
بود و بعضی گفته اند عبادت وی صلی الله علیه وسلم بفکر بود و [redacted] ترست و بر قول اول چندان
تصریحی و التفاتی نه زیرا که مرتبه ذکر اجل و اعلی بود از فکر از انکه ذکر بنده مر مولی را مستجلب و مقتضی ذکر مولی بود مر بنده را
و هیچ حالی از احوال بنده نبود که صفت حق دربرابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده فاذکرونی اذکرکم و یحبهم و یحبونه
و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیئا اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر بآلای و نعمای او و ذکر موجب
نسیان نفس و فنای ذاکر گردد و در فکر متفکر بر نفس خود و احوال وی ایستاده بود و فکر نیز اگرچه احوال شریفه آرد چنانکه اگر
در آیات و آثار قدرت الهی عز شانه کنند معرفت زاید و اگر در آلای و نعمای او کنند شکر آرد و در وعد رجا و رغبت و در وعید خوف
و رهبت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد بفنا و غیبت و نسیان از کل ماسوی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس بخشد مصرع
اتصالی بی تکیف بی قیاس و نیز حق را ذاکر خوانند و متفکر گویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بنده و لا بد آنچه صفت
حق باشد افضل و اکمل بود از انچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان راه حق و سالکان طریق قرب وی تعالی و تقدس
هرچند گونه باشد قسم اول [redacted] بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و
تنور لطیفه مدرکه وی بدان و آن را علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوعست بتفتیش و تفحص علوم مودعه در خزینه خیال و
ترتیب و تالیف آن تا از ازدواج آنها علم دیگر زاید که آنرا نتیجه خوانند و این آمد علم لدنی از حق بی واسطه و غایت مقاصد اهل حق
و طالبان قرب درگاه است پس هر که در خلوت یا گوشه از اکوان خواه ذات خود و ش باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید
و بیاد ران فکر کند اگرچه بظاهر در خلوت از خلق نماید و لی بحقیقت در خلوت نباشد بلی از طالبان که از خلوت جز در گوشه خالی
نشستن و بخداوند تعالی بدل یا بزبان مناجات کردن و حوایج و مطالب درخواست نمودن نمیدانست بزرگی را که صاحب
خلوت حقیقی بود گفت اذکرنی عند ربک فی خلوتک مرا یاد کن نزد حق چون با حق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب وی

منکر و بخوان بتائید و استعانت الٰهی و توفیق وی عزّ و علا و استعانت و استمداد از وی کن که تعلیم تو و .. امت تو با وجود امیت تو خواهد کرد الذی خلق آن پروردگار که پیدا کرد هر چیز را خلق الانسان خصوصاً آدمی زاد را که اشرف و اکرم مخلوقات ست و آثار صنائع و بدائع بر صفحات احوال وی اظهر و ابهر ست پیدا کرد او را من علق از خون بسته در رحم اقرأ بخوان و ربک الاکرم و پروردگار تو کریم ترست از هر کریم الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد بوساطت قلم که مظهر عجائب و غرائب لاتعد و لاتحصی ست و استقامت امور دنیا و دین و انتظام مهام عالم باوست صاحب کشاف گفته که اگر بر دقیق صنع و حکمت الٰهی و لطف و تدبیر وی تعالی فرضا دلیلی جز قلم نباشد کفایت ست چه عجائب و غرائب که از وی زاید از حیطهٔ حصر و شمار خارج بود علم الانسان داناید آدمی را ما لم یعلم چیزی که در قوت و قدرت او نبود که از خود تواند دانست و چون مهم وحی و بشارت ساخته و پرداخته شد بعد از ان خواست جبرئیل که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از علو مقام هیبت و جلالت مسرور و مطمئن القلب ... بندگی و عبودیت فرود آورده بوساطت امر حق احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را و گفت از ین کوه فرود آی آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جبرئیل از کوه فرود آمد و او را در پای کوه بزمین هامون بداشت و برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بادائی و جای نشستنی فرش کرد جبرئیل دو جامهٔ سبز پوشیده بود یک جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت و ... جامه نشستن فرمود و پای را بر زمین زد و چشمهٔ آب پیدا آمد و چون تعلیم وضو در اول وهله بفعل آسان تر و تعلیم بقول بی دشوار نبود جبرئیل بقصد تعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان آب وضو ساخت با مضمضه و استنشاق و هر عضوی را چنانچه سنت ست سه بار غسل کرد و چون وضو کردن را باوی بنمود و تعلیم فعلی کرد پس پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت تا مانند ان وضو ساخت و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وضو فارغ شد جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد ... زیادت تطهیر و تنظیف و سری دیگر که در ضمن آن باشد والله اعلم افشاند پس برخاست و دو رکعت نماز بگذارد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی اقتدا کرد و همچنان بگذارد پس جبرئیل بقصد تاکید و تقریر گفت نماز گذاردن همچنین ست و اول چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و فرضیت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور ست و نماز گذاردن جبرئیل با آن حضرت بقصد تعلیم اوقات نماز بعد از آن ست و چون از وضو و نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل بازگشت و پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] این حال با خدیجه بگفت و وی را تعلیم وضو و نماز کرد بنا بر این مقدمات که مثبت تقدم شرعیت وضو و نماز ست بر سائر شرائع و عبادات مناسب آنکه بعد از تمهید این از انچه ابتدای ابواب عبادات نبوی بذکر وضو و نماز کنیم و سائر انواع عبادات از صیام و زکوة و حج و ادعیه مخصوص بوقتی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عادات بدان ملحق سازیم انشاء الله الحق الکریم

باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

آنحضرت در غالب اوقات هر نماز فرض را وضو ساختی چنانچه ظاهر آیهٔ قرآنی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز ناظر درین ست چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر سببیت ارادهٔ قیام بنماز مر غسل این اعضا را چنانچه در قول وی سبحانه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و امثال آن ولیکن اجماع امت ست برین که مراد اذا قمتم و انتم محدثون ست و توجیه این کلام آنست که سبب ارادهٔ قیام ست ولیکن او را شرطی ست که حدث ست چنانکه بیان کرد قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فاطهروا الآیة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در صدر آیت ذکر سبب کرد و در آخرش ذکر شرط و درینجا حذف کرد دیگر از الاکتفاء و اختصاراً فافهم و هر چند افضل و احوط تجدید وضو ست برای هر نماز ولیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضو گذاردی تعلیماً للامة و بیاناً للمراد بالآیة و وقوع این حال از وی

متوجهان جناب رحمت ست او را در مقام جمعیت و خلوت انس ... و وحشتی و میان وی و سر مشغلی قلم حائل گشتی و بحکم آنکه نا امیدی بر
ارباب طریقت کفرست از آنچه گذشته استعاذه نموده و التجا بجناب رحمت حق آورده بامید عصمت و قبول در خلوت بشرا نطها
در آمده امیدوار بنشیند شاید که این بار روی مقصود به بیند انه علی کل شئ قدیر قسم سوم خلوتی ست که جمعی از طالبان راه
برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و فتور وقت که از مخالطت بنی نوع ببینای تا ابد اختیار میکنند دیدن خلق و بودن
با ایشان وحشتی و انقباضی می یابند تنهائی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت
دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال ز آفت ایشان بود و اگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفات
خود بآن ضم کنند احسن و اولی باشد و ابعد بود از عجب و اسارت ظن قسم چهارم خلوتی ست که برای طلب زیادتی لذتی ست
در خلوت می یابند اگرچه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر بتمام از دست ندهند ولیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت
و ذهن در وی صاف تر بود و این هر دو قسم در خلاصهٔ مقصود نزدیک بیکدیگر اند و ممد و معاون دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات
اند و خلوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از قسم اول بوده که از کل ماسوای حق انقطاع نموده و از مجموع اشیا که بآن معاشر
و مصاحب و مباشر بود تا از اهل و مال و هرچه در دست تصرف و ذات الید او بود بکلی دوری نموده و در دریای ذکر قلبی مستغرق
شد و از اضداد و اغیار بکلی ... شد و انس بیاد آنکه در خلوت برای وی بود پیدا گشت و همیشه در ان انس روز افزون میبود
و بجهت دوام ذکر و تصفیه باطن محل وحی که قلب شریف محمدی ست صلی الله علیه و سلم صفا بر صفا می افزود تا آئینه تمام صاف شد
و درین باب باقصی درجات کمال رسید پس بتاثیر صبح وحی از مشرق موهبت و عنایت دمیدن آغاز کرد و انوار و شواهد و دلائل
آن بجدی بروز یافت که نباتات و جمادات که از مرتبهٔ نطق و ادراک بغایت دور اند زبان بشهادت و بشارت وی کشادند چنانکه هر
درختی و سنگی که میگذشت بزبان فصیح و بیان صریح میگفت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آواز می شنید و نگاه میکرد
و جز درخت و سنگ متکلم را نمیدید تا یک روز بر بالای آن کوه ایستاده بود ناگاه شخصی که جبرئیل امین باشد بروی ظاهر شد بصورت
اعظم که مراد او ر(ا) دو بازوست از یاقوت درخشان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیلی بود که آن در اوقات دیگر بود و گفت البشر یا محمد مژده باد
ترا که من جبرئیلم و بر تو فرستاده شده ام تا پیام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا که تو رسول خدائی بدین امت از آدمیان و جنیان که درین
روزگار اند یا مراد امت عرب بود و عموم رسالت بعد از ان شده باشد کما قال بعض العلماء پس نامه از حریر مرصع بجواهر بیرون
آورد و بدست وی داد و گفت بخوان این را گفت والله که من خوانندهٔ نامه ام و هرگز چیزی نخوانده ام و امی که خط و کتابت
نداند از روی نامه چیزی نتواند خواند و درین نامه خود چیزی نوشته نمی بینم گویا پروردگار تعالی خط آن نامه را با وجود عطای
قوت مشاهده ملکوت از برای اظهار عجز و اضطرار و تبری آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حول و قوت از وی پوشید و در اکثر کتب
صحاح همین قدر مذکور ست که جبرئیل امر بقراءة میکرد و آن حضرت ما انا بقارئ میفرمود و در بعض روایات ذکر نامه موجود ست و در حقیقت
وجود آن اظهر و ادخل ست در اعتذار از عدم قراءة چنانچه اشارت کرده ایم که امی نامه خواندن نداند اما خواندن کلامی بخوانانیدن دیگری
از فصیح در غایت فصاحت غرابت ندارد مگر از صولت حال و صدمت و هیبت مقام باشد و الله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم در کنار گرفت و از برای تصرف در وجود بشریت آنحضرت و ادخال نور و قوت ملکوتی دران چنان و چندان بیفشرد که
وی را بطاقت رسانید یعنی بآنچه غایت وسع و طاقت آنحضرت بود رسید و رها کرد و باز گفت بخوان گفت من خواندن ندانم باز
بیفشرد تا سه بار بیفشرد و رها کرد و نخواندن میفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقرأ باسم ربک بخوان بنام پروردگار خود یعنی تو بحول و قوت خود

و شیطان دران میان راه یابد استعاذه و لاحول در دفع آن بغایت موثر ست کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وسلم می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت وهل فی الماء اسراف اما در آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد وان کنت علی نهر جار اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد ست بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی ازین باب احساس فرمود تا برای دفع آن این مبالغه نمود والله اعلم و در بعض مسائل فقه مذکور ست اگر متوضی بر آب جوی بود در ریختن آب اسرافی نیست چه هر قدر از آب که بریزد باز هم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آن ست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست پس آن را در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افکند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعض گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقی ست و نزدیک با نیست آنچه بعض گفته اند که مراد با سراف درین حدیث اثم ست یعنی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و صحیح شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاه بودی که اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم امت که اینقدر کافی ست و اقتصار بر مقدار فرض که وضو بی آن درست نبود و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرة مرة زیاده نکرد بران و در روایت ترمذی نیز همچنین آمده بی زیادة مذکوره و در روایت ابی داود آمده که گفت که آیا خبر دهم شما را بوضوی رسول صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد مرة مرة و در روایتی از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس رض و گرفت غرفه از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان بعد گرفت غرفه دیگر بدستی پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پستر گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست راست را پستر گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پستر مسح کرد سر را بعد گرفت غرفه دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آنرا پستر گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را و گفت همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که در وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همچنین آمده و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول صلی الله علیه وسلم آب را پس وضو کرد مرة مرة و گفت این وضوئی ست که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن را نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده که گفت گفتم مر ابی جعفر را یعنی امام محمد باقر را آیا حدیث کرده ترا جابر رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد مرة مرة و مرتین مرتین و سه سه مرة گفت نعم و در حدیث رزین از عبد الله بن زید آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آنست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین ست و زیاده برین داخل تعدی و اسراف بود که ازان نهی فرموده است و فرموده این وضوی من ست و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض احادیث آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن ست و مراد اشارت به نهایت مرتبه کمال ست و احادیث صحاح و حسان

صلی الله علیه وسلم نادر بودی مسلم از بریده رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز وگذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بوضوی واحد پس گفت عمر رضی الله عنه یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بعض گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که گفت بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمی شد و نیز دارمی از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای هر نماز و چنانچه در روایت احمد و ابی داؤد از حدیث عبدالله بن عامر غسیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی گویند که بحکم این آیه وضو برای هر نماز فرض بود و پس از آن منسوخ گشت این چنین گفته اند و لیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام ست والله اعلم و آبی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وضو بکار داشتی کمتر از دو سیر و زیاده از چهار سیر نبودی و در بعض اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت سیری که مصنف میگوید معلوم نیست که مقدار آن چیست و لیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وضو بمد کردی و غسل بصاع و در بعض روایات کم و بیش نیز آمده و صاع چهار مد ست و مد بقولی دو رطل ست و دلالت ظاهر احادیث همبرین ست چه در بعض احادیث وضو بمد واقع شده و در بعضی بدو رطل و تطبیق در آنست که مصدوق هر دو یکی باشد و بقولی مد رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بیست استار ست و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و این حساب ابهامی دارد و ما آنرا بوزن این دیار فرود آریم تا واضح گردد بدانکه مد بقول اول یک من شرعی ست و من شرعی چهل استار و آن بوزن اکبری که سیری سی پیسه است یک سیر و ثلث سیر و بوزن جهانگیر شاهی اید الله فی مراضیه ملکه و سلطانه که سیری سی و شش پیسه است یک سیر و چهار پیسه پس صاع که چهار مد ست پنج سیر و ثلث سیر اکبری باشد و بوزن جهانگیری چهار سیر و نیم سیر دو پیسه کم و مد بقول ثانی یک سیر اکبری و سه پیسه چیزی کم و سه ربع سیر جهانگیری چیزی کم و صاع بوزن اکبری سه و نیم سیر و دو پیسه و بوزن جهانگیری سه سیر یک پیسه کم و از آنچه در منظومه مقدمة الصلوة گفته است بیت در وضو آب یک من و نیم ست ٭ غسل را چار من ز تعلیم ست ٭ لازم آید که آب وضو دو سیر اکبری و یک و نیم سیر و شش پیسه جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر دو پیسه کم جهانگیری و لیکن قسمت کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن روی و دست و نیم من در پای فقد بدو گفته اند مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن استعمال کنند نیز جائز ست و اصل آن ست که هر چه کفایت کند بکار برد و مادام که بحد اسراف نکشد چنانکه گفت و در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرمودی و دیگران را نیز از بسیاری ریختن آب و اسراف در آن منع فرمودی و بقصد تشدید و تهدید میگفت درامت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود که وضورا شیطانی ست نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب در وسواس انداز د پس از وسواس آب بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن بود که براه تلهی و تغافل نروند و در دفع خاطر آن تکلف ننمایند و در پی آن خاطر نروند و هم برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست ست و پذیرای درگاه حق نه بر غم او بگوید که تو برو از دست من زیاده برین نمی آید و مولای من کریم ست تعالی از من همین قدر پذیرد و فضل و رحمت وی واسع ست و اصل وسواس از نقصان عقل و اختیال و اختلال آن خیزد

ودرین روایت ذکر نقصان نیست واین صحیح ترست وابن خزیمه آنرا در صحیح خود روایت کرده ودر ذکر نقصان سخن کرده ورد
آنرا تخطیه نموده زیراکه ظاهروی ذم نقص ست از ثلاث وحال آنکه نه این چنین ست وبعض گفته اند که اسأت متعلق به نقصان ست و
ظلم بزیادت وبعض گفته اند که درحدیث حذف وتقدیرست ای من نقص من واحد واین تکلف ست ولیکن مؤیدست آنرا انچه روایت
کرده است ابونعیم بن حماد مرفوعا الوضوء مرة او مرتین او ثلثا فان نقص من واحدة اوزاد علی ثلث فقد اخطأ ورجال این حدیث
ثقات اند کذا فی المواهب اللدنیه وشمنی از فتاوای ظهیریه می آرد که هرکه بیکبار شستن اکتفا کند بعض گویند آثم گردد ازجهت ترک
سنت مشهوره ونزد بعضی آثم نگردد ازجهت اتیان مامور به وصحت احادیث وارده دران امام محمد در موطای خود میگوید که
شستن سه بار افضل ست ودو بار کفایت دارد ویکبار اگر باسباغ واکمال بود نیز کفایت ست ومیگوید که قول امام ابوحنیفه
رحمة الله علیه این ست انتهی وامام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را واگر زیادت کند حرام نمیگویم وصحیح از مذهب
وی کراهت زیاده است کراهت تنزیهی وقومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوست چنانکه زیادت در نماز واین قیاس فاسد
است وامام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب وآن حضرت مضمضه واستنشاق راگاهی [illegible] کردی و
گاه بدو غرفه وگاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی ودر روایات آن مذکور گشت واز یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی ونیمه در
استنشاق در هرسه صورت همچنین وصل فرمودی مصنف میگوید که درهیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ مضمضه باریادوبار
یاسه بار باب جدید کرده باشد وارد نیست در مواهب لدنیه از نووی آورده است که گفته مجموع کیفیات وارده در مضمضه واستنشاق
پنج وجه است اصح آن ست که مضمضه واستنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد پستر استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هردو بغرفه
واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پستر استنشاق کند ازوی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه ولیکن مضمضه کند ازوی واستنشاق
باز مضمضه واستنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه واستنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پستر استنشاق
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه وگفته که صحیح همان وجه اول ست ووارد شده
باآن احادیث صحیحه انتهی وما عبارات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هردو کف دست راشست
پسته مضمضه کرد واستنشاق نمود پستر روی شست پستر مضمضه واستنشاق کرد پستر روی شست پستر دودست این عبارت بسیار
در احادیث وظاهرش دلالت کند بر وصل مضمضه واستنشاق اگرچه قطعی نیست ودر بعضی هردودست شست پستر مضمضه کرد
پستر استنشاق کرد پستر روی شست واین ظاهرست در فصل ودر مشکوة روایتی از بخاری ومسلم آورده که مضمضه واستنشاق
واستنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب واین نیز محتمل هردو وجه است فصلا ووصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و
استنشاق بیک غرفه کرد چنانکه مصنف میگوید ومذهب مشهور امام شافعی این ست بر وجه اول از وجوه مذکوره ومشهور از مذهب
امام ابوحنیفه فصل ست میان مضمضه واستنشاق بر وجه خامس از ان وجوه زیراکه دهن وبینی هرکدام عضویست جدا پس وظیفه
غسل هریک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا واین وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در
مقابله نص واستدلال بقیاس ودلائل معقول شائع ست در مذهب ایشان وآن در واقع برای ترجیح بعض احادیث ست بر
بعضی نه قیاس در مقابله نص چنانچه خصم توهم کند واین نکته چندست چنانچه در مقدمه نیز اشارت باآن کرده ایم فلیحفظ ودلیل
ایشان حدیث ابوداؤد وطبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه وثقات تابعین ست از پدر از جد روایت
میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار واستنشاق کرد سه بار وگرفت هربار آب جدید ومصنف میگوید

درین باب بسیار و بی شمار آمده و بی شک چون عزیمت و فضیلت درین ست عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال
همچنین بود و آنرا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی و حال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرد سه بار و فرمود
که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم این چنین ست و در روایتی آمده که کرسی طلبید و بران
بنشست و وضو کرد سه بار و فرمود هر که خوش دارد که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم ببیند گو ببیند که این ست
وضوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در روایتی آمده که وضو کرد سه بار و بخورد بقیهٔ آب وضو را ایستاده و فرمود خواستم که
بنمایم شمارا وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وگاه بعضی اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار و بعضی را یکبار چنانکه در روایت
بخاری و مسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را وضو کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم پس طلبید وی انائی را و ریخت از وی آب را بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پستر در آورد دست خود را
در انا و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و کرد آنرا سه بار پستر در آورد دست را در انا و بیرون آورد و بشست روی
خود را سه بار و هر دو دست را دو دو بار و مسح کرد بسر خود با قبال و ادبار و بشست هر دو پای خود را و در روایت موطا آمده که گفت
مر او را یعنی عبد الله بن زید را یحیی مازنی آیا میتوانی که بنمائی مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت نعم پس
بریخت آب بر دو دست خود و بشست هر دو دست را دو دو بار پستر مضمضه کرد و استنشاق سه بار پستر بشست روی خود را سه
بار پستر بشست هر دو دست خود را تا مرفقین دو دو بار پستر مسح کرد سر خود را ابتدا کرد بمقدم راس و برد هر دو دست را بجانب
قفا پستر رد کرد هر دو دست تا باز آورد بهمان جا که ابتدا کرده بود از وی پستر بشست هر دو پای را همچنین آمده در روایت نسائی
و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که شست روی خود را دو بار و هر دو دست را دو بار و بشست هر دو پای خود را دو بار و مسح
کرد بسر خود دو بار و مسح راس مرتین در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داؤد و ترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می آمد بر ما و فرمود یکباری مرا که بریز برای من آب وضو را پس ذکر کرد ربیع وضوی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را و گفت شست هر دو کف را سه بار و شست روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد یکبار و شست هر دو
دست را سه سه بار و مسح کرد بسر خود دو بار بموخر سر پستر بمقدم آن و شست هر دو پای خود را سه سه بار و در بعض روایات این
حدیث مضمضه و استنشاق سه بار نیز آمده و در بعض روایات شستن پایها مطلق واقع شده بی ذکر عدد و در بعض روایات مطلق
از حد و از قید تنقیه و تنظیف و از راه بعض قائل هستند بتثلیث غسل در قدمین کذا فی شرح ابن الهمام و در بعض روایات غسل
جمیع اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی دران مقام بیان اصل شستن بود و از
بیان عدد ساکت ماند و اینهمه بجهت تعلیم امت و توسیع دائرهٔ رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می شست و در روایت
ابی داؤد از عبد الله عمرو بن العاص آمده است که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله تعلیم
کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب را در انائی و بشست هر دو کف دست را سه بار پستر
شست روی خود را سه بار پستر شست هر دو ذراع را سه بار پستر مسح کرد و در آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود
و مسح کرد بهر دو انگشت ابهام بر ظاهر هر دو گوش پستر شست هر دو پای خود را سه سه بار پستر فرمود اینچنین ست وضو هر که زیاده بران
کرد و یا نقصان از ان نمود بد کرد و ظلم و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت اعرابی بحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم آمد و سوال کرد از وضو پس بنمود او را سه سه بار و فرمود این چنین ست وضو و هر که زیاده کرد برین بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد

ودراین

بالغیر کرده اند ... نزد وی از بعض سرحد ی است مطلق این گوید شافعی است نمانیدن ترشیر دست مسح معنی واصل تمام را مردان و بعض
درست آید که مسح سر کرد و اقل تیقن ست پس فرضیت زیاده بران ثابت نگردد و مالک گوید سر نام تمام عضوست پس چون منطوق
آیه مسح سرست مراد تمام سر افتد چنانکه در اعضاء مغسوله و دلیل امام ابو حنیفه آن ست که آیه مجمل ست احتمال مسح کل و بعض هر دو وارد
از جهت صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو معنی اما مسح کل بجهت حکم بزیادت کلمهٔ با و بعض بجهت حمل وی بر تبعیض و حدیث بیان
آن کرده چنانکه در حدیث مسلم و طبرانی از مغیرة بن شعبه آمده است که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مسح کرد بر ناصیهٔ
خود در جبین خود و ابو داود و حاکم از حدیث ابی معقل آورده اند که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو کرد و بر سر
مبارک وی عمامه بود پس دست در زیر عمامه در آورد و مسح کرد مقدم راس را و نشکست عمامه را و ناصیه و مقدم راس یکی از جوانب
اربعهٔ راس ست پس فرض مسح مقدار ربع راس باشد و اگر مسح تمام سر فرض بودی اکتفا بمسح ناصیه نکردی اگر گویند که چون بیان
آیت بمسح ناصیه کرد باید که مسح جز از جانب پیش سر جائز نبود جوابش آن ست که اجمال آیت در مقدارست و در جهت مطلق بود کذا
قالوا و بعض گفته اند فرق ست در لغت عرب میان وامسحوا برؤسکم بحرف با و امسحوا رؤسکم نه بحرف با ثانی تقاضای کلیت و استیعاب
کند نه اول مگر آنکه قرینه از خارج پیدا شود چنانکه در وامسحوا بوجوهکم در باب تیمم واقع شده زیرا که مسح در تیمم خلف غسل ست
و اگرچه مسح خف نیز خلف غسل ست ولیکن ثابت شده در وی رخصت باجماع و تحقیق کلام آن ست که حرف با دلالت بر تضمین
معنی الصاق کند پس گویا که گفته والصقوا المسح برؤسکم و این تقاضا نکند استیعاب را بخلاف وامسحوا رؤسکم و این ست
فارق میان قول تو مسحت المندیل و مسحت بالمندیل و بعض گویند با برای تبعیض ست چنانکه در قول حق سبحانه یشرب بها
عباد الله ولیکن اهل لغت انکار آن کنند چنانکه زرکشی از ابن درید و ابن عرفه نقل کرده و اما با در یشرب بها از باب تضمین
است ای یروی بها فتدبر و اگر گویند حدیث مسح علی ناصیته دلالت ندارد بر استیعاب ناصیه شاید که بر بعض وی کرده باشد
گوئیم ظاهر دلالت بر استیعاب ست و اگر نیز نبود حدیث ادخال یده تحت العمامه و مسح مقدم راس سالم ست ازین مناقشه زیراکه
ظاهر آن ست که بتمام ید باشد و ظاهر آن استیعاب مقدم راس ست و در روایت بیهقی از عطا مسح مقدم راس نیز آمده بحرف
جر علی بلا با و این دلالت دارد بر استیعاب و اگرچه این حدیث مرسل ست ولیکن وی حجت ست نزد ما خصوصاً که اعتضاد یافته
بمتصل که حدیث ابی داود ست که ادخل یده تحت العمامة و مسح مقدم راسه چنانکه گذشت کذا فی شرح ابن الهمام باین دلیل مذهب
مالک برطرف شد و رد مذهب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع راس درست بودی لابد احیاناً آنرا برای تعلیم امت کردی اگرچه در تمام
عمر یکبار بیش نبودی والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تکرار مسح نکردی چنانچه شافعی گوید سه بار مسح تمام سر بآبهای جدید
سنت ست و در حدیثی تکرار مسح آمده اما آن حدیث ضعیف ست و سنت مسح در مذهب امام اعظم یکبارست و شمنی از فتاوی
ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت ست و در روایتی غریب از ابو حنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح
بماء واحد در هدایه گفته که آن مشروع ست و مروی از امام ابو حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که روایت کرده حسن از ابی حنیفه
که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد بدانکه اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحدة نیز آمده انچه
بصحت رسیده از احادیث اینست و در بعض احادیث مرتین نیز واقع شده و آن بآن معنی ست که هر دو دست از مقدم راس
بمؤخر برد باز از مؤخر بمقدم آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شدند معلوم شد و نیز این احادیث را موسوم
بضعف دیده اند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار وضو

لا اگرچه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده [illegible] دیدم [illegible] آن حضرت [illegible] واما
آن حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد و ما لفظ یکبار در حدیث نیافتیم بلکه علی الاطلاق خبر میدهد که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد بظاهر آن ست که مصنف ذکر کرده بدلیل آنکه وی وهّاب لدنیه از طلحه بن
مصرف عن ابیه عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داؤد آورده باین لفظ که گفت که درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و لحیهٔ وی بر سینهٔ وی پس دیدم آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که فصل کرد
میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف واحد پس معلوم شد که دیدن طلحه بن مصرف فعل را احیانا بوده دائم و ضعفی که بنا و
حدیث طلحه نسبت کرده اند از ان جهت ست که گفته اند جد طلحه مجهول ست و صحبت وی با مصطفی صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه
پیوسته است و در جامع الاصول میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان ست و جد وی کعب بن عمرو ست
و بعض گویند عمرو بن کعب ست و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که
از کبار ائمهٔ محدثین و در درجهٔ مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفت جد طلحه عمرو بن کعب ست و مر او را صحبت ست و در سنن خود
از یحیی ابن معین آورده که گفته محدثان میگویند که وی حضرت را صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت
نیست انتهی و چون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی در ان قادح نبود
و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که
او را صحبت ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده و گفته سکت علیه هو و المنذری و بعده
و بالجمله معلوم شد که فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن و مستحبات
و عمل در مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلا و فصلا نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده و
نزد امام ابو حنیفه نیز جائز ست که وصل کنند مضمضه و استنشاق را بیک غرفه سازند چنانچه شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است و
نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با آبهای جدید نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه
و استنشاق بکف واحد جائز بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر ست نزد ما پس در حقیقت خلافی در میان نماند و الله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن و در بعضی احادیث استنثار در موضع
استنشاق نیز مذکور شده باعتبار استلزام او مر آن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی از عبد خیر که
از کبار اصحاب علی مرتضی رضی الله عنه ست آورده که بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی رضی الله عنه هنگامی که وضو میکرد پس درآورد دست راست خود را یعنی
در اناء پس پر کرد آب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوی
رسول صلی الله علیه وسلم پس این ست وضوی وی صلی الله علیه وسلم و همه سر را مسح کردی این متفق علیه ست میان ائمهٔ اربعه و لیکن نزد
امام ابو حنیفه و شافعی سنت ست و نزد مالک فرض و نزد ابو حنیفه رح فرض مسح چهارم حصهٔ سر ست و بروایتی مقدار سه انگشت باعتبار
آنکه واجب الصاق ید ست براس و اصابع اصل ید ست و لهذا واجب میشود تمام دیت ید بقطع آنها و سه اکثر آنهاست و للاکثر حکم الکل
و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بران نام مسح توان نهاد اگرچه سه چهار موی بلکه یک مو نیز باشد و مذهب احمد بروایت عامهٔ اصحاب وی
موافق مذهب مالک ست و بروایتی موافق شافعی و بروایتی موافق مذهب ابو حنیفه و بروایتی اکثر راس و بروایتی زنان را

رود حرمت رضاع ثابت نگردد و همچنین نهادن خمر در آنها حد واجب نگردد و بوقوع نجاست در آنها شستن واجب شود و در روایتی از وی استنشاق واجب ست نه مضمضه از جهت ورود حدیث صحیح که اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لیستنثر و در روایتی من توضأ فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی ست که ترمذی آن را تحسین کرده و حاکم تصحیح نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر اعرابی را که طلب تعلیم وضو کرد وضو بکن چنانچه امر کرده است خدای تعالی و امر بغسل وجه کرده و وجه چیزیست که بوی مواجهت واقع شود و داخل فم و انف نه همچنین ست و از عدم ترک آن حضرت مضمضه و استنشاق را مواظبت وی صلی الله علیه وسلم بران لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بود نه وجوب با آنکه در بعضی ترک آن احیانا نیز آمده چنانکه ذکر کردیم پس فعل وی صلی الله علیه وسلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت ست و امر برای وجوب نبود و فم و انف همچنانکه در حکم ظاهر اند حکم باطن نیز دارند و لهذا با بتلاع ریق و نخاع روزه باطل نگردد و بجهت تعارض وجوه خروج و دخول در غسل فرض شدند از جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل بخلاف وضو که در وی امر باصل اغتسال ست و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند در غسل نه در وضو تنبیه مبالغه در مضمضه و استنشاق مر غیر صائم را سنت ست و مبالغه در مضمضه بغرغره است و در استنشاق برسانیدن آب تا سختی بینی و اگر بخورد آب را پری دهان کفایت میکند و نزد بعضی نه و اگر نمیکند پری دهان کفایت نمیکند باتفاق و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو را مرتب ساختی چنانچه اول دو کف دست شستی پستر مضمضه و استنشاق کردی پستر روی شستی پستر هر دو دست شستی تا مرفقین پستر مسح کردی پستر هر دو پای شستی چنانکه در احادیث مذکور شد و متوالی ساختی یعنی پی در پی شستی چنانکه در اثنای وضو بکار دیگر مشغول نشدی و نزد بعضی حد توالی آن بود که عضو سابق خشک نشود و همه اعضا تر بتر شسته شوند بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج اعضا نیز و قطعا اخلال به ترتیب و توالی هرگز نکرده و نه یکبار و ترتیب نزد امام شافعی و احمد فرض ست و نزد مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذهب امام ابوحنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نص قرآن مفهوم شده مطلق غسل ست بی قید توالی و ترتیب از جهت بودن واو برای مطلق جمع ولیکن چون فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بران مواظبت کرده اما هنوز امارات و دلائل وجوب و فرضیت مثل وجود امر ایجابی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا نشده پس از مجرد مواظبت فرضیت لازم نیاید و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند و بعض گویند مراد مواظبت مع الترک احیانا است و تحقیق آنست که بمجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر بضمیمهٔ امر ایجاب یا وعید بر ترک و آنحضرت بر بسیاری از سنت مواظبت داشت با عدم وجوب فتدبر و مسح سر را گاه بر همه سر کردی چنانچه در بسیاری از حدیث واقع شده و گاه بر عمامه کردی بی آنکه بر سر نیز کردی و این در بعض احادیث آمده است ولیکن حنفیه گویند که در اول بود پس از ان منسوخ گشت چنانکه گذشت و گاه بر ناصیه سر و عمامه هر دو کردی چنانکه مذکور شد و اما اقتصار بر بعض سر یعنی بی آنکه بر عمامه کند هرگز نکرده مصنف این چنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده ذکر عمامه اصلا نیست و اگر هست آنچنان ست که دست در عمامه درآورد و مسح ربع سر کرد بی ذکر مسح بر عمامه چنانکه گذشت نعم در بعض طرق حدیث مغیره بن شعبه که گذشت آمده که مسح کرد بر ناصیه و عمامه ولیکن این نص نیست در مسح ناصیه و عمامه معا تواند که مراد بیان مسح بر عمامه باشد بی مسح بر راس چنانکه تتمه حدیث دلالت بران دارد که گفته و علی الخفین ولیکن آن منسوخ ست نزد امام ابوحنیفه و مالک و در روایت شافعی از عطا آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد مقدم راس را اگرچه

شامل غسل و مسح ست و قول شافعی تثلیث مسح باین دلیل ست و بقیاس مسح بر غسل و جوابش آن ست که توضأ ثلثا ثلثا که در حدیث آمده مجمل و محتمل ست و روایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده مراد از آن تعیین نموده و بیان کرده که تثلیث باعتبار غالب ست و مخصوص ست باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف ست پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمال و اسباغ ست قیاس مع الفارق باشد و نیز تثلیث مسح آب جدید گاهی مفضی بغسل که حقیقت آن جریان آب ست گردد و خلاف وضع لازم آرد و نیز بعد از حدیثی که مسح مرة در وی آمده است واقع شده که هر که زیادت کند یا نقصان آرد بد کرده و تعدی و ظلم نموده باشد پس زیادة بر مرة واحدة سنت نباشد و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری میگوید که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همبرین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب دارد و ابو داود گفته که احادیث عثمان رض که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحدة است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن درین قول نظر ست چه ابن ابی شیبه و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان آن را نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان رض تثلیث مسح را تصحیح نموده و زیادت ثقه مقبول ست انتهی و در جامع الاصول نیز روایتی از حدیث عثمان رض آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رض و لیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت رسد محمول ست بر تکرار بآب واحد نه بآب جدید کما قال فی الهدایه و هر گاه که اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام … دی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست در حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی فتح الباری و لیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض بمسح بعضی از سر ادا یافت و مسح بر عمامه تکمیل و اتمام اوست و مسح بر عمامه بی مسح سر نزد امام ابی حنیفه درست نبود و امام محمد در موطای خود می آرد که مالک گفت که رسید بما از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکند و باین اخذ کرده ایم ما و همین ست قول ابی حنیفه رح و نافع میگوید که دیدم من صفیه بنت ابی عبید را که امراة عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد و میکشید خمار خود را و مسح میکرد بر سر و رسیده است بما که در اول مسح بر عمامه بود پس از آن متروک و منسوخ شد و همین ست قول ابی حنیفه رح و عامه فقهای ما و از هشام بن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و مسح میکرد بر سر انتهی و هرگز وضو بی مضمضه و استنشاق نکرده بجهت تتمیم و تکمیل وضو و کسی ترک مضمضه و استنشاق روایت نکرده مصنف اینچنین میگوید و در صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو هریره رض که وی وضو کرد بی مضمضه و استنشاق و گفت اینچنین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در جامع الاصول نیز روایتی از ابو داود آورده که در وی مضمضه و استنشاق ذکر نکرده است و در بعض شروح هدایه نیز حدیثی آورده اند از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت وضو کرد و مضمضه و استنشاق نکرد و فرمود این وضوئی ست که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و الله اعلم و لهذا ائمه ثلثه مضمضه و استنشاق را سنت داشته اند نه واجب الا الامام اجل احمد بن حنبل که در مذهب مشهور از وی مضمضه و استنشاق واجب ست در وضو و غسل و دلیل ایشان آن ست که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا و تفسیر کرد آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بفعل و تعلیم خود و هیچکس نقل نکرده از آنحضرت که مضمضه و استنشاق نکرده باشد و اقتصار وی بقدر کفایت بغسل اعضا مرة و فرمود این وضوئی ست که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و نیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود از لقیط بن صبرة آمده اذا توضأت فمضمض و روایت کرده دارقطنی از ابی هریره رض که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بمضمضه و استنشاق و نیز فم و انف در حکم ظاهر اند و لهذا اگر یکی طعامی در اینها نهد موجب فطر نگردد و اگر زنی شیر در دهان و بینی طفلی نهد بی آنکه درون شکم رسد

مع مسح الراس وگفته که نزد بعضی بدعت ست و در هدایه آنرا در سنن و مستحباب ذکر نکرده و والله اعلم اما مسح حلقوم بدعت ست و مسح پایهای مبارک اگر در موزه نبودی بشستی و الا مسح کردی یعنی هیچ جانب مقید نبودی و یکی را از دیگری اولی و ارجح نداشتی مقصود درینجا شستن پایهاست و بیان مسح موزه بتفصیل بیاید و همین کلام را درینجا مشرح تر ازین بگوییم انشاء الله تعالی و از احادیث صحیح

که در اذکار وضو وارد شده که نزد هر عضوی مناسب آن عضو دعای بخوانند چیزی بصحت نه پیوسته بلکه محدثین حکم بوضع آن کرده اند و آن ادعیه و اذکار به تفصیل در اوراد بعض مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف که در بعض اعمال میان محدثان و بعض مشایخ واقع ست در رساله که درین باب تالیف یافته است به تفصیل ذکر کرده شده است و آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و تسمیه در اول وضو نزد ابو حنیفه سنت ست یا مستحب و ابو داؤد و ترمذی از ابو هریره و دار قطنی از ابی هریره و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نشود مگر مواضع وضو پس سیاق این حدیث در اثبات کمال ست به تسمیه و این امارت سنت و استحباب بود یا آنکه با این حدیث و احادیث دیگر در باب تسمیه ضعفی نیز نسبت کرده اند و لهذا اصح آنست که وی مستحب ست نه سنت و منقول از سلف در تسمیه این لفظ ست که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و بعض گفته اند که این لفظ منقول ست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم ست بعد از تعوذ و در مجتبی گفته که جمع کند میان هر دو و در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله یا اشهد ان لا اله الا الله بگوید نیز قائم میگردد بسنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه شهادتین نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است و بعضی از علما غسل اعضای وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعهٔ از اصحاب وی تسمیه چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب ست و شرط صحت وضوست لقوله علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داؤد و الحاکم عن ابی هریرة و این حدیث را احمد و ترمذی و ابن ماجه از سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدرش ابی سعید خدری نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید ست و اسحق گفته که اصح احادیث حدیث اوست و نزد ابو حنیفه محمول بر نفی فضیلت و کمال ست نه منع صحت و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تعلیم وضو فرمود چون بایستی برای نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالی و شک نیست که در وضوی که امر کرده است بآیهٔ کریمه اذا قمتم الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعض طرق حدیث سعید بن زید انقطاع هم هست و در بعض رجال وی اختلاف والله اعلم و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بحدیثی که بطرق متعدده از صحاح و حسان آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از بول و یا غائط آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد بسپس زد دست مبارک خود را بحائط و تیمم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام تو مگر اینکه من بر طهارت نبوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وضو میکرد مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد عذر خواهی آن نمود و این احادیث دلالت دارد که بی وضو ذکر خدا نمیکرد پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و درین استدلال نظر ست زیرا که این دلالت ندارد بر کراهت ذکری که مشروع و معهود بود در شرع و منع نمیکند آنرا و به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه در اول وضو باحادیث متعدده و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه و سلم درین حالت از خصوص رد سلام بود که تاخیر و توقف را در وی مجال ست نه از مطلق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمیکرد او را از ذکر خدا هیچ چیز از حدث بلکه جنابت هم و در بعض روایات آمده که بعد از خروج از براز

این حدیث مرسل ست ولیکن اعتقاد یافته مجیئ وی بوجهی دیگر موصولا چنانکه روایت کرد ابوداؤد از انس و اگرچه در اسناد این حدیث ابومعقل ست که شناخته نمیشود حال وی ولیکن مرسل و موصول هر کدام بیکدیگر اعتقاد پذیرفته و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله عنه در صفت وضو نیز آمده رواه سعید بن منصور و اگرچه در بعض رواة وی اختلاف ست ولیکن برای اعتضاد کافی ست و از ابن عمرؓ بصحت رسیده که اکتفا کرد بمسح بعض راس رواه ابن المنذر وغیره و از هیچ یکی از صحابه انکار آن بصحت نرسیده کذا فی فتح الباری و مسح گوش کردی ظاهرًا و باطنًا یعنی هم بر بیرون گوش مسح کردی و هم در درون و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی چنانکه در حدیث ابی داؤد از عثمان بن عفانؓ آمده که مسح کرد بسر خود و هر دو گوش خود پس بشست بطون آنها را و ظهور آنها را یکبار و فرمود اینچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و از مقداد بن معدی کرب آورده که گفت ثم مسح براسه واذنیه ظاهرهما و باطنهما و زیادت کرد هشام وادخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از عمرو بن عاص آورده که گفت مسح کرد بسر خود پس در آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش و مسح کرد بهر دو ابهام بر ظاهر اذنین و بهر دو سبابه باطن اذنین را و از ابن عباس مطلق آورده که مسح راسه واذنیه بی بیان این کیفیت و در روایت نسائی نیز این چنین آمده و در روایت ابن ماجه باسناد صحیح نیز بیان کیفیت آمده و در روایت ابی داؤد و ترمذی از ربیع بنت معوذ نیز با بیان کیفیت مذکور آمده و در روایت ذکر مسح صدغین نیز آمده و بالجمله در مسح اذنین احادیث صحیحه بسیارست و آن سنت ست نزد هر چهار امام نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد ببقیه آب مسح سر و نزد ائمه ثلثه بآب جدید چنانکه حاکم از حدیث حبان بن واسع از پدر خود آورده که گفت شنیدم عبد الله بن زید را که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد پس گرفت برای اذنین آبی ورای آبی که گرفته بود برای سر خود و در دلیل ما حدیثی ست که ابن ماجه باسناد صحیح از عبد الله بن زید و دارقطنی نیز باسناد صحیح از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الاذنان من الراس و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشد لاجرم مسح هر دو بیک آب بود زیرا که برای یک عضو دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و نیز ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد و گرفت غرفهٔ از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس و نیز در موطا و سنن نسائی از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بندهٔ مومن بیرون می آید بمضمضه گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها و بغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان و بمسح راس از راس تا از اذنین و در ینجا دلالت ظاهرست بر بودن اذنین از راس کذا قال الشمنی و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض بآب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست بآب سر چنانکه گذشت و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین آب جدید محمول ست بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و بضرورت که چون تری منعدم گردد مانعی نیست از گرفتن آب جدید اگرچه در عضو واحد باشد و بالجمله روایت مسح اذنین بآب سر اکثر و اشهرست و از بسیاری از صحابهٔ عظام بطرق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح گردن حدیثی ثابت نشده و آن نزد حنفیه مستحب ست و اختیار بعضی از شافعیه نیز همبرین ست و حدیثی نیز درین باب روایت میکنند که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاهداشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمرؓ روایت کرده ولیکن بسند ضعیف و بروایتی دیگر نیز آمده ذکره الشمنی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر نقل کرده از کعب بن عمرو الیامی بروایت ابی داؤد انه علیه السلام مسح الرقبة

از اہل علم از صحابہ و تابعین وغیرہم درین باب رخصت کردہ اند و بعض مکروہ دارند و بگذارند تا ہمچنان خشک شود کہ موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال ست و روایت کردہ شدہ است این قول از سعید بن المسیب و زہری انتہی و در بعضی کتب حنفیہ مذکور ست کہ اگر بقصد تنزہ و تکبر نبود کراہت ندارد و در بعضی از شرح مشکوۃ از ازہار نقل کردہ کہ مستحب ست ترک تنشیف زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تنشیف نکردہ و اگر تنشیف کند ہم مکروہ نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروہ است و در وضو ساختن کسی آب بر دست وی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیرہ بن شعبہ آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سفری بود و من بر دست مبارک وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث اسامہ بن زید ہمچنین آمدہ و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت معوذ آوردہ کہ گفت آوردم آب وضوی حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را پس فرمود بریز بر اعضای من پس ریختم و آن حضرت وضو کرد و این حدیث صریح ترست در جواز بجہت امر و عدم تقید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمدہ کہ ریختیم من آب وضو بر اعضای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در سفر و حضر این احادیث درین باب آمدہ و وجود ضرورت از ان معلوم نشدہ و مقید بآن نیفتادہ واللہ اعلم و حدیثی کہ در تخلیل لحیہ وارد شدہ بعضی از اہل حدیث قبول کردہ اند و بعضی رد کردہ ترمذی از حسان بن بلال می آرد کہ گفت عمار بن یاسر را دیدم کہ وضو کرد و تخلیل کرد لحیہ را پس گفتہ شد مر او را آیا تخلیل میکنی لحیہ را گفت چہ منع می کند مرا ازان و حالانکہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ تخلیل میکرد لحیہ خود را و میگوید کہ درین باب حدیث از عائشہ و ام سلمہ و انس و ابن ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمدہ ولیکن در بعضی طرق حدیث عمار سخن کردہ و گفتہ کہ سفیان بن عتبہ گفتہ است کہ عبد الکریم کہ روایت از حسان بن بلال کردہ از وی سماع ندارد و نیز ترمذی گفتہ کہ محمد بن اسمعیل گفتہ است کہ صحیح ترین حدیثی کہ درین آمدہ حدیث عامر بن شقیق ست از ابی وائل از عثمان کہ گفت بود پیغمبر خدا کہ تخلیل میکرد لحیہ را گفتہ اکثر اہل علم از صحابہ و غیرہم بدان قائل اند و احمد گفتہ کہ اگر سہو کند از تخلیل لحیہ رواست و اسحاق گفتہ کہ اگر بفراموشی ترک کرد یا بتاویل کفایت میکند و اگر عمداً کرد اعادہ کند و گفتہ حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح انتہی و زرکشی در شرح خرقی حدیث عثمان را این چنین آوردہ کہ وی رضی اللہ عنہ وضو کرد روزی و تخلیل کرد لحیہ را ہنگام شستن روی پس گفت دیدم من رسول خدای را صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ کرد آنچنان کہ دیدید مرا کہ کردم و گفتہ رواہ الترمذی و صححہ ابن خزیمہ و ابن حبان و حسنہ البخاری و ابو داؤد از انس رض آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ چون وضو میکرد می گرفت کفی از آب و میدر آورد آنرا در تحت حنک خود و تخلیل میکرد لحیہ خود را و میفرمود ہمچنین امر کردہ است مرا پروردگار من عز و جل و با لجملہ حدیث تخلیل بطرق متعددہ آمدہ و در بعض رواۃ بعضی طرق آن محدثان را اختلافی ہست و مر او را شواہد کثیر ست و راجح جانب ثبوت ست و آن سنت ست نزد امام ابی حنیفہ و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذہب معروف و نزد بعضی از ائمہ و مذہب وی وجوب است از جہت حدیث انس کہ گفت بہذا امرنی ربی و نزد امام مالک تحریک لحیہ را در غسل وجہ بکفین در آید و را آب بدافعہ شعر آبی را کہ ملاقی اوست و در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب ایشان ست گفتہ و لیس علیہ تخلیلہا فی الوضوء و یجری علیہا یدیہ الی آخرہا و اینہم احتمال نفی و جواب دارد و ہم احتمال نفی سنت و ظاہر احتمال ثانی ست بقرینہ سقام و شمنی گفتہ کہ بعض گفتہ اند کہ تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت ست عندہما و شمس الائمہ سرخسی گفتہ کہ اصح آنست کہ ابو حنیفہ با ابو یوسف ست و کیفیت تخلیل آنست کہ در آورد اصابع خود را از اسفل لحیہ بجانب فوق انتہی و در ہدایہ گفتہ سنت ست نزد ابی یوسف و جائز ست نزد ابی حنیفہ و محمد و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در بسیاری از کتب روایت آمدہ کہ سنت ست نزد ابی یوسف و مستحب ست عندہما زیرا کہ ثابت در وی مجرد فعل ست بی مواظبت لیکن بعد از ثبوت حدیث انس بہذا امرنی ربی ثبوت مواظبت ظاہر ست واللہ اعلم و ظاہر

فرمود للہ الذی اخرج منی ما یوذینی الخ و بعض تمسک کردہ اند بآنکہ در حدیث امیر المومنین علیؓ و عثمانؓ کہ توصیف وضوے
حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برای مردم کردند ذکر تسمیہ نیست اگر واجب میبود بایستی کرد و جواب دادہ شدہ است ازین تمسک بآنکہ
مقصود ایشان حکایت افعال بود و بس کہ داخل اند در وضو و تسمیہ از اقوال ست خارج وضو یا ایشان بیان کردہ باشند و
راوی از ایشان اختصار کردہ و جز و حدیث را نقل کردہ بنا بر شہرت ابتدا بتسمیہ در ہر امری ذی بال و چندین از سنن مثل تخلیل
و مسواک در حدیث ایشان نیامدہ بلکہ در بعض طرق حدیث بیان وضو غسل یدین اولا نیز نیامدہ کذا قال الشیخ ابن الہمام اما
پوشیدہ نماند کہ این جواب خالی از ضعف نیست و تمسک آنجماعہ بر نفی وجوب تسمیہ تمام ست و عدم ذکر بعض سنن دیگر منافات
بآن ندارد و بعضی گفتہ اند کہ مدخل نیست در وضو وجوب را زیرا کہ وی شرط و تابع صلوۃ ست و اگر در وی نیز واجبی بود لازم آید
مساوات او باصل و این استدلال سخت ضعیف ست و نکتۂ نحویانہ است و نیز از وجود واجب در وضو لزوم مساوات ممنوع ست از جہت
وجود فارق بوجوہ دیگر مثل عدم لزوم وضو بنذر خلاف صلوۃ و تواند کہ رتبۂ واجب وی منحط باشد از رتبۂ واجبات نماز چنانچہ فرائض او
نسبت بفرائض نماز کذا قال ابن الہمام پس سبیل در منع وجوب تسمیہ ہمان کلام در ثبوت احادیث واردہ درین باب و عدم قطعیت دلالت
آنہا بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض میان احادیث جانبین واللہ اعلم و در آخر وضو گفتی اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجہ از عمر بن الخطابؓ آمدہ است کہ ہر کہ وضو کند باسباغ بعد
از وضو این کلمہ بگوید کشادہ شود برای او ہشت در بہشت و گفتہ شود مر او را در آ از ہر در کہ خواہی و جزری در حصن حصین برمز
ابن ماجہ و مصنف ابن ابی شیبہ و ابن السنی آوردہ ثلث مرات و بعد از شہادتین فرمودی اللہم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
المتطہرین واجعلنی من عبادک الصالحین این زیادت ترمذی ست بر شہادتین ولیکن در حدیث ترمذی کلمہ اشہد قبل ان محمد نیست
و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیادہ کردہ کہ سبحانک اللہم و بحمدک اشہد ان لا الہ الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزری
از طبرانی در اوسط آوردہ کہ ہر کہ وضو کند پس گوید سبحانک اللہم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشتہ شود آن را در کاغذ پارہ
و مہر کردہ شود بر آن و کشادہ نشود دیگر در روز قیامت و ابو موسی اشعریؓ چنانچہ نسائی و ابن السنی روایت کردہ گفت آب وضو
آوردم پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وضو ساخت و شنیدم کہ در وقت وضو بعد از تسمیہ چنانکہ از سیاق کلام جزری در
حصن حصین مفہوم میشود میگفت اللہم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی گفتم یا رسول اللہ شنیدم کہ چنین و چنین دعا
میکردی فرمود ہل ترکت من شیء آیا ہیچ فرو گذاشت کردم در ہیچ دعا یعنی دعا کردم کہ جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت ست ما ناکہ
ابو موسیٰ این دعا را سہل و مختصر پنداشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا مراد آن بود کہ تو میدانی کہ در طلب خیر و اتیان فعلی کہ
در وی ادنی ثواب بود اہتمام دارم و ترک نکنم اگرچہ سہل و مختصر بود و واجب نباشد از جہت غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب
و تعلیم است واللہ اعلم و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعد از وضو اعضا را بمندیل یعنی طرف دستار یا روا یا منشفہ یعنی رو پاک کہ
برای پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساختہ باشند خشک کردی و اگر حاضر نکردندی دور کردی و حدیثی کہ از عائشہ رضی
اللہ عنہا مرویست کہ کانت لہ نشافۃ و در روایتی خرقۃ ینشف بہا بعد الوضوء بود مر آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را جامہ پارہ برای
چیدن آب کہ میچید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی ینشف بہا غسالۃ وجہہ ای مندیل یمسح بہ وجہہ کذا فی النہایہ و حدیث معاذ در
کہ گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وقتیکہ وضو میکرد پاک میکرد روی مبارک را بطرف جامۂ خود ہر دو حدیث ضعیف ست بجہت ضعف
بعضی رواۃ آن و ہر دو در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کردہ و گفتہ کہ از حضرت درین باب چیزی بصحت نرسیدہ است و گفتہ کہ قومی

پس در شک می افتم که از اہل اہوا نباشد و آما آنکه بعضی قرأت جر را در وا رجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرأت نصب را بر غسل خالی از خدشه
نیست پس مسح خفین معنیا بلعبتین نبود باتفاق و امام حسن بصری فرمود که حدیث کردند مرا ہفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مسح کرد بر خفین و در ہدایه میگوید اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور ست و ہرکه آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید
که میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه مثل این آمده و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حضر یکشبان روز فرمود و مدت سفر سه شبان روز چنانکه روایت کرده مسلم از علی بن
ابی طالب رض و روایت کرده شده است این حدیث از ہژده صحابی که در جمع الجوامع سیوطی مذکور اند و امام احمد از عوف بن مالک
اشجعی آورده که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبان روز مر مسافر را و یک شبان روز
مر مقیم را و گفت امام احمد که این اجود حدیثی ست در مسح خفین زیرا که در غزوهٔ تبوک ست و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا
و آخر فعل وست صلی الله علیه وسلم و مسح بر ظاہر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است و ابو داؤد در سنن
خود از علی مرتضی رض بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار و بار دین بر رای و حکم عقل بودی پایان موزه اولی بودی بمسح از بالای آن و
بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاہر خفین و اما در اسفل موزه حدیث ضعیف وارد شده و در حدیث صحیح
چیزی ثابت نشده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم در غزوهٔ تبوک پس مسح کرد اعلای خف را و اسفلش را و ترمذی گفته که این حدیث معلول ست و اتصال و بمغیره ثابت نشده
الا بور که کاتب مغیره بود و مولای او و ہم ترمذی گفته پرسیدم من ابا زرعه و بخاری را ازین حدیث این ہر دو امام گفتند که این حدیث
صحیح نیست ابو داؤد و نیز این حدیث را تضعیف کرده و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل
و نزد ترمذی در بعض طرق و ابی داؤد و احمد علی ظاہرهما نیز واقع شده و نیز امام ابی حنیفه مسح بر ظاہر خف فرض ست و بر باطن خف
و عقب و ساق اصلا جائز نبوده و مذہب امام احمد نیز ہمچنین ست و نزد امام شافعی بر ظاہر خف فرض و بر پایان آن سنت ست
و نزد امام مالک نیز ہمچنین ست و کیفیت مسح نزد ایشان آنست که بگرداند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ
زیر خف پستر بکشد ہر دو دست را بطرف کعبین و ہمچنین کند در مسح خف یسری و بگرداند دست چپ بالای خف و دست راست را
پایان او و بروایتی ابتدا کند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر جورب مسح کردی چنانچه در روایت
احمد و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث مغیره بن شعبه آمده و نیز روایت کرده امام احمد از بلال رض که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و موقین و ابی داؤد مانند این آورده و موق جرموق را گویند فارسی معرب ست و جوہری
و مطرزی گفته که موق خف قیصری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و زرکشی در شرح خرقی آورده که جرموق خف
واسعی ست که پوشیده می شود فوق خف در بلاد بارده ابو داؤد از علی مرتضی رض و ابن مسعود و انس بن مالک رض و عمر بن الخطاب رض و ابن عباس
و غیر ایشان از صحابهٔ عظام رض آورده است که ایشان مسح بر جورب کردند و جورب موزه را گویند که بر بالای موزه می پوشند بجهت سردی
ہوا یا نگہداشت موزهٔ پایان از چرک و غساله خواه از صوف باشد یا از چرم و مسح بر جورب جائز ست چون موزهٔ پایان و بالا را ہر دو
بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف و محمد مطلقا و نزد ابو حنیفه اگر سخت و منعل و مجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت و
بی آنکه بر بندند بر ساق بایستد جائز بود و اگر سخت نباشد جائز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بحدی که تری آب مسح جورب بموزه در دن
برسد گویا که ہم بر وی مسح کرده و در مذہب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند جائز ست و نزد شافعی مسح

حدیث آن ست که بار جدید بود و بعض گفته اند که بار وجه است و وقت وی نزد نشستن روی ست و نزد امام احمد مخیر ست که در وقت
نشستن روی کند یا در وقت مسح راس و اما تخلیل اصابع گاه گاه کردی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث ابن عباس رض
آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی گفته حدیث حسن
غریب و در حدیث اصحاب سنن اربعه از لقیط بن صبرة آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی کامل و تمام کن وضو
را و تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه صائم باشی و تصحیح کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و
احمد و ترمذی روایت کرده اند از مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم که تخلیل کرد انگشتان
پایهای خود را بانگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لانعرفه الا من حدیث ابی لهیعة و نزد امام ابی حنیفه سنت ست تخلیل
اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون ست بی خلاف بحدیث مستورد بن
شداد و در اصابع یدین دو روایت ست اشهر سنت ست بجهت حدیث ابن عباس رض و لقیط بن صبرة [illegible] روایتی نه زیرا که تصریح
آنها مغنی ست از تخلیل و مالک تخلیل مخصوص باصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخلیل اطیب
است مر نفس را و کیفیت تخلیل اصابع رجل آنکه تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری
بجهت رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و سنت بودن تخلیل اصابع بر تقدیری
است که آب درون انگشتان برسد و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک دیگر چسپیده بود بحدی که
آب در درون آنها نرسد تخلیل واجب بود باتفاق و وعیدی که بر ترک تخلیل اصابع در حدیث دارقطنی وارد شده چنانکه در
هدایه آورده است که تخلیل کند اصابع را تا تخلیل نکند نار جهنم محمول بر همین صورت ست که آب بمیان اصابع نرسد یا یقین بدان
حاصل نگردد و الا ورود وعید ناظر در وجوب ست پس سنت چون باشد با آنکه گفته اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه یحیی ابن میمون
بن تمار کما ذکر ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که ابن ماجه
و دارقطنی آورده اند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ حرک خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو ست
و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر آورده که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت ست و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب

فصل در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیدی و در مواهب لدنیه میگوید که تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک
و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علما راویان آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته عشره مبشره داخل ایشان اند و هیچ یکی از
سلف انکار آن نکرده مگر از امام مالک روایتی نقل کنند که مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطای خود گفته
که مالک بن انس گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثاری که مالک روایت کرده در مقیم ست و شیخ
ابن حجر گفته که روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقا و بعض گویند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خودش
بود اما فتوای او بر جواز بود و مثل این منقول ست از ابو ایوب صحابی انتهی و کتب مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر و حضر و شمنی در
شرح نقایه گفته مسح بر موزه جائز ست نه سنت مشهوره و از امام ابو حنیفه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در
وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از رسول الله صلی الله علیه وسلم و در
روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مرفوعا و موقوفا و ابن المبارک گفته مردی می آید و می پرسد مرا از مسح خفین

چنین باید زد و بر زمین نمی باید غلطید نه بیان تمام صورت تیمم و جمیع انچه بدان تیمم حاصل شود و عمار رضی همان تعلیم ضربه را روایت کرد و لهذا
در روایات دیگر از عمار رض در سنن ابی داود وغیره آمده که در وی تصریح ست بآنکه تیمم دو ضربه است و درین حدیث نیز در بعض روایات آن لفظ
ضربه واحده نیست و همین مقدار است که هر دو دست را بر زمین زد و بیفشاند غبار از وی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را و این
علی الاطلاق شامل دو ضربه نیز تواند بود و کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحده و این جواب
است از ذکر ضربه نه ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بران نیز چون مقصود نه بیان تمام تیمم داشت اقتصار کرد بران بجهت کفایت آن در تعلیم
ضربه بدلیل ذکر ذراعین الی المرفقین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینجا یدین ست و چون ذکر یدین و اراده کفین آمده است
چنانچه در آیهٔ سرقه السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما عکس آن نیز جائز بود بوجود العلاقة و چون مختار مصنف مذهب جمهور محدثین ست
میگوید که چون آنحضرت تیمم کردی یکبار هر دو کف مبارک بر زمین زدی و بر روی و بر هر دو دست بمالیدی در بعض روایات صحیحه بواو
واقع شده بتقدیم وجه بر کفیه و بالعکس و در بعضی ثم بتقدیم کفیه بر وجه و شیخ ابن حجر گفته از ینجا معلوم شود که ترتیب در تیمم شرط نبود
و بناء کلام مصنف بر انست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و
احادیثی که بر خلاف انچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست و در مرتبه احادیث که در ضربهٔ واحده و مسح کفین آمده در قوت و صحت
نیست مصنف اینچنین میگوید ولیکن شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد ولم
یخرجاه و دارقطنی گفته است رجاله کلهم ثقات تنبیه بدانکه ارباب حدیث در ترجیح مذهب ثانی بجد اند و شیخ ابن حجر نیز در شرح
صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و گفته که ایتان بخاری عنوان را بلفظ جزم که گفته باب التیمم للوجه والکفین باشهرت
خلاف از جهت قوت دلیل وست زیراکه احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده سوای حدیث ابی جهیم و در وی ذکر یدین کرده
مجملاً و اما حدیث عمار رض در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و در سنن بذکر مرفقین و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط
و درین دو روایت مقال ست و انچه ترجیح میکند روایت صحیحین را در اقتصار بر وجه و کفین آنست که عمار رض بعد از رحلت حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فتوی میداد بآن و راوی حدیث اعرف ست بمراد از غیر خود خصوصاً صحابی مجتهد و همچنین روایت صحیحین
ضربه است و غیرهما ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین ست نه ضربهٔ واحده مرادش حفظ مذهب ست نه
روایت زیراکه اختلاف ست میان شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست و گفته که جواب نووی
در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست از جهت تعلیم بد انچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه
دلالت دارد بر آنکه مراد بیان جمیع ست چه ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود انما یکفیک بیان جمیع چیزی ست
که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس وضو فاسد ست چه آن قیاس ست در مقابلهٔ نص که دلالت دارد
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاسی دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلام الشیخ اگر گویند پس
امر مشکل شد انچه گفته اند در توجیه مذهب اول مدخول شد پس چه میگوئی تو در اثبات این مذهب جواب اش آنکه بی شک احادیث
درین باب مختلف و متعارض آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربهٔ واحده و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین
الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق و اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین از
جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تیمم طهارتی ناقص ست پس
اگر محل آن بیشتر بود و مستوعب مرفقین و برای روی و دست ضربه علحده باشد بهتر و باحتیاط قریب تر اگر گوئی تا ابط

بر جورب درست نبود اگرچه منعل باشد و احادیث مذکوره حجت ست بر وی و آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در مسح خفین وغسل رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی و اگر پایها در موزه بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و علما را درینجا اختلاف ست بعضی گویند که مسح افضل ست از برای اظهار سنت و رد اهل بدعت از خوارج و روافض و نزد این جماعه از علما اگر پایها مکشوف باشد موزه بپوشند و مسح کنند از برای مصلحت مذکوره و اکثر بر آنند که مسح رخصت ست اگر بکنند جائز بود و عزیمت همان غسل ست یعنی اگر پای از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن اجور گردد و مختار صاحب هدایه همین ست و نزد امام احمد در روایتی مسح افضل ست از برای ترویج سنت و مخالفت شعار اهل بدع که از آن منع کنند و در روایتی دیگر هر دو برابرست از جهت ورود شریعت بهر دو و مختار مصنف نیز همین ست چنانکه گفت و چون در افضلیت

مسح وغسل علما را اقوال ست فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین ست که عادت نبوی بود صلی الله علیه وسلم یعنی تکلف نکند و مقید بهیچ جانب نباشد و هیچ یکی از جانبین را افضل و ارجح ندارد و هر دو برابر انگارد و الله اعلم

فصل بدانکه جواز تیمم ثابت ست بکتاب و سنت و اجماع و ابتداء شرعیت آن در غزوهٔ مریسیع ست که عقد عائشه رضی الله عنها گم شده و آنحضرت مردم را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر رضی الله عنه بر عائشه رضی الله عنها که حبس کردی و نگاه داشتی رسول خدای را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم گفت اسید بن حضیر چه عجب بسیارست برکت شما ای آل ابی بکر و گفت رحمت کند ترا حق تعالی ای عائشه نمی بینیم ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی و کشادگی مر مسلمانان را و آورده اند که بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار یافتند و در کیفیت تیمم اختلاف ست اکثر بر آنند که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن ست بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست تا مرفقین و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعض اصحاب احمد ست و قول علی مرتضی رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنهما و حسن بصری رحمه الله و شعبی رحمه الله و سالم بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهم و سفیان ثوری ست و طبرانی و دارقطنی و حاکم از روایت جابر رضی الله عنه آورده اند که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین الی المرفقین و این حدیث را طبرانی از ابن عمر رضی الله عنهما و از ابی امامه رضی الله عنه و حاکم از ابن عمر و احمد از عمار یاسر رضی الله عنه نیز روایت کرده اند و نیز ابوداود از عمار بن یاسر رضی الله عنه آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدای صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پس مسح کردند بروهای خود مسحة واحدة پس تر باز زدند بکفهای خود صعید را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب و آباط و لیکن درین حدیث ضربة تا الابطین واقع شده و این بجهت آن بود که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضوست از کف تا ابط و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن ست بر زمین و بر روی و هر دو کف دست مالیدن و این مذهب مشهور امام احمد حنبل ست و قول قدیم امام شافعی و محفوظ و مختار از مذهب وی اول ست و منقول ست از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول ست از مالک و دیگر اصحاب حدیث و دلیل ایشان حدیثی ست که در صحیحین از عمار بن یاسر رضی الله عنه آمده که وی جنب بود و برای تیمم جنابت در خاک می غلطید خبر بحضرت رسید فرمود پس نبود ترا ای عمار که میزدی هر دو دست خود را همچنین پس آن حضرت برای نمودن عمار رضی الله عنه هر دو دست خود را بر زمین زد و نفخ کرد و هر دو کف پس تر مسح کرد بهر دو دست روی را و کفین را این لفظ بخاری ست چنانکه در مشکوة آورده و لفظ مسلم اینچنین ست که بسنده بود ترا ای عمار که میزدی دو دست خود را بر زمین و نفخ میکردی پس تر مسح میکردی بدو دست روی خود را و کفین خود را و جواب ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار و نمودن وی دست بر زمین

بنمايد

و ذکر نیت نیست چون مقرر ست که انما الاعمال بالنیات بیقین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت نیت همان قصد قلبی ست احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شرع و بضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع شود اتم و اکمل بود و ازینجاست که فقها گفته اند که اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود فافهم و نیز در روایات فقهیه آمده که اگر از احضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت ست و محدثان میگویند که نیت بزبان خواندن بدعت ست و با گفتن الله اکبر دستها هر دو برداشتی یعنی تکبیر و رفع یدین معا بودی در اکثر احادیث همچنین واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی خان و غیر ایشان این ست و میگویند که رفع سنت تکبیرست پس مقارن باشد او را و در بعض احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه در سنن ابی داؤد و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر میداشت هر دو دست خود را برابر دوشهای خود و پستر تکبیر میگفت و مذهب امام ابی حنیفه و محمد این ست زیرا که در رفع یدین نفی کبریاست از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبریائی مراو را سبحانه و تعالی و نفی مقدم ست بر اثبات چنانکه در لا اله الا الله و عامۀ مشائخ برین اند و در هدایه این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تکبیر ست پستر رفع و گفت که بیهقی در سنن کبری از انس آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون افتتاح می کرد نماز را تکبیر میگفت پستر بر میداشت دو دست خود را تا محاذی میشد ابهامین از اذنین او را و این حدیث صریح ست در تقدیم تکبیر بر رفع و گفته که رجال وی همه ثقات اند و نیز گفته که روایت ابی وائل و براء نیز ظاهرست دران پس مجموع سه قول آمد و جائز ست که همه فعل آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله وسلم انتهی و دستها را برداشتن اکثر تا بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها اول مذهب امام ابو حنیفه است و مروی از احمد بن حنبل نیز همین ست و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر ست که مسلم و ابو داؤد روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون در نماز درآمد تکبیر گفت و برداشت دو دست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از ابی داؤد آمده که برداشت دو دست را مقابل دو گوش و مقابل کرد نزد انگشتان خود را با دو گوش و بروایتی بنرمۀ دو گوش و بروایتی برداشت دو دست را تا دیدم نزد انگشتانش را نزدیک بگوش و در روایتی از ابی داؤد و مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن الحویرث محاذی اذنیه و در روایتی فروع اذنیه آمده و ثانی مذهب شافعی و مالک ست و از احمد نیز روایتی ست و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم آمده و بعضی در تطبیق این روایات که در بعضی خدا منکبیه واقع شده و در بعضی اذنیه و در بعضی فروع اذنیه گفته اند که خدا منکبیه محمول ست بر کفهای دست و خدا اذنیه بر نزد انگشتان و فروع اذنیه بر سر انگشتان و این تطبیق منقول ست از امام شافعی وقتیکه بمصر آمد و پرسیده شد از جمع میان این احادیث بعد ازان دست راست را بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست بر دست چپ مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد ست و احادیث درین باب در صحیحین و غیرهما بیشتر ازان ست که حصر توان کرد بخاری و موطا روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مردم مامور بوده اند که بنهند دست راست را بر دست چپ در نماز و مذهب امام مالک ارسال ست باجواز وضع نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب نزد ائمۀ مالکیه ارسال ست و نزد بعضی از ایشان وضع نیز آمده ولیکن آنچه معمول ست نزد ایشان همان ارسال ست انتهی و عجب آنکه حدیثی در کتب درین باب یافته نمی شود و الله اعلم یکی از علمای مالکیه را در مدینه مطهره دیدم که گفت استحباب ارسال نزد ما ازان ست که وضع یدین علامت خشوع ست و اگر آن در باطن نباشد عدم موافقت ظاهر با باطن لازم آید و آن علامت نفاق بود با وی گفتم ازینجا ظاهر گردد که وضع افضل بود که علامت خشوع ست و عنوان ادب باطن و بنای نماز بر ظاهرست پس ساکت ماند و هیچ نگفت و بر سینه نهادن فوق سره مذهب امام شافعی ست و در روایتی

باحتیاط قریب ترست چرا آنرا اخذ نکردند گویم حدیث ابی الاباط صحیح نیست باآنکه وقوع ذراعین درحدیث ابی جهیم چنانچه در شرح السنة روایت کرده وگفته حدیث حسن ویدین که ظاهر در ذراعین ست چنانچه درصحیحین آمده مؤید آن ست اگر گوئی چرا ضربه ومسح کفین را فرض نداشتند وزیادتی راسنت ومکمل آن چنانچه غسل مرتین وثلث مرات ومسح تمام راس در وضو جوابش آنکه مروی در وضو هردو عمل ست تارة فتارة لاجرم ادنی راکه متیقن ست فرض داشتند وزیادتی راسنت واینجا احادیث متعارض آمده وظیفه درین جا ترجیح بود ورعایت احتیاط صالح ست برای ترجیح وقیاس بروضو که اصل تیمم ست نیز برای این ترجیح ست نه قیاس درمقابل نص وشک نیست که قیاس بروضو اقرب ست از قیاس برحد سرقه اگر گوئی تعارض احادیث بر تقدیری بود که درجهٔ مساوی باشند ومحدثین خود حکم کرده اند که احادیث ضربتین درصحاح مذکور نیست گوئیم که عدم ذکر آن درصحاح محل بحث ست چنانکه از حاکم ودارقطنی نقل کرده شد باآنکه عدم قوت وصحت آن احادیث درزمان آن ائمه محل منع ست شاید که تطرق ضعف ووهن دران بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت این بعض رواة که بعد از ان روایت کردند ومتاخرین محدثان که بعد از ایشان آمدند آنرا درسنن درآوردند نه درصحاح واز وجود ضعف درحدیث نزد متاخرین لازم نیاید وجود آن درزمان متقدمین واین نکته درغایت جودت است چنانچه درمقدمه اشارت بآن کرده ایم واین غایت سعی ست درتحقیق این مقام ودرشرح شیخ ابن الهمام برهدایه نیز سخن درین مقام باین بسط وتفصیل واقع نشده ولله الفضل والمنة وعلی نبیه الصلوة والتحیة والله اعلم وعلمه احکم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برهر زمین که نماز خواست گذارد خواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ تیمم کردی وفرق میان خاک ورمل وغیر آن نکردی باین کلام نفی مذهب شافعی کرد که تیمم را مخصوص بخاک میدارد وبغیر آن درست نه ورد قول ابو یوسف رحمه الله علیه که گوید جز بر خاک وریگ درست نبود ومذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه آن ست که تیمم جائز ست برخاک وریگ وسنگ وهرچه از جنس ارض ست ومراد بجنس ارض آن داشته که بآتش گداخته نشود وخاکستر نگردد وشیخ مصنف برای تائید این قول می آرد که میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیثما ادرکت هرجا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی را از امت من نماز یعنی هرجا وبرهر زمین که وقت نماز دررسد فعنده پس نزد آنجا وآن زمین ست مسجده وطهوره جای نماز آن مرد وطهارت وی یعنی بهمان زمین تیمم کند وهم بران نماز گذارد وبخلاف امم سابقه که نماز ایشان جز دربیع وکنائس جائز نبودی وطهارت ایشان جز بآب درست نه وتسمیه آن مکان بمسجد کنایت ست از عدم اختصاص سجود بموضع دون موضع یا مجاز ست از مکان معین مبنی برای نماز چون نماز درانجا جائز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی واین بیان مبنی برکسر جیم مسجد ست وهو الاکثر وبعضی بفتح جیم نیز خوانده اند ای مکان یجوز فیه السجدة واین حدیث صریح ست دران که جنس زمین طهور ست وتیمم مخصوص بخاک وریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم ست ودرحدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هریک فریضه تیمم جدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی رحه ست که میگوید که برای هرنماز فریضه تیمم جدید باید ونوافل به تبعیت آن بگذارد ومیگوید که طهارت تیمم ضروری ست واز برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جائز داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هروقت نماز وضوش باید کرد وبلکه آن حضرت جواز تیمم را بر سبیل اطلاق فرمود وآنرا یعنی تیمم را قائم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جائز بود ومذهب ابو حنیفه نیز همین ست وظاهر کتاب وسنت موافق آن ست

باب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عام تر از انکه فرض باشد یا نفل چون بنماز برخاستی بدل نیت نماز کردی وبعد از نیت بگفتی الله اکبر وپیش از تکبیر نیت بزبان ولفظ مروی نیست دراحادیث همین قدر مروی ست که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر

ثنا و توجیه هر دو آمده بجهت جمع میان حدیث انس رض و علی رض و مختار طحاوی نیز همین ست ولیکن گفته است که مصلی مختار ست در توجیه بعد از
ثنا گوید یا پیش از ان و این نیز روایتی ست از ابی یوسف و مذهب مشهور تاخیر توجیه است از ثنا نزد وی و نزد ابی حنیفه و محمد
توجیه محمول بر حالت تنفل و تطوع ست چنانچه در حدیث نسائی آمده اما در فرائض زیاده بر انچه مشهور ست نکند و لهذا وجل ثناء ک
که در مشاهیر مذکور نیست در فرائض نمیگویند و ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مؤید این حمل ست انچه ثابت شده در صحیح ابن عوانه
و سنن نسائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون می ایستاد که بگذارد نماز تطوع را میگفت الله اکبر وجهت وجهی الخ و در هدایه
میگوید که بر سبحانک اللهم الخ زیاده نکند و هر چه جز آن منقول ست محمول بود بر تهجد و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر نیز همچنین گفته و
بدانکه بعضی از حنفیه که قائل اند بتوجیه گویند که مستحب آن ست که پیش از تکبیر بعد از نیت گوید زیرا که این آکد و ادخل ست در نیت و
عزیمت و بعض گویند که آن مودی بطول مکث قیام ست مستقبل قبله بی صلوة و این مذموم ست شرعًا و هم این اختلاف مبنی
بر تعدد روایتین هدایه است که در بعض نسخ لایاتی بالتوجیه قبل التکبیر لیتصل به النیة واقع شده و در بعض یأتی و بر نسخهٔ اولی
ضمیر به راجع ست بتکبیر و حاصلش همان لزوم طول مکث مذکور ست و در نسخهٔ ثانیه راجع بتوجیه و محصلش وجود تاکید نیت و عزیمت
فافهم و شمنی عبارت هدایه را لایاتی نقل کرده و از شرح ابن الهمام نیز این چنین معلوم می گردد و اینان توجیه را قول مخالف متن داشته و
گفته اند که بیارد توجیه را زیرا که آن ابلغ ست در نیت و عمل ست باخبار و بعض گفته اند نیارد چنانکه مصنف گفته تا متصل شود بوی
یعنی به تکبیر نیت زیرا که اولی در نیت قرآن اوست و قرأت توجیه فصل ست فتدبر وجه دوم حدیث ابو هریره رض که گفت کان رسول الله
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یسکت سکوت میکرد بین التکبیر والقراءة میان تکبیر و قرأت یعنی قرآن نمیخواند فقلت پس گفتم
بابی و امی مادر و پدر من فدای تو باد این عبارتی ست که عرب بدان داد محبت دو داد مخاطب بدهند و صحابه رضوان الله علیهم
این کلمه را با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میگفتند پس ابو هریره رض پرسید که یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر والقراءة درین وقت
خاموشی تو که میان تکبیر و قرأت میکنی ما تقول چه میگوئی و چه میخوانی از ذکر و دعا قال گفت آن حضرت اقول میگویم این دعا را که اللهم
باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس اللهم اغسل
خطایای بالماء والثلج والبرد این حدیث متفق علیه است که بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند و در جامع الاصول از روایت
شیخین اللهم نقنی تا آخر آورده و گفته اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب از زیادات ابوداؤد و نسائی
ست اما در متن صحیحین همچنان ست که مصنف آورده و صاحب مشکوة نیز نقل کرده است و بر هر تقدیر نزد حنفیه این و امثال این
محمول بر حالت تنفل ست و انچه نزد ایشان در فرض معمول و معتبر ست آن ست که مصنف در وجه سوم آورده و فرموده سوم حدیث
عائشه رض که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را قال میگفت سبحانک
اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری بازیادت در آخر ثم یقول الله اکبر
کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه روایت کرده و گفته درین باب از علی رض و عائشه رض و عبدالله
ابن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر رض نیز حدیث آمده و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی ست درین باب و اخذ کرده اند قومی از اهل علم
باین حدیث اما اکثر اهل علم قائل اند بانچه روایت کرده است از وی صلی الله علیه وسلم که میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک
اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک و همچنین مروی ست از عمر بن الخطاب رض و عبدالله بن مسعود و عمل برین ست نزد اهل علم از تابعین و
غیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی رض که یکی از رواة اوست و گفته ست احمد صحیح نیست این حدیث

از احمد رضی نیز هست وحجت ایشان حدیث وائل بن حجر ست که گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد دست راست را
بر دست چپ بر سینهٔ خود وهمچنین روایت کرد ترمذی از قبیصه بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می نهاد
دست خود را بر سینهٔ خود ومذهب امام ابوحنیفه وروایتی از امام احمد سنت نهادن دست راست ست بر دست چپ زیر ناف ودر روایتی
در مذهب احمد مخیر که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گوید که امر درین باب واسع ست نزد علما یعنی هرچه کند جائز ست ومتمسک ایشان
حدیث احمد وابی داؤد ودارقطنی وبیهقی ست از علی مرتضی رضی که گفت السنة وضع الکف علی الکف تحت السرة ودر جامع الاصول
این حدیث را بروایت رزین نیز آورده ودر بعض رواة این حدیث ضعفی هست همچنین نقل کرده شیخ ابن الهمام از امام نووی وگفته
که آنچه ثابت ست وضع یمنی بر یسری ست اما وضع او تحت السرة یا صدر ثابت نشده در وی حدیثی پس واجب شد عمل بدانچه معتاد ومعهود
از ان در حال قصد تعظیم در قیام وآن تحت السرة است انتهی وکیفیت آن وضع کف بر کف ست وظاهر وضع ید بر ید که در حدیث
واقع شده همین ست ونزد بعض وضع کف ست بر مفصل ومروی از ابی یوسف آن ست که قبض کند بدست راست بند دست چپ را
ودر بعض احادیث لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وائل ابن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم چون می ایستاد در نماز قبض میکرد بیمین خود ودر لفظی از حدیث احمد وابی داؤد از وائل بن حجر وضع ید یمنی بر ظهر کف یسری ورسغ
وساعد نیز واقع شده اورده الزرکشی فی شرح الخرقی فی مذهب الامام احمد بن حنبل وشمنی گوید مختار آن ست که بگیرد بند دست چپ را
بخنصر وابهام یمنی ووجه اختیار بردن اوست جمع میان اخذ ووضع وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان یعنی بعد از دست
بر دست نهادن دعای استفتاح بخواندی وهمین ست مذهب ائمه وشمنی نقل کرده که نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعای
استفتاح ست در حال قرأت پس وضع یدین سنت قرأت ست نزد امام محمد وسنت قیام ست نزد شیخین وآن یعنی دعاے
استفتاح بر چند وجه صحیح مروی ست نه در هر وقت بوجهی از ان وجوه تنها یا مجتمع بوجه دیگر میخواند نه که در هر وقت همه آنرا دائما میخواند
ولهذا ذکر هر کدام از آنها در احادیث مختلف آمده ودر هیچ حدیثی جمع نیامده وشک نیست که اگر جمع کند نیز جائز خواهد بود وجه اول
روایت امیر المؤمنین علی رضی که فرمود کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام الی الصلوة قال وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی وانا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت
واهدنی لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت لبیک وسعدیک والخیر کله بیدیک
والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت وتعالیت استغفرک واتوب الیک این حدیث مسلم ست که در مشکوة آورده ودر
جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر رضی نیز آورده واز حدیث محمد بن مسلمه بروایت نسائی آورده ان رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین وبروایتی انا من
المسلمین وانا اول المسلمین نیز آمده وگفته اند که قول انا اول المسلمین مخصوص بآنحضرت ست واز غیر او کذب بود ونزد بعضی مفسد نماز مگر آنکه
اراده لفظ آیت کند پس مفسد نبود ودر کتب حنفیه مذکور ست یثنی ولا یوجه ومراد به ثنا سبحانک اللهم وبحمدک ست چنانکه در وجه سوم
مذکور گردد واز حدیث عائشه رضی نیز شمنی میگوید تمسک ایشان درین باب بحدیث انس ست که دارقطنی در سنن خود باسنادی که رجال او
ثقات اند آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح نماز میکرد تکبیر میگفت ورفع یدین مینمود تا محاذی میشد هر دو نر انگشت
وی دو نرمهٔ گوش او را پس میگفت سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک ودرینجا ذکر توجیه نیست ونزد ابی یوسف

من در اللهم اغسلنی من خطایای و باین قدر تفاوت آنرا وجهی دیگر شمردن درینجا که مقصور نه بیان تعدد و طرق حدیث ست حاجت
نیست و الا در احادیث دیگر نیز تفاوتها و اختلافها هست و نیز تصریح به تصحیح این حدیث با وجود آنکه در اول فرموده است که
هرچند وجه صحیح مروی ست مستغنی عنه است وجه هفتم اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات و الارض عالم الغیب و
الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک فانک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وجه هشتم روایت آنکه بعد از تکبیر میگفت اللهم لک الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت ملک السموات و الارض
و من فیهن و لک الحمد انت الحق و وعدک الحق و قولک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و الساعة حق این دو ذکر در کتب
احادیث در قیام اللیل مذکور ست اول از حدیث عائشه بروایت مسلم و ثانی با زیادتهای دیگر از حدیث ابن عباس بروایت بخاری
و مسلم و چون مراد شیخ استفتاح صلوة ست عام تر از فرض و نفل همه را ذکر کرده پس معلوم شد که مراد نه آن ست که همه را
در هر فرض و هر نفل میخواند چه آنچه در نفل و تهجد واقع شده مخصوص بآن خواهد بود و نزد حنفیه همه مخصوص بنفل ست الا سبحانک
اللهم و بحمدک الی آخره و اگر آنها را در فرض نیز بخواند در اصل جواز شبهه نخواهد بود و بعضی از ایشان آنرا نیز از قبیل حرام غیر مفسد
داشته اند چنانکه در کیدانی گفته است و لایخفی ما فیه و امام محی الدین نووی که قدوهٔ علمای شافعیه است در اذکار گفته که
این ادعیه مستحب ست در فریضه و نافله و نیز گفته که مستحب ست جمع میان همه این اذکار مر تنها گذار را و امام را باذن مقتدیان
و بی اذن و رضای ایشان تطویل نکند و اقتصار کند بر بعض و منفرد نیز نزد ارادهٔ تخفیف اقتصار کند نزد حنفیه بر سبحانک اللهم
و نزد شافعیه بر وجهت وجهی و نزد ابی یوسف بر هر دو و همچنین ست حال در اطالت قرأت و جز آن کذا ذکر فی سنن الهدی
و بعد ازین اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرأت چه در نماز و چه در غیر نماز مسنون ست نزد عامه سلف
و از ثوری و عطاء وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف ست هم
در میان فقهاء هم در میان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ست و در بعضی از
شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین خواند و فرمود همچنین خوانانید
مرا جبرئیل و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ بالله گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن و اعوذ بالله نزدیک بآن ست و
دیگران اعوذ بالله اختیار کرده اند زیرا که استعیذ برای طلب تعوذ ست و در اعوذ امتثال صریح ست مطابق مقتضای امر و مطابقت
لفظ قرآن دخلی ندارد و فیه تامل و نیز منقول از استعاذهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لفظ اعوذ ست چنانچه در حدیث ابی سعید
آمده کذا فی شرح ابن الهمام و بعد از آنگاه فاتحه میخواند یعنی باسم الله لیکن در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت و در بعض اوقات
اخفا میکرد چنانچه مصنف میگوید بدانکه خواندن بسمله در اول صلوة مجمع علیه است اگرچه وی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه
و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسر حد شهرت رسیده و لیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابوحنیفه پس وی
مفتاح صلوة ست مثل تعوذ و در روایتی دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأت ست و
هر رکعت اصل و مستقل ست در قرأت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علماء در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر
نزد امام محمد در صورت مخافتت و مذهب امام احمد نیز همچنین ست مطلقاً و احتجاج آورده بآنکه ابن عمر ترک نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم
مر ام القرآن را و سورتی را که بعد از وی میخواندند و بر هر تقدیر در مذهب حنفیه جهر بتسمیه نیامده و امام محمد در آثار از ابی حنیفه از حماد
از ابراهیم نخعی آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم و سبحانک اللهم و بحمدک و

این کلام ترمذی ست و وی بعد از ان حدیث عائشه رضی الله عنها آورده و در وی آن زیادت نیست و گفته این حدیثی ست که نمی شناسیم اورا مگر باین وجه و حارثه که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی و صاحب مشکوة این حدیث را از ترمذی و ابی داؤد آورده از حدیث عائشه رض و از ابن ماجه از ابی سعید و این طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طیبی گفته که حق آن ست که این حدیث حسن مشهور ست و مخرج ست در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رض و اخذ کرده بوی عبد الله ابن مسعود و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته و اختیار کرده است اورا ابو حنیفه و غیر وی از علما برای استفتاح صلوة و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن و ضعف و اجله علمای حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و غیرهم و هم طیبی گفت که توربشتی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست گمان آن ست که بعض مردم که در کتاب ترمذی نظر کرده اند آنرا بتوهم خود درینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادی ست که خود آورده نه در حدیث و جمع اسانید وی و چگونه چنین باشد که اعلام ائمه حدیث آنرا آورده و بدان اخذ کرده اند و ابو داؤد در جامع خود باسنادی که آورده و گفته است که این اسناد حسن ست و رجال وی همه مرضی و مقبول اند با آنکه جرح و تعدیل امری ست که مختلف میگردد در وی امر بسا که یکی تضعیف راوی کرده و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت تغایر سیاق حدیثین و لهذا احمد رض حدیث ابو سعید را لم یصح گفته و بحدیث عائشه رض اخذ کرده انتهی گفت بندهٔ ضعیف صانه الله تعالی و نیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شده بجهت عدم قوت حفظ و ضبط بعضی از رواة وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث مطلقاً و لازم نیاید ازینجا طعن و رد و مذهب ائمه و این نکته مکرر گفته ایم در مقدمه و در باب تیمم و بغایت درست و سره است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت حدیث کرد مرا کسیکه صادق میدانم اورا از ابو بکر و عمر رض و ابن مسعود که چون استفتاح میکردند میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و از اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب رض چون افتتاح صلوة میکرد بر میداشت آواز خود را و میگفت سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره تنبیه از کلام طیبی که نقل کرده شد ظاهر شد که حدیث عائشه رض حسن ست که بکثرت طرق بحد شهرت رسیده و مصنف حکم بصحت او کرده و الحق چنین سزد چه حسن بکثرت طرق و اصل بحد صحیح گردد و آنرا صحیح لغیره خوانند با آنکه تلقی امت بقبول نیز از موجبات صحت و شهرت و استفاضه است کما تقرر فی موضعه و نیز چون مسلم آنرا روایت کرد لابد صحیح باشد وجه چهارم در حدیث دیگر آ [redacted] الله اکبر الله اکبر الحمد لله کثیرا الحمد لله کثیرا الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة و اصیلا اللهم انی اعوذ بک من الشیطان من همزه و نفخه و نفثه ترمذی این را بطریق جزئیت و زیادت بر حدیث عائشه رض از حدیث ابی سعید با تفاوتی که ظاهر ست آورده چنانچه در وجه سوم ذکر کردیم و صاحب مشکوة این را باستقلال از جبیر بن مطعم چنانچه مصنف ذکر کرده است از ابی داؤد و ابن ماجه روایت کرده با تفاوتها که در کتاب خود بیان کرده است وجه پنجم در روایت دیگر آمده الله اکبر عشر مرات ثم یسبح عشرا ثم یحمد عشرا و یهلل عشرا و یستغفر عشرا ثم یقول اللهم اغفر لی و اهدنی و ارزقنی عشرا ثم یقول اللهم انی اعوذ بک من ضیق المقام یوم القیمة عشرا اما این روایت را درین کتب که حاضر اند نیافتیم و نزد مصنف صحیح ست وجه ششم در روایت صحیح آمده که بعد از تکبیر گفتی اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب اللهم اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد اللهم نقنی من الذنوب و الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس این حدیث مثل حدیث ابو هریره است که در وجه دوم مذکور شد الا بتقدیم اللهم اغسل بر اللهم نقنی و بذکر من الذنوب بدل من الخطایا و بزیادت یاء متکلم و

و در نسائی از نعیم ابن مجمر آمده که گفت نماز گذاردم خلف ابی هریره پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پس تر بام القرآن تا رسید و لا الضالین
را پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت اوست هر آینه که من مشابه ترین شمام در نماز گذاردن
برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابن خزیمه گفته هیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اهل معرفت و این حدیث غیر مستلزم ست
مر جهر را از جهت جواز سماع نعیم با اخفای ابی هریره زیرا که گاهی می شنود مقتدی که قریب ست وقتیکه مبالغه نکند امام در اخفا و نیز
حدیث ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم حاکم گفته که این حدیث صحیح ست
بی علت و دار قطنی نیز تصحیح آن کرده و این دو حدیث امثل احادیث ست در جهر و بعض حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در
جهر مگر آنکه در اسناد او مقال ست نزد اهل حدیث و لهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهوره اربعه و احمد و اخراج نکرده اند
از آنها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دار قطنی که گفت صحیح نشده از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جهر تسمیه حدیثی و نیز از دار قطنی آمده که در مصر خواست که در جهر به بسمله تصنیفی کند پس سوگند داد
بعضی از مالکیه که حدیثی صحیح درین باب او را تعریف کند پس گفت صحیح نشده درین باب حدیثی و حازمی گفته که احادیث جهر اگرچه
ما تو را اند اجماعا از صحابه ولیکن سالم نیستند از شوائب و طحاوی و ابن عبد البر از ابن عباس عدم جهر را نیز روایت کرده اند
پس معارض شود بحدیث جهر و اگر ثابت شود محمول خواهد شد بر وقوع وی احیانا بجهت تعلیم و در بعض احادیث و آثار نفی قرات
بسمله نیز آمده و آن نیز محمول ست بر نفی جهر انتهی و بالجمله احادیث و آثار در ترک جهر به بسمله بسیار آمده و احادیث واقعه درین باب
اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرات مرتب مرتل یعنی بتانی و حرف فالحرف
حرف در نهایت جودت میخواند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و فرمود و رتل القرآن ترتیلا و در آخر هر آیتی وقف می کرد
چنانکه الحمد لله رب العالمین میخواند و وقف میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقف میکرد و مالک یوم الدین میخواند و وقف می کرد
و هکذا و این را قرأت النبی صلی الله علیه و آله وسلم نام کنند و در علم قرات آن را تفصیلی ست و اتفاق دارند قرا بجواز وقف نزد
تمام آیه اگرچه کلام مستقل منفصل از ما بعد نبود و سیجی الکلام فیه فی آخر فصل صلوة اللیل ان شاء الله تعالی و کلمه آخر آیت را که
بروی وقف میکرد میکشید یعنی بمد میخواند و در حالت وقف مد آمده و قرا را درین صورت سه طریق ست طول و قصر و توسط کما بین
فی موضعه و در آخر فاتحه آمین گفتی در نماز جهری بجهر و در سری بخفیه و مجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین بگفتندی آمین
گفتن بعد قرات فاتحه در نماز سنت ست و فضل بسیار دارد خواه امام و خواه منفرد باشد و خواه مقتدی هر چند امام مش نگوید و
تامین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نه از جهت عدم اعتبار
این جهر کذا فی شرح ابن الهمام و در جهر تامین در نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد تامین ست و در مذهب
مالک خلاف گونه هست و مذهب امام ابو حنیفه در تامین اسرار ست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت با آمین و خفض صوت
بدان هر دو آورده و حدیث جهر را ترجیح کرده و از امام بخاری نیز همچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برین ست
انتهی و بعضی از علما حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار
چیز را تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و در بعض روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل
این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی رضی الله عنهما که جهر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه
به تعوذ و نه به آمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاهین فی السنة و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی یعلی و طبرانی و دار قطنی و حاکم

آمین و از آنها که قائل اند باسرار تسمیه ثوری ست و احمد و ابو عبیده و مروی ست از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مروی ست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابو بکر و عمر و عثمان و ندیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد و نسائی و ابن خزیمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر به تسمیه از کتب سته روایت کرده و گفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست و برین ست عمل اکثر اصحاب و تابعین و من بعدهم و ایشان افتتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین و گفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر افتتاح میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین و در روایت مسلم آمده که ذکر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و دارقطنی میگوید که صحیح نشده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهر به بسمله حدیثی اما از بعض صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیص کرده است که بعض ائمه که در مدینه جهر به تسمیه کردند بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن بودند انتهی و بعض شراح حدیث گفته اند که انچه مروی ست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از جهر برای تعلیم بود چنانچه در قرات ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا که بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة و چون تسمیه بمذهب شافعی جزو ست از فاتحه و از هر سوره جهر میکند آنرا در نماز جهریه با فاتحه و با سوره و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار میکرد چنانچه مذهب ابو حنیفه است و در بعض اوقات اخفا میکرد یعنی اگرچه نماز جهریه بودی نه آنکه همیشه جهر میکرد چنانکه مذهب شافعی ست و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پسرش گفت شنید مرا پدر من که خواندم بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت ای پسرک من دور دار خود را از انکه چیزی تو پدید آری در اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را که مبغوض تر می بود نزد وی چیزی از نو پدید آوردن چیزی در اسلام و گفت بتحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و با ابو بکر رض و عمر رض و عثمان رض و نشنیدم هیچ یکی را که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو ای پسرک من بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن ست و بروست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از ایشانند از تابعین و باین قائل ست سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک و احمد و اسحق و میگویند جهر نکند مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و ابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبد العزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر ست و باب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم و در وی حدیث می آرد از ابن عباس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که افتتاح میکرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قائل اند بدان چندی از صحابه که ابی هریره و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی این ست انتهی و جماعه قائلین بجهر تاویل میکنند افتتاح حدیث بالحمد لله رب العالمین را و میگویند مراد از الحمد لله رب العالمین سورة فاتحه است بتمامها بر طریق تسمیه کل باسم جزو چنانکه گویند الم میخوانیم و مراد بدان تمام سوره دارند گویا که گفته است استفتاح میکرد در سوره که اول و الحمد لله رب العلمین ست و این تاویل صحیح ست اگر در احادیث تصریح بعدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی و لیکن در احادیث صحیحه تصریح بآن موجود ست و مصنف در خاتمه گفته که در باب جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة حدیثی صحیح نشده شیخ ابن الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان

دوم سکتۂ یسیره است بعد از اتمام قرأت تا باز آرد بجو دنفس را نه برای قرأت مقتدی خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث سمره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که یک سکته چون تکبیر بر آرد و یک سکته چون فارغ شود از قرأت غیر المغضوب علیهم و لا الضالین و گفته که صحیح همان روایت اولی ست که سکته بعد از تمامی قرأت ست کلها و بر تقدیر ثبوت روایت ثانیه محمول ست بر سکتۂ یسیره بقدر بسمله و تصویر و تقدیر سوره که بعد از فاتحه بخواند و نفس و شیخ محی الدین نووی در اذکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب ست مر امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیره احرام برای خواندن دعاء استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکتۂ لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین از فاتحه نیست سوم پس از آمین سکتۂ دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قرأت و تکبیر رکوع و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز صبح بعد از فاتحه سوره بخواندی مطول مقدار شصت آیه تا صد آیه اخرجه النسائی عن ابی هریرة در کتب حنفیه چهل تا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار دران کرده و گفته اند که اختلاف درین باختلاف اوقات و احوال و بقصر لیالی و طول آن خواهد بود گاه سورۂ قاف خواندی و گاه سورۂ روم اول چهل و پنج آیه است و ثانی شصت آیه و در قرأت سورۂ قاف احادیث صحیحه بسیار واقع شده بعضی از صحابیات گفته اند که نگرفتیم ما یاد سورۂ قاف را مگر از دهان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که در نماز صبح میخواند بدانکه ظاهر لفظ کتاب سه احتمال دارد یکی آن ست که هر یکی ازین دو سوره را در دو رکعت فجر میخواند بتقسیم میکرد بر آنها و برین تقدیر قرأت بعض سوره لازم آید و این جائز ست و لیکن از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سبیل ندرت بودی چنانچه بیاید مگر آنکه مراد در انجا قرأت بعض سوره باشد در هر دو رکعت و این خلاف ظاهر ست دیگر آنکه میخواند هر یکی ازین دو سوره را در رکعتین بطریق تکرار و این نیز خالی از بعدی نیست یا مقصود بیان قرأت احدی الرکعتین باشد لا علی التعیین یعنی این سوره را درین نماز خواند در رکعت اولی یا ثانیه و مؤید ست این احتمال را ظاهر حدیثی که نسائی از قطبه بن مالک آورده که گفت گذاردم با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز صبح را پس خواند در یکی از دو رکعت والنخل باسقات را و محتمل که مراد بیان سورۂ رکعت اولی باشد و سورۂ رکعت ثانیه را بیان نکرده و در بعض مواضع به تفصیل نیز بیان کرده که در رکعت اولی فلان سوره میخواند و در رکعت ثانیه فلان و در جامع الاصول در بعض روایات مسلم از جابر بن سمره مجملاً آورده که میگذارد نماز فجر را بسورۂ قاف و در بعض روایات خواند سورۂ قاف را در رکعت اولی و از نسائی آورده که خواند در احدی الرکعتین والنخل باسقات را که مراد بدان هم سورۂ قاف ست و این کلمه جزو این سوره است و غالب همین احتمال ست که مراد بیان قرأت رکعت اولی ست و اکثر در احادیث بیان قرأت رکعت اولی را کرده اند و نیز آنچه گفته اند که از طوال و اوساط و قصار مفصل بخواند اعتبار آن در رکعت اولی ست کذا سمعت من بعض فقهائکم من الائمة الحنفیة و در جائیکه اهتمام به بیان قرأت رکعتین ست هر دو سوره را بیان کرده چنانچه در قرأت روز جمعه بیاید و احیاناً تخفیف در قرأت کردی بحدیکه اقتصار بر قرأت اذا زلزلت الارض فرمودی چنانچه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از معاذ بن عبد الله جهنی آورده که مردی از جهینه خبر داد او را که شنید رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که خواند در نماز صبح اذا زلزلت را در هر دو رکعت پس ندانستم که بفراموشی خواند یا عمداً چنین کرد و گاه اقتصار بر معوذتین فرمودی چون در سفر بودی خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم معوذتین را در نماز صبح معروف و مشهور ست و ظاهر آن ست که آن نه دائمی بود گاهی جز آن نیز خواندی والله اعلم و مالک در مؤطا از ابن عمر رضی الله عنهما آورده که میخواند عمر در نماز صبح در سفر سوره از ده سورۂ اوائل مفصل و هم ازینجاست که حنفیه گویند اگر بر عجلهٔ سفر نباشد مانند سورهٔ بروج و اذا السماء انشقت بخواند از جهت امکان مراعات سنت با تخفیف و گاه اقتصار بر اذا الشمس کورت فرمودی هر چند در حضر بودی

در مستدرک از حدیث شعبه از علقمه از ابن وائل در اخفا آورده و از ابی داؤد و ترمذی وغیرهما از حدیث سفیان از ابی وائل در جهر و
لیکن گفته که این هردو حدیث معلول ست و مدار بر حدیث ابن مسعود ست بدانکه در بعض روایات چنین آمده که مد صوته و آن اشارت
بمد الف نیز تواند بود که لغت فصیحی در لفظ آمین مد الف و خفت میم ست و قصر الف با خفت میم نیز جائزست و مد الف را با تشدید میم
خطا و مفسد نماز گفته اند مگر نزد بعض که مفسد نیست زیراکه وی کلمهٔ قرآن ست فی قوله تعالی آمین البیت الحرام اگرچه نه باین معنی ست
و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعض گفته اند اگرچه خطاست ولیکن معنی دارد و بمعنی ندعوک قاصدین الاجابة کذا فی
شرح ابن الهمام نقلاً عن الحلوانی و در بعض روایات برفع بها صوته آمده و این صریح ست در جهر و در بعض روایات یرتج بها المسجد
آمده و در بعض آنکه هرکه در صف اول نزدیک بوی صلی الله علیه و آله وسلم می بود می شنید و از ینجا تطبیق کرده اند بعض میان حدیثین
خفض و جهر بآنکه مراد بخفض عدم قرع عنیف ست و بجهر وی صوت زیراکه این موجب از تجاج صوت ست چنانکه مشاهده کرده
میشود و ظاهر حمل بر فعل هردو صورت ست تارة فتارة والله اعلم و در نماز دو سکته رعایت فرمودی یک سکته میان تکبیر و
قرأت فاتحه دوم سکته میان فراغ از فاتحه و قرأت سورة و در بعض روایات آمده که میان قرأت و رکوع سکته می کرد پس
سه سکته باشد اما سکتهٔ سوم در غایت لطف و اندکی بود ترمذی در جامع خود باب فی سکتتین گفته از قتاده و از حسن از سمرة
حدیثی می آرد که گفت دو سکته است که یاد گرفته ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس منکر شد آنرا عمران بن حصین و گفت
ما خود جز یک سکته یاد نداریم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب بمدینه تا وی چگوید پس تصدیق کرد ابی ابن کعب سمرة را و بنوشت
موافق سمرة پس گفتند قتاده را که کدام ست آن دو سکته گفت چون در نماز در آمدی و چون از قرأت فارغ شدی بعد از ان
گفت قتاده و چون ولا الضالین خواندی و گفت خوش آمدی آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم چون فارغ شدی از قرأت
که سکوت کند تا نفسی راست کند و قول قتاده و چون ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول اوست و چون از قرأت فارغ شدی
و بیان آنکه مراد بقرأت قرأت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سوق حدیث ناظر دران ست اما ظاهر لفظ قتاده ناظر
دران ست که این بیان سکتهٔ دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قرأت تمام قرأت فاتحه و سوره بود گویا که اورا در اثنای
تحدیث سکتهٔ دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک و اذا قرء ولا الضالین ظاهر ترست درین احتمال
برین تقدیر سه سکته تمام بود چنانچه مصنف میگوید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث
سمرة حدیث حسن ست و این قول بسیاری از اهل علم ست که مستحب میدارند امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد
از فراغ از قرأت و باین قائل ست احمد و اسحق و اصحاب ما انتهی پوشیده نماند که سکتهٔ اولی که برای خواندن توجیه و ثنا
است متفق علیه است اما سکتهٔ دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه شمنی در وجه منع تسمیه میان فاتحه و سوره در صلوة جهریه میگوید که
آن مستلزم سکته است در وسط قرأت یعنی و آن غیر مشروع ست و حال سکتهٔ ثالثه نیز همچنین ست ظاهر احادیث این سکتتین نزد ایشان
ثبوت نیافته و انکار عمران بن الحصین آنرا از سمرة دلیل ست به خفا حال آن و نیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر و تقدیر سوره
و استراحت و تنفس ست نه بطریق تعبد و تقرب تا سنت باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات ثابت ست و سنت نزد
ایشان این ست که مقتدی در صلوة جهریه با قرأت امام سکوت کند و در سکتهٔ دوم فاتحه بخواند و خرقی که از ائمه حنابله است
در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات ست و گفته که مقتدی فاتحه را در سکتات امام بخواند و زرکشی در شرح کلام خرقی از
ابو البرکات که از مشائخ مذهب امام احمد ست نقل میکند که در نماز دو سکته است بر سبیل استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح

اندازه کرده ایم ما قیام آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اولی مقدار قرأت الم سجده و خواندن الم سجده مخصوصها
نیز آمده باین طریق که ابو داؤد از ابن عمر رض آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در نماز پیشتر بایستاد پس برکوع رفت
وصحابه دانستند که تنزیل السجده را خواند و ذکر صلوٰة درین حدیث مبهم واقع شده است و در جامع الاصول این حدیث را با وجود
این ابهام در فصل قرأت ظهر و عصر آورده و بران حمل کرده یعنی اگر درسه نماز دیگر بودی حال عیان بودی و احتیاج بگمان و تفرس
صحابه نبودی پس لابد در یکی ازین دو نماز خواهد بود و دانستن صحابه قرأت این سوره بتعیین یا باخبار آن حضرت بود صلی الله
علیه وآله وسلم بدان بعد از نماز و یا باسماع وی آیتی را چنانکه عادت شریف بود در صلوٰة سریه که بقصد تعلیم آیتی را بجهر خواندی
تا بدانند که فلان سوره میخواند و در جامع الاصول از احادیث صحیحه آورده که می شنوانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما را
آیتی در نماز ظهر و عصر احیانا و ظاهر لفظ حدیث آنست که دریافت صحابه تعیین این سوره را درین صورت نه باستماع و خبار آنحضرت
بود بلکه بقرائن دیگر بود که بفهم ایشان درآمده والله اعلم وگاه سبح اسم ربک الاعلی یا والسماء ذات البروج یا واللیل اذا یغشی یا سوره
انشقاق یعنی اذا السماء انشقت یا والسماء والطارق و مانند آن بخواندی ظاهر همین ست که اینها بیان قرأت رکعت اولی ست
و به بیان قرأت رکعت دوم قصد و اهتمام تعلق نگرفته چنانکه معلوم شد والا تبعیض و تکرار لازم آید ولیکن همچنین در احادیث وقوع
یافته است که میخواند سوره ذات البروج را و میخواند سوره واللیل اذا یغشی را و مانند آن و در بعض روایات بیان قرأت رکعتین نیز
آمده چنانکه نسائی از انس رض آورده که وی نماز ظهر بگذارد و چون فارغ شد گفت گذاردم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر را
پس خواند این دو سوره را سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه و از جابر بن سمره آمده که میخواند والسماء ذات البروج
والسماء والطارق و مانند آن از سور و این نیز احتمال بیان قرأت رکعتین و قرأت رکعت اول هر دو دارد و در نماز پیشین
قرأت سوره لقمان و سوره والذاریات نیز آمده و طریق معرفت قرأت سوره معین در صلوٰة سریه معلوم شد اما نماز عصر بر مقدار
نیمه ظهر بودی در درازی و گاهی ازین سبکتر در جامع الاصول از حدیث جابر بن سمره از ترمذی و ابی داؤد و نسائی آورده که
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می خواند در ظهر و عصر والسماء ذات البروج والسماء والطارق و مانند آن از سور و در
حدیث دیگر از جابر هم بروایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده که میخواند در ظهر واللیل اذا یغشی و در عصر مانند آن و در صبح درازتر از آن
ازینجا معلوم میشود که قرأت ظهر و عصر احیانا برابر نیز کردی و اما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه سوره اعراف را در دو رکعت
خواندی در هر رکعتی یک نیمه و در روایت بخاری و ابی داؤد و نسائی از زید بن ثابت خواندن سوره اعراف در مغرب
مطلق آمده که گفت بمروان بن حکم چه شد ترا که می خوانی در نماز مغرب بقصار مفصل و در روایتی می خوانی قل هو
الله احد و انا اعطیناک الکوثر و حال آنکه می خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرازترین سوره اعراف و در
روایتی مائده و اعراف و در حدیث نسائی از عائشه رض تفریق اعراف در دو رکعت ورود یافته وگاه والصافات و حم دخان
خواندی ظاهر این عبارت در خواندن هر دو سوره است و در حدیث نسائی خواندن حم دخان تنها آمده بی ذکر والصافات وگاه
سبح اسم ربک الاعلی وگاه والتین وگاه معوذتین وگاه والمرسلات در جامع الاصول از کتب سته از فضل بن عباس
می آرد که خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم والمرسلات را در مغرب در مرض موت وی بود که نگذارد بعد از وی نماز با ما
و در روایت نسائی گذارد با ما در بیت خود مغرب را و خواند والمرسلات را و نگذارد بعد از وی نمازی را تا آنکه قبض کرده شد
وگاه سوره والطور نیز خواندی چنانچه اصحاب کتب سته غیر ترمذی از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت چون باینجا رسید

در جامع الاصول از حدیث مسلم وابی داود از عمرو بن حریث روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند در نماز بامداد فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و در روایت نسائی آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند در فجر اذا الشمس کورت و در روز آدینه در نماز فجر سوره الم تنزیل سجده در رکعت اولی و سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر در رکعت دوم خواندی چنانکه بخاری و مسلم ونسائی از ابی هریره و مسلم وابوداود و ترمذی ونسائی از ابن عباس آنرا روایت کرده اند و شافعیه این را بجد گرفته و مواظبت بران مینمایند قطعا خلاف آن بوجود نمی آرند و در حرمین شریفین عمل ایشان برین ست و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که گفته اند که این بر تقدیری ست که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواند آنرا بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک بقرأت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کراهتی ندارد ولیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیانا تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جائز نیست و میگوید که تحریر نسبت درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت ست و حق آن ست که مداومت مطلق مکروه است خواه غیر آن را مکروه داند یا نه و دلیل کراهت نه ایهام تفضیل ست وهجران باقی زیرا که هجران بر تقدیری ست که باقی سور را در نماز دیگر نخواند بلکه ایهام تعیین است و میگوید که مقتضی دلیل عدم مداومت ست نه مداومت بر عدم چنانکه حنفیه زمان کنند بلکه مستحب ست که بخواند آنرا احیانا متبرکا بالماثور زیرا که لزوم ایهام منتفی میشود بترک احیانا و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و ظاهر این افاده مواظبت ست بران انتهی و حق آنست که ایهام مذکور بنسبت بمصلی منتفی ست ولیکن بنسبت غیر باقی در آنچه ماثور و منقول ست معتبر پس اصل سخن در صحت ماثور ست و بعد از صحت مجال توقف تنگ پس نزد حنفیه دوام این عمل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بثبوت نپیوسته پس اگر کسی احیانا بخواند حسن ست فافهم و مصنف در بیان حکمت این عمل آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که تخصیص روز جمعه بقرأت این دو سوره از جهت آن میفرمود که این دو سوره مشتمل ست بر ذکر مبدء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضائل روز جمعه میاید که آفرینش آدم و انداختن وی بزمین و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود و … در روز جمعه چیزی نیامده مگر آنرا تابع روز قیامت داشته اند والله اعلم و باجمله چون محل این امور در روز جمعه است و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز در نماز که افضل و اشرف اوقات و اقرب آن بشروع و خشوع ست است را تذکیرا بمعنی قرأت این دو سوره میفرمود چنانکه بجهت اشتمال بر معنی تبلیغ و انذار و بعثت رسل و … در محافل بزرگ و مجامع انبوه سوره قاف واقتربت وامثال آن بخواندی و این وجه تخصیص را شراح حدیث گفته اند لیکن پوشیده نماند که بسیاری از سوره قرآنی بر بیان این معانی مذکوره مشتمل اند و باین دو سوره خصوصیت ندارند از اینجا لائح گردد که تخصیص این دو سوره دائمی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سوره قاف واقتربت وامثال آن بخواندی این معنی بر تو می اندازد پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزد قصد تذکیر و انذار میخوانده باشد فافهم والله اعلم اما نماز پیشین را تطویل کردی و همچنین ست مذهب حنفیه که آنرا مثل صلوة صبح داشته اند لیکن امام محمد در مبسوط گفته که اگر کمتر از قرأت صبح کند هم گنجایش دارد که آن وقت اشتغال خلق ست بمهمات خود و مبادا تطویل موجب ملال گردد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تطویل در نماز پیشین بسیار کردی چنانچه گاه بودی که اقامت پیشین کردی و شخصی به بقیع که دو میل راه است از مسجد شریف رفتی و باز آمدی هنوز برکوع رکعت اولی نرفته بودی و گاه در نماز پیشین بمقدار الم سجده در رکعت اولی خواندی و در مشکوة از حدیث ابی سعید خدری آورده که

و اما در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقین را هر یکی در رکعتی خواندی چنانچه روایت کرد مسلم و ترمذی که خلیفه ساخت مروان ابو هریره
را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد ما را ابو هریره جمعه را و خواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی و اذا جاءک المنافقون در ثانیه
و چون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که علی بن ابی طالب رض آنها را در کوفه می خواند گفت شنیدم من رسول خدا
را صلی الله علیه و آله وسلم که می خواند این دو سوره را و همچنین روایت کرد ابو داؤد بی ذکر استخلاف ابی هریره در اول حدیث
و گاه تخفیف را سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم وغیره از نعمان بن بشیر روایت کرده و اما خواندن اخیر سورهٔ
جمعه در رکعت اولی و آخر منافقین در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جمهور یا فته و بخصوص درین
نماز خواندن این دو سوره بتمام ثابت شده و اما در نماز عید سورهٔ ق و اقتربت خواندی چنانچه امام محمد در موطای خود
از عمر بن الخطاب رض روایت کرد که پرسید ابا واقد لیثی را که چه میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اضحی و فطر گفت
می خواند ق والقرآن المجید و اقتربت الساعة و انشق القمر و گاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و
موطا و ابو داؤد و ترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در عیدین و در جمعه سبح
اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه و گفت نعمان چون عید و جمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو سوره خواندی
و برین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قرأت مواظبت نمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تا آخر وقت زندگانی
خود نه آنکه منسوخ شده باشد در آخر مقصود مصنف تاکید و تائید جواز تطویل و سنیت آن بود نه مداومت بر تخفیف چنانکه
ارباب دعت و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین برین طریقه رفتند صدیق رض
در نماز صبح سورة البقره خواندی کذا فی الموطا عن عروة و لفظه ان ابا بکر الصدیق رض صلی الصبح فقرأ فیها سورة البقرة فی الرکعتین
کلتیهما و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورة البقره را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض همچنین واقع شده
که قرأ فی الصبح اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلتیهما و لیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند در
هر رکعت یک نیمه و عمر رض صبح را گاه بیوسف و نحل گذاردی و در جامع الاصول از موطا بیوسف و حج گفته و روایت قرأت کهف
در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر رض آورده و گاه بهود و بنی اسرائیل گذاردی و خواندن سورهٔ یوسف مروی
است از عثمان رض نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصه بن عمر آورده که گفت یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان رض
آن را در نماز صبح از بسکه تکرار و ترداد میکرد آنرا و اگر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین نکردندی و در
حدیث انس آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اخف الناس سبکترین مردم صلوة
در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قرأت تخفیف کردی و کم خواندی و لیکن
رکوع و سجود و تعدیل ارکان تمام کردی و چون درین جا شبهه بر تطویل قرأت که مصنف اثبات آن کرد وارد می شود پس
دفع این شبهه میکند و میگوید که این حدیث منافات بآن ندارد که ما گفتیم و مراد ازین حدیث آن است که تطویل صلوة وی صلی الله
علیه و آله وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صلوة بتطویل قرأت می کرد
و لیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگری این قدر قرأت کردی چندان تطویل نمودی که ملالت آوردی چنانچه
قرأت سورهٔ اعراف در نماز مغرب با ضیقی که در وقت اوست بجهت طی و سرعتی که در قرأت آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نهاده بودند و ذوقی و لذتی و حضوری که از استماع قرأت وی صلی الله علیه و آله وسلم حاصل شدی و باین وجه معنی تمامی که

که ام خلقوا من غیر شیٔ ام ہم الخالقون الآیات نزدیک بود که بپرد دل من و خواندن انفال نیز وارد و دیافته است وگاه قصار مفصل خواندی و خواندن سورتهای طویل در مغرب احیاناً بودی برای مصلحت اسماع احکام و انذار و تبشیر حاضران و اغلب اوقات قرأت وروی کوتاه بودی و در آثار صحابه نیز همچنین آمده و کوتاهی وقت وی نیز اقتضای آن میکند و گویند که در قرأت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طی لسانی و سرعتی و روانی بود که از دیگری نیاید و ترمذی گوید که بر قرأت قصار ست در مغرب عمل اهل علم و باین قائل ست ابن المبارک واحمد و اسحق و مروی ست از عمرؓ که نوشت بابی موسیؓ که بخوان در صبح بطوال مفصل و در مغرب بقصار مفصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه است قرأت سورتهای دراز مثل والطور والمرسلات در مغرب و شافعی گوید مکروه نیست بلکه مستحب ست که خوانده شود این سور در نماز مغرب انتهی و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد آمده رواه فی شرح السنة عن جابرؓ بن سمرة و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجة عن ابن عمرؓ و بالجمله امر قرأت در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و بر یک نہج نبود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر ائمهٔ فقه بر انست که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخوانند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم همبرین نہج بود و اخبار و آثار درین باب بسیار ست و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المومنین عمر ست بجانب ابوموسی اشعری رضی الله عنهما و لاهدا انچه عمرؓ نویسد جز سنت نباشد و انچه از روایات مذکور شد صحیح ست و لیکن حکم غالب راست و مصنف میگوید که روایات صحیحه برین مجموع ثابت شده و سنت این ست که بر یک نمط از تخفیف و تطویل مواظبت ننمایند بلکه گاه تطویل کنند و گاه تخفیف بحسب حال و وقت ظاهر کلام مصنف که این سخن را پیش از بیان قرأت نماز عشا میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تخفیف نماز مغرب مواظبت نمایند و لیکن این سخن مطلق ست و فقها نیز برین اند و لیکن قرار داد مذکور را از قبیل استحباب دارند باعتبار غالب احوال و گویند هرچه ورای آن مروی ست نادر [illegible] و فی بعض الاحیان ست والله اعلم و اما نماز خفتن بحسب وقت معاذ را سورهٔ الشمس و سبح اسم ربک الاعلی واللیل تعیین فرمود و از قرأت سورة البقرة و بخوان منع و زجر کرد و در بعضی از احادیث اذا السموات تعیین فرمود یعنی اذا السماء انفطرت و انشقاق و بروج و طارق و در جامع الاصول از کتب ستة از براءؓ آورده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز عشای اخیر را و خواند در احدی الرکعتین والتین والزیتون و بخاری و مسلم و ابو داؤد قید فی سفر آورده و موطا و ترمذی و نسائی مطلق گفته و گفته که خواند در وی والتین والزیتون و ترمذی و نسائی از بریده روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میخواند در عشا والشمس وضحها و مانند آن از سور و قصهٔ منع معاذ چنانچه بخاری و مسلم آورده اند آن ست که جابر روایت می کند که معاذ بن جبل با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد پس تر می آمد بمحلهٔ خود و امامت می کرد قوم خود را و گذارد شبی با حضرت عشا را و امامت کرد قوم را پس افتتاح کرد سورهٔ بقره را مردی از قوم برگشت از نماز و سلام داد و بگذارد نماز خود را تنها و برگشت پس گفتند آیا منافق شدی تو یا فلان گفت لا والله می آیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را و خبر میدهم او را ازینحال تا چه حکم راند پس بحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با جماعه ایم خداوندان شتر که بدان آب می کشیم و روزانه این کار می کنیم و معاذ با تو نماز عشا گذارد پس تر آمد قوم خود را و امامت کرد و افتتاح نموده بسورهٔ بقره پس رسول خدا روی مبارک بمعاذ آورده گفت افتان انت ایا فتانی تو ای معاذ یعنی مردم را خواهی در بلا و فتنه اندازی و از دین بگردانی و از حضور مراسم خیرات و حضور جماعات محروم داری با مردم رفق کن و بخوان والشمس وضحها والضحی واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی

او شاید که در اتمام سوره ثوابی باشد که بر بعض سوره مترتب نشود و بر تیتبی ندرت بعضی از سوره خوانده بیان جواز را و مصلحتی دیگر را
که دران وقت او را صلی الله علیه وآله وسلم روی نموده باشد وگاهی که بر بعضی از سوره اختصار کردی آن بعض اول سوره بودی و اما
خواندن آخر سوره ومیان سوره مروی نیست در نماز فرض والا در صحیح آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
الآیه و قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم الآیه وبعض آیات دیگری می خواند چنانکه در فصل سنن رواتب ذکر
کنیم انشاء الله تعالی ونیز در قیام لیل آیت ان تعذبهم فانهم عبادک الآیه خوانده چنانکه دران فصل بیاید و همیشه رکعت اولی
از هر نماز که باشد درازتر از رکعت ثانیه کردی بخاری ومسلم از ابی قتاده آرند که گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که می کرد
از تطویل در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه در صلوة ظهر وهمچنین در صلوة عصر وهمچنین در صلوة صبح و در روایت ابی داود
ونسائی ذکر ظهر وصبح آمده فقط و در روایتی از ابو داود ذکر ظهر وعصر ونماز بامداد کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میبردیم
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باطالت رکعت اولی اراده آن دارد که دریابند مردم رکعت اولی را و در موطا وصحیح بخاری
از عمر رض آورده که در رکعت اولی از صبح صد وبیست آیت خوانده از بقره و در ثانیه سوره از مثانی وآز ابن مسعود در رکعت
اولی از صبح چهل آیت از انفال و در ثانیه سوره از مفصل ونزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب ست در تمام نمازها
چنانچه از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی ست وامام ابوحنیفه وابو یوسف آنرا مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و
غفلت ست پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نمازها وایشان گویند هر دو رکعت برابراند
در استحقاق قرأت فلا ترجیح وگویند که آنچه مروی ست از اطالت رکعت اولی محمول ست بر اطالت بثنا وتعوذ وتسمیه وبما دون سه آیت
که لا باس به است کذا فی الهدایه و در خلاصه گفته که قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام ونماز صبح از دیگر نمازها اطول گذاردی حتی
در فجر وظهر جمیعا قرأت دراز کردی واز طوال مفصل خواندی با وجود آن در فجر درازتر کردی وسوره اطول خواندی وسببش
همان تواند بود که در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعت واراده دریافت مردم رکعت اول را یا بودن
وقت صبح وقت قیام از نوم وعروض کسل وفتور واستعداد مقدمات طهارت وامثال آن روی که نزول اسرار ربانی وورود انوار
رحمانی در ثلث آخر شب میباشد ودعا وعبادت دران وقت باجابت وقبول اقرب ست وآن نزول تا انقضای صلوة صبح باقی
میماند وبعضی میگویند تا طلوع فجر و هر دو مروی ست ونکته تطویل فجر بر قول اول ظاهر ست وبر قول ثانی باعتبار آنکه قرب آن وقت
بآن اثری خواهد بود وتطویل مستلزم تعجیل ست کما لا یخفی وبعضی مشایخ گویند سر در تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات
نماز صبح نقصی بود وتطویل را بدل تکمیل آن ساخت باوجود وسعت وقت وفضیلت آن تا نگویند که بدین وجه بایستی که قرأت مغرب
درازتر بودی از سه نماز دیگر خصوصا بر آنچه مختار نزد اکثر ائمه است که شفق عبارت از حمره ست یا سبب تطویل صلوة صبح آن
بود که بعد از استراحت وخواب شب واقع ست وتقصیری در خدمت واقع شده وکدورتی وزنگی بر آئینه دل نشسته پس
تطویل آن تلافی وعذر این تقصیر وازاله این کدورت وزنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال بامور معاش واسباب دنیوی
نشده و در وقتی ست که دل با زبان قاری وگوش وی ومستمعان موافق ومواطی بود غالبا اگرچه در بعض اوقات طریان وتطرق
فتور وکسل نیز احتمال دارد وفهم وتدبر در قرآن عظیم در وقت مواطات قلب وجوارح آسان تر لاجرم اهتمام وعنایت تمام بتطویل و
تکمیل آن متعین شد ونیز حصول نعمت ایقاظ واحیاء روح ببدن باعث ست بر مزید شکر واقامت طاعت وخدمت ونیز چون
در اول روز تکمیل واستحکام یافت بحکم من اشرقت بدایته اشرقت نهایته در تمام آن نیز همچنین خواهد بود و در حقیقت آن تلقین وتعلیم ست

در حدیث انس رض مذکور ست در قرأت نیز مراد بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلاً در نماز خفتن سورة البقر میخواند تو اند بود که معنی وی آن باشد که تطویل صلوٰة از غیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار نمودی ومل و ثقیل گشتی چنانچه معاذ سورة البقر خواند و قوم او را ازان ملالت افزود و در تطویل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حال نه چنین بود و تواند که تشبیه در اندک نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه معاذ نیز سورة البقرة خواند و آنرا خفیف می پنداشت و قول او تخفیف امری نسبتی ست بهر دو وجه درست و ظاهر آن می نماید که این قول اشارت بجوابی دیگر باشد اول گفت که تطویل آن حضرت در صورت تخفیف نمودی پس حکمی که انس تخفیف نماز وی صلی الله علیه و آله وسلم کرده نظر باین ست و منافات با آنکه حکم به تطویل او کرده اند ندارد چه تطویل بحسب واقع ست و تخفیف به نسبت نمود و اعتبار بعد ازان میگوید که تطویل و تخفیف امری نسبی ست بسا طویل که نسبت باطول از خود خفیف باشد و بسا خفیف که نسبت باخف از خود طویل بود پس اثبات تطویل و تخفیف هر دو درست باشد در تقریر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع بودن لیکن به نسبت و اضافت فافهم بعد ازان برای تائید جمع میان طول و خفت میگوید که در سنن نسائی ثابت ست از ابن عمر رض که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یامرنا بالتخفیف امر میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و یؤمنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات پس قرأت والصافات در نماز از باب تخفیف ست که بآن فرمود صحابه را با وجود آنکه در والصافات تطویلی هست گفته نشود که اینجا فعل تخفیف از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده بلکه تخفیف بصحابه میفرمود و خود تطویل میکرد زیرا که میگوییم ظاهر آن ست که آنچه می فرمود امت را از اوامر و نواهی خود اولی و احق بود باقامت آن و آنچه وی صلی الله علیه و آله وسلم میکرد اتباع میکردند آنرا اصحابه مگر در خصائص پس در قرأت والصافات جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد و آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم در نمازها سورة تعیین نفرمودی باین نوع که در فلان نماز فلان سوره خواندی نه غیر او و ائما در کتب حنفیه نیز مذکور ست که کره تعیین السورة و بعضی آنرا تاویل کنند باعتقاد عدم جواز الا بآن سوره و بی این اعتقاد مکروه نبود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر ازان عادت شریف به تعیین سوره جریان نیافته بود مگر در روز جمعه و عیدین بآن وجه که مذکور شد مگر در بعض سنن و نوافل چنانچه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در رکعتین فجر و رکعتین مغرب و رکعتین طواف و استخاره چنانچه باحادیث در این ابواب ورود یافته است و این نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود نه دائما بحدی که هرگز در مدت عمر خلاف آن نکرده باشد والله اعلم و اگر تخصیص به نمازهای فرض بکنند وجهی نیز دارد و بر هر تقدیر استثنای فرض فجر جمعه که الم السجده و سورهٔ دهر می خواند چنانچه نزد مصنف مقرر است باید کرد و غالب آن ست که آن نیز دائمی نبوده باشد چنانکه سابقاً اشارت بدان کردیم و لهذا حنفیه آنرا سنت نگرفتند والله اعلم بعد ازان از برای تائید عدم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید عبد الله بن عمرو رض گفت از سوره های مفصل که بر قول مختار از سوره حجرات ست تا آخر که مقدار ثمن قرآن ست و تسمیه وی بمفصل از جهت کثرت فصل میان سور که در انجا ست هیچ سوره نیست از طویل و قصیر که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم نشنیده ام که در نماز فرض میخواند یعنی در هر فرض که باشد هر کدام سوره که باشد از جنس طویل و قصیر احیاناً بیاناً للجواز میخواند تا امت دریابند که قرآن بتمامه مجوز صلوٰة ست از جهت اطلاق فاقرؤا ما تیسر من القرآن و تعیین طوال و اوساط و قصار باعتبار اغلب و بیان اولویت و افضلیت بوده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم غالباً سوره را در نماز بتمام می خواندند و ازینجا گفته اند فقها که سوره تمام خواندن اولی و افضل ست حتی سورهٔ قصیره تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن اگرچه دراز باشد و این امر تعبدی ست

فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آن ست که انحنا کند بحیثیتی که ممکن باشد مس رکبتین بیدین زیرا که بی این اسم
رکوع اطلاق نمی کنند و گفته که اعتبار بمتوسطان آدمیان ست نه بدراز دستان وکوته دستان وبعضی از ایشان گفته اند که رکوع
معتدل اقرب باشد از قیام معتدل وسر را برابر پشت بداشتی نه فرود تر ونه بر داشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع ست در صفت
صلوة را وذکر آن میاید ترمذی وابن حبان آورده اند وحکم بصحت آن کرده اند ومسلم نیز از عائشه رض آورده که چون رکوع
می کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برنمیداشت سر را وفرو نی کرد ولیکن میداشت میان هردو سه بار در رکوع بگفتی
سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از براء بن عازب رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز که قرار میگرفت در رکوع وسجود مقدار آنچه بگوید سبحان الله وبحمده سه بار وذکر عدد ثلاث در احادیث دیگر
نیز آمده از امیر المؤمنین علی رض در حدیثی دیگر از ابی داود ودارمی ونسائی وابن ماجه وترمذی مطلق آمده بی بیان عدد از حذیفه رض که
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم ودر سجود سبحان ربی الاعلی وترمذی وابن ماجه
وابو داود از ابن مسعود رض آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون رکوع کرد یکی از شما پس گفت در
رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار بتحقیق تمام شد رکوع وی واین ادنی ست وچون سجود کرد دگفت در سجودش سبحان
ربی الاعلی سه بار بتحقیق تمام شد سجود وی واین ادنی ست وبیهقی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال ست نه ادنی جواز
چه ادنی جواز بی آن نیز بود ومراد بادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود جمیع محصل سنت ودر شرح ابن الهمام گفته که اگر
زیاده برسه بار گوید افضل ست بعد از آن که وتر بود پنج یا هفت یا نه وگفته اند غایت کمال را حدی نبود وبعضی تا ده گفته و
بعضی تا مفضی بخوف سهو نشود وبعضی قریب بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده است از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در بعض احیان وابن حال در منفرد بود وامام را رعایت جانب مقتدیان لازم ست وابو داود ونسائی از ابن جبیر آورده اند
که گفت شنیدم انس بن مالک رض را که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز واندازه کردیم ما رکوع وسجود او را بده تسبیح پس آنچه مصنف میگوید که
سه بار گفتی اگر قصدش آن ست که احیانا این قدر گفتی فلا اشکال واگر مقصودش آن ست که دائم اینچنین بود مرادش آن باشد
که سه بار میگفت وچنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقدار آن بودی که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام نیز
اشارتی باین معنی بکند وگاهی با آن یعنی با سبحان ربی العظیم ضم کردی این را که سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی
بخاری ومسلم از عائشه رض روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی رکوعه وسجوده سبحانک اللهم
ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی ولیکن ازین حدیث ضم این تسبیح بالتسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد
وباوجود آن ضم این با آن دائم نبودی ولهذا مصنف گفت وگاهی با آن ضم کردی وگفته اند که این تفسیر وامتثال
امر قرآن ست فسبح بحمد ربک واستغفره چنانکه تسبیح اول امتثال امر فسبح باسم ربک العظیم ست وگاهی باین اختصار فرمودی
چنانچه ظاهر حدیث بخاری ومسلم ست ودرازی رکوع غالبا مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم هرچند آنحضرت
سه بار گفتی وسجود هم برین موازنه یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی الاعلی وچون بضرورت معلوم ست
واز آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طویل تر از رکوع وسجود وقومه وجلسه بود وبعضی احادیث دلالت دارند بر
مساوات یا قرب بمساوات دفع این شبهه را میگوید واما حدیث براء بن عازب که در صحیحین ست رمقت الصلوة خلف

قراءت را والله اعلم **فصل** در کیفیت رکوع چون از قراءت فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این همان سکتهٔ ثالثه است که
در بعض روایات آمده است و سابقاً گفته شد که در غایت لطف و اندکی بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست برداشتی چنانکه در تکبیر
اولی بر میداشت و درین جا سخن ست که در آخر بحث گفته شود و در رکوع شدی عبارت مصنف محتمل ست که تکبیر در حالت قیام
بودی یا وقت انحطاط و عبارات متقدمین حنفیه مختلف افتاده از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس از ان
برکوع رود و اکثر بر آنند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و مروی ست از
امام محمد که گفت و اذا اراد ان یرکع یکبر و ظاهرش در تقدیم تکبیرست بر انحطاط والله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود
آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یکبر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده
که کان یکبر و هو یهوی ظاهر بلکه صریح ست در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و فرو رفتن برکوع ست و ظاهر مذهب حنفی و مختار نزد
ایشان نیز همین ست و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و اتمام آن در رکوع و هر دو کف دست را بر زانوها سخت
کردی ظاهر آن ست که این مقتضی تفریج اصابع نیز هست چنانچه شمنی از حدیث طبرانی در معجم از انس آورده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود چون رکوع کنی هر دو دست خود را بر دو زانوی خود و کشاده کن میان انگشتان و دور دار دستها را از دو
پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و بحال خود گذاشتن بی تکلف در
ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و احادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعض روایات
آمده که ابن مسعود و بعض اتباع وی تطبیق یدین میکردند و تحقیق آن ست که این در اول بود بعد از ان منسوخ شد نسائی روایت
کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد یدین خود را در رکبتین خود
و چون این خبر بسعد بن ابی وقاص رسید فرمود راست گفت ما چنین میکردیم بعد از ان امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو
شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ ست بانچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم
من در جنب پدر خود نماز را و تطبیق کردم میان دو کف دست خود و نهادم آنرا میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من از ان و گفت
بودیم ما که میکردیم آنرا پس نهی کرده شدیم از ان و امر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانوها مگر در سجود و دور کنی بازوها را از پهلو دور
کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانوها را بدو کف دست گرفتی و دستها را زه ساختی و از پهلوها دور داشتی
چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما ساقین را باید که ایستاده وارد و انحنای آنها شبه قوس چنانچه عامهٔ ناس کنند مکروه
است ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه زرکشی از وابصة بن معبد آورده که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه فرضاً اگر ریخته شدی بر روی قدح آب بر آیینه قرار
گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شدی بر روی قدح آب نریختی و احادیث درین باب بسیارست در جامع الاصول
از حدیث ابی داؤد و ترمذی و نسائی و در مشکوة از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدری آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث ترمذی سجود
نیز زیادت کرده و گفته که درین باب حدیث از علی بن شیبان و انس و ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح ست
و گفته که عمل برین ست نزد اهل علم از صحابه و من بعدهم و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر آنند که هر که اقامت نکند صلبش را در
رکوع و سجود نماز وی فاسدست از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما آنچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار

غیر ازین چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حد در گذرانید و با آنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد راه نسخ بر بست و حق آن ست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق و روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود ست پس با رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و در آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ابن عمرؓ آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا محاذی میشدند دو شهار او چون رکوع می کرد بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعض روایات آمده وکان لا یرفع بین السجدتین و ترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابهٔ دیگر کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بران ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی برجحان این جانب نموده است و دوم باب من لم یر الرفع الا عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آورده که با یاران خود فرمود بگزارم مایا شما نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را و بر نداشت دو دست خود را مگر در اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود حسن ست و باین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه این ست و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک در دو گوشش ثم لا یعود و فی روایة ثم لم یرفعها حتی انصرف و آنکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمرؓ از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار پیش نبود و این قول ابی حنیفهؓ است و در وی آثار کثیره آمده است بعد ازان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب ست بتعدد روایات آورده که وی رفع یدین نمی کرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده از ان که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر نمیداشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمرؓ را که بر میداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ما سوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمرؓ پس نبود که بر داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطابؓ را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمرؓ و علیؓ و ابن مسعودؓ با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمرؓ را دیدند که همچنین میکرد دلیل نحیه بر خلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث

رسول الله دیدم من نماز را پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فکان قیامه فرکوعه فاعتداله فسجدته فجلسته ما بین السجدتین
قریبا من السواء و بود قیام او و رکوع او و اعتدال او یعنی قومه رکوع و سجود او و نشستن او میان دو سجده نزدیک برابری
محمول برانست که مراد به تساوی و توافق و تناسب این امورست در اصل طول و خفت نه در مقدار آن یعنی چون قیام طویل
بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه و بین السجدتین همه طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
نه آنکه اینهمه بمقدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاهر متعین ست چه بیقین معلوم ست از اخبار و روایات که واقع
نه چنین بود بدلیل آنکه گاه در نماز شام سورهٔ اعراف خواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بر قدر
آن بودی نماز شام در نیمه شب تمام شدی تخمینا و در روایتی از بخاری و مسلم و جلسته ما بین التسلیم والانصراف زیاده کرده اگر
مصنف آنرا نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمه شب تمام شدن نزدیکتر بودی و بس بوده در اثبات مدعای او که می گفت و
این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال بر تقدیری وارد شود که مراد براء بن عازب رضی الله عنه دوام و استمرار
این فعل بود و الا اگر خبر دهد از انچه در بعض صلوة و در بعض احیان دیده اشکال نبود مگر مصنف اشارت بهمین معنی می کند که
میگوید اما این مقدار از محقق ست که در بعض احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک بمقدار قیام کردی چنانکه
در صلوة خسوف و کسوف و گاهی در نماز تهجد اما انچه غالب بود اعتدال حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد
و بعضی از شراح آن احادیث را که دران نماز ها ورود یافته و بظاهر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بنحوی که
مصنف حدیث براء بن عازب را تاویل کرد کرده اند اما انچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع مکث قدر
سورة البقرة ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة و مقرؤ در روایت وی نیز سورهٔ بقره بود
بظاهر منافات باین تاویل دارد و تحقیق آن ست که رکوع و سجود درین نماز ها در بعض احیان نزدیک بقیام بودی چنانکه
مصنف گفت فتدبر والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بود که در رکوع و همچنین در سجود گفتی سبوح قدوس
رب الملائکة والروح چنانکه در جامع الاصول از مسلم و ابوداؤد و نسائی از عائشه رض آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم یقول فی رکوعه وسجوده سبوح قدوس رب الملائکة والروح و گاه گفتی اللهم لک رکعت وبک آمنت ولک خشعت و
علیک توکلت ولک اسلمت خشع لک سمعی وبصری ومخی وعصبی وعظمی اخرجه النسائی عن محمد بن سلمة و گفتن این ادعیه و
تسبیحات با تسبیح معهود در رکوع بود و یا بی آن هر دو احتمال دارد و این در نماز تهجد بودی و در بعض روایات در مطلق تطوع
واقع شده باین لفظ کان اذا قام یصلی تطوعا یقول مگر آنکه قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد حنفیه زیادت این دعوات
به تسبیحات چنانکه در بالا اشارت کردیم مطلقا محمول بر نوافل ست و در فرائض بر قدر مشهور که متعارف ست اقتصار کنند و از
زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز همچنین معلوم میشود و در امثال این میگوید شافعی این را در فرض و نفل میگوید و بعضی
از اهل کوفه میگویند که اینها را در صلوة تطوع گوید و در صلوة مکتوبه نگوید و چون سر از رکوع برآوردی هر دو دست برداشتی
و گفتی سمع الله لمن حمده درین سه موضع یعنی نزد استفتاح و هنگام رفتن برکوع و سر برداشتن از رکوع برداشتن دست ثابت
شده نه در غیر او چنانکه بیاید و از کثرت رواة این معنی بمتواتره مانده است اگرچه هیچ یکی ازین الفاظ آن متواتر نیست چهار صد خبر و اثر
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و سلف رضوان الله علیهم اجمعین درین باب ورود یافته و صحیح شده و عشره
مبشره روایت کرده اند که لایزال عمل آن حضرت برین کیفیت بود که دستها درین سه موضع برمیداشت تا ازین جهان رحلت کرد

لامر دله است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست و روی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابوحنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که بر داشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبد الله و اصحاب وی آیا او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعهٔ بیرون از حد شمار از عبد الله که وی بر داشت دستها را در ابتداء نماز فقط و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الله عالم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفق ست مراحوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم ست او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آن حضرت مالا یعد و لا یحصی پس اخذ بقبول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی و چون سر از رکوع بر داشتی تمام راست باستاد و همچنین بین السجدتین تمام راست بنشستی و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا تجزی صلوة کفایت نمی کند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نکرداند مرد در ان نماز صلبه استخوان صلب خود را فی الرکوع والسجود رواه اصحاب السنن الاربعة والدارقطنی والبیهقی من حدیث ابن مسعود وقال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود ست چون این قیام و جلوس تابع رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار ست قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته بدترین دزدیها دزدی کسی ست که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه بود فرمود آنکه تمام نکند رکوع و سجود را و عمر بن الخطاب فرمود رض روی دین شما نماز ست پس زینت دهید روی دین خود را بالخشوع و حذیفه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی و اگر بمیری تو درین حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریرة رض آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشهٔ مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پستر آمد و بر حضرت سلام کرد و آن حضرت رد سلام بروی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکردهٔ تو نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود که برگرد و اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد و پس گفت آن مرد سوگند بخدائی که فرستاد ترا بحق من به از ین نتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آن حضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرات کرده فرمود رکوع کن تا قرار گیری در ان پستر بردار سرت را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت تخریج کرخی واجب ست و واجب شود به نسیان آن سجدهٔ سهو و تخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت ست و بعض مالکیه نیز برین اند و در شرح ابن الهمام از فتاواے قاضی خان نقل می کند که در فصل ما یوجب سجود السهو میگوید که مصلی چون رکوع کرد و بر نداشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجده بسهو جائز ست نماز وی در قول ابی حنیفه و محمد و واجب ست بروی سجدهٔ سهو و میگوید که از ینجا معلوم گردد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن ست که حمل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید که اینها همه فرائض از هر فرائض عملیه که واجب را شامل ست پس مرتفع شود خلاف و میگوید که مقتضای دلیل در هر یکی از طمانینه و قومه و جلسه وجوب ست انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه

دارقطنی و ابن عدی از محمد بن جابر و از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر رض و عمر رض پس برنداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابوحنیفه با اوزاعی بمکه در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا برنمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از آن امام ابوحنیفه گفت از آن جهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة و عند الرکوع و عند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه رض حدثنا حماد عن ابراهیم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود بشئ من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر رض روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد کجا رسد پس ابوحنیفه رض گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر رض بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضل کثیر ست و عبد الله خود عبد الله ست یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که درجهٔ او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد و ابوحنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین ست کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن زبیر رض روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی ست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ترک داد یعنی این حکم در اوائل بود و پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رض برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشرهٔ مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر رض که حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل بر خلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر رض نماز گذاردم و هرگز ندیدم که رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی بر خلاف روایت خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و آنچه که طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن در صحت وی سخن ست و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصًا ابن مسعود رض و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محمل آن جز آن نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقهٔ ایشان عدم رفع ست مذهب حنفیه طریقهٔ ایشان آمده ما خود بهمین عقیده ایم و علماء مذهب ما باینقدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست و چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ ست با وجود کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم و هو ملهم الصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه و طرق از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار آمده جدًّا و کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت هر یکی ازین دو امر ست از وی صلی الله علیه و آله و سلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان میباید آنچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باین که بتحقیق معلوم شده است که در نماز ابتدا احوال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصًا که ثابت شد آنچه معارض وی ست ثبوتیکه

که

قائم ست ربنا ولک الحمد پستر تکبیر میگفت وقتیکه می افتاد برای سجده الحدیث ازین حدیث جمع بین الذکرین ثابت شده که تسمیع
درحال انتقال وتحمید درحال قیام وموافق این ذکر کرده در جامع تمرتاشی و نیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد درحالت رفع نیارد
او را درحالت استواء وبعض گفته اند بیارد هردو را کذا فی شرح ابن الهمام وبحدیث مذکور قائل شده امام ابویوسف ومحمد بجمع امام
میان تسمیع وتحمید ومختار طحاوی نیز همین ست وروایتی از امام ابوحنیفه نیز ولیکن بگوید تحمید را آهسته درنفس خود و مذهب امام
ابوحنیفه آن ست که امام سمع الله لمن حمده گوید ومقتدی ربنا لک الحمد ومذهب امام مالک وروایتی از احمد نیز همین ست از جهت
حدیثی صحیح که اصحاب کتب سته الا ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند که چون گوید امام سمع الله لمن حمده بگوئید ربنا لک الحمد و
این قسمت ست وقسمت منافی شرکت ولهذا نمی آرد مقتدی تسمیع را وانچه ابوهریره روایت کرده محمول ست برحالت انفراد که منفرد جمع
می کند علی الاصح واکتفا به تسمیع یا بتحمید نیز مروی ست کذا فی الهدایه وعادت وطریقه شریف تطویل این رکن بود یعنی سر از رکوع
برداشتن وتسمیه وی برکن اشارت ست بفرضیت وی چنانکه مذهب ابی یوسف وشافعی واحمد ست یا بنا بر مسامحه است
بمقدار رکوع غالبا وچون حکم رکوع وسجود وقومه وجلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه نیز بمقدار سجود خواهد بود وگاهی جمع کردی
میان تسمیع وتحمید با زیادت اذکار دیگر وگفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من
شئی بعد انت اهل الثناء والمجد احق ما قال العبد وکلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ودر
بعض روایات خواندن این دعا بی سمع الله لمن حمده نیز آمده چنانکه مسلم ونسائی از ابن عباس رض آورده اند وگاه گفتی اللهم اغسلنی
من خطایای بالماء والثلج والبرد وفی روایة اللهم طهرنی بالثلج والبرد والماء البارد ونقنی من الذنوب والخطایا کما نقیت الثوب
الابیض من الدنس وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب وروایات در جمع وتفریق این ادعیه مختلف آمده است
چنانکه در جامع الاصول مذکور ست وگاه گفتی لربی الحمد لربی الحمد وتکرار کردی تا بمقدار رکوع شدی اگرچه آن رکوع طویل بودی
ونزدیک بقیام بودی که در وی قرات سوره بقره کردی چنانکه در تهجد آمده است وگاه چندان در اعتدال یعنی سر برداشتن از
رکوع واعتدال در کلام مصنف بهمین معنی واقع ست تطویل کردی در جماعت گمان بردندی که مگر فراموش کرده ودر سجود یعنی
سر برداشتن از سجود وجلسه بین السجدتین همچنین گاه چندان تطویل کردی که مامومان گمان نسیان بردندی چنانچه در جامع الاصول
درین معنی حدیث انس از بخاری ومسلم وابی داود آورده وعادتی که صحیح شده از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رکوع و
سجود با توابع آن از قومه وجلسه این بود که مذکور شد از احتیاط ومبالغه در رکوع وسجود وقیام بعد از رکوع وجلسه بین السجدتین
وتسویه میان اینها وحدیث براء بن عازب که در صحیحین ست که میگوید کان رکوعه وسجوده بود در رکوع آنحضرت وسجود وی صلی الله علیه
وآله وسلم وبین السجدتین وجلسه وی میان دو سجده واذا رفع راسه من الرکوع قیام وی چون برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع
ما خلا القیام والقعود مگر قیام او برای قرات وقعود وی برای تشهد قریبا من السواء نزدیک برابری صریح ست در آنکه رکوع
وسجود وقومه وجلسه با همدیگر قریب بمساوات بودند مگر قیام قرات وقعود تشهد که باین ارکان نسبت قرب مساوات نداشتند اما
آنکه چه نسبت داشتند غیر نسبت قرب مساوات از طول وقصر وآنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود از آن ساکت ست وبصریح
حدیث چیزی معلوم نگردد واما نظر بواقع وشهرت علم بدان مقرر ست که آن دو رکن اطول بودند ازین ارکان وقیام اطول بود از قعود
پس آنچه مصنف میگوید که این حدیث صریح ست در آنکه تسویه میفرمود میان قیام قرات وقعود تشهد در اطالت محل نظر ست ولیکن صحیح
است در آنکه تسویه میفرمود میان سائر ارکان مذکوره در تطویل وتقصیر فافهم وبا نچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام درین حدیث قیام

میان سجدتین همه فرض ست و مذهب شافعی و احمد نیز همین ست و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب ست و در روایتی
فرض و بروایتی سنت و دلیل ابی یوسف و شافعی حدیث آن مردست که امر کرد او را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باعادهٔ
نماز بترک اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمده و امام ابو حنیفه و امام محمد گویند حقیقت
رکوع انحناست و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت متعلق
بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناتمام و ناقص گردد و تارک آن آثم و طمانیت دوام ست
بر فعل نه نفس فعل که مطلوب ست و اگر موقوف دارند صحت را بران لازم آید نسخ اطلاق که بقول حق سبحانه ارکعوا واسجدوا ثابت
ست بخبر واحد و آن ممتنع ست و امر باعاده در حدیث رجل هم ازین جهت بود و لهذا در آخر آن حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی
و نسائی واقع شده فاذا فعلت هذا فقد تمت صلوتک وما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیهٔ وی بنماز و
وصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا فرمودی لذهب وبطل و زال مثلا پس
معلوم شد که امر باعاده از جهت آن بود تا نماز نه بوجه کراهیت واقع شود نه از جهت بطلان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی
هر آئینه نگذاشتی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن مرد را که مکرر این چنین کردی و تقریر نفرمودی او را بران تا آخر نماز
و شمنی از بعض ائمه مذهب حنفیه نقل می کند که هر که ترک کند اعتدال را در رکوع و سجود لازم گردد بروی اعاده و در شرح
ابن الهمام آورده که پرسیده شد محمد از ترک طمانیت گفت می ترسم که جائز نباشد و از سرخسی آمده که گفت هر که ترک کند
اعتدال را لازم ست بروی اعادهٔ نماز و بعضی از مشائخ گفته اند که لازم ست اعاده و واقع از فرض ثانی ست و این
تقاضا می کند عدم سقوط باول و ازین لازم ترک رکن ست نه واجب انتهی و این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود ست
اما در قومه و جلسه میگویند که انتقال از رکنی برکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از ان
بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجدهٔ دوم بی رفع سر و بروایتی از ابو حنیفه سر
از رکوع برداشتن فرض ست اما راست استادن فرض نیست و بالجمله فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این ست که دانستی
و قول وی آنکه شنیدی و اختلاف ائمه دیدی بعد ازین مجال مسامحه تنگ ست دیگر تو دانی و آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم چون سر از رکوع برداشتی گاه گفتی ربنا و لک الحمد بواو و گاه گفتی اللهم ربنا لک الحمد بی واو و این هر دو لفظ صحیح شده اما
جمع میان اللهم و واو ثابت نشده و بدون اللهم وجود واو و ترک واو هر دو ثابت و آنچه مصنف آورده و تصحیح نموده بواو
است و زرکشی در شرح رسالهٔ خرقی میگوید که در ربنا لک الحمد اثبات واو و حذف آن هر دو آمده و اثبات ارجح ست چنانکه
در حدیث متفق علیه آمده از حدیث ابو هریره و جائز ست ربنا لک الحمد یعنی بی واو چنانکه در صحیح مسلم ست از حدیث ابی سعید
و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الترمذی من حدیث ابی هریره و صححه انتهی و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع واو با اللهم
نیز آورده و الله اعلم بصحته ولیکن در بعض روایات صحیح البخاری نیز اللهم بواو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح
کرده که روایت کشمیهنی بواو ست با اللهم بدانکه مصنف اولا گفت و چون سر از رکوع بر آوردی گفتی سمع الله لمن حمده و
ثنا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا و لک الحمد مقصود آن ست که هر دو ذکر جمع کردی چنانکه از ابی هریره
آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون می ایستاد بنماز تکبیر می گفت وقتی که می ایستاد پستر تکبیر می گفت
وقتیکه برکوع میرفت پستر میگفت سمع الله لمن حمده وقتیکه برمیداشت صلب خود را از رکوع پستر می گفت و حال آنکه

ند زیرا که بعیر درگاه بروک اول دستها را می نهد پس نهی از بروک مناقض ومنافی امر بوضع یدین پیش از
متعین ست ولیضع تصحیف وتحریف ولایضع ست پس موافق گردد با حدیث وائل بن حجر فلا خلاف وتوزیع
داده وگفته است که رکبه از انسان در پایهای او باشد واز چار پایها در دستها پس چون بنهد آدمی
بعیر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گو یا صورت بروک که از انسان متصور ست بوضع زانوها
از بعیر بوضع یدین ست پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی عنه بود وعکس آن مامور به ونهی از بروک
یدین قبل رکبتین را اول حدیث منافی آخر او نباید واین حدیث از نسبت وهم سالم ماند ومعارض
وچون حدیث وائل اثبت واقوی ست از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان ومصنف در رد این جواب
بر در دست ست وهم وغلط ومخالف قول ائمه لغت ست ودر قاموس لغت که اشهر تصانیف اوست میگوید
اسافل اطراف الفخذ واعالی الساق وشک نیست که فخذ وساق در پای باشند نه در دست وبا قطع
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی میفرمود از تشبیه بحیوانات ومیگفت بروک بعیر مکنید یعنی چنانکه
نهد شما نیز همچنین نکنید بلکه زانوها پیش از دستها بنهید برخلاف آن وظاهر حدیث ترمذی که از ابی هریره
انکار فرمود صلی الله علیه وآله وسلم قصد می کند یکی از شما پس بروک میکند در نماز خود همچو بروک جمل همین
اول دستها راو باین تقریر احتیاج برد وتخطیه آن قائل در بودن رکبه بعیر در دست نیست بلکه مراد
زانوها بنهید چنانکه بعیر در حالت بروک نهد گو رکبتین بعیر در دست او باشد ورکبتین انسان در
از روبیان واقع ست که رکبتین بعیر در پا باشد نه در دست فافهم وهمچنین التفات روباه نهی
به یمین وشمال واحادیث درین باب آمده وذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی وهمچنین افتراش سبع
بر زمین ودر بعض روایات افتراس بسین مهمله نیز واقع شده که افتراش بمعجمه مقدمه اوست واقعای
ست سرینها را بر زمین نهد ودستها را استاده کند چنانکه در مسند احمد از ابی هریره رض آمده که گفت نهی
الله علیه وآله وسلم از سه چیز در نماز از نقر مثل نقر خروس واقعا مثل اقعای کلب والتفات مثل التفات
المومنین علی رض که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست
دارم ترا آنچه مکروه میدارم مر خود را اقعا مکن در میان سجدتین رواه الترمذی فی جامعه غایت آنکه اقعاء
ودر آدمی بنصب رکبتین کذا فی بعض الشروح وترمذی بعد از عقد باب در کراهت اقعاء در سجود
بعض رواة وی بابی دیگر در رخصت اقعا نیز آورده وحدیثی از ابن عباس رض روایت کرده است که
ست صلی الله علیه وآله وسلم وگفته که بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باکی نمیدارند
اهل مکه است از اهل فقه وعلم واکثر اهل علم مکروه پندارند اقعا را میان سجدتین انتهی وابن الهمام گفته
عمر وابن الزبیر که ایشان اقعا میکردند وگفته که اقعاء بر دو نوع ست یکی مستحب ست که بنهد سرینها را بر پاشنهها
ز عبادله این ست ومنهی آن ست که بنهد سرینها را وهر دو دست را بر زمین وایستاده کند ساقین را ونقر
ع کنایه از ترک تعدیل واطمینان در سجدتین ست ودر بعض احادیث نقر خروس آمده چنانکه گفت
با زوادن همچو اذناب اسپان شموس که مانع آیند از سواری دادن وسرکشی کنند نزد سواری وجه ما

بعد رکوع نیست اذ لا معنی له وتخفیف وتقصیر این دو رکن که اعتدال ست و جلسه بین السجدتین از محدثات امرای بنی امیه ست بجهت تکاسل ایشان در طاعت
وعبادت وتهاون باحکام سنت واحداث ایشان در دین وملت ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام واز عادات نبوی نیست
هرگز هیچ وجه در هیچ وقت والله یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل فی کیفیة السجود** چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجود رفتی
دستها بر نداشتی چنانکه نزد رفتن برکوع وسر برداشتن ازان برداشتی ودر بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت شده
وغیر ازین ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین ست آمده وکان لا یرفع بین السجدتین ودر بعض روایات رفع یدین نزد رفتن
بسجود وسر برداشتن از سجود ونزد برخاستن از سجدتین نیز آمده است ولیکن بصحت نرسیده ودر روایات دیگر نفی آن نیز وارد یافته
اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سوم نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید مقصود ازان که مصنف گفت که غیر این سه موضع ثابت نشده
آن ست که در یک رکعت درین سه موضع ست وبس وانچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که برمیداشت دو دست خود را فی کل خفض ورفع در هر پستی وبلندی یعنی در هر جا که بجانب سفل میرفت چنانکه برکوع وسجود رفتن وهر جا که
بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع وسجود برداشتن سهو ست از راوی که یرفع بجای یکبر نهاده است روایت صحیح این ست که کان یکبر
فی کل خفض ورفع ذکر تکبیر در احادیث بسیار ست بخلاف یرفع که جز در یکی وجا نیامده ومیگویند که آن بصحت نرسیده است وچون بسجود
رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی وبعد ازان دستها را نهادی وبعد ازان پیشانی وبینی بترتیب بدن که اعضا نسبت
قرب بزمین دارند اول زانو پس ازان دست پس ازان پیشانی وبینی ودرین دو عضو ترتیب نیست وحکم یک عضو دارند ودر نهادن
روی داخل اند ونهادن هر دو یکبار بود ودر کلام مصنف اشارت ست باین معنی ودر کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز
سخن رفته است بعضی گویند که بینی پیشتر نهد که اقرب ست بزمین ودر قول وی بترتیب بدن اشارت ست بفقاهت حدیث وبیان
حکمت وی وچون در باب این ترتیب ائمه حدیث اختلافی دارند محتاج شد بتعلیل واستدلال در ترجیح مختار خود برخلاف آن
بدانکه ترمذی وابو داؤد ونسائی وابن ماجه ودارمی از حدیث وائل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و
آله وسلم چون بسجده میرفت می نهاد دو زانوی خود را پیش از دو دست وچون برمیخاست برمیداشت دو دست خود را پیش از دو زانو
ودر روایتی از ابی داؤد آمده که گفت چون بسجده میرفت می افتاد دو زانو های وی صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه افتد دو کف وی
واگرچه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده ولیکن گفته عمل اکثر اهل علم همبرین ست وزرکشی گفته که روایت کرده او را حاکم وگفته
صحیح علی شرط مسلم ومذهب امام ابو حنیفه وشافعی واحمد همین ست ومذهب امام مالک واوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر
رکبتین واز امام احمد نیز روایتی آمده وشمنی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بروی عسیر بود بجهت پوشیدن موزه یا غیر آن بنهد
دستها را اولا وهم ابو داؤد ونسائی ودارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سجده
کند یکی از شما باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر وباید که بنهد دو دست خود را پیش از دو زانوی خود امر کرد بنهادن دو دست پیش
از دو زانو واین حجت مالک واوزاعی واحمد ست بر روایتی واکثر علما عمل بحدیث وائل بن حجر گرفته اند که زانوها را پیش از دستها
باید نهاد وگفته اند که حدیث وائل اثبت واصح ست وچون دو حدیث متخالف ومتضاد آید چاره نبود جز آنکه اخذ بآن نمایند
که اقوی واثبت از آنها بود ومصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند ومیگوید اما حدیث ابو هریره که روایت میکند از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر ولیضع یدیه قبل رکبتیه همانا وهمی ست از بعض
رواة چه اول حدیث که نهی ست از بروک بعیر مناقض آخر ست که امر ست بوضع یدین پیش از رکبتین زیرا که اگر دستها را پیشتر از

[illegible] از جدا شده و گشاده گشته است سجده کند جائز بود با تفاق پس باین قیاس اثر برانچه
متصل ست بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابو القاسم در کتاب فوائد از ابن عمر رض آورده که گفت سجده میکرد
آن حضرت بر کور عمامهٔ خود و گفته اگر این حدیث صحیح ست پس وقوع آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزد ضرورت
خواهد بود چه صدور فعل مکروه از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابو نعیم در حلیه از روایت ابراهیم بن
ادهم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس رض آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کور عمامهٔ خود
و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفی رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که سجده میکرد بر کور
عمامهٔ خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابر رض و بیهقی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی
از اصحاب بر عمامهٔ خود و بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث
ابن عمر رض را که شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب باسندش آورده و لیکن از تجنیس آورده که گفت مکروه است والله اعلم
تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جائز ست و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه رض آنرا میکردند بجهت گرمی و
سردی زمین و احادیث صحیحه درین باب در کتب سته آمده و احمد و اسحق و ابو یعلی و طبرانی و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند
والبته حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین و جبین مبارکش حائل
نبودی و دیگر آنرا نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک رواه الترمذی عن ام سلمة و فی
حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی در نهادن جبهه بر خاک که [illegible] کردی
چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری آورده اند که یکشبی باران باریده بود و چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید
پس دید دو چشم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دران شب شب قدر را در خواب دیده بود و دید خود را که سجده میکند در آب و گل و صباحش این واقعه بوجود
آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست
آمدی قول وی که گفت و گاه بر سجادهٔ حصیر از سعف یعنی از برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از
انس رض آمده که روزی آن حضرت بخانهٔ ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانهٔ ما بود و نماز کرد بران و اقتدا کردم من
و یتیمی که در خانهٔ ما بود و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجادهٔ صغیر از برگ خرما را گویند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نیز
خمره در خانه خود بود که گاهی بران نماز میکرد چنانکه این نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکورست و گاه بر پوست دباغت
کرده سجده میکرد و چون سجده کردی پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را بمبالغه بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از روایت
مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباس رض بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
که گفت چون سجده میکند بنده سجده میکند با وی هفت عضو روی و دو کف دست و دو زانو و دو قدم وی و از حدیث
ابن عباس رض نیز از روایت کتب سته الا الموطا آورده که امر کرده مارا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سجده کنیم بر هفت عضو
و لیکن بجای روی جبهه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده شده ایم ما که سجده کنیم بر
هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در روایتی آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جبهه را و اشارت کرد بدست
مبارک بر بینی مبارک بعد ازان فرمود الیدین والرکبتین واطراف القدمین و از ابی داؤد و نسائی از ابی سعید خدری رض

بجنبانند فی القاموس شمس الفرس شموسا و شماسا فهو شامس و شموس منع ظهره میگفت ازین مجموع مذکورات محترز و مجتنب باشید بدانکه
مصنف نهی از رفع یدین مثال اذناب اسپان شموس را حمل کرد بر برداشتن دستها نزد سلام و اشارت کردن بدان چنانچه بعض
محدثان دیگر هم برین رفته اند و ظاهر از تشبیه باذناب اسپان شموس نیز همین ست و بعضی این را حمل کنند بر نهی از رفع یدین در
صلوة در غیر حالت تکبیر احرام چنانکه مذهب حنفی ست و اصل این حدیث در صحیح مسلم ست از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره گفت بیرون
آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت چه شد مرا که می بینم شما را یعنی عجب دارم که بر میدارید دستهای خود را گویا
دمهای اسپان شموس ست ساکت باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که می گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز را خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم السلام علیکم السلام علیکم و اشارت کرد جابر برای نمودن برداشتن
دستها بدست خود بدو جانب و گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه شده است این جماعه را که می گردانند
دستهای خود را گویا اذناب اسپان شموس ست بس ست یکی از شما را که بنهد دست خود را بر ران خود پستر سلام دهد
برادران خود را [illegible] برین [illegible] و برشمال او و ازین حدیث معلوم شود که محمل حدیث بران ست که مصنف کرده
بعض گفته اند که ظاهر آن ست که حدیث تمیم بن طرفه و حدیث عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحده است زیرا که رافع ید
را در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکت باش در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رفع یدین
در غیر حالت احرام بود و حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم و مصنف جواب دیگر میدهد از معارضه
حدیث ابی هریره رض با حدیث وائل بن حجر در نهادن زانوها پیش از دستها و ترجیح میکند حدیث وائل را بآنکه حدیث ابی هریره رض
مضطرب ست زیرا که در روایت دیگر از ابی هریره رض آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اذا سجد احدکم چون سجده کند یکی
از شما فلیبدأ برکبتیه پس گو ابتدا کند [illegible] دو زانو بر زمین و لا یبرک بروک الجمل و نه نشیند مثل نشستن شتر که دستها را
پیش از زانوها نهد و این روایت مؤید و معاضد حدیث وائل بن حجر ست و در صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث وائل بن حجر آمده
که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سجد بدأ برکبتیه قبل یدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه
و البیهقی فی السنن و ضعفه کذا فی جمع الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده قبل
الرکبتین پیش از دو زانو فامرنا پس امر کرده شدیم بعد از آن بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو پیش از دو دست و این دلالت
دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود و لیکن منسوخ شد و روایت دیگر از ابی هریره رض نیز مبنی برین ست و الا لازم
آید تکرار نسخ و لا دلیل علیه و بعضی از شراح مصابیح منع کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس مامور
شدیم بچنین بر نسخ از جهت احتمال آنکه شاید اول بی امر و بطریق عادت بوده باشد نعم اگر گوید مامور بودیم بچنین پس نهی کرده
شدیم از آن یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحا فتدبر و بیشتر علما برانند یعنی بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین
و این نیز نوعی اشارت ست به تقویت و ترجیح حدیث وائل و آنچه موافق اوست الا امام مالک و اوزاعی که مذهب ایشان
وضع یدین ست پیش از رکبتین و الا امام احمد بروایتی و مذهب مشهور وی موافق اکثر علماست و الا طائفه از ائمه حدیث
که ایشان نیز بوضع یدین پیش از رکبتین رفته اند عملا بحدیث ابی هریره و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کور یعنی بر دور عمامه
هرگز سجده نکرده و در هدایه گفته که اگر سجده بر کور عمامه کند جائز ست و هیچ ذکر کراهت نکرده و آنرا در باب مکروهات
نیز نشمرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده است بر کور عمامه خود و شمنی آنرا در مکروهات آورده و گفته و لیکن

وزانو یارا بآن علم کرتی و در سجود فراہم آورد و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی سه بار و دیگر اما آیرب ایتی بگفتن سبحان ربی الاعلی
سه بار فرمودی شرح این در بیان رکوع گذشت و بعد ازان گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی سبوح قدوس رب الملئکة
والروح سبحانک [redacted] ات وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اللهم لک سجدت وبک امنت ولک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه وصوره و
شق سمعه وبصره تبارک الله احسن الخالقین اللهم اغفرلی ذنبی کله دقه وجله اوله وآخره علانیته وسره اللهم اغفرلی خطیئتی و
جهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللهم اغفرلی جدی وہزلی وخطائی وعمدی وکل ذلک عندی اللهم اغفرلی ما قدمت
وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت الٰہی لا اله الا انت وگاه می گفت با این دعای مذکور یا بی آن اللهم اجعل فی قلبی نورا
وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا وامامی نورا وخلفی نورا وفوقی نورا وتحتی نورا واجعل لی نورا
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تاکید فرمودی در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود و می فرمود که سزاوارست که دعای
ساجدان مستجاب شود این مضمون جزو حدیثی ست که مسلم و ابی داؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در مرض موت روزی پرده برداشت و بیرون آمد و مردم صفها راست کرده خلف ابوبکر صدیق رضی
در نماز استاده بودند فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویا می صالحه که بیند او را مسلمانی یا نموده شود
دیگری را برای وی دانا و آگاه باشید که من نهی کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن را در رکوع وسجود اما رکوع پس تعظیم کنید
در وی پروردگار تان را تعالی شانه و اما سجود پس اجتهاد کنید در دعا زیرا که سزاوارست که استجابت کرده شود شما را و ترغیب
بر دعا در سجود در احادیث بسیار واقع شده و دعا خواندن بود مر خدا را اجل وعلا و آن بر دو نوع ست دعای ثنا و تحمید و تکبیر
و تقدیس که بخواند بنده مر پروردگار را بحمد و ثنا و ستائش کند درگاه عزت او را تعالی امره وعظم شانه و دعای طلب وسوال که بخواند
مراو را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال وی جل جلاله وعم نواله و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در حقیقت سوال
و طلب ست و بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی
باشد و فرقی نبود مگر بقصد و ملاحظه و تضمین و تصریح و دعائی که امر فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتکثیر آن در سجود متناول هر دو
نوع ست چه اذکار و ادعیه که مروی و ماثور ست درین باب شامل هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و
از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و حقیقت جامعیت آن ست که در نوافل بصریح دعا نیز متمثل گردد و در
فرائض اقتصار بر تسبیحات کند والله اعلم و چون درینجا مظنه سوال آمد که گویند بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آن بظهور نرسید این حدیث
در جواب آن مخبر ما یده استجابت هم بر دو نوع ست یکی استجابت دعای طالب بآنکه مطلوب و مقصود و مسئول او را بعینه مبذول
دارد و حاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بثوابی مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است
که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امرش مترددست میان یکی ازین سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را
در آخرت یا کفارت کند بوی از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند باثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند رواه الترمذی
عن ابی هریره و در بعضی روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا برگرداند بلای را از وی مانند آنچه طلب کرده و بهر دو وجه که عطای
مسئول و مقابله ثواب ست بلکه بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب ست یا گردانیدن بلا مفسر شده است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعوة
الداع اذا دعان اجابت یعنی دعای دعا کننده را چون بخواند مرا و اگرچه در مقام ہم ف از دعا ہمان سوال و طلب واز اجابت

آورده اند که دیده شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه و بینی مبارک وی اثر گل بود بجهت سجده که کرده بود در نماز گفته این حدیث پاره است از حدیثی که بخاری ومسلم ومؤطا در ذکر لیلة القدر آورده اند و در حدیث ابی داود ونسائی وترمذی آمده که چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می نهاد انف وجبهه را و در روایت ابی یعلی وطبرانی آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می نهاد انف را بر زمین با جبهه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمید ساعدی آمده که پیغمبر سجده کرد و محکم کرد انف را وجبهه را بر زمین و بالجمله معلوم شد که سجده بر جبهه وانف بود معا و نیز معلوم شد که این هر دو یک عضو اند از اعضای سبعه و حقیقت عضو همان وجه است وجبهه وانف هر دو جزو وی که سجده بر وجه باینهاست و ترمذی گوید عمل نزد اهل علم بران ست که سجده کند بر جبهه وانف هر دو واگر بر جبهه تنها کند بی انف قومی از اهل علم گویند کفایت ست واکثر برانند که کفایت نکند وجائز نیست انتهی و در بعض احادیث بر اقتصار بر جبهه تشدیدی نیز واقع شد و مذهب حنفیه آن ست که اولی وافضل سجده بجبهه وانف بود اما اگر اقتصار بیکی ازین دو کند نیز جائز ست پس اگر بجبهه کند تنها جائز ست نزد امام ابوحنیفه وصاحبین جمیعا در روایتی بی کراهت و در روایتی بکراهت واگر بانف کند تنها جائز نیست نزد صاحبین واز ابوحنیفه نیز بمثل صاحبین روایت کرده اند و بروایتی از وی جائز بود ولیکن مکروه ودلیلش آن ست که آنچه مشهور ست در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین ونهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه وانف بجهت بلندی آنها مانع اند از ان پس مامور بنهادن جزوی از وجه باشد ووجه چند جزو دارد جبهه وانف وخدین وذقن ووضع خدین وذقن جائز نباشد از جهت تعیین شارع جبهه وانف را ونیز وضع خدین بی انحراف از قبله نباشد ووضع ذقن در عرف علامت تعظیم نبود پس متعین شد جبهه وانف اگر بهر دو کند بی شک اولی وافضل باشد واگر بجبهه تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر او در احادیث استقلالا واگر بانف تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وی جزو وجه واما وضع یدین ورکبتین نزد حنفیه سنت ست از جهت تحقق سجود بی آن ومراد بامر شامل وجوب وندب ست که طلب باشد ومختار فقیه ابی اللیث آن ست که مصلی چون ننهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند ولهذا ذکر کرده است روایت عدم وجوب طهارت مکان رکبتین را در نماز ومقتضای این افتراض ست کذا فی شرح ابن الهمام واما وضع قدمین قدوری گفته است که فرض است در سجود کذا فی الهدایة زیرا که سجود با رفع قدمین اشبه است بتلاعب نه تعظیم واجلال وکفایت میکند وضع اصبع واحده واگر یک قدم بنهد ودیگری را بردارد جائز ست با کراهت کذا فی شرح ابن الهمام و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت سجده دستها از پهلوها دور کردی چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سجده میکرد کشاده میداشت دو دست خود را تا آنکه ظاهر میشد بیاض ابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم وبازوها را و شکم را از رانها نیز دور داشتی وبجدی فرجه گذاشتی که بزغاله اگر خواستی از میان آن درگذشتی چنانکه در حدیث ابی داود ومسلم وحاکم وطبرانی آمده است وکفهای دست را برابر دوشها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده که وضع کفیه حذاء منکبیه و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا می نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود و ظاهر این حدیث نهادن کفهای دست است برابر گوشها چنانچه مذهب حنفی ست ولهذا ترمذی بعد از ذکر الحدیث گفته است که همین ست مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک بدو گوش باید و در بعض حواشی شرح وقایه مذکور ست که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین ست حذاء آنها واین جمع میشود ببودن کفین حذاء منکبین کما لا یخفی و می فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم سجده بمردان و اذا سجدت وقتیکه سجده کنی فضع کفیک پس بنه هر دو کف دست خود را بر زمین وارفع مرفقیک و بردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد وانگشتان را در حالت رکوع کشاده داشتی

درجه را و کم کند بدان خطیئه را گفت معدان پس ملاقات کردم اباالدرداء را و پرسیدم از ان پس گفت مرا مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل صفه مات سنة ثلث وستین روایت کرده که وی شبها با رزوی نعمتی و امید انعامی از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تهیه آب وضوی وی و حاجتهای دیگر از لباس و غیره قیام نمودی وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بروی چشم عنایتی باز شد و فرمود بخواه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرافقت حضرت تو آرزو دارم فرمود چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم ست آسان نتوان یافت و آنرا قابلیتی عظیم باید گفت همین ست مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربیعه در تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و متاهل آن شود کاری بکن که شایسته این مرتبه عظیم شوی چنانچه مریض چون بگفته طبیب رود علاج وی کارگر افتد اگرچه شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امتثال امر وی مریض را شرط ست پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کثرت سجود را سبب امداد و اعانت این چنین مطلب عالی که مرافقت اوست در جنب ساخت ما لا اثر ازین چه فضیلت باشد دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سوره اقرأ بود و ختم آن سوره بسجود ست و امر بسجود در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است در طلب و اتیان آن و این وجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرأ نیز اول بود و تحقیق آن ست که آنچه اول منزل شده از ان سوره تا مالم یعلم ست مگر استدلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات قرآن آن را منضم باول منزل ساخته اند پس بجهت تاکید و مبالغه نخواهد بود خفته بر و دیگر آنکه هیأت سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سائر ارکان که قیام یکی از آنهاست اگرچه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت بر استعداد امتثال دارد ولیکن گویا مقدمه و توطیه سجود ست و اصل مقصود همین ست و سجود سر بندگی ست و عمده و زبده اوست زیرا که حقیقت بندگی غایت خضوع و ذلت ست و ذلت در سجود زیاده و اظهر ست چون مقصود اثبات و تاکید مطلب ست شیخ بتکرار و استدراک در کلام باکی نداشت و طائفه از علما محاکمه بین الفریقین نموده و توفیق و تطبیق قولین قصد کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از ان رو که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این چنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در وی قیام ست از بستر خواب بقیام تخصیص شده و بوی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذار و روی و این نبودی آنکه قیام از منام بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من قام رمضان کسیکه بایستد برای نماز شبهای رمضان ایمانا تا بجهت ایمانی که بخدا و رسول خدا و احکام وی دارد و احتسابا و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه گذشته است از گناهان وی و بعضی از علما گویند که این دو رکن یعنی قیام و سجده در فضل مساوی ست و هر کدام بوجهی فاضل ست و بوجهی مفضول و ارکان دیگر سوای قرأت هر دو افضل فضیلت قیام بقرأة قرآن ست و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع غایة ما فی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه ذکر قیام که در قرآن مجید ست افضل از ذکر سجود که تسبیحات ست و ادعیه و هیأت سجود افضل از هیأت قیام

فصل ۷ در بیان الاعتدال من السجود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بر آوردی مقداری که در سجود بودی در میان سجدتین نشستی این مبنی بر آن ست که گذشت در رکوع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و سر برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجدتین در مقدار برابر بودی و اقل آن اقامت صلب ست که جز آن بحکم

اعضای مسائل و مطلب مفهوم امد و تبیین صحیح آن است که شامل هر دو نهج است که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر و الثواب به تفصیل مشرح ساخته ایم تحقیق این را از انجا طلب باید نمود و الله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف تقریب ساخت بیان اختلاف علما را به تفصیل یکی بر دیگری و برای آن فصلی علحده عقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق تمهید و مقدمه ذکر کرد و الا ذکر نماز شب را به تفصیل بعد از این بچند فصل بیان خواهد کرد پس گفت

فصل تطویل الصلوة بالّیل و تخفیفها بالنهار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه در یک رکعت نماز شب این سه سوره سورة البقرة و سورهٔ آل عمران و سورهٔ نسا خواندی چنانچه در بیان قیام لیل معلوم گردد انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب زیاده بر زیاده تا سیزده بودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل بیاید و از اینجا که ثابت شد تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر ست در فضلیت قیام و از جای دیگر دلائل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شده است علما خلاف کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی ازین دو افضل ست طائفه از علماء گویند قیام افضل ست پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از آن رو که در قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بطاعت بیشتر ست و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رکعات نماز شب تطویل قیام میکرد چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا تکثیر در سجود کردی به تکثیر رکعات با تخفیف در قیام و آنکه در حدیث نماز شب که در وی تطویل قیام کرد واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند قومه احیاناً بود و آنرا تاویلی ست مشهور که سابقا مذکور شد و دیگر وجه افضلیت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع ست یعنی قرآن عظیم افضل اذکار ست که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام ست افضل ارکان باشد بجهت اشتمال او بر افضل اذکار و این وجه افضلیت او لذاته نباشد و وجه اول افضلیت لذاته اثبات کند و مراد بارکان ماسوای قرأت ست و مقصود اثبات افضلیت قیام ست از سجود و خود افضلیت قیام از جهت افضلیت قرأت آمد پس افضلیت وی از ان چه صورت دارد و نیز ظاهر و وجه دیگر برای افضلیت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر روایت کرده وارد ست که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت در اینجا قیام ست پس ثابت شود که قیام افضل ارکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة والسکوت والدعاء والقیام فی الصلوة و اراده این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه متعین ست و فی النهایة للجزری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات طویل القیام و طائفه‌ای گویند سجود افضل ست از ان رو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده وارد ست اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی ست که وی ساجد ست و در آخر حدیث آمده فاکثروا الدعاء یعنی پس بسیار کنید در سجده دعا را چنانکه گذشت و کدام فضلیت بالاتر و شریف تر بود مر بنده را از قرب پروردگار تعالی شانه پس سجدهٔ افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بیشتر و لیکن چون تطویل وی زیاده بر قیام در شرع معهود نیست لابد تکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرمود ما من عبد یسجد لله سجدة که هیچ بنده نبود که سجده کند برای خدا سجده کردنی الا رفعه الله مگر آنکه بلند گرداند خدای تعالی آن بنده را بها درجة بآن سجده درجه را و حط بها خطیئة و کم کند بآن سجده گناهی را و در مشکوة این حدیث را روایت از مسلم از معدان بن طلحه آورده باین لفظ که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس گفتم خبر ده مرا بعملی که عمل کنم آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد ثوبان پس تر سوال کردم او را دوم بار پس سکوت کرد پس تر سوال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از آنچه که تو پرسیدی مر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو سجده نکنی مر خدای را سجدهٔ مگر آنکه بلند گرداند برای تو بآن سجده

بودند بی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن الزبیر نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن
مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده که این چنین میکردند و بیهقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بودند
از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سخت تر بودند در اتباع آن حضرت و ملازم تر صحبت شریف او را از مالک ابن الحویرث پس واجب
است تقدیم آن و بنا بر این بود عمل بروی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است و ابوداود از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که اعتماد کند بر دو دست خود وقتیکه برخیزد و در حدیث وائل آمده که چون برمیخاست اعتماد
میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اولی ست پس حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن و ضعف و لهذا
در روایت ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باصحابه میفرمود مبادرت و بیشی نکنید مرا در رکوع و سجود زیرا که من
چون سبقت کنم شما را در رکوع درمی یابید مرا در سجود زیرا که من مسن و ضعیف شده ام انتهی و زرکشی میگوید که ابن المنذر از ابن عباس
نیز هم چنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث برین ست و ابو الزناد گوید همین ست سنت و گفته اند که
حدیث مالک بن الحویرث محمول ست بر حالت کبر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است که
شمس الائمه حلوائی گفته است خلاف در فضلیت ست نه در اصل جواز حتی اگر یکی عمل کند بآن نوع که مذهب ماست لا باس
به است نزد شافعی و اگر عمل کند چنانکه مذهب شافعی ست لا باس به است نزد ما بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلاف در جلسه
استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد به فخذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل جلسه استراحت اعتماد
بر ارض ست چنانکه معلوم شد و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد هر دو دست را بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین برخیزد از جهت
حدیثی که ابوداود از وائل بن حجر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که برمی خاست بر رکبتین و اعتماد می کرد
بر فخذین و هم ابوداود از ابن عمر آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست خود و
برخیزد و ذکر الحدیثین الزرکشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین
کند و نزد ما نیز بحکم ضرورت زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد و صاحب هدایه نهوض بر صدور قدمین را که در حدیث واقع شده است
دلیل هر دو مطلب که نفی جلسه استراحت و اثبات قیام با عتماد بر رکبتین ست ساخته و لا یخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکبتین
را بصریح ذکر نکرده و همین ذکر نهوض بر قدمین اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شده و در احادیث نیز
تصریح یافته کما ذکرنا فلیتدبر و چون بعد فراغ از سجدهٔ دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف شروع در قرأت کردی و سکتت
که در رکعت اولی برای ثنا و توجیه میفرمود در سائر رکعات نفرمودی و نزد امام ابوحنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و بر وایتی
از امام احمد نیز همچنین ست چه تعوذ در اول قرأت بود و بس و قرأت صلوة اگرچه متفرق ست حکم یک قرأت دارد و چون
بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سائر رکعات بوجود سکته و عدم آن خواست که فرقهای دیگر بیان کند پس گفت و
رکعت دوم و سوم و چهارم و مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکته و در دعای استفتاح و در تکبیر احرام
و در تطویل قرأت این چهار چیز مختص برکعت اولی بود اما سکته مراد بآن سکتهٔ اولی ست که در وی دعای استفتاح میخوانده و الا
ظاهر ست که سکتهٔ دوم که میان قرأت فاتحه و سوره کردی و سکتهٔ سوم که میان قرأت و رکوع فرمودی مخصوص برکعت اولی
نباشد و چون سکتهٔ اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا شراح گفته اند که مراد باین
سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن ست مقابل جهر یا سکوت از قراءة قرآن ست پس فارق همان خواندن استفتاح

حدیث کفایت نکند و حکم وی از وجوب و سنیت نزد علما معلوم شد و ... این جلوس چنانکه زرکشی در حدیث صحیح از عائشه آورده
آمده است که پای چپ را بگسترانید و بروی بنشیند و پای راست را ایستاده کند چنانچه نزد حنیفه است در مطلق قعود و در حدیث آورده
ابی حمید نیز این چنین آمده و بعد از ان یعنی بعد از نشستن بین السجدتین گفتی رب اغفرلی رب اغفرلی ظاهر کلام بعض علما چنانچه ظاهر
لفظ حدیث است آن است که مراد تکرار اوست دو بار و بعض گویند مراد مطلق تکرار است که در ذکر اکتفا باقل مراتب آن کرده و بیشک
آنجا که در نماز تهجد واقع شده و کان یقعد بین السجدتین نحو من سجوده تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با ادعیه دیگر و بعضی
گویند این رب اغفرلی را حکم تسبیح رکوع و سجود است که ادنی جواز یکبار و ادنی کمال سه بار تا دو بار تا بسر حد خوف سهو چنانکه
گذشت و باین دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفرلی وارحمنی واجبرنی واهدنی وارزقنی اگر تسبیح سجود سه بار بتانی باشد
خواندن این قدر بآن برابر تواند بود و اگر زیاده فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و تکرار بود بآن نیز جمع میشود
کما لایخفی و گاهی در ما بین السجدتین چندان درنگ کردی که صحابه را گمان افتادی که مگر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و
سلم فراموشی از نماز یا وهم آنکه این سجده اول است یا ثانی دست داده است چنانکه در سر برداشتن از رکوع نیز گاهی همچنین
کردی و این در بالا گذشته است اعاده درین محل مناسب مقام است و بعد از سجده دوم برنخاستی بقیام تا بر زمین نه نشستی
و این جلسه را فقها جلسه استراحت گویند و کیفیت جلسه استراحت چنانکه زرکشی گفته آن است که بنشیند بر قدمین و الیتین و
مساس کند بآنها زمین را و بنهد هر دو دست را بر زمین بر وضع خمیر کننده وقت برخاستن و برین حمل کرده شده است
قول ابن عباس رض در اقعاء علی القدمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شما ست صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه گذشت و از
آمدی نقل کرده اند که بنشیند بر قدمین و الصاق نکند الیتین را بارض و گفته که اختلاف ندارند اصحاب ما درین و قاضی
گفته که احتمال دارد که بنشیند مفترشا چنانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی
از فقها این جلسه را که در احادیث ذکر آمده است حمل بر سنت کرده اند چنانکه شافعی می گوید سنت آن است که بعد از سجده
دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از ان برخیزد و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت عذر و حاجت
بود بجهت کبر سن و غیر آن و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان می گویند که سنت نیست
پس برین قول که گویند که این جلسه از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج بنشستن نباشد در حق وی سنت نباشد و تمسک
امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و آله وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین بر نمیخاست و گفت ترمذی
حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما و هم ترمذی حدیثی
دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بر میخاست در نماز بر صدور قدمین و درینجا نیز میگوید
که برین حدیث ابو هریره عمل است نزد اهل علم و اختیار کرده اند که مصلی باید که برخیزد در نماز بر صدور قدمین خود یعنی بی آنکه
بنشیند و لیکن بعضی از رواة این حدیث را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی که گفته که عمل
برین است نزد اهل علم تقاضا میکند قوت اصل آن نزد او ضعف در خصوص این طریق است که ذکر کرده و واقع همچنین است انتهی و مؤید
این است آنچه شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بر میداشتند سر خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه بر میخاستند همچنانکه

و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی با اختلافاتی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده جانب اشارت را راجح ساخته است و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهد وقت تهلیل جماعهٔ از ایشان بر انند که اشارت بکند و در منیه و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولوالجی و فتاوای کبری گفته اند که فتوی بر عدم اشارت ست و در خلاصه و خزانة المفتیین گفته که مختار همین ست و در ذخیره گفته که ظاهر روایت همین ست و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آنکه درینجا زیادت فعلی ست که بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سکینه و وقارست و درین فعل موافقت رفضه است پس اولی ترک آن باشد تحقیقا للمخالفة و جماعهٔ دیگر گفته اند که آن مستحب ست و حسن ست و سنت ست و مانند آن از الفاظی که دلالت بر قوت و رجحان دارند همین ست مروی از ائمهٔ ثلثهٔ ما و این ست مذهب شافعی و مالک و احمد و غیر ایشان از ائمهٔ اعصار و امصار و باین وارد شده است صحاح اخبار و آثار و بتحقیق تنصیص کرده اند بدان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مروی از محمد در کیفیت اشارت آن ست که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل باوست و تحلیق کند وسطی و ابهام را و ایستاده کند مسبحه را و مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین ست و این فرع تصحیح اشارت ست و از بسیاری از مشایخ آمده که اشارت نکند و این خلاف روایت و درایت ست چه مروی ست از محمد که این کیفیت اشارت قول ابی حنیفه است و مکروه است که اشارت کند بمسبحتین معا و منقول ست از حلوانی که ایستاده کند انگشت را نزد لا اله و نهد نزد الا الله تا رفع نفی باشد و وضع اثبات انتهی و سغناقی گفته است که تنصیص کرده محمد برین یعنی اشارت بمسبحه در کتاب المشیخه و روایت کرده دروی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میکرد آنرا پس گفت ما نیز می کنیم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و اخذ می کنیم بفعل وی و این ست قول ابی حنیفه و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و روایت کرده آنرا از ابی یوسف در املا و ابن امیر حاج در شرح منیه و زاهدی گفته که متفق ست روایت از اصحاب ثلثهٔ ما جمیعا که آن سنت ست و همچنین از مدنیین و کوفیین و کثیر ست دران اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل کرده سروجی از صاحب حاوی و منیة المفتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عقد کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی و ابهام را و همین ست که ذکر کرده است امام محمد در موطا و گفته است که این قول ابی حنیفه است و در مختار النوازل که تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و در فتاوی مذکور ست که اشارتی نیست در نماز مگر نزد شهادت در تشهد و آن حسن ست و در بعضی شرح نقایه مذکور ست که مروی از جمیع اصحاب ما آن ست که سنت ست و در تحفه گفته است که اشارت مستحب ست و هو الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند بر داشتن سبابه یمنی در تشهد از جملهٔ سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بر ندارد و همچنین روایت کرده شده است از ابی یوسف انتهی و فرموده است که مغرور نگرداند ترا قول و در ظاهر اصول و ظاهر روایت زیرا که ظاهر گاهی بر خلاف مختار ائمه می باشد و در درر البحار و شرح او مذکور ست که ما اشارت نمی کنیم بسبابه نزد تهلیل و مفتی به نزد ما خلاف آن ست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت ست بر کیفیت عقد ثلث و خمسین چنانکه شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که سنت آن ست که بر دارد نزد نفی و نهد نزد اثبات و این قول ابی حنیفه و محمد ست و بسیار ست درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر تو ای منصف ازین روایات که تصریح کرده اند در بعضی از انکه آن صحیح ست یا اصح یا مفتی به است و در بعض که آن سنت ست یا مستحب یا حسن ست ثبوت اشارة در تشهد وقت شهادت پس بیشک عمل بدان اولی و احری بود و چگونه نبود و حال انکه موید ساخته اند آنرا باحادیث صحیحه وارده در اثبات آن

وعدم سکته مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام ظاهر ست که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که نیت نماز کرده و جز افعال نماز برخود حرام ساخته است و پوشیده نیست که فارق فی الحقیقت همین نیت و تحریم افعال ست و الا تکبیر بحکم کان یکبر فی کل خفض و رفع در جمیع رکعات است و لهذا تکبیر احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی زیراکه گذشت که قرات در رکعت اولی از رکعت ثانیه تطویل کردی لاسیما در نماز صبح و از رکعت ثالثه و رابعه ظاهر ست و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش کردی و بران نشستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر ران راست نهادی بلکه هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه با نگشتان بگرفتی و صورت این عقد آن ست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را بسط کند و طرف ابهام را نزد اسفل مسبحه بجانب کف دست نهد این چنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان حدیث ابن عمر ست که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین ست و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام ست بر اصبع وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن زبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع یدیمنی و بسط سبابه و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و انگشت مسبحه را در کلمه شهادت بر داشتی و اشارت کردی بوحدانیت حق جل و علا و باید که اشارت بجانب فوق نیفتد تا موهم بجهت نگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آن ست که نزد نفی انگشت بر دارد و نزد اثبات بنهد و تحریک نکردی مسبحه را مراد نکه بعد تحریک اوست نه رفع او و باین توجیه تطبیق یابد هر دو روایت یحرکها و لا یحرکها مراد از اثبات تحریک رفع اصبع ست و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعض مالکیه است بدانکه عقد اصابع یدیمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقد ست با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آن ست که مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین ست و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و لیکن در متاخرین ایشان خلافی در میان آمده است و اگر احادیث را بتمام روایت کنیم سخن بتطویل انجامد بحمد الله آن در مواضع خود مذکور ست سخن از علمای مذهب بیاریم امام ابو ... در ... گوید امام ابو یوسف در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل ست بدان و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشارت میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم و گفت همین ست قول ابی حنیفه و هم ... از ظهیریه آورده است که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی اختلاف کرده اند مشایخ ... در ... ... کند نزد اشارت حکی از فقیه ابو جعفر آن ست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت کند بسبابه و در منیة المصلی گفته که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی ... نوشته که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابو حنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی ست از ابو یوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته که چون متفق ست روایت از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر ست اخبار و آثار در ان لاجرم عمل بدان اولی باشد انتهی و شارح وقایه میگوید که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده است انتهی و خالی از غرابتی نبود و آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مروی ست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه ابو داود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند و الله اعلم

مختار اوست یا از جهت غرابت و ندرت اجتماع اقوال ائمهٔ اربعه در مسئلهٔ واحده برار بعهٔ اقوال یا بجهت دیگر والله اعلم پس گفت و علما
را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال ست بعض گویند در هر دو تشهد تورک کنند و این
مذهب امام مالک ست وصورت تورک نزد وی بران وجهی که در رسالهٔ ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذهب اوست گفته آن ست
که ایستاده کنی رجل یمنی را و بداری بطون اصابع آن بجانب ارض و دو تا کنی رجل یسری را و بنهی الیتین را بر ارض و بعض علما
گویند در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد با فتراش آن ست که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بر ان بنشینند چنانچه
مصنف در تشهد اول گفت و انجا اعاده کرد و این مذهب امام ابو حنیفه است و بعضی گویند هر تشهد که بعد از ان سلام ست خواه
همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد اخیر بود چنانچه در غیر نماز فجر دران تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی
و رباعی افتراش و این مذهب امام شافعی ست وصورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی ست گفته است بر آوردن
دو پای از جانب یمین با بقای آنها بر عادت افتراش و تمکین ورک بر زمین ست و ظاهر چنان نماید که این همان طریقه است که
مختار مصنف ست ولیکن در انجا پای چپ را زیر پای راست کردن اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه
این معنی درست ست که در اول افتراش کرده و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعض گویند هر نماز یکه دران
دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک کنند تا فرق باشد میان جلوسین و این مذهب امام احمد ست و طریق تورک نزد ایشان دو طریق
است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ زیر ران راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده
کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد
اول اختیار کردند و دیگری را در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین و وجه تخصیص تشهد اخیر بتورک آن ست که مصلی در غیر وی مستعد
متهیی حرکت ست تا با تمام آن مبادرت بقیام نماید و حرکت و قیام از هیأت افتراش آسان تر ست و بعد از جلسهٔ اخیر ~~~
نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار ست مناسب آن باشد مصنف بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول
مختلف را گرفته اند با هر یکی طائفهٔ از علماء صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بتصحیح و تجویز همه کرد و وجه قول ابی حنیفه چنانکه گفته اند
آن ست که در بسیاری از احادیث ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد این ست و نشستن آن حضرت در تشهد اینچنین بود
بی تقیید به تشهد اول تا آخر و نیز مشقت درین صورت بیشتر ست و افضل الاعمال احمزها و در بعض احادیث که ذکر طریقهٔ تورک
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذری یا کبر سن یا طول ادعیه دران چه در طریقهٔ تورک مشقت کمتر بود والله اعلم
و بدانکه مصنف به بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه ست و تشهد ابن عباس که در مذهب
شافعی ست بر دیگری و بیان عمل آن حضرت دران صلی الله علیه وآله وسلم مقید نشد ما ناکه مختار نزد وی تخییر ست و عمل آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بهر دو نوع وارد ست و ترمذی در باب ما جاء من التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از
ابن عمر رض و جابر رض و ابو موسی رض و عائشه رض نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود رض روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیث وی
اصح حدیثی ست که روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد و عمل بر وست نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق ست و نیز بیک واسطه از عبد الله بن
المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در منام پس گفتم یا
رسول الله بتحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد تو درین باب چه میفرمائی فرمود علیک تشهد ابن مسعود رض لازم گیر بر خود

قولا وفعلا این ترجمهٔ رسالهٔ مذکوره است وتطویل کلام درین مقام ازجهت آن کرده شد که اهل دین دیار درین باب براه تعصب و
تعسف روند و در نفی آن مبالغه نمایند وحق خلاف آنست والله اعلم وتشهد اول را تخفیف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود
آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اول گویا بر سنگ گرم نشسته است تا بر میخاست کنایت از
سرعت نهوض و قلت جلوس در تشهد اول رواه ابوداود والنسائی وچون بعد اداء رکعتین از تشهد برخاستی برای اداء باقی
هر دو دست برداشتی وتکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قرات شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است واذا قام
من الرکعتین رفع یدیه و در روایتی رفعهما الی اذنیه وچنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور گردد رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام
برکعت ثانیه ورابعه وکلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوة بمذهب حنفی در بالا مذکور شد و در رکعت سوم در نماز ثلاثی ورباعی
و در رکعت چهارم در رباعی غالبا بر فاتحه اقتصار کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند
در ظهر در دو رکعت اولی بام الکتاب وسوره و در دو رکعت اخیر ام الکتاب وبشنوانید ما را آیتی از آیات احیانا و درازی میکرد در
رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه وهمچنین در عصر وهمچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری ومسلم واگرچه در حدیث بعض صلوة
تخصیص ذکر یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین ست باجماع ونزد اکثر حنفیه قرات مطلقا چه فاتحه وچه غیر فاتحه در غیر دو رکعت اولی
واجب نیست لکنه افضل ست شمنی گوید که نخعی وثوری وسائر کوفیین باین قائل اند وثوری میگوید اگر سکوت کند عمدا مسیء باشد از
جهت مخالفت سنت روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قرات در رکعتین اولیین واجب ست و روایت کرده است
ابن ابی شیبه از علی وابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در اولیین وتسبیح کن در اخریین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در
اخریین متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن ظاهر از مذهب امام ابوحنیفه آنست که خواندن آن خلاف سنت ست اما
ناخواندن واجب نیست ولهذا شمنی در باب سجدهٔ سهو میگوید اگر در دو رکعت اخیر فاتحه وسوره هر دو بخواند سجدهٔ سهو
واجب نشود وهو الاصح زیراکه قرات فاتحه تنها در اخریین سنت ست نه واجب نزد امام احمد وشافعی در قول قدیم ضم سوره
در اخریین مستحب نیست و در قول جدید مستحب ست وظاهر مذهب مالک چنانکه در رسالهٔ ابن ابی زید گفته است نیز موافق حنفیه
است واز امام احمد چنانچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته است دو روایت ست اصح آنست که نفی قرات سوره از جهت
عدم استحباب ست و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت ست واول اصح ست زیراکه از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم آمده است که احیانا در اخریین بر قرات فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت واحیانا سوره مختصر بخواندی
بر سبیل ندرت وخواندن چیزی از قرآن با فاتحه در اخریین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید
خدری آمده است که گفت اندازه میکردیم ما قیام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ظهر وعصر پس قیام او در اولیین
ظهر مقدار قرات الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت مقدار سی آیت وقیام او در اخریین مقدار نصف آن و در اولیین عصر مقدار
اخریین ظهر و اخریین عصر مقدار نصف از آن وچون در تشهد آخر نشستی پای چپ را از زیر پای راست کردی ومقعد را
بر زمین سخت کردی واین کیفیت نشستن در جلسهٔ اولی اصلا نبودی بلکه در وی افتراش کردن پای چپ ونشستن بران و
نصب کردن پای راست بودی چنانکه گفته شد پس صحیح نزد مصنف از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتراش ست
در تشهد اول وتورک ست در ثانی وبعد از آنکه مختار خود را بیان کرد اقوال ائمه را که درینجا مختلف آمده نیز ذکر کرد و ما ناگاه تعرض باقوال
علما بعد از تصحیح فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب دأب وی نبود یا از جهت عدم قطعیت

پستر افتادی بجانب زمین برای سجده و در روایت ابی داؤد ثم یقول الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا ویجافی یدیه و دور داشتی دو دست خود را در سجده عن جنبیه از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پستر برداشتی سر مبارک خود را از سجده ویثنی رجلیه و دو تا کردی دو پای مبارک خود را فیقعد علیها پس نشستی بر هر دو پا کیفیت این نشستن نزد حنفیه بر وضع جلسه تشهد ست چنانکه از حدیث صحیح که از زرکشی روایت کرده شد معلوم گشت ویفتخ بخای معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه ساختی سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب قبله و اصل فتخ کسر ست و تفسیرش چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را و بشکستی و زیر کردی مفاصل انگشتان را و دو تا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایه للجزری و مراد اینجا ایستاده کردن انگشتان ست با اعتماد بر بطون آنها و گردانیدن سرهای آنها بسوے قبله و از مغرب نقل کرده اند که فتخ اصابع رجلیه ای امال رؤسها الی ظاهر القدم اذا سجد چون سجده کردی و در روایت ابی داؤد ذکر فتخ اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمده و این مناسب ست بترتیب و نیز در روایت وی اینجا یعنی در جلسه نیز ذکر اعتدال و رجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصریح واقع شده ثم یسجد پستر سجده کردی سجده ثانیه ثم یکبر پستر تکبیر گفتی ویجلس و نشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع کل عظم الی موضعه این جلسه استراحت ست که مذکور شد ثم یقوم پستر می ایستاد از رکعت اولی فیصنع فی الاخری پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میکرد در رکعت اولی مراد اکثر آن خواهد بود از جهت عدم سکته و استفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر قعده اولی و کیفیت آن نکرد مگر اکتفا کرد بذکر قعده اخیره و مناسب عکس آن بود و ظاهر آن ست که گفته شود اکتفا کرد بذکر جلسه استراحت در رکعت اولی و چون گفت بکند در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول بهمان طریق ست که بعد از سجدتین رکعت اولی بود و لیکن در ذکر این جلسه جلوس بر رجل یسری گفت بی ذکر نصب یمنی و لا یخلو عن شیء ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می ایستاد از دو رکعت رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میداشت دو دست را تا دو دوش کما صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة نزد آغاز کردن نماز در شروع دران ثم یصلی پستر گذاردی بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده بر دو رکعت بودی هکذا همچنین که گفته شد باعتبار اکثر امور حتی اذا کان تا چون بود السجدة التی فیها التسلیم سجده که در وی تسلیم ست یعنی سجده اخیر بعد از رکعت اخیره که در عقب آن سجده تشهد اخیر ست و بعد از وی سلام مراد از بودن تسلیم در سجده این ست اخرج رجلیه بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت مقعد بجانب یمین و در روایت ابی داؤد اخرج رجله الیسری و بحقیقت اخراج در رجل یسری ست چه رجل یمنی چون بهمان جانب در وی اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود وجلس و نشستی علی شقه الایسر بر جانب چپ متورکا در حالی که نهنده است سرین را بر زمین این حدیث ابی حمید ساعدی ست که مصنف ذکر کرد بروایت ابن حبان و مسلم و بدانچه ما از روایت ابی داؤد و غیره در بعض مواضع از زیادات با آن ضم کردیم ظاهر شد که روایت ابو داؤد و غیره آن حدیث را اتم و اکمل ست و در روایتی مر ابی داؤد را از حدیث ابی حمید آمده که پستر رکوع کرد پس نهاد دو دست را بر دو زانوی خود گویا که قبض کننده است دو زانو را و ساخت دو دست را مانند زه کمان پس دور داشت آنها را از دو پهلوی خویش پستر سجده کرد پس قرار داد انف و جبهه را بر زمین و دور داشت دو دست را از دو پهلوی و نهاد دو کف دست را محاذی دو گوش و کشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه بنهد شکم را بر چیزی از زانوها تا فارغ شد از هر دو سجده پستر بنشست پس گسترانید پای چپ را و مستقبل گردانید ظاهر پای راست را بقبله و نهاد کف یمنی را بر زانوی یمنی و کف یسری را بر زانوی یسری و اشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه و در روایتی دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی جلسه تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری و ایستاده گردانید قدم یمنی را ...

به تشهد ابن مسعودؓ یعنی آن صحیح ست و ازمن ست بران عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را افرادی خواست که ذکر آنها مجتمع در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور ست اسم او منذر بن سعید و بعض گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعدی نسبته الی ساعدة بن کعب غزوهٔ احد و ما بعد آنرا حاضر شده مات سنه ستین صحیح و جامع بود مر آنرا ذکر کرد و گفت و کامل ترین سیاقی که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه وآله وسلم مروی شده حدیث ابی حمید ساعدی ست در صحیح ابن حبان و مسلم که در میان ده کس از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت من داناترین شما ام بصلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفتند تو از کجا داناتر باشی با آنکه نبودی تو بیشتر از ما در ملازمت و بیشتر در صحبت گفت نعم با وجود آن من داناترم بدان گفتند پس بیان کن آنرا پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی همچنین نماز گذارده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم۔ این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آورده است و در جامع الاصول از ترمذی و ابی داؤد و در مشکوة از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت ست ولیکن نه باین طول و جامعیت که در صحیحین مذکور رین ست و اما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و زیادتها که در جامع الاصول روایت کرده در ضمن آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ساعدی کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام چون می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبر تکبیر میگفت ثم یرفع یدیه پس تر بر میداشت دو دست خود را حتی یحاذی بهما تا آنکه مقابل میکرد دو دست را الی منکبیه تا دوش خود و در روایت ابی داؤد یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم یکبر بتقدیم ذکر رفع بر تکبیر بعکس آنچه مصنف آورده و این روایت موافق قول امام ابی حنیفه و محمد ست در تقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع و تکبیر بحرف ترتیب واقع شده و مذهب ابی یوسف و مختار جماعهٔ از فقها این ست چنانکه گذشت و یقیم کل عظم فی موضعه و راست میکرد هر استخوان را در جای خودش و در جامع الاصول حتی یقر کل عظم فی موضعه معتدلا یعنی راست و درست با سکینه و وقار می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی ست اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه ثم یقرأ پستر میخواند قرآن را ذکر استفتاح و تعوذ و ذکر دیگر آنرا تابع قیام و قرأت داشت و لا یخلو عن شیٔ یا آنکه مقصودش بیان هیأت نماز واقع شد و لیکن چون مقصود اصلی از قیام قرأت ست و همچنین تسمیع در قومه آنها را نیز ذکر کرد و با وجود ترک بعض چیزها این حدیث جامع تر و کامل تر ست از اکثر احادیث دیگر ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پستر بعد از قرأت رفع یدین میکرد تا دو دوش خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر بصریح در روایت ابن حبان نیست و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیرهما ثم یکبر و یرفع یدیه ثم یرکع پستر رکوع کردی و یضع راحتیه و نهادی دو کف دست خود را علی رکبتیه بر دو زانوی خود معتدلا با عتدال و استقامت در رکوع بیانش آنکه لا یصوب راسه و لا یقنع نه پایان کردی سر خود را و نه بلند بلکه سر را با پشت هموار داشتی و اولی آن ست که اعتدال بمعنی اطمینان باشد و لا یصوب راسه و لا یقنع جدا بود برای بیان برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیرهما چنانکه در مشکوة آورده ثم یعتدل فلا یصبی راسه و لا یقنع بکلمهٔ فا و ظاهر این عبارت در آنست که این بیان اعتدال باشد و تصبیه و تصویب نزدیک اند در معنی و گفته اند که صواب فلا یصوب ست و در بعض روایات لا یصیب نیز آمده ثم یقول سمع الله لمن حمده و در روایت ابی داؤد و غیره ثم یرفع راسه فیقول سمع الله لمن حمده و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه و باین روایت تمام میشود معنی قول وی حتی یقر کل عظم الی موضعه و ذکر تکبیر اینجا نیز متروک ست ظاهرا ترک آن بجهت علم و شهرت است و در روایت ابی داؤد اینجا هم معتدلا گفته برای تاکید قرار هر استخوان بمحلش که معنی تعدیل ست ثم یهوی الی الارض

و ابن ماجه از ابی مالک اشجعی آورده اند که گفت گفتم به پدر خود ای پدر بتحقیق نماز گذارده تو خلف رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلف ابی بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و علیؓ بن ابی طالب اینجا یعنی بکوفه پنج سال یا قنوت میخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت ست ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلحتی مدتی خواند و ترک کرد چنانچه معلوم شده و در موطا از نافع از ابن عمرؓ آورده که وی قنوت نمی خواند در هیچ نمازی و شمنی گفته که ابن حبان از ابی هریره بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قنوت نمی خواند در نماز صبح مگر آنکه دعا میکرد مر قومی را یا بر قومی و امام محمد رح در آثار از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که وی سالها صحبت داشت با عمرؓ بن الخطاب پس ندید او را هرگز که قنوت خواند در فجر و ابراهیم گفت که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعای بد میکرد بر علی کرم الله وجهه و در نهایت آورده اگر حادثه بمسلمانان نازل گردد امام در نماز جهری قنوت بخواند نماز جائز ست و این قول ثوری و احمد ست و جمهور اهل حدیث بر آنند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نماز مشروع ست انتهی کلام الشمنی و شیخ ابن الهمام بعد از ایراد احادیث و آثار از طرفین و تکلم بتعلیل و تنقید و تضعیف در ان مقرر ساخته و تصحیح نموده که قنوتی که در نماز فجر از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده و بصحت رسیده است همان دعا بود بر جماعه کفار تا مدت یکماه و قنوت نکرده نه پیش از ان و نه پس از ان و آنچه مر از بعض اصحاب بصحت رسیده آن نیز محمول بر وجود نوازل و حوادث ست و هذا هو التحقیق والحق الحقیق بالتصدیق والله اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و ذکر قنوت وتر در محلش بیاید و معلوم شد که قنوت انتهی بمعنی دعا ست و خصوص دعای اللهم انا نستعینک الخ و اللهم اهدنا الخ که مشهور ست حال آن نیز بتحقیق بپیوندد انشاء الله سبحانه و بسم الله الرحمن الرحیم گاه بجهر میگفت و گاه باخفا میگ و مصنف این را در بیان قرأت سابقا گفته است تکرارش را درین مقام وجهی ظاهر نیست با آنکه این سخن از وی مخالف آنست که در خاتمه گفته است که در باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده و چون ادعا و التزام بیان عمل صحیح از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم نموده لابد آنچه اینجا ذکر میکند محکوم بصحت باشد نزد وی و حق آن ست که در خاتمه گفته است چنانچه ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آن ست که در تعیین جهر و لزوم آن چنانکه اخفا هرگز نکرده باشد حدیثی صحیح نشده پس مخالفتی میان آنچه اینجا میگوید و آنچه در خاتمه خواهد گفت نباشد و در ظهر و عصر اسرار قرأت میکرد و ذکر این سابقا در بیان قرأت مناسب بود و با وجود آنکه درین دو نماز اسرار می کرد و بعض آیات اندکی بلند میخواند چنانکه از ماموران که قریب می بودند می شنیدند چنانکه در حدیث بخاری و مسلم از ابی قتاده آمده و یسمعنا الآیة احیانا و مقصود ازین اسماع تعلیم ایشان بود که میخواند و فلان سوره میخواند و گفته اند که گاهی جهر بجهت غلبه استغراق و تدبر بی قصد نیز حاصل میشد والله اعلم و در نماز التفات نکردی بمعنی التفات دو هر دو جانب یمین و شمال با پیچیدن گردن است این چنین مفهوم میشود از کتب لغت پس بگوشه چشم نگریستن بی گردانیدن گردن التفات نباشد و مکروه نه کذا فی الهدایه و در شرح ابن الهمام ست که حد التفات مکروه آنست که به پیچد گردن را تا حدی که روی آید از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسد ست و یکی مکروه چنانچه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق بی تحویل سینه و اگر تحویل سینه کند باطل گردد نماز وی و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست انتهی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از التفات در نماز و وعید فرمود بر ان و میفرمود هو یعنی التفات در نماز اختلاس ربودنی ست یختلسه الشیطان که میکند آن ربودن را شیطان از نماز بنده و در احادیث این لفظ زیادت ست که من صلوة العبد یعنی میگیرد و می رباید شیطان از نماز کمال وی را این حدیث صحیح ست و روایت کرده است او را البخاری و مسلم و احمد و ابوداود و نسائی از عائشهؓ و نیز فرمود با انس رضی الله عنه

بسوی زمین و بیرون آورد هر دو قدم را از یکجانب که ناحیهٔ یمنی باشد و بضم این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کامل ترین و جامع ترین احادیث گردد در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم والحمد لله علی ذلک و در نماز صبح گاه قنوت میخواند و گاه ترک میکرد بدانکه ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف ست شافعی و مالک و احمد و عبد الله بن المبارک و غیر ایشان قائلند بدان بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و قبل آن هر دو جائزست و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و ترمذی گفت که نزد امام احمد آن ست که اگر حادثهٔ پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد والعیاذ بالله امام را رسد که دعا کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکند هم جائزست و اگر نکند هم رواست و مختار آن ست که نکند و در احادیث صحیحه مذکورست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا یکماه در قضیهٔ بیر معونه در نماز صبح قنوت خوانده در بعض روایات قبل الرکوع و در بعض بعد الرکوع و این اصح ست بعد از ان ترک داد و قضیهٔ بیر معونه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هفتاد تن را از صحابه که ایشانرا قرا میگفتند بسریه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشانرا رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بیر معونه گفتندی متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و بجائیکه فرستاده است میرویم و از جای شما میگذریم کافران گفته ایشان باور نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز صبح دعا بقهر و هلاک رعل و ذکوان کرد و قنوتی که در نماز صبح خوانده این بود و گفته اند که ابتدای قنوت و قوت این قضیه بود و پیش ازین قنوت نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود و در روایت ابی داؤد آمده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا یکماه متصل بعد از هر نماز پنجگانه وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره و دعا میکرد بر احیا از سلیم رعل و ذکوان و عصیه و آمین میگفتند آنها که در خلف او بودند و زرکشی در شرح خرقی گوید که قنوت در غیر وتر نزد احمد نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است و آن نیز مخصوص ست بامام اعظم یا امیر جیش نه هر امام را و آیا محل قنوت فجرست یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه روایت ست از احمد و مسلم از خفاف بن ایما آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس برداشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها و اسلم سالمها الله و عصیة عصت الله و رسوله اللهم العن بنی لحیان والعن رعلا و ذکوان پس تر رفت بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که وی شنید رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون بر میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا پس نازل شد این آیت لیس لک من الامر شیٔ او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترک کرد و شیخ ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دعا میکرد بر مشرکان ناگاه آمد او را جبرئیل و اشارت کرد بسکوت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاده ترا سباب و لعان ترا رحمة للعالمین گردانیده و آورد جبرئیل آیت لیس لک من الامر شیٔ و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق و نیز در بعض اوقات جماعهٔ دیگر را نیز دعا کرد بعضی را به نیکی و بعضی را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که میگفت اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربیعة والمستضعفین بمکة اللهم اشدد وطاتک علی مضر اللهم اجعلها علیهم کسنی یوسف ازین عبارت معلوم شود که قنوت در غیر قضیهٔ بیر معونه نیز بود و نزد امام ابو حنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست و قنوت آن حضرت مخصوص بوی بود صلی الله علیه و آله وسلم و در قضایای مخصوص بود بعد از ان ترک کرد و احمد و ترمذی و نسائی

و در ارتعاد و در ارتعاش اعتماد دوست این حدیث را اسناد صحیح نیست و لیکن صحیح آن ست که التفات منفی ست و ملاحظه ثابت چنانکه
گفتیم و اگر چه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز التفات نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این مقدار ثابت شده که
در بعضی از اسفار بود و شخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدیدبانی بجانب دشمن فرستاده بود چون به نماز که سنت
فجر باشد بنا بر دن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و قصهٔ بدیدبانی گذاشتن شخصی و نظر
کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از سهل بن الحنظله و
در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده آن چنان ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امشب پاسبانی ما که
میکند انس ابن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شوی رفت و بر اسپی که داشت سوار شد و
بحضرت آمد پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب نخوریم
تر امشب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح بدمید پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت
فجر بگذارد و پستر پرسید از مردم آیا هیچ احساس کردید سوار خود را مردی گفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر نداریم که حال
وی چه شد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غالبا مراد اقامت نماز فرض ست والله اعلم پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد مر شما را
که بتحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زیر درختان که در آن شعب اند ایستاده است پس نزد آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالای این کوه آنجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون
صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ یکی را ندیدم فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت
لا یا رسول الله فرمود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خود گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قد اوجبت
پس تحقیق واجب گردانیدی تو برای خود یعنی بهشت را فلا علیک پس ضرر نکند ترا اگر چه بعد از این اجتهاد و مشقت در عمل
نکنی یا مراد آن ست که نیست خوف بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که بر سبیل
ندرت بود و مراد آن ست که التفات عادت شریف وی نبود و نیز در نماز نافله بود اگر چه او گذشتن بود و نیز مصنف آن نماز
سنت بامداد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارت حدیث جامع الاصول مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که
این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احتراس باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان ست بدان
منوط و متعلق بود و این امری مستحسن و مرغوب ست زیرا که از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب
آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی صلی الله علیه و آله وسلم باین نظر کردن در اثنای نماز جهاد و تدبیر اسباب آن
مشغول شد و نماز خوف که در مقابلهٔ عدو بروجه مخصوص بگذارند باین معنی یعنی به نظر کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در نماز یا بمعنی تداخل عبادات شبیه است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه منقول ست از امیر المومنین عمر رض میگفت
انی لاجهز بدر ستی که من هر آئینه ساختگی میکنم جیشی لشکر خود را بتامل و تفکر و تدبیر در امر وی و انا فی الصلوة و حال آنکه من در
نماز ام سیوطی در جمع الجوامع این اثر را از ابن ابی شیبه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشئ فی
الصلوة و در ترجمه این قول از عمر رض آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد فرمود علائی

ای پسر که من بپرهیز از التفات وچون در شرح خطاب بعلی درحقیقت خطاب بهمه است گویا خطاب بجمیع کرده اوام کرد بتخصیص پیدا نگردد و در مصنف ابن ابی شیبه آمده لایلتفت احدکم باین جهت گفت مصنف که ای فرمود بپرهیزید از التفات کردن در نماز چه التفات در نماز هلاک شدن ست بوقوع در ورطه اثم و عذاب واگر نا گزیر باشد . رلاز التفات دن یعنی البته میخواهد التفات کند ورا ضی میشود بفوت کمال باری در نماز نافله بکند که امر دروی آسان ست ونقصان دروی چندان خطر ندارد و نه در نماز فریضه که امر وی خطیر ست وضرر دروی کثیر اگرچه بفوت کمال در نوافل که مکملات فرائض اند فوات کمال فرائض نیز بوجهی لازم مے آید و ترمذی این حدیث از انس رض بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرموده چون بایستد مرد در نماز اقبال کند در روے پروردگار تعالی جل وعلا بوجه کریم خود وچون التفات کند و بجانب غیر نگرد بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگرے تراکسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر وچون بار دوم التفات کند باز حق عز شانه همچنین گوید وچون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی این حدیث را احمد وابو داؤد ونسائی و دارمی وحاکم وبیهقی از ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند وحاکم تصحیح آن نموده وشیخ ابن الہمام گوید حق آن ست که این حدیث حسن ست و در حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت رواه الطبرانی عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس رض که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود رسول خدا یلحظ بگوشه چشم می نگریست فی الصلوة در نماز یمینا و شمالا راست وچپ ولا یلوی ونمی گردانید عنقه گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارک خود هرچند در جامع ترمذی ست ونسائی آنرا نیز روایت کرده اما غریب ست چنانچه ترمذی گفته است هذا حدیث غریب ونیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث وکیع فضل بن موسی را که روایت کرده است متصل الاسناد تا عکرمه عن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یلحظ الحدیث و روایت کرده وکیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یلحظ ونحو حدیث اول آورده پس حدیث وکیع مرسل باشد وحدیث فضل بن موسی مسند ولیکن پوشیده نماند که مرسل چون بوجهی دیگر مسند آید حجت ست باتفاق ونیز در منافات غرابت با صحت سخن ست وقد سبق تحقیقه فی المقدمة وترمذی حدیث انس را یا بنی ایاک والالتفات که مذکور شد نیز غریب من هذا الوجه گفته است ومصنف در انجا طعن نکرد بغرابت این مگر از ان جهت باشد که فرق ست میان غریب مطلق و غریب من هذا الوجه فتدبر وگو یا بجهت این معنی گفت وبه ثبوت نمیرسد برای تقریر وتحقیق طعن اما پوشیده نماند که حدیث ابن عباس جواز لحظ میکند نه التفات ولحظ غیر التفات ست چنانکه بیان کردیم واز کلام مصنف در قاموس نیز همچنین مفهوم می گردد پس ثبوت لحظ وجواز آن منافات ندارد بنفی التفات وکراهیت آن وگفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاهی ملاحظه اصحاب که در نماز خلف او بودند میکرد خواه بقصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که لحظ مبطل نماز نیست والله اعلم وشیخ ابن الہمام میگوید که حدیث ملاحظهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب را ترمذی ونسائی وابن حبان از ابن عباس روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده وترمذی حکم بغرابت آن کرده وابن القطان گفته که صحیح ست وغرابت او مخصوص بطریقی ست که ترمذی آورده واو را طریقی دیگر نیز هست در مسند بزار انتهی وگویا مصنف از التفات معنی عام تر شامل ملاحظه والتفات مراد داشت مجازا ونفی هردو کرده ولهذا گفت کسی از امام احمد پرسید وگفت بعضی از اہل حدیث روایت می کنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در نماز ملاحظه والتفات می کرد امام احمد بجهت عدم صحت اسناد نزد وی بروی انکار عظیم کرد وبغایت متاثر گشت بحدی که لون روی وی متغیر شده بدن و

خصوصاً بعد از ادای نماز و جزری در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی از اوقات اجابت در صلوة مکتوبه را مدبر [illegible] مرد
بران بعد از تشهد تا السلام وارد و الله اعلم و مصنف میگوید جمیع ادعیه نماز در نفس نماز بود و امر بآن فرمود و بعضی از ائمه علم
میگویند چون از نماز فارغ شوند . و تهلیل و تسبیح و تحمید مشروع و مستحسن ست بی خلاف نظاهر این ادا که بعض از ائمه علم میگویند بی آنکه
فعل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بیان کند چنانکه عادت اوست درین کتاب ناظر در ان می نماید که آن از مستحسنات علما
است بتصریح در احادیث وارد نشده و حال آنکه در احادیث صحیحه از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند و نیز چنانکه تهلیل
و تسبیح و تحمید مذکور ست ادعیه نیز در ان میان ست و مستحب ست که درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستد بسیار منا - آن بود که
وسیلی آن دعا کند و حاجات خود را از حضرت عزت جل شانه بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی گردد و این در جمیع اوقات
دعاست اگرچه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز ست از فضالة بن عبید آمده است که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی در نماز بعد از تشهد اللهم اغفرلی وارحمنی پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم شتاب کردی ایها المصلی چون نماز کنی و بنشینی یعنی در تشهد حمد و ثنا گو بر حق جل و علا بدانچه وی
تعالی اہل و سزاوار آن ست و درود بفرست بر من پس بعد دعا کن او را و درخواه حاجت خود از وی بعد از ان نماز گذارد مردی
دیگر پس حمد گفت مر خدا را سبحانه و درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که
مستجاب ست دعای تو رواه الترمذی و روی ابو داؤد و النسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از تشهد آورده اند و محتمل
است که بعد از فراغ نماز نیز بود و الله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت
است کذا سمعته من بعض المشائخ و صلوة بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم در نماز فرض ست نزد شافعی و نزد ما سنت ست
و بالجمله صلوة بر آن حضرت بموجب امر صلوا علیه واجب ست پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شمنی گوید نزد کرخی یکبار
در عمر واجب ست و نزد طحاوی واجب ست نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور گردد و هو الصحیح کذا فی المحیط انتهی
و شیخ ابن الہمام در زاد الفقیر گفته مگر نزد اتحاد مجلس که برین تقدیر مستحب ست تکرار صلوة بتکرار اسم شریف فعلیک بها

فصل فی کیفیة الخروج من الصلوة

بعد از تشهد با متمماتش که صلوة و دعاست گفتی السلام علیکم و رحمة الله
و التفات بجانب راست کردی چنانچه رخساره مبارک ایمن ور لا ز آنها نیکه در ینجانب بودند بدیدندی و از جانب چپ [illegible]
گفتی السلام علیکم و رحمة الله چنانچه رخساره مبارک الیسر او را بدیدندی احادیث صحیحه درین باب از اصحاب سنن ارتعه
وغیرها از ابن مسعود و صحابه دیگر وارد شده است و ترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود
گفته و فی الباب عن سعد و ابن عمر و جابر بن سمرة و البراء و عمار بن یاسر و وائل بن حجر و عدی بن عمیرة و جابر و صهیب بن مسعود
و حکم بتحسین و صحت حدیث کرده میگوید و هم بروست عمل نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کسانیکه بعد از
ایشانند انتهی و همین ست مذهب ائمه ثلثه الا امام مالک که نزد وی یک تسلیمه است مقابل وجه مذکور ایوست و در رساله ابن
ابی زید که از کتب معتبره در مذهب ایشان ست کیفیت وی چنین گفته که گوید السلام علیکم یکبار و گردانید سر اندکی بجانب
یمین و آوردن او در مقابل وجه منفرد را چنین کنند اما مقتدی یک سلام گوید و اندکی میلان بجانب یمین کنند پس اگر الله

در خانه ما بود در نماز یاد آمد مرده بند است کم که شب در خانه باشد پس رفتم و امر کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابی عثمان نهدی این قول عمر را وصل کرده بعد از آن میگوید که ابن التین گفته که این در انجاست که قلیل بود و تفکرها اگر متتابع و متوالی شود فکرها و بحد کثرت رسد چنانکه در نیابد که چه گذارده و چند گذارده این داخل باشد در صلوة حرام است بود بروی اعاده و گفته اطلاق این سخن از ابن التین موجه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از عمر چیزی که اباء دارد از آن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از طرف عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر من حساب میکنم جزیه بحرین را در حالیکه در نماز ام و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمر گذارد نماز مغرب را و قرأت نکرد و چون از نماز برگشت گفتند یا امیر المؤمنین قرأت نکردی در نماز گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آنرا الی المدینه تا بعد آمدیم شام را بعد از آن اعاده کرد نماز را با قرأت و این دلیل است برینکه اعاده نماز از جهت ترک قرأت بود نه استغراق فکر انتهی و گفته که خواطر جبلت انسان است بر دفع آن اختیار ندارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو رکعت یعنی بعد از هر دو رکعت تحیات بخواندی چنانکه گذشت از احادیث در صفت صلوة و این حکم تکرار است به بیان تشهد اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آن است که زیاده از دو رکعت بیک تشهد نتوان گذارد و درین محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نماز شب آنرا بیان کرده است و خلاف آن نیز نقل کرده چنانکه بیاید انشاء الله تعالی فافهم و در هفت محل در نماز دعا کردی اول عقیب تکبیر احرام چنانچه یاد کرده ایم از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد فراغ از قرأت و این دعای قنوت است که در وتر میخواندند اما مصنف قائل نیست به ثبوت قنوت در وتر از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در فصول قیام شب بگوید و دعای دیگر در وتر بیان نکرده و اثبات ننموده این چیست که میگوید سوم بعد از اعتدال و سر برداشتن از رکوع گفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شیء بعد اللهم طهرنی بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرنی من الذنوب والخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الوسخ دعای بعد از اعتدال سابقا گذشته است گاهی این بودی با اندک تفاوتی و گاهی جز این بودی و اعادهٔ وی اینجا حاجت نیست چنانچه دعاهای استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانک ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی این نیز گذشته است با زیادتی که در نماز تهجد میگفت و پوشیده نماند که مناسب آن بود که این را سوم گوید و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و غالب دعا در نماز در سجود بودی چنانچه ذکر کردیم ششم بین السجدتین چنانچه گفتیم هفتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین میگویند چنانچه الآن در دیار عرب و عجم متعارف است از عادت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود و درین باب هیچ حدیث ثابت نشده و در جامع الاصول و مشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس آورده که در وی مذکور است الصلوة تخشع و تضرع و تمسکن یعنی نماز اظهار و اکمال خشوع و خضوع و مسکنت است ثم تقنع یدیک یعنی پس برمیداری دو دست را یعنی بعد از سلام مستقبلا بهما الی ربک تقابل کننده بطون آنها و چهره بباطن انگشتان دو دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب یعنی دعا میکنی و حاجت میخواهی و من لم یفعل ذلک و کسیکه نکند آنرا فهو کذا و کذا پس وی چنین و چنین است کنایه است از نقص در نماز وی و تادیهٔ آن بخسارت دنیا و آخرت کذا قال بعض الشارحین و در بعض روایات آمده فهو خداج ای نقصان و اصل خداج افگندن حامل است ولد را پیش از وقت ناقص الخلقة این حدیث بیان میکند استحباب و فضیلت دعا را بعد از نماز چه امام را چه مقتدی را اما نا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفت بدعتی ست مستحسن چه دعا همیشه مستحب و مستحسن

بود و ... چنانکه ... در ادعیه ... نیز در ادعیه ... کرده اند و بعضی ظاهر ست و در سجود بیا
گفتی رب اعط نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیه سجده ذکر
میکرد چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من فتنة
المحیا و الممات اللهم اعوذ بک من المغرم و المأثم این دعا و استعاذه ازین امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است و متفق علیه
است و در بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینم ترا که استعاذه
میکنی از مغرم فرمود آیا نمی بینید که مرد بعلت آن دروغ گوید و در خلف وعده افتد و دیگر دعا ابوبکر گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا
که بخوانم در نماز خود فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت
الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المؤمنین علی آمده است که گفت آخر انچه میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و
انت المؤخر لا اله الا انت رواه الترمذی و صححه و زرکشی گفته که ترمذی روایت کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر او که
گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وی نماز میگذارد و قبض کرده بود اصابع خود را و بسط کرده سبابه را و میگفت یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک و بالجمله از ادعیه مأثوره هرچه تواند بخواند و بعض علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه انچه در معنی او
از انچه عائد بامور آخرت بود و متضمن قرب و طاعت بخواند و باوجود آن شک نیست که انچه در دعای مأثور از فضل و برکت و اجابت
متوقع ست در غیر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که تعیین دعا مورث ملال و سآمت ست و عدم تعیین مورث شوق و لذت و اگر از
ادعیه مأثوره هرکدام را در وقتی بخواند احسن باشد و دعواتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز کردی مجموع بلفظ
افراد مروی ست چنانچه رب اغفر لی و ارحمنی و اهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد اللهم باعد بینی و بین خطایای
و مانند آن کفایت میکرد مصنف را در عبادت که میگفت چنانچه گذشت از ادعیه و لیکن برای ایضاح و بیان مثالی چند اعاده کرد و چون
اینجا محل سوال بود که کسی گوید که این در منفرد صحیح ست اما امام را خود باید که دعا بلفظ جمع گوید چنانچه در حدیث وارد شده و وعید
بران مترتب گشته است مصنف دفع این سوال کرد و گفت و اگر کسی گوید در حدیث صحیح وارد شده لا یؤم عبد باید که امام نکند
بنده قوما فیخص نفسه بدعوة دونهم فان فعل فقد خانهم پس تخصیص کند خود را بدعوة بدعای فان فعل پس اگر تخصیص کند خود را بدعا فقد خانهم پس تحقیق خیانت
کرد این قوم را و تضییع کرد حق ایشان را این حدیث ابو داود از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که درین باب از ابی
هریره و ابی امامه نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن ست و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از یزید بن شریح از ابی هریره
و حدیث ثوبان اجود ست اسنادا و اشهر جواب بگو که امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع
و مردود ست و سخن این امام حجت ست در روایات احادیث که ادعیه در اینجا بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و مؤید آن ست و
در حقیقت مستلزم خیانتی در حق قوم نیست زیرا که هرکدام از ماموران دعای برای خود میکند و در تکبیرات و تسبیحات و ادعیه امامت
را اثری نبود و امام ضامن قوم نه چنانچه در قرائت همچنین ست بقول ائمه که قرائت را بر مقتدی واجب دارند و اگر چنانچه مذهب
حنفی ست در ضمانت امام پس گویا که چنانچه قرائت امام قرائت قوم ست دعای وی نیز دعای قوم بود و در اجابت آن بوی
و بقوم عاید و واصل گردد فافهم و ... این حدیث دال بر عدم تخصیص امام نفس را بدعا ثابت شود ...
... مشترک بلفظ جمع ... باشد چنانچه اللهم اهدنا فیمن هدیت که در دعای قنوت وارد شده ...

بجانب امام واشارت لند بوی و متمسک ایشان حدیث عائشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سلام گفتی یک سلام بجانب پیش روی مبارک خود ومیلان کردی اندک میلانی بجانب شق ایمن وترمذی بابی دیگر برای تسلیمهٔ واحده عقد کرده وحدیث عائشه رض را آورده ومیگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده ومیگوید حدیث عائشه رض رفع وی معلوم نشده مگر باین وجه ومیگوید محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد از اهل شام که یکی از رواة این حدیث ست روایت کرده می شود از وے مناکیر ومیگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم واصح روایات از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دو سلام ست وبرین اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وتابعین وکسانیکه بعد از ایشانند وقومی از صحابه وغیرهم قائل اند بسلام واحد وشافعی گفته اگر خواهد سلام گوید یک سلام واگر خواهد دو سلام این کلام ترمذی ست ووی ترجیح جانب تسلیمتین کرده وتصریح بذهاب بعضی علما به تسلیمهٔ واحده نیز نموده است وما ناکه تسلیم واحد منسوخ شده یا احیانا بوده است والله اعلم وشیخ مصنف چنانکه عادت اوست در رسوخ وجزم باحد الجانبین ومبالغه در تائید مختار خود میگوید وعمل دائم وی این بود یعنی دو تسلیم بر کیفیت مذکور تا پانزده صحابه آنرا روایت کرده اند وائمه حدیث باسانید صحاح آنرا آورده واما در حدیث عدی بن عمیرة آمده است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه عدی بن عمیرة را ترمذی دران صحابه شمرده که از ایشان احادیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم وحدیث وی در باب تسلیمهٔ واحد در کتب سته وجز آن نیافتیم وما ناکه نزد مصنف از وی دو حدیث ست یکی در باب تسلیمتین وآن صحیح وثابت ست ودیگر در باب تسلیم واحد وآن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد آن قائم نیست ونزد اهل حدیث ثابت نه وحدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور ست چنانکه ترمذی از عائشه رض آورده مصنف میگوید اما در حدیث عائشه رض آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود آن حضرت که یک سلام میگفت باواز بلند تا بیدار میگردانید ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع ترمذی وجامع الاصول نیست چنانچه مذکور دیم واین حدیث هم چنانچه حدیث عدی بن عمیرة معلل ست واگر معلل نبودی هم بصریح دلالت بر مقصود که اقتصار بر یک سلام ست نکردی چه اینجا بصریح اثبات سلام واحد کرده ونفی سلام ثانی نکرده بلکه از ان ساکت شده شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت کردی که مقصود از ان ایقاظ اهل بیت بودی فافهم واز ینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی حدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آن ست که جهر به تسلیم واحد میکرد واز برای اعلام وسلام دوم را آهسته میگفت وجهر در غیر قرأت از برای اعلام بود وآن به تسلیمهٔ اولی حاصل شد پس حاجت بجهر ثانی نباشد وابن قدامه گفته که معنی قول عائشه تلقاء وجهه آنست که ابتدا السلام از جانب قبله کردی بعد از ان التفات کردی بیمین ویسار کذا ذکر بعض الشارحین

فصل فی ادعیة الصلوة

جمله از دعوات که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در استفتاح ورکوع واعتدال وسجود وبین السجدتین میخواند سابقا مذکور شد واز جمله دعواتیکه در نماز میخواند این دعاها ست اللهم اغفرلی ذنبی ووسع لی فی داری وبارک لی فیما رزقتنی مصنف تعیین موضع این دعا نکرد که بعد از تشهد ست یا غیر آن وظاهر بقرینه دعای لاحق آن ست که بعد از تشهد بود والله اعلم واین دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرد که وقت وضو میخواندند واین دعا را میخواند اللهم انی اسالک الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد واسالک شکر نعمتک وحسن عبادتک واسالک قلبا سلیما ولسانا صادقا واسالک من خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم واستغفرک لما تعلم رواه النسائی عن شداد بن اوس وروی احمد نحوه ودر لفظ حدیث اینچنین واقع شده که ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یقول فی صلوته ومراد بآن آخر صلوة ودانسته آنرا در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند وشیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح مشکوة گفته وفی روایة لاحمد فیها وفی دبرها وظاهر ان فی دبرها آنست که بعد از فراغ نماز

امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث کہ اتفاق ائمه بران ست باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة واین بی اشکال ست و در بعض طرق من الدنیا یا من دنیاکم نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده اگر یکی ازین دو نباشد نیز اشکالی ندارد واما اگر هر دو باشد چنانچه بر زبانها میگردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد به بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم ست پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمد و ازان از جمله امور طبیعیه دنیاویه است و سوم امر دینی و گاهی گویند که سوم از امور دنیاویه را بسبب ملالت و سامت ذکر نکرد و عدول کرد ازان بامر دینی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نسا منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و تواند والله اعلم که امر ثالث که ذکر آن درین حدیث نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه صلی الله علیه و آله وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عائشه رض آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یافت ازان دو چیز و نیافت یکی را یافت نسا و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و میسر مود از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت ارحنا یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة بنماز یعنی اذان گو و تکبیر بر آر تا نماز کنیم و از تعب و محنت و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود وی تعالی راحت یابیم برین معنی مضمون این حدیث با مضمون وجعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا نماز کنیم و ادای آن از شغل قلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از سالم بن ابی الجعد آورده که گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت می نمودم مردی که حاضر بودند برین سخن او را عیب کردند پس آن مرد این حدیث را برایشان حجت آورد و گفت شنیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها واین بمعنی ثانی موافق ست و فرق میان دو معنی آن ست که در اول راحت بوجود نماز ست و شهود وی و ذوقی که در وست و در ثانی بابرای ذمه و وجوب طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب ست بوی و هر دو معنی در نهایه جزری مذکور راند فافهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با این همه ذوق و خوشی و راحتی که در نماز داشت مراعات حال ماموران به تخفیف نماز از وی فوت نشدی در صحیحین از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سبک گذارنده ترین مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی و باوجود آن سبک گذاردی گویند مراد تمامی در رکوع و سجود و طمانینت و اعتدال ست و خفت در قرائت و بروایتی نگذاردم من نماز را خلف هیچ امامی که اخف بود از روی نماز گذاردن و اتم دران از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به تحقیق بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که می شنید گریه صبی را پس تخفیف میکرد و مبادا مادرش در فتنه افتد و احمد و ابویعلی از وی روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها گذاردی دراز کردی چندانکه خواستی و اگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مروی ست از انس که گفت نگذاردم من نماز را خلف امامی که مشابه ترین مردم ست برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نماز گذاردن از عمر بن عبد العزیز و بود وی که تمام میکرد رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را اخرجه النسائی عن زید بن اسلم و مروی ست از فضل بن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که نماز کرد و تخفیف کرد در قرائت و در طمانینت پس گفتند او را چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در وسواس نیفتم و نیز در صحیحین از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر که امامت کند قومی را گو تخفیف کند نماز را زیرا که در ایشان

وغیر آن ودرین ودر شرح بصیغهٔ جمع وارد شد السنادہ ست مرقوم را امام تخصیص کند بنفس خود لاجرم خیانتی کرده باشد در حق ایشان چنانچه بادشاهی بر دست بنده به بندگان خود چیزی بخشد وآن بنده آنرا مخصوص گرداند بخود ودیگران را محروم سازد وبالاتر ازین خیانتی نباشد واگر آن دعا که امام بعد از سلام می کند ومقتدیان تامین می نمایند ثابت شود چنانکه ذکر کردیم آن نیز محل این حدیث تواند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست واز دیانت نه والله اعلم

فصل بدانکه شادی ومسرت وچشم روشنی وخوشدلی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز وذوق وشهودی که درین وقت یافتی در هیچ عبادت وهیچ وقت نیافتی واز ین جهت میفرمود جعلت گردانیده شده است یعنی حق تعالی این بمحض فضل وکرم خاص خود که بمن وارد ساخته واین تجلی فرموده نه من بفعل وکسب خود پیدا کرده ام قرة العین این کنایت از فرح وسرور ودریافت مقصود وفوز بغیت ست مشتق ست از قر بفتح قاف بمعنی قرار وثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد وبدیدار او آرام گیرد وبجایی دیگر نگرد ودر حالت سرور وخوشحالی ساکن وبرجای خود بود وبنظر بر غیر محبوب پریشان وبهر جانب نگران ودر حال حزن وخوف گردان ولرزان باشد «تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت» دلیل آن ست ویا مشتق ست از قر بضم قاف که بمعنی سرد ست وسردی چشم ولذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود وگرمی وسوزش در دیدن اغیار ولهذا ولد را قرة العین خوانند وآنکه فرمود فی الصلوة نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور وآرام وی بمشاهدهٔ حق ست که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل ست نه بنفس نماز یا ثواب او چه نزد مشاهده ما آرام والتفات بغیر نبود ونماز غیر حق ست اگرچه نعمت اوست وفضل او وفرح بفضل نعمت حق نیز مقامی عالی ست چنانکه گفت «قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا» اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل ومنعم وفرح وسرور باوست ومقام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعلی وارفع ست وباین جهت فرمود فلیفرحوا ونگفت فلتفرح تا خطاب با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد وتواند که ازین مقام بعض خاص گان امت را نیز شربی ونصیبی بود چه قرة العین بشهود بر قدر معرفت مشهود ست وچون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ شهودی مانند شهود وی نبود وقرة العین دیگران مثل قرة العین وی نباشد حبیبی الله مقام خاص اوست اگرچه دیگران نیز گویند حسبنا الله اما این بدان نماند تنبیه بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث ست که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث را احمد ونسائی از انس روایت کرده وسخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط وصغیر از انس رضی مرفوعا آورده وهمچنین خطیب در تاریخ بغداد وابن عدی در الکامل وحاکم در مستدرک نیز آورده اما بدون لفظ جعلت وگفته که صحیح ست بر شرط مسلم ونزد نسائی نیز از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده وباین وجه اخراج کردند او را احمد وابو یعلی در مسندین خود وابو عوانه در مستخرج صحیح خود وطبرانی در اوسط وبیهقی در سنن وغیر ایشان وابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف وآن این ست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن واما آنچه مشهور شده است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیا ودر تفسیر آل عمران از کشاف وندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث با وجود مزید تتبع وتفتیش وتصریح کرده باین معنی زرکشی وگفته واقع نشده است درین حدیث لفظ ثلاث وزیادت وی مخل ست معنی را چه صلوة از دنیا نیست وتکلم کرده امام ابن فورک بر معنی او وتوجیه کرد لفظ ثلاث را وشیخ ابن حجر در تخریج رافعی گفته که مشهور شده بر زبانها بزیادت لفظ ثلاث ونیافتم لفظ آن را در شیئی از طرق او ووی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست وصلوة ...

چون بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده تا دیدم که صبی بر پشت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سوار
است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز خود بغایت طویل تا آنکه ما
بردیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد بسوی تو فرمود هیچ کدام از نیها نبود و لیکن سواری کرد بر من پسر من و مکروه پنداشتم
که شتابی کنم و سر بردارم تا تمام کند وی حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابوہریرہ رض می آرد که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم در نماز عشا و چون بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت
برداشتنی نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را به نشاند ایشان را در کنار خود و گاه در نماز بودی و
عائشه رض بیامدی و در بسته بودی چند گام بنهادی و در را بگشودی چنانچه در جامع الاصول بروایت ابی داؤد و ترمذی و
نسائی آورده است که گفت عائشه آمدم روزی از بیرون و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد و در درون خانه
و در خانه را بسته پس طلب کردم از وی کشادن در را پس پیش آمد آن حضرت و کشاده برای من در را پس بر گشت بجای نماز
خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی ست و گفت ترمذی که بیان کرد عائشه رض که در خانه بجانب قبله بود و
روایت نسائی آن ست که طلب کردم کشادن در خانه را و رسول صلی الله علیه و آله وسلم میگذارد نماز نفل را و در بجانب قبله بود
پس مشی کرد از جانب دست چپ یا دست راست خود پس بگشاد در را پس رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی در حال نماز بر
سلام کردی باشارت دست وی را جواب گفتی باین طریق که دست را بگستردی چنانچه پشت دست بالا بودی ابو داؤد و ترمذی
و نسائی از ابن عمر رض آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسوی مسجد قبا و نماز گذارد در وی پس
آمدند جماعهٔ انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود ابن عمر رض گوید گفتم مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی
الله علیه و آله وسلم که رد کرد بر ایشان سلام را در نماز پس برای نمودن کیفیت اشارت بسط کرد بلال کف دست خود را و
گردانید بطن کف بجانب اسفل و پشت دست بجانب فوق و گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز میکرد چنانچه صهیب رض گوید گذشتم
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بروی پس رد کرد سلام مرا باشارت
اصبع رواه ایضا الترمذی و ابو داؤد و النسائی و مصنف میگوید گاهی بسر مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا و بر هر
تقدیر ما این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور از ابن عمر رض واقع شده کان یرد
اشارة و اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان
اشارت بدست ست و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لابد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی
درین باب خواهد بود و الله اعلم و در صلوٰة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مردم گرد وی
استاده بودند یکی از ان میان پرسید که این چه حال ست پس اشارت کرد بسر خود بجانب آسمان بقصد جواب وی رواه
مسلم و اگر محمل کلام مصنف این را دارند نیز صورتی دارد و الله اعلم و در اوایل رد سلام در نماز بسلام کردی پس از ان منسوخ شد
و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم در حال نماز و رد میکرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه و آله وسلم پس رد
نکرد بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوٰة لشغلا
و در بعض روایت آمده که الله تعالی میکند از امر خود هرچه میخواهد الکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر حق تعالی جائز نباشد

بیماری و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی می باشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر عهدی که عهد کرد بسوی من رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم این بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذار نماز را رواه مسلم و احادیث درین باب بسیار ست و قصهٔ معاذ
بن جبل که در نماز عشا سورهٔ بقره خواند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود افتان انت یا معاذ سابقا مذکور شد و از
سیاق قصهٔ معاذ و احادیث دیگر معلوم گردد که نهی از تطویلی ست که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و فقدان حضور
گردد و الا اطالت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابهٔ عظام در امامت بسیار بود چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از شنیدن آواز گریهٔ صبی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد بقطع صلوة یا زوال خشوع چنانکه از حدیث
انس گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می درآیم در نماز و می خواهم دراز
کنم آنرا ناگاه می شنوم آواز گریهٔ صبی را پس مساهله و تخفیف می کنم در وی چون میدانم حال مادرش را که از گریهٔ وی بر جان
او چه میرسد و گاه بجهت رحم و شفقت علی نیز در نماز کردی چنانکه طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را بر داشتی و بر دوش
مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده می آرند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که امامت می کرد مردم
را و امامه بنت ابی العاص که از زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بر دوش مبارک او میبود و چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و چون بر میداشت سر از سجده باز بر میداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز همچنین میکرد و خطابی
میگوید چنان نماید که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صبیه را نه از روی قصد و تعمد بود شاید که صبیه بجهت طول
الفتی که بحضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمده بوی متعلق میشد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت رحمی و
مهربانی که داشت مدافعه وی نمی کرد و او را از خود نمیراند و بحال خود سر میگذاشت کذا قال الکرمانی فی شرح البخاری و نیز
میگوید که اختلاف ست درین که این حمل در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله افعالی که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نماز روایت کرده اند یا آنرا تاویل کنند و از حد کثرت بر آرند بنا بر اختلافی که در تفسیر فعل کثیر واقع ند یا گویند پیش از تحریم
فعل کثیر بود یا مخصوص دارند با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات صحیحه صریح
آمده است که وضع و حمل امامه بفرض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و بعض گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نبود
زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و امامت در نفل معهود نبود و نیز در روایت ابی داود آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض
گویند که برای حفظ خشوع بود اگر بر نمی داشت میگریست و شغل سر وی میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد و قول به نسخ
بمجرد احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعض گویند از خصائص آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بود و این نیز خلاف ظاهر ست پس صحیح آن ست که گفته شود که این فعل متوالی نبود زیرا که طمانینت در
ارکان نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بود انتهی و این مبنی ست بران قول که فعل متوالی کثیر ست و ما دون وی
قلیل چنانکه بیاید و گاه حسنین در اکثر کتب بشک آورده اند میان حسن یا حسین و در بعض جمع کرده اند میان هر دو
بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم متعلق شدی از برای وی اطالت - و کردی و توجه خاطر
بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی در جامع الاصول از عبد الله بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در
جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخش می آرد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یکی
از دو نماز ظهر یا عصر در حالتی که بردارنده بود حسن یا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و بنهاد او را بر زمین پس تکبیر گفت و نماز
گفت

سجده کردی بعد از سجده باز منبر برآمدی و قیام و قرائت و رکوع انجا کردی و نزد سجده هم [redacted]
نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف این چنین نقل
میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده دی و باز بر رفتی و این واقعه مگر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد
و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت سجده را در نماز اعتبار کنند یا بتاویل آنکه سجدهٔ تلاوت در حکم نماز ست یا خطبه اگر از
جمعه باشد قائم مقام رکعتین ست والله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر پایهٔ اول یا دوم بود و پس نزول و صعود بر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر نبود و اگر بر پایه سوم هم بودی
تواند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود در یک زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود والله اعلم
و یکبار دو دختر از بنی عبد المطلب با یکدیگر در مخاصمت و مصارعت بودند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بود چون نزدیک وی
صلی الله علیه وآله وسلم شدند ایشان را بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح
ذات البین از امور خیر و ما نا که قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت ست بکثرت فعل و مبالغه است در آنکه با وجود
آن این فعل از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوجود آمد و تحقیق آن ست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آن ست که
بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضاً آنرا بیکدست کند نیز مفسد ست مثل تعمم و تقمص و تسرول و رمی از قوس
و آنچه محتاج بیکدست ست قلیل ست اگرچه اتفاقاً بدو دست کند مثل حل سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک اینست که دو کس را که در هم
افتاده باشند از یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا بیکدست توان کرد اگرچه اتفاقاً بدو دست وقوع یافته باشد یا آنکه تفسیر
فعل کثیر بآنچه مصلی آنرا کثیر پندارد نیز کرده اند و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر ست و ما دون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و وی نماز میگذارد
و جوف وی را آوازی بود همچو آواز دیگ مسین که بجوش شد یعنی گریه میکرد و درونش میجوشید و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میگذارد و در سینهٔ
وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکا روایت کرد روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمائل و روایت دوم را ابو داؤد
در سنن و در فقه حنفی مذکور ست که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت باشد بلکه بعلت
دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رهبت و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت
حضور و خشوع دارد چنانچه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت امر آخرت
اگر نگاهداشتن آن طاقت ... مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی و گاه حاجت تنحنح کردی و لهذا فقها تنحنح
بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آن ست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد
و باعث طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل کرده شده است قول ابی یوسف در انین و بکا نزد عدم امکان احتراز
از وی و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا بکند مصلی آنرا تا بدانا ند دیگری را که در
نماز ست فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته که مراد به تنحنح آن ست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه نیز همچنین ست و گاهی تهی پای
نماز گذاردی و غالب احوال این بودی و گاهی با نعل نماز گذاردی چنانکه ابو داؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگذارد پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سعید بن زید

و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد ودق [redacted] از جابر می آید که گفت فرستاده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بحاجتی و چون باز آمدم آن حضرت نماز میگذارد بر راحله خود پس سلام کردم او را پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ساختی دران کاری که فرستاده بودم ترا من در نماز بودم ازان سبب با تو کلام نکردم و بعضی از شراح گفته اند که اگر کلام کردن جابر بسلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بجواب آن مهم بود که او را بدان فرستاده بودند اشارت برای نشاندن او بود و ازینجا معلوم شود که گاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین مینماید زیراکه در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نبود و روی همین تقلیب ید بگردانیدن ظهر او بفوق و بطن باسفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بزمین کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این مر آنرا فافهم بیشتر پوشیده نماند که لفظ کلمته در بعضی از روایات مسلم واقع شده و در وی این دو احتمال که گفته شد جاری ست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابو داؤد و ترمذی فسلمت علیه آورده اند پس متعین ست که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد با وجود آنکه نهی میکرد ازان پس صحابه ابن عباس رض را نزد عائشه فرستادند تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عائشه رض او را نزد ام سلمه رض فرستاد و ام سلمه رض جاریه را نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد تا حقیقت حال به پرسد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبری کند پس وی صبر کرد پس بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت ست که بعد از نماز پیشین میگذاردم و امروز بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنها را و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی و الله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز ست اگر عمداً بود و رد سلام خواه عمداً خواه سهواً در هر دو صورت مفسد ست و شمنی نقل از فتاوای ظهیریه کند که اشارت برد سلام بدست یا بانگشت مفسد صلوٰة نیست و گوید اگر یکی چیزی طلبید از مصلی پس ایما کرد بسر یا بدست بلا و نعم نیز مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعض حنفیه رد سلام را بدست در مفسدات ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت ست بر ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد ست و این مخالف احادیث صحیحه است که ذکر کرده شده است و معارضهٔ آنها را صالح نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام بیاید و در اوائل تکلم نیز جائز بود در نماز پس ازان منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی و قوموا الله قانتین ای ساکتین و گاه چنان بودی که عائشه رض در برابر نماز یعنی پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب قبله در مکان وقوع سجدهٔ وی صلی الله علیه وآله وسلم خفته بودی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت اراده سجود دست بر پای وی نهادی بلکه انگشت در پای وی بخلانیدی تا وی پای خود را بخود کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و پای را گرد آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پای من در جانب قبله آن حضرت بودی چون خواستی که سجده کردی غمز کردی مرا و در روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی زیر کردی و خلانیدی انگشت را در پای من پس قبض میکردم و گرد می آوردم پای های خود را باز چون می ایستاد دراز می کردم پا یها را و گفت در خانه دران روزها چراغ نبودی و ازینجا گفته اند جمهور علما که اگر امراة در پیش روی مصلی بود یا از پیش وی بگذرد قاطع نماز نبود و این مبحث در خاتمه در شرح قول مصنف که گفته در باب الصلوٰة لا یقطعها شیٔ چیزی ثابت نشده شرح و تفصیل یابد انشاء الله تعالی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر منبر بامامت نماز گذاردی و قرائت و رکوع بر منبر کردی چون وقت سجود رسیدی از منبر پس پا شدی و فرود آمدی و بر زمین

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قنوت در نماز صبح گاہ خواندی وگاہ ترک کردی این حکم سابقاً گذشتہ است واعادہ وتکرار آنرا وجہی ظاہر نیست مگر از جہت توطیہ تفصیل مذہب محدثین کہ اینجا میکند چنانکہ میگویید اہل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت ست وترک آنہم سنت ست از جہت ثبوت فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر دو وجہ احیاناً خواند واحیاناً ترک کرد چنانکہ سابقاً گذشت ومع ہذا یعنی باوجود آنکہ نزد اہل حدیث سنت فعل احیاناً وترک احیاناً ست ایشان برکسیکہ بران مواظبت بنماید چنانکہ مالک وشافعی انکار نمیکنند وآنرا بدعت نمی شمرند وفاعل آنرا مخالف سنت نمیخوانند وہمچنین ترک آنرا چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ واحمد در قول مشہور است بدعت نمیدانند وتارک آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکہ ظاہر چنان نماید کہ ہر دو شق راکہ مواظبت بر فعل ومواظبت بر ترک است بدعت شمرند زیراکہ سنت نہ چنین ست بلکہ عدم مواظبت ست بر احد الجانبین گویا کہ میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکردہ ونزد ترک منع از فعل نفرمودہ ہر دو جائز داشت پس نمیگویند کہ یکی ارجح واحسن ست بلکہ میگویند من قنت فقد احسن ومن ترک فقد احسن ہر کہ بخواند قنوت در نماز صبح ہم نیک کرد وہر کہ نخواند ہم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید کہ مذہب سفیان ثوری ہمبرین نہج ست ودلائل از طرفین بسیار اما چون مقصود اینجا بیان طریقۂ نبوت ست نہ تحقیق مذاہب فقہا بران اقتصار کردہ میشود طریقۂ نبوت چنانچہ مختار مصنف ست فعل احیاناً وترک احیاناً ست پوشیدہ نماند کہ سابقاً معلوم شد کہ قنوت خواندن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ در نماز صبح وچہ در فرائض دیگر بسببی از اسباب بود کہ دعا میکرد بر جماعہ وآن در اوقات مخصوصہ بود در ابتدا بعد ازان متروک گشت وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وخلفای اربعہ بعد ازان نخواندند والتزام آن ومواظبت بران بعد ازان بدعت ست وہمینست مذہب امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ فافہم

فصل در نسیان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز

بدانکہ سہو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اقوال در انچہ متعلق ست باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال چہ در نماز وچہ در غیر آن اختلاف ست کہ جائز ست یا نہ ومختار نزد اہل حق جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغہ الٰہی عز شانہ است وباعثیت تشریع احکام ودریافت سعادت اقتدا بہ پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چنانکہ میگویید از جملۂ منن ونعم حق تعالیٰ بر امت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکی این بود کہ گاہی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز سہو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در انچہ تشریع کند اشارت کرد بآنکہ مجرد تشریع حکمت نیست در سہو ونسیان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیراکہ تشریع بی آن ممکن ست چنانکہ گفتی ہر کہ سہو کند سجدۂ سہو بروی لازم آید چنانکہ در صورت شک بیاید ولیکن این نکتہ باضمیمۂ دریافت سعادت اقتدا تمام ست وگاہ سہو یعنی در وقت سہو میفرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچہ شما آدمیانید انسی نسیان میکنم لما تنسون چنانچہ نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دہید مرا رواہ البخاری ومسلم عن ابی مسعود وابقای حصۂ بشریت واحکام جبلت در آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامعیتی خاص ست کہ کمالی مخصوص جوہر حقیقت اوست محققان گفتہ اند کہ ظہور سلطان ربوبیت وقیام نوامیس الوہیت اقتضای آن کرد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بر حد عبودیت کہ اشرف اوصاف واجل محاسن اتصاف ست واقف گردانید واوصاف عبودیت بروی اجرا نمود چنانچہ گفت اجوع یوماً واشبع یوماً وفرمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما یجلس العبد وبکای آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وحزن قلب ودموع عین بر فوت ولد ازین باب ست وظہور احکام سہو ونسیان نیز داخل این ست با تضمن وی حکمت تشریع واقتدا ما ومیفرمود چنانکہ در موطا آوردہ انما انسی او انسی شک راوی ست یعنی از باب افعال ست یا تفعیل و بر ہر تقدیر بر صیغۂ مجہول ست لاسن بر صیغۂ معلوم متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش [illegible] ہند تا سنت گردانم

آورده اند که گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز میگذارد در نعلین خود گفت نعم و اگرچه این رخصت
است ولیکن گاهی برای اظهار مخالفت با یهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلوا فی نعالکم نماز گذارید در نعلینهای خود خلافا
للیهود و از برای اظهار مخالفت با یهود و این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد از شداد بن اوس باین لفظ آورده که فرمود
خالفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم ولا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیگذارند نماز در موزهای خود و نه در نعلهای
خویش و از موطا حدیث ابی سعید خدری آورده که یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با صحابه نماز با نعلین می گذارد و لیس هم در
نماز نعلین را بر آورد و بجانب یسار خود بنهاد صحابه نیز بموافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آوردند و چون فارغ شد
از نماز فرمود چرا بر آوردید شما نعلین پای را از پای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که بر آوردی ما نیز بمتابعت تو بر آوردیم فرمود
من خود از ان جهت بر آوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر ببیند در
نعلین خود قذر و پلیدی مسح کند آنها را بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابو داؤد عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز باید که نه نهد نعلین خود را بجانب یمین خود و نه بجانب یسار خود تا یمین
دیگری واقع نشود و باید انکه شد آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد درمیان دو پای خود یا بگذارد نماز هم در نعلین
و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز فتح نماز گذارد و نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه گذاردی و گاه در
دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی اشتمال و توشح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح و التحاف که در احادیث
واقع شده است آن ستکه مخالف میکرد طرفین ردا باین صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست می گرفت از زیر دست
چپ می بر آورد و آن طرف که بر دوش چپ ست از زیر دست راست بعد از ان می بست طرفین را بر سینه و گاهی که ردا عریض
باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوة در ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا هست هر کدام از شما را دو ثوب و ابو داؤد و نسائی از سلمة بن الاکوع
آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و
ولیکن تکمه کن آنرا یعنی بربند جیب او را اگرچه بخار باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت
من مردی ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب ست در دویدن دنبال شکار کذا فی بعض الشروح و از
ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با وجود آنکه جامهای من بر مشجب ست
و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر روی جامها بنهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز میگذارد در ثوب
واحد و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه با آنکه جامهای تو نهاده است
گفت گذاردم تا ببیند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببیند مرا احمقی مثل تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه درست ست و گفت کدام
یکی را از ما دو جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت ست
میکردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود گفت این بر تقدیری بود که در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب از کی و اولی بود و مثل قول ابن مسعود از عمر نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هر چه یافته شود همان ست و اما بر تقدیر
وسعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود ست و نماز در ثوب مهنه که در خانه بپوشند و پیش عظما و اکابر بآن نروند مکروه ست و آنحضرت

آن ست که تشهد بعد از سجدهٔ سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند اصح آن ست که هست و بعضی گویند که [illegible] به تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت ست و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین ست که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بصحابه پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام داد رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ولیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند یکی از رواة حدیث ترمذی منفردست بزیادت تشهد با مخالفت بقیهٔ رواة با وجود کثرت و حفظ و ایقان ایشان پس این حدیث شاذ باشد و بعضی شافعیه که قائل اند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و اورا طرق بسیارست که بحد حسن رسانیده و حاکم گفته که وی صحیح ست بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعودست که ابوداؤد و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظن تو بر چهارست تشهد خوانی پس تر دو سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تر تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از مغیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر دو ضعف ست و گفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجه حسن میگردد و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از ان اختلاف ست در حنفیه که پیش از سجدهٔ سهو دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور ایشان آن ست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمه و غیروی بر انند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکورست منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر فخر الاسلام ست اورا در قول بسلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل اشارت بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب آن ست که یک سلام دهد زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس ضم ثانی بوی عبث باشد انتهی و نیز اختلاف ست که درود و دعا که در تشهد اخیرست در تشهدی ست که پیش از سجدهٔ سهوست یا در تشهدی که بعد از وست اختیار کرخی برین ست که بعد از وست و در هدایه گفته صحیح همین ست چه محل درود و دعا تشهد اخیرست و بحقیقت تشهد اخیر همان ست که بعد از سجدهٔ سهوست و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آن ست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند زیرا که هر دو در آخر نماز اند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی ثانی سهو از دو رکعت اخیر بعد از قاعدهٔ اولی چنانکه مصنف میگوید و در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک راوی ست سلام داد و سخن گفت و بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود باداء دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجدهٔ اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد و تخصیص تکبیر میان دو سجده بذکر چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجدهٔ سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد بر سجدتین سهو شایع ست یا مراد سجدهٔ اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد بدانکه این حدیث را حدیث ذو الیدین گویند و تمام قصه باختلاف الفاظ آن ست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد بما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یکی از دو نماز عشی را که ظهرست یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که احدی صلوتی العشی و در بعض الظهر والعصر و در بعض ظهر بتعیین ورود یافته و در روایت مسلم احدی صلوة العشی اما

انچه در هر جزوی آن مشروع کرده اکنون شروع در بیان سهوها که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز واقع شده
اول سهو از قعدهٔ اولی در صحیحین دو حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم دو رکعت از بعض نمازها پستر بایستاد و نه نشست وایستادند مردم باوی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر بودیم
ما سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعیین و قوع یافته باین لفظ که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشست بعد از آنها و چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد پستر سلام داد و در
روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کردند مردم باوی بجای انچه فراموش
کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو انیست و مصنف این چنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع نکرد
و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از ان سلام داد ذکر
تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ ابن حجر در فتح الباری
میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که فسبحوا به فمضی و اما آنکه مصنف می گوید اشارت فرمود بدست که
برخیزید در هیچ طریق نیافتیم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیادت را در طرق صحیحین
نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادتها را ذکر نکرده مگر در نظر مؤلف در
بعض طرق و روایات آمده باشد در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین ست چنانچه نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد
بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعدهٔ اولی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فراموش کرد و سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برکعة ثالثه
برخاست رجوع نکند بانچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که در صورت مذکور فراموش کرد و فقها گفته اند درین صورت که اگر
بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند و حد نزدیکی بقعود بعدم رفع رکبتین ست از ارض چون
رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام بعض گفته اند بعدم استوا و انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی
شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کنز میگوید که بنشیند مادام که راست نه ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث مغیرة بن
شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بایستد امام در دو رکعت اگر پیش از انکه راست بایستد بیادش آید باید که بنشیند
و اگر راست بایستاده نه نشیند و دو سجده سهو کند رواه ابو داؤد و ابن ماجه دلیل این قول ست و اما انچه روایت کرده شده ست که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقعود و در روایت دیگر آمده که رجوع نکرد
محمول ست برین دو حالت قرب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سهو تشهد نیست چه اگر بودی مذکور
میشد زیرا که مقصود بیان تمام چیزی ست که بسهو واجب گردد و بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجود السهو و گفته تسلیم
کردند انس و حسن و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجدهٔ سهو بعد از ان حدیث ذو الیدین سوق کرده از ابی هریره که در وی
ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور گردد و در آخر باب گفته که گفته شد با بن سیرین آیا در سجدهٔ سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابو هریره تشهد
نیست انتهی و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد ست و ترمذی گفته است اختلاف کرده اند
اهل علم در تشهد بعد از سجدتی السهو بعض گویند تشهد و تسلیم هر دو است و بعض گویند تشهد نیست و لیکن تسلیم ست و مذهب
احمد و اسحاق آن ست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز همین ست و اصح نزد شافعیه

بسوی غیر اوست کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل ست و در بطلان آن قول ذوالیدین بلی قد نسیت و تقریر آن حضرت او را درین قول کافی ست و نیز فرمود انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون و بعضی گویند که قول او لم انس محمول بر ظاهر و حقیقت خود ست گویا که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعمد کرد این فعل را درین صورت تا واقع شود تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول بتعمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در غایت بعد ست و نیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث ست بلکه قول ابلغ از فعل ست چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از لم انس آن ست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموش میکنانند مقصود احتراز ست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات ست و اقرب آن ست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل ست و در حکم اوست و لا محذور فیه و لزوم کذب مندفع ست بانچه گفته شد در دو جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که ایتان بمنافی و تکلم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نکند و این جواب از تکلم ذوالیدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه بسهو بود و پوشیده نماند که این بر مذهب حنفیه که تکلم بسهو و نسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نگردد و ایشان گویند که وقوع آن درین قضیه بر خلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و فیه ما فیه و بعضی میگویند که قضیهٔ ذوالیدین پیش از نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از ان جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر ست از ان و وی راوی حدیث ذوالیدین ست پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث او نیست و منافات ندارد بروایت او قضیهٔ سابق را بسماع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از ان جهت که ابو هریره در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره متاخر ست از تاریخ نسخ کلام در صلوة و طحاوی این را حمل بر مجاز کرده و گفته که مراد از صلی بنا صلی بالمسلمین ست و هو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بینا انا اصلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و این دفع میکند این تاویل را قطعا کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که انهم ردو بدل از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ذوالیدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول در غایت بعد ست و در شرح کنز الدقائق المسمی بالبحر الرائق گفته که ما جوابی شافی ازین اعتراض نیافتیم والله اعلم و مذهب امام احمد آن ست که کلام عامدا و ساهیا مبطل صلوة ست مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند و اگر مقتدی تکلم کند و میداند که بر وی بقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذوالیدین استیناف نکرد بجهت آن بود که فرائض در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذوالیدین بیقین میدانست که نماز او تمام شده است و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نه این چنین ست چه فرائض درین زمان زائد و ناقص نگردد کذا قیل و درین کلام نیز نظر است چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث ست نعم احتمال تمام صلوة باحتمال نسخ ثابت ست زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة ام نسیت و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و کل ذلک لم یکن مرتفع ست و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز تکلم کرد فتدبر ثالث سهو یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور ست و در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی آورده که معونه بن خدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک روز نماز گذارد و همین قدر گفت و معلوم نشد که چه نماز بود و از نماز

الظهر یا العصر ابن سیرین گفت که ابو هریره معین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که گفت غالب ظن آن ست که
نماز عصر بود و بعض گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبهٔ ظن ست پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت گذارد و سلام داده برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبلهٔ مسجد بود
و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بر عرض نهاده شده در مسجد و در روایتی بر جذعی که در قبلهٔ مسجد بود پس تکیه کرد بروی
گویا که در خشم ست و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد رخساره
راست خود را بر پشت کف دست چپ و برون آمد ندسرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که پیشتر از مردم دیگر برآمدن عادت
داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم بایکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ
شد و در بدل آن دو رکعت مشروع گشت و در میان این قوم ابو بکر رض و عمر رض نیز بودند هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان
شد که بپرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد مردی بود که او را ذو الیدین می گفتند حرص علم و تعلم احکام دین
او را برین داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود که هیچ کدام ازین دو که تو
میگوئی نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روی بقوم آورد و پرسید آیا راست چنین
است که ذو الیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذو الیدین بلی قد نسیت یا رسول الله بعد از آن روی بقوم
آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذو الیدین بعض ذلک قد کان پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پستر سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجدهٔ که در نماز میکرد
یا درازتر از آن پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پستر تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجدهٔ که در نماز میکرد یا درازتر پستر برداشت سر
خود را و تکبیر گفت پرسیدند ابن سیرین را که پستر سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پستر سلام
داد این مضمون حدیث صحیحین ست بر وجهی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان علوم این حدیث کلام طویل
است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما و سخن از آن مناسب
است که بما ریم یکی در قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود هیچ کدام ازین دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش
کردم چه این اخبار ست بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال ست و جواز آن
نیز بر تقدیری ست که مبین شود نسیان بودن آن و تقریر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعض میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال اخباری
است که متعلق به تبلیغ شرائع و وحی ست نه در جملهٔ اخبار و این قول ضعیف ست چه اخبار بخلاف واقع کذب ست و منقصت که واجب ست
تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه و آله وسلم از آن و معلوم ست بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت تصدیق
اقوال و تلقی بجمیع اخبار وی صلی الله علیه و آله وسلم در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور علما همین ست و ایشان تاویل کنند
این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام از آنها نبود با آنکه مراد این ست که در اعتقاد من این چنین ست نه در نفس الامر و این
خبر صادق ست بلاشبه یا کنایت ست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این صادق ست و بعضی گویند نفی نسیان کرد نه سهو و این
قول مبنی ست بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت ست و سهو شغل قلب ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سهو در
نماز میکرد و اما از آن غافل نمیشد و مشغول میگردانید او را از حرکات صلوة مشغولی بالصلوة نه غفلت از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست

ودو بار سلام داد خلاصه این حدیث با حدیث ... بن عبد الله یکیست سوای آنکه درینجا تعیین نماز عصر کرده وذکر امر بلال باقامت نکرده
واینجا ذکر سجده نیست اینجاست واین حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز عصر را
وسلام داد بر سه رکعت بعد برآمد منزل خود را وایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند ودر دو دست وی طولی بود وصنیع آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بآن حضرتش بازگفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمگین ردای شریف کشان تا رسید بمردم
وگفت آیا راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد یک رکعت را وسلام داد بعد دو سجده کرد وسلام داد وقصه این حدیث
مثل قصه حدیث ذوالیدین ست اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارده برخاست وآنجا دو رکعت از ظهر یا عصر وگفته اند که خرباق نام
همان ذوالیدین ست ودر نام ذوالیدین دو قول ست یکی عمرو بن عبد بن عمرو دیگر خرباق وکنیت او ابو محمد ست وبعضی گویند خرباق
نام شخصی دیگرست که او را ذوالشمالین گویند وبعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین وذی الشمالین ست وبعضی توقف کرده اند
دران وتحقیق آن ست که خرباق نام ذوالیدین ست وذوالشمالین غیر ذی الیدین ست ودر فتح الباری عمرو بن عمرو بن نضله را
نام ذوالشمالین گفته وخرباق نام ذوالیدین گفته وگفته که ذوالشمالین خزاعی ست وذوالیدین سلمی وگفته که ذوالشمالین ببدر
کشته شده وذوالیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وفات کرده وبنای قول بآنکه حدیث تکلم در نماز سابق ست بر حدیث تحریم
کلام برین ست که آنرا حدیث ذوالشمالین گفته اند واین وهم ست آن حدیث ذوالیدین ست نه ذوالشمالین انتهی پس معلوم شد
که از ذوالیدین در باب سهو دو حدیث مروی ست یکی ترک رکعتین وراوی آن ابو هریره است دیگر ترک یک رکعت وراوی
آن عمران بن حصین ست والله اعلم بدانکه این پنج موضع مروی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر
غیر ازین ثابت نشده ولیکن فقها مواضع دیگر را نیز بران قیاس کردند بعلت ترک واجب ودر بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
ودر بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم گشت امام شافعی رحمة الله علیه مجموع را پیش از سلام می کند
بترجیح احادیث وارده درین باب برانچه ورود یافته درخلاف آن وبعضی گفته اند که وی رحمة الله علیه ادعای ناسخیت احادیث وارده
در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را ومیگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود والله اعلم وترمذی گوید مذهب اکثر
علمای مدینه این ست وامام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند وترجیح این احادیث بر ماعدای آن ودر کتب سته از عبد الله بن مسعود آمده
که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از سلام وهم در کتب سته از عبد الله بن بحینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ ابن
الهمام یا بحدیثی که روایت کرد ابو داؤد وابن ماجه واحمد وعبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لکل سهو سجدتان بعد
ما یسلم وبیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد ست باین حدیث تضعیف کرده وحق آن ست که وی ثقه است زیرا که یحیی ابن معین
که سخت ترین محدثان ست در تحقیق رجال او را توثیق نموده وقد حققه الشیخ ابن الهمام وتقریر آن چنان که گفته اند آن ست که فعل
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه وآله وسلم که اقوی ست از فعل چنانکه
در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین ویا بقیاس چنانچه مذهب ایشان ست از رجوع بقیاس نزد تعارض
حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و
نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود وعمار بن یاسر وابن عباس وابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین همین ست
وامام ابو ... هر سهوی را که نقصان ست سجود پیش از سلام میکند وسهوی را که زیادت ست در نماز بعد از سلام ومیگوید که اگر
هر دو سهو مجتمع شود یکی زائد ویکی ناقص سجود هر دو را پیش از سلام باید کرد وامام مزنی وابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همبرین اند

بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش
کردی بمسجد رجوع کرد و بلال را نمود تا اقامت ... یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و بازگشت درین حدیث
ذکر سجدهٔ سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شد که قضای رکعت فراموش شده کرد و بس واین دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجدهٔ سهو
تواند بود و نزد حنفیه واجب ست وحجت ایشان حدیث ابن مسعود ست که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین بصیغهٔ
امر و در صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث ابی سعید آمده وامر برای وجوب ست لاسیما که فرمود وصلوا کما رایتمونی اصلی و نیز سهو مشروع
است برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم و مارج باشد که واجب اند باتفاق وحدیث طلحه در عدم سجود نص نیست بلکه
مسکوت عنه است شاید که باشد ومقام اقتضای بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته که اختیار
کرخی بر آن ست که سجود سهو واجب ست و قدوری گفته که صحیح همین ست وبعضی گفته اند که سنت ست و در شرح ابن الهمام از بعض
حنفیه نقل کرده که گفته که سنت ست نزد عامهٔ اصحاب ما رابع سهو بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود
آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه بطریق استفهام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی
زیاده شد فرمود از چه سبب میگوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی آنگاه خواه بجهت آنکه یاد وی آمد یا برگفته ایشان
اعتماد کرد دو سجده سر د سهو را و سلام داد و بران دو سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث ست که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون
الحدیث وظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین ست اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده ومذهب ائمهٔ حنفیه درین صورت تفصیل ست و آن این ست که اگر از قعدهٔ اخیره سهو کرد و نه نشست
و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است
بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد وهو المختار کما قال الشمنی باطل شد فرض وی و نفل گرداند خامسه را و
اگر قعدهٔ اخیره کرد و سلام ناداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
را تمام شد فرض وی ضم کند باوی سادسه را و مستحق ست که سجده کند برای سهو که از سلام کرده ولیکن از حدیث مذکور معلوم میگردد
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعت سادسه ضم نکرده بسجدهٔ سهو اکتفا نمود و این ست مقصود مصنف از آنکه گفت و
بران اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت ما نا که این حدیث نرسید بجماعه از اهل کوفه که رفته اند بآنکه
اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نماز وی فاسد ست و لازم ست بروی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل ست
و لازم ست بروی که ضم کند باوی سادسه را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجدهٔ سهو کند و این سخن تعریض ست بر علماء ما یا توجیه
از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام ست حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن ظهر پنج رکعت
مطلقا سجدهٔ سهو ست و نماز صحیح ست چنانکه مذهب شافعی ست و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد و جوابش
آن ست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدهٔ اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب ست زیرا که آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ترک نمیکرد قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود
بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس بحدیثی ست که نهی کرده است در روی از بتیرا یعنی یک رکعت گذاردن
فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد
و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند . باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد

از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتند و ندانند که چند رکعت از نماز گذارده ام و بهیچ جانب جزم نتوانند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگرچه خلاف واقع ست اما او را بران مقرر نمیداشتند والبته آنچه واقع و نفس الامر ست بیادش میدادند و در صورت شک متردد و متحیر ست و بالجمله بجهت غلبهٔ استغراق و توجه بجانبی نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان ست چنانچه سیاق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه درنمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مرامت را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و ندانند که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرود و قرار دهد درین صورت مثلاً بران که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین ست اگرچه چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجدهٔ سهو کند در حدیث بخاری و مسلم یسجد سجدتین مطلق واقع شده بی تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا و ابوداؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا و ابوداؤد و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری از دارقطنی آورده و گفته که این زیادت بمجموع این طرق نازل از درجهٔ حسن که احتجاج بآن میتواند کرد نبود و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد بیک جانبی بنا بران کند خواه اقل بود و یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب و لیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول هم از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله آن ست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست ندهد بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند و امام محمد در موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار ست و میگوید و اگر این چنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار ست و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام ست و حاصل آن ست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب ست و در حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و ندانند که یک رکعت گذارده یا دو بنا نهد بر یکی و اگر ندانند که دو گذارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر ندانند که سه گذارده یا چهار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث حسن صحیح و چون همه این احادیث ثابت ست جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک در اول بار و ثانی بر وقوع تحری بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بران و این کمال جامعیت ست که بنای مذهب امام ابوحنیفه بر آن ست و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود و بنا بر یقین نهد گفته نشود که صورت غلبهٔ ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگوئیم که این اصطلاح احادیث ست و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن هم را شامل و مگر نمی بینی آن الظن لا یغنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت

فصل در گشاده داشتن چشم در نماز آن حضرت صلی الله

وابن عبدالبر گفته که این قول اولی ست از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین وابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی ست از ترجیح وادعای نسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب بهمین اعتبارست که سجده در هر دو صورت ست یعنی بعد از سلام و پیش از سلام اما مخالفت احادیث درینجا نیز لازم می آید چنانکه حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان ست و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیری صحیح که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شده است به ثبوت نماید و چون این مطلق وارد ست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل اختلاف فعلین بر جواز امرین ولیکن اولی و قوع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبدالبر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل ست زیراکه در نقص جبر ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعقب کرده شده است این وجه بآنکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع ست اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص ست اگرچه بصورت زیاده نماید و سجده در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان ست و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم ست چرا در نماز نباشد ترغیم فعلی زائد بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة ست خطابی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست و ثوری گوید که اقوی مذاهب قول مالک ست بعد از آن قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی ست که در وے مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و وی کار میفرماید هر حدیث را در انچه ورود یافته چنانکه گفت امام احمد رحمه الله میگوید در محلی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام کرده بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع نیافته پیش از سلام کند زیراکه این بنظر ظاهر موافق ترست چه سجده برای جبر نقصان نماز ست و از جنس نماز ست پس اگر داخل نماز و پیش از بیرون آمدن بشد بهتر ست و از امام احمد منقول ست که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی نمی بود میگفتم من که سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت مرجح مذهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت ست و الا در اصل جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس بهر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة و داود ظاهری که یکی از اصحاب ظواهر ست یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند چنانکه در مقدمهٔ کتاب بدان اشارت کرده ایم بظاهر بیت خود رفته میگوید سجدهٔ سهو نکنند کسی الا درین پنج محل که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجدهٔ سهو نکنند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ما عدای این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آنراکه سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت مصطفی ست صلی الله علیه وآله وسلم از غیر نظر باختلاف علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جوابش آن ست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث مختلفه دارد نیز مینماید لاسیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه سابقا در قعدهٔ صلوة بیان مذاهب اربعه کرد بآنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیه بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر حدیث و مقصود بالبیان ست چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داود ست فتدبر و از انچه گذشت معلوم شد که سهو نسیان

سلیمان اوراگذاشتم تا خوار و زار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمی بود بر می بستم آن جنی را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه و رعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام درخواست از خدای تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص با و باشد و بتحقیق پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم قدرت و امکان تصرف در ثقلین بیشتر و قوی تر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالفعل در ان جن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس پاس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و بگذاشت صلی الله علیه وآله وسلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی رویت جنت و نار و خوشه و جن رویت عین بود نه آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال ست نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر ست کمال آن ست که بر رویت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت وارد بران فافهم و این دلیل ست بر آنکه تغمیض عین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگویند اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را برد فرو گرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی اولی و اوفق بودی بروش وی والله اعلم

فصل الاذکار بعد الصلوة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز سلام دادی این چنین ست روایت مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون برگشتی از نماز و در روایت ابو داؤد و چون خواستی که برگردد از نماز سه بار بگفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و دیگر بار باستغفار این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده کرده اند و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة این مقدار بگفتی و برخاستی و بحجره مراجعت کردی این چنین ست در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه رض آمده که نمی نشست مگر مقداری که می گفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام توجیه همان ست که مکرر گفته ایم گاهی چنین بودی و گاهی چنان والله اعلم و در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم و ابو داؤد و نسائی ست از عبد الله بن الزبیر مروی ست که در عقب هر نماز فرض میگفت در حدیث اگرچه عقیب صلوة واقع شده ولیکن مراد نماز فرض ست باجماع و بعض از شراح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بران ست و در روایت مسلم آمده که باواز بلند میگفت و بعض علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بوده و اگر جای دیگر نیز امام را مصلحت در جهر و اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکند درست ست بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد [redacted] شی قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم ست بمعنی بخت و غنا یا بمعنی پدر پدر و پدر مادر یعنی غنا و نسب نزد خدا کار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت ست کوشش و اجتهاد و عمل نیست و گفته اند که کسر ضعیف ست و مختار فتح ست بمعنی اول لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را مقدم دارد و بر سائر انواع ذکر دارد عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ

علیه وآله وسلم در نماز چشم مبارک را گشاده داشتی و فرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از اینجاست که فقها ... همین را مکروه
داشته‌اند و گفته‌اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال باحادیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخاری در صحیح آورده
چنان ست که عائشه را پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیثمی ... در نماز پیش من می‌آیند و لفظ حدیث این ست
که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پرده رقیق را گویند و بعضی گفته‌اند صفیق از
صوف رنگین و بعضی گفته پرده رقیق در پس پرده غلیظ و گفته‌اند که مراد بستر جانب بیت بدان آن ست که متاعی در جانب بیت
داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و فیه نظر و در مجمع البحار گفته
است که مثل حجله عروس بر پا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه مروی ست که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جامه با علم پوشید و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا خمیصه گویند کسی برای آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آورده بود و برای خاطر وی پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگریده بود چون از نماز فارغ شد
فرمود که این جامه را برابی جهم صحابی مشهور ست کنیت او ابو عبید و نامش عامر ابن حذیفه قریشی عدوی و ابهری در شرح مشکوة
میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد جامه
آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایت کنند منسوب ست بانبجان که نام
موضعی ست و بعضی گویند منبج موضعی ست بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابو جهم این گلیم را
برای خود گذاشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی برای من
بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود تر آورد و در حقیقت این برای تعلیم
امت بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله
مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آن ست که ازینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده
نماند که استمرار و دوام گشادگی چشم ازینجا لازم نیاید و اگر مقصود این ست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام ست اما ظاهر این ست
که مقصود آن ست که دائم چشم گشاده بودی و اصلا نبستی والله اعلم باز باحادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهده جنت
و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث
صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز
کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند ندیدم منظری زشت تر از
منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم وی را و خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت و خبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت و عفر و عفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده
برآمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا و علیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بر وی قادر گردانید و گرفتم
او را و خواستم که بر بندمش بستونی از ستونهای مسجد تا ببینند همه شما او را پس از آن ملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای برادرم
سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی درخواسته که بخش مرا ملکی که نرسد و نسزد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعای

و رب من شی انا شهید ان محمدا عبدک و رسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چند ۔ پیاپی ست که هر که
بگوید در عقب هر نمازی هرگز نومید نشود این عبارت ترجمه لفظ حدیث ست که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره روایت کرده
اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن و بر کل صلوة معقبات بکسر قاف خوانده اند و این تسبیحات را معقبات ازان نامند
که بعضی از آنها در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را پیاپی
آمدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز خوانده میشود و معقب آن را گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة الجزری
و سماع ست از شیوخ که این تسبیحات را معقبات ازان گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید
چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایتهن ابتدأت و معقبات ملائکه لیل و نهار را که برای رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان در شب و روز
در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له
الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگرست در مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود
و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید
بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار
مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی باوی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز
سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار گوئید و تهلیل را داخل آن سازید
چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه و آله وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که آن
مرد میگوید و چون بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله
ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار ۔ و این ع
سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام ازین کلمات را یازده بار گفته تا مجموع سی و سه بار
میشود همانا تفسیر بعضی از روایات ست حدیث ابی هریره را که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این
تفسیر وهمی ست چه مراد آن ست که هر کلمه را سی و سه بار گوئید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این
معقبات در صحیحین آمده است که هر که آنرا بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان و اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است که ابوهریره
گفت که فقرای مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان
سبقت بردند از ما بدرجات علی و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما
روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که برسید بدان بآنها که
پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از آنها که پس از شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما
کند تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا بحضرت آمدند
و گفتند یا رسول الله برادران ما که اغنیا اند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان
کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر لازم آید ۔ این حدیث در صحیحین مذکور
است اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم غم مخورید

ابن حجر فی شرح المشکوة تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه این ادعیهٔ مذکوره
و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال ست بلکه مراد عدم فصل ست بچیزی که
در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا بشمرند و اگر سکوت کند و بحد کثرت عرفی نرسد نیز
ضرر ندارد پس بعد از فراغ نماز هرچه برود چند کوز بخواند عقب اوست مانند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل
میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا محل نظرست و ظاهر آن ست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میداند
وصل سنت را بفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که انچه در مقاوت
وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در او بار صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت
بی اشتغال بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در ان و اختلاف ست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض ست بعض
گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست و وارد می شود بروی که در سنن ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت
ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تکبیرهٔ اولی را تا متصل بگذارد سنت را عمر دوش ورا
بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیراکه هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بپسندید این سخن را از عمر پس بس کفایت دارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه رض
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت
السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و ازین حدیث بظاهر لازم نیاید که بعین ذکر فصل کند بلکه بمقدار انچه خوانده
شود و روی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد درین اعصار مثل قرأت آیة الکرسی و تسبیحات و
امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس ست بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آن ست که فصل کند بذکری مختصر
و بخواند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیراکه مشهور در معنی این عبارت اولویت
خلاف اوست پس گویا گفته اولی آن ست که بخواند و اگر بخواند لا باس به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب
یا عشا مکروه است او را مکث قاعده و لیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست
یا چپ یا پستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود
مستقبل قبله نشسته ماند بلکه یا برود یا برگشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابرست در سنت و لیکن افضل
رجوع بمنزل ست از برای تطوع ذکر هذا کله فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داؤد از امیر المؤمنین علی رض مروی ست که چون حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله وسلم سلام نماز بدادی بگفتی اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت
المؤخر لا اله الا انت و در بعض روایات و ما اسرفت بعد از و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داؤد مروی ست
از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا و رب کل شئ انا شهید انک الرب و در روایتی
انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شئ انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شئ اجعلنی مخلصا لک و اهلی
فی کل ساعة من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام اسمع و استجب الله الاکبر الله الاکبر الله نور السموات و الارض و در روایتی رب
السموات و الارض الله الاکبر الله الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله الاکبر الله الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا

ربنا

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیلهٔ صفین تا در آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و دیگر این تعلیم کرد که واذا
صلیت الصبح وچون بگذاری نماز صبح را آن نفل بگویی این کلمه را که لا اله الا [redacted] و هو علی
کل شی قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوة المغرب و بگویی پس از نماز مغرب عشر مرات وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
نماز بامداد میگفت [redacted] امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة واصلح لی دنیای التی
جعلت فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی [redacted] من کل شر اللهم
انی اعوذ برضاك من سخطك واعوذ بعفوك من نقمتك واعوذ بك منك لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منك الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدائی که کشاد دریا را برای موسی که ما
می یابیم در توریت که داود پیغمبر خدا چون برمیگشت از نماز خود میخواند این دعا را و کعب از صهیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه و
آله وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود و ابو ایوب انصاری گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در هیچ وقت نبود که بعد از سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعشنی واحینی وارزقنی واهدنی لصالح
الاعمال والاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت واصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گویی اللهم اجرنی من النار
سبع مرات هفت بار فانك ان مت پس بدرستی که اگر بمیری فی یومك در آن روز کتب الله لك بنویسد خدای تعالی برای
تو جوارا من النار نامهٔ رستگاری از آتش دوزخ و جواز در اصل نامهٔ مسافر را گویند که از سلطان بگیرد تا هیچکس بوی در راه
تعرض نکند واذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانك ان مت من لیلتك کتب الله لك جوارا
من النار این حدیث در صحیح ابن حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داود نیز آورده ولیکن بتقدیم ذکر صلوة مغرب بر
صلوة صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامه من قرأ آیة الکرسی زاد الطبرانی وقل هو الله احد یعنی گفته است هر که
بخواند آیة الکرسی و قل هو الله احد فی دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فریضه لم یمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از در آمدن
بهشت الا ان یموت و فی روایة الا الموت و درین عبارت اشکال مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحیوة چه مانع از
دخول جنت حیات است که درین عالم پای بند آن است ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه آن میگویند
مراد بموت درینجا حیات است حیات مستعار را که فانی است و منتهی شونده بموت است موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد
و ضعف است و نیز گفته اند که مراد تاخر موت و عدم مجیئ اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث
و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آن است که مانع از دخول جنت الآن معجلا وجود موت است و
شرط بودن او مر دخول جنت را که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت میدر آمد و باین توجیه مراد
دخول جنت است در نشاء حیات عاجل مبالغة و برین تقدیر جائز است که گفته شود مراد آن است که اگر وجوب موت ولزوم ذوق او
مر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود می در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت و بهشت
جای نعمت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت وطیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول
جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف
بسط کلام کرد در اثبات و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دار قطنی

و ثلثین نیز بیاید پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روند این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکوة از ابی داود از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و سبکباری ست که فقرا دارند و بحساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت منافی بافضلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین ست چنانکه در حدیث واقع ست و غیر مهاجرین را کمتر از این باشد والله اعلم و میفرمود که هر که در پی نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت این زیادتی یحیی و یمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت و هو علی کل شیء قدیر او را ده نیکی نویسند و بهر نیکی را ده چند جزا بود و از ذنوب و بدیها ده را محو کنند و ده درجه بلند [illegible] و انند و دران روز در پناه الهی باشد از مکروهات و از شیطان محروس و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاواری و مجال نبود وی را دریابد دران روز و ضرر آن بدو برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرور برسد چه شرک هرگز مغفور نگردد چنین فرمود ولم ینبغ للذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وی گناهی غیر شرک صادر شود آمرزیده شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد بادراک ذنب ادراک ضرر و اثر اوست این حدیث ترمذی ست از ابی ذر و گفت هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة مغرب نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه آورده و بعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملا مگر مردی که افضل از ان بیارد یعنی اکثر ازین عمل بیارد از تسبیح یا غیر آن و در مسند امام احمد ثابت ست بروایت ام سلمه رض انه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علم تعلیم کرد ابنته فاطمه رض دختر خود را که فاطمه است لما جاءت هرگاه که آمد فاطمه رض تساله الخادم دران حال که می طلبید از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ روی وی از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضی رض را با فاطمه زهرا رض تزویج کردند مرتضی رض از خدمت و کار و بار خانه بحضرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کار درون خانه از طعام پختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن وابسته تو سازد و بالجمله چون فاطمه رض بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عائشه رض برای طلب خادم آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخانه فاطمه رض و نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه رض خادم می طلبی خادم خود بالفعل نزد ما نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از ان فرمود یا فاطمه رض محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق می گذرد ای فاطمه رض تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم و آن این ست ان یسبحین و در روایتی تسبحین بدون الله آمده تسبیح کنی مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمد یه و دران روایت دیگر تحمدین ثلاثا و ثلثین و حمد گوی او را سی و سه بار و تکبر یه و دران روایت تکبرین ثلاثا و [illegible] و تکبیر گوئی سی و سه بار آنچه مذکور ست در کتب از روایات بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آن ست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود و در بعض روایات آمده که یکی از آنها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرموده و عدد مائه بدان تمام شود اما آنکه مصنف این هر سه را ثلاثا و ثلثین فرمود مگر نزد او ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رض آمده که بهردو خطاب فرمود و تعلیم نموده است و آمده است که بعد از ان علی رض و فاطمه رض این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی رض که از آنگاه که این را از آن حضرت

که مراد بآن معوذتین ست یعنی قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس و ایراد صیغهٔ جمع بمذهب قل جمع اثنان ست یا مراد معوذتین با سورهٔ اخلاص ست تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الآیه و قوله عز وجل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قول وی سبحانه وان یکاد الذین کفروا الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و سورهٔ اخلاص و الکافرون مراد ست زیراکه در ینها براءت ست از شرک که در معنی استعاذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت ست و در درجهٔ اعلاست از صحت

و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابو داود و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف ست میان علما و مسلسل ست بو الله انی لاحبک و بطرق کثیرهٔ صحیحه آمده و در معجم طبرانی ست از حدیث جابر [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ثلث سه خصلت ست من جاء بهن کسیکه بیاید آنها را و عمل کند بدان مع الایمان با ایمان چه عمل خیر بی ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آن ست که مراد بایمان الیقین و حسبة بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آمد از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای حین ماو ارند یعنی هر چه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق ست بمعنی اگر چند من حیث اللفظ بعدی دارد خصلت اول این ست که [illegible] عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسه است و مراد قاتل ولی او ست که حق قصاص بروی دارد خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و دائن یعنی گواه بران ندارد یا دائن نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بی علم وی و سوم آنکه قرء فی دبر [illegible] مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق التماس او احدهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد یا رسول الله پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس صدیق مبذول داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال او احدهن پس فرمود یا یکی ازین سه خصلت بیارد

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر و در بعض روایات امری بید غیری و اصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسؤ بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل ست از جن و انس و دینی و دنیاوی المعنی نا دی که مدد کند و ردین و بغوات کن ضرری و نقصانی در دین و کمال حال وی لازم آید اللهم لا [illegible] مصیبتی فی دینی چون مصیبت در دین عظیم تر ست تخصیص کرد وی چه اگر در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیهٔ الهی تعالی دارد و ثواب صبر و ملاحظهٔ آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی ایما کرد و فرمود ولا [illegible] الدنیا اکبر همی و در تقیید باکبر اشارت ست بانکه آدمی تا در قید حیات ست بی هم دنیا نخواهد بود و همچنین ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی از جبابره و ظلمه جن و انس و اشد آن نفس ست که از تسلط آن خدا نگاه دارد و اللهم بک اصبحنا بک امسینا و بک نحیی و بک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر [illegible] و ان [illegible] رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعض روایات من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و در بعض روایات ولا اقل من ذلک نیز آمده و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک من [illegible] و الکسل و اعوذ بک من [illegible] الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال اللهم [illegible] بحلالک عن حرامک و اغننی

و ابن حبان وغیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیة الکرسی بعد از نماز موضوع ست و ابن الجوزی چنانکه عادت اوست از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بروی یعنی بر ابن الجوزی از این جهت که این حدیث را از موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و ابن الجوزی استدلال بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی ست کرده و حکم او بضعف محمد بن حمید خطاست زیرا که این شخص را بخاری که در تصحیح و تنقید رجال فوق الکل ست تعدیل کرده و یحیی بن معین که محک رجال ست و باشد این قوم ست در تنقید رواة توثیق کرده و این دو معدل یعنی بخاری و یحیی ابن معین کافی ست در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و در عهد و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المؤمنین علی ست کرم الله وجهه و در مشکوة حدیث امیر المؤمنین را این چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرداو باشند رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه است و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق و مخارج حدیث دال ست بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح ست و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضائل آیة الکرسی احادیث علی الاطلاق بی تقیید بخواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست سیوطی در جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم ست و فرمود هیچ مردی را ندانم که زائیده شده در اسلام و بمرتبه عقل رسیده که در خواب رود و این آیت را نخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما داده از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نکنم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سنت که بعد از عشا بگذارم و در وتر خوانم و چون بخواب روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام هرگز آنرا ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت سید پیغمبران آدم ست علیه السلام و سید عرب محمد ست صلی الله علیه و آله وسلم و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید درختان سدره و سید اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت و این حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام ست ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا داناتر ست بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دستی بر سینه وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا منذر و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروف ست و ذکر آن در خاتمه کتاب بیاید انشاء الله تعالی و عقبة بن عامر روایت دو گفت امرنی رسول الله امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان اقرأ بالمعوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابو داود و النسائی و البیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعوذ یعنی

و ابو داؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بیان کرده چنانچه نقل کردیم تنبیه در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق است یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آنکه درانجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران لازم نماید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار را یا آنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آنرا دیده و ابن عمر وی دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دید و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در وی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و سنتکلم علیه و از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از ان بپرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر ست که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آنرا قضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشه آورده که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا تبعه عصر بود و قاطع آن تاویل که بعض میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از ان بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میگذارد وی صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت پیش از عصر روزی قسمت مال از ان شاغل آمد پس بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از ان مداومت نمود بران و عادت شریف وی بران بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر وی مداومت می نمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و ازین جهت میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور ست ولیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رکعتین بعد از عصر منافات دارد به بودن آن از خصائص حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نهی مردم از ان و در بعض آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میگذارد و گفتند چرا پنهان میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نهی ازین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن باید که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین ست پیش از ظهر و احادیث صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و بلفظ بخاری و ابی داؤد و نسائی که از عائشه روایت کرده اند این ست که کان

بفضلک عن سوال یا حی یا قیوم تنبیه معنی بعد صلوة دانسته شد که چیست و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیارست هرچه از انها خوانده
شود کلا او بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد بمثل این معنی تصریح کرده امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکه گذشت
و ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده نیز گفته اند که
از ندب و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار عمل آن حضرت بدان لازم نیاید والا فرقی نماند میان سنت و مندوب

فصل در سنن رواتب از نماز مراد بسنن رواتب نمازهاست غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف میگذارد
عام تر از مؤکده و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز بر آن
مواظبت مینمود صورة منافاتی با آن دارد مگر آنها را مصنف از جمله ما واظب علیه و مؤکدات دارد هرچند در مرتبه کمتر از دیگران
باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند ولیکن در معنی راتبه معنی دوام
معتبرست و ماخوذست از رتوب که بمعنی دوام و ثبوت ست کذا فی بعض شروح المشکوة و گفته اند هرجا که مواظبت مطلق مذکور
گردد مراد مع الترک احیانا بود چنانکه معنی سنت ست و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب ست کذا فی بعض شروح
الهدایة و اگر مقید بترک مذکور گردد خود ظاهرست فافهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود مردی نیست که هیچ سنت
راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن
و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا این چنین آمده است در کتب سته از حدیث ابن عمرؓ با بندی از اختلاف در الفاظ
آن و زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمرؓ گفت حدیث کرد مرا حفصه که میگذارد وی
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمدم من بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در این ادا
معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از
ظهر مذهب شافعی ست و متمسک وی همین حدیث ابن عمرؓ ست و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام
ابوحنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و در روایتی
دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت زیاده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو
رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عائشه را غریب من هذا
الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل حدیث ست
و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علی آورده که میگفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیش از ظهر چهار
رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشهؓ و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علیؓ حسن ست و همبرین ست عمل
اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنها که بعد از ایشان اند و همین ست قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و
بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ایشان آنست که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست
شافعی و احمد و نیز از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیگذارد و بعد از وی میگذارد و این را
طرق ست انتهی و مسلم و ابوداود از عبدالله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس تر می در آمد بخانه و میگذارد دو رکعت

در نماز سحر و بیچ شی نیست مگر آنکه سجده میکنند پروردگار تعالی را در آن ساعت پستر خواند این آیت را تتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله الآیة و در مسند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسة بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت من حافظ کسی که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعدها و بر چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدای تعالی او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد بدو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت و رای دو رکعت سنت ست یا با آنهاست هر دو احتمال دارد و ظاهر در اول ست و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که اینها غیر رکعتین راتبه یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمهٔ واحده یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد بحدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر ست و این صادق ست با بودن راتبه از آنها انتهی و ذکر الترمذی تحت کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب و من تبعهم و کسانیکه تابع اند ملائکه را من یعنی والمؤمنین از مسلمانان و مؤمنان یعنی اصل و سابق در نیت سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الٰهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مؤمنان درین مقام تابع و لاحق باشند و بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد ست از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد والترمذی و حسنا یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر ست و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در رواتب عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم ست و لیکن چون در راتبهٔ ظهر ذکر کرده معلوم می شود که از اشتباه نظر ست در آن کتب و صواب آن ست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز شانزده رکعت سنت میگذارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی ست از حدیث مطول اما علما در اسناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول درین کتب بنظر نیامده تا تتمهٔ آن و سخنی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمی شود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آن ست که مقصود بیان رکعات سنت روز ست نعم اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده می شود چنانکه بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضحی عطف ست بر شانزده و باقی سنن رواتب را ذکر نکرده اعتمادا علی شهرتها فتدبر و ابن عمر رض روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدای تعالی امرا مردی را که صلی قبل العصر بگذارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داؤد روایت کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را صحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا از امیر المؤمنین علی رض نیز در قبل العصر ست که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داؤد از امیر المؤمنین علی رض پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این

لایدع اربعا قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ترک نمیکرد چہار رکعت پیش از ظہر و دو رکعت پیش از
بامداد و شیخ ابن الہمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد پیش از
ظہر چہار رکعت گویا کہ تہجد کرد در شب و ہر کہ بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا کہ در شب قدر گذارد و بیہقی این را از قول عائشہ و نسائی و
دارقطنی از قول کعب روایت کردہ اند و موقوف در ینجا مثل مرفوع ست زیرا کہ مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت رسول صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچہ بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع چنانچہ در مقدمہ گذشت ولیکن علما
کہ قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چہار رکعت پیش از ظہر دو تاویل کردہ اند یکی آنکہ چون سنت
ظہر در خانہ گذاردی چہار رکعت گذاردی و اخبار عائشہ از حال درون خانہ است کہ میدید و چون در مسجد بودی دو رکعت
گذاردی و ابن عمر از ین حال خبر داد و چون روایتی صریح باختلاف حالتین وارد نشدہ است لاجرم حمل بروی تاویل و صرف
از ظاہر بود اگرچہ از قول عائشہ کہ گفت کان یصلی فی بیتہ قبل الظہر اربعا استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکہ چہار
رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبہ ظہر کہ در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود کہ ہذہ یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعۃ
تفتح فیہا ساعتی ست کہ کشادہ میشود در وی ابواب السماء درہای آسمان و احب دوست میدارم ان یصعد لی کہ صعود کند بجناب
حق و برود برای من فیہا عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحہ است و نیز اینوقت حضور نماز ست فعل نماز
در وی افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظہر ہمان دو رکعت باشد و چہار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاہر ست
چہ ظاہر لفظ این حدیث کہ گفت چہار رکعت میگذارد پیش از ظہر و دو رکعت بعد از ظہر و این ست کہ ہر دو راتبہ ظہر باشد گو چہار دیگر بجہت
فئ زوال نیز میگذاردہ باشد یا ہمین راتبہ ظہر را این فضیلت باشد چنانچہ بعض علما گفتہ اند کہ مراد بحدیث فتح باب و صعود عمل نیز سنت
ظہر ست و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشہ کہ مسلم و ابی داؤد از عبد اللہ بن شقیق
روایت کردہ صحیح ست در آن کہ این چہار رکعت کہ در خانہ میگذارد سنت راتبہ ظہر بود کما مر و اللہ اعلم و عبد اللہ بن مسعود بعد از
زوال ہشت رکعت میگذارد و احتمال دارد کہ این ہشت رکعت مستقل بودہ باشد ورای سنت ظہر یا سنت ظہر داخل آن بود و
میگفت ابن مسعود و انہن این ہشت رکعت یعدلن برابری میکنند مثلہن ہشت رکعت را من قیام اللیل از تہجد بد انکہ در عدد رکعات
تہجد اختلاف روایات ست و عادت شریف نیز درین باب مختلف بودہ بود یا یازدہ یا غیر آن چنانکہ در محلش بیاید و یک رکعت
ازان وتر ست و غالبا این قول ابن مسعود مبنی بر روایت ۹ است و احتمال دارد کہ مراد تمام نماز شب نباشد مقصود ہمین ست
کہ ہشت رکعت درینوقت برابر ہشت رکعت دران وقت ست و ہذا ظاہر و بعضی از مشایخ در توجیہ تعدیل ہشت رکعت بعد از زوال
با ہشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست کہ این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تہجد زمان نزول رحمت ست چہ در
رحمت چنانچہ ہمین ساعت معلوم شد بعد از زوال کشودہ میشود و آن بعد از انتصاف نہار ست و نزول رحمت الٰہی در شب بعد از انتصاف
شب ست پوشیدہ نماند کہ در احادیث فضل قیام لیل وارد شدہ است کہ نزول رحمت در ثلث اخیر ست از شب تا وقت صبح ظاہرا ابتدا
آن از بعد انتصاف ست و کمال آن در ثلث اخیر کہ وسط ست میان مبداء و منتہی و چون ہر دو وقت محل قرب و رحمت ست مناسبت ظاہر حاصل بود
میان ہر دو وقت و نماز در ہر یکی ازین دو وقت عدیل دیگری بود و فضل و چون نزول رحمت در بعد نصف لیل اشہر و اظہر بود نماز وقت
زوال را عدیل آن ساخت و تشبیہ بوی کرد نہ عکس فافہم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوۃ از ترمذی و بیہقی آوردہ کہ
امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت چہار رکعت پیش از ظہر بعد از زوال حساب کردہ میشود مانند آن

آمده واحتمال دارد والله اعلم که شش بار رکعتین باشد وشمنی نیز در چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در هدایه
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده واگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده وبیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظرست بودن آنهاست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابوداؤد از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه را از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت نگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشا را هرگز وور آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت وگفت شبی باران بود ونطعی
بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت ومیدیدم من که آب از راه آن سوراخ می برآمد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهای
خود را از زمین در نماز نگاه میداشت واین نص ست در مواظبت انتهی وچون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام
آن کرد وگفت مجموع رواتب وسنن را در خانه خویش گذاردی ونیز بدان ترغیب کردی وفرمود که محبوب ترین نماز مرد بعد از صلوة مکتوبه
نمازی ست که در خانه خود بگذارد وگفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل ست اگرچند در حرم یا درون خانه کعبه باشد علی الخصوص
دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد وقرأت درین دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد
بود چنانکه ترمذی از عبد الله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند
در رکعتین بعد از مغرب ودر رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد وگفته که درین باب از ابن عمر رض نیز آمده وگفته که حدیث
ابن مسعود غریب ست نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم وابو داؤد از ابن عباس روایت کرده که گاهی
تطویل میکرد وی صلی الله علیه وآله وسلم قرأت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد وچون درین حدیث
نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد
میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد ومحتمل که در خانه بود وابن عباس رض را علم بدان حاصل شده باشد وخانهٔ آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصل مسجد بود وجز دیواری در میان نه ودر دیوار دری بود بجانب مسجد واگر کسی را خانه نزدیک مسجد نبود
وتا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین وبیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که آنها بر داشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد
گردد یا نه محل نظرست فتدبر والله اعلم وازین جهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار
کردی ودر هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارده علما را درین محل خلاف ست که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی ومکتفی
از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون وامام مروزی گوید عدم کفایت
چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسیکه بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا وابو ثور که از
اصحاب شافعی رح ست ومیگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاص گذارندهٔ این دو رکعت در مسجد عاصی
ست وسبب عصیان وی آن ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده بگذاردن آن در بیوت وفرمود اجعلوها فی بیوتکم و
اصل در امر وجوب ست وتارک واجب عاصی ونزد مشهور علما مجزی باشد ودر محل سببی ست ولیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی وافضل
بود از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وامری که کرده برای استحباب ست نه وجوب ومختار اکثر علما همین قول ست ودر سنت
مغرب دو چیز سنت ست یکی آنکه میان وی وفریضه سخن جز بذکر ودعا نگوید چه در حدیث رزین آمده است که مکحول شامی که از کبار
تابعین ست بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول که راوی

روایات ست که مذهب حنفی تخییر ست میان چهار و دو و جمعا بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد ولیکن میدید ما را که میگذاردیم پس نه امر میکرد بدان و نه نهی می نمود از ان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه بر میخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز میکنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون به مسجد می در آمدند و این جماعه را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب را گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر موطا آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار میفرمود بین کل اذانین صلوة و در مرة ثالثة فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که خواهد نگذارد و مراد به دو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر ست میگذاردند و از ینجاست که بعضی گفته اند که این راتبهٔ مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند و در صحیحین ثابت ست که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة و گفت در بار سوم لمن شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست هر که را خواهد کراهة ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت موکده و طریقهٔ مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس گذاردن آن مندوب ست و مستحب اما در درجهٔ رواتب که بران مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده و منکر اند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین و غیرهما ورود یافته و جوابش معارضهٔ آن احادیث ست بانچه ابو داود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح ست نزد ما و راجح ست بجهت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر ست باجتهاد و رای ایشان و دائر ست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن این چنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرارداد محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم مسلم ثم ازوی نقل کردیم اینجا آورده فتذکر والله اعلم این ست آنچه مصنف از سنن رواتب ذکر کرد و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از عائشه آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و حدیث ابی هریره را تضعیف کرده انتهی و این نمازی ست که آنرا صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر خواند این آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت ست بعد از ظهر که اگر راتبه را نیز از وی حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث بنظر نیامده و شمنی تعلیل در گذاردن چهار رکعت قبل العشا و بعد آن کرده که وی مثل ظهر ست در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن سنت قبلیه العشا ست و در حدیث بخاری بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود از شریح بن هانی چهار یا

از جماعهٔ صحابه بطرق متعدده آمده اگرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند این چنین گفته شیخ ابن الهمام وگفته اولی تمسک بحدیث ابی ایوب
است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتهی و در بعض
احادیث اطلاق سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت ست یا مراد طریقه مسلوکه در دین ست و قول مصنف فرد نیست که
در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب ست و ترمذی و ابوداود از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آن ست که وی اتباع
ظهر باشد و هم ترمذی از ابن عمرؓ آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت
حدیث حسن و در روایتی از ابن عمرؓ آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر
ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذاردم با وی در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی
و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار ست و بگذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث
حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمرؓ آورده که وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی و این اسناد را که مالک
از نافع از ابن عمرؓ ست اصح اسانید گفته اند نعم از ابن عمرؓ بر خلاف این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت
داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل ست که آنرا سبحه نیز گویند و از ابوبکرؓ و عمرؓ و
عثمانؓ نیز همچنین دیدم که میگذارد ند ظهر و عصر را دو رکعت و نمیگذارد ند پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با
ابن عمرؓ در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس تر آمد در منزل خود و بنشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل
میگذارند گفت اگر من نماز نفل میگذاردم چرا فرض را تمام نمیکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی ست از تنفل پس اگر تنفل در سفر مشروع بودی
چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق ست و در شرح مشکوة میگوید شاید که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در سفر رواتب را در منزل خود میگذارد و ابن عمرؓ آنرا نمی دید یا ترک کرد در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن
رواتب در سفر سه قول ست ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رواتب ست اما نوافل مطلقه باتفاق وارند فقها بر استحباب آن مثل نماز ضحی
و تهجد و مانند آن و از تتمهٔ این مبحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردد ان شاء الله تعالی و علما را که قائل اند بسنت بودن وتر و سنت فجر
هر دو دو قول ست در افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد ست و اکمل بجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید
و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویا مقصود مصنف جواب این
قول ست که گفت و چنانکه وتر نزد بعضی واجب ست سنت فجر نیز نزد بعضی واجب ست پس باین جهت وتر را ترجیح نتوان کرد و
لیکن قول بوجوب وتر اقوی و اکثر ست از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد جواب
فلا کلام و بعضی از مشایخ در سر مشروعیت سنت فجر که در اول روز ست و وتر که در آخر شب ست و بیان مناسبت میان این هر دو
نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو مصروف شد بتاکید یا وجوب و از این جهت

در هر دو نماز سورهٔ اخلاص خواندن مشروع شد با سورهٔ قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سورهٔ اخلاص و در وتر در رکعت ثانیه و
ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولای سنت فجر + قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة + که در سورهٔ بقره است و در ثانیه
قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة + که در سورهٔ آل عمران ست و در بعضی روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و

حدیث ست در بیان مراد از حدیث یعنی قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب اعمال ابرارست و عبارت مصنف ناظر دران ست که لفظ قبل ان یتکلم مندرج ست از راوی وظاهر لفظ جامع الاصول وغیرآن آن ست که این لفظ هم از اصل حدیث ست وقول پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابوداؤد از کعب بن عجره روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بنی عبدالاشهل که قبیله است از انصار درآمد و نماز شام گذارد چون فارغ شد دید که اهل آن خانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود هذه این نماز صلوة البیوت نمازی ست که در خانه باید گذارد وظاهر آن ست که اشارت بهذه بخصوص سنت مغرب باشد که حاضرست واحتمال دارد که بمطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم ومستحضرست بود وازین جهت مصنف تائید مطلوب بحدیثی دیگر کرد وگفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است این چنین واقع شده است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود واین صریح ست که مراد رکعتین مغرب ست نه مطلق نفل ونیز بصیغه امر واقع شده در روایت ترمذی ونسائی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که این حدیث غریب ست نمی شناسیم او را مگر بهمین وجه وگفته که صحیح آن ست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود وگفت که بتحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذارد مغرب را وگذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشا پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که مجموع سنن ونوافل را خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی وعذری که موجب وقوف در مسجد ومانع درآمدن در خانه بود وچنانچه خود در خانه میگذارد وصحابه را نیز بدان امر میکرد میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز را در خانهای خود فان افضل صلوة المرء پس بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیته در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد می باید گذارد بجماعت ونیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم ولا تتخذوها قبورا وشک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب ست باتفاق بدلالت سیاق حدیث وامر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر ونزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی ست دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجرست بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهرست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی واحادیث در فضیلت وتاکید سنت فجر بسیار آمده ودر حدیث مسلم ست که رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها وعائشه گفت نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر ومحافظت وتاکید وی صلی الله علیه وآله وسلم بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت نمودی ومروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر ونماز وتر واین عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر سنت ست چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی وابی یوسف ومحمدست ونزد امام ابوحنیفه وتر واجب ست ورکعتین فجر سنت وحق آن ست که اگرچه احادیث در تاکید سنت فجر وارد یافته ولیکن نه دران مرتبه در کثرت وتاکید که در وترست تاکید در سنت فجر بطریق بیان فضل وکثرت ثواب ست اما در وتر بالفاظی که مشعرست بحتم ووجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود وآنکه در حدیث ترمذی وابی داؤد ونسائی از علی مرتضی واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی حتم مانند حتم صلوة مکتوبه است نه مطلق آن وآن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث از

اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک میگوید که این برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند
پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابو حنیفه رحمه الله نیز همین ست و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
نیز بقصد استراحت بود نه بتعبد و الله اعلم و در خفتیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آن ست که تا خواب غلبه نکند
و مانع از قیام برای صلوة نباید چه دل که مضغهٔ صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتد دل قرار گیرد و در راحت
و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتد دل طلب مستقر و آرامگاه خود که
جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب
دیر آید و چون بیاید گران نبود و ازین جهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن
بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند
نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و
از ینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفهٔ مدرکه
است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در احادیث صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از گذاردن رکعتین فجر درین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که نائم را باشد و آنرا غطیط
گویند و بعد ازان برمیخاست و بنماز میرفت و عدم نقض طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست و بعض
گفته اند از خصائص انبیا ست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی ست
انی اری فی المنام انی اذبحک ٭ و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مرا در خواب خیال نکنید هر چه شما میگوئید نزد من
می شنوم چشم من در خواب ست و لیکن دل من بیدار اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این ست پس چرا آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و تعریس
نزول مسافرست در آخر شب برای خواب و استراحت و قصهٔ لیلة التعریس آن ست که مسلم از ابو هریرهؓ و مالک از زید بن اسلم
آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزوهٔ خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود
چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و ببلال گفت امشب تو برای ما حفظی و حراستی کن و از طلوع فجر خبردار
باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابهؓ همه بخواب رفتند چون وقت فجر
نزدیک رسید بلال بر راحلهٔ خود تکیه زد خوابش در گرفت و هیچ یکی بوقت نماز بیدار نشدند نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه اصحابؓ
تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسیکه بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و هولناک و گفت
ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود هلا بار بر بندید و سوار شوید و
ازین وادی بر آئید و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطان ست بار بر بستند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند پس وضو کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندا کرد برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجماعت
نماز فجر قضا کرد و بر گشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست
میفرستاد بسوی ما ارواح ما را بیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا بعد از بیدار شود یا آگاه گردد گو
بگزارد درین وقت چنانکه میگزارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل

در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب الجحیم میخواند
اما غالب احوال قرائت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عمل و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و
قصد را چنانکه در کتاب حاصل سورة الخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی مذکوره اند
و باین بیان وجه قرائت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز ست چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم

فصل الاضطجاع بعد سنة الفجر عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بپهلوی راست بر
زمین نهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت چون میگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن و الا اضطجاع می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز زیاده کرده بخاری
علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر عقد
کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن
میکرد بمن و الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم
وغیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته
همین ست قول احمد و اسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه رض فان کانت له الی حاجة
کلمنی ناظر بدان ست و اگر سخن نه از جنس ذکر و ما لابد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعادهٔ آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت
تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر ست که فرمود اذا صلی
احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی
راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت ست ازینجاست
که ابن حزم ظاهری میگوید فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا آنکه این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و
بعضی در علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ [redacted] چون شیخ محی الدین عربی
صاحب فتوحات وغیره وی والله اعلم تا این مردم در بیان این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت
این فعل آن ست که اگر ترک کنند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهت
آن قائل و آن را بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود
چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد
گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابو داود آمده که چون ابوهریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با بن عمر
رسید گفت اکثر ابوهریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم و
لیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بوهریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
فراموش کردند و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا
خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف
نه در بعض احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع و ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده
که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت ست که جماهیر علما طریق مستقیم توسط

مخصوص نشدی بآنکه نافلة لک یعنی حاجت بذکر لک که مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ست نبودی چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت ست چنانکه معنی لغوی اوست ومطلق زیادت بی آنکه مقید بچیزی شود که افاده معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص راکه زیادت ست بر فرائض دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لک آن باشد که تهجد فریضه زائده است مر ترا بر صلوة خمس مفروضه و مخصوص ست بتو و چون در فرضیت نماز نفع مصلی ست صله وی بلام باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود و همچنین تفسیر کرده اند این آیت را در تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافلة لک ست زیادت درجات ست ازین جهت مخصوص شد بوی صلی الله علیه وآله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی مصلح ست بمعنی غیر واجب یعنی مستحب و مکفر سیئات ست واما در حق وی مغفور مطلق و معصوم ست موجب زیادت درجات و علو مراتب ست مجاهد که از کبار ائمه تفسیر ست میگوید که غیر وی را نوافل نیست بلکه مکفرات ست و نوافل خاص ست بوی و این سخن فرع آن ست که زیادت که در معنی نافله معتبر ست بمعنی زیادت درجات ست نه بمعنی زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران مداومت نمودی و اگر فی الجمله مرضی و کسلی و کوفتی داشتی نشسته گذاردی و ترک نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر گاهی بسبب مرضی قوی یا بسبب غلبه نومی نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل آن نماز فوت شده بگذاردی چنانچه ترمذی از عائشه رض آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم بران فعلا و قولا بسیار بود در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد و از عائشه رض آمده که بشگافت قدمهای او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود آیا پس بنده شاکر نباشم یعنی چون مولی مرا باین مرتبه آمرزید من شکر وی نگویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعفی و تنداری پیدا کرد چنانچه در وقت پیری عادت ست نشسته میگذاردی و قرأت نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی و پاره استاده بخواندی پس برکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزول میکند یعنی متجلی می شود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی هر شب بآسمان دنیا وقتیکه باقی ماند دو دانگ آخر شب میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را و کیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را و کیست که طلب آمرزش گناهان کند تا بیامرزم او را هکذا تا بدمد صبح و مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در شب ساعتی است که هرچه دران ساعت بطلبند بیابند و ترمذی از عمرو بن عبسه آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قریب تر آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب ست و اگر توانی که دران وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر تهجد وعده بعثت مقام محمود که در آخرت مخصوص او ست کرده اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل پرتوی از انوار آن مقام بتابد زیاده برین چه فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب زیاده از سیزده رکعت نماز نه گذاردی و گاه بر یازده رکعت اقتصار کردی و هشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذاردی و پنج رکعت آخر را بیک سلام گذاردی همچنین ست در جامع الاصول از روایت ابو داؤد و این در جانب زیادت ست واما در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت این ست که درین میان جلسه کردی ولیکن سلام در آخر

چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد چه ابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم ست لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع
و غروب مدرک نگردد و اگرچه دل بیدار ست مثلاً شخصی بیدار ست و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس
بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیراکه برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و اگر گویند
چرا بکشف و وحی و الهام در نیافته گوئیم این فعل باریتعالی ست اگر دران وقت وحی و کشف نکرد چه توان کرد درینجا حکمتی بود که
تشریع قضای فوائت و ادراک شرف اتباع ست و جواب دیگر آن ست که هم دل بیدار ست و خواب را در وی تاثیری نه ولیکن تواند
که او را حالتی و شهودی دست دهد که دران مستغرق گردد و از ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه
و بعض احیان در حالت وحی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که کنه آنرا
جز خدا کسی نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف
متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لائح کرده و بعضی از مشائخ صوفیه گویند که این خواب و فراموشی از آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم ابتلای الٰهی بود بر اخذ تدبیر و ترک تفویض بتقدیر اگرچه تمسک باسباب مرتبهٔ تحقیق و تمکین ست اما درین مقام
این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست بنسبت بحضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم والله اعلم

فصل در قیام شب مراد بدان نماز تهجد ست بدانکه علما را اختلاف ست که قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیلی ست و آن آیت تنزیل یعنی قرآن ست و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به ترک
خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب نافلة لک در حالی که زائد ست این تهجد بر صلوات
خمس برای تو یا فضیلت ست برای تو بجهت اختصاص فرضیت آن تو جمعی که قائل نه بودن تهجد سنت میگویند این آیت
صریح ست در عدم وجوب زیراکه نافله بمعنی صلوة نفل ست که زیادت ست بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که
قائل اند بفرضیت تهجد میگویند قول وی فتهجد امر ست صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای خواب کننده
در شب جامه برخویش پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب و فرضیت ست مادام که قرینه برخلاف
آن پیدا نشود و ناقی صریح برای این ایجاب نیامده پس وجوبی که مستفاد ست ازین امر بر حال خود باشد و قول مؤلف و نافی
صریح نیامده گویا اشارت ست بر آنکه بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ این وجوب ست
چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان
بعد از ان منسوخ شد باین آیت که گفت بجا آرید از قرآن هر قدر که میسر شود مراد بقرآن قرأت نماز داشته اند پس تر این نیز منسوخ
شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عائشه پرسید از قیام لیل
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عائشه گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بر وی قیام شب را
در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی تا یکسال و نگاه داشت وی تعالی خاتمهٔ این
سوره را تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از انکه بود فریضه پس
مصنف میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم
درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بعد بغیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد آنکه کسی گوید امر برای وجوب ست اگر قرینه برخلاف
آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بران چه معنی نافله تطوع بود جواب میگوید و اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بودی

پستر اضطجاع کرد حتی جاءه المؤذن تا آمد بوی موذن برای اعلام نماز فجر فقام پس برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح پستر برآمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی در روایت دیگر ازو ابن عباس آمده صلی ثلث عشرة رکعة گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت را ثم نام پستر خواب کرد حتی نفخ تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفسی که از نائم برآید برآمدی و از وی تعبیر بغطیط و خطیط که بیک معنی ست نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس ست از سده و غیر آن فلما تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه شش بار مکرر ست بر هر تقدیر صریح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس تاویل بعض علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر داشتند و حق آن ست که هر دو بود تارة فتارة و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده با عدد فرائض سنن رواتب جمع ساخته شود مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شبانروزی چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت و محافظت می نمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت گویند چنانچه گذشت و دوم بمذهبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز شبانروزی چهل باشد و آنچه زیاده بران گذارده دائمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز فتح مکه در خانه ام هانی گذارد و امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درینوقت گذارد و لهذا در حدیث سبحة الضحی واقع شده چه اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت ضحی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسیدی مراد وی یعنی آن بعارضه سبب قدوم سفر بود نه از جهت این وقت و اکثر اوقات قدوم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت چاشت بود محل نظر ست و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال ست برانکه مختار نزد وی آن ست که آن نمازی ست دائمی غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت مسجد که سبب دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسی گذاردی که بزیارت برفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب برفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز گذاردی و برای وی و اهل خانه وی دعا بخیر و برکت کردی و آنکس آنجا را در خانه خود مسجد گرفتی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخانه بردندی تا گوشه خانه را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصاً آنهای که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کما جاء فی الاحادیث و امثال این اسباب که گاه گاهی عارض شدی پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه وآله وسلم کند و این چهل رکعت را که بمثابه اربعینی تمام ست بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود راه ندهد که بیگمان و بیشبهه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روز و شب چهل نوبت در اکرم الاکرمین را با نگشت طلب و ادب بطریق اتباع [illegible] و عرب صلی الله علیه وآله وسلم زدن گیرد هیچ اوقات

واوی وتـ[illegible] روایت [illegible] که [illegible] مجلس فیهن یعنی درین میان جلوس نیز نفرمودی و در کلام مصنف [illegible] اردی
بیک سلام و یک تشهد و درمیان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و فقها را درینجا خلاف ست که بی قاعده زیاده بر دو رکعت
گذاردن درست ست یا نه و آنهائی که منع کنند یا این را مخصوص بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم دارند یا از جلوس سلام خواهند
اما نهای نوافل بریک تحریمه جائزست بخلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام
واحد خلافی مشهورست و صحیح در مذهب حنفیه آن ست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و نزد
صاحبیه در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث
دارند که ورود یافته است دران باب و همه آمده است والله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده ر[illegible]
نبود و چون برایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب
میگویند که روایت سیزده صحیح ست اما مراد بدو رکعت سنت فجرست یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است
بحساب کردن رکعتین فجر ازان و برای تائید این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریحا [illegible] ست که
گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکعتی [illegible] گفت شعبی که از مشاهیر تابعین
ست سالت ابن عباس وابن عمر پرسیدم ابن عباس وابن عمر را عن صلوة الرسول با[illegible] از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس وابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود
منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میکرد بسه رکعت و رکعتین بعدا[illegible] و دو رکعت
بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این سخن بعض علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده
رکعت خارج سنت بامداد بود اگرچه نیز روایت آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع باینکه
یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و حدیث ابن عباس مروی ست از ابن عباس انه که ابن عباس
بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانه خاله خود که نام وی میمونه بنت الحارث ست و یکی از ازواج مطهره بود یعنی مروی ست
از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل خود
ساعتی پس بستر انداختند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر
عرض وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بدو دست و نظر کرد بجانب
آسمان و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره بعد ازان برخاست بسوی
مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد ازان مشک بین بین یعنی سیراب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب و
لیکن همه جا رسانید و در روایتی کشاد بند دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسرک
چه شد پس بیدار کردند مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم انچه کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بنماز و ایستادم من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی
پس قیام نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من اللیل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین
[illegible] رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس وتر کرد بیک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم اضطجع

نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس اذان نماز فجر گفت موذن فخرج الی الصلوٰة پس بیرون آمد برای نماز و هو یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا واجعل من خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت مسلم ست و در بعض روایات بخاری زیادت وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا بیش از فوقی نورا و در بعضی ذکر عصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری و در بعضی واعظم لی نورا بدل واعطنی نورا نیز واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست ماناکه مقصود اصلی درین روایت بیان نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر ست از وی ساکت ماند ولهذا در روایات دیگر از ابن عباس ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابو داؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوٰة لیل بدو رکعت خفیف نیز درین روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا خود میکرد و امت را نیز بدان امر میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عائشهؓ و ابی هریره وجواب ازین گفته اند بدو وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است و گاه بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عائشهؓ واقع شده و عائشهؓ از جهت آنکه شب با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب و کیفیت نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم اعرف واعلم بود شاید آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس که در آن زمان صغیر بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد و درین جواب اخیر نظرست چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است و در بعض احادیث مرویه از عائشهؓ ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد از کریب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را چگونه بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم شبی که نزد میمونهؓ بود پس بخواب رفت وچون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پس نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواهد بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس سلام داد پس گذارد یازده رکعت با وتر پس بخواب رفت پس آمد وی را بلال وگفت الصلوٰة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد دو رکعت را پس بگذارد نماز با مردم و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم ذکر آن در روایت دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی یکبار بود در بیت میمونه مگر آنکه گویند در هر مقام غرض فرقی چیزی متعلق شده همان را در آن مقام روایت کرد یا قائل شوند بتعدد این قضیه ولابد ست از قول بآن از جهت وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکور است وبعضی از آن در ضمن بیان معلوم گردد والله اعلم نوع دوم کیفیتی که عائشهؓ روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عائشهؓ آمده که گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عائشهؓ در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت بهیچ سلام میگذارد و وتر یک رکعت میگذارد و بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

و اقرب حالات در سعادت بروی گشاده گردد و چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر سیزده نبود خواست که اقل آن را نیز بیان کند با روایات مختلفه که در آن ورود یافته با بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن و آنچه از لواحق آن باشد پس گفت **فصل** کیفیت قیام لیل چون نیمهٔ شب بگذشتی برخاستی و گاهی بیشتر از نیمهٔ شب برخاستی و گاه چون خروس در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث و آن یعنی خروش خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل درین باب آیت کریمه یا ایها المزمل ست که از آن تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی دعائیکه در وقت استیقاظ ورود یافته است بخواندی و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین ست که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین ست که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث بخاری آمده که در وقت مسواک کردن آواز اع اع و در روایتی اخ اخ آمدی و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک کردی که لثه یعنی گوشت بیخهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک و وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس نقل کند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب آسمان کردی ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواندی از ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داؤد از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر استحباب می فرمودی چنانچه مسلم از ابو هریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گو که افتتاح کند صلوته نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث صحیحه ورود یافته جمله آن بر هشت طریق بلکه زیاده از ان وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از آنها را در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر ست در موافقت بهر یکی از ان انواع و در فعل هر یکی در اوقات مختلفه و ظاهر این طریق اخیر ادخل و انسب باشد بسلوک طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول از ان هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس بروایتی از وی آمده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو ساخت و هو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب فقرأ هؤلاء الآیات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام پس تر ایستاد برای نماز فصلی رکعتین پس بگذارد دو رکعت را و اطال فیهما و دراز کرد درین دو رکعت القیام و الرکوع و السجود قیام و قرأت و رکوع و سجود را درین حدیث مجملاً تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز ورود یافته است چنانچه در فصول سابقه در بیان رکوع و سجود ذکر کردیم ثم انصرف پس تر برگشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گذاردن این دو رکعت فنام پس بخواب رفت حتی نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پس تر کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا ثلاث مرات سه بار گشت مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلک در هر مرت ازین مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ و وضو می کرد بعد از استیقاظ و یقرأ هذه الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس تر وتر کرد بسه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث

درین باب مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت ست و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج هم گفته اند و حدیثی درین باب بنظر درنمی آید و نیز باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازین جاست که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامده و از تسع کمتر نه و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمه نماز شب شمرده و در بعض روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه تا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع خود از ام سلمه می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید وضعیف گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و یک گفت معنی این سخن آن ست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع چهارم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد و این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود و بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت ست و وتر بسه رکعت چنانچه مذهب حنفی و بعض ائمه دیگر ست نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نمود و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن کرده اند و باوجود روایت صحیح بخاری بآن چه محل طعن ست یا رب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن صورت ست که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند این طریق باین خصوص مطعون ست و این توجیه بعید ست چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت ست مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان ست باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر نکنید بسه رکعت بل بلکه اوتروا بخمس او بسبع وتر کنید بپنج رکعت یا بهفت رکعت ولا تشبهوا الصلوٰة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عائشهؓ باسناد صحیح آن ست که در دو رکعت هیچ جز سلام میداد و بعد از آن یک رکعت میگذارد و بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگوئی که بیک رکعت ست یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و در روایت آنها قوی و راجح ست این ست که وتر بیک رکعت کردی فانا اذهب الیها پس ازینجهت مذهب من همین ست و من باین حدیث رفته ام دیگر بار هم از وی از حال وتر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه رکعت شود رجوت ان لا یضره جائزست و امید میدارم که ضرر نکند او را و اصل جواز وتر الا ان التسلیم اثبت مگر آن ست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن بیک رکعت ثابت تر و راجح تر ست مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تزئیف وتر بسه رکعت مبالغه کرده و حال آنکه درین باب احادیث و آثار صحیحه آمده و حق آن ست که ایتار بسه رکعت یا بر رکعت واحده مختلف فیه است میان علما ترمذی از امیر المؤمنین علیؓ می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسه رکعت و میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن که آخر آنها قل هو الله احد ست و در روایت دیگر مفسر آمده که میخواند در رکعت اولی الهٰکم والقدر والزلزلة و در ثانیه العصر والنصر والکوثر

کرمی‌گزارد و بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از
عائشه آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد رکعتین
فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد یا دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس
نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و ما ناکه تخصیص مصنف آنرا به عائشه بجهت آن ست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت
ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم دو رکعت خفیفه بیستر گذارد دو رکعت دراز بیستر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت بیش بیستر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو
رکعت بیش بیستر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت بیش بیستر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت بیش بیستر و وتر کرد تا این مجموع
سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از ان و لیکن در حدیث زید در روایت
موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با بن
عباس و عائشه و در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود
بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث ظاهر نبود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد
درینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر بی افتتاح برکعتین خفیفتین و حمل کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس
در بیتوتت بیت میمونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با فتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن
سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داود از ابن عباس در قضیهٔ بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد بچهار سلام
بعد از ان پنج رکعت میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را و درین طریق نیز سیزده رکعت باشد و گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یک
تشهد بودی و در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابو داود بصریح آمده که لم یجلس فیهن اگرچه در بعض
روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و از ینجا بعض فقها گفته اند که مراد از جلوس همان سلام ست نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد
گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از عائشه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود ست
که هشت رکعت و زان پیاپی میگذارد نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست و نشست تشهد و سلام میداد و بعد از ان
یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بدان نماز را و می نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از ان برمیخاست
و دو رکعت نماز میگذارد در پی وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی و قرائت کردی چون وقت
برکوع رسیدی برخاستی و رکوع کردی و بسجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در موطا از اسود بن یزید
آورده که از عائشه از نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اوائل سیزده رکعت میگذارد بعد از ان
دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه
در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه از نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده
بود یعنی در هر وقتی یکی ازین انواع بوده و نیز در موطا آمده که ایتار میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به نه رکعت بعد از ان بهفت
میکرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود و در رکعت ششم می نشست و بیش از سلام برمیخاست
و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد از ان دو رکعت می گذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عائشه رض آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم پیر شد و تن دار گشت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت آورد او را بهفت و همران از عالم رفت و بالجمله روایات

اشتران سرخ وہم در موطا از عبد اللہ بن مسعود ؓ می آرد کہ گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب ودر روایتی کصلوۃ المغرب واز ابن عباس می آرد الوتر کصلوۃ المغرب واز ابن عبد اللہ بن مسعود ؓ می آرد کہ کفایت نکند یک رکعت ہرگز واز عائشہ می آرد کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سلام نمیداد در رکعتین وتر ودر سنن ہالمدی از روایت ابی بن کعب وعائشہ ؓ روایت ایتار بسہ رکعت آوردہ واز عائشہ ؓ تصریح آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتر بسہ رکعت میکرد وفصل نمیکرد میان آنہا واز ابن مسعود نیز آوردہ الوتر ثلث رکعات کوتر النہار صلوۃ المغرب واز ابن عباس نیز آمدہ ثم اوتر بثلث واز حسن بصری ؒ اجماع سلف بر سہ رکعت نقل کردہ کذا فی الہدایۃ ودر نہایہ شرح ہدایہ آوردہ کہ چون عمر ؓ سعد بن ابی وقاص را دید کہ وتر میکند برکعت واحدہ گفت ماہذہ البتیراء شفع کن آنرا واگرنہ ایذا میکنم ترا ومیگوید کہ اگر اکتفا بیک رکعت جائز می بود در نماز ہر آئنہ قصر کردہ میشد نماز فجر را در سفر وگفتہ اند کہ آنچہ تمسک کردہ بدان شافعی از احادیث کہ دال اند بر وتر بیک یا پنج یا ہفت یا نہ یا یازدہ پیش از استقرار امر وتر بود ودر آخر قرار بران یافت کہ جلوس میکرد بر راس ہر دو رکعت ووتر میکرد بسہ رکعت بی فصل واز آنچہ دلالت دارد بر آنکہ مشہور ومتعارف میان صحابہ وتر بسہ رکعت بود ووتر بیک رکعت خفای داشت حدیث بخاری ست از ابن عباس کہ در مشکوۃ آوردہ کہ وتر میکرد معاویہ ؓ بعد از عشا بیک رکعت وبود نزد وی مولای ابن عباس ؓ پس رسانید این خبر ایتار معاویہ ؓ بیک رکعت با بن عباس ؓ فرمود بگذار کہ وی صحبت داشتہ است بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ودر روایتی گفت صواب کرد زیرا کہ وی فقیہ است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویہ ؓ وانکار واستبعاد آن وجواب دادن ابن عباس بتصویب وی مجملاً بفقاہت وصحبت وی دلالتی صریح دارد بران کہ وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی واز آنچہ مذکور شد واضح گشت کہ ایتار بسہ رکعت اکثر وارجح وافضل باشد واللہ اعلم وبالجملہ اختلاف ست در اخبار وآثار واقوال علما در امر وتر واین اختلاف در وتر در اولی وافضل ست والا در جواز ثلث رکعت ہیچکس را اختلافی نیست وچون مقرر شد کہ عمل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز شب مختلف ومتنوع بود واین نیز داخل آن تنوع واختلاف ست وطعن در روایت سہ رکعت محل بحث ومکابرہ است واللہ اعلم ودر بیان نوع ۓ چون سخن در وتر بسہ رکعت افتاد بدرازی کشید نوع اخیر از ہشت نوع کہ مصنف ادعای حصر در آن کردہ باقی ماند ومیگوید نوع ہشتم در سنن نسائی از حذیفہ روایت میکند کہ در ماہ رمضان با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذاردم یعنی نماز شب ودر رکوع چندان درنگ کرد کہ در قیام واین [illegible] بعد از ان بنشست ومیگفت رب اغفرلی و[illegible] چہار رکعت نماز برین وجہ بگذارد با[illegible] گفت [illegible] پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت واعلام کرد چنانچہ عادت وی بود کہ بعد از اذان واجتماع مردم بر در حجرہ شریف می آمد واعلام میکرد تا بمسجد بیرون می آمد وآوردہ اند کہ روزی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بود بلال گفت الصلوۃ خیر من النوم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلمہ از وی خوش آمد وفرمود این کلمہ را داخل اذان فجر گردان وہر روز میگفتہ باش بعد از ان سنت مستمرہ شد بدانکہ در بیان این نوع اجمالی بکار رفت وہیچ معلوم نشد کہ قیام چہ قدر بود ودر وی چہ قرات کرد ومساوات رکوع با قیام حقیقۃ بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست یا مانند آن بود چنانچہ در روایات دیگر مصرح آمدہ واحوال ارکان وہیأت دیگر نیز معلوم نشد کہ رکوع کرد یا قومہ وبعد از وی نشست یا بی آن نشست واگر وجود قومہ معلوم ست بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد کہ مقدار رکوع بود یا کمتر از ان ونیز از جای دیگر معلوم شدہ کہ نشستن واین کلمہ رب اغفرلی خواندن در میان سجدتین [illegible] ذکر سجدتین ہم نیست وآنچہ در جامع الاصول از حدیث مسلم

و در ثالثه الکافرون و ثبت واحد و گفت درین باب از عمران بن حصین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قومی از صحابه و غیرهم باین جانب رفته و گفته اند که وتر به سه رکعت ست و سفیان گفته که اگر خواهی وتر کن به پنج و اگر خواهی به سه و اگر خواهی بیک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که وتر کرده شود به سه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و زرکشی در شرح خرقی در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار برکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود و نسائی از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وتر حق ست یعنی واجب ست بر هر مسلمانی پس اگر خواهد وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و از مسلم از ابن عمر در ایتار برکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه سوال کرد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدو انگشت خود و فرمود هکذا مثنی مثنی و فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب و نیز گفت زرکشی لیکن اختلاف ست درینکه آیا مکروه است وتر به رکعت واحده وقتیکه پیش از وی شفعی نگذارد و مراد بتیرا که در حدیث از آن نهی وارد شده این ست یا مکروه نیست زیرا که مروی ست از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که الوتر رکعة واحدة و حدیث بتیرا ضعیف ست و میگوید از امام احمد درینجا دو روایت ست بروایتی مکروه است و بروایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آورده که گفت زیاده نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را و مپرس از حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد سه رکعت یعنی گوید که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وتر میان سه رکعت بسلام هر آئینه میگفت عائشه ثم یصلی ثنتین و واحدة نه یصلی ثلاثا و روایت کرد نسائی و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر میکرد به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر مثل نماز مغرب ست این وتر لیل ست و آن وتر نهار و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می شناسی تو وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احسنت یعنی چون در حدیث نماز مغرب را وتر نهار خوانده و آن بی فاصله است بسلام لاجرم وتر که وتر لیل ست نیز همچنین باشد و نیز طحاوی گفته که آنچه مروی است از ابن عمر که پرسید مردی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب فرمود نماز شب دوگان دوگان ست چون بترسی طلوع صبح را بگذار یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آن ست که بگذار رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وست تا سه رکعت گردد و دلالت نیست در وی بر فصل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر به سه رکعت قوی ست از جهت نظر و استدلال عقل زیرا که خالی نیست که وتر فرض ست یا سنت اگر فرض ست فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و وتر باجماع امت دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت ست هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است نبود و نیست فرضی که وتر مثل وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت ست کذا ذکره الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این دلائل در حقیقت تائید و تقویت ست مر نفی را که وارد ست بتثلیث رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته شده است که دلائل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض ست نه اثبات آن حکم بمجرد قیاس فاحفظ امام محمد در موطا میگوید که خبر داد ما را ابوحنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را به سه رکعت و با

میرود ندا ما اول من بیدارست و این مشعرست بر آنکه تاخیر وتر را انسب است که وثوق دارد بقیام و ترمذی از ابی هریره آورده
که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر کنم پیش از انکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر
مکروه بود و اختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ومن بعدهم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر
صحابه بر انند که وتر در آخر شب افضل ست و گفت حدیث عائشة حسن صحیح ست و حدیث ابو هریره حسن غریب و در مشکوة
آنرا از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که وتر
در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد از ان به تهجد برخاستی وتر را اعاده
نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس
از ان بتهجد برخاست دیگر اعاده وتر سزاوار نبود و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس
از ان بتهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از ان دو نفل بود و وتر
از نفل وارد نشده و در شرح ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول
شب بعد از ان برخیزد در آخر آن جماعة از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را
پس از ان بگذارد آنچه خواهد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود و مذهب اسحق این بود و جماعة
دیگر از اصحاب وغیرهم بر انند که چون در اول شب وتر گذارد پس از ان بخواب رفت و برخاست بگذارد آنچه خواهد و
نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست
و این صحیح ترست چه بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر نماز گذارده و
از ام سلمه و ابو امامه و عائشة وغیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی
ست و در کلام مصنف نیز در فصل آینده چیزی ازین باب مذکور گردد فقد بر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعض شبها
در جمیع شب یک آیت را در نماز مکرر میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول ست چنانچه در احادیث
واقع شده که کان یقوم بآیة و آن این آیت ست ان تعذبهم فانهم عبادک و ان [redacted]
این را طریقی جدا از طرق قیام شب که ذکر کرد نساخت ظاهرا عدد رکعات همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد غایت آنکه
قرات این آیت بود مکرر و باینقدر طریق جدا نگردد یا آنکه نادر بود جدا والله اعلم و نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله و در شب
از حیثیت نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول [redacted]
همین ست چنانچه وارد شده است که صلوة قاعد نصف صلوة قائم ست در ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعض احوال
و اوقات نشسته میگذارد و در رکوع هم نشسته میکرد بجهت طریان عارضه ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن
والله اعلم سوم آنکه نشسته میگذارد و بیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی و چون اندکی از قرات ماندی [illegible]
و ایستاده آن اندک را بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را تمام
نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا
تا آنکه میبود درازتر از سوره درازتر از ان و از ام سلمه رض و انس بن مالک رض نیز درین باب حدیث آمده

وابو داؤد و نسائی آورده این حدیث را و در وی نیز هست که گفت حذیفه نماز گزاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس افتتاح کرد سورهٔ بقره را پس گفتم من در دل خود که مگر برکوع رود نزد صد آیت هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید رکعت را بدان سوره تمام کند و برکوع رود و هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد بسورهٔ نساء و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آنرا بترسیل و ترتیل و هر گاه که میگذشت بآیتی که در وی امر بتسبیح ست تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال و دعا سوال می کرد و چون بجای تعوذ میرسید تعوذ میکرد پستر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانندی از قیام او پستر گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد و ایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع پستر بسجده رفت و گفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی ست و در روایت ابی داؤد آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد نماز شب را و استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة پس از ان خواند بقره برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پستر برداشت سر از رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از قیام او و میگفت در سجود سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانندی از سجود و میگفت رب اغفرلی رب اغفرلی بگذارد چهار رکعت و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک راوی ست در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این هشت طریق مذکوره در قیام شب ثابت شده بدانکه عمده در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث ابن عباس و عائشه رض است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث و روایات آورده و استیفا و استقصا نموده اکثر آنها راجع بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن الارجاع بدان و بعضی بیقین خارج از ان واگرچه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افتاد و فیما ذکرناه کفایة و الله الموفق و انچه واجب ست تنبیه بران آن ست که باید که قضیهٔ بیتوتت ابن عباس رض در بیت میمونه رض متعدد باشد والا اختلاف طرق صحیحه در یک قضیه دشوارست والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالبا در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشاست و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق ست و تمامهٔ علما بران متفق و درین میان تمامهٔ شب وقت وترست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام شب وتر گذارده گاه در اول شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی و ترمذی از عائشه رض آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرکه بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هرکه امید دارد که برخیزد در آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و محضورست و این افضل ست و مانند این روایت کرده موطا از عائشه رض و هم از موطا و ابی داؤد و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر ابوبکر را چه وقت وتر میکنی تو یا ابابکر گفت در اول شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر رض را اخذ هذا بالحذر و گفت مر عمر را اخذ هذا بالقوة و از ابن المسیب می آرد که ابوبکر رض وتر گذاردی و خفتی و عمر رض خفتی پس در آخر شب برخاستی و از عائشه رض آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش ازان که وتر کنی فرمود چشمان من بخواب

بر تقدیری ست که کسی وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل گردد و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل کرده اند که چون بگذارد یکی وتر را در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وی به نیت قیام لیل و حدیث ابوامامه مطلق ست و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل ست چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول آورده معلوم گردد و جماعهٔ دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه رض و ام سلمه رض و ابوامامه رض این معنی یعنی گذاردن دو رکعت بعد الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آن ست که این دو رکعت را به نیت مطلق نفل بگذارد نه باسم تشفیع وتر زیراکه این معنی ندارد و پوشیده نماند که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آن کسی که وتر را گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند بمذهب بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و مبطل وتر ست بی ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب حنفیه مشروع نیست و در اعداد نماز نه نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت واحده تکلف ست چه آن در حکم ثواب ست نه حقیقة و بنای قول اکثر علما بعدم اعادهٔ وتر و عدم نقض آن بعد از قیام لیل همبرین معنی ست که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بروایات صحیحه ثابت شده است و از وی معلوم می شود که گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تهجد بعد از وتر واقع شود ضرری ندارد ولیکن این معنی . . ظاهرا با حدیث صحیح که بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر رض روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز شب خود را وتر معارض می نماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای خلاص از ورطهٔ این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که من این دو رکعت را نمیگذارم زیراکه بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک بیقین معارض نگردد و کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نمیکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد نه حدیث اجعلوا یا آنرا تاویل بود و حق آن ست که هر دو حدیث صحیح ست و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماهیر علما قائل اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای بیان جواز گذاردتا معلوم شود که بعد از وتر رواست نوافل گذاردن چه این دو رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر در وی محمول بر استحباب بود نه وجوب و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وی نماز دیگر در شب نبود احب و افضل ست اکثر گذاردن رکعتین در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وی هم بود محض برای بیان جواز بود و بعضی از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد بجعل وتر آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق ست بوتر و تابع ست مر او را و گویا نمازی مستقل نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر می افتد لاسیما بمذهب کسی که قائل ست بوجوب وتر و چون وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وی مشابه وقوع سنت بعد از فرض باشد و لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصا با نماز وتر نهار نه مغرب ست کمال مشابهت پیدا میکند که چنانچه وتر نهار مشفوع ست بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او ولا سیما دلالت

و حدیث [illegible] حسن صحیح ست و بیهقی روایت کرده شده است از [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] از [illegible]

وچون میرسید از قرائت خود مقدار سی یا چهل آیت را می ایستاد و میخواند پس رکوع [illegible] و در [illegible] ثانیه همچنین

و در روایت عائشه رض آمده که چون باقی میماند مقدار سی یا چهل آیت بر میخاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح ست و در

روایت بخاری نیز همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که میگذارد نشسته و چون قرائت میکرد نشسته رکوع و سجود نیز

نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول ست و در صحیحین از عائشه آمده که گفت چون گرانی بدن پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح ورود یافته اما حدیثی وارد شده که

هیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذاردی مربع بودی یعنی چهار زانو نشستی چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عائشه

آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد نماز متربع حفاظ در ان حدیث طعن کرده اند و حمل

بر خطای بعضی از رواة کرده و فقها را در جواز و کراهت و استحباب آن اختلاف ست و مذهب امام ابو حنیفه آن ست

که هیأت جلوس تنفل همان هیأت جلوس تشهد ست و شمنی گوید روایت ست از ابی حنیفه که مخیر ست اگر خواهد بر وضع احتبا

بگذارد و اگر خواهد متربع اگر خواهد بقعود تشهد و روایت ست از ابی یوسف محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیأت تشهد

زیرا که قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع ست ولیکن در رکوع و سجود دوتا کند هر دو پای را

فصل فی بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وتر می گذارد بروایات

صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم از عائشه رض روایت میکند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی

ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد سیزده رکعت [illegible] باین طریق که میگذارد ثمان رکعات

هشت رکعت ثم یوتر پس تر و تر میکرد بیک رکعت همان طریق که در نوع پنجم گذشت ثم [illegible] رکعتین پس تر می گذارد دو رکعت

و هو جالس در حالتی که وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس چون می خاست که رکوع کند قام می ایستاد و قدری

از قرائت میخواند چنانچه معلوم شد فیرکع پس رکوع می کرد ثم یصلی پس تر میگذارد رکعتین دو رکعت بین النداء والاقامة

میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد بآن سنت فجر ست اینجا سیزده رکعت با سنت فجر ست و در روایتی بی آن

نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفه می کرد و از ینجا معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه

بعضی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که وتر میکرد بنه رکعت و میگذارد دو رکعت در حالی که نشسته است

بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه مروی ست که گفت

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یصلی بعد الوتر میگذارد بعد از وتر رکعتین

خفیفتین دو رکعت سبک و هو جالس در حالیکه وی نشسته است و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین

نگفته و گفته که مثل این از ابی امامة و عائشه و غیرهم نیز آمده و امام احمد از ابو امامه باهلی روایت می کنند که

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی رکعتین بعد الوتر و هو جالس یقرأ فیهما باذا زلزلت و قل یا ایها

الکافرون و صاحب مشکوة از دارمی از ثوبان می آورد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بیدار شدن

و شب برخاستن مشقت و گرانی ست چون بگذارد یکی از شما وتر گو بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر

شد بها و الا کفایت کند او را از قیام تهجد و ازین حدیث مشکوة چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بگوید اللهم اغفرلی وبعض ائمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیة نیز آورده اند وگفته اند آنرا که دعای قنوت نداند اکتفا باللهم اغفرلی یا ربنا آتنا درست باشد وگفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین وسنن معروفه واقع نشده ولیکن ائمهٔ حنفیه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی وغیره اثبات کرده اند وشیخ ابن الہمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وتعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در عمل الیوم واللیلة آنرا بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم و بعضی از فقهای مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر نشکرک ولا نکفرک نخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضی گفته اند که در اول این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکرک نخلع نسجد نحفد نرجو واو آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولی آن ست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا وتعدد اثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق فی موضعه وبالجمله اصل قنوت وتر ودعا در ان باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد وحال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر که ائمهٔ مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در نماز وتر قنوت خواندی خالی از غرابتی نیست وغریب تر از ان که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح ست اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه وافراط است با وجود حدیث علی رضی وحسن رضی که روایت کرده اند وهم در مسند امام احمد مذکور ست صحت وثبوت موقوف روایت را چگونه منع توان کرد وظاهر مذهب امام احمد قنوت ست در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است وتفصیل حال قنوت در غیر وتر چه نماز صبح وچه نمازهای دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکر واگرچه غرض مصنف نفی ثبوت قنوت وتر ست از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قول او اما جماعتی از صحابه در وتر قنوت خوانده اند بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت وسنیت این فعل ست وخواندن صحابه کفایت دارد دران خصوصا که آن فعل بتعلیم وامر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد چنانچه میگوید همچون حدیث که در مسند امام احمد مذکور ست عن الحسن بن علی رض قال گفت حسن رض علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلمات چند کلمهٔ دعا که اقولهن می گویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت صلی الله علی النبی اگر گویند که از صریح این حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنجنان نبود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند میفرماید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا تعلیم دعائی کرد ومن آن را در

دارد برآنکه بمذهب کسی که قائل نیست بوجوب وتر آنرا سنت میدارد و نیز این رکعتین جاری مجرای سنت میشوند افتاد و حال آنکه سنت نباشد ملحق بدو نبود و توجیهش آنکه وتر چون سنتی ست در غایت تاکید بمنزلهٔ واجب و آخر نماز شب ختم وظیفهٔ عبادت یومیه است اگر او را نفل دیگر تابع ولاحق باشد دور نباشد ولیکن بمذهبی که واجب ست لحوق و تبعیت سنت بدان اظهر و انسب بود از نیجهت گفت لاسیما بمذهب کسی که قائل ست بوجوب وتر و هذا القدر یکفی لتوجیه کلامه دیگر بدانکه خواندن قنوت در وتر چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه الا امام مالک که از وی دو روایت ست ولیکن اختلاف دران که نزد امام ابوحنیفه دائمی ست یعنی در رمضان و غیر رمضان و پیش از رکوع ست و این مذهب ابن مسعود ست و قول جماعه از علما ست مثل سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و نزد شافعی و بروایتی از مالک و احمد مخصوص ست بنصف اخیر از رمضان و بعد از رکوع ست و بقول مشهور از امام احمد دائمی ست و جائز ست بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بروایتی که قائل ست بقنوت وتر نیز همچنین ست و نیز قنوت مخصوص ست بوتر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص ست بصبح در ظاهر مذهب و نزد شافعی در صبح و وتر هردو و تمسک ائمه در اصل قنوت وتر بحدیث وارد ست چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیر المومنین علی ست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی و شمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة و ما ناکه نزد ایشان ثابت شده که خواندن این دعا از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان وتر بود نه بعد از فراغ وی بدلیل و روود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ وارد چنانچه مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی جد من کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث و این را نیز گفته اند که رواه الخمسة و شمنی از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وتر من و در بعض روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی ست و در مذهب لدنیه از روایت طبرانی وغیره مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن و هم شمنی از ابی داؤد آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را برابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر وتر و درین روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی ست و روایتی ست از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر میکرد بسه رکعت و میگردانید قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام نیز این روایت را آورده و در روایت دارقطنی از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم اجمعین که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر وتر و میخواندند ایشان آنرا و بالجمله در ایتار بسه رکعت و قنوت وتر قبل از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا آمده و لا حاجة الی الاکثار و مراد بقنوت اینجا مطلق دعا ست یا خصوص اللهم اهدنی الخ و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست و تعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب ست ولیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنی الخ و قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی ست و نزد ابی حنیفه و مالک اللهم انا نستعینک و اولی نزد حنفیه جمع مینهما ست و شمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آن ست که بسه بار

ریث ابن عباس مروی ست در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب و تردوسے که گفته
صلوته پس هر گاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله و ... تا شنودم با سمعه نقل شنیدم او را که
قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی
قی و من تحتی و امامی نورا و ... نی نورا واجعل لی یوم لقائک نورا و در بعض روایات یوم لقائک
یات زیاده آمده که و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا و فی لسانی نورا و
نورا واجزل لی نورا و اعطنی نورا و در بعض روایات و فی عظمی نورا و فی مخی نورا نیز آمده و آن حضرت صلی الله
وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم ... یا ایها الکافرون و در رکعت سوم
بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد والمعوذتین نیز آمده و انچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه
ل ست کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراهیم
مت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ایتار میکرد به سه رکعت و میخواند در اولی سبح اسم
به قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت
ه فی لیلة القدر خوانند در هیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است
ادی سه بار گفتے سبحان الملک القدوس و در رکعت سوم این کلمه را بآواز بلند و کشش حروف خواند
رت ثالثه گفتی رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده که بعد از وتر کنند و در میان آنها نشینند و آیة
نهاد درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشده و در روایت فقهی
یز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوع ست و انکار و منع ازان لایح و در بلاد عرب اصلا
ت و میگویند که شافعیه آنرا احرام دانند چنانچه در میان سجدهٔ منفرد بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را
منی کراهت آنرا نیز نقل کنند والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را همیشه خصوصا در نماز
روف و ادای آن بحیثیتی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خواندی و رتل در لغت و ندا نهاے
را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خواندی بحکم نص و رتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام لیل
ر آیت البته وقف کردی و اگرچه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده شده است بطرق کثیره
ر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت هکذا بسم الله الرحمن الرحیم
ن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد و پس ازان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
ه ایشان ... یند وقف بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد
ن بود و در غیر اینجا وصل اولی و افضل بمقتضای انچه معلوم شده است بنقل قراء از صحابه از قواعد
ن بعد هم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده و افادهٔ
ت بما بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون و الله بکل شئ علیم و امثال آن
ید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جهت معنی نه لفظ آن را
چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان تاکلوا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بما بعد خود

قنوت وتر بخوانم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم نگردد و گوییم ظاہر آن ست کہ تعلیم آن بجہت خواندن در قنوت
بود و آنکہ بی امر حضرت از پیش خود بخواند بعید ست مگر آنکہ سابقاً معلوم امام حسن شدہ باشد کہ خواندن دعا در قنوت
وتر مشروع و مسنون ست ہر دعائیکہ خواہند و این دعا ایشان را خوش آمد کہ بخوانند و این نیز مستلزم مشروعیت قنوت
وتر ست فافہم و حال آنکہ روایتی کہ شمنی از حاکم بر شرط شیخین آوردہ کہ علمنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فی
وتری اللہم اہدنی صریح ست دران کہ امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از جانب حضرت
رسالت ثابت گردد فعلاً و قولاً و لہذا ترمذی می گوید بہترین حدیثی کہ در باب قنوت وتر روایت کردہ اند این حدیث
است عبارت ترمذی در جامعش این ست کہ ولا نعرف عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فی القنوت فی الوتر شیئاً احسن
من ہذا و چون مصنف قنوت از جماعہ صحابہ دعوی کرد و بجز ثبوت از امام حسن این دعوی بہ ثبوت نہ پیوند و گفت و از
امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب کہ با امیر المؤمنین باجتماع ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد اللہ بن مسعود
ثابت شدہ کہ قنوت در نماز وتر خواندہ اند و برای نفی فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در قنوت کہ اصل مدعاست
گفت اما از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قطعاً مروی نشدہ و بہ ثبوت نرسیدہ و بہ تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دارقطنی از سوید
بن غفلہ و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجہ از ابی بن کعب کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خواند قنوت در وتر
و مصنف میگوید این و امثال این ہرچہ روایت کردہ شود مطعون و مفتری بود واللہ اعلم و چون اینجا حدیث امیر المؤمنین
علی بود کہ ناظر در قنوت وتر بود و ائمہ درین باب تمسک بدان نمودہ اند از ان جواب میگوید بقول خود و در ترمذی و نسائی
بلکہ در کتب خمسہ چنانچہ زرکشی گفتہ و یا در سنن اربعہ چنانچہ شمنی آوردہ مروی ست کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و
سلم یقول فی آخر وترہ اللہم انی اعوذ برضاک [redacted] من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک ولیکن این عبارت یعنی فی آخر وترہ محتمل آن ست کہ این دعا را در تشہد گفتہ باشد کہ آخر اجزاے
صلوٰۃ است و محتمل آنکہ خواندن این دعا بعد از تشہد بود کہ آخر نماز بعد از فراغ از آن ست و این احتمال اخیر اقرب ست
بلکہ چہ اکثر آنچہ در احادیث واقع شدہ کہ میخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین ست بلکہ متعین ست بحسب روایت چہ
در نسائی مرویست کان یقول بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوتہ چون فارغ
میشد از نماز خود و تبوء مضجعہ و میرفت و جای میگرفت در خوابگاہ خود و نسائی درین روایت دیگر کہ این دعا را در وقت
فراغ از نماز و رفتن بخوابگاہ آوردہ لفظی زیادہ کردہ برانچہ روایت کردہ در آخر وتر و آن لفظ لو حرصت ست بعد از لا احصی
ثناء علیک و گفتہ لا احصی ثناء علیک ولو حرصت و بعضی از روایات ثابت شدہ کہ این را در سجود میگفت نہ سجودی کہ بعد
از وتر میکرد بلکہ در سجود نماز فرضاً کان او نفلاً چنانچہ در ما سبق در فصل سجدہ گفت و نزد شافعی و مالک دعا در سجدہ نماز مستحب
است بحکم اقرب ما یکون العبد من ربہ اذا کان ساجداً پس میشاید کہ در ہر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و تبوء مضجع و در سجدہ گفتہ باشد
اما آن احتمال کہ در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفتہ باشد کہ آن نیز معنی آخریت وتر دارد خصوصاً کہ وتر سہ رکعت بودہ گفتن
بعد از رکوع رکعت ثالثہ بعدی دارد و اما ائمہ آن را برین احتمال فرود آوردہ اند و ہرچہ ایشان فہمیدہ و قرار دادہ معتبر
ست اگرچہ خلاف ظاہر مفہوم از لفظ باشد و لابد بران قرینہ و دلیل خواہد بود واللہ اعلم و چون مصنف آن را حمل بر بعد
فراغ وتر کرد خواست کہ ذکر ادعیہ دیگر کہ درین محل ماثور ست نیز تتمیم کند و در ضمن نوعی از ایما بتائید آن احتمال نیز وارد پس گفت

بقواعد و قوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج ست از حد تجوید سوم تدویر و این توسط ست میان ترسل و حدر و این
مذهب ابن عامر و کسائی ست یعنی غالب بر قرأت این مذکورین و عادت اکثری از ایشان این بود و اگرنه همه قراء تجویز
هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقهٔ کلام عرب ست که هر جماعه یک
طریقه را اختیار کرده اند بجهت نکته که گفته شد پس آنها می که اختیار سرعت و کثرت قرأت کنند مراد مرتبهٔ دوم ست که
حدر ست نه آنکه مخالف قواعد بسرعت خوانند و رعایت هیچ یکی ازین سه طریق نکنند و قراء مرتبهٔ اول را افضل و اکمل
دارند چه ظاهر قول حق تعالی و رتل القرآن ترتیلا در اول ست و مصنف چون اختلاف علما را نقل کرد در تفضیل یکی از
دو مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از ان محاکمه و تطبیق میان آن میکند و میگوید و بعضی از متاخران می - یند ثواب
قرأت با ترتیل و تدبر بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جید تر و ثواب کثرت قرأت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب قرأت
ترتیل باشد مانند است بکسی که گوهر قیمتی را صدقه دهد که هر چند بعدد و کمیت کمترست اما نفاست و کیفیت او بیشتر و این
یکی که صاحب قرأت بسرعت ست مانند است بکسی که لآلی بسیار را ما خرد و ریزه با دراهم و دنانیر بسیار و مانند آن که
بعدد و کمیت بیشتر اما به نفاست و کیفیت کمترست دهر و علما مثل این کلام در خلافی که در افضلیت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مطهره
بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشترست چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وی و ثواب
آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت در غیر مسجد شریف نبوی ولیکن نفیس و جید تر بود
چنانچه این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینهٔ مطهره که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در قرأت شب گاه اسرار فرمودی و عادت ابوبکر صدیق همچنین بود و گفت می شنوانم کسی را که
میخوانم برای وی و گاه بجهر و بلند خواندی و عادت عمر فاروق این چنین بود گفت بیدار میکنم خواب ناکان را و هوشیار میگردانم
غافلان را و در بعض احادیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ابوبکر را که اندکی جهر کن از آنچه میخوانی
و بعمر فرمود که قدری پست خوان از آنچه میخوانی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرأت طویل ساختی و گاه تخفیف
کردی و قرأت قصر خواندی عادت شریف وی در سائر اعمال و اوراد همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات
و توسیع دائرهٔ شفقت بر امت و بجهت رعایت اعتدال و مصلحت دید حال و تربیت و تصرف در احوال صحابه صلی الله
علیه و آله وسلم و جزاه عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه وسلم **فصل** در نماز چاشت و
عادت و روش و طریقهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اداء آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جز آن بدانکه
چاشت فارسی ضحی ست و گفته اند که ضحوة و ضحیة بر وزن عشیة بمعنی ارتفاع نهارست و ضحی بضم و قصر فوق اوست و
بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان مردم در اول
نهار از نوافل دو نمازست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند
دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی
و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض
احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
مالام بانی بهذه صلوة الاشراق و این را بعد انصدیقی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین

لفظاً ومعنی آنرا حسن نامند چنانچه الحمد لله اینجا وقف حسن ست اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد و اگر درین راس آیت بود صحیح ست ابتدا بما بعد زیرا که وقف براس آیت و ابتدا بما بعد سنت ست مطلقاً این کلام اجمالی و آنرا تفصیلی ست که در رسالهٔ مسمی بالدر النضید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان مفهوم شود که وقف در امثال این مقام حسن ست اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست زیرا که چون ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و مارا نیز همچنین باید کرد چه متابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در همه چیز لاسیما در قرأت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود و این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قراء نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وظن غالب آن ست که قرأت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوقف بر رؤس آی اگرچند کلام متعلق بما بعد بود دائمی نباشد بحدی که هرگز خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع قرأت در سنت بوقوع وارد و تجویز یافته و قراء نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم و علما را درین مسئلهٔ قرأت خلاف ست که ترتیل با قلت قرأت افضل یا سرعت با کثرت قرأت ابن عباس و ابن مسعود وجماعهٔ از تابعین و امام ابوحنیفه رض میگویند که ترتیل و تدبر که لازم ترتیل ست با قلت قرأت افضل ست از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تهدید بر ترک آن و ترتب علم و خشوع بران و امیر المؤمنین علی رض و جماعتی از صحابه و تابعین و امام شافعی میگوید که [illegible] و کثرت قرأت که لازم اوست افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه میشود این اقل ست که کمتر ازان نبود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفصد نیز بفضل خود عطا کند چنانچه در مضاعفهٔ اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرأت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا اقول الم حرف ولیکن الف حرف و لام حرف و میم حرف ظاهر لفظ حدیث آن ست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف ست و اثبات آن مر اسامی این حروف را مینماید ولیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت ست از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دورست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات الم که فاتحه سورهٔ بقره است نود باشد که آن نه حرف ست و حسنات الم که در الم ترست سی فافهم بدانکه علمای قرأت گفته تجوید که عبارت ست از ملکهٔ اعطای حق حروف مر حروف را سه مرتبه است اول تحقیق ست که آنرا ترتیل نیز نامند و آن قرأت ست بتانی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید ست و اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملاحظهٔ وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن به نهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بحد افراط کشد و آنکه بحد افراط کشد و از حد اعتدال تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم ست و خارج از دائرهٔ تجوید دوم حدر و آن قرأت ست با سرعت و این مذهب ابن کثیر و ابی عمرو و قالون ست و آن ادراج قرأت و سرعت و تخفیف ست و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند آن از انچه بصحت رسیده است روایت آن از اهل راه بجهت حرص بر تکثیر قرأت و زیادت حسنات از غیر تفریط و اختلال

ست رکعت از حدیث انس رض بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و آنچه ذکر کرده معلوم
میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی و
تقدس بدان مامور شوند بیان و اجابت آن موعود گردد و در حدیث آمده است که هر پیغمبر را دعائی ست مستجاب که مامور میشود بدان
و حق است و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود و درخواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت لیکن من پوشیده
و نگاه داشتم آنرا برای روز قیامت تا در آن روز که شدت و محنت و احتیاج بیشتر ست دعا کنم ایشان را و درخواست نمایم
روحی فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم ست و خیرخواهی و مصلحت اندیشی فقرا ست جزاک الله عنا خیر الجزاء و در سائر دعای
انبیا غیر این دعای معین که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاف ست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل ست و این
حدیث حجت ایشان ست و نظر به تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگرچه بر صورت منع ست وعن عائشه رض و
روایت ست از عائشه رض قالت گفت عائشه صلی النبی گذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوة الضحی نماز چاشت را ثم قال
پستر خواند این دعا را اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مائة مرة تا گفت این کلمات را صد
بار خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور ست وعن ام ذرة و روایت ست از ام ذرة قالت گفت
ام ذرة رایت عائشه دیدم عائشه رض تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را و تقول و میگفت عائشه رض مارایت رسول الله صلعم یصلیها
را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم روایت ست از جبیر بن
مطعم انه رای که وی دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی صلوة الضحی میگذارد نماز ضحی را و درین حدیث
ذکر عدد نیست و در بعض احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان گذاردن اصل نماز که خلاف ست در آن وعن جابر
بن عبد الله و روایت ست از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرد حاکم ان النبی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی
الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عائشه و ام سلمه و روایت ست از عائشه و ام سلمه کما رواه الحاکم ایضا
قالتا گفتند هر دو کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت
گفته اند که اکثر آنچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت ست چنانچه در تهجد و ماثور از بعض سلف استغراق وقت ست بدان
هر قدر که گذارده شود و از بعضی صد رکعت فصاعدا نیز مروی ست چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده باشد وعن علی و روایت
ست از علی رض چنانچه احمد و ابو یعلی و طبرانی و نسائی و ابن خزیمه و غیرهم آورده اند و در مواهب گفته که رجال احمد ثقاة اند ان
النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی صلوة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی مفید دوام و استمرار
بود و پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره وی صلی الله علیه وآله وسلم بود اما تحقیق آن ست که مفاد کان
نه چنین ست و مواد نقض این قاعده بسیار ست کما لایخفی علی المتتبع وعن علی و عائشه رض و انس و جابر ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة و روایت ست از ابی هریره رض قال گفت اوصانی وصیت
نمود و امر کرد مرا این چنین آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و در روایت ترمذی و نسائی عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلثة الحدیث و در روایت مسلم و ابو داؤد و نسائی مثل این وصیت نسبت با بو الدردا نیز وارد
شده و لفظ وی اوصانی حبیبی ست کذا فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع یافته است کذا فی
فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از محققین گفته اند که خلیل آن

اول النهار الی آخره وحضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوان جدا نهاده واین حدیث آورده که هرکه بگذارد نماز فجر در جماعت پستر بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستر بگذارد دو رکعت باشد مراورا مثل اجر حجه وعمرة تامه تامه رواه الترمذی عن انس وبصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده وامت را نیز بدان ترغیب نموده وامر استحباب فرموده است ودر حقیقت یک وقت ست ویک نماز که اول وقت وی اشراق ست وآخر وی تا قبل انتصاف نهار وچون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی ازینجا گمان برده که مگر اینجا دو وقت ست ودو نماز اند وبعضی ضحوهٔ صغری وضحوهٔ کبرای نیز گویند والله اعلم واحادیث که در کلام مصنف مذکور گردیدهم انچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح وهم انچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض انفصال در شان اوست بگذارند هر دو را شامل ست وعلما را اختلاف در استحباب صلوة ضحی واحادیث واخبار در روی بظاهر مختلف ومتعارض آمده اکثر برآنند که مستحب ست وتمسک ایشان باحادیث ست که اثبات آن می کنند چنانچه عائشه رضی برروایت احمد ومسلم وابن ماجه ؒ... رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد سبحة الضحی نماز ضحی راسبحه وتسبیحه بمعنی نماز نفل آید اربعا چهار رکعت وانی لا اسبحها وبدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت را و فی لفظ وآمده است در روایتی وبلفظی دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الضحی اربعا بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت ویزید وزیادت میکرد برچهار رکعت ماشاء الله چیزی راکه میخواست خدا چه عدد رکعات این نماز تا دوازده بثبوت رسیده است چنانچه درضمن بیان معلوم گردد وعن انس وروایت ست از انس قال رایت رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات فلما انصرف پس چون برگشت از نماز وتمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز یرا که نماز ضحی باشد رغبة بجهت رغبت وامیدواری از فضل وکرم الهی سبحانه تعالی ورهبة وبجهت خوف وترسکاری از بلاو قهروی یعنی این نماز که گذاردم طلبی وسوالی از حق داشتم فسالت ربی پس سوال کردم ودرخواستم پروردگار خود را ثلاثا سه چیز را فاعطانی پس داد پروردگار من مرا اثنتین دو چیز از ان سه ومنعنی وبداد واحدة یک چیز را از ان سه پس از ان بیان آن سه چیز می کند که سوال کرد وآن دو چیز که داد وآن سوم که نداد میفرماید سالته سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی اینکه نکشد امت مرا بالسنین بقحط سالها سنه بمعنی سال ست وغالب آمده در قحط سال وسنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحطها پی هم آید و موجب هلاک عامهٔ امت گردد واگر گاهی قحط سالی بیفتد وجماعه دران بمیرند آن دیگرست ولابد متضمن مصلحتی وحکمتی خواهد بود ففعل پس اجابت کرد وقبول کرد این دعا را وسوال را وسالته ودیگر درخواستم از پروردگار خود ان لا یظهر علیهم اینکه غالب وظاهر نگرداند براینان عدوا دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند وهلاک گردانند ایشان را وغلبه کنند بحدی که اصلا مقاومت آن نتوانند کرد ففعل پس قبول کرد این دعا را نیز وسالته وسوال سوم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم ازوی ان لا یلبسهم اینکه خلط نکند ودرهم نیفگند ایشان را شیعا چنانچه گروهها شوند بهواها در راههای مختلف وفرقه فرقه گردند وهر فرقه تابع امامی شود وبیکدیگر قتال کنند وهرجی ومرجی وفتنه درمیان آید فابی علی پس ابا آورد پروردگار من از قبول این دعا اجابت آن نکرد از آن ست که اکثر هلاک این امت بقتال بود ولابد درینجا الحکم السیئة محاء الذنوب حکمتی ومصلحتی راجع بآل این امت مرحوم خواهد بود وتصحیح این حدیث صحیح ست رواه الحاکم فی المستدرک واحمد وصححه ابن خزیمه ودر مواهب لدنیه حدیث گذاردن ضحی

ازخود صدقه دهد گفتند یا نبی الله که میتواند و که طاقت دارد این را فرمود هر که بصاق افتاده بیند در مسجد و دفن کند آنرا و چیزی که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه صدقه مفاصل ست و اگر آن را نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد و مذکورست در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع می کند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف وقتی که برگردد من صلوة الصبح از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لا یقول سخن نگوید الا خیرا مگر آنچه خیرست و ثوابی بران مترتب ست یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درین اشارت ست که سکوت که درینجا اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لایعنی و الا تکلم بدانچه خیرست حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او و ان کانت اگرچه باشند گناهان او مثل زبد البحر مقدار کف دریا مخفی نماند که قعود در جای نماز شرط کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بران مترتب نگردد چنانچه ظاهر فحوای کلام ست اما اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود و حکم تکلم بخیر دارد و بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی ست اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرابطت ست مخصوص بقعود در مصلا باشد والله اعلم وعند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریرة یرفعه در حال که رفع می کند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر وعن نعیم ابن همار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصححه بفتح ها و تشدید میم و برا ضبط و تصحیح کرده اند و بباء موحده بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها و حمام بمیم بدل را و همازه بالزاء مکان الرا نیز گفته اند و همه بریک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانده و ترمذی گوید اصح اول ست و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز وهم ست در روی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجزنی عاجز میا تو مرا در عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت می کنم ترا از جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز وعند الترمذی وابن ماجه وغیرهما عن انس یرفعه من صلی الضحی ثنتی عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وعند مسلم عن زید بن ارقم انه ای بدرستی که زید بن ارقم رای دید قوما قومی را که یصلون الضحی میگذاردند نماز ضحی را فی مسجد قباء در مسجد قبا فقال پس گفت زید بن ارقم اما علموا آیا ندانستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز فی غیر هذه الساعة افضل در غیر این وقت فاضلترست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوة الاوابین نماز آن کسانی که رجوع و توجه دارند بجناب حق همین در وقتی ست که ترمض الفصال که گرما میخورند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پاهای شان از سختی گرمی زمین راوی تفسیر این لفظ باین میکند ای یشتد حر النهار سخت میشود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب از این حدیث معلوم گردد که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضلترست اگر گویند این مخالف آمد بآنکه گفتی که ضحی یک وقت ست اول و اشراق ست و آخر او چاشت چه بی شک نماز در اول وقت افضل بود جوابش گوئیم که

دوست خالص بود که دوستی وی در خلال دل و درون جان درآمده باشد و انتها ست که بعض مرتبه محبت را اعلی تر از محبت
دارند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلت وی صاف تر از خلت ابراهیم بود علیه السلام
و بعض محبت را اعلی و ارفع از خلت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت از ان
گویند که در حبة القلب و سویدای او درآمده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد فرضاً اگر از
آدمیان خلیلی میگرفتم ابوبکر صدیق را میگرفتم که شائسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادری اسلام در حق مسلمانی باقی
است این نفی در حق خاص دوست صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خلیل گیرند
مانعی نبود و کمال رتبه و مقام ایشان این ست که محبت و خلت وی صلی الله علیه وآله وسلم برسند غرض که ابوهریره میگوید
که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر برانند که
مراد بدان ایام بیض ست تحقیق این در محلش از باب صوم بیاید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آنرا در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است
احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل ست که موجب مزید تاکید ست بدان کذا فی فتح الباری و ان
اوتر قبل ان انام و در روایتی نوم علی وتر یعنی وصیت کرد بانکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارده بخواب روم
چنانچه در فصل قیام لیل گذشت چون ابوهریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول میبود و بیدار میبود و قیام لیل برے
بعد از نوم دشوار بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت تیسیر امر بروی و اهتمام بشان علم و افضلیت وی بر عبادت اورا
این چنین فرمود و شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب
ثواب قیام لیل ست طالب علم راست و سند وی این حدیث ابوهریره تواند بود والله اعلم این چنین گفته اند اما پوشیده نماند که از
ایتار قبل النوم لازم نیاید عدم قیام لیل شاید که ایتار قبل النوم احتیاطاً باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از ان قیام کند و وتر
را اعاده کند چنانکه بعض گویند یا نکند چنانکه قول مختار ست وقد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد این چنین و حال آنکه عمل ابوبکر
صدیق ایتار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که ازین جهت بعضی از شراح حدیث اوتر قبل المنام را عبارت از گذاردن وتر
بین النومین دارند فافهم و عن ابی ذر روایت ست از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابوذر قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضو ها هر بند من احدکم یکی
از شما صدقة یعنی طاعتی و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شاید فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة
صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و شکرانهٔ اعضا و بند اعضا گردد و امر بالمعروف
صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و تجزی و کفایت می کند
من ذلک از صدقه و شکرانهٔ هر سلامی رکعتان دو رکعت ترکعها بگذاری تو ای مخاطب من الضحی در وقت ضحی و این بحکم
شارع ست چه وجوب شکر بشرع ست نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای شکر جمیع
سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامهٔ اعضا و مفاصل را دخل بود و تمامهٔ روز در حکم یک وقت
ست پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانهٔ تمام آن روز بود و در حدیث ابی داؤد از بریده آمده است
که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل ست لازم بروی که بهر مفصل

وصفای وقت حال وی بحدی برسد که گناه نکرده وی نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور گردد ومن صلی ثمانیا
وهر که بگذارد هشت رکعات کتب من القانتین نوشته می شود از جمله خاشعان و مقربان ومن صلی عشرا بنی الله له بیتا
فی الجنة بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت در جوار قدس و رحمت خود این حدیث را بیهقی وابونعیم وبزار از ابی ذر
با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده بی ذکر طلب وصیت وطبرانی از ابی الدرداء آورده ودر بعض طرق در آخر حدیث
آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی را از وی صدقه نیست که منت می نهد بدان بر هر که
میخواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند این بنده را ذکر خود را وقال وگفت مجاهد که مولای
عبد الله ابن السائب المخزومی واز طبقه ثانیه تابعین ست واز فقهای مکه و قرای اوست واز مشاهیر و اعلام آن
بلده معظمه است وابن عمر در وقت سواری رکاب وی میگرفت وچون سوار میشد جامه وی گرد میکرد ابو عمرو قاری
شاگرد اوست مات سنة مائة وقیل سنة اثنین ومائة صلی رسول الله گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوما روزی
الضحی نماز ضحی را رکعتین دو رکعت ثم پسته گذارد یوما روزی دیگر اربعا چهار رکعت ثم یوما ستا پستر گذارد روزی شش
رکعت ثم یوما ثمانیا پستر گذارد روزی هشت رکعت ثم ترک پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی را مقصود این حدیث
اثبات اصل صلوة ضحی ست نه دوام وی و ترک نیز دائمی نخواهد بود و احاطه علم راوی بدان بحسب عادت متعذر ست
وسیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد آورده است ودر روایت وی آمده ثم ترک یوما وعن ابی امامة
وروایت ست از ابی امامه باهلی که از مشاهیر صحابه است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من مشی هر که
برپای رفت الی صلوة مکتوبة بسوی مسجد برای صلوة مفروضه وهو متطهر و حال آنکه آنکس با طهارت ست ودر بعض روایات
همچنین آمده که وهو منتظر صلوة اخری یعنی بنماز برود ودر قصد و نیت او آن باشد که تا نمازی دیگر انتظار خواهد برد و منتظر
آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسی که قصد حج دارد و احرام برای آن بسته است
ومن مشی وهر که برود الی سبحة الضحی یعنی بسوی مسجد برای نماز ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد
ویحتمل که مشی بسوی سبحه ضحی کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند وصلی برین تقدیر معتمر بمعنی فاعل عمره بود فافهم و
صلوة ونماز گذاردن علی اثر صلوة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن یاوه میان آن دو نماز کتب نوشته میشود آن
نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرارست و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد که هر دو نماز
فرض بود واحتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت وعن ابی امامة
یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیه پستر صبر کند و نشسته ماند در جای نماز خود مشغول
بذکر و تلاوت حتی یسبح فیه برای آنکه بگذارد در آنجا سبحة الضحی نماز ضحی را ثم یصلی پستر بفعل آورد این نیت را و بگذارد نماز ضحی
را کان له باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذارنده یا عمره بجا آرنده تاما له حجته وعمرته که تمام و کامل شده است مر
او را حج وعمره وی وعن ابی هریرة وروایت ست از ابوهریره قال گفت ابوهریره بعث النبی برانگیخت و بفرستاد پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم جیشا لشکری را بجانبی فاعظموا پس عظیم کردند وبسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را واسرعوا
شتاب کردند الکرة کرت را کرت بمعنی اقدام بر حرب وحمله بر حمله آوردن و رجوع بظفر و دولت آید ولقب امیر المومنین علی
کرار گویند باین معنی ست فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا ندیدیم ما لعثنا لشکری را که

فضائل [illegible] برمذهب [illegible] که بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست
عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لاسیما که از اداء فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بود و فی الصحیح و
آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی الضحی گذارد ضحی را رکعتین دو رکعت فی بیت در
خانه عتبان بن مالک نام مردی ست از انصار در صحیح بخاری از انس رض می آرد که وی از گفت انصار بحضرت رسالت
آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمیتوانم گذارد و وی مردی گران و فربه بود پس طعامی ساخت و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیری برای وی بگسترانید و برطرف حصیر آبی باشید پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همین عتبان بن مالک ست و بردن وی حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وآله وسلم بخانه خود ش از برای تبرک بود تا در موضعی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد جای نماز خود
سازد و پاشیدن آب برطرف حصیر گفته اند که بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت و لهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست
متوهم بود مراد بنضح رش ست بمعنی پاشیدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل ست چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث
بواصبی محتمل داشته اند و اینوقت ضحی بود پس گذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخاری در آخر حدیث گفته که مردی
با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد ضحی را گفت انس ندیدم او را که گذارده این نماز را مگر وران
روز پوشیده نماند که اینجا گذاردن نماز در وقت ضحی از جهت این وقت ثابت نمی شود و لیکن چون آن مرد ایشان را بخانه خود
برد و حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد تا بآن مکان تبرک جوید و برای خود جای نمازی سازد دو رکعت باین
جهت گذارد والله اعلم و عن ابی هریرة یرفعه لا یحافظ محافظت و مداومت نکند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی الا اواب مگر مردی
که راجع و متوجه است بسوی خدا رواه الحاکم علی شرط مسلم و عنده و نزد حاکم ست عن ابی هریرة یرفعه ان للجنة بابا بدرستی که
مر بهشت را دریست یقال له که گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز قیامت نادی ندا
کند منادی ندا کننده از فرشتگان این الذین کجا اند آن کسانیکه کانوا یدیمون مداومت و محافظت میکردند علی صلوة الضحی
بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند هذا بابکم این در مخصوص بشماست فادخلوه پس درآیید
آنرا برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت ست بآنکه درآمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق ست و بنده را وجوبی و استحقاقی
نیست چنانکه بصحیح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث و عن ابن عمرو روایت ست از ابن عمرو
انه قال که وی گفت لابی ذر مر ابو ذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بچیزی عادت عرب ست که در خطاب بزرگتر از خود را
بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا ابنی قال گفت ابو ذر سالت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم کما سالتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی
سالتمونی بصیغهٔ خطاب جمع با ابن عمرو و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من صلی الضحی کسی که
بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جملهٔ غافلان چون اقل نماز ضحی
دو رکعت ست اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و کسیکه بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت کتب نوشته
العابدین نوشته شود از جملهٔ عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت در جهان گفت که بعابد ملقب شد و در قل ایشان
گردید و من صلی و هر که بگذارد ستا شش رکعت لم تلحقه نرسد آنکس را ذلک الیوم دران روز ذنب گناهی یعنی بوز رسد

صحابه و نه اکثر اصحاب وی و از عائشه رض با آنکه احادیث در اثبات نماز ضحی آمده در نفی آن نیز حدیثی مروی ست چنانچه بخاری و مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما سبح رسول الله نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سبحة الضحی نماز ضحی را و در روایت ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر ذکره السیوطی وانی لاسبحها و بدرستی من میگذارم آنرا وان کان رسول الله و بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیدع العمل هر آئنه ترک میکرد عمل را و هو وحال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یحب دوست میداشت ان یعمل به این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان و معنی اول مناسب ست بقول وی خشیة از جهت ترس ان یعمل به اینکه عمل کند فیفرض پس فرض کرده شود علیهم بر ایشان از جهت جریان سنت الٰهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر کرده و قیس بن عبید گوید یکسال تردد و آمد و رفت بعبد الله بن مسعود رض میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چندین مدت از عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و در حق وی وارد شده است که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد چگونه متصور بودی و عن مجاهد روایت کرده شده است از مجاهد قال گفت دخلت انا و عروة بن الزبیر المسجد در آمدم من و عروه بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم فاذا ابن عمر رض پس ناگاه دیدیم ابن عمر جالس نشسته است در مسجد عند حجرة عائشة نزد حجرهٔ عائشه واذا الناس ناگاه مردم یصلون میگذارند فی المسجد صلوة الضحی نماز ضحی را فسألناه پس پرسیدیم ما ابن عمر را عن صلواتهم از نماز ایشان که سنت ست یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعة این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و نعمت البدعة و نیکو بدعتی ست این بدعت و قال و نیز گفته است ابن عمر رض چنانچه شعبی از وی روایت کرد که شنیدم ابن عمر را که گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکرده اند مسلمانان افضل بدعتی فاضلتر من صلوة الضحی از نماز ضحی این اخبار و آثار ست که مصنف در نفی صلوة ضحی آورده و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریض و ترغیب می نمود از جهت مخافت این که بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر از خروج از عهدهٔ آن در مانند چنانچه تصریح کرده اند بدان عائشه و لیکن در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ندیده که میگذارد و لیکن از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنید گذارد و روایت کرد چنانچه عائشه چه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ضحی نزد وی نبودی الا نادر گاهی در سفر بودی و گاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی و گاهی درین وقت در خانهٔ دیگری از زوجات بودی و اگر نیز نزد وی بودی گذاردن این نماز از وی دائمی نبود پس شاید که آن روز که نزد وی بود نگذارد و در روایتی تصریح آمده که عائشه گفت ما رایت یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد پس در جائی که وارد شده که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مراد ما داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود رض و نادیدن قیس بن عبید در مدت یک سال او را درین نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت ست ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانچه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکر و عمر گذاردن آن را ندیده و وثوق باخباری که از مردم در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه

فرستاده شود اسرع شتاب ترکرة از روی کرت ولا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من هذا البعث از ین لشکر که تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل متاع وی و تعظیم ثواب آخرت و تحریض و ترغیب بر احراز این فضیلت الا اخبرکم آیا خبر دهم شما را باسرع کرة و اعظم غنیمة بشتابتر از روی کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجل توضأ مردی که وضو کرد فی بیتہ در خانه خود فاحسن پس نیک کرد وضوء وضوی خود را برعایت ارکان و آداب آن ثم عمد الی المسجد پستر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آن مرد صلوة الغداة نماز بامداد را ثم عقب بالصلوة الضحی پس از ان در عقب او گذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرة و اعظم الغنیمة به تحقیق سریع کرد آن مرد کرت را که مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام ست و عظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچه تمامه آن بصحت نرسیده و بعضی از ان خالی از ضعفی نباشد لیکن بجهت تعدد طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل ست بر استحباب و فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی ست صلی الله علیه و آله وسلم با ترغیب و تحریض بران هرچند بسرحد مواظبت نرسیده باشد و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراق گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است محمد ابن جریر الطبرانی که اخبار درین باب بدرجهٔ تواتر معنوی رسیده و بسرحد یقین کشیده است و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای سابق ست که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند و پروردگار تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانه و تعالی از ان تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم عصر و تسبیح صلوة اشراق را و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت ابن عباس رض تحقیق خواندم ما بین اللوحین را و در نیافتم صلوة ضحی را مگر الآن که خواندم یسبحن بالعشی والاشراق و بودم من که می گفتم این الاشراق پستر گفت بعد از ان صلوة الاشراق و از دیلمی از حدیث ابی هریره مرفوعاً آورده که کانت صلوة الضحی اکثر صلوة داود علیه السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی صلوة یحافظ علیها آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علما و مشایخ ست زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم ست که پوشیده شده است از نافی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمعی از علما بکراهت آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعتی ست از بدع که بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کرده اند و استدلال می کنند این جماعه بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری که در نفی آن وارد شده خصوصاً با ثری که بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر رض آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر رض گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا یعنی گمان چنان دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد که گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابوبکر رض و لا عمر رض فقلت فالنبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا اخاله و از عبد الرحمن ابن ابکره چنانچه روایت کرده آنرا ابن جریر مروی است که ابو بکره که پدر اوست و از کبار صحابه است جمعی را دید که نماز چاشت میگزارند ایشان را گفت اما بدرستی که شما لتصلون هرآئنه میگذارید صلوة ما صلیها نمازی را که نگذارده است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لا عامة

وہذا لیس بشیٔ وعن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف اوراسنۃ خمس وتسعین در شعبان
کشت واو چہل ونہ سالہ بود وی بوی گفتہ بود کہ تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواہی کرد وحجاج در رمضان ہمین سال و
بعضی گویند بعد از وی بشش ماہ مرد وگویند کہ بعد از قتل وی بر قتل ہیچکس مسلط نشد واین مؤید روایت اوست چہ صبر وامساک
آن ظالم تا شش ماہ از قتل بسی بعید ست آوردہ اند کہ چون حجاج درمقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواہی
ماند واین آخر کشتن تو خواہد بود وگفت من چندین کس را کشتم کہ بزرگتر از تو بودہ اند وہنوز زندہ ام تو چہ باشی فرمود آنہا
جماعہ بودند از خود رستہ واز محبت حیات خود گذشتہ وزیستن ومردن بر آنہا برابر شدہ ومن با خود وبا حیات خود تعلقی دارم
واز مردن متأذی میشوم ایذای من ہرگز ترا مبارک نیفتد آخر ہمچنین شد رحمۃ اللہ علیہ وقبرہ بواسط یزار ویتبرک بہ وقال
گفت سعید بن جبیر انی بدرستی کہ من لادع صلوۃ الضحی ہر آئینہ ترک میکنم تکلف نماز چاشت را وانی اشتہیہا وحال آنکہ
من دوست میدارم کہ بگذارم آنرا مخافۃ از جہت ترس آنکہ انی اراہا گمان می بہم آنرا حتما علی واجب ولازم برخود اگرچہ
توہم خلق وجوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شد واما را توہم صورت وجوب
بالتزام مالا یلزم بر نفس خود نیز خوش نیامد چہ کمال واعتدال در رعایت حق ہر چیز ست چنانچہ اوست درواقع وقال و
گفت مسروق ابن الاجدع ابو عائشۃ الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام
آوردہ وصدر اول از صحابہ را از خلفای راشدین وغیرہم دریافتہ وبا بن مسعود اختصاص داشتہ وگویند کہ اورا درخوردے
دزدیدہ بودند از انش نام مسروق کردند عائشۃ ام المؤمنین اورا بتبنی برگرفتہ بود دختر اورا عائشہ نام کردہ وابو عائشہ
کنیت اوست ودر حرب خوارج با امیر المؤمنین علی حاضر بودہ مات بالکوفہ سنۃ اثنین اوثلث وستین کنا مسروق می گوید بودیم
ما کہ نقرأ میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود فنبقی پس باقی نشستہ میماندیم برجای خود بعد قیام ابن مسعود بعد از ایستادن بجانب
ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پس تر می ایستادیم فنصلی پس میگذاردیم الضحی را فبلغ ابن مسعود پس رسید با بن مسعود ذلک قصہ
ایستادن وگذاردن ما نماز ضحی را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار برما لم تحملون چرا تکلیف میکنید عباد اللہ
بندگان خدای را مالم یحملہم اللہ چیزیرا کہ تکلیف نکردہ است ایشانرا خدای ان کنتم اگر ہستید شما لا بد البتہ وناچار فاعلین
کنندگان این نماز ففی بیوتکم پس بکنید در خانہای شما این کلام ابن مسعود ناظر ست در آنکہ بدعت گفتن بعض اصحاب این
نماز را وانکار کردن وی بر جماعۃ کہ میگذاردند در مسجد باجتماع بجہت این خصوصیت بودنہ در اصل این نماز ومثل این از
روایت ابن ابی شیبہ کہ باسناد صحیح آوردہ است گذشت حاصل سخن آنکہ این طائفہ باین احادیث کہ ناظر ست در فعل وترک
این نماز وعدم اجتماع در مسجد متعلق ومتمسک شدہ میگویند بران مداومت نباید کرد بلکہ گاہ گاہی باید گزارد وآن نیز تنہا در
خانہ وطائفہ میگویند کہ این نماز گذاردہ میشود بسببی از اسباب کہ حادث گردد مثل قدوم از سفر وحصول فتح ومانند
آن وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم کہ در روز فتح مکہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح بود ومر آنرا صلوۃ الفتح نام میکردند
ومصنف نیز ازین طائفہ است چنانچہ در ما سبق در فصل قیام شب اشارتی بدان کردہ ولہذا این حدیث را باوجود آنکہ بخاری
ومسلم وترمذی وابوداود ونسائی آنرا روایت کردہ اند در ضمن احادیث کہ برای اثبات نماز ضحی ذکر کردہ نیاوردہ
وتمسک این طائفہ بآن ست کہ قاضی عیاض مالکی وغیرہ گفتہ اند کہ حدیث ام ہانی ظاہر نیست در آنکہ آنحضرت صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم قصد ضحی کردہ وبجہت این وقت گذاردہ بلکہ قصد ام ہانی خبر دادنست بآنکہ نماز در این وقت بود نہ بسبب

آنرا بدعت خواند بجهت اجتماع مردم واظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع ست ولیکن این اظهار واجتماع چنانچه در فرائض کنند بدعت ست چه سنت در نوافل وفضیلت آن در پنهان گذاردن ودرخانه گذاردن ست چنانچه معلوم ست وبالجمله از هیچ خبری واثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد وروایت کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعودؓ که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد برایشان وگفت اگر لابد میگذارید درون خانهای خود بگذارید وطائفهٔ دیگر از علما هم بقصد تطبیق وتوفیق روایات می گویند که مستحب ست که آن را گاه گاه گذارند ودر بعض ایام ترک کنند واین طائفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که ابن جریر آورده وعبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین ست واز علیؓ وعثمانؓ وعائشهؓ سماع دارد مات سنة ثمان ومائة وگفت از عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشهؓ نمیگذارد الا گاهی که از سفر بیامدی وآمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی ونیز استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی وحاکم وابن جریر آورده اند وگفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها ترک نخواهد کرد آنرا ویدعها وبود که ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گزارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود واحوال سلف از صحابه وتابعین در گذاردن این نماز نیز همچنین بود وعن عکرمة روایت ست از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر وعکرمه مولای ابن عباس رض که یکی از فقها وتابعین مکه بود واصل واز بربر ست مات سنة سبع ومائة وقیل سنة اثنین وثلثین ووی کاتب ابن عباس بود ومشهورست بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود ابن عباسؓ یصلیها یوما میگذارد یک روز ویدعها عشرة ایام وترک میداده روز یعنی میخواهد از ضمیرها صلوة الضحی نماز چاشت وعن عبد الله ابن دینار که مولای عبد الله بن عمر واز فقها وتابعین مدینه بود مات سنة سبع وعشرین ومائة وروایت میکند عن ابن عمر انه کان بدرستی که بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد ضحی را فاذا اتی مسجد قبا چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد وکان یاتیه ومیبود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه ورفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه الا آن نیز معتاد اهل مدینه مطهره است ودر جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن عمر آورده که وی نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر در دو روزی که قدوم می آورد بمکه واو قدوم او در مکه وقت ضحی بودی طواف میکرد ببیت بعده میگذارد دو رکعت را خلف المقام وروز دیگر که بمسجد قبا آمدی ومی آمد اورا هر روز شنبه وچون در آمدی درین مسجد مکروه پنداشتی که بیرون آید از ان پیش آنکه نماز بگذارد دروی ومیگفت می آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزیارت کردن این مسجد را سواره وپیاده ومیگفت ابن عمرؓ میکنم من مگر آنچه کرده اند یاران من ومی گفت منع نمیکنم من هیچ یکی را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب وروز الا در وقت طلوع شمس وغروب آن وعن منصور ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین ومائة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه وتابعین یکرهون که مکروه می پنداشتند ان یحافظوا علیها محافظت ومداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض ویصلون ومیگذاردند آن را در بعض ایام ویدعون ومیگذاشتند در ایام دیگر وطریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة وصوم همچنین بود تا توهم وجوب نشود ومانع از خیرات ومهمات دیگر نگردد بخلاف عباد ونساک در زمان متاخر که تعلق وتقید ایشان بدان بحدی ست که بعضی از ایشان که در نسبت علم ومعرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که ترست ترک کنند

وسیاق کلام مصنف ناظر برین ست چنانکه گفت واختلاف عدد بحسب اختلاف ایام واحوال بود بحسب نشاط و ملال یا اهتمام بمهمات دیگر از بهجت گاه دو رکعت گذارد وگاه چهار وگاه شش وگاه هشت وگاه ده وگاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم شد وچون اختلاف بحسب اختلاف اوقات واحوال بود شخص مخیرست در اختیار هر عدد که خواهد خواه یک عدد معین را اختیار کند وهمیشه مواظبت بران نماید وخواه هر روزی و برچند گاهی بیکی از ان عمل کند در هر دو طریق سعادت اتباع حاصل ست وثانی اقرب وافضل ست چنانچه در نماز شب معلوم گشت وحدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که شخص مخیرست در اختیار هر عدد که خواهد زیراکه فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین ومن صلی اربعا کتب من العابدین الی آخر الحدیث وقد تقدم وبتحقیق گذشت ذکر این حدیث وشک نیست که بوی اصل جواز وتخییر میان این اعداد ثابت می شود واگرچه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر می شود وبالله التوفیق

فصل در بیان سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز ومسنون ست و عبادت وموجب تقرب بجناب قدس الٰهی ست یا نه نزد بعضی بدعت ست وحرام ولا اصل لها فی الشرع وبنای حرمت سجدتین بعد الوتر نزد ایشان همین ست وآنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سجده اطالت میفرمود ودعا بسیار میکرد ومراد بدان سجدهٔ صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعض حنفیه نقل کرده اند که جائزست مع الکراهة واستدلال مجوزین بحدیث عائشه است در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یازده رکعت میگذارد وسلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده میکرد از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند ومن درمن ذلک تعلیلیه است وفا در فیسجد برای تعقیب واین استدلال ضعیف ست ظاهر ومتبادر آن ست که من در من ذلک از برای تبعیض وفا برای تفصیل اجمال ومراد بسجده معنی جنس بود یعنی در سجدهٔ وتر تطویل کردی باین مقدار کذا قال الطیبی وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجدهٔ سهوست وآن خود در حکم سجدهٔ نمازست دیگر سجدهٔ تلاوت ست ودر اینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست بعد از نماز وظاهر از کلام اکثر آن ست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکرست بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف ست نزد امام شافعی سنت ست وقول امام احمد وابی یوسف ومحمد نیز همین ست واحادیث وآثار درین باب بسیارست چنانکه مذکور گردد ونزد امام ابوحنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند که نعم الٰهی تعالی غیر متناهی ست چه هر نفس که میزند نعمتی ست متضمن نعم کثیره وورای آن نعمتها ست که در حصر واحصا نیاید وبنده عاجزست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود مودی بتکلیف مالایطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست نمازست که تعبیر از ان بسجده کرده اند یا منسوخ ست ولیکن آنهائی که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهرست وچون از بعض خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثورست قول بنسخ نیز درست نبود ویک قسم دیگرست که آنرا سجدهٔ تحیت گویند ودر بعض روایات فقهیه رخصتی در ان واقع شده وگویند که مختار کراهت وحرمت آن ست وبالجمله چون مختار نزد مصنف مسنونیت سجدهٔ شکرست تائید واثبات آن باحادیث وآثار کرد وگفت عادت وطریقهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم

بوقت بود و بعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد قضای حزب او بود که در ان شب اهتمام بمهمات فتح ازان شاغل شد و امام محی الدین نودی این قول را رد کرده با نچه ابو داود از طریق کریب از ام هانی آورده که صلی سبحة الضحی وسلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الضحی و اضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت چنانچه صلوة الظهر والعصر و در مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هشت رکعت را پس گفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و ترمذی میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی ست و عبد الرحمن بن ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکی که دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف می گوید که صواب آن ست که نماز ضحی مستحب ست و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بران نیز مستحب ست از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت و مداومت چنانچه در مذهب اول که مختار جمهورست مذکور شد و آنکه گویند که مستحب گذاردن اوست احیانا تا توهم فرضیت نشود وجه التباس آن ست که خوف توهم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در سائر سنن و نوافل اگر گویند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود وجه التباس آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود فافهم و تمیز صواب آن ست که مشروعیت آن بسببی حادث مثل قدوم و فتح مثلا نیست از جهت ثبوت دلائل داله بر اطلاق و تصریح ام هانی ببودن او از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید که صلوة ضحی افضل تطوعات ست بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح را بران و در فصلی آورد بیان رواتب و ضحی و در حاوی تصریح ست به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعض گویند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نمود بران بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و حدیثی درین باب نیز بیارند والکل محل نظر انتهی اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آن ست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بران بجدی ست که امام مالک روایت کرد از عائشه رض که میگفت لو نشر اگر برانگیخته شوند و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوای مادر و پدر من ما ترکتها ترک نمی کنم صلوة الضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه از دو تا دوازده وارد و یافته اما مختار چهار ست و احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر در ان اختلافی ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند والا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که در ان میشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض محتمل که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیانا بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد

بفرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم و شکر اندا این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالی وارد است زیرا که مزد و جه صورت وارد که درود
برحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست
جوابش آنکه درود فرستادن برحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده
بدان مستحق ده درود گردد و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت است از حق برجناب رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم و بنده باین درخواستن که فعل اوست بثواب آن برسید اکنون حق جل و علا رحمت میفرستد برحبیب خود آنچنانکه میخواهد و
چندانکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی
لائق کبریائی خود ولطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق ست و اگر نیز یکبار بود تواند که آن یکبار در رحمت و
کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم و در سنن ابی داؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم از مکه بمدینه میرفت و چون قریب عزوزا رسید که موضعیست بین الحرمین رسید از ناقه فرو آمد دست بدعا برداشت
وساعتی دعا کرد و بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و بسجده رفت
واین دست بدعا برداشتن و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود
که امت خود را شفاعت کردم و سه سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و سبب تکرار دعا و سجده
آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر باره [redacted] کردم ثلث دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم
بار [redacted] ثلث دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم واین شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول
آن در آن روز و بخشیدن وعده حق بود باجابت این دعا و قبول شفاعت در آن روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بالفعل
امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود والله اعلم واین شفاعت و بخشیدن برای عدم خلود در نارست و نیز تعذیب عصاة
و وعید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را بخشد رواست و بعض گفته اند که مراد بآن امن از خسف و مسخ و عذابهای
دنیاست و در مسند امام احمد ثابت ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شخصی کوتاه بالای حقیر تر از تر دی نغاشی بضم نون و غین
معجمه و یای نسبت و نغاش بی یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی دمیم بدال مهمله قبیح الصورة
را بدید سجده شکر بکرد و گفت اسأل الله العافیة و سنت ست که در وقت دیدن مبتلا ببلائی طلب عافیت کنند و بگویند الحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اند که اگر مبتلا ببلای ظاهر مثل مریض و درمانده را ببیند شکر و طلب عافیت پوشیده از وی کند
تا باعث ایذا و آزار خاطر وی نگردد و اگر فاسقی و گرفتار معصیتی را مشاهده کند بجهر و علانیه گوید تا وی بشنود و بآزار کشد و باعث
انزجار و پشیمانی وی گردد و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده
کرد و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک
کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس
گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد کعب بن مالک انصاری خزرجی از کبار صحابه و یکی از
شعرای اسلام ست و یکی از آن سه تن ست که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کردگار تعالی بر
ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیه
وفات وی سنه خمسین وقیل ثلث وخمسین عمر وی هفتاد و هفت سال بود و قصه توبه او دراز ست و با ترجمه آن نقل کنیم که انه

آن بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب متجدد شدی یا تمام نعمتی کذلک مندفع گشتی شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در مسند امام احمد و همچنین در سنن ابی داؤد و جامع ترمذی ثابت ست عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان بود اذا اتاه وقتی که می آمد او را امر بسیره چیزی که خوشحال میساخت او را خری افتاد ساجدا و در حالی که سجده کننده است مر خدای را شکر الله بجهت شکر کردن مر خدای را تبارک و تعالی و عن انس و روایت ست از انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم بشر ببشارت داده شد بحاجة به برآمدن حاجتی از داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم و دوام این فعل معلوم شد بقضیه لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و از روایت انس خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد و بیهقی روایت کرد باسناد صحیح که چون مکتوب امیر المومنین علی از یمن برسید متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلده است که آنرا همدان بن قلوح بن سام بن نوح بنا کرد کذا فی القاموس اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده شکر این نعمت گذارد و دعا کرد مر آن قبیله را و فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب لدنیه می آرد که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد علی بن ابی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنة عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و از حدیث ابی داؤد و احمد و ترمذی آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون بنشینند نزد تو دو کس که با یکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد علی مرتضی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیراندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست وی نمودند پس در همین سال سالما و غانما بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم رسید القصه بآخرها و عبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بغایت سجده طویل کرد و در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب رفت در غاری از آن کوه دید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینه وی بتر قید و بیطاقت گشت و بی اختیار بگریه در آمد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بمن زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمی سازد ترا ای محمد اینکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دل بر تو گران کرده است
و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جائی باشی که بر تو جفا روند و ترا مهجور و مطرود سازند چون
بر مضمون این نامه واقف شوی برخیز و بیا تا نواخت و تیمار داشت ما ببینی چون این نامه بر خواندم با خود گفتم این هم از
جملهٔ آن بلاست که بر من نازل شده است و ازین بد تر چه بلا خواهد بود که کافری را در من و در دین من طمع افتاده است و مرا
بکفر دعوت میکند اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و با بادشاه
خود بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار هزار عنایت و التفات تست شعر گر وصال تو
نباشد بفراق تو خوشم ٭ هم فراق تو مرا به که وصال دگران ٭ پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را در
خانهٔ پدرش فرستادم و آن هر دو شخص را که هلال بن امیه و مرارة ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشید
و در بعض روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال
بیبودم تا پنجاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه دران حال آوازی شنیدم نگاه کردم
یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد ترا ای کعب بن مالک که توبهٔ تو قبول آمد و بعد از آن یاران
من بیایی دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که توبهٔ مخلفین قبول شد پس روی بخاک
نهادم و سجدهٔ شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا
تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان
و افروخته گشتی و چنان شدی که همه کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از آن روز
باز که از مادر بزادی یعنی آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبهٔ تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد والمنة
شعر شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد ٭ حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند ٭ و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون
خبر قتل مسیلمهٔ کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعهٔ از اهل یمامه را گمراه ساخته و در ورطهٔ ارتداد انداخته بود و قصهٔ
او مشهور است بشنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذو الثدیه که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشتگان
بدید سجدهٔ شکر کرد و ثدیه تصغیر ثدی است بمعنی پستان زن و او را ذو الثدیه ازان گویند که در جانب یکدست وی جز مانند پستان
که از استخوان بازوی او بر آمده بود بداشت و موی چند بران روئیده و وی سیاهی بود زشت روی ناقص الید غائر العینین
ناتی الوجنتین مشرف الجبهه محلوق الراس و او را مخدج نیز گویند بجهت نقصان دست و این ذو الثدیه از قوم ذوی
الخویصره است و ذو الخویصره مردی بود از بنی تمیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود آورده اند
که یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت مالی میکرد این ذو الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن و در
روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد
صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که وی را اصحاب اند کذا و کذا الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود
که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکی است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذاریدش که کفایت شر وی دیگران خواهند کرد

احاسن قصص ست در باب خود بدانکه زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از انکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک چگونه بود گفت تخلف من ازین غزوهٔ ابتلای محض بود و مرا قطعًا دران قصد و اختیار ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود و راحلهای نیکو بر پا ایستاده ولیکن هوا بغایت گرم بود و رطب مدینه رسیده و سفری پس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل نمیداد که از سایه بآفتاب در شوند و من باستظهار آنکه اسباب و رواحل مهیاست هیچ استعداد نمیکردم و میگفتم آن روز که برایند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز درهمین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد عظیم نگران واندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدی دلتنگی و اندوه زیاده شدی از ان که اکثر جز اهل نفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه نمانده بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت واندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشاوندان من هر یکی رای دادی که چنین کن و چنان گوی تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه مطهره آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات نده‌د الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک آنچه بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مرا در ورطهٔ حرمان و خذلان افگند فرمود برخیز و برو تا حق سبحانه و تعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نه بربستی گفتم از نزول وحی ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال برین صفت بود تا از جان خود سیر آمدیم و جهان برما تنگ شد و درین پنجاه روز مرارة بن الربیع و هلال بن امیه قطعًا از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری مینمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان و لرزان در گوشهٔ مجلس شریف می نشستم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دزدیده نگاه محبوبانه بجانب من میکرد و عجز و شکستگی مرا مشاهده میفرمود و چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میزد و اعراض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم برمید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابو قتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و دران عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب نداد و روی از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست چرا با من سخن نگویی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم این قدر گفت الله و رسوله اعلم پس گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مدینه آمدم چون به بازار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آمرد است که تو می طلبی آن قاصد پیش من آمد و نامه بمن داد و در حریر پارهٔ پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

سه قسم ست قسمی ست که در وی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی ست که متضمن ست حکایت استنکاف و استکبار کفره را از امتثال امر بسجود و قسمی ست که در وی حکایت فعل انبیاست سجده را و بر یکی از امتثال امر و اقتدا بانبیا و مخالفت کفره واجب ست مگر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داؤد که در جامع الاصول از ابن عمرؓ آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می خواند سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جایی را که در وی جبهه تواند نهاد در غیر وقت نماز نیز استیناسی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آن ست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع بی وجود وجوب نتوان یافت و در روایتی که از ابی داؤد آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و سواران سجده بکردند بر دستهای خود همین حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجدهٔ تلاوت آورده است و مستند قائلین بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت حدیث صحیحین ست از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ والنجم و سجده نکرد آن حضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی و جواب آن ست که عدم سجود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد قرائت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجا علی الفور نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند و تواند که قرائت زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که دران وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص سجدهٔ النجم بود و علما را دران سجده اختلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجدهٔ تلاوت نگردد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند روز جمعه سورهٔ نحل را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم باز روز جمعه آینده نیز همین سوره خواند پس مردم متهیٔ سجده شدند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب ست و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند و در روایت موطا آمده که عمرؓ فرمود که فرض گردانیده نشده است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و این حدیث صریح ست در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید ست درینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آن ست که گوییم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سجدات قرآن را ترک نکردی ظاهر در جانب وجوب ست اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بدان بقول خود چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داؤد از ابن عمرؓ آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم ما با وی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که می گفت این را در سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن ست و ربما قال و بسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که من پس درختی نماز می گذاردم چون سجده کردم درخت نیز بسجده آمد و این دعا میخواند و گفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیت سجده را و سجده کرد و شنیدم که میخواند این دعا را که آن مرد در خواب شنیده از درخت نقل کرد و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من

حنجر شماکه بهترین مردمان خواهند بود در زمان خود وما ناکه مراد بشر دی شر مذهب وی وقوم وی ست ومصدوق این خبر ظهور آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورده جماعه خوارج از اهل نهروان که بعد از قصهٔ تحکیم از جماعت اسلام وطاعت امام برآمده بودند هرچند که ایشان را بسمع وطاعت دعوت کرد وسعی در رفع شبهه ایشان نمود فائده نداشت گفتند الا امر لله فرمود این کلمه حق ست که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام وخروج از دائرهٔ احکام اوست واین باطل ست وامر امام در حقیقت امر الٰهی تعالی ست وفرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله علیه وآله وسلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق برآیند که نه نماز شما به نماز ایشان رسد ونه صیام شما بصیام ایشان ونه قرآن ونه جهاد شما بقرآن وجهاد ایشان ودر نماز وروزه وصیام وقیام از همه بیشتر وپیشتر باشند قرآن بخوانند ولیکن از حنجرهای ایشان بالاتر نرود وبمصعد اجابت وقبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار ودر روایتی آمده تیری که هیچ از خون شکار نشانی بر وی نبود مگر چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارت ست که هنوز بقیهٔ از ایمان در ایشان باقی ست وکافر نیستند ولهذا چون از علی مرتضی پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر هربوا گفت ایشان از ورطهٔ کفر گریخته باین جانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان این چنین آمده که ولا یذکرون الله قلیلا وایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برآیندگان از دین وراه راست واتباع جماعت واطاعت امام برحق وفرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین وچنان که یکدست وی مانند پستانی بود بروی موی چند رسته وفرمود فرض ست بر مسلمانان قتال ایشان وفرمود اگر بگویم که در قتال کردن با ایشان وکشتن ایشان چه قدر فضل وثواب ست دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید وبرهمین عمل اعتماد کنید وفرمود قتال کنید با ایشان وکشته نشود از شما ده کس وزنده نماند از ایشان ده کس وایشان ده وآن ده هزار کس بودند پس وی بجنگ با ایشان برآمد واکثر ایشان را کشت وبعد از کشتن از حال ذو الثدیه مخدجی پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار برکنار نهرے در زیر کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته وکشان کرده پیش مردم بگذارید تا مادهٔ عبرت وخبرت ایشان گردد پس سجدهٔ شکر کرد او ویاران او **فصل** در بیان سجدهٔ تلاوت بدانکه در سجدهٔ تلاوت سه جا اختلاف ست اول در حکم آنکه واجب ست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه وابی یوسف ومحمد آن ست که واجب ست وامام مالک وشافعی واحمد برانند که سنت ست وفعل آن افضل ست از ترک آن وبروایتی از امام احمد واجب ست اگر در نماز بود ودر بیرون نماز نه دلیل ما قول خداوند تعالی ست فما لهم لا یؤمنون واذا قرئ علیهم القرآن الآیه که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن ومقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده وعدم ایمان از یک قبیله اند ونیز سجدهٔ جزو نماز ست که اقتصار کرده شده است بروی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه وحدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بخواند آدمی زاد آیت سجده را وسجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد وگریه کند وبگوید واویلا آدمی را امر بسجده کردند پس سجده کرد ومستحق بهشت گشت ومرا امر کردند بسجده وابا آوردم ومستوجب دوزخ شدم پوشیده نماند که دلالت آیت بر وجوب احتیاج بتامل دارد ظاهرا وجهش که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آن ست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت آیت سجده نکردی وی نیز بحو شیطان مستحق نار گشتی ودر شرح ابن الهمام گفته که اصل آن ست که حکیم چون از غیر حکیم کلامے نقل کند وتعقیب نکند آنرا بانکار دلیل ست بر صحت آن کلام نزد حکیم پس از این حدیث ظاهر باشد در وجوب ونیز گفته اند که آیات سجده

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بهمین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت اولی سجده کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجدهٔ ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجاست که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد وسلیمان تا فبهداهم اقتده و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم مامور ست که اقتدا کند بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داؤد علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس رض روایت کرد که گفت سجدهٔ ص از عزائم سجود نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که سجده کرد در وی رواه البخاری والترمذی وابوداؤد و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص و فرمود سجده کرد داؤد بجهت توبه خود و سجده میکنیم ما برای شکر قبول توبهٔ وی وابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند روزی بر منبر سورهٔ ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز باوی سجده کردند روز دیگر خواند و مردم متهیٔ سجده شدند فرمود که این توبهٔ پیغمبری ست یعنی از عزائم سجود قرآنی نیست ولیکن چون شما متهیٔ آن شدند کنید پس از منبر فرود آمد و سجده کرد و سجده کردیم ما باوی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست نهایت آنچه در وست آن ست که سبب سجود در حق داؤد و سبب در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامهٔ فرائض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مسند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص و امام احمد از بکر بن عبد الله مزنی از ابی سعید آورده که گفت دیدم من در خواب که مینویسم سورهٔ ص را چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود که افتادند در سجده پس این قصهٔ خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم بعد از ان همیشه سجده میکرد در ص پس از اینجا معلوم شد که در آخر الامر سجده درین سورهٔ بمواظبت کشید چنانچه در سورهٔ دیگر بی ترک واستقرار یافت بعد از انکه گاهی عزم نمی کرد بران و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود انتهی و اما سورة النجم بخاری و مسلم وابوداؤد از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سورة النجم را و سجده کرد در وی و هر که باوی بود الا پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزهٔ سپید یا خاک و رسانید بجبهه خود و گفت بسنده است مرا همین گفت عبد الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد و وی یکی از اشقیای قریش بود که بر دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در سورة النجم و سجده کردند باوی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ابی هریره نیز این چنین آمده و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و نزد بعضی در مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین ست و قول اول اصح ست و قول اکثر از علما نیز همین ست و اما سورة انشقت بخاری و مسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم میدیدم که سجده میکرد درین سوره سجده نمیکردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره گزارد نماز عشا را و خواند در وی اذا السماء انشقت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم وابوداؤد و ترمذی آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اذا السماء انشقت

الوجه و نزد حنفیه همان تسبیح که در سجدهٔ صلوتیه مسنون ست ثابت ست و میگویند که سجدهٔ صلوٰة افضل ست از سجدهٔ تلاوت
این تسبیح در نماز آمده است در ینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود و بصحت
رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نزد بعضی سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این چنین میگویند
و درین سجده منقول نیست که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم چون سر از سجده بر داشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام
دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مندوب ست نه واجب چنانچه در حالت نماز و در هدایه میگوید که مروی از
ابن مسعود همچنین ست و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت ست یعنی اگر گوید جائز و اگر
نگوید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب ست نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت ست بعضی از ایشان در حالت وضع راس
تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجدهٔ سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین ست و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت
مشهوره سلام هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعی چنانچه از شرح حاوی
معلوم شده اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند ست نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر اعراف ۱
و رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نمل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و النجم ۱۲
و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رض و هو المعتمد و نزد
امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجدهٔ ص ثانیهٔ حج ست و در
ص سجده نیست و در روایتی از احمد در هر دو جاست پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
یازده است در ثانیهٔ حج و النجم و انشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعدد سجدهٔ حج احمد و ابو داؤد و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سورهٔ حج بآنکه در وی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سورهٔ حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و حنفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجدهٔ تلاوت ست و بثانیه سجدهٔ
صلوٰة بقرینهٔ اقتران او برکوع و هر جا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجدهٔ صلوٰة بود و در بعض شروح هدایه گفته که مراد
آن ست که فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده یعنی یکی سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ صلوٰة اما این توجیه منافات دارد بروایت
دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر رض و ابن عمر رض خواندند
سورهٔ حج را و سجده کردند در وی دو سجده غالبا این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و درینجا حدیث دیگر ست که ابو داؤد
و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
در سورهٔ حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف ست و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث ست گفته که ابن منین بضم میم
و دو نون که راوی این حدیث ست از عبد الله بن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول ست و معلوم نیست
حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجدهٔ ص در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و مذهب
امام ابو حنیفه و مالک و احمد در روایتی همین ست و اشهر روایتین از احمد آنست که وی از عزائم سجود نیست بلکه شکر قبول توبهٔ داؤد علیه السلام ست

بلکه ابتدای این حکم را بیان کرد و از انتهای آن ساکت ست تامل والله اعلم **فصل** در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دران روز مشهور در جمعه ضم جیم وسکون میم وضم آن سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله وضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند ازان جهت ست که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز ست پیدائش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و همچنین ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس و در اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند ازان جهت ست که پیدائش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرده این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وی که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد ببرآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع ناس ست در وی برای نماز و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آن ست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت تغییر دادند آنرا بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در دور اسلام بفضائل و خصائص که مذکور گردد امتیازی دیگر یافت

عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اضل الله عن الجمعة گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الٰهی تعالی بتعبد در وی من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی از اهل ملل و کتب سابقه ایشان اند و کان للیهود و ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه و للنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز بعینه و امر کرد باجتماع دران برای عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آورده اند و اختیار کردند یهود در بدل وی شنبه را و تعلل نمودند بآنکه این روز انتهای آفرینش ست و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش ست و اکثر بر آنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود یوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل ست و خالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل و صنائع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی ست که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوار ترست بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخاری آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر در معنی اول نماید اما او را نیز بر هر دو معنی حمل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تعیین آن باجتهاد بر هر تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را لیوم الجمعة باصابت روز جمعه و دریافت آن و توفیق عمل دران این نیز محمول بر هر دو معنی ست یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز بنص یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و هدایت نمود و گمراه نکرد ایشان را به ابا و تمرد و تعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت

واقرأ باسم ربک و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابوبکر و عمر و کسی که بهتر ست از ایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربـ 1
و بالجمله در سجدهٔ ثانی حج و ص والنجم و انشقت و اقرأ اختلافی هست و در ما ورای آن اتفاق و در مختار در آنها نیز الا در ثانیهٔ حج ثبوت
سجده است از این جهت گفت مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در ص و در النجم و در اذا السماء انشقت و اقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سجده کرده و عمرو بن عاص چنانکه در سنن ابو داؤد آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید
و بخوانانید سه سجده در مفصل النجم و انشقت و اقرأ و دو سجده در سورهٔ حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیهٔ حج نزد حنفیه ثابت نشده
چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابو الدرداء گفت آنچه ابو داؤد و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده
کردم در یازده موضع هیچ از آن در مفصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و فرقان و
نمل سجده و ص و حم سجده این حدیث متمسک امام مالک ست ولیکن صح عن ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایة انا
سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اقرأ باسم ربک و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابو هریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت
در غزوهٔ خیبر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابو داؤد روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فی المفصل منذ تحول از آن باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه
اگرچه پیش از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض ست
قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اما این حدیث را اسقاط کردند
از آن جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست ابن عبد البر که از مشاهیر علمای حدیث ست گوید که این حدیث
منکر ست و عبد الحق که از عظمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابو هریره مثبت ست زیرا که وی
اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی ست که نفی سجده از آن میکند و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت
زیادت علم ست که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اعلام
میکند و آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث
ابن عباس بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر نفی ست و آنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابو هریره متاخر
بود غرض از آن چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام ست بدانکه آن اشارت ست بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی
چون اسلام ابی هریره متاخر ست آنچه وی روایت کند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود
مر آنرا اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند ولیکن مدخول و مردود است با آنکه بعض محققین از متاخران گفته اند
که از تاخر اسلام صحابی تاخر علم حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام
حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام ست و از وی روایت کرده جوابش آنکه این بر تقدیری باشد که
روایت بحکم سماع کند و ابو هریره درینجا روایت بر رویت و مشاهدهٔ خود میکند و میگوید و سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فی اذا السماء انشقت و اقرأ بهذا ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل از آن باز که بمدینه آمده یعنی تا آخر عمر حال برین بود
کما هو الظاهر نه آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد از آن نسخ شده و خبر
ابن عباس حکم تائید دارد و حکم مؤید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابو هریره باقی ماند و حقیقت جواب
همان فرق نفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة تایید حکم لازم نیاید

ودر روز قیامت ودر روایتی السابقون المقضی لهم آنجاعه ایم ماکه حکم کرده میشود ایشانرا بدخول جنت قبل الخلائق پیش از تمام خلق وفضائل وکمالات ورفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل ست چون ظهور نتایج وثمرات آن در آخرت ست آنرا داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت واز تاخر در دنیا همین وجود وشریعت اراده نموده واحتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد وآن فضائل وکمالات ورفع تکالیف شاقه را داخل در آخریت از اهل دنیا دارند فافهم درروی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعه بدرستی که از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار ست مثل روز عرفه وعیدین وامثال آنها وروز جمعه یکی از جمله آنهاست واختلاف است علما را در روز جمعه وعرفه که کدام یکی ازین دو افضل ست وبر همه تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام ست زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم وفیه ودرین روز قبض میرانیده شد آدم وفیه النفخة ودرین روز ست نفخه صور که برای بعث ونشور ست ومبداء نشأة ثانیه است وفیه الصعقة ودروی ست صعقه مراد بدان نفخه اولی ست که برای موت وهلاک اهل سموات وارض باشد وصعقه صوتی هائل را گویند که بمیرد انسان از هول وی وقیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت واهلاک چنانچه فرمود ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض دیگر برای بعث واحیا که ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون وجای دیگر فرمود فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون ونفخه دیگر بود که بدان هول وترس در زمینیان وآسمانیان افتد چنانچه فرمود که ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد وغالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه نفخه اولی دارند یا در مبداء نفخه اولی فزع شود ودر منتهای او صعق والله اعلم وبعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام واین نیز نوعی از فضیلت است والا در اصل قبض آدم وقیام ساعت چه فضیلت باشد وجوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس ورحمت ودر قیام ساعت قرب زمان دخول جنت ولهذا ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را واحیا را از نعم الهی شمرده در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین وچون روز جمعه فضیلت دارد فاکثروا علی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف وآن موجب سرور ورضای من ست از شما وکدام فضیلت ونعمت بالاتر از رضای من ست مر شما را وذکر این در بیان خواص جمعه بیاید وغالبا درود فرستادن مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة برسید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم واقع شده است اثر همین رضای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست از ایشان ودر حقیقت اثر انعکاس اشعه رحمت الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصلی بجهت حصول محاذات ومقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیه کما تحب وترضی وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بر سر حیات وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از موت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف تعرض وچگونه عرض کرده شود صلوتنا علیک درود ما بر تو وقد ارمت وحال آنکه بتحقیق مرده وبوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی ست معنی ارمت را که درج کرده در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جواب ودفع وهم ایشان من زنده ام ومرده نیم بها ناکه بحکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا بمن باز بخشید ودر بدن من در آورد واین مخصوص بمن نیست بلکه این نسبت تمامه انبیا را ثابت ست چنانچه فرمود ان الله بدرستی که خدای عز وجل حرم علی الارض حرام

واصابت این روز وتعیین آن بفکر واجتهاد وگفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت وچون خلق وی در روز جمعه است
پس عبادت در وی اولی وانسب باشد ونیز در سائر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان ودر روز جمعه پیدا کرد
ذات او را وشکر بر ذات ونعمت وجود اولی واحری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات ونیز چون در روز جمعه خلق موجودات
اکمال واتمام یافت وانسان که منتفع بدان گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب واوفق بود
وشاهد برآنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بعض صحابه حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده
وشیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وپیش از
نزول قرآن بدان وگفتند که چون یهود را روزی ست که مجتمع میشوند در وی در هر هفته ونصاری را نیز روزی ست مانند آن
ما نیز میگیریم روزی را که مجتمع شویم در وی وذکر کنیم مولی تعالی را ونماز بگذاریم در وی وبجا آریم وظیفه شکر وعبادت را پس
یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند وبر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود وپیش از قدوم حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند ووی با ایشان نماز گذارد واجتماع نمود وبعد از ان قرآن
نازل شد که اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین واختیار کردند
انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه واجتماع صحابه برای آن صحیح
است واحمد وابو داؤد وابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسیکه گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود واکثر بر آنند که فرضیت جمعه در مدینه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کردند ودر میان راه نماز جمعه گذارد
برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند وبقول که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود
خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد ولیکن بر اقامت
واجتماع مردم برای آن در مکه قدرت وتمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده وصحابه از اهل مدینه
آنرا نشنیده ودر نیافته وآنرا باجتهاد خود پیدا کرده واجتماع نموده وذکر وعبادت ونماز کرده ولازم نیست که تجمیع خصوصیاتی
که در جمعه وارد است بوده وانیقدر در مقصود کافی ست والله اعلم وکذلک هدینا لکه یهود ونصاری تابع ومفضول ما اند در وقت
عبادت که روز جمعه باشد زیراکه جمعه چون مبدا ورود انسان واول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع وفاضل بود
از متعبد بود در روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه وعدم ابا از امر الهی واصابت آن بفکر واجتهاد وبعض گفته اند روز جمعه اگرچه
مسبوق ست بسبب واحد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیوطی
فی شرح البخاری وگفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع ست شرعا ودلالت میکند بران تسمیه اسبوع بجمعه چنانچه
تسمیه کنند یهود اسبوع را بسبت ودر باب استسقاء در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت
مجاورت یهود ومجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب ودخول جنت ورفع درجات
وپیشبوت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را نبود وازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امم و
تخصیص یهود ونصاری بجهت آن ست که باقی از امم سابقه در زمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دو طائفه بود نحن الآخرون
ما مسلمانان متاخرو پسینانیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین وشریعت الاولون مقدم وپیشینانیم بحسب شرف ومرتبه یوم القیامة

و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که می ترسد در روز جمعه از آنکه برپا شود در وی قیامت و این مبنی ست بر وجود علم و ادراک در
جمادات یا مبالغه است یا کنایت ست از شدت و قرب وقوع قیامت درین روز و الله اعلم و یکی از جهات خیریت و فضیلت
روز جمعه آن ست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی ست لایصادفها در نیابد آن ساعت را عبد مسلم بندهٔ مسلمان و هو یصلی و
حال آنکه این بندهٔ مسلم نماز میگذارد یسأل الله سوال کند آن بنده شیأ چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه
ایاه مگر آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابو هریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق
استفهام یا اختبار بجهت استنباطی که کرد یا اشتباهی که داشت ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور
شده در هر سال روزی ست مراد بیوم درینجا مطلق وقت ست یا روزی ست که این ساعت در وست فقلت پس گفتم بل فی کل
جمعة نه این چنین ست که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در وی این روز میباشد فقرأ التورٰیة پس خواند کعب احبار توریت
را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین ست که خبر داد که آن ساعت در هر جمعه
است قال گفت ابو هریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام پس تر ملاقات کردم عبد الله ابن سلام را که او نیز از احبار و علمای
بنی اسرائیل و اشراف ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه
بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل صحابه گشت فحدثته پس تحدیث کردم عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب باین مجلس و گفتگو
که با کعب احبار گذشته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم یا بنظر در توریت که ایة ساعة هی کدام ساعت ست آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی بها پس چون می دانی تو خبر ده
مرا بدان و مپوش از من علم را قال گفت عبد الله ابن سلام هی آن ساعت آخر ساعة فی یوم الجمعة آخر ساعتی ست در روز
جمعه قلت گفتم کیف چگونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال و تحقیق گفته است رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم لایصادفها عبد مسلم در نیابد او را بندهٔ مسلمان و هو یصلی و حال آنکه نماز میگذارد یعنی آن ساعت را در وقت نماز
تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود و تلک الساعة و آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر ست لایصلی فیها نماز
گذارده نمیشود در وی چه نماز بعد از نماز عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابو هریره
و توجیه کلام خود الم یقل آیا نگفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جلس کسیکه بنشیند مجلسا ینتظر الصلوة مجلسی را که
انتظار بر دو در وی نماز را فهو پس آنکس فی صلوة گویا در نماز ست حتی یصلی تا آنکه بگذارد و نماز را بعد از ان حقیقة یعنی مراد حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از نماز گذاردن در قول و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست سخن اینجا بمجاز و تاویل آمده است و
روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آینده در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما ناکه عبد الله ابن سلام از قرائن
مقام یا از استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام معلوم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین ست چنانکه در
روایتی بصریح نیز آمده است نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بمجرد احتمال اگرچه الآن چنان بنظر در آمد که تاویل کرد و صرف
از ظاهر نمود و همین ست حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از ان در غالب چه ایشان را
که از حاضران اند اطلاعی بود بر موارد وحی و فهم میکردند مراد و مقصود را بقرائن احوال که دیگران را نیست و در محتملات و مبهمات
هر معنی که بفهم ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین کرده اند برهان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصلی عظیم است
در ابواب دین خصوصا در معتقدات اسلامیه اگرچه نصوص محتمل نمایند اما چون ایشان این چنین فهمیده و بران حمل کرده اند

گردانید بر زمین ان تاکل اینکه بخورد و بوسیده گردانداجساد الانبیا بدنهای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم اکل ارض اجساد را کنایت ست از حیات و الاسلامت بدن در زمین بی اعادۀ روح چه فائده دارد و این مبنی ست بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست و این تحقیق و تفصیلی دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم مذکورست و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست والله اعلم رواه روایت کرد این حدیث مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی والبیهقی وعن ابی هریرة یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر یوم بهترین روزی که طلعت علیه الشمس طلوع کرد در وی آفتاب وفی روایة علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام ست تا هیچ روزی بدر نرود و چنانچه در علم عربیت مقرر شده که ذکر صفتی که از خواص جنس ست مفید تعمیم ست و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس ست و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش نبود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وی وفیه و در روز جمعه ادخل الجنة درآورده شد آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت وانتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت یا از جهت بودن اوست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکمهای لاتعد ولاتحصی ست ولا تقوم الساعة و برپا نمی شود قیامت خواه نفخه اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذی والنسائی وفی صحیح الحاکم و مذکورست در صحیح حاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام ست و بعض روز عرفه را از ان تخصیص کنند وفی الموطا و امام مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس داشتم با وی پس تحدیث کرد وی مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود از جمله آنچه تحدیث کردم من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین روزی که طلوع کرد در وی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و در وی فرود انداخته شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وی قبول کرده شد توبۀ او وفیه مات و درین روز مرد آدم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت وما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه مصیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش نهنده و مترتب ست در روز جمعه من حین تصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت غروب آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن و انس گویا که قادر مطلق تعالی شانه ملهم میگرداند دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد شان را باهوال آن و کشف میگرداند آنرا برایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه داند مگر جن و انس که قضیۀ تکلیف و قاعدۀ ابتلا اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و معاد افگنده و شاغل گردانند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر بکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال بتدبیر مبدا و معاد از آن محجوب و مشغول گشته و جهی دیگر برای اصاخت و ترقب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظائم امور و هائل شئون چندان بظهور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان متزلزل و متمائل گردد و دواب را از مشاهدۀ آن ترسی و رعبی پیدا میگردد که مگر قیامت قائم خواهد شد و احمد و بیهقی از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان

پس می نشینند شهدا و صدیقان من وراۓ ایشان پس انبیا علی تلک الکثیب بران تلهای مشک فیقول الله پس میگوید خدای عز و جل برای
اظهار منت و توطیهٔ مزید رحمت انا ربکم من پروردگار شما ام که تربیت کرده ام شما را بانواع فضل و نعمت و قد صدقتکم وعدی بتحقیق
راست کردم با شما وعدهٔ خود را و دادم آنچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید از من
هر چه خواهید اعطکم بدهم شما را فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألک سوال میکنیم ترا رضوانک رضای ترا که بهترین مطالب
و مقلات و نعم ست فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت منکم بتحقیق راضی شدم از شما و لکم و مر شما راست ما تمنیتم هر چه آرزو کنید شما
ولدی المزید و نزد من ست زیادت در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت وی بی نهایت و بی اندازه است اول که در بهشت
شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بکشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا باشد چه هر نعمت که
به بود اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت ست اصل رضای مولی ست تعالی و چون مقرر شد که راضی ست بعد از ان
هر نعمت که افاضه کند مبارک ست فهم پس اهل بهشت یحبون الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه میدهد فیه
درین روز ربهم من الخیر پروردگار ایشان از نیکی و مخصوص میگردانند روی بابین چنین فضل و کرامت و این حالت در هر روز
جمعه بود زیراکه چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه این
شود و گفت پروردگار تعالی که هر چه آرزو کنید بدهم ازینجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان من لا احصاء لنعمائه و
لا انتهاء لآلائه سبحانه و هو الیوم الذی و ان روز جمعه روزی ست که استوی فیه ربک علی العرش برآمد در وی پروردگار تو
تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش برآمد و اجرای احکام و اوامر بر خلق کرد
چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشیید ارکان سلطنت بر تخت بنشینند و بر رعایا حکم رانند این ظاهر معنی کلام ست
و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و نشستن منزه است و حقیقت مراد و خلاصهٔ معنی ترکیب آن ست که وی تعالی پادشاه است بر
همه غالب و حاکم و آمر ست و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکے را وصف بملک و سلطنت کنند گویند وی
بر تخت نشست اگرچند وی را تختی نبود و نشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت ست و همچنین اگر خواهند
یکی را بجود وصف کنند گویند ید او مبسوطتان و دوست وی فراخ ست اگرچند وی را دست نبود در اصل خلقت یا بریده شده باشد
و گویند نجاد شمشیر وی درازست و کنایت از درازی قامت دارند هر چند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه قرآن نازل بزبان
عرب ست و روش عرب در بیان معنی این چنین ست و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شده آدم و
در وی برپا میشود قیامت این حدیث را امام شافعی در مسند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داؤد طرق آنرا جمع
کرده و با سانید متنوع از صحیح و حسن و غیرها مختلف متعدد روایت کرده و فی الجمله بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان ست صحیح و مشتمل
است بر فوائد شریفهٔ علمی و عملی و بشارات عظیمه مر مؤمنان و بنماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقائق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت
وی بآئینهٔ موصوفه و تسمیه وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب و استوای پروردگار
تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره مروی ست که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیراکه در جمعه مجتمع شده
عظائم امور و جلائل شیون که اصل مبدأ و معاد اند یکی آنکه درین روز طبعت ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای
مخاطب که آدم ست یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه شکل مبدع و طبعی از طبع طینت آدم جعلا و صلصال فخار داشته اسے

سخن همان ست فافهم وعند الشافعی فی المسند و نزد شافعی حدیث آمده است در مسند وی که اتی جبرئیل النبی آمد جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بمرآة بیضاء با آئینه سفید فیها نقطة سوداء که دران آئینه نقطه سیاه بود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و پرسید از جبرئیل ما هذه چه چیز ست این آئینه سفید و در وی نقطه سیاه را این چه رمز و اشارت ست فقال پس گفت جبرئیل هذه الجمعة این آئینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفا و نورانیت مخصوص و ممتاز ست و همچنین هر چیز را دران عالم مثالی و حقیقتی ست چنانچه حقیقت و مثال ایمان ظله و مثال علم لبن و مثال موت کبش ست و این نقطه سیاه مثال ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی و الوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک ست ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح ست بآنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز و انفراد او خواهد بود از سائر اجزای زمان پس واجب ست حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود بعد از نظر در حدیث آینده رجوعی از ان در ذهن نشسته و بعد از ان در جامع الجوامع سیوطی نظر کرده و دریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که از وی ظاهر میشود که آئینه مثال روز جمعه است و نکته سوداء مثال ساعت و لفظش این ست اتانی جبرئیل و فی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد فقلت یا جبرئیل ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة الحدیث والله اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء و اذا فی وسطها نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة فقد بر فضلت بها و امتک تفضیل داده شده تو و مخصوص گردانیده شده تو و امت تو بعید و اجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیها تبع و مردم مر شما را دران جمعه تابع و مفضول اند الیهود و النصاری آن مردم که امند یهود و نصاری و لکم فیها خیر و مر شما را در جمعه نیکی بسیار ست از ثواب کل و فضل و رحمت الٰهی و استجابت دعا و فیها و در جمعه ساعة ساعتی و زمانیست که لا یوافقها موافق نشود و در نیابد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که یدعو الله دعا کند خدا یتعالی را بخیر به نیکی در دنیا و آخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی و هو و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم المزید نزد ما یوم المزید ست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل و ما یوم المزید و چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه بیوم المزید ان ربک بدرستیکه پروردگار تو اتخذ گرفت و پیدا کرد فی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت ست در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است مابین هر دو درجه مثل مابین زمین و آسمان است و فردوس بالاترین بهشتهاست از روی درجه و چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده را فیه که دران وادی کثیب توده ریگ ست من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه دران عالم انزل الله میفرستد خدای تعالی ما شاء آنقدر که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور منبرهاست از نور علیها بران منبرها مقاعد النبیین جایهای نشست پیغمبرانست صلوٰة الله وسلامه علیهم و حفت و گرد کرده شده است تلک المنابر ان منبرهای نور بمنابر بمنبرهای دیگر من ذهب از طلا مکللة آراسته شده است این منابر از طلا بالیاقوت و الزبرجد علیها الشهداء والصدیقون برین منابر شهدا اند که بذل ارواح و اموال در راه خدا کرده اند و صدیقان یعنی مؤمنان کامل که بتیغ ریاضت و مجاهده قمع و قلع آثار نفس کرده بمراتب علیه صدق و معرفت رسیده تلو مرتبه نبوت شده اند فجلسوا

واسمه واما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت وارد بیانش این ست که فان الله تبارک وتعالی اذا
اهل الجنة الى الجنة واهل النار الى النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت و اهل دوزخ را
بدوزخ جرت علیهم هذه الایام وهذه اللیالی میرود و میگذرد بر ایشان زمان و منقسم و متعین ست زمان بهمین نوع قسمت و
اجزا و نامهای آن شب و روز بهمین نامهای شب و روز هفته دنیاست و باوجود آن ـ فیها لیل ولا نهار نیست در بهشت
شب و روز متعارف این عالم که بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمده است که مثل کافور چیزی بیارد و علامت
روز این بود و مشک بریزد و نشان شب این باشد یا پرده فرو هلند شب شود و بردارند روز پیدا آید والله اعلم انشاء الله تعالی
حقیقت حال فردا بما نیجا معلوم گردد که چیست و چگونه است فاعلم الله عزو مقدار ذوات وساعاته چون روز و شب متعارف
در آنجا نبود دانا نید حق تعالی و تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آنرا چنانچه در روزهای این عالم و ساعات اوست فاذا
کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین یخرج اهل الجمعة هنگامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت
است بآنکه این فضیلت و نعمت که مذکور گردد نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میکردند نادی اهل الجنة ندا میکند پروردگار تعالی
و تقدس بهشتیان را منادی ندا کننده باین طریق و باین عبارت یا اهل الجنة ای بهشتیان اخرجوا الی وادی المزید برائید بسوی
مقامیکه نام وی وادی مزید ست و در وصف وادی المزید میفرماید وادی المزید لا یعلم سعة طوله وعرضه الا الله وادی مزید وادی ست
که نمیدانند فراخی و درازی و پهنائی وی را مگر خدای عزوجل فیه کثبان المسک در آن وادی تلهای ریگ ست از مشک رؤوسها
فی السماء سرهای آن تلها از غایت بلندی بآسمان رسیده و این کنایت ست از بلندی آن تلها قال گفت جبرئیل فیخرج غلمان
الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای نور را و یخرج غلمان المؤمنین و بیرون
آرند خادمان مومنان بکراسی من یاقوت کرسیها را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کرسیها لهم برای
پیغمبران و مؤمنان واخذ القوم مجالسهم و بگیرند قوم یعنی انبیا و مؤمنان جاهای نشست خود را برمنابر و کراسی بعث
الله بفرستد خدای تعالی علیهم بر ایشان ریحا بادی را که تدعی المثیرة خوانده میشود آن باد باسم مثیرة بمعنی برانگیزنده از آن
جهت که تثیر می برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریگ ایستاده و سر بآسمان کشیده است و تدخله و
می در آرد آن مشک را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان و تخرجه و می برآرد مشک را فی وجوههم در رویهای ایشان
واشعارهم و در مویهای ایشان تلک الریح آن باد اعلم داناتر ست بآنکه کیف تصنع چه کار کند بذلک المسک بآن مشک و
چگونه بکار برد آن را من امراة احدکم از زن یکی از شما لو دفع الیها اگر سپرده شدی بآن امراة و حواله کرده شدی بوی کل طیب
علی وجه الارض هر خوشبوی که بر روی زمین ست یعنی چنانکه مرد خوشبوی بیحد و بیشمار بزن خود سپرده و آن زن داناست
بآنکه چگونه باید آن خوشبوی را بکار برد و استعمال کند آن باد داناتر ست از آن زن در افشاندن آن مشک برین قوم و
فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلهای مشک مثال آنهاست بران وجه
که میخواهد و فضل و رحمت و حکمت وی اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و مامور ست درین کار ثم قال گفت جبرئیل و احتمال
دارد که ضمیر راجع برسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکایة عن جبرئیل ثم یوحی الله سپس وحی میکند خدا
تبارک وتعالی الی حملة عرشه بسوی فرشتگان که بردارنده عرش وی اند و آن هشت فرشته اند عظیم ابوالشیخ در کتاب
العظمة می آرد که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم می کند

الطين المطبوخ بالنار وفيها الصعقة والبعثة وفيها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت وعنف ومراد ببطشه در حديث روز قيامت
دارند چنانکه حق سبحانه فرمود بطش البطشة الكبرى وذکر آن بعد از صعقه وبعثه برای تاکید گویند واگر اخذ وبطش الهی بندگان را بعد
از بعث وحشر در روز جزا مراد دارند نیز درست و بعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش ست روز بدر وفی آخره ثلث ساعات
منها ساعة ودر سه ساعت اخیر این روز ساعتی ووقتی ست که من دعا الله فيها استجيب له هر که هر چه خواهد از خدا ودعا کند دران ساعت
قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول و وفی آخره ثلث ساعات منها ساعة چیست وچرا نگفت
در آخر او ساعتی ست چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جوابش آنکه مراد آن ست که آن ساعت
عین سه ساعت اخیر ست وکلمهٔ فی که در اینجا واقع شده است آنرا تجریدیه گویند چنانکه اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته شده است
وگویند که درین ظرف ده مثقال آهن ست وحال آنکه آن ظرف عین ده مثقال آهن ست چه وی ساخته شده است از آهن کذا قال
الطيبي فافهم ودر کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست باسناد ثابت از روایت حذیفه که پیغمبر صلی الله علیه وآله و
سلم فرمود اتانی آمد مرا جبرئیل وفی کفه مرآة ودر دست وی آئینه بود کاحسن المرائی واضوئها یعنی بهترین آئینه ها وروشن ترین آنها واذا
فی وسطها و ناگاه درمیان آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعی از بدن که بدان آب نرسیده در وضو وغسل وتلمیع در اسپ آنرا گویند که در
جسد وی جزوی باشد مخالف رنگ تمام جسد ومراد دراینجا نقطهٔ سیاه است که دران آئینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر میفرماید صلی الله علیه وآله وسلم فقلت پس گفتم من یا جبرئیل وما هذه اللمعة التی اری فيها وچیست این لمعه که می بینم درین
آئینه قال گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه حقیقت ومثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث ست یا مراد آن ست که چیست
این آئینه با این لمعه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم واز حدیث ابن ابی شیبه تائید آن آوردیم یا ز رسول خدا میگوید
صلی الله علیه وآله وسلم قلت گفتم وما الجمعة چیست وچه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی
معین ست ازین روزهای که پروردگار تعالی وتقدس پیدا کرده وبس عظیم ست این روز وسا خبرک وسرانجام ست که خبر دهم
ترا ای محمد بشرفه وفضله فی الدنیا بشرف وفضل این روز در دنیا شرف شیٔ باعتبار ذات بود وفضل بنسبت بغیر وما يرجى فيه لاهله
وخبر دهم بانچه امید داشته میشود از ثواب وبرکت درین روز مر اهل این روز را که در وی بطاعت وعبادت مشغول باشند وباسمه
فی الآخرة وخبر دهم بشرف وفضل او وبنام وی که در آخرت دارد ازینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صفات
جمعه را و شرف وفضل ورا در دنیا وآخرت بوحی دریافت اگرچه این روز را که یکی از روزهای هفته است میدانست اما این
صفات ونام او را که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید واین منافات ندارد با نچه گذشت که صحابه در مدینه باجتهاد و
قیاس بر سبت واحد یهود ونصاری وعبادت ایشان دروی این روز را برای اجتماع ذکر وعبادت تعیین نمودند همین قدر
دریافتند اما خصوصیت این صفات وحقائق که درین حدیث مذکور ست کجا بود اکنون جبرئیل شرف وفضل این روز در دنیا
بیان میکند ومیگوید فاما شرفه وفضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فيه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرده
درین روز وتمام ساخت کار وبار آفرینش را از خلق سموات وارض وآدم واما ما يرجى فيه لاهله واما بیان انچه امید داشته میشود
از خیر وثواب مر اهل جمعه را فان فيه ساعة پس بدرستی این ست که درین روز ساعتی ست که لا يوافقها در نیابد وموافق نیفتد او را عبد مسلم
او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمه که همه غلام ویا بمعنی کنیز حضرت پروردگار اند يسأل الله فيها خيرا بخواهد آن عبد یا امة از خدای
تعالی دران ساعت نیکی را الا اعطاها ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن عبد وامة را آن نیکی واما شرفه وفضله فی الآخرة

مشاهده خواهند دید و حق سبحانه تجلی خواهد کرد پس شوند بشهود خود در ... یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست فیرجعون الی منازلهم
پس باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطی و حال آنکه بتحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در وقت
این تجلی الضعف علی ما کانوا فیه دو چند و زائد بر آنچه بودند ایشان در آن از حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن انوار صفات
است و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز می آیند بر ازواج و زنان خود و قد خفوا علیهن و حال آنکه بتحقیق پوشیده
شده اند این مردان برین زنان و خفین علیهم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگر را و نموده
نمی شوند بلکه یکدیگر مما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا
چون بحال خود باز آیند و زمانی بر آن بگذرد و تراد النور فرو می نشیند آن نور و می رود زور و غلبهٔ وی حتی یرجعوا الی صورهم التی
کانوا علیها تا آنکه باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش از این بر آن بودند و یکدیگر را می بینند و می شناسند فتقول
لهم ازواجهم پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورة بر آن
صورتی و هیأتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید علی غیرها بر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال بیش از این خود نداشتید
از کجا آوردید فیقولون پس بگویند این مردان ذلک آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور است از ادراک و او هام و
افهام ان الله تجلی آن ست که پروردگار عز و جل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس وی
آنچه دیدنی ست قال گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انه بدرستی که وی تعالی و الله سوگند بذات پاک وی ما احاط
به خلق احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوق ولکنه لیکن وی جل جلاله قد اراهم بتحقیق نموده
است ایشان را من عظمته و جلاله چیزی از عظمت و جلال خود ما شاء ان یریهم آنچه خواست که بنماید ایشان را قال گفت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فذلک قوله نظرنا منه پس این معنی ست مقصود و مراد جبرئیل از قول وی که گفته است بطریق
حکایت از بندگان نظرنا منه که دلالت دارد بر آن که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که ناشی شده بنور از وی تعالی
و تقدس نگوئی که از ینجا ظاهر شد که ذات حق مرئی نشد بلکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاهده صفات در دنیا
نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کرد نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهدهٔ عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی نماید
که حقیقة و عرفا توان گفت که وی حق ست و احاطه و دریافت کنه آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود
فرق آن ست که بدل بود نه بچشم مثلاً عقلا میگویند که آنچه مرئی ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نه کنه حقیقت جسم و لهذا هم
صفات ست و با وجود آن در عرف میگویند آنرا دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان خدای را جل جلاله در آخرت ببینند
و از کیفیت آن ساکت ماند این قدر بس ست قال گفت جبرئیل علیه السلام با مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فهم یتقلبون
پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که تلهای مشک در وست فی کل سبعة ایام
در هر هفته و هر روز جمعه الضعف علی ما کانوا فیه دو چند بر آنچه بودند در وی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فذا — قوله
پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در جمعه معنی قول حق تعالی ست که فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون پس نمیداند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر مومنان را در پردهٔ غیب از آنچه سبب شادی و مسرت
ایشان ست از نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینهمه جزای اعمال ایشان ست که در دنیا کرده اند و فی لفظ
و در روایتی مضمون این حدیث با این لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه

بانیها صنعوه به نهید عرش را بین اظهرهم میان پشتهای ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهرا مقحم و زائد میگویند چون
هرجا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند اقحام این لفظ در عبارت عادت شده است و گاه
ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند و نهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل و کنایت ست از نزول در جناب عزت و سطوت الهی و جلوه او
در بارگاه سلطنت چنانکه بادشاه بموکلان خود حکم کند که تخت بنهید تا بران برآیم و حکم رانم و با خلق خطاب کنم بهمین طریق و قیاس
و لله المثل الاعلی عرش که بر مثال تخت بادشاهی ست بنهند و حضرت رب العزت جل شانه بران برآید و به بندگان خود خطاب
کند فیکون بین یدیها شد اول ما یسمعون منه اول کلامی که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبادی
بجانب من بیائید و رجوع نمائید ای بندگان من الذین اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب و لم
یرونی و ندیده اند مرا و صدقوا برسلی و ایمان آورده اند به پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و اتبعوا امری و
متابعت و فرمانبرداری کرده اند امر مرا این تلطف و مهربانی و اظهار لطف و کرم ست با ایشان پیش از خطاب مقدمه و توطیه
است برآنکه حکمی که خواهد فرمود و خطابی که خواهد کرد در غایت فضل و احسان خواهد بود تا بدل و جان نسبت ذوق و سرور
متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و بطلبید هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس امروز روز مزید کرم و انعام
است فیجتمعون پس مجتمع و متفق میشوند بندگان همه علی کلمة واحدة بر یک سخن که انا قد رضینا عنک فارض عنا راضی شدیم
ما از تو ای واهب کریم و ای رحمان دنیا و آخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی و مقصود ما رضای تست
فیرجع الله الیهم پس رجوع میکند خدای تعالی بسوی ایشان و مکرر کلام میکند با ایشان و تاکید و تقریر مدعا و مبتغای ایشان
کرده میگوید ان یا اهل الجنة ای اهل بهشتیان قتادة ست که من راضیم از شما انی لو لم ارض عنکم که من اگر راضی نمی بودم از شما لم
اسکنکم داری ساکن نمیگردانیدم شمارا در سرای خود که بهشت ست فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار انعامات کرم مرا
سوال کنید از من هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید ست فیجتمعون علی کلمة واحدة پس باز اتفاق می کنند
بر این یک سخن که ربنا و جلک پروردگارا بنما مارا وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و بچشم سر ببینیم ترا نهایت مقاصد و
منتهای مطالب این ست که بالاتر ازین مطلوب نیست و بعد ازین محل سوالی نه وقت سوالی ارنی انظر الیک این بود موسی
علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد و چون وقت در رسید بصد تلطف و مهربانی خود برسوال
آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اهل وصول در حصول مسئول و مامول وقت است هرکه پیش از وقت طلبد و بیش از
قسمت خواهد محروم بازگردد و مستتر به سحاب الحجب لا یظهر و اذا جاء الابان بجئ فیکشف پس دور کند حق سبحانه و تعالی تلک
الحجب آن حجابهارا که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی کند عز و جل مر ایشان را و بنماید خود را الی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد
ایشان را از نور جلال و جمال وی سبحانه تعالی چیزی که لولا انه قضی ان لایحترقوا اگر نه رفت قضای وی تعالی بر نیکه
نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لاحترقوا هر آئنه می سوختند و مستهلک می شدند لما یغشاهم
من نوره از جهت آنچه بپوشد و در گیرد ایشان را از نور عظمت و جلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد از آنکه مشرف بدیدار
شدند و منور بنور جمال وی گشتند گفته می شود مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز
از جمله لطف و مهربانی ست به بندگان چه دائم در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت
تاب ایشان ست بروند و زمانی بحال خود باز آیند و بیاسایند و در پردهای صفات که محل و مزایای آن نعیم جنت ست

که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند دروی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه بایشان و گواه می گیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان خوارتر و رانده تر و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الٰهی و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفه و بعض میگویند روز جمعه افضل ست از جهت اطلاق احادیث وارده در فضیلت آن مثل قوله صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام واعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیارست با طرق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه شش صد هزار کس از آتش دوزخ آزاد گردد و نیز آمده که شب و روز جمعه بست و چهار ساعت ست در هر ساعت شش صد هزار کس آزاد گردد و در بعض احادیث آمده که هیچکس نبود که درین روز مغفور نگردد و آنهائی که قائل اند بافضلیت عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة وهو اعظم من یوم النحر والفطر استیناسی باین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل ست از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محدثین را مقال ست و آنکه عامه آنرا حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج ست مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده صلی الله علیه وآله وسلم نیز در روز جمعه بوده و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیهٔ کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل شده بود گفتند عجب ست از مسلمانان که این روز را روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود دران روز دو عید ست یعنی عرفه و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ الم سجده و هل اتی علی الانسان خواندی این حدیث صحیح ست که بخاری و مسلم و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر امت بود با نچه این دو سوره مشتمل ست بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلائق و احوال ایشان در جنت و نار چنانچه در فصل قرأت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سورهٔ الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت ست و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تکبیر مذکور سجده نیز مقصود ست صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سوره الم تنزیل سورهٔ دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سورهٔ الم تنزیل کنند تا آیت سجده و این ست مراد بقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند از سورهٔ سجده و در رکعت دوم بقیهٔ این سوره خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر و از ین جهت میگوید که این مجموع ناشی ست از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و ما تا کد تعیین این سر درین عمل منقول و منصوص ست از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبر ست و نیز حمل باین معنی انسب و اقرب ست چنانچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرات بعض سوره و بالجمله قرات این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه ست

از روزهای آخرت همه [illegible] ب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی امر جنت [illegible] ست تاویل
هبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحفّ ا[illegible] سی و گرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور بمنبرها از نور
یجلس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نور پیغمبران و [illegible] المنابر بکراسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر
بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیها ی طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف
فرود می آیند ساکنان غرفها و بالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهای خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان
مسک بر تلهای مشک لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس
زیادتی بر خود در مجلس هرچند مقام اهل منابر و کراسی اعلی و ارفع ست از پایهٔ اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام
و مرتبهٔ خود چنان محظوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت ست که با وجود
تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت نخورند و متالم
نگردند والا عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذوالجلال پس ظاهر و متجلی میشود بایشان و کیف مر ایشان را
خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هرچه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه
باجتماع و اتفاق نسألک الرضا سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد
خدای تعالی مر ایشان را بر رضا و بتاکید و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پس تر بگوید سلونی سوال کنید مرا فیسألونه
پس سوال میکنند او را حتی ینتهی همة کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد تا آنجا که
همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی علیهم پس تر سعی میکند و قصد میکند و امداد و افاضه میکند بر ایشان پروردگار تعالی بما لا عین
رأت بنعمتهای که نه هیچ چشمی آنرا دیده ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش وصف آنرا شنیده ولا خطر علی قلب بشر و خطور نکرده حصول آن
بماهیت آن بر دل هیچ بشری و نه در آمده در خیال وی و بتخیل که باول صورتهای خوب و ثانی آوازهای مرغوب و ثالث خاطرهای
خوش مراد داشته اند ثم یرتفع الجبار پس تر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی خود الی عرشه بسوی عرش که
نزول کرده بود از ان بکرسی و یرتفع اهل الغرف و بالا میروند اهل غرف الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از ان
بر تلهای مشک و بهی وان غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید و صف لؤلؤ بسفیدی
برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی ست یا مراد کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه
است از یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها نیست در ان غرفها فصم شکستگی ولا وصم و نه هیچ عیب مطردة
فیها انهارها روان ست در جنات جویهای وی مستدلیة و در بعض نسخ مستدلیة فیها ثمارها آویزان ست در روی میوهای
وی فیها در روی ازواجها و خدمها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فاهل الجنة پس بهشتیان
یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت
میابند اهل دنیا در دنیا بباران با میخیرات و برکات **فصل** عادت کریم و سنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود
که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و بانواع تکریم و تشریف مخصوص و مشرف ساختی و بعبادات لوناگون از ذکر و نماز و دعا
و تصدق و غسل و امثال آن مخصوص گردانیدی چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را دو قول ست در
تفضیلت روز جمعه و روز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل ست از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن رعایت ست از عا[illegible]

اصحاب کتب ستہ الا ترمذی از ابی سعید کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غسل جمعہ واجب ست بر ہر بالغ و در روایتی
بر ہر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر بیابد و گفت عمرو اما غسل گواہی میدہم کہ وی واجب ست و اما مسواک و طیب واللہ اعلم
واجب ست یا نہ ولیکن این چنین آمدہ در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی ہریرہ آوردہ کہ غسل جمعہ واجب ست
بر ہر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی ہریرۃ آمدہ کہ پیغمبر خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق ست بر ہر مسلمان کہ غسل کند
در ہر ہفتہ و از ہفتہ آمدہ کہ گفت لازم ست بر ہر مسلمان رفتن بجمعہ و لازم ست بر ہر روندہ بجمعہ غسل و ترمذی گفتہ کہ درین باب
از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عائشہ و ابو الدرداء نیز آمدہ و حدیث ابن عمر حسن و صحیح ست لیکن آنہائی کہ قائلند باستحباب
غسل گویند کہ ہمچنانکہ احادیث ظاہر در وجوب غسل جمعہ ورود یافتہ احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضو نیز واقع شدہ چنانکہ ترمذی
و ابو داؤد و نسائی از سمرۃ بن جندب آوردہ و زرکشی گفتہ رواہ الخمسۃ الا ابن ماجہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ
وضو کرد در روز جمعہ خوب کرد و نیک ست و ہر کہ غسل کند پس غسل افضل ست گفت ترمذی کہ درین باب از ابی ہریرہ و عائشہ و انس
نیز آمدہ و گفت حدیث سمرہ حسن ست و عمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنہائی کہ بعد از ایشان اند
اختیار کردہ اند غسل را روز جمعہ و وضو را نیز کافی دانند انتہی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی از ابن عمر رض و ابی ہریرہ
آوردہ اند کہ عمر بن الخطاب رض خطبہ میخواند در روز جمعہ کہ ناگاہ در آمد مردی از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ از مہاجرین
اولین بود و در روایت ابو ہریرہ آمدہ کہ در آمد عثمان رض بن عفان پس ندا داد او را عمر رض گفت این چہ وقت آمدن ست عثمان
گفت مشغول داشتہ شدم امروز بکاری و بخانہ نرفتم ناگاہ ندای جمعہ شنیدم و ہم ازین راہ بمسجد در آمدم و ہیچ توقف نکردم
مگر برای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیری دیگر ست و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم امر کرد بغسل و تو وضو کردی ازینجا معلوم گردد کہ صیغہ امر و لفظ وجوب کہ در احادیث واقع شدہ است برای ندب و
استحباب ست نہ وجوب و الا عثمان رض چون اکتفا میکرد بوضو و عمر رض چرا تقریر میکرد او را بران و ہمچنین صحابہ دیگر پس گویا اینجا اجماع
شد بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ و امام محمد در موطا گفتہ کہ غسل روز جمعہ افضل ست نہ واجب و در روی آثار کثیرہ
آمدہ پس در ہر جائیکہ فرمود غسل جمعہ واجب ست محمول بر تاکید و مبالغہ بود چنانکہ یکی در استمالت خاطر دیگری مبالغہ کند و گوید
حق تو واجب ست بر من جمعا بین الادلۃ و اقتران آن بمسواک و طیب نیز قرینہ است بران چہ آنہا باتفاق واجب نیست
و بالجملہ قوم را در اثبات استحباب و سنیت غسل جمعہ سہ طریق ست یکی ادعای نسخ وجوب کہ سابقا واجب بود بدلائلی کہ دلالت
دارند بران پس ازان مستحب گشت بدلائل دالہ بران ولیکن ادعای نسخ بمجرد احتمال بی علم تاریخ درست نبود دوم انتہاے حکم
بانتہای علت آن چنانچہ از حدیث ابی داؤد کہ از عکرمہ از ابن عباس آوردہ معلوم میگردد کہ مردم در اول حال فقیر و صوف
پوش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود و در روزہای گرم عرق میکردند و بوہای ناخوش می آمد و ایذا میکشیدند
پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر کرد باغتسال و تنظیف بدن و تطییب آن حتی الامکان پس چون وسعتی در حال پیدا
آمد و لبس صوف بر افتاد و از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسودہ گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از ایذا کشیدن خلاص یافتند
حکم بوجوب مرتفع گشت و انتہای حکم بانتہای علت در شرع آمدہ است چنانکہ ارتفاع سہم مؤلفۃ القلوب از غنائم این نیز
ازان قبیل باشد سوم حمل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینہ دلائلی کہ دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک
درست تر و مستقیم تر ست کما لا یخفی و مصنف در تائید مذہب وجوب غسل جمعہ و الزام بر قائلین بعدم وجوب می گوید کہ دلیل

پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب ست در این روز و شب صلوة بر حضرت
و آله وسلم بیشتر فرستند صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال
لیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث آمده است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة
اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر ای لیلة الجمعة ویوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن
علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی
ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة وا
است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه صلوة امت بروی
معروض ست و حق سبحانه و تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در انجناب میرسانند ولیکن
البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوات بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و احوا
آن بابی علیحده است که کتابی مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکورست و ما نیز جمله از ان در آخر
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله جدا نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز
فروض اسلام ست چه اعظم فروض نمازست و از میان نمازها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعض احادیث واقع شده
از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگرست جمعه را غالبا
اما بحسب ظهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیم تر و مؤکد ترست و مسلم از ابن مسعود
علیه و آله وسلم فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم بسوزانم
تخلف کنند از جمعه خانهای ایشانرا و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بی عذر باید که تصدق کند بدینار یا
یا نصف درهم یا صاع حنطه یا نصف صاع حنطه و هر که در گذاردن آن تهاون کند بر دل وی ختم نهاده
و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک
تهاون بجمعه مهر نهد خدای تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را بتحسین
آورده بری شود خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت
منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن
هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان ... ت . یا در روز مزید
بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از سیا
خاصیت چهارم استحباب و سنیت غسل ست دران روز چنانچه مذهب امام ابو حنیفه و شافعی ست و محمد
استحباب ست و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست تر دوی نیز و پیش جمعی وجوب چنانچه مذهب
است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امرست چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسائی از ا
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که
علیه و آله وسلم در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید سا
نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده

آنرا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام غزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهر سخن در سیر وقت هاجره است که نیمروز بود و بعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم ست بمعنی ملازمت ذکر شی که در معنی مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل ست یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردانند کنایت ست از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حراست خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در اول نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع متبرکه که بخصوصیت و فضلیت ممتاز اند گرد آرند و سیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و بنشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک ست که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدأ طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت سلف دران مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قرأت تا آن زمان که امام بخطبه برآید و چون فضلیت تبکیر ثابت شد لابد آن جز برای اشتغال باین امر نخواهد بود خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و پیش بعض بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب ... مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید مر مصاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشارت کند والا همان لازم آید که انان منع میکرد و این عین لغو در کلام بود و چون از امر معروف که اعلی و فضل ست از سنت و تحیت المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصات در وقت خطبه و احادیث وارده در وی در کلام مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بر وست نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس به است بی کراهت از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آن ست که این از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می پنداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله ست والا قضای فائته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اندکه دور نشستن در وقت خطبه مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح

وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است واز دلیل وجوب وضو از مس نسا چنانچه مذهب شافعی ست و همچنین
از دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت وقی بمذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد اخیر بمذهب
شافعی یعنی غایت کار درین امور ورود صیغهٔ امر و لفظ وجوب و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با معارضهٔ دلائل دیگر ناظر در
جانب خلاف واین خود همه در مادهٔ وجوب غسل جمعه پیداست پس چه شد که آنها را واجب داشتند واین را وبدانچه تقریر کرده شده شاید
جواب ازین سخن صورتی پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن واگرچه تطییب در جمیع ایام فاضل و مستحسن
است ولیکن درین روز افضل و احسن ست از تطییب در سائر ایام خاصیت ششم مسواک دن چه مسواک نیز اگرچه مؤکد ست در سائر ایام
ولیکن درین روز مفضل و مرجح ست بر سائر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت
بامداد آمدن و بمعنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی ست کرمانی در شرح
صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن
بود در اول وقت و در نهایه جزری میگوید بکروا تبکرای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و اول
هر چیز را باکورهٔ آن چیز گویند چنانچه نو باوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لاتزال امتی علی سنتی ما بکروا الصلوة المغرب
و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت ست واکمل
آن در اول روز بود لابد اکمل و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابت پس رفت یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گویا
قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان کرد
یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون بر آمد امام برای خطبه حاضر می شوند
ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش اینست که در حدیث دیگر آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم
الاول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد از ان می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است
که ملائکه دعا میکنند مر داخلان را و میگویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن واگر فقیر ست غنی گردان واگر بیمار ست عافیت ده
ولیکن درینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت ست
واز اینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال
خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد اول در قصر تا بده ساعت رسد و ثانی تا بچهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیشتر
بود از خمس ساعت نهار صیف جواب از اول آنکه درین حدیث ذکر مجی الی اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای استعداد
ساختگی غسل وغیره رفته باشد و مبدا مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و
از ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمان ست که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت ست بهر تقدیر
هم در صیف و هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پیدا کند دلیل نیز همچنین ست واین را ساعات آفاقیه گویند و آنرا اعتدالیه و نزد
اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد و بتحقیق آمده است در
بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و بدین تقدیر خروج امام منتهای سادسه باشد و این همه کلام بر تقدیری بود
که مراد ساعات نجومی بود واگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید و خداوند

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضای فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگر چه در وقت استوا و طلوع
و غروب باشد و نزد امام ابو حنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامرست که مسلم و بسیاری
از ائمهٔ حدیث روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام ست
شامل فرض و نفل و تحقیق آن ست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوائت
و ابو حنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه ولیکن حدیث عقبه محرم ست و چون مبیح و محرم جمع شوند ترجیح محرم راست و این جواز
نافله نزد استوا درین روز مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده چنانچه ابو داؤد آورده روایت میکند پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم مکروه میداشت نماز نیمهٔ روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ را درین وقت می افروزند در هر روز باین علت مکروه
داشت نماز را درین وقت چنانچه تصریح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه که بجهت فضل این روز
و سعت رحمت حق تعالی در وی دوزخ را نمی افروزند پس نماز در وی مکروه نباشد و نیز استدلال میکنند مصنف بر جواز
نافله در وقت استوا روز جمعه بآنکه میگوید که در حدیث وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه از اول روز تا زمان
خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال ست لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت وقوع آن در وقت استوا فقد بر و شافعی
باسانید متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نهی کرد رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عن الصلوة از نماز گذاردن
نصف النهار در نیمروز حتی تزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگردد از استوا الا یوم الجمعة مگر روز جمعه و علما را درین مسئله
یعنی در جواز نماز در وقت استوا اقوال ست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال خواه حال ادای فوائت
باشد یا نوافل یا منذورات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و در هیچ روز خواه جمعه باشد خواه غیر
آن و این مذهب امام مالک ست رحمة الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذهب
امام ابو حنیفه است و قولی بلکه مذهب مشهور مختار از امام احمد ست از جهت کثرت احادیث واقعه در کراهت نماز در اوقات
خمسه مطلقا بی تقیید بغیر جمعه ولیکن نزد امام ابو حنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود اصلا جائز نیست و در نفل شروع
جائز ست و واجب ست قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهدهٔ لزومی که بسبب شروع ثابت شده
می بر آید و در مبسوط گفته قطع افضل ست کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بنفل نعم در استثنای جمعه ابو داؤد
و ابن عدی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابو داؤد گفته که ابو الخلیل که راوی ست از ابی قتاده ابو قتاده را ملاقات نکرده
است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد ابن عدی نیز ضعفی دارد و شافعی و بیهقی
آنرا از ابی هریره روایت کرده اند ولیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض بدان نتوانند شد
با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که
وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی ست و جمیع محققان و مذهب امام ابو یوسف نیز همین ست بدانکه خلاف
که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استواء ست والا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر ست
مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی دیگر بدانکه همچنانکه امام شافعی از منه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه
مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بگذارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

وحرام ست اکل وشرب وکتابت ومکروه است تسبیح و... اگرچه امر بمعروف باشد یا
ابن الهمام گفته که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد
تشمیت عاطس ورد سلام وبروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست وجوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد وانجا
جهت آنکه رد سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه ودرود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود وهو الصواب وحمد برای
عطسه نیز در دل گوید ورد منکر اشارت بچشم ودست مکروه نبود وهو الصحیح ودر نظر در کتاب واصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف
آمده انتهی ونزد شافعی واحمد واسحق ومحدثین رکعتین تحیت المسجد واجب بود اگرچه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند ودراز نسازد ومستند
ایشان حدیث جابر ست که در صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک ست در مسجد درآمد وبنشست وآن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم در خطبه جمعه بود پس بآن مرد فرمود برخیز ودو رکعت بگذار وایجاز کن دران ونزد حنفیه چون تحیت المسجد هرگز
واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود وبحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارند مکروه باشد ومذهب مالک وسفیان ثوری
وجمهور صحابه وتابعین نیز همین ست کذا قال النووی وفرمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاید که پیش از ورود منع بود یا
مخصوص بهمان مرد باشد که درآمد والله اعلم وشیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قطع کرده باشد خطبه تا
آنکه فارغ شد آن مرد از نماز وگفت که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی درآمد در مسجد ورسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر او را که بگذارد دو رکعت وامساک کرد از خطبه واین
حدیث مرسلا وموصولا روایت کرده شده است ومرسل نزد ما حجت ست خصوصا که مرفوع نیز آمده وخالی ست از معارض چه
غیر وی ساکت ست از قطع خطبه وامساک از ان واین زیادت ست وزیادت ثقه مقبول ست انتهی ودر تکمله مشکوة نیز این
حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است وبعض گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت ومفلس
بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که از مردم احسانی بنسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع برخیزد
ونماز کند تا او را ببینند وبر حال وی مطلع شوند واحسانی بکنند چنانچه این معنی بوجود هم آمد وجامه بوی دادند واین وجه
خالی از بعدی نیست ونیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد درآید دو رکعت نماز بکند وتجوز کند دران
ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث
دارقطنی وبعض گفته اند که این صلوة که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که از وی
فوت شده بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بکشف یا بوحی دریافت وکلام درین باب بغایت طویل ست ودر
فتح الباری بتفصیل ذکر کرده ونقل آن از محل وقت بیرون بود فلیطلب ثمه خاصیت دهم سوره الکهف درین روز خواندن
چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة کسیکه بخواند سوره کهف را در روز جمعه سطع له نور روشن شود
برای او نوری من تحت قدمه از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیئ به یوم القیامة روشن شود آن مرد بآن نور
که ساطع گردد در روز قیامت وغفر له ما بین الجمعتین وآمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه
سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده ونیز از حاکم در مستدرک واز بیهقی در شعب الایمان آورده
من قرأ سورة الکهف اضاء له من النور ما بین الجمعتین ودر روایتی از بیهقی اضاء له من النور ما بینه وبین البیت العتیق واحادیث
در فضل سوره کهف وقرأت آن در روز وشب جمعه بطرق متعدده آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوا روز جمعه
مکروه نیست چنانکه در سائر ایام مکروه است وتقیید بنافله اشارت ست بآنکه نماز فریضه که قضای ما فات باشد جائز ست

آن در ایام هفته نسال و باین معنی اشارت کرده بقول خود عیدی ست که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بران
وی نیز بمثل این قید مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متقاربه از جماعه صحابه
ثابت ست من اغتسل یوم الجمعة یعنی کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و معنی وی نزد اکثر بر آن ست که مراد
غسل کامل مستجمع ارکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعض گویند که این اشارت ست باستحباب جماع در آن
روز برای تخلیهٔ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و وسوسه باب نظر پریشان و مؤید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث اوس بن
اوس چنانکه بیاید و مس من طیب و مساس کند از بوی خوش ان کان له اگر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال [redacted]
و بپوشد از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پس بیرون آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیها … و حال آنکه غالب بود بروی
سکون و آرام و وقار بی اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز آن
بدا له اگر رو نماید و خوش آید و در رای او بنشیند یعنی نمازی بیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطوریکه مصنف
تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد ست مگر آنکه آنرا مستثنی دارند
بقرینهٔ احادیث دیگر والله اعلم و لم یوذ احدا و ایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بتخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده
و در ینجا اشارت ست که اگر بی ایذا و تشویش بتخطی رقاب و برخیزانیدن کسی را از مجلس و پامال کردن جامه کسی و مانند آن دخول
در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل ست ثم انصت پس تر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون
آمدن امام برای خطبه تا گذاردن نماز و این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت
کانت کفارة لما بینهما باشد این مذکورات یا نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و فی سنن
ابی داود و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول علی المنبر فی یوم ا…
میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری اگر بخرید و ظاهر آن ست لو بمعنی ان ست
یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که رداء و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتی ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه بدارد دو جامه را
لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اصمعی انکار
کسر میم نقل ست بمعنی خدمت یعنی جامهای که مبذول ست در سائر ایام و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم را دو برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از ینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامه زائد بر حاجت برای
مصلحتی که عائد بکمال دینی گردد نگاه دارد مخل زهد نیست و لهذا نماز را در ثوب مهنه مکروه داشته اند خاصیت یازدهم استحباب
تجمیر مسجد ست یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت ست و اصل مراد خوشبوی گردانیدن مسجد ست بهر بوی خوش
که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند
و نیز برای دفع بوهای ناخوش که از جامها و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل و تطییب و تنظیف
گفته اند و امیر المؤمنین عمر هر روز جمعه میفرمود مسجد الله … خاصیت دوازدهم آنکه انشای سفر و اختیار آن د…
روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال ست حرام ست بر کسیکه جمعه بروی لازم ست که حر ذکر بالغ مقیم صحیح غیر
اعمی و اعرج و مسجون باشد و این مذهب جماهیر علما ست و اما نزد امام ابو حنیفه رواست از جهت تحقق ضرورت در اسفار
بفوت فرصت و مرافقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آن ست که بسبب او نزد ایشان جزو مقارن اوست نه اول وقت

از احادیث کراهت و همچنین ست مذهب امام احمد ولیکن مخصوص ست نزد ایشان برکعتین طواف و ظاهر بعض
و مذهب شافعی جواز مطلق نماز ست در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جبیر بن
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و
که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آید این حکم دارد و
که غالب آن ست که هر که در انجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت مکه معظمه است تا در یابد
اوقات و در مشکوة از احمد و رزین از ابی ذر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام ست مرجح
دلیلی که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه یا
الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز ازین دو طریق قرأت مواظبت مینمود چنانچه و
و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سورهٔ منافقین
آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم ست مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت ست
مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع ست و جهال ائمه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی
مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عیدی ست امت را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیهٔ جمعه بعید
شده است چنانچه بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای گروه مسلمانان
که گردانیده است الله تعالی او را عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید ست پس مگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید
کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مروی ست از ابو
بر فعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده ان دان یوم الجمعة
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لا جرم
ازین عیدین و دلیل عظمیت این ست که فیه در روز جمعه خمس خلال پنج خصلت ست خلق الله فیه آدم و اهبط
و فیه توفی آدم و فیه ساعة لا یسأل الله فیه العبد شیئا الا اعطاه مالم یسأل حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک
و لا ریاح و لا جبال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز جمعه
قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر
از انند و درین حدیث دواب و طیور ذکر نکرده مبالغة یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون
در فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاعدهٔ ابتلا و تکلیف چنانکه
چهاردهم مستحب آنست که بهترین جامه‌های خود را بپوشد هر که قدرت بآن میرسد درین روز برای نماز و
ما مشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آنحضرت
وآله وسلم و این خاصیت گویا متفرع ست بر خاصیت سابق که تسمیهٔ او بعید ست اگر گفته شود که این هر دو
[illegible]

من الجمعة و احادیث بسیار درین معنی ... بالفاظ مختلفه و ... الله احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره
آورده اند و از غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر و
نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفر ست مر گناهان را که میان هر دو از ینها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده
مگر آنکه این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال ست بران و شک نیست که هیچ روزی دیگر این
خاصیت ندارد و اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این خاصیت روز جمعه است باین افعالی که در وی
یعنی هیچ روزی معین نیست باین اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب ورود یافته الا روز جمعه فافهم
خاصیت نوزدهم دوزخ را در تیر روز تابش نمید هند الا روز جمعه از ان روز که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانچه
آمده است که ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظائف و اوراد جمعه عبادات
و طاعات درین روز زیاده از سائر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت چنانست که بسیاری از اهل فجور
و متوغلان در ایام دیگر روز جمعه ... از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی
حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمید هند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن
وی میشود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی و مناسبتی ست که در بیان معنی حدیث کرده والا
حقیقت همان ست که آتش دوزخ را درین روز تابش نمید هند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را درین روز خاصیتی
میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و علاقه است
که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعتی ثابت ست که هر بنده که دران ساعت حاجتی بخواهد مقبول
گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن نسائی ثابت ست ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم
یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه و قال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشارت و قول مسند باعضا بمعنی
اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال
بر جله اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود که اندک ست آن ساعت مفهوم شد
یعنی ساعتی خفیف ست و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست
و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا بعد از رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین عالم مرفوع شد و ...
و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزئیف نموده است
و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت
روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا بر داشته شد ابو هریره گفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود ست الآن
در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آن ست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن
از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة مردود ست این سخن بر قائلش قول دوم و آن
صحیح ست که چنانچه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود همچنان درین وقت نیز باقی ست پس بعض گویند موجود
است در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار مر ابو هریره را گفت و لیکن چون ابو هریره بر وی رد کرد
وی از ان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است و لیکن در تعیین وقت آن

ومعتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت ست وچون در آخر وقت مسافرست جمعه بروی واجب نبود ولکن چون زنهار در غنیمت
باعث اعراض وتغافل از طاعت ست با وجود ورود وعید بعدم برکت وخذلان بی کراهتی نبود وچنانچه در شرح هدایه
نقل میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت ست واما مذهب شافعی آن ست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال
ودر وقت صبح بود حرام ست بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من سافر من دار اقامة یوم الجمعة
کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت
واعانت الهی نشود درین سفر گویا که اشارت ست بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل وقد
وگفت وروایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد می کند
بروی روز جمعه یا هر روز ان لا یعان علی حاجة که اعانت کرده نشود واز درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتی که درین سفر
دارد ولا یصاحب فی سفره ومصحوب خیر وبرکت گردانیده نشود آنکس در سفرش وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت
عبد الرزاق وابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی خاصیت هفتم هر که پیاده بنماز جمعه
برود بهر یک گام ثواب یک ساله روزه بیابد ودر مسند امام احمد ومسند عبد الرزاق وجامع ترمذی وسنن ابو داؤد ونسائی و
ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل بتشدید وتخفیف هر دو آمده ومعنی تغسیل غسل دادن غیری را یعنی
باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امراة ست که موجب بر کسر شهوت ست وتسکین باطن ومعنی تخفیف چنین گفته اند
که غسل راسه بالخطمی وغیره واغتسل یوم الجمعة وغسل کرد روز جمعه وبکر بتشدید ست یعنی آید بنماز بسرعت ودر اول وقت و
ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را وباکوره او را ودر بعض روایات بزیادت ومشی ولم یرکب نیز آمده ودنا من الامام ونزدیک
نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید وفی روایة واستمع ولم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بهر گامی که بزند
صیام سنة وقیامها روزه ونماز شب یک سال وذلک علی الله یسیر ودادن ثواب صیام نهار وقیام لیل یکساله در مقابله
آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل ست آسان ست بر خدا وفضل وعطای او را مانعی نیست ودر فضل مشی بسوی مسجد
برای نماز مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه ونوشته شود بیک خطوه برای وی حسنة ومحو کرده شود
بخطوه دیگر سیئه وبراینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج وبرای صلوة ضحی اجر عمره است وبشارت ست مر پارونده گان را
در تاریکی بمسجد بنور تمام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل وصیام نهار سنة از خصوصیات مشی به جمعه است خاصیت هژدهم
آنکه این روز مکفر سیئات ست سلمان رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ما یقول گفت آیا اتدری ما یوم الجمعة آیا دری یا بی ای
سلمان رض که چه چیزست وچه صفات وفضائل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه روزی ست که جمع الله فیه اباکم
جمع کرده است پروردگار تعالی دروی آفرینش پدر آدمیان را که آدم علیه السلام ست سلمان رض این قدر از صفات روز جمعه
که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکنی ادری لیکن من میدانم ومکنه میدانم که ما یوم الجمعة چه چیزست
صفات روز جمعه لا یتطهر الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند وچنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در وی
برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند واستماع خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة
مگر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مذکوره کفارت لما مر گناهانی را که واقع شوند بینه وبین الجمعة المقبلة میان وی ومیان
جمعه آینده وسیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده وگفته کانت کفارة لما قبلها

خر شود از زوال. قول چهارم ساعتی ست که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابو داؤد
بوموسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم
م رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت ساعت جمعه که مستجاب ست در روی دعا ما بین جلوس
ندن وی از نماز قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت ست یا رسول الله فرمود وقتیکه گذارده
ثیر بن عبد الله را ضعیف می پندارند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده
ن ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو برده و اسناد وی
ی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت او را کرد و مسح کرد سر او را و این قول را
رده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی
ن یدخل الرجل فی الصلوة و ابن السبلغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد
شود روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسنادی قوی از ابی ذر که زن وی سوال کرد او را از ساعت
کلام قول هشتم از وقت عصر ست تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و
ا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف ست قول نهم آخر ساعت
بیشتر صحابه و تابعین ست روایت کرده این قول را ابو داؤد و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه و
او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم
ون آید تا فراغ وی از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
ازدهم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از
هذا یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف
ست و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث
ی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود کذا قیل و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل
یازده قول ست که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی ست که اذان گوید موذن
ن را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با بن ابی شیبه از عائشه سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء
نتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال لیکن
حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم
ه الرویانی عن الحسن و ذکر بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد ابن
غیب از حسن بصری و گفته که وی بمردی گذشت که می خفت در ین وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین
ین نیز منقول ست از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن
ل جمعه که وقت سعی بجمعه هست تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه

خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آنرا وقتی معین نیست درینجا نیز دو قول ست یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشرهٔ اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که دارند از ابی سلمه گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دانانیده شدم من آن ساعت را پستر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرسیده جز آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آئنه بیابد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز بدعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازینوقت تا وقت دیگر تا برسد باخر نهار و مستوعب شود تمامهٔ نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول ست که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان ست نیز این ساعت را دریابد ولیکن انچه کعب احبار گفته آسان ترست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی این ست که گفته اند مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه باميد آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگرست گاهی در اول روز میباشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند و درین روز البته این چنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که این اشبه اقوال ست و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین ست و برین تقدیر انچه از کعب احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و بدان جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که تمامهٔ روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول بلکه بر زیاده ازان قول اول از ابی هریره مروی ست که آن ساعت بعد از طلوع فجرست تا [illegible]ع آفتاب و بعد از نماز عصرست تا غروب جمعی از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست این را از ابی هریره روایت کرده اند ولیث که از رواة این اثرست ضعیف ست و اینجا قولی دیگرست که از طلوع فجرست تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از طریقی که لیث دران داخلست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین طلوع فجر و طلوع شمس ست و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف ست که مشعرست بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریره تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر تا تکبیرهٔ احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن بصری و ابو العالیه منقول ست روایت کرد عبد الرزاق که حسن آنرا نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده و روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و مانند آن ست قول سوم گاهی ست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه مروی ست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز عرفه است که کشاده میشود در وی درهای آسمان و در وی ساعتی ست که سوال نکند در وی بنده از پروردگار تعالی چیزی مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت ست آن یا ام المومنین گفت وقتیکه اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این غیر اقوال سابق

ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع و توفیق و معارض نمی شود
به گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از ان که
چه احتمال دارد که سماع ابو موسی والی سعید بیش از ین دو قول باشد و باز اختلاف ست سلف را که ازین
ت بیهقی و جماعه از علما قول اول ارجح گفته اند بیهقی گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین
و قرطبی گفته که این حدیث نص و صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیروی و امام نووی
داب الذی لا یجهر غیره نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر ترجیح قول
اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درینجانب ست و ابن عبد البر گوید که اثبت چیزی درین باب
م ست و اکثر ائمه آخر ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم ست
ضال اسناد وی مقال ست و این از جمله آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم احیانا وقوع یافته
انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب ست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوال
ج ست ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه و هی بعد العصر درین حدیث
ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص
عات از روز ست چنانچه گفته و در سنن ابو داود و نسائی از جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ساعة روز جمعه دوازده ساعت ست فیها ساعة درین دوازده ساعت ساعتی ست که لا یوجد مسلم که یافته
د فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را دران ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالی آن چیز را
ر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و انا [illegible]
انکه دران که آن ساعت آخر ست از روز و فی سنن ابن ماجة عن عبد الله بن سلام قال گفت
ن گفتم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله ما گروه اهل
یت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی ست لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیابد او را بنده مؤمن
الله عز وجل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله بعض ساعة
اصلی الله علیه وآله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ساعت ست یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت ست فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة
پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت ست قلت ای ساعة هی گفتم کدام ساعت ست آن قال
نهار گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آخر ساعتی ست از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید
) که آن ساعت بعد از عصر ست در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی بنده مؤمن در حالیکه
خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر نیست ساعة صلوة نیست
ن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آن ساعت نماز ست ان العبد المؤمن زیرا که بنده مؤمن اذا صلی
ثم جلس نیست به نشست در جای نماز خود لا یحبسه الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کار

وبغوی در شرح سنه از ابن عباس آورده. بیست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست وسوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر از ابی امامه بیست وچهارم از وقت صعود وافتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف ست بیست وپنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست وششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست وهفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده وتعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بیست وهشتم هنگام قیام ناس وایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست ونهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز ست و وقتی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذارده افضل اوقات و هرچه پیش از وست از اذان وخطبه وغیرهما همه وسائل ست ومقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی ویکم بعد از عصر سی ودوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی وسوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف وی غائب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل وبیهقی در شعب وفضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمةؓ بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث کرد مرا فاطمهؓ گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمهؓ که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند با آفتاب در وقت غروب وچون خبر داده میشد فاطمهؓ بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب ودر بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال وی این اقوال ست که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده ونسبت آن بقائلین آن ذکر کرده وادله آن آورده وتصحیح وتضعیف ورفع ووقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم ودر تطبیق این اقوال وترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال همه چنان نیست که بجمیع جهات متغائر ومتخالف باشند بلکه بسیاری از آن بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود ونیست مراد در اکثر آنها که مستوعب وشامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آن ست وجزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است در حدیث تقلیلها ودر حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز وفائده ذکر این وقت آن ست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای خطبه باشد وانتهای او انتهای صلوة مثلا وبسیاری از قائلان تعیین کرده اند آنچه خود یافته وگمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آثار وامارات اجابت در آن بقیاس واجتهاد خود باین تقریب تقلیل میابد انتشار واختلاف قطعا وارجح واحری این اقوال مذکوره دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر تا تمام شدن نماز ودلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که صحیح ست ومسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم وهی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت وقول دوم آنکه بعد از عصر ست ظاهر عبارت مصنف موهم ست که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر ست تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم ست که آخر ساعتی ست از روز زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی وعبد الله بن سلام ست وقول عبد الله بن سلام آخر ساعات از ساعات نهار ست چنانچه در اول فصل گذشت واینجا نیز میگوید وتمام ادله که در از جحیت قول اخیر از این دو قول میگوید صریح ست در این وهرچه
[illegible] این دو وقت است ... فتح الباری نیز میگوید ... دو وقت است و ...

ن روز مرعبادات واجبه و مستحبه را متفرغ شوند و از اشتغا [illegible] ولرد ندروز . این امت
بطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون
رمضان نمونهٔ شب قدر را نیز پیدا کرد و گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدرست در ماه رمضا
ابهت و ابهام و تعسر دریافت آن و از نیجهت که این روز فضل و مزیت دارد بر ایام هفته در اشتمال بر عبادات
رکه هر که روز جمعه وی را حاصل آید و بعبادات و آداب و وظائف آن فائز گردد و از آثام و مخالفات سلامت
ید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده تمام هفته عائد گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات
عن عائشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
یام و قیام و کسب خیرات بقیت شهور وی را حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد بتوفیق و تکفیر و
د هر که حج بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق که
ه اند سالم ماند جمیع سنین عمر وی را بسلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
بدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
ه در هفته مانند عیدست در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی
اضحی مشتمل ست بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل ست بر صلوة و حق جل شانه تبکیر و تعجیل
و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری و مسلم ست من راح فی الساعة
ر ساعت نخستین فکانما قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة الثانیة
رود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا
و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجة را و من راح فی الساعة
ه و این خبر و حدیث بخاری ست و ترک مصنف آنرا وجهی ظاهر ندارد و ذکر قربان درینجا برای مشاکلة
قربان نباشد مراد تصدق بآنهاست و سابقاً در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ایم
ام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف ست بعضی از علما حمل بر ساعات
ازده ساعت ست و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیرست قائل شده و الا اگر
جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی بر دو وقت جمعه گذشته باشد و این بعضی حمل بر ساعات فلکی
لما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادسه بلکه چنانچه مصنف
بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعض حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت ست از
جماعة تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک ست
کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
مخالف حدیث ست که در وی تبکیر ورود یافته و لیکن بتحقیق معلوم شده که حقیقة تبکیر تعجیل و مبادرت
باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالف ست و اگرچه بوقوع لفظ تبکیر اثبات
ز مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب از زوال

دیگر نشست الا محض برای انتظار نماز فهو فی الصلوة پس آنکس گویا در نماز ست اگرچه نماز نمیکند این همان معنی ست که عبد الله
بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام احمد عن ابی هریرة قال گفت ابو هریره
قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم لای شئ سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان
فیها [illegible] آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم ست و فیها الصعقة والبعثة وفیها
البطشة و در روی ست صعقه و بعثه و بطشه معانی این الفاظ گذشته است و فی آخر ثلاث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها استجیب پوشیده
نماند که باین حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرده
در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده چنانچه همانجا ذکر کردیم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمده و در ترجیح یکی ازین دو
بر دیگری اختلاف ماند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه منحصر ست در
یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر بدیگری گویا یکبار وحی آمده که در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر
چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر ست که گفت میباید
درین دو وقت بدعا مشغول شد و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق بهتر ست از طریق جمع و تطبیق والله اعلم ماند آنکه
درینجا اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت ست مر هر داعی را بشرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد و مصلی
و مقدم میشود بعض بر بعض و ساعت اجابت متعلق ست بوقت و اتفاق با اختلاف جمع نشود و جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت
اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند و ما ناکه فائده گردانیدن وقت ممتد را مظنه ساعت
همین ست اگرچه آن ساعت خفیف ست و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت جواز خطبه
یا صلوة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جملهٔ احوال اجابت باشد نه اوقات آن فلیفهم خاصیت بیست و پنجم آنکه صدقه را در این
روز مزیت ست بر صدقه سایر ایام چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ترمذی از انس
بن مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که کدام صدقه فاضلتر ست فرمود صدقه در رمضان و اطلاق این
حدیث منافات دارد با اطلاق حدیث فضیلت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنند یکی ازین دو حدیث را بدیگری یا هر کدام را بقرینهٔ دیگر
تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه هست در رمضان با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب ست
و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث ست چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص
است بنماز جمعه که مقرون بخطبه هست و اجب مخصوص بشرائط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت اگر
در وطن نبود و سلطان اگرچه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم گردد و جهر در قرات اگرچه
صلوة نهاری ست و صلوة النهار عجماء و غیر آن از شرائط جمعه وجوبا و اداء که معلوم ست خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه
روزی ست مستحب و مختار از برای تفرغ و تخلص مر عبادات را تخلی و ترک اشغال دنیویه از بیع و شری و مزیت او بر سائر ایام در فضل
و عبادت چون مزیت شهر صیام ست بر سائر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور
رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص ست بعبادات واجبه مثل نماز و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطییب و تنظیف و غیر
آن چنانچه رمضان نیز مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه و چنانکه هر اهل ملت را روزی متعین شده مثل سبت یهود را

یوم الجمعة که جهان با شد رد جمعه [illegible] مستر سند بحجت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست و هشتم آنکه روز جمعه روز [illegible] حق سبحانه وتعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه داشت تا ایشان پیدا شوند و آنرا دریابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری از ان محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل آن نشدند قال صلی الله علیه واله وسلم ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیره است که خدای تعالی نهاده بود برای ما و قال گفت صلی الله علیه واله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خدای تعالی بدان واضل الناس عنه و گمراه گردانید و راه بدر یافت آن ننمود مردم دیگر را از وی والناس لنا فیه تبع و مردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت بیست و نهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم ست نزد وی و ممتاز ست بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله [illegible] روشب قدر [illegible] ایشهها و مکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر ست و معنی اختیار کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد و در نظر آورد تمامه شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را وکذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی و تعلق واتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالی که ببدن دارد و از اثر اوا که نزدیک بقبور آیند میشناسند خود همیشه میشناسند ولیکن درین روز میشناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور ولا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر ست از آخر آن ولهذا زیارت قبور درینوقت مستحب تر ست و عادت در حرمین شریفین هم برین ست خاصیت سی و یکم آنکه [illegible] روز جمعه علی انفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور و روایت ست از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال ایشان بحدیث ابن مسعود ست که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت از هر ماه سه روز و کم بودی که افطار میکرد روز جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار ست بر تقدیر وقوع وی در ایامی که روزه میداشت دران بعید ست و بعض گویند که آن از خصائص آن حضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم و از شافعی نیز در روایت آرند و مصنف استدلال کرده بر کراهت بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سالت جابرا انهی رسول الله آیا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذه البنية آری منع کرد سوگند میخورم بپروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری ست و در آخر او ست یعنی ان ینفرد به و فی حدیث مسلم سالت جابر بن عبد الله وهو یطوف بالبیت و در آخر گفته ورب هذا البیت و در روایت نسائی آمده ورب الکعبة وفی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود واللفظ للبخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاری راست و مسلم ولفظ حدیث مر مسلم را این ست لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص مگردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان سائر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد واتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او را یکی از شما یعنی عادت او ست چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم این ست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة

ولیکن زہری انکار کرده بر کسیکه گوید روح بعد از زوال بود و گفته که عرب رلح بمعنی ذہب اطلاق
که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر برواح برای آن ست که فعل مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذاہب
اگرچه نه در وقت رواح رود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زہری که گفته مثل المهجر الی الجمعة
که بمعنی تهجیر و زرست و جواب داده اند که مراد به تهجیر اینجا تبکیر ست چنانچه نقل کرده شده است از خلیل و تتمه این
هفتم که تبکیر برای نماز جمعه است گذشت خاصیت بیست و نهم آنکه روز جمعه اخروی که صورة و حقیقة
روز تجلی حق جل شانه است بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت بیست و ششم آنکه حق جل شانه
یاد فرمود از میان سائر ایام هفته قال الله تعالی والیوم الموعود و شاهد و مشهود و عن ابی هریرة قال
علیه و آله وسلم الیوم الموعود یوم القیامة فرمود مراد بیوم موعود روز قیامت ست که وعده کرده است
یا وعده کرده است بعد از آمدن او بنعیم بهشت و دیدار خود مر مؤمنان را والیوم المشهود یوم عرفة و مرا
که حاضر می آیند در وی مؤمنان آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در وی با فاضهٔ رحمت
والشاهد یوم الجمعة و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان چون مسلمانان روز
در انجا حاضر میشوند او را مشهود خواند بمعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود آمد و جمعه بر سر ایشان
شاهد گفت یا شاهد بمعنی گواهی دهنده است روز قیامت با یمان و طاعت مر اهل خود را و مشهود فیه
شده در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس وفی روایة الشمس و تنکیر باراده شهور و فصول
اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابی در هیچ وقتی ولا غربت و نه غروب کرد علی افضل وفی روا
یوم الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه
عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بندهٔ مؤمن که یدعو الله فیها بخیر دعا کند خدای را عز و جل شا
نه مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بنده را او یستعیذ من شر یا پناه جوید آن بندهٔ م
منه مگر آنکه پناه دهد آن بنده را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفه و جمعه
الٰہی تعالی بهر دو و آنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد با
دیگر ست از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارت ست در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات
بر سائر ایام چنانچه مفهوم متعارف ازین عبارت ست و قد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد که ا
برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص ست بفضلیت دیگر که در ما سوای او نیست و آن وجود ساعت
در فضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیده نماند که شاهد و مشهود را که در آیت کریمه واقع شد
نیز کرده اند و این حدیث را که شاهد را بروز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند
حدیث غریب ست شناخته نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیده و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیست
و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلائق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه میترسند ... علمی که ج
در روز جمعه ایشان را بخشیده است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال بناگهان آمدن
است چنانچه گذشت قال کعب لاحبار الا احدثکم ایا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعة از حال مخصوص

وہمچنین از شیرازی در القاب وابن حمزہ از [illegible] براوردہ [illegible] مرد در روز جمعہ [illegible] دانہ عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکہ بروے مہر شہیدان ششم مغفرت ششصد ہزار کس در شب جمعہ و ششصد ہزار کس در روز آن و دروے است مغفرت عامہ مردم چنانچہ در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعہ و روز عرفہ مذکور شد ہفتم ایستادن ملائکہ با صحف روز جمعہ بر ابواب مسجد برائے نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواہ احمد و ابو یعلے والطبرانی والضیاء المقدسی عن ابی امامۃ ہشتم مضاعفہ حسنات درین روز چنانکہ طبرانی در اوسط از ابی ہریرہ آوردہ کہ تضاعف الحسنات یوم الجمعۃ ودیلمی از انس آوردہ کہ دو رکعت در روز جمعہ فاضل تر است از ہزار رکعت در غیر روز جمعہ و یک تسبیح در روز جمعہ فاضل ست از ہزار تسبیح در غیر روز جمعہ نہم آنکہ پروردگار تعالے بر می انگیزد ایام را روز قیامت بر ہیئت و صورتے کہ دارند و برمی انگیزد روز جمعہ را روشن و تابان پس اہل جمعہ گرد میکنند آنرا کالعروس تہدے الی کریمہا و روشنائی میکند روز جمعہ برای ایشان پیش میروند در روشنائی او و رنگہاے ایشان در صفا و سفیدی مثل برف بود و بوہاے ایشان مثل مشک غوص میکنند در کوہہاے کافوری نگرند بوے ایشان جن و انس بر ہم نمیزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکہ در می آیند در بہشت مخالط نبود ایشان را ہیچ کس مگر موذنان کہ برائے خدا اذان گفتہ باشند اوردہ السیوطی عن الحاکم فی المستدرک والبیہقی فی شعب الایمان دہم حرمت و کراہت بیع نزد اذان وے یازدہم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقہا واللہ اعلم فصل در خطبہ نبویہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در روز جمعہ چون خطبہ خواندے بجہت مزید شوق و مبالغہ در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی کہ چشمان مبارکش سرخ شدے بجہت تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضواء ابلاغ و انذار غضب وی سخت گشتی تا آنکہ گویا وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منذر جیش ست کہ میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکہ خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشانرا از لشکری کہ بر ایشان تاختن آردہ و اعلام میکند کہ آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون میزند و ذکر شدت غضب و تشبیہ بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وے ثابت ست و مصنف آنرا ذکر نکردہ و لفظ بسیار کہ گفتہ بسیار در نسخہ گفتے در انجا نیست بلکہ گفتہ ویقول بعثت انا والساعۃ بر انگیختہ شدہ و فرستادہ شدہ ام من با قیامت کہاتین ہمچو این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت شہادت و انگشت میانہ خود جمع فرمودی و مقرون گردانیدے و گفتہ اند کہ اقتران سبابہ بوسطے اشارت ست باقتران ساعت ببعثت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویا کہ وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نہ چنانچہ درین دو انگشت انگشتی دیگر در میان نیست و بعض گفتہ کہ اشارت ست بآنکہ بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر ست کہ میان سر این دو انگشت کہ سبابہ اصغر ست از وسطے یعنی ہمین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شدہ ام و دنبال آن قیامت رسیدہ می آید و ظاہر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیہ کہ مصنف ترجمہ آن کردہ ناظر در معنی اول ست اما آنچہ در مشکوۃ در باب قرب الساعۃ بروایت بخاری و مسلم از حدیث شعبہ از قتادہ آوردہ کہ گفت شعبہ شنیدم قتادہ را کہ گفت کفضل احدہما علے الاخرے و گفت ندانستم کہ قتادہ این را از انس گفت یا از خود انتہی و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آوردہ کہ بعثت فی نفس الساعۃ فسبقتہا کما سبقت ہذہ ہذہ صریح ست در معنی ثانی و بعض گفتہ کہ احتمال دارد کہ مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بقیام قیامت چنانچہ در سبابہ و وسطے و ظاہر مراد مصنف کہ گفتہ جمع فرمودے معنی اول ست و بعد ازان گفتے اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبہ مسنون ست و بخاری بابی برائے آن عقد کردہ و در فتح الباری

يام الحديث ومصنف جزو اول اين حديث نقل نكرده از جهت عدم تعلق غرض وى بدان وعجب كه عدم تخصيص ليلة الجمعة
بقيام از خصائص جمعه نشمرده باد روده آن در صحيح مگر آنكه گفته شود كه وى در مقام ذكر خصائص روز جمعه است وبس اما اين تخصيص
وجهى موجه ندارد چنانكه در خاصيت دوم ذكر شب و روز هردو كرده وايضاً جاء فى صحيح البخارى وعن جويرية بنت الحارث كه
يكى از ازواج مطهره است ان النبى كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم دخل عليها يوم الجمعة درآمد بروى روز جمعه وهى صائمة
وحال آنكه جويريه روزه دار بود فقال پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم اصمت امس آيا روزه دار بودى دى روز قالت
لا گفت جويريه روزه دار نبودم دى روز قال گفت آن حضرت صلى الله عليه و آله وسلم تريدين ان تصومى غداً ميخواهى كه
روزه دار باشى فردا قالت لا قال فافطرى فرمود پس افطار كن وبشكن روزه را امروز وهمچنين ست مذهب اكثر علما كه روز
جمعه تنها روزه ندارد واگر داشته باشد بشكند وقال صلى الله عليه وآله وسلم لا تصوموا يوم الجمعة روزه نداريد روز جمعه
تنها وقال ونيز گفت آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم يوم الجمعة يوم عيد روز جمعه در حكم روز عيد ست فلا تجعلوا يوم عيدكم
پس نگردانيد روز عيد خود را يوم صيامكم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عيد حقيقى حرام ست واين روز نيز چون در حكم
روز عيد ست در وى لائق نباشد واگر باشد بارى تنها مقصود بالذات نباشد ودر ضمن وموافقت روزهاى ديگر باشد
وشراح در وجه نهى از روزهٔ روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گويند بجهت آن ست كه تا روزه داشتن سبب ضعف بدن وكسر
قوت نگردد واز اقامت وظائف واوراد جمعه باز ندارد چنانكه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند واينوجه ضعيف ست
وباروزه داشتن روز سابق ولاحق مناسبتى ندارد چه آن مضعف تر وقوت شكننده ترست وجواب ازين بآنكه روزه پيش
وپس جبر نقصان كه در اعمال بجهت ضعف واقع ميگردد ميكند نيز ضعيف ست چه جبر نقصان بكسب خيرات ديگر نيز شود
پس بايد كه بوجود آن روزه مستحب نگردد ولا قائل به ونيز بدين وجه بايد كه كراهيت مخصوص بوجود ضعف گردد حال آنكه مطلق ست
وجوابش آنكه چون مظنهٔ ضعف بود قائم مقام حقيقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت وبعض گفته اند كه اگرچه اين روز را
اعظم وافضل گردانيده اند باوجود آن مقتصر برهمان تعظيمات بايد داشت كه در شرع وارد شده است وزياده بران از پيش خود
مبالغه نكند تا موهم فضل بجميع وجوه نگردد وسبب تجاوز از حد نشود ووجهى ديگر كه از حديثى كه در آخر مذكور شد مفهوم گشت
احسن وجوه است وفيه كفاية وتتمهٔ اين مبحث در باب الصيام نيز بيايد انشاء الله تعالى خاصيت سى ودوم اختصاص
اين روز ست باجتماع مومنان براى وعظ وتذكير يعنى بطريق وجوب وخطبه در عيدين سنت ست نه واجب واما اجتماع در
عرفات براى وعظ وتذكير نيست وخطبها كه در ايام حج خوانند نيز واجب نيست واگر مراد در هر هفته دارند فلا اشكال اصلا اين
خواص جمعه است كه مصنف ذكر كرده ووراى آن خواص ديگر نيز وارد ووجه عدم ذكر وى مر آنرا يا عدم اطلاع واستحضار وى
بران يا ذهول وى از آن يا عدم صحت آن نزد وى باشد والله اعلم وشيخ جلال الدين سيوطى در شرح صحيح بخارى بعضى از آن آورده
وبزيادت بران در رساله جدا عده كرده اول آنكه اجتماع ميكنند در وى ارواح ذكره ابن القيم فى كتاب الهدى دوم
آنكه تخصيص كرده نشود شب جمعه بقيام چنانكه تخصيص كرده نشود روز جمعه بصيام وقد عرفت ذلك سوم قرأت سورهٔ جمعه
ومنافقون در نماز عشاى شب جمعه چهارم خواندن سورهٔ قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در مغرب شب وى چنانكه
در فصل قرأت گذشت پنجم امان از عذاب قبر كسى را كه مرد در روز جمعه يا شب وى وسيوطى در جمع الجوامع مى آرد كه احمد وبيهقى
از ابن عمر آورده اند كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر

یا و میگویند خواهی که ترا ازان علاج کنم پس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده و نستعینه و
الخ آن مرد افسونگر گفت که این کلمات خود را که خواندے باز برخوان بر من پس آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سه بار این کلمات را
برخواند آن مرد گفت و اللہ شنیده ام من سخنان کاهنان و ساحران و شاعران را و شنیده ام هرگز مانند این کلمات و بتحقیق
رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانهٔ دریا را که عمیق تر و عظیم تر ست و گفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا
بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را درین قصه تا عبده و رسوله روایت کرده و مصنف دیگر
خطبهٔ زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصهما فانه لا یضر الا نفسه و لا یضر الله
شیئا و فی روایة و من یعصهما فقد غوی و نسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه و یطیع رسوله و یتبع رضوانه و یجتنب سخطه انما نحن به و له
روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از ابن مسعود و روایت کرد وی و ترمذی و نسائی آنچه معنی را با زیادت و بدانکه در صحیح مسلم
حدیثے از عدی بن حاتم آورده که مردے در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطبه خواند من یطع الله و رسوله فقد رشد
و من یعصهما فقد غوی پس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود بئس الخطیب انت قل و من یعص الله و رسوله و شراح حدیث
در سبب ذم و انکار وے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مر آن خطیب را در قول وی و من یعصهما و امر بگفتن و من یعص الله و رسوله
اختلاف کرده اند جماعهٔ گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم الله و عطف رسوله بر وے که مفید تبعیت و فرعیت ست و این وجه مشهور ست و لیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر
تسویه را محل بحث ست و از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حدیث صحیح که اینجا
مذکور شد و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله و رسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است و بعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر و یعصهما که موهم عطف است بر من یطع الله و رسوله
و وقوع فقد رشد جزای وے و این سخن چیزے نیست و مخالف ست مر سیاق حدیث را کما لا یخفی و اقرب آنست که ذم
و انکار بجهت آن بود که لائق بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل ست و عدم کلال و ملال از ان چنانچه
عبارت حدیث ست که مذکور شد نه اقتصار بر یک دو کلمه با سلوک طریقه اختصار و اجمال و اللہ اعلم بحقیقة الحال و آن حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سورهٔ ق بسیار بر منبر خواندے از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ
دلالت دارد بر خواندن تمامهٔ سوره و در بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام
نووی تردد و تخییر مفهوم میشود در قرأت کل و بعض و قرأت بعض اوفق ست بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن النعمان
که صحابیه انصاریه مشهور ست گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکے تا دو سال یا یکسال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت
خود با حوال آن حضرت و شرف قرب جوار وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت ما حفظت سورة ق و فی روایة مسلم ما اخذت
یاد نگرفتم من سورهٔ ق را الا من فی رسول الله از دهان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و فی روایة مسلم الا من لسان رسول الله
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یخطب بها علی المنبر از جهت خطبه خواندن آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بآن سوره بر منبر و در جمیع
روایات مسلم و در روایت ابو داؤد و نسائی یقرأها کل جمعة امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرأت سورهٔ ق ست کلها
او بعضها در هر خطبهٔ جمعه و لیکن مصنف مطلق آورد و مقید بکل جمعه نساخت ما نا که لفظ حدیث که وی از انجا نقل کرد همچنین ست
یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت و مبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست که اگر کل بحقیقت خود هم باشد مراد در آن

گفته که اختلاف ست در انکه اول کسیکه این را گفته کیست طبرانی در حدیث مروع از ابی موسی اشعری آورده که داؤد ست علیه السلام وگفته که در اسناد این ضعف ست و در حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده شد چنانکه در قرآن مجید میفرماید و آتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است وبعض گفته اند که اول کسے که تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه و اثبت ست وجمع کرده شده است میان این اقوال باآنکه اولیت در اول حقیقے ست و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت وبلاغت و در فضل وشرف و وعظ ونصیحت کتاب خداست که قدیم ست وصفت خدای عزوجل منزل ست برای تبلیغ احکام وهدایت خلق وخیر الهدی بفتح ها وسکون دال هدی محمد وبهترین سیرتها وطریقها سیرت وطریقهٔ محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزهاییست که نوپدید کرده شده است و بدعت ست در دین وکل بدعة ضلالة ومراد محدث وبدعت که مخالف سنت وسبب تغییر آن باشد باعث ضلالت وگمراهی ست ومیفرمود انا اولی لکل مؤمن و در متن صحیح مسلم وجامع الاصول بکل مؤمن یعنے من دوست دارنده ترم هر مومن را وقریبترم بوی من نفسه از نفسش وذات آن مومن چه نفسش وی را در بلا اندازد ودشمنی کند ومن او را از تمامهٔ آفات وبلیات دنیا وآخرت نگاه دارم و در محل امان درآرم من ترک مالا فلاهله کسیکه مرد وگذاشت مالی را پس آن مال مرکسان او راست ومن ترک دینا او ضیاعا وکسیکه گذاشت وامی را یا عیالی را فالی او علے او برای شک راوی ست و در متن صحیح مسلم وجامع الاصول بود اوست یعنی رجوع بمن ست در کفایت عیال وے وبرمن ست قضای دین وے امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم بعد از ان شد که ابواب فتوح بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد وصلوة می فرستاد بر آنکه مدیون میمرد تا مردم تساهل نکنند واصح آنست که این قضاے دین واجب بود بر ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه بطریق تکرم وتفضل میکرد ونیز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه واجب ست بر سائر ائمه اگر در بیت المال چیزے باشد وامرے مهم تر از ین درمیان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفی لفظ له و در لفظے دیگر آمده است از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة بود خطبهٔ پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی علیه بما هو اهله باینکه حمد وشکر میگفت خدا را وثنا وصفت میکرد بروے بصفات کمالی که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول پس تر می گفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له وخیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول سبق میکرد ونسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع انچه در هر دو روایت وی آمده روایت کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه در جامع الاصول آورده است وزاد النسائی وزیاده کرده است نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلمه را که وکل ضلالة فے النار وهر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست وگاه گفتے الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادے له واشهد ان لا اله الا الله وفی روایة بزیادة وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه ووے مردے بود افسونگر از ین افسون میکرد مردم را از جنون ومس جن پس شنید سفهاے مکه را که می گفتند محمد دیوانه شده است او را علاج باید کرد پس ضماد با خود گفت چه باشد که این مرد را به بینم وعلاجش کنم شاید که الله تعالے شفا دهد او را بدست من پس آمد وآن حضرت را دید صلے الله علیه وآله وسلم وگفت یا محمد نزد من افسونے ست مر این باد را یعنی علتی که از مس جن پیدا گردد وعرب جن را

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در حد حصر معتبرست لکن چون جمعه از شعار اسلام ست بهر تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملک بن مروان که بادشاه وقت بود و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالاتر از وی ظالمی نبود و صحابهٔ رسول حاضر بودند و هیچ یکے از ایشان انکار نمے کرد دیگر چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و ازینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجماع صحابه بر باطل هر چند مقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائر ظالم اگرچه در چیز هاسے دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس ست در رعایت عدالت در تمامهٔ امور مشکل ست و گفته اند که دران بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه و اعیاد کنند و اگر یکے را قاضی سازند قاضی میشود به تراضی مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شمل از اضداد ست هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیرست و لا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدای تعالی در کار وی الا آگاه باش ای مخاطب و بشنو و لا صلوٰة له و مقبول نیست مر تارک جمعه را نماز الا و لا صوم له و نه روزه است مراو را الا و لا زکوٰة له و نه زکوٰة ست مراو را الا و لا حج له و نه حج ست مراو را الا و لا بر له و نه هیچ نیکے که کند مقبول ست مراو را حتی یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از ان گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی بروی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف اوست آن خود کفری ست صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهرست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود بعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن گوشهٔ ایهامی بانکار و استخفاف دارد و برین تقدیر ذکر عدم قبول عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید والله اعلم بعد از ان احکامی چند از باب امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون یعنی باید که امامت نکند امرأة رجلا زنی مرد را الا و لا یؤمن این نیز همان صیغه است و لیکن بیای تحتانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت نکند بادیه نشینی کسے را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب بادیه نشینان جهل بود الا و لا یؤمن فاجر مومنا و امامت نکند فاسقے مر مسلمان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتے که بخاف سیفه و سوطه ترسیده میشود از شمشیر وے و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگریرا که نه شایسته آنست امام گرداند چاره درین صورت صبرست و عادت شریف آن بود که غالبا خطبهٔ جمعه را کوتاه خواندی ابوداؤد از حکم بن حزن کلفی آورده است که گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزے چند و شاهد شدیم دران ایام جمعه را پس بخطبه باستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم متکی بر عصائی یا قوسی پس حمد گفت خداوند را و ثنا کرد بروے عز و علا بچند کلمهٔ خفیفه طیبه مبارکه پس گفت ایها الناس لن تفعلوا و لن تطیقوا کل ما امرتکم به و لکن سددوا و ابشروا رواه احمد و ابوداؤد و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی بسیار دراز نبود و در روایت ابوداؤد هم از جابر آمده که بود نماز وے میانه و خطبهٔ وی میانه میخواند چند آیتے از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اگر احیانا دراز هم خواندے نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را دائم نسبت بخطبه دراز کردے و برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلی ترغیب بر تطویل نماز ست

مرت باشد ام هشام دیده شد ذالکم والله اعلم بدانکه ارباب روایات احادیث بسیارے از خطبهای آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم حفظ کرده وضبط نموده یکے از آنها که متضمن بیان فرضیت جمعه وتاکید وتائید اوست مصنف آورده وگفته وحفظ من
خطبه وحفظ وضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبهای آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم من روایة انس بن
ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن جدعان تیمی بصری که معدود وست در تابعین بصره و باصل مکی ست نزول کرد بصره را
و شنید حدیث از انس بن مالک و ابی عثمان نهدی و سعید بن المسیب و روایت کرده از وے سفیان ثوری و عبد الله
بن عمر القواریری مات سنة ثلثین ومائة وفیها ضعف و در روایت این خطبه ضعفی هست بجهت بعض رواة وی و این خطبه را
ابن ماجه از روایت جابر بن عبد الله نیز آورده یا ایها الناس اے مردم توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه کنید از گناهان
و باز گردید بطاعت حق عز وجل پیش از انکه بمیرید و ازین عالم درگذرید و چون وقت گذشتن و مردن معین نیست و احتمال دارد
که هم امروز مرگ در رسد مبادرت نمائید در ان راضی نباشید چنانچه فرموده بادروا بالاعمال الصالحة و مبادرت
نمائید و شتابی کنید بکارهای نیک وصلوا الذی بینکم و بین ربکم و پیوند کنید و بر زید و محکم کنید آن نسبت و عهد را که میان شما و
میان پروردگار شما است بکثرة ذکرکم له به بسیار ے ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمه ذکر در عرف مشهور لا اله الا الله ست
قلبا و لسانا و نزد اهل تحقیق شامل ست هر عمل صالح را که تقرب الی الله کنند و برین وجه قول او وکثرة الصدقة فی السر والعلانیة
از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد توجروا تا اجر داده شوید اجرے عظیم که جز ید ور وزگار عظیم قدر آن نداند بر اندازه صدق و اخلاص
که در عمل ورزید و لهذا اجرے مخصوص ذکر نکرد و مطلق گذاشت وتحمدوا وتا ستوده شوید نزد خدای و خلق وترزقوا و رزق داده
شوید و گشاده شود بر روے شما ابواب برکات از آسمان و زمین واعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بدانید که خدای تعالی
فرض گردانید بر شما نماز جمعه را فریضة مکتوبة فرضے که نوشته شده است در کتاب مجید و لازم و موکد گردانیده شده است بر جمیع
مسلمانان فی مقامی هذا در محل ایستادن من که اینست فی شهری هذا در ماه من که اینست فی عامی هذا در سال من که اینست
الی یوم القیامة تا روز قیامت که تشریع و تکلیف بندگان منتهی بدان روز ست اشارت ست بتابید فرضیت نماز جمعه
مقصود ذکر همین ست و ذکر قول او فی مقامی هذا الخ استطرادی ست و مقام احتمال دارد که اسم زمان بود و مراد همان روز باشد
و اگر اسم مکان هم بود مراد قیام سوران وقت دارند فمن وجد الیه سبیلا جمعه فرض ست بر هر که راه یابد بسوی وی و تواند رسید
بسے واجب گردد بر وی باجتماع شرائط آن و شرائط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور ست و شاید که تو بگوئی حواله بکتب
درست اگر هم اینجا بیان کنی نزدیکتر بود بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ و عقل و ذکورت و حریت
و اقامت و صحت و سلامت عینین و رجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بندگان و بر مقیمان
نه بر مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید
و شب کرد جمعه بر وی واجب بود و بهذا قال الامام ابو حنیفة و همچنین آمده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان مسافت ست که امکان وصول
بجمعه داشته باشد و ممکن آن را اشارت بجمیع شرائط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها فی حیاتی پس کسیکه ترک کند جمعه در
حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بها بعلت انکار کردن آنرا او استخفافا بها یا بجهت سبک پنداشتن
و سهل انگاشتن آنرا وله امام جائر او عادل و او را پادشاهی باشد جور کننده یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه که باشد برپا دارنده اقامت جمعه

وشروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عزوجل پس ترفت بخطبه خود و تمام کرد آن را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و امام نبودے گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت
بودن وی اهم از جمیع امور و اگر درویشے یا محتاجے را در میانه جمع بدیدے حاضران را امر فرمودے بتصدق و تحریض کردے
بدادن چیزے از ثواب و در اهم و جز آن چنانکه اصحاب سنن و غیر ایشان از ابو سعید خدری رضی آورده اند که آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خطبه میخواند مردے آمد در جامهاے کهنه و صورت شکسته پس فرمود مر او را آیا گذارده نماز را یا نه گفت نه فرمود
بگذار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک ست
بصیغه تصغیر و همین حدیث ست که متمسک شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد و درین جا ست کلام
طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصائص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شد
و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصه عمر رض با عثمان رض در وضو برای جمعه
معلوم شد و چون نام خدا یاد کردے بانگشت شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداود و ترمذے و نسائی از
عماره بن رویبه آورده اند که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست بر میداشت پس گفت قبح اللہ این الیدین یعنی سیاه کناد
خدا این دو دست را و گفت به تحقیق دیدم من رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندے برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادم و حاجبے
پیش وے نبودے چنانکه الآن متعارف ست در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین و غیرهما که با جماعه کثیر از علما
بوضع غریب و طمطراق بر آیند و پیش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هرگز طرقوا و الیک که چاوشان و خادمان کنند نبود و
همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان ست چنانچه در قاموس گفته و برین تقدیر عطف تفسیری طیلسان باشد
اما خالی از چیزے نیست مگر آنکه نام نوعے خاص از طیلسان دارند و جامه سیاه و امسال این ملابس معتاد نبودی این عبارت
احتمال دارد که ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباست در آنجا نبودی برین وجه افاده
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو رض بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی
دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود در روز جمعه و تحیل که موقوفش خوانند و نفی بمعتاد خود برین تقدیر
بوقوع بعضے از انها احیاناً منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضے از ان تعبیر بتکویر عمامه کرده اند احیاناً
فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بیاید ان شاء اللہ تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدے بر حاضران سلام کردے و چون بمنبر بر آمدے روی سوی ایشان آوردے
و دیگر بار سلام کردے آنگاه به نشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر رض و از سراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آنرا مخصوص
بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام نوشته است و
از قدوری نقل کرده که طحاوے گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع
کلام ست پس جائز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی ست و حدیثے که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف ست
و ما نیافتیم درین باب حدیثے صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلال شروع در اذان کردے در پیش دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و در هدایه

والله اعلم فرموده ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه علامت ونشانی ست از فقه و دانش وی که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی مئنة من فقهه علامت ونشانی ست از فقه و دانش وی وناشی ست ازان ومانا که وجه وی آن بود که در وعظ ونصیحت حرفی بس ست خصوصاً از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مصدر جوامع الکلم ومظهر غرائب حکم ست مرد باید که در طاعت وعبادت کوشد وتهذیب نفس خود مشغول باشد چنانکه گفته اند کردار باید نه گفتار و وعظ ونصیحت دیگران مظنهٔ خودنمائی وعدم موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم است بود و این معنی را تعلیم فعلی بس نکرد بقول نیز آنرا موکد ساخت وطیبی در توجیه آن گفته که نماز اصل و خطبه فرع ست وازقضایای فقهیه است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفضیل ونزد امام ابوحنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست وزیادتها سنیت واستحباب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله ومراد بذکر الله خطبه است وذکر الله برین قدر صادق ست ومسلم از ابی وائل آورده که گفت خطبه خواند ما را عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبهٔ بلیغ خواندی اما موجز خواندی اگر اندکی طویل تر ازین میخواندی خوشتر بودی گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وامام نووی درینجا اشکال کرده وگفته که امر باطالت صلوة با حدیث تخفیف صلوة وحدیث کانت صلوته قصدا مخالف ست وجواب داده که مراد تطویل صلوة ست نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم پس وی اقتصاد ست در طول انتهی وان من البیان لسحرا هم روی بمدح بیان دارد وهم بذم وی یعنی بیان مشابه سحر ست در امالهٔ قلب وصرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل برد مذموم وهر دو معنی در موارد استعمال این حدیث مقصود ومراد افتاده است کما لا یخفی علی المتتبع وافضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد ونزد امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز ست بهر زبانی که باشد وبعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست که میان وی وصاحبیه در قرأت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وگفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقولهما وهو الصحیح وعلیه المعول و در خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی ومهمات دین را تعلیم کردی وبذکر موت وتزهید در دنیا وترغیب در آخرت تذکیر نمودی واگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سوال کردی از مسئلهٔ دین قطع کردی سخن را وحاجت را بگذاردی وسائل را جواب دادی وآنگاه خطبه را تمام کردی اما اول چنانکه ابوداؤد وترمذی ونسائی از بریده آورده اند که روزی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند پس حسن وحسین رضی الله عنهما آمدند پیراهن های سرخ پوشیده ودر راه میرفتند وافتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منبر وبرداشت هر دو را از زمین ونهاد هر دو را پیش خود وفرمود صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة دیدم این هر دو صبی را که میرفتند ومی لغزیدند ومی افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداؤد ونسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر نکرده ونیز ابوداؤد ونسائی از انس بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که فرود می آمد از منبر بجهت آنکه پیش می آمد او را مردی بحاجت پس می ایستاد با وی تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکه مسلم ونسائی از ابو رفاعه عدوی آورده که گفت رسیدم برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت خطبه میخواند پس گفتم یا رسول الله مردی غریب آمده سوال میکند از دین خود ودر نمی یابد که چیست دین وی پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وترک داد خطبه را تا فرود آمد ورسید نزد من وکرسی آوردند چنان گمان برم که پایهای او از آهن بود ونشست بروی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

و از معاویه نیز [redacted] شکم وی بسیار شده بود و طاقت
ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت کرد عبد الرزاق از معمر از
قتاده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکرؓ و عمرؓ خطبه میخواندند در جمعه ایستاده و چون بر عثمانؓ شاق شد قیام در اثنای خطبه
می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبهٔ
اولی نشسته میخواند و ثانیه ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمانؓ که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر بر آمد و گفت الحمد لله و حصر شد مذکور نیست
نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه و الله اعلم و شمشیر و نیزه بدست نگرفت [redacted] با عصائی کرد وے و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارت ست بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح ست و ابن قیم گفته که این سخن چیزی نیست چه قوام
این دین بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتماد بر عنزه میکرد که
با وے میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدے که فتح وے بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند
و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق
عنوة است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه و مصنف میگوید که این یعنی اعتماد بر کمان یا عصا پیش
از آن بود که منبر ساخت ما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد دنی عصا و نی بکمان و نه بغیر آن و قصهٔ ساختن منبر آنست
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواند و گاه گاهی بسبب طول
قیام و عروض ملال بر چوبے که در ان مقام نصب کرده بود تکیه میفرمود و در مدینه امراة بود از انصار که غلامی داشت نجار پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسے را نزد آن امراة فرستاد که اگر امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبے چند را بهم آورده
منبری برای من بسازد تا بران بر آمده خطبه خوانم بهتر باشد آن زن بفرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بغلام خود امر
کرد وی از چوب گز منبرے ساخت سه درجه پس در موضعے که الآن منبر شریف ست نهادند و چون آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بر منبر بر آمد و خطبه خواند آن چوب که پیش از ین بران تکیه زده خطبه میخواند از فراق صحبت آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند و تمامهٔ صحابه از مشاهدهٔ ناله و فریاد وی بگریه در آمدند پس آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از منبر فرود آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور ست
و بعض گفته اند که بسر حد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض و یک ذراع و عرض درجه و ششم
و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود و اول کسیکه او را بجامهٔ قطیفه پوشید عثمانؓ بن عفان بود
و بقول اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم در زمان امارت خود وقتیکه در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم بشام ببرد چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهاے آسمان
نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن نزد اصحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد از ان شش پایه دیگر بران افزوده منبر نبوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات این حکایت
نسبت بمروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نوشته بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد

گفته که نزد بعضے معتبر ہمین اذان ست در حق وجوب سعے وحرمت بیع واصح آنست که معتبر اول ست اگر در وقتش که بعد زوال
ست گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل شد انتہی وہمچنین در زمان ابو بکرؓ و عمرؓ وچون دور خلافت بعثمانؓ بن عفان
رسید وکثرتے وتفرقے در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی ست بیرون مسجد در بازار مدینه وآنمکان
را احجار الزیت خوانند سنگہاے سیاہ است در انجا گو یا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند از جہت آنرا احجار الزیت گویند واین
اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول ست باعتبار فعل ولہذا بعض علما استغراب در
عبارت نموده گفته اند که اول ثانی ست ثانی اول وبعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه قامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین
صلوة نیز واقع شده است وچنانچه ہمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دو اذان بود وبعد آنکه اذان مستحدث در زمان عثمانؓ اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود ونه در زمان صحابه ونه بعد از ایشان ونیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام ونیز معلوم
نشد که از کجا باز پیدا شد ودر حواشی ہدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را ہم بعد اذان
اول بگذارند واگر خواہند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند ودر بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات
بنی امیه است وغالباً این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که ہمین اذان را که عثمانؓ بر زوراء امر فرموده بود ہشام
بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم ودر بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمرؓ بن الخطاب بود وتا عہد عثمانؓ استمرار
پذیرفت وبعض گفته اند که در زمان عمرؓ مجرد اعلام بود وعثمانؓ آنرا بلفظ اذان حکم کرد وبر مکان عالی فرمود وازین جہت نسبت بوی
کردند وبرہر تقدیر آنچه خلفاے راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت واگر بعضے از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده اند
بمعنی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود ومقصود تذمیم وتقبیح آن نخواہد بود کذا قال العلماء وچون بلال
از اذان فارغ شدے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاستے وخطبه کردے بی فاصله بعملے وسخنی دیگر میان
اذان وخطبه ودر ایستاده خطبه خواندن احادیث واخبار صحیحه بسیار آمده ونزد امام ابو حنیفه ومالکؒ واحمد قیام سنت ست
زیرا که مقصود ذکر ست وآن حاصل ست بقعود وآنکه گویند که خطبه بجای رکعتین ست بحقیقت نیست مراد آنست که قصورے
که در جمعه در عدد رکعات ظہر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند ولہذا استقبال قبله وحرمت تکلم که شرط اند در نماز
در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران ثابت شده سنت باشد وترک آن بی ضرورت
مکروه کذا فی شرح ابن الہمام ونزد شافعی واجب از مالک نیز روایتے در وجوب آمده ودر صحیح بخاری ومسلم وغیره از جابر ابن
سمره آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند قائما بعد از ان می نشست پس می ایستاد وخطبه دیگرے میخواند
وہر که ترا خبر دہد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است ومسلم ونسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد وعبد الرحمن بن
ام الحکم را که یکے از مروانیه واتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این خبیث را که نشسته خطبه میخواند
وحال آنکه حق تعالے فرموده است ‹ واذا راوا تجارة اولہوا انفضوا الیہا وترکوک قائما › وسبب نزول این کریمه آنست که رسول صلی
صلے الله علیه وآله وسلم خطبه میخواندند واہل مدینه را قحط وگرانی غله سخت رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام
رسیده است ہمه برخاستند وبجانب قافله رفتند وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تنہا در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده
تن از صحابه که ابو بکرؓ وعمرؓ از ایشان بودند نشسته ماندند چون فرمود وترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بوده

ولازم نیست بلکه محض فضل وکرم اوست وهیچ چیز بروی واجب نبود وجل حضر را دو مرد دیگر ست که حاضر شده است جمعه را
بانصات وسکوت بحضور وخاموشی در ظاهر و باطن ولم یتخط رقبة مسلم وگام نزد و پائمال نکرد گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا و ایذا
نکرد به پائمال کردن و از جا برخیزانیدن و جای تنگ ساختن هیچ یکی را فهی لہ کفارة پس آن جمعه مراو را کفارت ست الی الجمعة
التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل می آید او را و زیادة ثلثة ایام وسه روز دیگر بالای آن و ذلک این
ثابت ست لان الله از جهت آنکه خدای عزوجل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مراو راست ده چندان
پس یک هفته وسه روز بالای آن جزای یک روز جمعه باشد ذکره ابوداود عن عبدالله ابن عمرو رضی و ازین حدیث معلوم شد که مقرر
است خشوع وسکوت و انصات و عدم ایذای مردم بلند تر از دعا و سوال ست و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی
آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم و احادیث درین باب
بسیار ست و چون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شده است
فائده در اعادهٔ آن نیست و اگر مقصود از ذکر آن توطیهٔ این قول ست که گفته وکسی بسنت گذاردن برنخاستی وارد شود که مراد
مصنف از قول او کس بسنت گذاردن برنخاستی نفی مشروعیت سنت ست پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح ست
که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که
ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نگذاردی یا گوید پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانکه در ظهر پس این قول را
داخل تحت جزء آورده ایم بلکه کلامی مستانف ست و با وجود آن خالی از حشو نیست بالجمله مقصود وی انکار سنت ست پیش از جمعه
میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس
بظهر میآیند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از آن مبالغه و تاکید در نفی آن میکند و میگوید و ائمهٔ علما که در سنن صلوة
تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون
منزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و میفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هر که
باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد از وی چهار رکعت اینحدیث را مسلم و ابوداود و ترمذی
از ابوهریره روایت کرده اند و گفت ترمذی اینحدیث صحیح ست و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و مذهب اسحاق آنست
که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت برعکس آنچه در متن مذکور ست اکنون ما آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و
بعد از وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت
و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت
در مسجد و دو رکعت وقتیکه برگردد و در روایت ابی داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را یا بیت را بگذارد دو رکعت
دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر رضی آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت
ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر رضی حسن صحیح ست و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و باین قائل ست
شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از نافع با اختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبدالله بن عمر رضی که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون برمیگشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت و میگفت همچنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی آمده که ابن عمر رضی میگذارد بعد از جمعه دو رکعت اطالت میکرد دران و میگفت بود رسول خدا

والله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول صحیح در ثامن و چون کهنه شد مردم بجهت تبرک ازان شاخها ساختند و صحیح آنست
که آن منبر را زیادتی که معاویه ساخته بود و در حریقے که در سنه اربع و خمسین و ستمائة در مسجد شریف شد سوخت بعد ازان خلفا و ملوک
هر کدام منبرے ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة که کاتب حروف با قامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری
نهفت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر احمر سلطان مراد تاریخ آنست و در ساعة وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف روایات است
که در محل خود مذکور شده است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان هر دو خطبه لحظه‌ای بنشستی چنانچه در حدیث جابر
بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین وقت بصحت نرسیده است ولیکن یکے
از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا دران آمده قولی هست که در وقت جلوس بین الخطبتین ست و طیبی آنرا از بعض
شراح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت ست شرط نیست نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وے و زرکشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب رض را که خطبه خواند و نه نشست
تا آنکه فارغ شد و بعضے از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم بران
و چون از خطبه دوم فارغ شدے بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم از منبر فرود آمدی و نماز گذاردے
و آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آئید ذکر را و قریب شوید
امام را و بسا که مرد دور افتد از مقام خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر گردد در در آمدن بهشت اگرچه در آید و در روے اخرجه ابو داؤد
عن سمرة بن جندب و بخاموشی نزد خطبه امر کرده یعنی ان الرجل [illegible] که مرد اذا قال لصاحبه چون گوید بهمنشین خود را در وقت
خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد
فوت از دست داد و من لغا فلا جمعة له و هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را
گویند و حدیث ابی هریره و بیهقی در کتب ستة باین لفظ مذکور ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اذا قلت لصاحبک
یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذے و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در میان خواص جمعه
در خاصیت نهم ذکر انصات و افعال دران بتفصیل نوشته شده است و: ن بقول و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والامام یخطب در حالے که امام خطبه
میخواند فهو پس آن مرد یعنی حال او و مثل او کمثل الحمار همچون حال و قصه خریست که یحمل اسفارا بر میدارد کتابها را یعنی بار آن
می برد و مشقت در برداشتن آن میکند اما منتفع بدان نیست این مثل عالم بی عمل ست مانا که درینجا تعریض ست بمذهب یهود
که این آیت نازل در شان ایشان ست و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول انصت و آن کسیکه میگوید مر دیگری را
در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مر او را جمعه این زجر و تشدید ست برین قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر مے آیند
جمعه را سه کس و نفر در اصل جماعة را گویند میان سه و ده رجل حضر با یلغو یکے ازان سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک
حظه منها پس آن لغو ست نصیب وی از جمعه یعنی محروم ست از ثواب و رحمت آلهی و رجل حضر با بدعاء مردے دیگر ست که
حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدای تعالی را و خدا تعالے مختار ست
ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرائط و آداب آن مفقود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد منع کند ندهد
با وجود استجماع شرائط و آداب آن از بنده از جهت اختیار وی و وجود مصلحت در نادادن اجابت حاجت و حاجت بنده بر وی واجب

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت میفرمود این ساعتی ست که گشاده میشود دروے درهاے آسمان الحدیث و همچنین واجب ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان سمے یافتند وقت زوال را چنانکه موذن بلکه اعتماد موذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکند نفی نماز نیست که راتبهٔ جمعه باشد گویند که مقصود اصلے اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از ان حدیث آورده دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض الصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلے برخلاف آن دلالت نکند زیرا که جمعه بدل ظهر ست چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث در ان تعرض بدان مخصوص داشت لهذا تقدیم کرد ذکر جمعه را بر قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضے از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لایخفی و بالجمله جماعتے از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباسؓ و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین انچه تمسک کرده میشود بوے در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثے ست که تصحیح کرده است آنرا ابن حبانؒ از حدیث عبد اللهؓ بن الزبیرؓ که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود انچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزے روایت نکرده اند والله اعلم **فائده** از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطا تا اگر جمعه صحیح نیفتد از عهدهٔ فرض وقت باداے ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت سنت وقت یعنی ظهر بعده دو رکعت سنت وقت قول صحیح و مختار همین ست تا بیشک از عهده بیرون آید و بعض گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا به نیت ظهر میگذارد بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارد زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد و پس از ان به نیت ظهر بگذارد و درینجا اساءت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت رقیه و استعاذه نه به نیت قرائت سوره دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دو رکعت اخیر فرض اربع سورهٔ قصیر میخوانده بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجدهٔ سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعض گفته اند که گوید فریضهٔ آخر ظهر علی فی ذمتی و بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی ست بیقین والا التطوع به نیت فرض صحیح ست و صحیح آنست که جمعه صحیح ست اگرچه سلطان جائر باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد و ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن الهدی والله اعلم **فصل** در نماز عید و روز عید

صلی الله علیه وآله وسلم که [redacted] را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت پس تر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر رضی چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو
رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد آنرا و گفته اند که این
پیشتر رفتن ابن عمر رض از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا تکلم
نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه
بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهٔ ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان
و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که نگذاردن
بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی انچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در انجا مکروه
نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی رض بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد
جمعه پس تر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار ست نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین شش اول چهار پس تر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر رض بن الخطاب
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر رض می نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر
آنست که انچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان رض آمده است کلام ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم
از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر بسنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره
آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست که بعضی گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در ان همان سنت
پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابو داود و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر رض که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و باین
حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه
نه بمجموع گذاردن قبل الجمعه و بعدها بقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه ست آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
گنجایش ندارد پس آن نفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
متصل زوال و اثبات این بحدی که پیش از وی در خانهٔ نماز نمیکرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام میگوید
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید
واجب ست حکم کردن بوقوع این بجواز جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می گذارد

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جبۂ عنک کہ بمعنی پوستین ست یا صوف در اعیا وچنانکہ در ہدایہ آوردہ است غریب ست کذا ذکر الشیخ ابن الہمام
وتفصیل احکام وآداب لباس در محلش بیاید انشاء اللہ تعالے ومرویست کہ یافت عمر بن الخطاب جبۂ از استبرق خرید ودحضرت
رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد وگفت خریدم این را تا تجمل وتزین کن برای عید ووفود آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود این لباس کسے ست کہ نیست او را نصیبے در آخرت وبالجملہ تجمل وتزین برای عید مستحب ومسنون ست اما
بلباس مشروع وپیش از خروج بعیدگاہ در روز عید فطر بچند خرما افطار کردے وعدد آن وتر یعنے طاق بودے بخاری از انس رض
آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فطر تا آنکہ میخورد چند خرما ومیخورد آنہا را وتر او در روایت
حاکم از عتبۃ بن حمید صریح آمدہ کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان وتر او گفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
اوست ووے مفید تقویت بصر ست کہ صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ایمان ست کہ المؤمن حلو واگر یکے چیزے
شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب وی گردد وشیرین مرقق قلب ست لہذا بعض علما گفتہ اند کہ
افطار بچیزے شیرین افضل ست چنانکہ عسل وغیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس رض وغیرہ ورعایت عدد وتر در ہمہ چیز
عادت شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وفرمودی ان اللہ وتر یحب الوتر ودر عید الاضحی طعام نخوردی تا مراجعت
کردے چنانچہ در حدیث ترمذی وحاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد روز فطر
تا نمی خورد ونمیخورد روز عید اضحی تا نماز میگذارد وگفتہ اند کہ حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون وجوب فطر بعد از وجوب
صوم ست دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الٰہی تعالی واگر نہ مجرد امتثال قصد بودی بقدر رسیدن خوردے
واللہ اعلم وبعض گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقہ بود
کہ مخصوص ست بہر کدام چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بمصلی بود صدقہ برآورد واکل کرد وبمصلے رفت واخراج صدقہ
اضحی چون بعد از ذبح بود کہ وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد وصدقہ داد وبعد از ان بخورد واز برای عید غسل کردی بدانکہ فقہا
غسل عیدین را سنت گفتہ اند وطریق اثبات آن بطریق عقل وقیاس وست بر جمعہ بعلت اجتماع وبطریق نقل حدیثی ست
از فاکہ بن سعد کہ صحبت او بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت رسیدہ بلکہ بحد شہرت کشیدہ است اما غیر این
یک حدیث از وی شناختہ نشدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفۃ
رواہ ابن ماجہ فی سننہ والطبرانی فی معجمہ والبزار فی مسندہ کذا قال الشمنی وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست کذا
ذکر النووی وغیرہ وزرکشی این حدیث را نقل کردہ وگفتہ بود فاکہ ابن سعد کہ امر میکرد اہل وعیال خود را بغسل درین ایام
وگفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد فی المسند وابن ماجہ ودیگر حدیثی کہ سیوطی در جمع الجوامع از شعبہ از زیاد بن عیاض اشعری می آرد
کہ گفت مر وے را ہر فعلی را کہ دیدہ ام از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما دیدم الا آنکہ غسل نمیکنید در عیدین رواہ ابن منذر ابن عساکر
وگفت صحیح عن عیاض وقول زیاد غیر محفوظ وقول مصنف کہ میگوید درین باب دو حدیث وارد ست وہر دو از ضعفے
خالی نیست مگر ہمین دو حدیث را میخواہد یا غیر آن را وما غیر این دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم ودر کتب معتبرہ اصلا حدیثی
درین باب نقل نکردہ اند غیر از اثر ابن عمر کہ در جامع الاصول از موطا آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر کہ غسل میکرد پیش از آنکہ برود
بعیدہ ودر روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکہ بمصلے برود چنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی شنید
مبا... وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند کہ حدیث درین باب یعنی غسل عید صحیح ست نقل ست کہ یکبار ری وی ضعف کرد بر مند ... نہادی

ازان روز عید گویند که وے عود کننده مکرر می آید در فعلش و این جه عام ست بر موسم دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعضی
قیدی زیاده کرده اند مخصوص بدان وگفته اند عود میکند بفرح وسرور و موجب سرور و فرح و در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام
ست و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانهٔ
تمامی نمازهاے هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدے که باعث اجتماع و فرح وسرور اهل اسلام گردد وضع
کرده اند و شکرانهٔ طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم + هم بطاعت و عبادت ساختند امّا زکوٰة چون اداے آن را
وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود و شکرانهٔ تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاؤل بعود وے
گفته یعنی بقا باد و سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتداے خروج قافله گفتند که تفؤل در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا
تفاؤل ست بآنکه برود و بسلامت بازگردد و صلوٰة عیدین بمذهب امام ابوحنیفه فرض ست چنانچه جمعه و بروایتی واجب
و گویند تسمیهٔ او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب نزد صاحبین سنت و شافعیه نقل گفته اند و آنرا افضل نوافل انگاشته اند
و بقولی سنت موکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه
مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وے آنست که فرض کفایت ست و
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین آمده عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
عید اضحی در مصلی گذاردے رواه البخاری ومسلم و آن مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری
که قافلهٔ مکه ازانجانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل ست بر آنکه بیرون
برآمدن براے نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آن فضل و شرف که
مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمد و در جاهاے دیگر بطریق اولی بود و هم برین ست عمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
و یک عید باران بود در مسجد گذارد و این چیز یکبار بیش نبود و صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را
در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره
مرویست انتهی و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل ست و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد و حالا آن خود اهل مدینه نیز در مسجد
گذارند و بمفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بروجه کفایت ست بآبادانی این بلد طاهره
بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام می گوید که سنت
آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو
موضع باتفاق و نزد محمد رحمه الله در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی آنکه از سه نیز میگذرد و در بلدهٔ لاهور
و بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در روز عید اجمل و احب ثیاب پوشیدی و حله
داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آنرا پوشیدی حله جفت جامه را گویند که ازار و رداست نه آنکه نام جنسی خاص است مثل قریشی و
غیر آن چنانچه بعضی توهم کنند و نبی بود مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برود یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند
این ست چنانچه الاچه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حله سرخ پوشیدے
همین مرادست یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه از یک شی سرخ چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

هو الاول فتدبر وفي بدانکه جهر به تکبیر در راه مصلی در عید اضحی باتفاق ست اما در عید فطر خلاف امام ابوحنیفه ست ایشان
گویند که اصل در ذکر اخفاست بقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول، ولیکن وارد شد
جهر در عید اضحی برخلاف قیاس ونیست فطر بجمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی وقیاس کرده شود بروی
ازجهت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروع ست در وی تکبیر وعلم ست برافعال وی واین دلیل روایی یوسف
ومحمد را نشاید که اثبات جهریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند ودر شرح ابن الهمام مذکورست که اختلاف در جهر بتکبیرست در روز
فطر نه در اصل آن زیرا که داخل ست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب ست ومطلوب از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیرست
واین چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بهر لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت ست
پس امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بذکر بدعت ست ومخالف قول حق سبحانه وتعالی واذکر ربک فی نفسک الآیة پس مقتصر باشد بر مورد
آن وروایتی از ابوحنیفه نیز در جهر آمده ست انتهی اما ائمه دیگر در باب جهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده ست دار قطنی
که گفت ابن عمرؓ بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را
وبیهقی میگوید که در رفع این حدیث سخن ست وصحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمرؓ وکلام مصنف نیز بظاهر ناظرست در آن ولیکن
اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبدالله بن عمرؓ که در متابعت سنت دقیقه مهمل نمیگذاشت وشیخ ابن الهمام گفته این حدیث
ابن عمرؓ ضعیف ست بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست ونیز وی دلالت نمیکند بر جهر بتکبیر که محل نزاع ست وحاکم
این را مرفوع روایت کرده وذکر نکرده جهر را وبیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمرؓ وقول صحابی معارض نشود بعموم آیت قطعی
که میفرماید ودون الجهر من القول ونیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی وحال آنکه وی معارض ست بقول صحابی دیگر چنانچه
روایت کرده شده ست از ابن عباسؓ که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید شتر او را آیا تکبیر گفت
امام گفت لا فرمود در یافتیم ما مثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ونبود هیچ یکی از آن که میگفت تکبیر پیش از امام
وابوجعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز وی نه اذان بودی ونه اقامت ونه الصلوة جامعة مسلم وابوداؤد وترمذی
از جابر ابن سمرہؓ آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عیدین نه یکبار ودو بار بی اذان واقامت
وگفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبدالله وابن عباسؓ نیز آمده وحدیث جابر بن سمرہ حسن صحیح ست وعمل برین ست
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وغیر ایشان که اذان گفته نشود نه مر عیدین را ونه مر هیچ یکی از نوافل را و
بخاری از ابن عباسؓ وجابر بن عبدالله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته میشد نه یوم الفطر ونه یوم الاضحی
ودر صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابرؓ بن عبدالله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی
وروایت کرد نسائی از ابن عمرؓ که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و
اقامت ومالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی ندا ونه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تا امروز وبالجمله عدم اذان واقامت در نماز عید مجمع علیه است ودر فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول
جابرؓ که گفت ونه ندا ونه چیزی برآنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة ومانند آن ولیکن روایت کرد
شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد مؤذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة اگرچه

پس برخاست و بقیه آبی که در ظرف مانده بود بر سر آن درخت بریخت و گرد آن میگردید و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم که کرده و هرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت و قربت ست رعایت اقتدا و اتباع میکرده باشد درین باب
بطریق اولی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکنند که فرمود
سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترمذی این حدیث حسن ست و عمل
برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و ابن ماجه از سعد قرظ آورده که می آمد
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسیده است که گفت سوار نشد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و عنزه را در پیش روی او بر داشتندی و چون بمصلی رسیدی عنزه را
در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات نیزه خورد که پیکان دارد و آنرا حربه نیز گویند و آن
میان عصا و رمح ست و رمح بلندتر از نیزه و عصا خردتر و عنزه بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را عنزه بود که خادمان
همراه وی بر داشتندی و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و ستره در نماز و مانند آن بکار بردندی و روز عید آنرا ستره
ساختی زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود و دیوار و محرابی نداشت و صورت محراب که در بنای مسجد متعارف ست در زمان
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبوده و در اواخر زمان صحابه پیدا شده و الآن در موضع مصلی چار دیواری کشیده اند تبرکا
اما نماز در مسجد شریف میگذارند و برداشتن عنزه پیش روی امام و نصب آن پیش روی در عید سنت داشته اند زیرا که
جبانه یعنی مصلای عید در صحرا باشد و در بنای جبانه نیز سخن ست نزد بعضی مکروه است و اصح آنست که او را حکم مسجد نیست
و اعتکاف در وی جائز نه و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردی تا که حکم در تاخیر فطر آن باشد که
چون صدقه فطر اداء یافته و طعام هم بکار برده شده است و همی در پیش نه تا تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود و یا آنکه ضعفی بجهت
صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عبد الله بن عمر که در متابعت سنت
دقیقه اهمال نمیگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس
غرض از ذکر این کلام آن بود که هرچند در نماز عید فطر تاخیر سنت ست ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد و زود رسید و مبادرت
بامتثال کرد و تخصیص کلام بعید اضحی بعید ست از سیاق و بخاری بابی آورده در تکبیر عید یعنی بگر رفتن بمصلی چنانچه تکبیر در جمعه مذکور شد
و گفته که عبد الله بن بسر که صحابی مشهور ست میگفت بودیم ما که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت
و آن وقت تسبیح ست و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت و تسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصود وی انکار
بر امام وقت بود در ابطاء و تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب ست ممتد تا وقت زوال و بعض بظاهر این حدیث
رفته منع جواز استدا و کنند اما در وی دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین شریفین نیز تعجیل ست و در وقت
اشراق بگذارند و در جمیع راه تکبیر گفتی پیاپی بجهر این تتمه بیان فعل عبد الله بن عمر ست چنانچه زرکشی از دار قطنی و غیر وی از بیهقی
آورده که بود ابن عمر که چون غدوه میکرد یوم فطر و یوم اضحی بسوی مصلی جهر میکرد به تکبیر تا میرسید بمصلی و مقصود اصلی از نقل
فعل وی همان اول ست که تبکیر و تعجیل خروج بمصلی ست و چون این فعل که جهر تکبیر ست نیز با وی در یک حدیث
مروی بود این را نیز ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه درین باب اگرچه احتمال
دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه در اولی آنست ولیکن لا وجه

لهذا

خواندن این دو سوره مستحب تر گویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هرچه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که یقرأ فی کل رکعة
بالحمد وسورة و چون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردے و پنج تکبیر متعاقب بگفتی و آنگاه شروع در قرارت کردی
پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرارت بودے و مذهب ائمه ثلثه همین ست و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب
است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود ست چنانکه گذشت و مصنف این روایت
را تضعیف میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القرائتین فکبر اولا ثم قرأ و رکع فلما قام فی الثانیة قرأ
وجعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی ست و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست زان رو
که محمد بن معویه که راوی این حدیث ست مجروح ست باتفاق اکابر علماے حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است
واللہ اعلم و بعد از ان که اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعاے خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی
ان رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الآخری خمسا قبل القراءة این حدیث ابی داود
از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبداللہ آورده و گفته درین باب از عائشهؓ و ابن عمر و عمرو بن عوف مزنی
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شئ
اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شئ فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستے و
ایستاده خطبه کردے منبر نبود و درینجا دو حکم مذکور شد یکی آنکه خطبهٔ عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبهٔ آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نماز عید اضحی و
فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمرؓ بعد از وے نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی اللہ علیه وآله وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود
از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که بیرون آمدے روز
فطر و اضحی بسوی مصلی و نخستین چیزے که ابتدا کردے بدان نماز بودی پس ترگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودی
بر صفوف خود پس وعظ فرمودی و وصیت کردے و امر کردے بخیر و گفت ابوسعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت خواست
مروان که بر رود بران پیش از انکه نماز کند پس کشیدم من جامهٔ او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر
دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخداے که بقاے ذات
من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از ان چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری می آرد که اختلاف
کرده اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند
که پیش از وی عثمانؓ بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسیکه خطبه خواند پیش از
نماز عثمانؓ بن عفان بود در اوائل نماز گذاردے پستر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه
را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم
منتظر نماز نشسته باشند و خطبهٔ او را که در وی سب ناسزا نسبت بجماعه که مستحق آن نبودند و مدح و ثناے قومی که نه لائق آن بودند میکرد

این حدیث مرسل ست یعنی معاضدت میکند او را قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب تر دمن که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمی دارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آن را و ابن ابی شیبة باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها نیز اخذ کرده اند و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از ینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عید آن بود که در رکعت اولی هفت تکبیر گفتی پیاپی میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر مروی نیست نزد امام احمد و ثناے الٰہی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن ست و در بعض روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صلی الله علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکرے معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داؤد از عائشه رضی و عبد الله بن عمرو ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد و لیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود ست از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکے از ان دو معدود نیست از ان دو و دارقطنی از عائشه رضی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تکبیر میگفت و رای تکبیر افتتاح و ابو داؤد از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسے همچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود رضی گفت تکبیر بگوید چهار بار پیشتر قرأت کند پس برکوع رود و پیشتر بایستد در رکعت ثانیه پس قراءت کند پستر تکبیر گوید چهار بار بعد از قراءت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود ست و آنچه نزد شافعی ست قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود ست در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة روے زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل ننمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همبران عمل باقی و مستمر ماند حتی که از فتاوی الحجه نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز ست زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زرکشی از امام احمد نقل میکنند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تکبیرات عید و الکل جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید نیامده اما که از جهت عدم ورود آنست بشرط تصحیح ایشان و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید اضحی و فطر در رکعت اولی سورۂ ق و القرآن المجید خواندے و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم و الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و گاه این دو سورۂ دو از نخواندے و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه فرمودے چنانچه در جمعه و گاہے که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندے رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض

و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اهل آن شما را زنی ازین میان برخاست فریاد کرد بچه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل هوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده و بقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمردم از مردان و زنان تصدقوا صدقه دهید و خیر کنید فان اکثرکن حطب جهنم النساء پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند بالقرط بضم قاف و سکون را گوشواره و الخاتم و انگشتری و اشیاء و چیزهاے دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد فان کان له حاجة پس اگر بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را کاری یرید که میخواست ان یبعث بعثا بفرستد لشکری را و فرقه را بجانبی یذکره لهم ذکر میکرد آنرا براے ایشان و میفرستاد و الا انصرف و اگر نبی بود کارے و حاجتی بفرستادن ایشان بجائی بر میگشت و بخانه می آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجموع خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحمد و ثناے حق میکرد و تخصیص بصیغهٔ خاص و لفظ مخصوص از حمد و ثنا مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطباے زمان افتتاح خطبهٔ عید خصوصا عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت و در حدیثے وارد نشده که افتتاح خطبهٔ عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه ابن مقداد در حدیث عن سعد مؤذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبة العیدین بسیار میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثناے آن و الله اعلم و از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر بازگشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی از ابی هریرة آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضے از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل است شافعی انتهی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب است امام را و ماموم را و اکثر از شافعیه برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن کرد مثلا باقی است حکم نیز باقی است و الا منتفی میشود حکم بانتفاء علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی است اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهی پوشیده نماند که تعیین علت در امثال فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بجز گمان و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود اینجا بیان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و اولی اتباع و اقتدا در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجوه و بعض آن معانی که در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنباط کرده اند در غیر وے صلی الله علیه و آله و سلم و سر آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنند و بشرف ثواب این عمل مشرف و فائز گردند و بحصول سعادت بشرف رد سلام از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آن است یا آنکه سر وی آن بود که برکت وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در حیثیت فضل و برکت و شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و غیره

شوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار سماع خطبه نمی برند و احتمال دارد که عثمان احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابو داؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ نماز میگذاردند ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آنرا بصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیراکه هر یکے ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتداے آن از معاویه بود و اینها اتباع آن کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن الحجر و آما ثانی که منبر براے خطبۂ عید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بر دو پاے خود چنانکه گذشت در حدیث ابی سعید و مقتضاے وی آنست که اول کسیکه بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام مالک واقع شده که اول کسیکه خطبه خواند بر منبر عثمانؓ بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید عماد هم بر آنست و احتمال دارد که عثمانؓ یکباری کرده باشد پس از ان ترک داده و مروان آنرا اعاده کرده و ابو سعید را از ان اطلاع نشد کذا فی فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بناے منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه ست و خواهرزاده گفته که حسن ست در زمان ما که مرویست از امام ابی حنیفه که لا باس به چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله که گفت ابتدا کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بنماز پیشتر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول فرمود و بجانب نسا رفت و تذکیر کرد الحدیث و ظاهر نزول از منبر ست مصنف از ان جواب میدهد و میگوید اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی الله اگرچه در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء و امثال آن واقع شده است همانا دکانی یا تلی یا مکانی عالی بود که قائم مقام منبر شد و اطلاق نزول بجهت آن بود و این مجرد احتمال ست ولیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر نبود ناچار ست از ارتکاب آن و در بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس مراد نزول از ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیرهما عن جابر بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم الصلوٰة یوم العید نماز را روز عید فبدأ بالصلوٰة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکیا علی بلال پستر استاد در حالیکه تکیه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بصریح تر ازین معلوم گردد که گفته فبدأ بالصلوٰة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و هو یتوکا علی ید بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حث علی طاعته و بر انگیخت و ترغیب کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ کرد مردم را و تذکیر کرد ایشان را ثم مضے پستر بگذشت از ایشان حتی اتی النساء تا آمد زنان را و آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرمود ے اگرچه حائض بودندی و فرمودی حاضر شوید دعاے مسلمانان را و مواقع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان مخدره نیز بودندی و اگر چادر پوشیدن نداشتندی فرمودی باید که استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی که حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدق کنید ای جماعۂ نساء زیراکه بیشترین شما هیزم دوزخند

بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارد در عید پیش از خروج امام رواه عبد الرزاق و غیره و نیز قتاده را ازین نهی شدیدی باز داشتندی خود که ذکر کند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و خلاف درانست که این مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس بهم روایت کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه واحمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی ست خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بجانه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاق متناول ست امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه ست نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد ها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت ست یا عام تر ازان و بر هر تقدیر مخصوص بامام ست یا شامل ست امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلی یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه اینست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب حسن بصری و جماعه اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد اینست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده ست نه قبل و نه بعد الا نزد بعضی که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر ایام ست انتهی دیگر بدانکه اختلاف ست در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آنست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سائر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوی قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلی بیاید و نماز با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوة ضحی برای وی باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود رض باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه والشمس وضحها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحی و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم وعدی جمیل و اجری جزیل و در مذهب امام احمد نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز اثر ابن مسعود رض را که مذکور شده آورده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی رض که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفای قوم چهار رکعت بی تکبیر و خطبه بخاری در ترجمهٔ باب آورده که انس رض جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه که موضعی ست بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید را و نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بر طریق نماز عید و کرمانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابوحنیفه مخیر ست که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن مخیر ست میان چهار و دو والله اعلم

فصل

در استسقا و عادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه در اثنای خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

سرور بمشاهدهٔ جمال جان افزای وی و مانند آن فضائل ندیا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار ذکر الله
و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود و غیر هم بمشاهدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین
تنبیه بهم الکفار و موتوا بغیظکم غمناک واندوهگین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و بترساند
یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
آن راه کرد تا آن نیز بجهت یمین واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و از ینجا لازم آید
که رفتن بمصلی از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلی بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند
بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و این وجه مشهورست
و در وی نظر ست زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف بهمان
راه دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر با آنکه از مواظبت اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید
لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و رجوع از راه دیگر
و برین تقدیر وجه نظر قدری قوت پذیرد تامل یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت رفتن
بر فقرا تصدق کردی چندانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی
تا رد و منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میگرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی
چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه خالی از خفائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دورتر و درازتر بود
از آن راه که رجوع دران میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع چون
بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات بر وقت رجوع نیز
ثابت ست تا آنکه گفته اند که هر که به حج رود تا بوقت وصول بوطن با جر و ثواب این سفر او را حاصل ست چنانکه در حدیث
ابی ابن کعب نزد ترمذی وغیره ثابت شده است و اگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نزدیکتر
بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت
نگردد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای این مجموع وجوه مذکوره بودی کذا قال صاحب الهدی
یا دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بود و خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر والله اعلم **تنبیه** در صلوة
عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی
گفته که درین باب حدیث از ابن عمر رض و عبد الله بن عمرو رض و ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز داشته اند و قول اول صحیح ترست انتهی
و زرکشی می آرد که امیر المومنین علی رض ابو مسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت یا ایها الناس
نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت هست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه

ودر مسئله و مطلب قوی‌تر بر داشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و اشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در استسقا اینچنان بود که بطون
کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در وقت دعا و در روایت ابی داؤد نیز مانند این آمده و گفته‌اند که چون
دعا برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده
شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائرهٔ فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبهٔ حادثه را و طیبی گفته که نیز
تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بتراکم سحائب و گردانیدن بطون سحائب بجانب زمین و ریختن آنها باران پس
روی سوی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک تحول کرد چنانکه طرف راست و ابجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست
و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلب ردا باین وجه است که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل ردا از جانب یسار
و بدست چپ طرف اسفل ردا از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از
جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته‌اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال
و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفته‌اند بلکه این امتثال امریست که کرده شده است آن حضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه
چیزی در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند کذا قیل و ردای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن وقت پوشیده بود
سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و بود بر وی خمیصهٔ سوداء یعنی ردای سیاه و همچنانکه پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد و پیشتر روی
بجانب مردم کرده نزول فرمود و شروع در نماز دو رکعت [illegible] بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض
روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته‌اند که فضل آنست که در اول
نهار بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز است و لیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره
آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پستر
خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقرأت در استسقا در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است
چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده و لیکن آنچه مصنف میگوید که
خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیه نه در جامع الاصول که احادیث
کتب سته آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمده و در آنها این قرأت آمده است
از ینجا استیناسی باینمعنی توان کرد والله اعلم و خواندن سورهٔ ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته
فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داؤد از عائشه رضی آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیدا کرد الله تعالی
ابری را و پیدا شد رعد و برق و جاری شد باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم مشاهده
کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر است بر هر چیز و گواهی
میدهم که من بندهٔ ویم و رسول وی و وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استسقا کرد آن بود که
بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید الله السلمی آورده که چون باز آمد

اللهم اسقنا - اسقنا چنانچه بخاری ومسلم وموطا وابو داؤد ونسائی از انس ؓ بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید مردم را قحطی در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی برخاست وگفت یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا ودر روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم ودر روایتی هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر دو دست خود را پس گفت اللهم اغثنا چهار کرت ودر روایتی سه کرت ودر روایتی اللهم اسقنا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که نمیدیدیم ما در آسمان قطعه ابری هنوز فرو د نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها وبارید آنروز وروز دیگر تا جمعه آینده پس بیامد همان اعرابی یا دیگری وگفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال ودر روایتی هلکت الاموال وانقطعت السبل دعا کن ما را تا بگشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را ودر روایتی تبسم کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم اللهم حوالینا ولا علینا ودر روایتی بزیادت اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر وبهر سوی که اشارت میکرد میگشاد ابر از آن سو تا از روی مدینه همه گشاده شد مثل جوبه وروان شد وادی قناة تا یک ماه ونیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران ودر روایتی پس بگشاد ابر در مدینه ومی بارید گرد برگرد وی ونمی بارید در وی قطره واین قضیه در مسجد شریف بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داؤد وترمذی وغیرهما از عائشه رضی که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قحوط مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی ووعده کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون آیند ودر آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث در جامع الاصول وغیره اینست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بروی آفتاب واین عبارت ظاهر درین ست که بیرون آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع وچون تفاوت درین دو وقت سهل ست ومتقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر وتخشع در باطن وتبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با وسکون ذال جامه کهنه را گویند ولفظ تمام متعلق ست بهر سه ذکر تخشع وتبذل در حدیث ترمذی ست نه ابی داؤد وذکر باقی مقدمات در ابی داؤد ست نه ترمذی وگویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین وحاصل قضیه اذکر کرده ودر حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده وچون بمصلی رسید بمنبر بر آمد وتکبیر وتحمید گفت وفرمود شکایت کردید شما آن قحط سال وتاخیر باران از وقت وتحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را ووعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای شما را ودر حدیث ترمذی وابی داؤد ونسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم متبذل متواضع متضرع بمصلی وبر آمد بمنبر وخطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید واین عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل وبسیط وبتکلف وظاهر همین ست چنانچه مصنف میگوید وخطبه خواند واین مقدار از آن خطبه محفوظ ست الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت یفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ثم رفع یدیه پس برداشت هر دو دست خود را واخذ فی التضرع والابتهال والدعاء وشروع کرد در تضرع وزاری ودعا وبالغ فی الرفع ومبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل اگر لباس شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقه خواهد بود واگر قمیص بود مراد موضع ابطین ست وبر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت ست از بلند برداشتن دستها وگفته اند هر چند واقع صعب تر

اسقنا غیثا مغیثا مریا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا . رائت مصنف این شش وجه استسقا ذکر کرده بس ودر روایت بخاری ومسلم
وترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن درنگ کردند وتمرد ورزیدند حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد برایشان ودر روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف خداوند بفرست برایشان قحط هفت
ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادے ودر روایتے سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط وهلاک
شدند ودروے بخوردند مردارها وچرمها واستخوانها ومیدیدند در آسمان مثل دخان چیزے را پس ابوسفیان آمد وگفت
یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم واین قوم تواند هلاک میشوند دعا کن خدا را ودر خواه از وی باران پس دعا کرد وباران بارید
ودر روایتی تا یک هفته بارید پس ازان شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس بکشاد ابر از ایشان
وببارید گرد برگرد ایشان وتفصیل این قضیه از تفسیر سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیة منکشف
گردد بدانکه اکثر برانند که این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش بقحط ونزول بلا وتضرع وزاری
ایشان واستسقا نمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مکه بود التمس دعا از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوسفیان
اموی والد معاویه است وشیخ ابن حجر در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر قریش از روزی اندا ختن اشقیا بود شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز واز بعض
روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتے که دعا میکرد برایشان در قنوت واین منافات دارد بانچه درین قضیه در تفسیر
سورهٔ دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیشتر واقعهٔ بدر بود وابوسفیان پیش از بدر قطعا بمدینه نیامده از ینجا
رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان رضی ابن الحارث ست ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وسخن درینجا بسیار کرده اند
ودر آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند واین نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در مواهب لدنیه شش
وجه با این وجه ذکر کرده ووجه چهارم که مصنف آورده دروے مذکور نیست واگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود وسیوطی
در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده وگفته رجاله ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون آمد
ببقیع غرقد بدستار سیاه که گذاشته بود هر دو طرف او را یکے در پیش ودیگری در میان دو کتف متکی بقوس عربی پس مستقبل
شد قبله را وبگذارد با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر ست رای استسقا که بمصلے کرد یا اختلاف روایت
در همان قضیه بذکر بقیع مکان مصلے فتدبر وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شد
وفی الحال باران باریدن گرفت ویکنوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر ورای آن و
چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقاست درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود وبالجمله نوبتے
استسقا میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود واز نقبای انصار ودر مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سوم
آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخاست وگفت یا رسول الله
خرما در مربد ست بکسر میم وسکون را وفتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند وخشک سازند در آب باران خراب خواهد شد بزعم ابی لبابه
فرمود اللهم اسقنا خداوند آب ده ما را حتی یقوم ابو لبابة تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا تا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس به بندد
ناودان وجای درآمدن آب را در مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران وهنوز ابولبابه بانتظار فرو نشستن باران برائے
بستن جای درآمد آب برنخاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابه پس جمع شدند وگرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوهٔ تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت و نمائی قحط و عرض کردند
رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کنیم
ولکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خند
تعالی از این ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خند
پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ا
پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب اللد
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا منقول
وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قائم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجوه دیگر خطبه نیز منقول نیست
چنانکه معلوم گردد وجه چهارم در ... استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه قعود بر منبر این وجه را در کتب
که مصنف این را در کتب صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کاش اشارتی بدان میکرد تا معلوم میشد و از
مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم در
مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک زوراء بر وزن حمرا گوشت اند و رو از در کسی
سینهٔ وی بلند و برآمده باشد آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رض
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک
مسجد آنرا باب السلام خوانند در ان محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام
منعطف ... مقدار یک سنگ انداز دست نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود باین مکان
خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه از سر مبارک
در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای آبی اللحم بود گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمود
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض الابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب ل
از غزوات بود و مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بماندند تشنگی بر هم
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکا
بودی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی عم برای قوم خود ا
زیرا از جانب الهی که بزند بعصا حجر را پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر
بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس بطر
و امیدواری قدرت باری عز و علا و مغلوبیت و منکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض
لفظ استفهام آمده که فرمود او قد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود و انکار نومید مشو امید ای گر
بود که حق جل شانه شما را آب دهد آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد و
و سخت رسید که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی شد
محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک و بهائمک وانشر ... و احی با

واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء
ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد اللہ عن ابیه
روایت کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثرے عظیم ست در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد
چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده آمده است هر که لازم گیرد استغفار را بدهد
او را خدا تعالے از هر تنگے فراخے و از هر اندوه کشادے و روزے رساند او را از انجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علی رض
مرویست که فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید ہاے رزق در دست ایشان ست و ان استغفار است
و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکتهٔ سیاه بر دل وی بنشیند و چون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی و چون
زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام گردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر کسی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند
و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده گردانند او را و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم هفتاد بار و در بعض روایات صد بار در یک
مجلس استغفار کردے و تحقیق معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرج البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است
و وصیت ست مشائخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر اللہ العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه
و بعض بصیغه دعا گویند و این نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لے و تب علی انک انت التواب الرحیم
و در روایتی التواب الغفور و اللہ الموفق و چون آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم دعای استسقا کردے دستهای
مبارک را سوے آسمان برداشتی بمبالغه چنانکه گذشت و میفرمودے استجابت دعا را طلب کنید در چند محل یکے
وقت ملاقات عدو دین و اصطفاف لشکر و در برابر کفار ایستادن در غزا چه اینوقت نزول رحمت و نصرت و تائید دین
و شکست کارخانه کفر ست پس دعا در وے مستجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وے و این نیز
افضل اوقات ست و جهاد اکبر ست با شیطان و جنود وے سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف
و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگان و توسیع رزق ست بر ایشان پس طلب ید رحمت درین وقت اقرب
بود با جابت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود درهاے آسمان و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود
دعا فی اربعة مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران و عند نزول الغیث
و نزد فرود آمدن باران و عند اقامة الصلوة و نزد برپا داشتن نماز و عند رؤیة الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زادها اللہ تعظیما
و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائیکه کند مستجاب ست و گفته اند که چه دعا درینوقت باید کرد
که البته مستجاب ست بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات
و حسنات دنیا و آخرت ست و بعض گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب و بعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب
الدعوة تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیار ست و در کتب احادیث
مذکور از انجا باید طلب و اللہ اعلم و اللہ المجیب تنبیه نزد امام ابو حنیفه رض در استسقا نمازی مسنون نیست همین دعا و استغفار
ست بموجب قول حق تعالے استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرمود استغفار کنید و آمرزش خواهید
از پروردگار تان که وی آمرزنده گناهان ست و چون استغفار کردید میفرستد باریتعالی بر شما آسمان را یعنی باران را
در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر احادیث وجوه استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلے رفت

گفتند صحابه مر ابولبابه را آنها من قشع این ابر ها هرگز نخواهد کشاد حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربد بازار که پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و درخواسته است آنرا بدعا لا بد آن بوقوع آمدنی ست ففعل پس کرد آنرا ابولبابه و برهنه شد و بربست آن جای را بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بدعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باران بسیار شدی افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از ان ملالت پیدا آمدی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم طلب صحو کشاده شدن باران کردندی در استصحا و طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که فحسر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثوبه و تفسیر کرده اورا تو وی بکشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی ست بمعنی ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون سبب آن می پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا شده و از عدم بوجود آمده و لا بد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خیری و اثری و نشانی تازه از وی بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گناه کاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت و تعلیم ست امت را بتقریب و ترغیب در انچه خیر و برکت ست این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور ست از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی ست در بیرون مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست داشتی و آنجا برفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم + یا صاحبی هذا العقیق فقف به + متوالها ان کنت لست بواله + وقال آخر علی ساکنی بطن العقیق سلام + وان اسهرونی بالفراق وناموا + خطرتم علی النوم وهو محلل + وحللتم التعذیب وهو حرام + و غیر آن وادی از اودیه مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا بنا ببرید ما را و بیرون آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که گردانیده است خدای تعالی آب وی را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و نحمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را بر وی ظاهر آنست که اشارت هذا بوادی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند یا بمطلق وادی و بهر وادی که گذشتی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده و انزلنا من السماء ماء طهورا + و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب تسکین یافتی شاد گشتی و آن کراهت زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدی این دعا بخواندی اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللاواء والضنک ما لا نشکوه الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع

مذکورست و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و عمرۂ دیگر نیز کرد در انجا سفرے دیگر مخصوص برای عمرہ نبود یکے در ضمن
سفر حج بود و دیگر بعد از فتح مکہ کہ از جعرانہ آمد کہ بیک مرحلہ از مکہ معظمہ است و بالجملہ سفر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سفر
ہجرت بود یا سفر عمرہ بود یا سفر حج بود کہ بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت یا سفر جہاد و این سفر غالب بود
و مجموع غزوات آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بنفس شریف خود رفت بیست و ہفت بود و آنکہ مقاتلہ کرد دروی نہ
و سفر فتح مکہ داخل آنست و سرایا کہ جماعت از صحابہ را میفرستاد چہل و ہفت و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را
سفر پیش آمدے قرعہ زدے میان امہات مؤمنین ہر کرا قرعہ آمدے با خود بسفر بردی اگرچہ بمذہب مختار قسم و رعایت نوبت
میان نسا بر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم واجب نبود بلکہ از نزد باریتعالی مخیر بود ہر کرا خواہد نزد خود بطلبد و ہر کرا
نخواہد نطلبد و رعایت نوبت کہ نگاہ میداشت محض کرم و تفضل بود از وے در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت
عادت تفضل و تکرم تا باین حد کردے کہ قرعہ زدے میان ایشان صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اما در سفر حج مجموع نساء ابرا ہمہ
با خود بردے تا ادا ے مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی فائز و بہرہ مند گردند و عادت شریف چنان بود کہ سفر
در اول نہار کردے تا مردم بآسایش و فراغ بمنزل رسند و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دوست می داشت
کہ روز پنجشنبہ سفر کند چنانچہ در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک رض روایت کرد کہ گفت کم بودے کہ رسول
خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بیرون می آمد بسفر مگر روز پنجشنبہ و در مشکوۃ از بخاری آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بیرون آمد روز پنجشنبہ در غزوۂ تبوک دوست میداشت کہ بیرون آید روز پنجشنبہ و در بعض روایات آمدہ کان یحب
ان یخرج یوم الخمیس او اغزا و در بعض روایات سفر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روز دوشنبہ نیز آمدہ و دعا می کرد
کہ خداوندا امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبہ و دعا برکت در شان شنبہ نیز مرویست باین لفظ کہ فرمود بارک اللہ
فی سبتکم و خمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبہ در باب سفرست اما مضمون این حدیث بخصوص کہ در متن مذکورست
در شان بامداد ست مطلقا چنانکہ حدیث صخر بن وداعۃ الغامدے در جامع الاصول و مشکوۃ آمد اللہم بارک لامتی
فی بکورہا اینجا ضمیر با امت میرود و خمیس مذکور نیست و حدیث دعای بکور یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در ینجا نیست و اللہ اعلم
بدانکہ انچہ مشہور و متعارف ست در دین و مذکور و مسطورست در کتب معتبرۂ احادیث ہمین ست ولیکن در بعض کتب
روایت کردہ اند کہ مردے نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در آخر ماہ بارادۂ سفرے آمد و وداع کرد آنحضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ آیا میخواہی کہ زیان کند صفقۂ تو و نقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول اللہ میخواہم فرمود پس
صبر کن تا ماہ نو کنے پس تر تاخیر کن تا روز دوشنبہ یا پنجشنبہ برکت دہد خدا یتعالے در بیع تو و سود کند صفقہ تو و فرمود چون
سفر کنید روز دوشنبہ کنید و نیز مشہور ست در مردم کہ در حدیث آمدہ ولیکن تحقیق آنست کہ قول امیر المومنین علی رض ست
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعض محدثان میگویند کہ قمر نام شخصے بود از قطاع الطریق کہ باین کار مشہور بود و عقرب نام
قریۂ در طریق و بعض این را بر ظاہرش کہ نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشتہ و مؤید انیست لفظیکہ شیخ جلال الدین
سیوطے در جمع الجوامع از علی آوردہ کہ لا تسافروا فی المحاق ولا بنزول القمر فی العقرب لیکن اثری دیگر ہم از امیر المؤمنین علی رض
آوردہ کہ متوجہ لشکر بود یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز بروند فرمود ہا اگر شمشیر در دست من بودی بہان شمشیر
گردنت زدے چندین عمر در حضرت ابو القاسم محمد صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بودیم و ہرگز در ان حضرت نشنیدیم کہ

دو رکعت گزارد و خطبه خواند این حدیث. ع خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و این جا ترک صلوة اکثر ست و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المومنین عمر رض استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود وبس و اگر نمازے مسنون بودے در استسقا عدم علم عمر رض بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت ترک وی آنرا صورت نمی‌داشت و مراد بآنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیگر مسنون نیست الا اگر هر کدام تنها تنها نمازے بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقهٔ دعا و استغفار را باین وجه برپا دارند درست ست و حسن ست و بالجمله احادیث مرویه درباب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل ست برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس اخذ کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار ست و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات ننمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ائمهٔ ثلثه در استسقا نماز ست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد ست و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان می‌گویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات ست مشهور تر آنچه از وے نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختار تر ست یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قرأت بجهر ست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز و دو قول ست و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکے ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبیه است بعد ازان بدانکه اختلاف ست علما را دران که اهل ذمه باستسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت ست و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمهٔ ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآیند منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق ست و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیاوی احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت ست با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند فتنه و عذابے بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم + واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة + و بعض گویند که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر ست چه اگر ساعت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول اجابت نزدیک تر ست و فی دعاء المسلمین کفایة گفته اند که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل اوست و الله ذو الفضل العظیم

فصل در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبودے یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد اول در عام حدیبیه آمد و بقیهٔ مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وے صلی الله علیه وآله وسلم برآمده بودا و عداوت و شقاوت دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه بازگشت و قرار یافت که سال دیگر باز آید و عمره بمکه بیاید پس آمده و عمره ادا کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر

والدارمی وطبی [redacted] اگر رفقاے سفر چار کس باشند بہتر از سہ کس اند زیرا کہ اگر یکے از ایشان مریض شود وخواہد کہ یکے از رفقاے را وصی سازد دو کس شاہد آن شوند بخلاف آنکہ سہ کس بودند و میگویند شک نیست کہ فوق اربعہ بہتر از اربعہ اند وہر بہتر از ما تحت خود ست و در وجہ استحباب اجتماع سہ کس نیز گفتہ اند کہ اگر یکے بکاری برود دو کس ہمدیگر مشغول ومانوس باشند ووحشت راہ نکشند واگر قضاے حاجت کردن آن کار تا خیرے رود و برای خبر تفحص حال او دیگری رود ومتاع ومنزل تنہا نماند وازبرای عدد چار ازین نیز وجہی معلوم گردد وابن جریر از عائشہ رض آرد کہ آنحضرت چون سفر خواستی کردے وضو کردے و دو رکعت گذاردی وازانس رض آوردہ اند کہ چون سفر را در حرکت آمدی واز [redacted] خود برخاستی این دعا بخواندی اللہم الیک [redacted] اللہم [redacted] اہمنی وما لا اہم لہ اللہم زودنی التقوی واغفر لے ذنبی ووجہنی [redacted] در موطا آوردہ کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتے بسم اللہ وابو داؤد وترمذی از ابن عمر رض آرند کہ چون بر پشت مرکب راست شدے گفتے سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ [redacted] انی ظلمت نفسی فاغفر لے انہ لا یغفر الذنوب الا انت اللہم انا نسالک فی [redacted] ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطوعنا بعدہ اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فے الاہل والمال اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبۃ المنقلب وسوء المنظر فے الاہل والمال وچون از سفر باز گشتے ہمین دعا خواندے ودر آخر این کلمات زیادہ کردے آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی داؤد وترمذی ست ودر روایت ترمذی بعد قولہ فی الاہل این زیادتی نیز آمدہ است کہ اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فے اہلنا وبعد آئبون ان شاء اللہ وہمچنین ست در روایت مسلم الا قولہ سبحانک انی ظلمت نفسی تا الا انت ودر روایت ترمذی وابو داؤد ونسائے در از کردن انگشت نزد خواندن این نیز آمدہ وترمذے وابو داؤد از علی بن ربیعہ مے آرند کہ گفت حاضر شدم علی رض مرتضے را در حالتے کہ آوردہ شد مرکبی تا سوار شود پس چون بنہاد پای خود در رکاب گفت بسم اللہ وچون راست نشست بر پشت وی گفت الحمد للہ سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الے ربنا لمنقلبون پستر گفت الحمد للہ سہ بار پستر گفت سبحانک اللہم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت پستر بخندید علی مرتضی رض علی بن ربیعہ میگوید گفتم از چہ خندیدے یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کرد مانند آنچہ من کردم پس گفتم یا رسول اللہ از چہ چیز خندیدے فرمود تعجب میکند پروردگار تعالی از بندۂ خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انہ لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول وچون در راہ بر مکانے بلند بالا رفتی با جمیع صحابہ تکبیر گفتے وچون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتے اخرجہ البخاری عن جابر وابو داؤد والنسائی عن ابن عمر وابن عمر رض گوید نہادہ من در دروازہ بالاے آن واین سنت مستمرۂ آن حضرت بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قولاً وفعلاً وگفتہ اند کہ وجہ تکبیر در وقت صعود آن باشد کہ چون درین وقت در نفس آدمی علوے ورفعتی پیدا می شود یاد کند کبریای حق را جل وعلا تا آن انحطاط آن حالت فرو نشیند وپست گردد ووجہ تسبیح در وقت نزول تنزیہ وتقدیس وے تعالے ست از تغیر وتنزل ودوام وبقاے او بر علو وکبریای سبحانہ ودر حصن حصین برمز کتب ستہ آوردہ کہ واذا استشرف علی واد ہلل وکبر وچون بر دیہی یا شہرے مشرف شدی وخواستی کہ در آن موضع در آید این دعا خواندی اللہم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسالک خیر ہذہ القریۃ وخیر اہلہا ونعوذ بک من شرہا وشر اہلہا وشر ما فیہا روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی وابن حبان ومستدرک حاکم وگاہ گفتے اللہم انی اسالک من خیر ہذہ وخیر ما جمعت فیہا [redacted] اللہم ارزقنا جناہا

مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان و بالجملہ اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و شیمه
اہل دین ست انچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفر ست
از استخاره و ادعیۂ ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود وانچه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت و روز یکشنبه بفلان
چیزے نیست واصلے ندارد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس رضی آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ایام
همه از آن خداست لیکن بعضے از آنها را سعد آفریده و بعض را نحس چنانکه همه خلق بندگان اویند لیکن بعض را برای بهشت
آفریده و بعض را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وے هفت روز نحس ست پس از ان اشمرد آن هفت روز را سوم و پنجم
و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در هر یکے از حوادث و بلایا که بر انبیا و امم سابقه نازل شده
ذکر کرده و بصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است واز امیر المومنین علی رض روایت
کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکور شراے بهائم و خدم و دخول بر نسا و کرے انهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید و نکاح
و تزویج و سفر نکند همچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته و چون لشکر را بجهاد فرستادی در اول نهار ایشان را روان کردے
چنانچه ابو داؤد و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فے اول النهار الحدیث
و مجموع یعنے همه مسافران را بهر کارے که روند امر کردے که چون سه نفر باشید یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه ابو داؤد
از ابی سعید و ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلافے
و نزاعے راه نیابد و همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و مهربانے
بانقام رساند و در حکایات مشائخ مے آرند که جماعه از ایشان قصد سفرے کردند و در تعیین امیر متردد بودند تا کرا سازند یکے
از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند هر کارے و
خدمتے که می بایست کردے میکرد و اگر میگفتند که ما را نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما مامور لابد هرچه
امیر فرماید بر حکم وے باید رفت و تابع وے شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد بود و چون این حدیث بطریق
شرطیه آورده و فرمود چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید و ازینجا مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند
همچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز روا بود و حدیث دیگر آورده که نهی فرمودے از تنهائی در سفر چنانکه بخاری
و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنهائی در سفر آنچه
من میدانم هرگز سیر نکند هیچ سوارے بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دو کس نیز نهی میکرد و میفرمود از براے
تتمیم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر نکنند تا سه کس جمع نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها سفر کند
یک شیطان ست و دو سوار که سفر کنند دو شیطانند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران ایشانند
اخرجه الموطا وابو داؤد والترمذے عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد
واثنین منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان ست باین اعتبار فرمود که واحد واثنین نفس شیطانند
یا مراد آن بود که با ایشان شیطان ست چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند
بیکے و دو یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوة
از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذے وابو داؤد

در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر از ینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت
نیست که بعد از فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر بیفزودند بران افزوده و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین
عمر رض آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت است و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت است و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان
محمد صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر
زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی این لفظ که
فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره بزه الاحادیث الشیخ ابن الهمام و نیز مسلم
روایت کرد از عمر رض که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار
تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف
و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار را شد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت
مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین افطار را از صوم
از جهت همین وجه که مذکور شد و آنانکه گفتند که عثمان رض در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری
از ابن عمر رض آمده که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت با ابی بکر رض و عمر دو رکعت و با عثمان رض نیز در اوائل خلافت دو
رکعت گذاردم بعد از ان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف
فیها و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی
در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان رض چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود رض استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه راجعون
اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت و در پی این گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت و گذاردم
با ابوبکر صدیق رض و با عمر بن الخطاب رض هم در منی دو رکعت کاشکی از ین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رض کرد
و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود رض پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی
مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از ینجا احتمال جواز نیز برای اتمام معلوم گردد چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر
در غیر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رض وجوه از آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه و زوجه گرفت
و وی امیر المؤمنین بود و پادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر
حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه اقامت
بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیده است از عثمان رض که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت
شود در وی و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات است غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان رض قائل باشد بآنکه
قصر خاص چنانچه از ظاهر آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
از ین وجه بحدیث عمر رض که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز ایمنیم از ایشان
فرمود هذه صدقة تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته و نیز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایمن تر از عثمان بود بمنی و قصر کرد و
قید مذکور در آیت اتفاقی است و مبنی بر وقوع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است نیز گویند که [illegible]

واعذنا من وباها وحببنا الى اهلها وحبب صالحی اهلها الینا این را نیز در حصن حصین و طبرانی در معجم اوسط روایت کرده با فی تفاوت
و ندیبود رح اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را که فجر ست و ثلاثی را که مغرب ست بقصر بطریق تضعیف
گذارد وی و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفری باتمام گذارده و حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عائشه آن ا
ست صلی الله علیه و آله وسلم کان یقصر فی السفر ویتم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد و در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض تمام چنانکه در روزه
رمضان در سفر فرمود و یفطر ویصوم گاهی افطار میکرد وگاه روزه میداشت این حدیث را دارقطنی از عائشه آورده و دعوی
صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای
عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت وامی
یارسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه و صاحب مشکوة
جز و این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آن حدیث از عائشه مرویست
و دعوی صحت آن کرده اند لصحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر بحکم کس را خلافی نیست و علمای امت
اجماع دارند بر ان ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و عزیمت همین ست
و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وی برخصت بمجاز ست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر
مسافر چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولی بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه
بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولی نکرد نماز جائز نشد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک چنانکه در رساله ابن ابی زید
که در مذهب ایشان ست مفهوم گردد همین ست زیرا که گفته است من سافر اربعة برد وهی ثمانیة و اربعون میلا فعلیه ان یقصر
الصلوة و یصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که قصر رخصت ست
و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض تمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی ست و اذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة و ظاهر این ادا دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عائشه را که مذکور شد نیز دلیل آرند ولیکن
در صحت آن حدیث سخن ست چنانکه معلوم شد از امیرالمؤمنین عثمان منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه
در انجا حاضر بودند و با وی بگذاردند و از عائشه نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف
و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال حرص و شغف داشتند بر طاعت عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا از تقصیر
تقصیری و حرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی و گناهی و تقصیری نیست این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه
بعض علما که قائلند بوجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی فلا جناح علیه ان یطوف بهما مثل این گفته اند و قیاس
بر صوم فاسد ست زیرا که قضای او لازم ست و این علامت وجوب عزیمت بودن وست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس
معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر فعال ست نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست
که استقبال و التزام مکان و جز آن در انجا ساقط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بطریق شهرت مرویست که همیشه
در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاردی و مسلم از عائشه بطرق متعدده روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود

وتر گذاردی و روایه مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا بمدینه و میگذارد همه نماز ها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد
سجود و ایما پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را
ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد و همچنین این ثابت ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه نماز را
قصر کردی و آن حالت سفر ست نماز شب را ترک نمیکرد و بگذاردی آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم معلوم
شد از آن که گفت نماز تهجد را گذاردی ما تاکه مقصود تاکید ست و چون نفی گذاردن سنت در سفر کرد از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم استدراک کرد آنرا بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه از آثار
که در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یسافرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها پس نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد
از وی و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر رواتب هر دو دارد و اما ابن عمر نگذاردی سنت را و از وی
نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسی بگذاردی منع نیز نکردی اما نماز شب را
ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم و طریقهٔ وی بود در اخذ بسنت و متابعت کمال تمسک
بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بگذارد روا بود و تطوعی باشد نه راتبه این بر تقدیری که آثار در گذاردن آن
بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند و اگر در حدیثی
هم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باشد آن نیز بهمین طریق ست والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه ابو داود و
ترمذی آورده اند منقول ست که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثمانیة عشر
سفرا هژده سفر فلم اره ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزد میل
آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب ست و ضعفی دارد از جهت ابی بسرهٔ غفاری که راوی ست از براء بن عازب نام او معروف نیست
بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی بوی راه یابد و اگر غرابت بمعنی
شذوذ بود چنانکه بعض بدان اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید که
وسألت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا من
حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد ورآه حسنا و دید و دانست بخاری این حدیث احسن و بعض شراح میگویند
که این دو رکعت صلوة فی زوال بود اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و از ینجا
بقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نیز کرده اند و از ینجاست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت ست و اگر بکنند فضل انتهى و این قول
ترمذی قول فصل ست و مجمل این بحث ست اما که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشته
است فتذکر و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله و در سفر نیز بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو
رفتی اگرچه بر جانب قبله نبودی و در رکوع و سجود ایما کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کرده دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرده گذاردن بهمین باشد و نیز گذاردن غیر فرائض بر پشت مرکب

چهار رکعت را سبب آن بود که دران سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل احکام و علم بدان بدرجه کمال و تمام نرسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت وی رضی که بدانانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست و بیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم و صاحبیه ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعض گویند مذهب امیر المومنین عثمان رض آن بود که قصر مخصوص ست بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان رض در جواز اتمام و عائشه رض نیز که گاهی چهار رکعت می گذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی صلی الله علیه و آله وسلم قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه رض را دیدم که در سفر چهار رکعت می گذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اخی برمن چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی دران نمی بینم ازین جا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه رض آن بود که مذهب وی قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف ست درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب ست خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سائر رخص سفر و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود وی که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر را ترک نکردی و در فصل سنن رواتب از ابن عمر رض گذشت که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ظهر و مغرب در سفر دو رکعت و برخلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف ست در نوافل هرچند قول ترک و اتیان و فرق میان رواتب نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض قصر نیز جائز دارند و بعض فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف ست و بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة منفصل اند از فرض باقامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز ست گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف بعد الصلوة که متصل ست بدان و او وست صورة و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخول ست بروایت ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر رض همچنین نیز آرند که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد نه بر راحله و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی رض آمده نیز ساخته اند والله اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یصلی فی السفر میگذارد و در سفر صلی علی راحلته بر پشت شتر خود حیث توجهت به بهر جانب که میبرد راحله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله از ابن عمر و غیر وی آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود و همچنین آمده است از ابن عمر و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از ابن عمر و غیر وی از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود وی آمدند

سوار شدی و بعد از ان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی اندرین صورت جمع واقع نشدی و در مغرب و عشا
همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودے و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب را تا در وقت
خفتن مغرب و عشا را با یک دیگر بگذاردی مخفی نماند که ظاهر از قول مصنف در مغرب و عشا همچنین بودے بعد قول وی اگر
پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز بگذاردی آنگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدے نماز مغرب
بگذاردی آنگاه سوار شدی و جمع نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور ست که جمع میان مغرب
و عشا میکرد و در ظهر مذکور ست چنانچه در صحیح بخاری آمده و اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب
پس تر بدانکه ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شد محفوظ در کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست
که جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه اعنی العصر که آنرا جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع
تقدیم را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر ولیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را همچنین روایت کرده
اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل و همچنین واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر والعصر ثم رکب و اسناد
وی صحیح ست و اسمعیلی که از رواة بخاری ست زیاده کرده لفظ والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از در آمدن
وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و ازینجاست که مصنف گفت و در بعض اوقات
اگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی ظهر را با عصر جمع کردے و هر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی و در مغرب و عشا همچنین
کردی یعنی در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدی مغرب را با عشا جمع کردے و هر دو را بگذاردی آنگاه
سوار شدی و جمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع ست
و در جامع ترمذی و سنن ابی داود هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم در غزوهٔ تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ شمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را بعصر و میگذارد هر دو را جمیعا
و چون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوے ظهر و میگذارد ظهر را و عصر را جمیعا پس تر سیر میکرد و چون ارتحال
میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد
او را و بالجمله در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد ست در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر و در بعض
مقید بجد در سیر و در بعض بتعجیل سیر و ازینجاست اختلاف علما که قائل اند بجواز جمع بعض قائل اند علی الاطلاق و شافعی از
ایشان ست و بعض مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و حق نزد مصنف نیز همین ست که گفت اما جمع در سفر عادت
دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودے جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعض بصورت جد در سیر و تعجیل
در ان مخصوص گردانیده و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص میدارند بحالت عذر زائد
بر سفر و نزد بعض جائز ست جمع تاخیر نه تقدیم و این مرویست از امام احمد و نیز نزد وے مقید ست بحالت سیر و مشهور
از مذهب وی جواز ست مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد امام
ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه با وی
راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بران از کبائر شمرده اند امام محمد در موطاے خود می آرد که رسیده است بما
از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از انکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و

بابا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج این تکرار چیست آنکه زیرای توطیه تمهید قول او باشد که گفت در مسند امام احمد و حسن با سناد ثابت
است که در حالت بیان ننشره روی مبارک سوی قبله کرده یا بر جای نماز بر سر کجا جانب بود بر فتی گذاردی با جمله کلام مصنف درین
مقام خالی تکراری نیست و چون سبب گذاردن سنت ایر پشت مرکب بیان کرد بجواز گذاردن فریضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت
و در حدیث مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده بسبب باران به وبت بر پشت مرکب باز فرض گذارده و صحابه همه سوار و اقتدا کردند
و لفظ حدیث اینست و چون حکم این حدیث خالی از دقتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهى
النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره کوهی یا غیر آن و اسد علم هو و صحابه او و صحابه
او صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی راحلته و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر خود بود و لسماء من فوقهم و باران بالای
ایشان می بارید و البلة من اسفل منهم و تری و گل ولای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز گذاردن نبود
فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر الموذن پس امر کرد موذن را فاذن و اقام پس اذان و اقامت گفت موذن
ثم تقدم رسول الله پس تر پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم یومی ایماء پس نماز
گذارد با ایشان و امامت کرد با شارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس گردانید سجود را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابو حنیفه
رحمة الله علیه چنانچه ظاهر مذهب ست در جواز صلوة نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر ست خواه مسافر
باشد یا نه و در روایتی از وی و ابی یوسف مسافرت شرط ست زیرا که جواز آن از جهت ضرورت ست تا نافله با قافله منقطع
نگردد و اصح آنست که مسافر و غیر مسافر دران برابر ست از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت احادیث که درین
باب وارد ست بعض مطلق ست و مقید بسفر نه و بعض مقید ست بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه است
ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض قرائن و دلائل مثلا لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر
بقیاس ثابت شود و ما نا که وجه ورود و در روایت و صحت روایات اطلاق ازینجاست و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست
مرا و را تنفل بر دابه نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز ست و لیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن
بجهت ضرورت ست و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد خود باز اختلاف ست در مقدار بعد مسافت خارج مصر
مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح آنست که جائز ست بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه
در قصر مسافر و سنن رواتب و نوافل مطلقه برابر ست در جواز و در روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او کد سنن
و بر روایتی واجب ست و لهذا بعذر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت اما
فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح
بود مدکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و کسیکه اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین
گل بود که نماز بران ممکن نبود و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی ست از قواعد شرع کذا فی بعض
شروح الهدایة و بحدیثی که مصنف از ترمذی آورد تمسک درین باب توان کرد دلالة او قیاسا و صلوة جنازه
و صلوة منذور و سجده تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود و کذا قال الشمنی و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم عادت داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت
عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت در آمدی نماز ظهر بگذاردی آنگاه

تاخیر تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرده احتیاطاً للمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم محض از برای بیان جواز بود واللہ اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین در مسافر را بود اما جمع در مقیم را ترمذی گوید بعضے از تابعین بجمع بین الصلوتین در مریض را رفته اند و باین قائل ست شافعی واحمد واسحاق و بعض رفته اند بجمع در مطر و باین قائل ست شافعی واحمد واسحاق و قائل نیست شافعی بجمع در مریض را و این عبارت ترمذی ست و از ابن عباس مے آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و عمل برین ست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا بمدینه بی خوف و مطر و در روایتی بی خوف و سفر پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیفتد امت او و ترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس رض در جامع خود آورده و امام نووی از ترمذی مے آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثے که اجماع کرده اند امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرۀ رابعه و نووی می گوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست باجماع و متروک ست عمل بدان مر تمامه امت را و اما بحدیث جمع بی خوف و مطر خود قائل اند بعض بعذر مرض و جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد آنرا و لهذا تعلیل بعدم حرج کردند بمرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول ست بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر با آنکه گفته اند که بعض نقاد را در بعضے از احادیث مسلم سخنے هست و شاید که این حدیث از ان قبیل باشد واللہ سبحانه وتعالی اعلم

و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزے ثابت مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرموده و همچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست و آنچه واقع ست مطلق سفر و مسافرت ست و از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود بعض قریب و بعض بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار و آنچه مذاهب ائمه اربعه است آنست که امام شافعی رحمه اللہ تقدیر کرده در قولی بیوم و لیلة و در قولے دیگر بیومین چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حاوے که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد و این چهار برید ست و همین ست قول مالک و احمد و ایشان حدیثے می آرند از ابن عباس و ابن عمر رض که گفتند گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتے از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این احادیث سخن ست و نزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه اللہ گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در وے و برود روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب میشود بروی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعض به هژده فرسخ و بعض به پانزده و اولی تقدیر به هژده است که وسط ست و علیه الفتوی

انکار کردند ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علاء
بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد و بخلاف
افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من
رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان
آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک ست و ثابت نشده که وی
نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد و کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت
ابی داود از نافع از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن
عمر نیز آورده که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از
ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث
در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس
تا نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود
در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت
جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه در این جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث
حمنه بنت جحش فتدبر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد و در وقت
عصر محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده ست که جمع میکرد
تا در حرج نیندازد امت خود را آنست که در وی توسیع ست که اگر یکی را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن
نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه و
تخفیف در شریعت این طریقه ظاهرست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهرست و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر
است خصوصا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس دارد نشود آنچه بعض شافعیه
گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جای عوام فتدبر و تحقیق
روایت کرده است ابو داود از امیر المومنین علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که نزدیک
میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پستر میگذارد عشا را و ارتحال میکرد
و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است ما را از ابن عمر که وے
گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
ابو داود از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پستر گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم
چون در تعجیل می آورد او را امرے میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان فی آخر الشفق این روایات ست
که ناظرست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بعضے

تاخیر تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً للمحافظة الوقت وشیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود اما جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند وباین قائل ست شافعی واحمد واسحاق وبعض رفته اند بجمع در مطر وباین قائل ست شافعی واحمد واسحاق وقائل نیست شافعی بجمع مر مریض را واین عبارت ترمذی ست واز ابن عباس می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبائر وعمل برین ست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی ومسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرد میان ظهر وعصر ومغرب وعشا بمدینه بغیر خوف ومطر ودر روایتی بغیر خوف ودر سفر پرسیده شد از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج ومشقت نیفتد از وامت را وترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس رض در جامع خود آورده وامام نووی از ترمذی می آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده اند امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف ومطر ومگر حدیث قتل شارب خمر در مرۀ رابعه ونووی می گوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست باجماع ومتروک ست عمل بدان مر تمامه امت را واما بحدیث جمع بغیر خوف ومطر خود قائل اند بعض بعذر مرض وجماعه مثل ابن سیرین واشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد آنرا ولهذا التعلیل بعدم حرج کردند بمرض وماننده آن انتهی واین نیز نزد حنفیه محمول ست بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر یا آنکه گفته اند که بعض نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست وشاید که این حدیث از آن قبیل باشد والله سبحانه وتعالی اعلم و از برای قصر وجمع مسافتی معین تحدید نفرموده ودرین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرموده وهمچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب وسنت مسافتی معین درینباب منصوص قطعی نیست وانچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بوده بعض قریب وبعض بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه وتابعین را در تحدید وتعیین آن اختلاف بسیار وانچه مذاهب ائمۀ اربعه است اینست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم ولیلة ودر قولی دیگر بیومین چنانچه در هدایه وشروح اوست اما در حاوی که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل وهشت میل باشد واین چهار برید ست وهمین ست قول مالک واحمد وایشان حدیثی می آرند از ابن عباس وابن عمر رض که گفتند گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد ودر روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس ودر روایتی از مکه تا طائف ودر روایتی از مکه تا جده ودر صحت این احادیث سخن ست ونزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر ابل ومشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال وبرسد بمنزل واستراحت نماید وبیتوتت کند در روز دیگر در روز دوم تا بعد از زوال وسوم روز تا وقت زوال وبرسد بمقصد سیگردد مسافر ومترتب میشود بروی احکام سفر در قول صحیح وشرط نیست که از صبح تا شام برود ومعتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ وهو الصحیح وبعضی اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست ویک فرسخ وبعض به هژده فرسخ وبعض به پانزده واولی تقدیر به هژده است که وسط ست وعلیه الفتوی

اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کرده اند بارها این خبر ثقات از علاء بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک ست و ثابت نشده که در وی نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد و کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده که وے جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت عصر محمول برهمین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و رفع حرج که در بعض روایات واقع شده ست که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را آنست که در وی توسیع ست که اگر یکے را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر است خصوصا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس دار و نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جاے عوام فتدبر و تحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المومنین علی رض که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پستر میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر که وے گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از ابوداؤد از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پستر گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امرے میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان فی آخر الشفق این روایات ست که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابوحنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنے

بتمام تمامی آمد پس نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا گذشت نمیدانم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد و بعضی از صحابہ نیز که عدد آنها در کتب سیر مذکورست ورا در آخر عهد نبوت محفوظ داشتند وبعد از آن در صحائف از ایشان وغیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مذکورست واز انچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری ومسلم وترمذی وابی داؤد ست که از عبد اللہ بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که چنین رسیده است بمن که تو صوم وهر میدارے وهر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلے یا رسول اللہ همچنین ست فرمود روزه دار مثل روزه داؤد که وی اعبد الناس بود ویک روز روزه ویک روز افطار وبخوان قرآن را در یک ماه ودر روایتی چهل روز گفتم یا رسول اللہ من بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول اللہ زیاده ازان میتوانم فرمود پس در هفت روز ودر کمتر ازین تجویز نکرد وآن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه یا غیره ترتیل تمام خواندی یعنی مفسر ومبین حرف حرف وبر آخر آیات وقف کردے این دو مسئله در آخر فصل ترکه گذشته است ودر همانجا از انچه متعلق بشرح وبیان آن باشد گفته شد ومد کردی حروف مد را که الف وواو ساکن ماقبل مضموم ویای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام ومشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن را ویای الرحیم هر یکے را تمام کشیدے تا این حروف بکمال وحقیقت خود ادا یابند واین را در اصطلاح اهل تجوید طبیعی گویند که لازم طبیعت این حروف ست واین کثرست از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد ازینها چنانچه تفصیل اقسام واحکام آن در رساله مسمی بالدر الفرید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ام ودر اول قرأت بموجب امر الٰہی تعالی که فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ استعاذه بخدا از شر شیطان کردی ولفظ استعاذه این بود اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم ودر بعض اوقات اللّٰهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین واجفان ست وبمعنی ضغط ونخس که بمعنی زیر کردن ست وبمعنی دفع وضرب آمده ومراد بهمز شیطان وسوسه والقای فتنه واعتقادات فاسده است ودر حدیث تفسیرے بجنون نیز واقع شده است ونفخ در لغت دمیدن وپر باد کردن ست ومراد اینجا کبرست که شیطان آدمی را درین ورطه مے اندازد وبباد نخوت وکبر پر میسازد ونفث بمعنی دم کردن ست ومراد بوے شعر وسحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرأت اختلاف کرده اند مختار اینست اعوذ باللہ واستعیذ باللہ من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکورست ومروی از ابن مسعود همچنین ست وگفت که خواندم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم همچنین فرمود خوانانید مرا جبریل همچنین واعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است واختلاف ست که امر باستعاذه از برای ندبست یا وجوب جمهور بر اول اند وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری ومسلم وترمذی والو داؤد آورده اند که عبد اللہ بن مسعود را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول اللہ آیا من خوانم وحال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استماع فرمود ودر خضوع وخشوع وبکا در آمد تا آب از چشمهای مبارک روان کرد ودر روایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیت رسید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بس کن بس کن وآنحضرت قرآن را در جمیع حالات خواندی یعنی ایستاده ونشسته وخفته وبا وضو وبی وضو بجز جنابت ویرا چیزی مانع

کذا فی بعض شروح الهدایة و هر که تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف
رحمه الله دو روز و اکثر روز سوم معتبرست زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله بعض این حدیث را
آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر رض آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لاتسافر المرأة ثلثة ایام الا مع
ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روزست و هر چه کم از این ست قصیر
ولایعتد به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظرست و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرة یوم
نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها زیرا که
لام والف در مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان
اعتبار کنند هر آئنه مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد سفر
او سه روز را خلاف ظاهر عبارت ست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه یمسح کذا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث
و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض کمتر ازان و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه
در حدیث انس رض آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون بیرون می آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ را شک
راوی ست قصر میکرد نماز را رواه مسلم و ابوداؤد و گفته اند که این اصح حدیثی ست که وارد ست درین باب و بعض گفته اند مراد
باین مسافتی ست که ابتدای قصر ازانجاست نه غایت سفر کذا فی فتح الباری و مذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه
ممتد بود و یا قصیر قصر صلوة در وی مباح ست زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل ست
قریب را و بعید را و نیز اختلاف ست امت را در تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول درانجاهست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله باحتیاط قریب ترست کما لایخفی **فائده** برید شانزده
فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی می شود
ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کنند شخص در ارض مستویه و دریابند
که مرد ست یا زن و آینده است یا رونده و بعض تقدیر کرده اند او را بشش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت
به پهنا و این قول اشهرست و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند کذا فی
فتح الباری والله اعلم

فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و[سلم] در قرأت قرآن و استماع آن بکمال
خشوع و خضوع و گریستن در حالت قرأت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان درینجا در موقع
نیفتاد و این را متصل فصل قرأت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر بتقریبی ذکر بعض مسائل قرأت قرآن تقریب ساخته بود
بایست ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لایخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
هر روز نه وظیفه و وردی معین از قرآن میداشت بتلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غزاء و ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی و تلاوت
خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل دور و مدارست دور و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قرأت عام تر ازان
است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات قرآن بوده باشد و نیز
گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدارست می نمود و در اوقات دیگر

که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب نیم ؛ بود و بالجمله افراط در تغنی بحدے که موجب تغیر حروف و صفات آن و اشباع حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است خواننده و مستمع راضی بدان آثم و قول فصل درینباب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع ست یک نوع مقتضاے طبیعت که بے تکلف نزد طربان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکند و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصے را الطبع بازگذارند و تکلف و تحمل بخصوص الحان معهودهٔ موسیقیه نفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین از وی صادر شود بے خروج از دائرهٔ تجوید و مراد بلحون عرب نیز همین ست چه قرأت ایشان بلحون طبیعیه طیبه اصوات لطیفه لینه است که تکلف را بدان راه نیست و این نوع باجماع زائد ست اگرچه طبیعت بزیادت تحسینی و تزیینی اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبے ابوموسی اشعری قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گوشهٔ استماع میفرمود و چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بدان خبر کرد و تحسین نمود ابوموسی اشعری گفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که لو علمت انک تسمع لحبرته لک تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودے قرأت مرا مهر آئینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام بایں حدیث معلوم شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب رندا وجه له است چه تزیین اصوات بقرآن معنے ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شئے حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی آنست که از سماحت و بے تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند دباوزان و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را بکراهت سلف کرده و داشته اند و قرأت برین نوع را منع کرده اند بدا و بعض علما تغنے را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر یعنی توانگرے و بے نیازے داشته اند یعنی هر که راحق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بے نیاز نگردد و غناے قلب حاصل وقت وی نشود و توکل بر مولاے خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق بدر نگردد وی از ما نیست بر طریقه ما نه چنانکه در حدیث آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرأ القرآن یتاکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم قرآن را وسیله آن سازند رود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطاست قاضی عیاض مالکی که از مقتدایان شراح حدیث و محققان ایشان ست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز گفته که تغنیت بمعنی استغنیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبے ست چنانکه گفتیم والله اعلم

فصل

در عادت نبوے صلی الله علیه وآله وسلم در پرسش بیماران مقصود درین فصل بیان نماز جنازه است و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات وست و بدانکه عیادت از جملهٔ عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید ای بنده من پسر و دگار تو ام بیمار شدم و مرا عیادت نکردے بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانے عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بنده من بیمار شد و عیادت وے نکردے اگر تو عیادت او میکردے مرا نزد وے مییافتی و ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت ست و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام داشته و در حدیث بخاری و مسلم که از ابوهریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج ست رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه

قرأت قرآن نشده چنانکه عائشه گفت که مانع نیامدی رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و در
قرآن هیچ حال رواه البخاری و در آثار از امیر المومنین عمر آمده که در جماعه نشسته قرآن میخواندند پس از ان بقد
رفت ... آمد و قران خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المومنین قرآن میخوانی و حال
غرور که فتوی داده است ترا باین اخرجه الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعضی اوقات قرآ
دوران ترجیع و تردید صوت کردے چنانچه حفاظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح مکه سوره فتح را چنین
ترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی ا
روز فتح مکه بر ناقه میخواند سوره فتح را و ترجیع میکرد در قرأت آن پس قرأت کرد عبد الله بن مغفل و ترجیع کرد
صوت آن و در روایتے از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آ آ آ سه بار و بعض گفته اند که سبب
حرکت ناقه بود که تیز میرفت نه بقصد و اختیار والله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیارا
با وازهاے خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائے از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصوا
قرآن را با وازهاے خود و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده حسنو
با وازهاے خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و ازینجا معلوم شد که لفظ قرأت که مضا
از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادب ست یعنی مراد تحسین قرأت ست که فعل بنده
ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند آنکس از ما نیست و لفظ حدیث این ست که لیس منا من لم
راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است گفتند اگر کسے خوش آواز نبود چگونه خوش آوازے کند گفت
که توانائی داشته باشد تحسین قرأت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو
بن یزید آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آ
زیاده کرد یجهر به بدانکه اصح آنست که تغنی درین حدیث از غنا ست بمد نه از غنی بقصر بمعنی توانگرے و بی
بعض گفته اند نه ازان جهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس
مراد بتغنی اینجا جهر بقرأت ست که در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین و تطییب
و تحزین اوست بطورے که مورث خشیت و جمع هم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در دل
قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد
صلی الله علیه وآله وسلم کدام یکے از آدمیان احسن ست از روی صوت و قرأت مر قرآن را فرمود آنکه چون
او را ظاهر شود دانی دے اثر خشیت و تحزن نه رعایت قوانین موسیقی و تکلفات تغنی زیرا که در کراهت و
منع و نهی ازان احادیث وارد یافته چنانکه بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتابش از حذیفه آورده اند که گ
صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل عشق
کتابین و سرانجام ست که بیایند بعد از من قومے که ترجیع کنند بقرآن مثل ترجیع غنا و نوحه نگذرد قرآن ا
ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول در فتنه است دلهاے این قوم و دلهای آن کسانی که خوش دارند کار ایشان را
تشدید و نکیر بران بحدے واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان پرهیزگار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ

کہ خارے کہ در پاے مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این مسئلہ در رسالۂ تسلیۃ المصاب بنیل الاجر والثواب بتفصیل مشرح و مبین شدہ است و از عائشہ رض بروایت بخاری و مسلم آوردہ اند کہ اگر بر کسے ریشے و جراحتے بودے آنرا رقیہ یعنی افسون کردے باین رقیہ کہ انگشت مسبحۂ خود را بر خاک نہادے پس بر داشتی و گفتی بسم اللہ تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ باصبعہ واقع شدہ بے تقیید مسبحہ دیا سبابہ و در حصن حصین برمز مسلم باصبعۃ السبابۃ آوردہ و ابہرے در شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکند کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ میگرفت از لعاب دہن مبارک بر انگشت مسبحۂ خود بستری می نہاد انگشت را بر خاک تا چیزے از ان با انگشت مبارک میچسپید بعد از ان مسح میکرد با انگشت بر موضع قرحہ و جراحت و میگفت این کلام در حالۂ مسح طیبی از توربشتی نقل میکند کہ گفت آنچہ سبقت میکند بفہم ازین صنیع حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنست کہ تربت ارض اشارت بفطرت آدم باشد و ریقہ بعضنا اشارت بنطفہ کہ پیدا کردہ شدہ است از وے آدمی گویا تضرع کردہ و درخواستہ بلسان حال و فحوای مقال کہ خداوندا تو آن قادرے کہ اختراع کردے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مہین آسان ست بر تو کہ شفا دہی کسے را کہ نشاء وے این ست و از قاضی بیضاوی نقل کردہ کہ گفت تحقیق گواہی دادہ اند مباحث طبیہ کہ لعاب دہن را تاثیرے و مدخلے در نضج و پختہ شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات ست و تراب وطن را نیز تاثیر ست در حفظ مزاج اصلی و دفع نکایت مضرات و لہٰذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفتہ اند کہ اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید باخود خاکے از زمین مالوف بردارد و با آبہاے کہ در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغیر مزاج و رقی و عزائم را آثار عجیبہ است کہ عقول از وصول بکنہ آن عاجز و قاصر ست انتہی و حق آنست کہ افعال و اعمال آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را اسرار و غوامض ست کہ مفوض و موکول بعلم اوست و آنہاے کہ در مضیق طبیعت و فلسفہ گرفتار اند دست و پاے میزنند و قاضی بیضاوی سامحہ اللہ بس گرفتار ست باین طریق و سلامت در تفویض و تسلیم ست و اللہ الموفق و بعض شراح گفتہ اند کہ مراد از بعض حضرت رسول ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم چنانچہ در رفعنا بعضہم درجات گفتہ اند و مراد بارض ارض مدینہ است کہ او را خاصیتے در شفاے مریض باحادیث ثابت شدہ است و بالجملہ رقیہ بقرآن و اسماے الٰہی و بآنچہ از مہمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست ست و آنچہ معنی او معلوم نباشد و بزبان معہود نبود جائز نیست مگر آنکہ بر زبان نبوت رفتہ باشد چنانچہ در افسون نیش کژدم در حدیث آمدہ است بسم اللہ شجۃ قرنیۃ ملحۃ بحر قفطا واللہ اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب باب علاج پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بیاید ان شاء اللہ تعالی و بخارے و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی آوردہ اند کہ عائشہ رض گفت عادت شریف حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن بود کہ چون در فراش رفتی و در خوابگاہ خود جاے گرفتی ہر دو دست مبارک جمع کردی و پیش دہن بردے و در ان نفث کردے یعنی باد دہن در ان دمیدی و سورۂ اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتے معوذات و قل ہو اللہ احد بخواندے و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغہ جمع بر تثنیہ یا قل یا ایہا الکافرون نیز در ان داخل بود و بیان آن در فصل ادعیہ کہ بعد از سلام نماز خواندی کردہ شدہ مانند آنکہ درینجا گفتہ اند کہ در حدیث ذکر نفث مقدم ست بر قرأت و ظاہر آنست کہ قرأت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن بدم ہمراہ بر بشرہ برسد و این اشکال در روایتے کہ مصنف آوردہ و بحرف واو واقع شدہ توجہے ندارد چہ عطف بواو

واجابت دعوت وتشمیت عاطس مؤید آنست و در روایتی از مسلم شش گفته و نصیحت مسلمان در وقت طلب وی و نصیحت را زیاده کرده وظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شدے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عیادت فرمودے اگر از یاران صحابه بمعنی اخص که طول الصحبت و کثیر المجالست باشند مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در آن اکتفا بمجرد روایت کنند خود تمامه مسلمانان آن عهد یاران آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند فافهم وچون در آمدے نزدیک بیمار شدے و پیش سر بیمار نشستے و از حال وے سوال کردے و گفتے کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی و بسیار سوال کردے و چه میخواهی وطبیعت بچه چیز مشتهے و خواهان ست و اگر چیزے را مشتهے بودے و آن چیز مضر نبودے آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه بآنها ناطق ست و صاحب مشکوٰة حدیث ابن ماجه از ابن عباس رض آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عیادت کرد مردی را فرمود چه میخواهی و بچه میل داری از طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وے نان گندم باشد بفرستد از برای برادر خود پس فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد و بطلبد بدهید مراد را و در حدیثے دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند او را خدا تعالی از میوهای بهشت طیبے میگوید که این بنا بر توکل ست بخدائے رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنا بر آنست که آن مریض مشرف بر موت بود و از حیات او نومیدی دست داده و در لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است مصنف آمده است و در کتاب الهدی نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت و مضر نبودے چنانکه نان گندم در اغلب احوال انجنین ست نیز اگر مراد اشتهاے صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج ست نیز وجهے دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اکراه نمیدو بزور ندهید بیماران خود را طعام و شراب زیرا که طعام و شراب میدهد ایشان را خدا تعالی یعنی بی میل و اشتهای صادق والله اعلم و دست راست بر بدن بیمار از جبهه و روے یا سینه و شکم و یا دست فرود آوردے و این دعا خواندے اللهم رب الناس اذهب الباس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده و در روایتے اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت و از برای بیمار سه بار دعا کردی چنانچه ثابت ست و چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار و در جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصحبت حدیث بخاری و ابی داؤد را از عائشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه و در روایتی عام حجة الوداع بیمارے شدید از شکم پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی پس گفت پدر من یا نبی الله من مردے مالدارم و جز این یک دختر کسے نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث و ثلث بسیار ست برای وصیت پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف سعدا واتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بجگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم و درین روایت تکرار این کلمه نیست و در آنچه آورده در کتاب وصیت از حرف واو روایات تفصیل آورده و در بعضے از آنها این کلمه مکرر آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمدے بر بیمار گفتے لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول و مشکوٰة از حدیث بخاری آمده و مصنف میگوید که گاه گفتے کفارة و طهور و مراد کفارت ذنوب و طهارت از آثام ست و در فضل مرض عموما و خصوصا در تکفیر و تطهیر وے از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است

بستانی در بهشت و در روایتی آمده که ابو موسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی آمده و حسن این حدیث از علی روایت کرد و این حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیای مقدسی در مختاره حدیث دیگر آورده که کسیکه میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا بمقدار زانو پس چون بنشیند پیش بیمار و چون بنشست غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث ست ظاهرا مقصودش بیان مضمون این احادیث ست پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت درد چشم نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابو داؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند که سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد است بر کسی که قائل ست که عیادت ارمد یعنی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی عیادت نبود درد چشم و درد دل و درد دندان و گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف ست بر یحیی ابن کثیر و این حدیث بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره نیز آمده والله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری و ابو داؤد از انس آورده اند که پسری بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم پس بیمار شد پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر ابو القاسم را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود شکر مر خدای را که خلاص گردانید او را از آتش دوزخ و ازین حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست و عیادت کافر جائز ست خصوصا بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب ست که مصنف حکایت ابو طالب را آورده و با این حدیث جمع کرده و گفت و چون عم وی ابو طالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابو طالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد بدانکه مشایخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابو طالب ثبوت نه پذیرفته و در صحاح احادیث ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من الله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده نشوم ازین پس این آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآیه و آنچه از اقوال و افعال و اشعار ابو طالب که در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وی بنبوت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در بعضی روایات آمده که ابو طالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف آن نمی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه بجهت جزع و بجز موت گفته هر آئینه میگفتم آنرا و آن را پنهان با تو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجانب وی که می جنبانید لبهای خود را گوش نزدیک دهان وی برد و شنید که کلمهٔ ایمان میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که امر کردی او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده ست در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که معرفت ابو طالب به نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده بدان شیعه بر اسلام وی و استدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت ندارد بر آن و گفته که با بیان کرده ایم آنها در ترجمهٔ ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهی مخفی نماند که صحت اسلام ابوین بلکه سائر آبا و اسلاف وی

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلاً اگر کسی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمد و عمرو بعد از وی ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در ان روایت ست که نفث فقرا بحروف فاند کورست چه فا برای ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و میدید پس از ان خواند اینجا بعض گویند که وقوع فا سهو کاتب ست یا سهو راوی است و اینوجه بعید ست و بعض گویند که مراد آنست که اراده کرد و نفث را پس از ان بخواند بقیاس اراده و نفث مقدم بود بر قرائت و بعض گویند تقدیم نفث بر قرائت از جهت مخالفت ساحران و ابطال ست که قرائت قبل از نفث کنند والله اعلم و بالجمله این سورها خواندی و میدمید و دست مبارک در بدن طیب خود و در روایتی دست بر جسد مبارک خود در او و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف را بمالیدی آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خواندی و بدمیدی و بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل این حدیث اینجا و مناسب این مقام که رقیه کردن و بدمیدن و بمالیدن ادعیه است بر بدن بیمار آنست که عائشه گفت که چون آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم بیمار شد و فرمود تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی را میگرفتم و به بدن وی میمالیدم در جامع الاصول همچنین ست و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی تفصیل گفت که من میخواندم و بدو دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیر خواندن و دمیدن از عائشه بود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عائشه دستهای مبارک وی را گرفته بر بدن وی میمالید زیرا که نهایت ضعف و وجع مانع بود آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم از تحریک یدین برین روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بود و دست مالیدن از عائشه و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف ست که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت ست و گفته است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از ان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی بیمار شد و این طبیب را الزام بملازمت خود کرد و چون آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت آن روز که در دین یهود ست از دست ندهد و اگر بود و گردنش زنند عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاکت بیمار ست پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد و بعد از ان این رسم شایع شد و اکثر مردم بران اعتماد کردند و نیز میگوید ابن صلاح قولی غریب از فراوی نقل کرد که عیادت مستحب ست در زمستان بشب و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی آن باشد که محنت و کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب ست و در صیف بدرازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح اوست انتهی و میفرمود که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند رحمت بر وی فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آنرا غدوه گویند هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آنرا عشیه خوانند هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا صباح و در جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض و در روایتی هر که عیادت کند برادر مسلمان را لایزال در بستان بهشت ست و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند و باز گردد از عیادت و حدیث ابی داود و ترمذی از علی مرتضی آورده از قول او و چون صباح بود الخ و در بعض روایات در آخر این حدیث آورده و باشد او را

که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدك نزل بك وانت خیر منزول به فاغفر له ووسع مدخله ودر تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول ست سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی وابن النجار وابن عساکر ودیلمی از ابی امامه رض آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون مردیکے از برادران شما ودفن کردید اورا وریختید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید یا فلان ابن فلانه ووی یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمید هد پس تر گویید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود برمی نشیند در قبر پس تر گوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر گوید ای فلان یاد کن آنرا که برآمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدا پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکے از منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم اکنون ما با وے که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردے در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بلکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است وهمیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی وظاهر مراد آنست که این فعل از ان حضرت منقطع نبود که یکبار ودو بار میکرد وبعد ازان میگذاشت بلکه دوام واستمرار داشت بحسب اوقات وعادت مستمره داشت که گاهی قبر وی را تعاهد وتفقد کردے وبسلام ودعا که موجب حصول روح وراحت ونزول رحمت ومغفرت بود مخصوص کردی این فعل از انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق بعضے از اصحاب مخصوص بودے ودر زیارت قبور علی العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف مشرف ومستعد گردانیدے وکلام در زیارت قبر در آخر فصل بتفصیل بیاید وپیش از موت در حالت مرض عیادت نمودے چنانکه گذشت وآخرت را یاد دادے وبوصیت وتوبه فرمودے تا مورث محبت موت ولقاے الهی جل وعلا گردد وبحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه برضا ومحبت وے تعالی فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا وتعلقات وے آسان یابد وحاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق ورسالت رسول کردندے ومیفرمودی لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام وے کلمهٔ توحید بود وبحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان وحسن عاقبت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند وابرام ننمایند که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید وترمذی از عبدالله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردے چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبرانم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست واز عادات امم ضلال کفار ومشرکان که ایمان به بعث ونشر ندارند منع وزجر کردے چون منع وزجر از عادات اهل کفر وضلالت را علی الاطلاق ذکر کرد وبعضے از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه وجع ودرد مصیبت وجهل وبیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد وگفت واز لطم خد وطپانچه زدن بر رخسار ها وشق جیوب پاره کردن گریبانها وحلق رؤس تراشیدن سرها وامثال آن از جزع وفزع ونوحه نهی وردع ومنع وزجر بلیغ فرمودے واحتمال دارد که این لطم وحلق وشق وامثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند لیکن از عادات آنهاست وبحمد واسترجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن ورضا بقضاے الهی امر کردی در صحیح بخاری ومسلم از ابن مسعود رض آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وے از ما نیست واینها از اعمال جاهلیت ست واز ابی موسی اشعری رض آمده که گفت آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم مشهور است ومتاخرین بر اثبات وتقریر آن اند ودرین باب مبالغه دارند برخلاف طریقهٔ متقدمین وشیعه
اسلام ابوطالب را نیز ازین قبیل دانند والله اعلم **فائده** از آداب عیادت آنست که وضو کند وحسبة قصد رود وبیمار را
تسلی دهد وصبر فرماید واز چگونگی احوال پرسد وتنفیس وتقویهٔ وی نماید وامیدوار حیات گرداند وباجر وثوابی که بر مرض
در احادیث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت درآمدن بگوید لا بأس طهور ان شاء الله تعالی ودست بر بدن بیمار نهد
وادعیهٔ ماثوره بخواند وبیمار را دعا کند واز برای خود از وی دعا خواهد ودر نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را
دوست دارد وغوغا نکند وسخن بسیار که او را ناخوش آید نگوید ونزد بیمار چیزی نخورد وباید که در عیادت شتابی نکند وبعد
از دو سه روز از بیماری بعیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز همچنین بود وهر روز بعیادت نرود بلکه یک روز
درمیان یا بعد از دو سه روز برود وکل ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم در احوال میت وادای حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم
بمیت ومعاملهٔ وی باموری که ویرا در قبر وقیامت نافع بود مثل تلقین وتثبیت ودعا ونماز وقضای دین ومانند آن
ومشتمل بود بر احسان با اقارب واهل بیت وی بتعزیت واطعام وتفقد احوال چنانکه در فصل خطبهٔ جمعه گذشت از حدیث مسلم
که فرمود که هر که مرد ومالی بگذاشت از برای اهل اوست وهر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر من است وبر اقامت عبودیت
احیا وتعلیم احکام ودر آنچه با میت وآن معامله کنند مثل صبر وترک جزع وفزع ومنع از نوحه ودیگر مراسم جاهلیت اول احسان
بمیت کردی وتجهیز وساختگی وی بسوی آخرت بر احسن احوال وافضل صفات ظاهر وباطن فرمودی وتفصیل آنچه بطریق
اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجمیع صحابه صف کشیدندی وبرای میت استغفار کردندی
وبروی نماز گذاردندی ودعا کردندی واز حضرت عز شانه طلب رحمت وآمرزش کردندی در احادیث صحیحه آمده است
که هر میتی که بر وی صد کس وبروایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده میشود ودر روایتی سه صف ودر روایتی امتی
از مسلمانان واقع شده بی تعیین عدد وبعد از ان همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رفته او را بمدفن رسانیدندی
وقاعدهٔ تکریم وتبجیل مسلمانی بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل جنت عیادت وحضور جنازه ونگاه داشتن
روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابو بکر رض گفت منم یا
رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابو بکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده
باشد هم ابو بکر رض گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وی گفت منم یا رسول الله فرمود
جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه درآید بهشت را وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه حاضر
بودند بر بالای قبر وی بایستادی واو را دعا کردی وتثبیت وی بکلمهٔ ایمان وجواب وسؤال منکر ونکیر خواستی که در محتاج
ترین وقتی که وقت غربت وتنهائی در قبر است او را از حق درخواستی ودر جامع الاصول حدیث ابی داود از عثمان رض آورده که گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروی ومیگفت استغفار کنید مر برادر خود را وسؤال کنید
برای وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سؤال کرده میشود واز وی واز علی رض آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

رسول خدا در مسجد محزون و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پس بروی در آمد و شد رحمت یکی نسای جعفر را
بیان کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سہ بار آن مرد آمد و رفت کرد و
فائدہ نداشت پس نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول اللہ و ممتنع نشدند
بگفته من فرمود بگذار و خاک در دهن ایشان کن و از انچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
برمیت گریه و حزن اوست بر موت ابراہیم ولد شریف وی چنانکه میگوید و با وجود آنکه آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکرترین و صابرترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراہیم پسر دو سالہ وی بود و بروایتی
شانزده ماه و هشت روزه و بروایتی یکسال و دو ماه و شش روزه و بروایتی هفتاد روزه و بر هر تقدیر اتفاق ست که در مدت رضاع
از عالم رفت و لهذا در باب رضاعت آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا کرد و کمال رضاع وی میکند و در روز
موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بروایتی روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست
و هشتم یا بیست و نهم ست مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراہیم ست آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود که ماه و
آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در انجا دخلی نبود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراہیم لکان نبیا
یعنی اگر میزیست ابراہیم هر آئنه پیغمبرے میبود و پیغمبر بودن جائز نه و چون بعد از محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پیغمبر
نبود لاجرم نه زیست در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمت ظنی ست لیکن
اینحدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او بنی بجهت چیست مگر ابنای پیغمبر پیغمبرے باشند اینچنین خود نیست پس
ملازمت تمام نبود و در سند اینحدیث نیز سخن ست فافهم و اللہ اعلم و بالجملہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بموت ابراہیم گریه کرد
و فرمود تدمع العین اشک میریزد چشم و یحزن القلب اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوئیم مگر چیزیرا که
راضی ست از ان پروردگار و انا و بدرستی که ما بفراقک یا ابراہیم بفراق تو اے ابراہیم لمحزونون اندوهگینیم بخارے
و مسلم و ابو داؤد از انس می آرند که گفت آمدیم ما با رسول خدا بر ابی سیف حداد که شوهر دایه ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم بود و ابراہیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ابراہیم را و بوس کرد و ببوئید
او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم بار دیگر با رسول اللہ بروی در حالتے که جان
میداد ابراہیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم پس گفت عبد الرحمن بن عوف رض میگرئی تو یا
رسول اللہ فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت ست یعنی نه از جزع و عدم صبر ست بلکه رحمت و رقت ست
بر مقبوض بار دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی الرب و انا بفراقک
یا ابراہیم لمحزونون و از اسامه بن زید مے آرند که زینب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کس فرستاد نزد آن
حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که پسرے بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم نیز کس
نزد زینب فرستاد و که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست انچه گرفت و مر او راست انچه داد و هر چیز را از انچه گرفت و داد نزد وی تعالی مدتی
معین ست و صبر کن و امید وار ثواب باش زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
که البته بیاید حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برخاست و بر زینب آمد و با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب
و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی اللہ عنهم اجمعین پس نشسته آوردند صبی را بر حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بگرفت و مکنار خود

صلی الله علیه وآله وسلم انا بری من حلق وصلق وخرق حلق تراشیدن سر وصلق برفع صوت در مصیبت و نوحه کردن وبعضی بلطم وضرب وجه نیز تفسیر کرده اند وخرق پاره کردن گریبان واز انس رض آمده که بگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر زنی که میگریست نزد قبری پس فرمود بپرهیز خدا را وصبر کن ای زن گفت دور شو از من که تو نمیدانی وترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود وپند میداد پس آن زن پشیمان شد وبحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد واعتذار نمود که یا رسول الله من نشناختم ترا معذور دار مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند الصدمة الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت و زور آن اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی ست وابو داؤد از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کنا د خدای تعالی نوحه کننده را وشنونده را یعنی بسمع رضا ودر احادیث صحیحه آمده ان المیت یعذب ببکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر بگریستن اهل وعیال وی ونوحه کردن ایشان بر او ودر روایتی کسیکه نوحه کرده شود بر وی عذاب کرده شود در روز قیامت این حدیث بطرق متعدده آمده وعائشه رض این حدیث را بر ان وجهی که معنی او بظاهر در فهم درآید انکار کرده واستبعاد نموده وگفته که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز این چنین نگوید کسی چرا معذب شود بگناهی که دیگرے کرده باشد وفرمود بس ست شما را قرآن مجید درین باب بخوانید ولا تزر وازرة وزر اخری، وچون گفته شد عائشه رض را که ابن عمر رض میگوید وروایت از پدر خود میکند که میت عذاب کرده میشود ببکای حی گفت بیامرزد خدای تعالی ابا عبد الرحمن را واین کنیت ابن عمر رض ست وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذشت بر یهودیه یا یهودی که گریسته میشد ونوحه کرده می شد بر وی فرمود که ایشان میگریند بر وی ووے عذاب کرده میشود در قبرش ودر روایت دیگر آمده که عائشه رض گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود بجهت بکاے اهل وی بر وی بلکه خدای تعالی زیاده میکند عذاب مر کافر را ببکاے اهل وی بر وی یعنی این مخصوص بکافر ست که معذب ست وبکای اهل وی بر وی سبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده باشد وبعض گفته اند که تعذیب میت ببکای اهل بر تقدیریست که او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت کرده بآن چنانکه اهل جاهلیت میکردند وبران اجر می قرار میدادند ودر صحیح بخاری ومسلم از مغیرہ بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسے که نوحه کرده شود بر وے عذاب کرده میشود بانچه نوحه کرده میشود بر وے یعنی بانچه نوحه گران او را بدان می ستایند بر روی وی بطریق استهزا وتهکم میگویند که وی متاذی میگردد واینجا نیز همان اشکالی که بر تعذیب وارد شود درود میآید که چرا بفعل دیگرے متاذی گردانند گویند از ان جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف بدین صفات وراضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد والله اعلم واگرچه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از گریستن و نوحه کردن وجزع وفزع کردن نهی کردے اما از ریختن اشک وحزن قلب بی آن اشیا منع نکردی وخود نیز کردی چنانکه ابوداؤد وترمذی از عائشه رض آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوسه داد درمیان دو چشم عثمان بن مظعون که اول من مات من المهاجرین فی المدینة بود بعد از موت وے وگریه کرد وهر دو چشم مبارک وی اشک میریختند وبخاری ومسلم از انس رض آورده اند که محزون شد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از قتل قرا اشد حزن که ندیده بودم او را هرگز که این چنین شده باشد واز عائشه رض آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب وعبد الله بن رواحه بنشست

ظاهر و نزدیکم امروز ست گفتم روز دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از ان نظر بجامهٔ خود که پوشیده بود که کشیده بود در مرض در دے و آن جامه بود که در وے روغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را و زیاده کنید دو جامهٔ دیگر و تکفین کنید مرا دران عائشہ رض میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفتند زندگان سزاوار ترند بجامهٔ نو این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت وی رض قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده که چون حاضر شد مر او را موت بطلبید جامهاے نو و بپوشید و گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیه و آله وسلم که گفت میت بعث کرده میشود در جامهاے که مرده است دران یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وے بعد موت ست نه آنکه موت در وے باشد مانند آنکه درینجا اشکال آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات وارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگر ست و حشر دیگر پس تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهند که یکے را بطهارت نفس و برأت از عیب وصف کنند گویند فلان طاهر الثیاب ست و تحقیق آمده است در تفسیر کریمه و ثیابک فطهر + ای عملک فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل و المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود که برانگیخته می شود بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورپشتی نقل میکند که گفت بعضے از اصحاب بودند که در بعض احیان بتاویل نصوص و صول بحقیقت مراد نمیرسیدند و بر ظاهر حمل میکردند و آدمیان متفاوت اند و در مراتب آن چنانچه عدی بن حاتم چون شنید کریمه + حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود + دو عقال سیاه و سفید را در تحت وساده خود نگاه میداشت الحدیث و در حدیث و انما انا قاسم و اللہ یعطی گفته که اعلام کرد آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت آنچه وحی کرده شده است بسوی من هیچ یکے را از امت خود بر دیگرے بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ و عدل کروم در قسمت و تفاوتی که هست در فهم و ادراک معنی آنست و این واقع ست از طریق عطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند ازان مگر ظاهر جلی را و مے شنیدند آنرا بعض دیگر اند ایشان یا از قرنے که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین و استنباط کردند ازان مسائل کثیره را + و ذلک فضل اللہ یؤتیه من یشاء + انتهی و ممکن ست که گفته شود ابو سعید رض جامها پوشیده بقصد نظافت و طهارت بعد ازان این حدیث بخاطر وی رسید که شنیده بود از حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وے همان باشد که کرده اند ولیکن بظاهر حال این حدیث را بر خواندن بقصد بیان سبب پوشیدن جامها یا جامهٔ نو پوشیدن وے از جهت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظواهر بود اگرچه حقیقة مراد دیگر ست چنانچه در حدیث سازید علی السبعین که در وقت نزول کریمهٔ + ان تستغفر لهم سبعین مرة + فرمود و گفته اند که حقیقة مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین ولیکن آنحضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم از برای اظهار غایت رحمت و رافت حمل بظاهر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند و من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیامرزد ایشان را فافهم و باللہ التوفیق و مدتے در ابتداے حال عادت صحابه رض آن بود که چون شخصی محتضر شدے و بر موت مشرف گشتے حضرت رسالت را صلی اللہ علیه و آله وسلم دعوت کردندی و حضور شریف او را درخواستندی و آنحضرت صلی اللہ علیه و آله و

بفشاند و جان صبیے در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب بجست دو چشم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سعد بن عبادہ گفت این چیست یا رسول اللہ فرمود این رحمتی ست کہ نہادہ است حق تعالی در دلہای بندگان خود و رحم نمیکند خدای تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباس می آرد کہ دختری از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جان میداد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را بسینۂ مبارک خود فرو چسپانیدہ بود و میگریست ام ایمن چون اینحال مشاہدہ کرد نیز بگریہ در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نزد رسول خدا گریہ میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول اللہ چون نگریم و ترا میبینم کہ گریہ میکنی پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این گریہ نیست کہ من میکنم این رحمتی ست از خدا یعنی گریہ من از جزع و بے صبرے نیست بلکہ رحمتی ست نازل از جناب الہی بر من میت و بر ہمہ حاضران و چون در صدور گریہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با وجود آن کمال کہ داشت در فہم ظاہر استبعادی پیدا میکند چنانچہ صحابہ نیز از ان سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق کہ شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاہر و باطن باشد در حق بشر آنکہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست برخلاف خلق ملائکہ اینست کہ ہر چیزے را حق خویش بدہد و آثار جمیع حواس و قوی از وے بظہور آید در انچہ مقدور ست بقدرت و اختیار و در انچہ نہ مقدور ست بحکم طبیعت و اضطرار و الا نقصان در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکے از وجوہ وجود سکرات موت در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمین ست کہ وی مقتضاے طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن ست و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک ست و منشاء صدور آثار طبیعت و جبلت از ان حضرت اینست کہ وی جمیع مراتب تمام و کمال داشت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و محققان صوفیہ قدس اللہ اسرارہم میگویند کہ جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر و را ارباب تمکین جدا جدا بکار اند سر بذات حق متصل ست و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت دستکار در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و پژمردگی شان بر اہل سکر و تلوین ست نہ ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ در تجہیز میت و تنظیف و دفن وے تعجیل فرمودے در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آوردہ کہ گفت چون بیمار شد طلحہ بن البراء رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعیادت وے رفت و فرمود گمان نمی برم او را مگر کہ حادث شدہ است بوی موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید کہ جیفۂ مسلمان محبوس و موقوف کردہ شود میان اہل و عیال وے و در جامہاے سفید تکفین کردے و فرمودے بپوشید جامہاے سفید را کہ آن بہترین جامہای شماست و تکفین کنید دران مردہاے خود را رواہ ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و ظاہر جامہاے سفید مطلق ست نو بود یا شستہ و احادیث در تعجیل و تحسین کفن واقع شدہ اما نہ چنانکہ بحد اسراف کشد و مراد بتحسین کفن تنظیف و تطہیر اوست نہ اسراف در ثمن وے ابو داؤد از امیر المومنین علیؓ آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گران بہا مکنید در کفن کہ وے بسلب کردہ میشود و سلب سریع یعنی زود کہنہ و پوسیدہ میشود در گور پس گرانی در وے اسراف بود و در صحیح آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در سہ ثوب سحولیہ تکفین کردند و تفسیر کردہ اند سحولیہ را بثوب ابیض و بعض گفتہ جامۂ قصارت کردہ و گفتہ اند کہ سحول قریہ است بیمن کہ نسبت کردہ میشود بوے اثواب و در موطا از عائشہؓ مے آرد کہ گفت در آمدم بر ابی بکرؓ در بیماری وی پس پرسید از من کہ کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم روز دوشنبہ پس گفت

و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصهٔ نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت وے رسانید
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وے بکنم پس بیرون آمد
بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جائز بودے بیرون آمدن براے چه بودے و بعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن
مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این ست مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجد بود مُعد از براے نماز جنازه جائز ست
در وے بیکراهت و الله اعلم و اختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست و این مناسب ست
بقول کسے که قائل ست که مرده نجس ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه و بنا برین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود و نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابو هریره را که مستند حنفیه و مالکیه است رد میکند و میگوید و حدیث
ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و [redacted] مسجد فلا شئ له روایت وے غلط ست و سهو ست
از راوی صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شئ علیه ست یعنی هر که گذارد
نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجے بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شئ له آورده است و گفته که
در یک نسخه چنین واقع شده است که فلا شئ علیه و ازینجا معلوم گردد که اصل فلا شئ له است و در هدایه این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شئ آورده فتدبر و میگوید که بعضے از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه از افراد صالح مولی التوأمه است و وی ضعیف ست و در حدیث شیخ ابن الهمام
گفته که مولی توأمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته
در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست و حجت ست و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث
از وے شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وے بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم و میگوید و نماز برابو بکر و عمر در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرده که گذارد عمر نماز را بر ابی بکر رض
در مسجد و گذارد صهیب بر عمر در مسجد اما درین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاردند و هیچ کسے
انکار نه نموده و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود و حق آنست
که اگر مدعاے شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست و الا می در آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم جنائز تمامه صحابه را و متوارث می شد در میان ایشان و اگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن و مکروه میداریم
آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائم نشد از ایشان دلیلے بر افضلیت آن در مسجد با مساوات
طرفین کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال و احتیاط و اطمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه بالعلامت
عدد وتر بشویند و در غسل آخرین قدرے کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب ستة از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت
چون وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
و بگردانید در مرة اخیره چیزے از کافور و در روایتے از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری و مسلم ست که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری ست

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعای آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گشتی و وی را تجہیز و
تکفین کردے و بر وے نماز گذاردے و تشییع جنازہ تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و مغفرت مشرف
ساختے چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شدند معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استدعا و امتداد حضور و
وقوف از اول تا آخر آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشقتے تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصے وفات کردے
بعد از وفات وے اعلام کردندے تا بتجہیز و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند کہ اینہم خالی از مشقتے نیست میت را
تجہیز کردندے و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردندے تا بر وے نماز گذاردے و در نادر اوقات اگر شب بودے
یا مانعے دیگر و در طلبیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشقتے گمان می بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز
میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید
و نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد هم بود و جائز ست
و مذہب شافعی ہمین ست و دلیل ایشان حدیثے ست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی
و نسائی آوردہ کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ رض در آرید جنازہ او را تا نماز کنم بر وی پس انکار
کردہ شد بر وی پس گفت واللہ بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر دو پسر بیضا سہیل و برادرش
در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ رض این فعل را گفت این چہ بلاز و د فراموش کردند مردم این را کہ نگذارد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نہادند او را بر در حجرہاے ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان
کہ مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ جنازہ را آوردہ شود و جائز در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ رض گفت کہ چہ شتابند مردم در عیب
گرفتن چیزے کہ علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ نگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز ہمچنین آوردہ و ابو داؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار
آوردہ اند گفت عائشہ رض نگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگویند امام شافعی کہ
نماز جنازہ دعاست یا نماز و مسجد اولی ست بآن و مذہب امام مالک و امام ابو حنیفہ کراہت نماز جنازہ است در مسجد کراہت
تحریمی یا تنزیہی و در روایت ست نزد ما و ظاہر ثانی ست و ظاہر از کلام مالک کہ گفت لا احبہ نیز ہمین ست و دلیل ایشان
حدیثی ست کہ ابی داؤد از ابی ہریرہ آوردہ و طحاوی در معانی آثار نیز آنرا روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کسے کہ بگذارد نماز جنازہ در مسجد نیست مر او را چیزے یعنی از اجر و ثواب طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت این حدیث
اولی ست از حدیث عائشہ رض زیرا کہ حدیث وے اخبار ست از فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالت اباحت کہ
نہی بران متقدم نشدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار ست از نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ متقدم ست امر اباحت
پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ رض زیرا کہ ناسخ ست مر او را کہ اقال الشمنی و نیز در انکار صحابہ بر عائشہ رض
دلیل ست بر آنکہ ایشان را معلوم بود کراہت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشہ رض
ایشان را بہ نسیان و عدم علم محل کلام ست بلکہ تواند کہ عائشہ رض بنسخ عالم نباشد و ظاہر اینست زیرا کہ ایشان جماعہ کثیر اند و نیز میگویند کہ گذاردن
نماز بر ابن بیضا در مسجد بجہت آن بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معتکف بود از جہت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود

و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصهٔ نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت او ما بهانید
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وے بکنم پس بیرون آمد
بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جائز بودے بیرون آمدن برائے چه بودے و بعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن
مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این ست مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجد بود معد از برائے نماز جنازه جائز ست
در وے بیکراهت والله اعلم و اختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست و این مناسب ست
بقول کسے که قائل ست که مرده نجس ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه و برین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابو هریره رضی را که مستند حنفیه و مالکیه ست رد میکند و میگوید و حدیث
ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیٔ له روایت وی غلط ست و سهو ست
از راوی صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیٔ علیه ست یعنی هر که بگذارد
نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ شی و حرجے بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیٔ له آورده است و گفته که
در یک نسخه چنین واقع شده است که فلا شیٔ علیه و ازینجا معلوم گردد که اصل فلا شیٔ له است و در هدایه این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیٔ آورده فتدبر و میگوید که بعضے از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه از افراد صالح مولی التوامه است و وی ضعیف ست و در حدیث و شیخ ابن الهمام
گفته که مولی توامه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته
در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست و حجت ست و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث ست
از وے شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وے بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم و میگوید و نماز بر ابو بکر و عمر در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد که گذارد عمر رض نماز را بر ابی بکر رض
در مسجد و گذارد صهیب بر عمر رض در مسجد اما درین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاردند و انکسے
انکار نمی‌نمود و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود و حق آنست
که اگر مدعا سے شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست والا می مد آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم جنائز تمامه صحابه را در آن و متوارث می شد در میان ایشان و اگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن و مکروه میداریم
آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائم نشد از ایشان دلیلے بر افضلیت آن در مسجد یا مساوات
طرفین کذا فی شرح ابن الهمام فقد بر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال و احتیاط و اطمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه با رعایت
عدد وتر بشویند و در غسل آخرین قدرے کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت
چون وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بر آن اگر رای شما باشد
و بگردانید در مرة اخیره چیزے از کافور و در روایتے از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بر آن اگر رائے شما باشد این روایت بخاری و مسلم ست که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعای آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشرف گشتی و ویرا تجہیز و تکفین کردے و بر وے نماز گذاردے و تشییع جنازہ تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و مغفرت مشرف ساختے چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شدند معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استدعا و امتداد حضور و وقوف از اول تا آخر آن حضرت را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشقتے تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصے وفات کردے بعد از وفات وے اعلام کردندے تا تجہیز و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند کہ اینہم خالی از مشقتے نیست میت تجہیز کردندے و بنزدیک آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آوردندے تا بر وے نماز گذاردے و در نادر اوقات اگر شب بودے یا مانعے دیگر و در طلبیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشقتے گمان می بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید

و نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد و ہر دو جائز ست و مذہب شافعی ہمین ست و دلیل ایشان حدیثے ست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی و نسائی آوردہ کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ رض در آرید جنازہ او را تا نماز کنم بر وی پس انکار کردہ شد بر وی پس گفت واللہ بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر دو پسر بیضا سہیل و برادرش در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ رض این فعل را گفت این چہ بلا زود فراموش کردند مردم این را کہ نگذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نہادند او را بر در حجرہاے ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان کہ مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ در آوردہ شود جنائز در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ رض گفت کہ چہ شتابند مردم در عیب گرفتن بچیزے کہ علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ نگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز ہمچنین آوردہ و ابو داؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار آوردہ اند گفت عائشہ رض نگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی کہ نماز جنازہ دعاست یا نماز در مسجد اولی ست بآن و مذہب امام ابو حنیفہ و امام مالک کراہت نماز جنازہ است در مسجد کراہت تحریمی یا تنزیہی و در روایت ست نزد ما و ظاہر ثانی ست و ظاہر از کلام مالک کہ گفت لا احبہ نیز ہمین ست و دلیل ایشان حدیثی ست کہ ابی داود از ابی ہریرہ آوردہ و طحاوی در معانی آثار نیز آنرا روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کسے کہ بگذارد نماز جنازہ در مسجد نیست مر او را چیزے یعنی از اجر و ثواب و طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت این حدیث اولی ست از حدیث عائشہ رض زیرا کہ حدیث وے اخبار ست از فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حالت اباحت کہ نہی بران متقدم نشدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار ست از نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ متقدم ست امر اباحت پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ رض زیرا کہ ناسخ ست مراد ما کہ اقال الشمنی و نیز دال انکار صحابہ بر عائشہ رض دلیل ست بر آنکہ ایشان را معلوم بود کراہت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشہ رض ایشان را بہ نسیان و عدم علم محل کلام ست بلکہ تواند کہ عائشہ رض بنسخ عالم نباشد و ظاہر اینست زیرا کہ ایشان جماعہ کثیر اند و نیز میگویند کہ گذاردن نماز بر ابن بیضا در مسجد بجہت آن بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معتکف بود و از بجہت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود

ایشان ما وزیاده کرد بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابو داؤد از جابر که گفت که رسید مردی را
تیر در سینه یا در حلق و بمرد پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بر وی و بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و سند این حدیث صحیح ست و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت در حق کشتگان
اُحد نشوئید ایشان را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک مید هد روز قیامت ونسائی نیز روایت کرده باین
لفظ بپیچید ایشان را بخونهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه
میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون ست و بوی وی بوی مشک ست اما در نماز بر شهید اختلاف ست نزد امام مالک
و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة ست و بقولی تخییر ست
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید
نزد شافعی بمعنی حرمت اوست یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب ست نه واجب انتهی و نزد حنیفه واجب است
نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله با نچه صحیح شده است از فعل حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه عادت اوست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب بحدیث
جابر ست بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آورده اند که شهدای احد غسل داده نشد ایشان را و نماز
گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابو داود والترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول احمد که نماز بر شهید باید کرد
حدیث عقبه بن عامر ست که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد روزی پس
نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس برگشت بر منبر سوار شد و گفت من فرط شمایم و من شهیدم
بر شما و بدرستی و براستی والله من هر آئینه نظر میکنم بسوی حوض خود الان من داده شده ام کلیدهای خزائن ارض والله
من نمی ترسم بر شما که مشرک شوید بعد از من ولیکن این می ترسم که تنافس و تفاخر کنید در ان خزائن و نیز آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه رض هفتاد تکبیر برآورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز
گذارد بر کشتگان احد و بگذارد بر حمزه و ثمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سر حمزه آمد و دید
حال ورا از انچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گذارد
بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس تر نماز گذارد بر شهدا نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پس تر
برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا بگذارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم اینحدیث را روایت کرد از جابر بروی صحیح الاسناد ست
و شیخین آنرا اخراج نکرده اند و اگرچه در بعضی از رجال اسناد اینحدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنهاست و بر
هر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن نخواهد بود و آن حجت ست استقلالا خصوصا نزد معاضدت با حادیث دیگر و نیز
حدیثی دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزه رض
هفتاد نماز و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن عباس رض نیز حدیثی درین باب آورده که
نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود واصل بمرتبه حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابوبکر صدیق رض عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده بود و در انجا صدوسی مسلمان کشته شدند و نماز گذارد بر
ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گویند که حدیث جابر که بخاری

میگوید که حاصل آنست که اتیان مطلوب ست و سه بار مستحب اگرهم بیکبار نظافت و نقاوت حاصل گردد احتیاج بما فوق نباشد
و نیز میگوید که نیافتم من در هیچ روایتے بعد سبع لفظ اکثر من ذلک مگر در روایتی مرابوداؤد را و احتمال دارد که این لفظ
بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و باین قائل ست احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبدالبر گفته که نمیدانم
هیچ یکے را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف ست انتهی و تخصیص کافور گفته اند که
بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ اوست در اعماق بدن و او را تصلیب بدن میت که بجهت موت رخاوتے
پیدا کرده و خلل تمام ست در وے قویترین روائح طیبه است و بعض گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن
گردد و ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از ابو سعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح ست و عمل بر این ست نزد بعضے از اهل علم و این قول احمد و
اسحق ست و بعض مکروه داشته اند مشک را برای میت انتهی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض بر آنند
که بجهت حدث ست که بعلت استرخاے مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیراکه آدمی بموت نجس نگردد از جهت
کرامت وی و عدم اقتصار بر اعضاے وضو بجهت آنست که اقتصار بر آن در حالت حیات برای دفع حرج ست که مکرر میشود هر روز
و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعض میگویند که غسل وے بجهت نجاست ست که بموت عارض شده
چنانچه سائر حیوانات و لهذا اگر شخصے مردهٔ آدمی را با خود بردارد و نماز کند جائز نبود نماز وے و اگر بیوضوے را بردارد
جائز ست و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سائر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابو حنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز بر این ست از جهت وجود حرج در آن خلافاً للشافعی و نزد بعضے علما غاسل میت را باید که
غسل کند و در جامع الاصول حدیث از ابو داؤد از عائشه رضی نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر رض آورده که وی غسل داد پسر یرا که مر سعید بن
زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازهٔ او را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو هم نکرد و نیز آورده که اسماء
بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد مر ابوبکر رض را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت ست آیا لازم ست بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره رض آورد
که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم غاسل جنازه غسل کند و حامل وے وضو و میگوید درین باب حدیثے از علی رض
و عائشه رض نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن ست و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعض گفته اند که واجب ست
غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست و احمد نیز گفته
که امید دارم که واجب نشود بر وے غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وے و اسحق گفته لا بد من الوضوء
و از عبدالله بن المبارک آمده لا غسل و لا وضوء انتهی و امام ابو حنیفه بر همین ست و شهید را نشویند و سلاح و پوشش جنگ
از وے دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامهاے او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است
کم سازند همچنین ست مذهب امام ابو حنیفه بدانکه ناشستن شهید متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه از جهت حدیث که بخاری
و اصحاب سنن از جابر رض آورده اند که گفت بود پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهاے ایشان و غسل داده نشد

ایشان را

غاسل هر که بود چون ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب حیات دنیا
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه و خانه جا ندهند و اگر از فرس
پامال شدن جای دیگر کشیده بیارند لا باس به است و اگر مقدار وقت نماز بهوش بر ید نیز شهید نیست و در ظاهر
روایت یک روز یا یک شب معتبرست و وصیت نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام موت ست و در روایتی
اگر در احکام دنیا وصیت باشد مانع ست و محرم را در جامهٔ احرام که ازار و رداست دفن کنند و بوی خوش بوی نیارند از جهت
منع استعمال طیب مر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم ست و در جامع الاصول از
کتب ستة غیر موطا باختلاف الفاظ آورده است که مردے ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و محرم بود ناگاه بیفتاد و بر زمین از راحله خود و بمرد و خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در دو جامهٔ وی
و بوی خوش بکار نبرید و سر و روی او را نپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر آن در باب حج
بیاید و مذهب شافعی و احمد نیز همین ست و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وے حکم سائر موتی ست و این را مخصوص همین
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت نموده و گویند که با وی چیزی جز این دو جامه نبود و از جهت
فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند والله اعلم و چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پایهای قدری گیاه بنهند یعنی چون
کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند و وقوع
این حال یعنی پایها را گیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
میت را بیاوردندی سوال کردے که بر وی [illegible] دین بود [illegible] نماز گذاردے و الا فرمودی
صحابه را که بر وے نماز گذارند و خود نگذاردے بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که از این سعادت محروم داشت
و این حدیث دلیل ست بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون ترک کردے و احادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه آورده شد جنازه که تا نماز بگذارد بر وی فرمود بر وے دینی ست گفتند
لا یا رسول الله پس بگذارد نماز را بر وے پس آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزے گذاشته گفتند لا فرمود
آیا دینے هست بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابو قتاده برخاست و عرض کرد بگذار یا رسول الله
نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابو قتاده دین وی بر
من فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آورده می شد
نزد وی مردی که وفات یافته و بر وی دین ست پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلے
گذاشته است نماز میگذارد و الا میگفت مر مسلمانان را بگذارید نماز بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد و نمی پرسید از
دین و میفرمود من اولی ترم بمسلمانان از نفسهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بگذارد دین یا عیال بر من ست قضای دین او
و غمخواری عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب دین و تاخیر ادای آن
بسیار واقع شده ابی داود از ابی موسی اشعری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم ترین گناهان
نزد خدا بعد از کبائرے که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی و بر وے دین باشد و نگذارد

و ترمذی آورده اند ثانی ست و این احادیث مثبت و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است و در بعض شروح هدایه مذکور ست که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وے کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیرے بکند و ایشان را برداشته بمدینه آرد و حاضر نبود در وقتے که نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان ازینجهت روایت نفی کرد و آنها که درحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهداے احد درهمان روز و درهمان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت بنا بر نفی صلوٰة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت وی با روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر میگرداند و آنکه گویند که این مخصوص ست بقتلاے احد ازجهت توریع احیا و اموات بعید ست و ایشان گویند السیف محاء للذنوب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور ست در کتب فقه بعنوان حدیث و همچنین ست که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادتے که ایشان را حاصل شده است و جان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت بشفاعت نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن ست موتی را نزد حق و در روایات آمده است که شهید شفاعت می کند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز گذاردن بر میت از برای اظهار کرامت اوست و شهید سزاوار ترست بآن و طاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعاے رفع درجات و طلب مزید رحمت و لهذا صلوٰة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کردند و بر صبیان می کنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب تنبیه مراد بشهید درینجا هر ستم کشته است که باهن کشته شده باشد یا در معرکهٔ جنگ یافته شده و بر وے اثر جراحت باشد و اگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز درین حکم داخل ست زیراکه بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن ست بخلاف خروج از محل معتاد چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز میرود و بول و غائط و خون بگرمی و باسور نیز میشود و از شدت هول و فزع نیز مے آید دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی درین حکم داخل نیست و ظاهر باید که اگر جنب کشته شده یا حائض و نفساء بوده غسل بر وے واجب ست و این مذهب ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین ست و شافعی و صاحبیه درینجا با وے مخالف اند و میگویند که غسلے که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائرهٔ تکلیف ساقط شد و غسلے که بسبب موت بود و شهادت مسقط آن شد دیگر غسلے واجب نبود و دلیل امام ابوحنیفه حدیث حنظله بن ابی عامر ست که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بشرط شیخین آورده و قصهٔ او آنست که وے نوکدخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه آوازهٔ شدت غلبهٔ جنگ کافران در روز احد شنید بیطاقت شد و فرصت غسل جنابت نیافت برفت و شهید شد پس بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه سبب او را از میان شهدا بخصوص بغسل ساخته اند بروید از زن او بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت که وے جنب بود و چون شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شدتے پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده برآمد اینجا امام ابوحنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی می گوید که اگر غسل جنابت واجب بودے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را غسل دادے امام ما میگوید مقصود غسل ست

بن الاسقع آورده و در روایتے و جبل جوار کسی نیست وگاه گفته انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت ہدیتہا الاسلام
وانت قبضت روحها [redacted] وعلانیتہا جئنا شفعاء فاغفر لہا این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر
شدم مروان را کہ می پرسید از ابوہریرہ چگونہ شنیدی تو رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ دعا میکرد بر جنائز گفت
ابوہریرہ آیا تصدیق میکنی بانچہ سخن ے گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت اللھم
انت ربہا الی آخرہ اخرجہ ابوداؤد و ظاہر اینست کہ ضمیر تانیث برای جنازہ یا نفس یا نسمہ باشد واللہ اعلم و در طفل این دعا
آمدہ است کہ اللھم اجعلہ لنا سلفاً و فرطاً و ذخراً ذکرہ البخاری فی ترجمۃ باب و در بعض روایات شافعا و مشفعا نیز زیادہ آمدہ
و بعضے از علما گفتہ کہ تعیین و عا مزیل رقت قلب ست در ہر چہ ذوق و حضور و خشوع دست دہد بخوانند و لابد اخذ
بدعاے ماثور اولے وافضل خواہد بود و وجود ذوق و حضور در وے اتم واکمل مگر در بعض اوقات کہ بجہت کثرت تکرار
و ترداد ملالے طریان یافتہ باشد واللہ اعلم وگاہ چہار تکبیر گفتی وگاہ پنج وگاہ شش چہار تکبیر در نماز جنازہ متفق علیہ است میان
ائمہ و در احادیث صحیحہ از کتب ستہ وقوع یافتہ و در بعض روایات خمس و زیادہ بران نیز واقع شدہ و در فتح الباری
میگوید کہ سلف را اختلافے بود و در ان روایت کرد مسلم از زید بن ارقم کہ وی پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ابن مسعودؓ در روایت کردہ شدہ است کہ وی نماز بگذارد بر جنازہ مردی از بنی اسد
پنج تکبیر گفت و از علی مرتضےؓ آمدہ کہ وی میگفت بر اہل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابہ پنج و بر سائر ناس چہار و ابن ابی شیبہ از جابر
آوردہ کہ گفت نماز گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اصحمہ ہفت تکبیر و ابن عساکر از وی آوردہ کہ اگر مردی بودی کہ بدر را و
شجرہ را حاضرہ شدہ بودی بروی نہ تکبیر گفتے و بر مردی کہ بدر را حاضر شدہ نہ شجرہ را یا شجرہ را حاضر شدہ نہ بدر را ہفت میگفت و اگر
ہیچ کدام یکے ازین دو را حاضر نشدہ چہار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرند کہ سہ تکبیر گفت و از انس نیز ہمچنین می آرند
و در روایتے آمدہ کہ سہ تکبیر گفت و چون گفتند او را کہ یا ابا حمزہ سہ تکبیر گفتے سبب چیست برگشت و صف بست و تکبیر
اربع برآورد و در روایت ثلث را گفتہ اند کہ تو اند کہ را وی تکبیر اول را نہ گفتہ باشد چہ وی تکبیر افتتاح ست چنانچہ در نماز
عید و میگوید کہ اکثر اہل علم برانند کہ تکبیرات جنازہ چہار ست و ابن عبد البر گفتہ است کہ ندانم ہیچ یکے از فقہای امصار را
کہ زیادہ گفتہ باشد بر چہار مگر ابن ابی لیلے و میگوید کہ در مبسوط حنفیہ مذکور ست کہ ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز
روایتے ہست و ران و بکر بن عبد اللہ مزنی بران رفتہ کہ کم از سہ نباید گفت و نہ زیادہ بر ہفت انتہی کلام فتح الباری
و شمنی میگوید کہ امام محمد در آثار از ابو حنیفہ از حماد از ابراہیم نخعی می آرد کہ صحابہ تکبیر میگفتند بر جنائز چہار و پنج و شش و در روایتے
چہار و پنج و بیشتر از ان تا زمان رحلت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہمچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت
بعمر فاروق رسید ہمچنین میکردند پس گفت عمر کہ شما ای اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اختلاف کنید آنہا کہ
بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم قریب العہد اند بجاہلیت باید کہ اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
و مجتمع باشند پس نظر بر گماشتند اصحاب کہ دریابند کہ در آخر جنازہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چہار بود و پس اجماع کردند بر ان و اینست معنی قول مصنف کہ گفت و کسانی کہ منع میکنند از زیادہ
بر چہار میگویند کہ ثابت شدہ است کہ آخر نماز جنازہ کہ گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہار تکبیر گفت و بیہقی و طبرانی
این حدیث را از ابن عباسؓ مے آرند و بیہقی گفت کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث بوجوہ متعددہ کہ ہمہ آن ضعیف اند

چیزے که بود قضای آن توان کرد و بخاری از ابو هریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرا
نیست آنکه اداکند اداکند حق تعالی از وی و هر که بگیرد بقصد اتلاف تلف کند ورا خدای تعالی و نسائی از محمد بن جحش
نشسته نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پستر نهاد دست
و گفت سبحان الله چه بسیار دیده میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ما که چه خواهد بود فردای آن روز گفت
یا رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست
در راه خدا پس از آن بار دیگر زنده گردانیده شود و باز کشته شود و باز زنده گردانیده شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت
وین وی و چون در نماز شروع کرده بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند در شرح ابن الهمام گفته قرأت در نماز
تکبیر از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده انتهی و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد
از ابن عباس آمده و از وی رضی قولاً و فعلاً مروی شده و در بعض روایات قرأت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی
گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت ست چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث وی آمده و مذهب شافعی
اینست و از ابی هریره رض و ابن عمر رض خلاف آن مروی گشته مالک در موطا از نافع از ابن عمر رض آورده که وی
در جنازه و مذهب امام ابو حنیفه رح و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بوده
که شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرأت و از کلام شمنی ظاهر شود
ثنا بخواند نزد ما نیز جائز ست و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرأت آن مشروعیت
نه وجوب و لیکن کرمانی گوید که واجب ست و مراد بسنت که در کلام ابن عباس رض واقع شده طریقه مسلوکه
که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ ست از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اینست اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء والثلج والبرد و نقه من
الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس و ابدله داراً خیراً من داره و اهلاً خیراً من اهله و زوجاً خیراً من زوجه و ادخله
الجنة و اعذه من عذاب القبر و من عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی ست که از عوف بن مالک آورده
گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه مردے پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگفت
شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بران جنازه میخواند آرزو بردم که کاشکے آن مرده من بودمی
میگفت اللهم اغفر لحینا و میتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا و شاهدنا و غائبنا اللهم من احییته منا فاحیه
و من توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بعده و در روایتے و لا تفتنا بعده این
از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایت وی فتوفه علی الاسلام آمده و نسائی از وائلة بن الا
وانثانا روایت کرده و بس و ترمذی نیز همچنین کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمة بن عبد الرحمن از ابو هریره
علیه و آله و سلم و زیادت کرده در وی تا فتوفه علی الایمان انتهی و در روایت ابو داؤد اتم و اکمل ست و این سه
و در بعض روایات زیادت اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه و ان کان مسیئاً فتجاوز عنه سیئاته نیز آمده اخر
ابی هریره رض و در بعض اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وی میبرد فی ذمتک و
فقه من فتنة القبر و عذاب النار و انت اهل الوفاء والحق فاغفر له وارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داؤد

خبر کردند فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا در شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بست با مردم بر قبر وی و تکبیر بر آورد چهار تکبیر و بخاری و مسلم
و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس رض که گفت خبر داد مرا کسے که گذشت با رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم بر قبر وے منبوذ پس امامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابه خلف او و بگذارد نماز را
و این حدیث بروایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود و در بعض سه شب
و اصح آنست که در صباح دفن بود کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم روزی پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبرے جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلان
زنی ست مولاة فلانی پس بشناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزه دار
بودے و قیلوله میکردے دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس باستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند
خلف وے مردم و تکبیر گفت بر وی چهار تکبیر پس تر فرمود باید که نمیرد از شما میتی ما دام که در میان شما ام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت است مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم غائب بود
و چون قدوم آورد نماز گذارد بر وے و تحقیق گذشته بود بر وی یکماه بدانکه مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف فیه است
در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شد اول یا نه و نخعی و مالک و ابو حنیفه بر انند که اگر نماز ناگذارده دفن
کرده شده است درست ست و الا فلا و در روایتے امام احمد نیز همبرین ست و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر
بر قبر نگذارد و نزد امام ابو حنیفه رح بشرط آنکه میت در قبر ریزنده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتے از امام محمد
گذارده شود مادام که متمزق نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که در روایات
که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضے ازان روایات نیست
در بعض که موجود ست بصحت نرسیده و چنانکه نماز بر شهدای اُحد که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بود نه بطریق نماز
یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصائص نبی گفته اند بدلالت
این حدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت و نماز من منور ست آن را و اگر طفلے وفات کردے بر وی نماز گذاردی و میفرمود
صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش روِ شمااند بدار آخرت رواه ابن ماجة عن
ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر رض آمده که گفت سزاوار ترین کسیکه نماز گذاریم ما بر وی اطفال ما اند رواه
ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد بر ابراهیم و روایت
عدم صلوة شاذ ست و معتبر در نماز گذاردن بر طفل مشروط ست که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده
و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع ست و همین ست مذهب امام ابو حنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جائز ست
بعد از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلی علی السقط و یدعی
لوالدیه ظاهر در آنست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة و الماشی
حیث شاء منها و السقط یصلی علیه و در روایتے الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود و غایة آنکه مرده
بر آمد و نماز جنازه که مشروع ست بر مرده است و امام ابو حنیفه گوید که در عرف آن را میت نمیگویند و اثبات حیات

لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعے دلیل میشود بران اما قصهٔ جمع عمرؓ بر چهار صحیح ست از سعید بن المسیبؒ بالجمله آثار و اخبار در باب ربع تکبیرات مستفیض مشهور ست و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباسؓ مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند نه سنت شما یا بنے آدم رواه الحاکم فی مستدرکه و ابو نعیم فی الحلیه و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام و خواندن درین چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم و در ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا الی آخره و بعد از رابع سلام ست و مختار بعض آنست که بخواند۔ ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة الآیه + و نزد بعض ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة + و بد و سلام از نماز بیرون آمدے رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمانؓ و این مذهب ابوحنیفه است و مذهب شافعی نیز همین ست و گاهی بیک سلام اقتصار کردے و مذهب امام مالکؒ امام احمد اینست و در روایتی از وے دو سلام ست چنانچه در سائر صلوٰة و نزد بعضے از اصحاب وی دو سلام برای استحباب ست و یک سلام برای جواز و دلیل یک سلام حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام بجانب ست راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و عمده در تمسک او در یک سلام فعل صحابه ست کذا قال الزرکشی و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضےؓ آورده که یک سلام میداد و دستها در هر تکبیر بر داشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مرویست از فعل عمرؓ و ابن عمرؓ و ابن عباسؓ و زید بن ثابت ها و از امام مالک سه روایت ست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون میگذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر پس ترے نهاد دست راست بر دست چپ احادیث مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی انچنین بود و گاهی آنچنان و مصنف در خاتمه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده والله اعلم و چون نماز جنازه از وے صلی الله علیه وآله وسلم فوت شدے بر قبر وے نماز گذاردے یکبار بعد از یک … بر قبر کسے نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال چنانچه در شهداے احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت شده و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در شش وجه یا هشت وجه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکورست در جامع الاصول از کتب سته اینست که بخاری از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد و آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم از موت وے خبردار نشد ناگاه روزے یاد وے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بمرد یا رسول الله فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نکردید گفتند که وے چنین و چنین بوده است گویا که تحقیر شان وے کردند فرمود راه نمائید مرا بقبر وے پس آمد بقبر وے و نماز کرد بروی و در صحیح مسلم این زیادت آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت که این قبور مملوست بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند آن را بنماز من و نیز موطا و نسائی از ابی امامه بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از بیماری وی خبر دادند و بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که عیادت میکرد مساکین را و می پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او بشب برآوردند و بیدار ساختن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در ان وقت مکروه داشتند پس چون صبح شد بانچه گذشته بود

امر کرد ازینجاست اختلاف ائمه در شان محدود و امام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام فاسق و باغی نماز نگذارند و سایر ناس بگذارند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که همه بگذارند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی بقبلهٔ مسلمانی دارد و باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین ست دیگر امرأة غامدیه است که وی نیز بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیهٔ ماعز و هر چند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تغافل زد راضی نشد الا باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچهٔ وی صغیر ست و کسیکه او را تربیت کند و شیر دهد کیست مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را هم بوی بگذاشت تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد در اقامت حد جد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن کردند و سنگسار کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و شیئی ازان بر روی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم بگذار ای خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی توبهٔ که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستانند و مظلمهٔ ایشان بر گردن خود میگیرد و این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان ست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید لفظ فصلی علیها نزد جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام ست یعنی بر صیغهٔ معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام ست یعنی نماز گذارده شد بر وی و امر کرد مردم تا نماز بگذارند بر وی اما خود نگذارد و گفته که همین نهج ست انچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع ست والله اعلم دیگر قضیهٔ امرأة جهنیه است که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیلهٔ است و درینجا در نفس حدیث تصریح ست بگذاردن نماز ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر وی چنانکه مصنف آورد و گفت و ثابت شده که بر جهینیه که رجم کرده شده بود بزنا نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کسی میگذاری که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد روایت مسلم و الترمذی و ابو داؤد و النسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامهٔ که بر تن داشت ابتدا میکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذارد وی با وی همراه شدی و پیاده تا بمدفن وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو ننهادندی ننشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی ننشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت ست و ترمذی و ابو داؤد از ثوبان رض آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جماعهٔ سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابو داؤد را آمده است که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دابهٔ تا سوار شود پس ابا آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سواری و چون برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطرق متعدده آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

برای او نیکنند و بر کسے که خویشتن را ہلاک کرده ... نماز نگذارده ... و در غلیت خیانت وے اما اول مسلم و ترمذے و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردے را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر وی و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که ہذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اہل علم درین باب بعض گفته اند که نماز کرده شود بر ہر که نماز مے کند بجانب قبله و بر قاتل نفس انتہی و مذہب جمہور ائمه اینست و در شرح ابن الہمام درین مسئله اختلافی میان امام ابو حنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد وے بگذارند و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر وی دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده و ظاہر ہمین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابو داؤد و نسائی از زید بن خالد آورده اند زرکشی گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر او را تا نماز کند بر وی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جہت این سخن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را و یافتیم مہره از مہرہای یہود در وی که قیمتش بدو درہم نمی رسید و وعید بر خیانت در غنیمت بسیار وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس ہمین معنی ست که خود نگذارده و دیگران را منع نکرده و کسیکه بحد شرعی کشته شده بر وی نماز گذارده یکی از انہا ماعز بن مالک اسلمی ست که بشنیعهٔ زنا مبتلا شده بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تطہیر و اقامت حد کرد و ہر چند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی از وی می گردانید و تغافل زده وے بجد تر شد و فرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل ست فرمود مگر شرابے خورده است عرض کردند اینچنین نیز نیست و چون بجد گفت و چہار بار بر نفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از ہر سو بر آمدند و سنگسارش میکردند ہنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کلهٔ شتر از دست عمر رض بن الخطاب بر سر وی رسید گویند که دران وقت اضطرابی و تغیرے بوے راه یافت این قصه را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز گفتند فرمود ہنوز بایستی که بازش آوردید و از سر وے میگذشتید و بعد از رجم وے مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعهٔ زنا جان داد و بعض گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود استغفار کنید مر او را یعنی بمزید مغفرت و رفع درجات که وے بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی ہر آئینه گنجایش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز گذارد بر وی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داؤد آمده که لم یصل علیه و این را بعض بصیغهٔ مجہول خوانده اند تا معلوم شود که اصلا بر وی نماز گذارده نشد نه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغهٔ معلوم ست یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز نگذارد بلکه مر دیگران را فرمود تا نماز گذاردند و در بعض روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح ست بآنکه باصحاب قوم وی امر کرد که نماز بگذارید بر وے و ظاہر آنکه از ناگذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا و استغفار وی معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در ناگذاردن نماز بر وی بنفس نفیس خود دید و دیگران را

طریقہ اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجا می آورد و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گاہ گاہی طریقۂ اہل مسالک سپر داشت چون در حبشہ مرد نماز گذارد و امر کرد صحابہ را بآن و گفت برادر شما مرد بروی نماز بگذارید پس بمصلی برآمد و نماز بگذارد بروے با صحابہ و تکبیر گفت چہار تکبیر و حدیث صلوٰۃ بر نجاشی مذکور است در صحیحین از جابر و ابی ہریرہ و باتفاق حدیثین نماز بروی در ہمان روز بود کہ مرد و ہمان وقت خبر داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایشان از موت وی و بر معویہ بن معویہ مزنی و بعض گفتہ اند کہ لیثی نیز نماز غائب بگذارد و قصۂ وے آنست کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوۂ تبوک بود نازل شد بروے جبرئیل و گفت یا رسول اللہ معویہ بن معویہ مزنی بمدینہ وفات یافتہ آیا دوست میداری کہ طے کنم برائے تو زمین را تا بگذاری بروے نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوے خود را و برانداخت ہر درخت و ہر تل کہ درمیان بود و برداشت حجاب از میان وے و روایتے برداشت سریر او را پس بگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز بروی و دو صف از ملائکہ خلف وے در ہر صف ہفتاد ہزار فرشتہ پس پرسید از جبرئیل کہ بچہ چیز دریافت وے یا جبرئیل این درجہ را گفت بدوست داشتن وے قل ہو اللہ احد را و خواندن وے آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامہ و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و ذکرہ السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضائل قل ہو اللہ احد عن انس و در فتح الباری می گوید اگرچہ خبر نماز گذاردن بر معاویہ لیثی ضعفے دارد لیکن نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوتے پذیرفتہ است چنانکہ در ترجمۂ او در ذکر صحابہ آنرا بیان کردہ ایم و فقہا درین خلاف کردہ اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت ست و ابو حنیفہ و مالک مطلقا منع می کنند و

بعضے از محققان تفصیل میکنند کہ اگر میت در شہرے وفات کردہ کہ بروی نماز نگذاردہ اند نماز غائب بگذارند چنانچہ حال نجاشے بود زیرا کہ در زمین حبشہ کسے نبود کہ نماز جنازہ بگذارد و اگر بروی نماز گذاردہ اند و فرض بجہت بودن وی بطریق کفایت بگذاردن جماعۂ از ہمہ ساقط شدہ گذاردن حاجت نیست و خطابی این قول را اختیار کردہ اگرچہ از ظاہر عبارت مصنف جواز آن مفہوم میشود در صورت ثانی ولیکن ظاہر آنست کہ جائز نیست و عدم احتیاج کنایت از عدم جواز ست کہ بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و روایاتی کہ از علمای شافعیہ است نیز این قول را استحسان نمودہ و بعض میگویند کہ جواز آن در روزے ست کہ مردہ است میت دران روز یا نزدیک بآن نہ بر تقدیر طول عہد و ابن عبد البر اختیار کردہ است این قول را و بعض گویند کہ اگر میت در جانب قبلہ بود جائز ست والا فلا و این قول منافی نماز بر نجاشے ست چہ نماز بروے بجانب حبشہ بود رواہ الطبرانی عن حذیفۃ ابن اسید و حنفیہ و مالکیہ کہ قائل اند بمنع مطلقا از قصۂ نجاشی جواب میدہند کہ مکشوف گشت بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جنازہ نجاشی و برداشتہ شد پردہ از ان چنانچہ برداشتہ شد روز معرکۂ موتہ کہ جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ بن رواحہ و زید بن حارثہ آنجا شہید گشتند یا آوردہ شد جنازہ وے در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی و وے دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد کہ نماز کنند بر جنازہ کہ امام ش می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز ست باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید کہ این قول محتاج بنقل ست و بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضے از علماے حنفیہ گفتہ اند کہ احتمال کافی ست در امثال این مقام یعنے بجائیکہ ظاہر شرع معلوم شدہ است

بر جنازهٔ ابی الدحداح پیاده و آمد وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب ستہ از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اسراع کنید و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح ست خیریست که او را بوے زود میرسانید و اگر غیر صالح ست شریست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چو برمیدارند جنازه را بر گردنها اگر صالح ست میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح ست میگوید ای وای کجا میبرند مرا و ے شنود آواز او را هر چیز مگر آدمے که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع از ان آمده است و اما نشستن تا جنازه نهادن ابو داؤد و ترمذے از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم وقتے که اتباع میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثے که مصنف آورده حدیث مسلم ست از ابی سعید خدری و در صحیح بخارے می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود نیز در انجا بود پس بگرفت ابو هریره دست مروان را و بنشست پیش از انکه نهاده شود جنازه ابو سعید خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که تحقیق نهی کرده است رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم ازین تنبیه اختلاف ست میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش وے نزد امام ابو حنیفه مشی ست خلف جنازه و مذهب اوزاعے نیز همین ست و ثورے و طائفهٔ دیگر گویند هر دو برابر ست و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و میگوید دلیل ما حدیث ابو هریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت فرمود صلے الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی ست از اجر و کسے که اتباع وے میکند تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خودے آرد که مشے نمیکرد رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم مگر خلف جنازه و در شرح هدایه مذکورست از ابن مسعودؓ که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وے مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشے خلف وی در اتعاظ و تفکر اظهر و ادخل ست و بمعاونت نزد احتیاج اقرب و ترمذی و ابو داؤد از ابن مسعودؓ آورده که جنازه متبوع ست هر که پیش وے رود گویا که همراه وے نیست و ائمهٔ دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکرؓ و عمرؓ پیش جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم مے باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزے می آرد که بودم من همراه جنازه و ابو بکرؓ و عمرؓ پیش پیش میرفتند و علیؓ از پس گفتم بعلے که می بینم ترا که پس میروے و ایشان یعنے ابو بکرؓ و عمرؓ پیش فرمود رحمت کند خدای تعالے ایشان را تحقیق میدانند که از پس رفتن افضل ست مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد ولیکن ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم تا تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعائید پس بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوے و ابو داؤد و ترمذے و نسائی از مغیرة بن شعبه مے آرند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که راکب از خلف رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و یسار و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر هر غائبے نماز نگذارده است اما ـ شده که بر نجاشے که ملک حبشه بود و نصرانے بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بموجب علمی که بعلامات دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم داشت مسلمان شد و صحابهؓ آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بروے هجرت میکردند و وے

در آنها مردہاے خود را یکے نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزدیک شدن غروب تا غروب شدن ترمذی میگوید عمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم وغیر ہم کہ مکروہ مے پنداشتند نماز را بر جنازہ درین ساعات و نیز گفتہ کہ ابن المبارک در معنی این حدیث می گفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن ست بر ایشان انتہی و در ہدایہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن ست زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست واللہ اعلم پس مراد بنماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ واگر مراد بقبر کردن دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست وظاہر عبارت مصنف نیز ناظر در انست مراد بصلوۃ ہمین صلوۃ جنازہ بود پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر مذہبے از مذاہب درین جانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق انچہ در کتب اصول ست در اوقات صلوات خمسہ آوردہ و در صلاۃ جنازہ و دفن موتے نیاوردہ و انچہ در ینجا آوردہ ہمین حدیث موطاست در کراہت صلوۃ چنانچہ نقل کردیم فتدبر واللہ اعلم وگور را بلند نکردے و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردے و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی و بالاے گور عمارت و قبہ نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروہ و مخالف طریق نبوی ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ترمذے و ابو داؤد و نسائی از جابر آوردہ اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ گچ کردہ شود قبور و نوشتہ شود بر وے و بنا کردہ شود بالاے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود برو و نہی کرد از پے سپر کردن قبور و نشستن بران نہی از این اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترمذی گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کردہ شدہ است بوجوہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن بصری از ایشان ست در گل کردن قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہمبرین ست انتہی و نیز مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابو الہیاج اسدی آوردہ اند کہ گفت مرا علی رضی بفرستم ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بران چیز رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت برو و مگذار ہیچ تمثال را مگر آنکہ محو کنے نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنی آنرا چنانچہ مصنف آوردہ لہ و بعث رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم علی بن ابی طالب رض ان لا یدع تمثالا الا طمسہ و لا قبرا مشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابو داؤد و نسائی از ثمامہ ہمدانی آمدہ کہ گفت بودیم ما با فضالہ رض بزمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد فضالہ کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترمذے گوید کہ درین باب حدیثے از جابر نیز آمدہ و حدیث علی رض حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم کہ مکروہ میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ معلوم شود کہ این جا قبر ست تا پامال کردہ نشود و آنرا نشستہ نشود بروے انتہی و قبر حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر ست و مسنم و مرتفع نیست از قاسم بن محمد بن ابو بکر گفت درآمدم بر عائشہ و گفتم اے مادر بنما مرا قبر رسول اللہ را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و صاحبیہ پس بنمود سہ قبر نہ بلند و نہ پست کہ سنگریزہای سرخ از وادی بروے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چیدہ بروے سنگریزہا را و باکے نیست آب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک تا مندرس نگردد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بمدینہ فوت کرد و آن حضرت صلے اللہ

که جنازه حاضر بیاید تا نماز بوی بگذارند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر غائب بگذارد و شاید که کاشوف شده
باشد بروی یا حاضر آورده شد جنازه وی و نه القدر یکفی و گویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز
آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که گفت ابن عباس رض کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را
سریر نجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را و بگذارد نماز بروی و ابن عباس بی سماع از حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم اینچنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه بمعنی
احتمال ست ولیکن درانچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برادر شما نجاشی وفات یافت پس برخیزید و نماز کنید بروی پس برخاست
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصف بستند صحابه رض خلف وی و نمیدانستند ایشان که جنازه در پیش حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم ست و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعض میگویند که این مخصوص بنجاشی
است و از برای آن کرد که تا مردم بدانند که وی مسلمان مرده است چه و اسلام وی نزد مردم خفائی بود لهذا
چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بعض صحابه گفتند که نماز کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت
قرآن ، ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم الآیة ، و از همین جهت در مسجد نگذارد و بمصلی برآمد چنانچه
در روایات آمده است یا آنرا از برای استیلاف قلوب ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشدند و نقض کرده اند دعوی خصوصیت آنرا بنجاشی
بقصهٔ معویهٔ مزنی که معلوم شد ، بقصهٔ زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه که در غزوهٔ موته شهید گشتند
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز بر ایشان گذارد چنانکه در مغازی واقدی
آمده و سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز
گفته ادعای اختصوصیت را بر تقدیریست که رفع سریر نجاشی نکرده باشد و مرئی نشده باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف
اینست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص دعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه و بس بدلیل آنکه روایت کرده نشد
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز
غائبانه نکرد لاسیما قرای بیر معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی کما ذکره و در مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غائب نزد
حنفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ست از جهت احتیاج بدعای او حاضراً و غائباً بخلاف غیر وی
صلی الله علیه وآله وسلم و عادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت
استوا میت را دفن نکنند و در احادیث نهی از صلوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده که زینب
بنت ابی سلمه وفات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود از جانب عبدالملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد
در بقیع و ابن طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبدالله بن عمر رض اگر میخواهید بگذارید نماز را بر جنازه الآن یا بمانید او را
تا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمهٔ بابی آورده که بود ابن عمر که نمیگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب
وی و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه هست درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخاری
که عقبه بن عامر رض گفت که سه ساعت ست که نهی کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز گذاریم در آنها یا در قبر کنیم

کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بزیارت قبور بر آیند و بعضے بر آنند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداد و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پس ایمان آوردند بوے پس از ان بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصۂ زیارت و منع از استغفار پیش از این بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلکه بر جمیع آبای وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آدم علیه السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که زیارت الدین خود کند یا یکی از ان در هر روز جمعه آمرزیده شود مر اورا و نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین انا ان شاء الله بکم لاحقون نسال الله لنا ولکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بقبورے که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و مسلم از عائشه رضی آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مومنین واتاکم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین منا والمستاخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورۂ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده هست و در وقت زیارت از ان ترجیح دعا که در نماز میت کرده ... پیش ازین یاد کرده ایم خواهد چه حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی ست و عادت آنبود که اهل میت را ... بیت کردی و ایشان را بصبر فرموده و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت ست و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز ست و بعد از وی مکروه و بعض تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعض گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جز یکبار نباید کرد و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روے عن ابی حنیفه و نشستن بر در یا بر راه برای عزا مکروه است اشد کراهت از جهت بودن آن عمل جاهلیت و در نشستن بخانه یا مسجد رخصت ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقتل جعفر و زید ابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند اما باین کیفیت که الآن متعارف ست و در ایام متعدده کنند نبود و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافے هست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی خوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم کراهت ست انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت وچون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید وبند وحمله کرد وبرداشته بر سر قبر وے
نهاد وفرمود علامتے ست که قبر برادر خود را میکنم وتا دفن کنم نزد وے هر کس را که بمیرد از اهل وعیال من رواه ابوداؤد
واین در وسط بقیع ست وابراهیم را نیز همانجا دفن کرد وبعد از وے زینب را وقبرهاے امهات المومنین نیز همانجاست
ونهی فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند ویا بر گورها چراغ افروزند وبر فاعل آن لعنت کرد ونهی فرمود از نماز
گذاردن در گورستان ودر برابر گور ونهی فرمود از خوار داشتن گور بحدے که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالای
آن نشینند ودرین باب تشدیدے واقع شده در حدیث مسلم وترمذی وغیرها آمده که نه نشینید بر قبور ونه گذارید نماز
بسوے آن وابوداؤد ونسائی آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئنه اگر به نشیند یکے از شما بر اخگر
وبسوزد جامهاے وے وبرسد تا پوست وے بهتر ست از آنکه بنشیند بر قبر ونیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مردے را دید در میان گورستان بنعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را واز بعض اصحاب توسد واضطجاع وجلوس
بر قبر نقل کرده اند والله اعلم وآنچه ابن عباس آورده اند که گفت لعنت کناد خدای تعالے زنانے را که زیارت قبور
کنند وآن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند وچراغ افروزند وگفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور را از جهت تضییع مال ست
زیرا که نفع نیست در وے هیچ احدے را واز جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن ازین جهت ست
ودر صحیح آمده که لعنت کند خدای تعالے یهود را که گرفتند قبور انبیاے خود را مساجد ونماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه است
وبعض در مقبره نیز مکروه دارند تنبیه آنچه مصنف ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در
زمان نبوت وخلفاے راشدین وصحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت
ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد ومقابر مشائخ
وعظما دیده چیزها افزودند تا از انجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان
که اعداے دین از هنود وکفار بسیار اند وترویج واعلاے شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان ست
وبسیا اعمال وافعال واوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته واگر جهال عوام
چیزے کنند یقین که ارواح بزرگان از ان راضی نخواهد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزه ست از ان
ودفن در جوار قبور صلحا وحضور وشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست وزیارت
مقامات متبرکه ودعا در انجا متوارث ست امام شافعی گفته اند که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام تریاق
مجرب ست برای اجابت دعا ودر زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال وجلوس تادب همان حکم ست که در حالت
حیات بود وکذا قال الطیبی ودر بعضے ازین امور مذکوره ببعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه وترخیصے نیز میتوان یافت
والله اعلم وبالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر واوضاع دین ست چنانچه گفت که عادت نبوے صلی الله علیه
وآله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از برای دعا وترحم واستغفار ودر صحیح آمده است که آن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند واستغفار نماید وآن در شب نصف
شعبان بود واحادیث درین باب متعدده آمده وچنین زیارت که برای این معنی بود بے آنکه بدعتے ومکروهی در ان
راه یابد مستحب ست بدان که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور ودر آخر رخصت

والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بصورت و وجه دیگر چند از اب احادیث بوجه دیگر و در روایات دیگر مذکور ست و چون غرض علم بتفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود بر آنچه مصنف ذکر کرد اقتصار افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیرے ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد تصریح باین معنے واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت نماز خوف بر تقدیری ست که صفها راست کرده و متهیٔ قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح ست بدان نه بمجرد خوف و احتمال وجود قتال مگر آنکه بظن غالب حضور عدو بغتةً و ریختن وے بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بودے پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیش شدے و صحابه در عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو صف کشیدندی پیش و پس و در نماز شروع کردندے و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه همه باتفاق تکبیرهٔ احرام برآوردندے و بعد از قیام جملگی در رکوع شدندے و جملگی سر از رکوع برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سجود شدے برابر وے صف اول در سجده شدندے و صف بازپسین برابر دشمن بایستادے یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود همچنان ایستاده ماندے و برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسجود نرفتے تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با صف اول از رکعت اولی فارغ شدے و هر دو سجده کردے و برکعت دوم برخاستے آنگاه صف بازپسین همانجا که ایستاده بودند در سجود شدندے و هر دو سجده کردندے و برخاستندے و بجای اهل صف اول آمدندے و اهل صف اول بجای اهل صف بازپسین رفتندی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعت دوم میگذاردی و صحابه هر دو صف جملگی در رکوع رفتندے و جملگی سر از رکوع برداشتندے چنانچه در رکعت اولے بود و چون بسجود شدن صف پیشین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمدے با وی بسجود رفتی و صف پسین که در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم و تاخیر و تغییر مکان در استطاعت برای آن فرمودے تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شدی که اهل صف دوم که اهل صف بازپسین اند دو سجدهٔ رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دریافتندے چنانکه اهل صف اول دو سجدهٔ رکعت اول با وے دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه مساوی باشند و این غایت عدل ست از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت وے از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از فراغ از دو سجده باین صف در تشهد بنشستی صف موخر که در رکعت اولے مقدم بودند سجده کردندے و در تشهد بوے ملحق شدندے و مجموع صفین باتفاق با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سلام بازدادندے و درینصورت هم مقابلت عدو و احتراس بودی و هم در تمام نماز برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودندے مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردندے و این حدیث مسلم ست که از جابر رضی آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قومے را از جهینه پس قتال کردند با ما قتال بس سخت چون گذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان بایکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگے بر ایشان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر ست نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتے از ابناء و اموال در وقت آن نماز خود در ایشان باید زد و جبرئیل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانید و حضرت

از ثلث مال برای جماعۃ کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز ست بلکه دیگران را از اقرباے میت و ہمسایہاے او میفرمود تا برای اہل میت طعام فرستند چه ایشان را استغفال ... کافی ست و فرصت طعام پختن و استعداد تہیۂ آن دشوار ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد فتے جعفر بن ابی طالب بمردم خانۂ خود فرمود بسازید برای آل جعفر طعامے را زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزے که شاغل و مانع ست از آن و بعض گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جہت شغل ایشان به تجہیز میت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه است زیرا که اعانت ست مر ایشانرا بر اثم و عدوان و جہلا ست در خوردن این طعام غیر اہل میت را و گفته اند آنہارا که مشغول اند تجہیز میت جائز ست و این مسائل و احکام در کتب فقه بتفصیل توان یافت واللہ اعلم

فصل در بیان صلوۃ خوف

و صلوۃ خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و تعالے + واذا کنت فیہم فاقمت لہم الصلوۃ فلتقم طائفۃ الآیۃ + واما آیت سابقه که + واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوۃ + اکثر برانند که در قصر رباعی ست بدو رکعت و بعض و را بر صلوۃ خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر ست بترک بعض فعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر ست در عدد و کمیت و بعض عام و شامل ہر دو مراد داشته اند و امام ابو یوسف بروایتے و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنے از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجہت احراز فضیلت نماز خلف رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و ظاہر مفہوم آیت کریمه واذا کنت فیہم ہمین ست و مختار نزد جمہور ائمه جواز او ست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضے و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان اللہ علیہم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل آنست و ہرچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی حجت ست بران و قید اذا کنت فیہم اتفاقی ست یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک ست چنانچه در کریمه خذ من اموالہم صدقۃ + ثابت ست فقد بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بوجوه متعدده صحیح و ثابت شده و ہر یکی از ائمه وجہے از ان وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وے اینست که در کتب سته باجمعہا از ابن عمر رضی مروی شده است که گفت غزا کردیم ہمراه پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب نجد پس مواجہه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با آن طائفه که باوے بودند و سجده کرد دو سجده پستر برگشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذارده اند و بایستادند در مقابل دشمن پس آمدند آن طائفه و گذارد آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بآنہا رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد و ہر یکی ازین دو طائفه و بگذارد برای خود رکعتے را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نگذارده بود و این ترجمه لفظ بخاری ست و از بواقی کتب سته نیز ہمچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن فتدبر و در روایت ابن عمر رضی تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده و لیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جہت باشد و لیکن مذہب حنفی عام ست که در سفر باشد یا در حضر صلوۃ خوف جائز ست و لہذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با ہر طائفه یک یک رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با ہر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذہب امام احمد و شافعی نیز ہمچنین ست از جہت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیہم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد

با هر طائفه سلام جدا باز دادے چنانچه هم در روایتے از نسائی از جابر آمده که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطائفه از اصحاب خود دو رکعت وسلام داد وپستر گذارد با طائفهٔ دیگر دو رکعت وسلام داد ودرین صورت نیز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت گذارده بودے وایشان دو رکعت وگاه با هر طائفه یک رکعت گذاردے واین طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون مے شدندے وآن طائفهٔ دیگر بیامدندے ویک رکعت بگذاردندے وباپیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از نماز بیرون شدندے چنانکه هر گروہے یک رکعت گذارده بودے وپیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دو رکعت این روایات را ابوداؤد ونسائی از حذیفه آورده وتصحیح کرده که هیچ گروہے قضا نکردندے رکعتی دیگر را ابوداؤد گفته که بعضے روایت کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول ووجهے دیگر که در جامع الاصول از بخارے ومسلم از سهیل بن ابی حثمه آورده که طائفهٔ صف بستند با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وطائفه ایستاده اند در مواجهه دشمن پس گذارد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم با طائفه که با او بودند یک رکعت وایستاده ماند وتمام کردند ایشان رکعت دیگر را برائے خود پس برگشتند ورفتند در مواجهه دشمن با ز طائفه دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم با ایشان رکعتے را که باقی مانده بود از نماز وے ونشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتے را برائے خود تنها پستر سلام داد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم با ایشان درین صورت هر گروہے را یک رکعت شد با آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم ویک رکعت تنها اما هم در وقت صلوٰة حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نه قضائے رکعت باقیه بعد از تمامے نماز حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر قبله بودے یا نه ودر الفاظ احادیث نیز مطلق آمده ومقید بهیچ یکے ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد وے تخصیص نماز خوف ست بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک ست پس گذاردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت ست چنانچه مختار بعض ائمه است واگرچه صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده ولیکن این از خصائص صلوٰة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام بگذارند یا بجهت جواز تکرار ادائے نماز چنانچه شافعے بآن قائل ست ولهذا در بعض عبارات شافعیه واقع ست که میباشد قوم را دو وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار ودر مغرب شش واحتمال دارد که درین صورت این نماز در حضر بوده باشد وبرین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر ولیکن حدیث جابر آمده که آن در غزوهٔ ذات الرقاع بود والله اعلم وحق آنست که صلوٰة خوف از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود ودمنی میگوید که صلوٰة خوف از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در چهار موضع بود ذات الرقاع وبطن نخل وعسفان وذی قرد وتجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس ست والله اعلم ومصنف میگوید واین وجوه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه وثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران ومذهب امام احمد همین ست چنانچه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد واگرچه بعضے از اهل وے ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخارے ومسلم از سهیل بن ابی حثمه کرده اند ومختار امام مالک نیز همین وجه است ولیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که بطائفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند وسلام میدهد واین طائفه قضا مے کنند

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابہ ۔ پس بگذارد نماز خوف را باین وجہ کہ مذ... رشدہ و بود دشمن درمیان ما و قبلہ و...
بجا برد آخر حدیث چنانچہ میگذارند امراے شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمدہ کہ گفت بودیم با رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سر گروہ مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان بہ تحقیق یافتہ
بودیم غفلتے از مسلمانان کاشکے حملہ میکردیم برایشان در حالے کہ در نماز بودند پس نازل شد آیت قصر و چون حاضر شد
عصر ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبلہ و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و صفے دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت کہ مصنف ذکر کرد آوردہ و ہمین وجہ بخاری و نسائے از
ابن عباس نیز آوردہ اند و این بر تقدیرے بود کہ دشمن برابر قبلہ بودے اما اگر دشمن برابر قبلہ نبودے صحابہ را
دو گروہ کردے یک گروہ برابر دشمن و در مواجہہ و بازاے وے بایستادی و یک گروہ یک رکعت نماز را با پیغمبر صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذاردندے پس بجاے آن گروہ شدندے کہ برابر دشمن ست و آن گروہ بیامدندے و رکعت
دوم را با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز دادے و ہر گروہ یک
رکعت را قضا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این ہمان حدیث ابن عمر ست کہ در کتب ستہ باختلاف الفاظ مرویست
و مختار حنفیہ است چنانچہ گذشت و درین حدیث ذکر آنکہ این بر تقدیریست کہ دشمن برابر قبلہ نبودے نیست
چنانچہ در وجہ اول ذکر بودن وے برابر قبلہ مصرح ست مگر آنکہ گفتہ شود کہ لفظ بازاے عدو یا در مواجہہ وے کہ
درین حدیث واقع ست دلالت دارد برانچہ در صورتے کہ دشمن در جانب قبلہ است ہمہ مواجہہ و مقابل عدو ایستادہ اند
کما لا یخفی و در بعض اوقات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروہ میگذارد و یک گروہ را مقابل عدو
براے محافظت ایستادہ میکرد و ماموما ن سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و... در
تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروہ دوم کہ مقابل عدو ایستادہ بودندے آمدندے و با ایشان دو رکعت و...
میگذارد و این گروہ اخیر و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چہار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت این وجہ در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آوردہ کہ بودیم
ما با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات رقاع و افتادیم نیم روزے در جنگلے پر درخت پس افتاد ہر کدام از ما
زیر درختے و بود دران میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را براى آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت
بیاویخت ناگاہ یکے از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ برآورد و برکشید آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و ہیچ نگفت چون وقت نماز درآمد
بگذارد بطائفہ دو رکعت پیشتر رفتند این طائفہ و بگذارد با طائفہ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را چہار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتے از نسائی نیز از جابر آوردہ باین لفظ کہ گذارد رسول خدا صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذارد با وے طائفہ و طائفہ دیگر روے ایشان جانب دشمن بود پس
بگذارد با آن طائفہ دو رکعت پیشتر بایستادند بجاے آن طائفہ دیگر و آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت
پیشتر سلام داد دوگاہ با ہر طائفہ دو ر... مستقبل گذاردے و سلام باز دادے معنی استقلال ہمین ست کہ

داخل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب باقصی الغایة نگاه داشتی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت
عدالت و توسط در ادای حقوق و احکام و وجوه و احکامی که بعد ازین مذکور گردد و هر تفصیلی برهان آنیست ازرعایت
حکمت و عدالت او صلی الله علیه و آله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر
و احتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب گردانید دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت
گردد یک صنف زروع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضروات که در اندک زمانی تباه گردد دوم صنف
بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند به شرائطی و تفاصیلی که در فقه مذکورست سوم صنف زر و سیم که قوام معاش عالمیان
باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف باشد مثل ظروف و فروش و سائر اقمشه و امتعه
و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در گاه حصاد و دروکردن و کمال آنکه وقت حاصل شدن
غله است فرمود و این نیز غایت عدل ست هم در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال و
نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال متیقن ست و وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن واجب
گردانید و هم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از سال و از وقت حصاد باداء زکوة تاخیر و اهمال راه یابد و متعسر
گردد و نیز از رعایت عدالت ست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در مقدار
واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست آید
همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه و چون بی مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال تجارت
اعتبار کرده در ان اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس بضم خا یعنی پنج یک کند و آنچه
از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدری لابدست نه زیاده مشقت و کلفت نیمه آن یعنی ده را یکی واجب کرد
چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی محتاج بود
از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی که بگاو و شتر و خر کشیده آب دهند یا خریدن آبی یا
مانند آن سیراب گردانند و نیمه آن که چهل را یکی ست واجب کرد در آن چه محتاج ست بعمل و تعب دائم از ارتکاب
مشقت اسفار و رکوب بحار در رفتن ببلاد و اکناف عالم که نرخ آرد و ترقب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر از
رعایت عدالت آنست که در هر نوع [illegible] حسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری خاص
و حکمی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرع
شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب یار ما پنجاه و دو توله است
و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم توله بود و در غلات و ثمار شش صد من شرعی ست که پنج شتر وار از
شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالباً خمسه اوسق بهمین مقدار میرسد که مصنف
گفته است والله اعلم و نصاب در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود و اصل
در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی
اما آن کتاب و اجماع است بران بعد از ان بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود دادن آن بر صاحب

رت دیگر را و در مختار احمد امام تشہد خوانده توقف میـ تا این طائفه رکعت دیگر را برای خود تمام مے کند پس سلام میدہد با ایشان و در حدیث نیز ہمچنین ست و نزد امام شافعی اگر دشمن در جہت قبلہ است ہمچنین ست کہ مصنف ذکر کرد لیکن ایشان میگویند کہ برابر ست کہ اول صف اول بہ سجدہ رود با امام و صف ثانی ایستادہ باشد یا علے العکس و اگر در جہت قبلہ نبود بگذارد امام با ہر دو فرقہ مکرر و تکرار فرض نزد شافعیہ جائز است و غیر صورت خوف نیز اگرچہ انچہ از فرض واقع میشود ہمان اوسے است ولیکن در ہر دو بار نیت فرض میکند پس در رکعت ثانیہ واقع میشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از سنت و اقتداے مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز ست و چون محل اختلاف علما ست گفتہ اند کہ اولی آنست کہ بگذارد با ہر فرقہ یک رکعت کذا فی الحاوی وشرحہ و مصنف میگوید کہ بعضے از علماے حدیث این نماز را بر پانزدہ وجہ روایت کردہ اند اکثر آن در جامع الاصول مذکور ست اما اصح وجوہ این بود کہ بیان کردیم و باللہ التوفیق این وجوہ و بعض وجوہ دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیدہ اند یا رب مگر اصحیت اینہا نزد مصنف و جماعہ کہ وے اتباع و تقلید آنہا میکند بہ ثبوت رسیدہ باشد واللہ اعلم تمام شد ابواب صلاۃ بحمد اللہ و توفیقہ و عجب از مصنف کہ بیان صلاۃ کسوف نکرد و عمل نبوے را درین باب تصحیح نہ نمودہ چنانچہ عادت اوست درین کتاب با آنکہ آن بابی مقرر ست از ابواب صلوۃ و در وی اختلاف ست میان ائمہ فقہ کہ بیک رکوع بود یا دو و ہمچنین صلوۃ خسوف یا رب مگر از ان نسیان شد یا از نسخۂ اصل افتادہ و دیگر نسخہا بران متفرع شدہ واللہ اعلم **فصل** در زکوۃ و صدقات زکوۃ در لغت نما و افزونی و طہارت و پاکی ست زکا الزرع اذا نما و قال اللہ تعالی وتزکیہم ای تطہرہم و در شرع اداے حق واجب در نصاب حولی کہ زیادہ بر قدر حاجت بود و گاہی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند کہ موجب نمای مال و طیب و طہارت وے و نمای اجر صاحب مال و طہارت وی از ذنوب ست و نیز گفتہ اند کہ وی تزکیۂ صاحب میکند و شہادت میدہد بصحت ایمان وی و وجہ تسمیہ بصدقہ از جہت آنست کہ وی دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوے صحت ایمان ظاہرا و باطنا و بدانکہ در وجوب زکوۃ اختلاف ست کہ پیش از ہجرت ست یا بعد از وی ابن خزیمہ در صحیح خود دعوے کردہ کہ پیش از ہجرتست و احتجاج کردہ بحدیثے کہ از ام سلمہ در قصۂ ہجرت حبشہ آوردہ کہ جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر میکند ما را بالصلوۃ و زکوۃ و صیام و ہجرت حبشہ بیشک پیش از ہجرت ست و صحیح آنست کہ وجوب زکوۃ بعد از ہجرت ست در سنہ ثانیہ و باین قول جزم کردہ ابن اثیر ولیکن بعض گفتہ اند کہ پیش از فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست کہ بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی کہ نزد احمد و نسائی و ابن ماجہ و ابن خزیمہ و حاکم ثابت و صحیح ست از حدیث قیس بن سعد بن عبادہ کہ گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدقۂ فطر پیش از نزول زکوۃ پس چون نازل شد فریضۂ زکوۃ پس نہ امر کرد ما را بصدقۂ فطر و نہ نہی کرد از ان و ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زکوۃ و صدقات و دیگر چنانچہ عشر و مانند آن مراعات فقرا بود و چنانچہ وصیت کردے و ترغیب نمودے در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت بے محنت و مشقت و من و اذے و ایجاب آن نیز در اموال کہ منفعت آنہا در وی بیشتر از دیگر بود و نیز ازین باب ست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد و انتخاب نہ نمایند و زیادہ بر قدر فرض از ہدایا و ضیافات نستانند و شرط نما و حولان حول و امور دیگر کہ ناظر بیسر و رفق ست

دران زکوٰة و مخیر ست صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست درهم پنج درهم دهد بدلیل آنکه در حدیث دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه این حدیث را همچنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دینار و عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن احادیث که در وی نفی و عفو زکوٰة از اسپان واقع شده آن کرده که مراد بآن اسپان غازیان ست که هر چند بیرون بچرند زکوٰة دران واجب نبود و همچنین منقول ست از زید بن ثابت رض در وقتی که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد با صحابه در زکوٰة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست بر مسلم در اسپ وی و بنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد بدان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرسی مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شروحه و هم در هدایه میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثور ست از عمر رض و مرویست که ابو عبیدة بن الجراح امیر شام بود و اهل شام بر وی عرض کردند که اسپان ما بسیار شده اند در زکوٰة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان یا از سوال کردند پس بنوشت به امیر المومنین عمر رض پس در جواب وی بنوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست درهم پنج درهم و جابر رض همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار ست کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر از اسپان و بردهای ما صدقه پس وی ابا آورد و از ان پس بنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی عبیده رض درین باب گفتند وی باز بنوشت بعمر رض پس بنوشت وی رض که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان بگیر از ایشان و رد کن هم بر ایشان و پرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید یعنی رد کن بر ایشان یعنی بده بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود نبود در مالی که زکوٰة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوٰة در اسپان که نزد امام ابو حنیفه ست بر تقدیریست که نر و ماده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و نما و در روایتی از اناث تنها بدهند که تناسل دران بفحل مستعار ممکن ست پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوٰة ست باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواریست نیست و در غیر آن اگر سائمه باشد نزد امام ابو حنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در آنها زکوٰة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المومنین علی رض آورده که در جبهه صدقه نیست و تفسیر جبهه باسپ و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول اللہ زکوٰة در حمر چیست فرمود که فرود نیامده است بر من در حمر چیزی مگر این آیت مفرده جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره + یعنی در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات ست که صدقه و زکوٰة نیز فرد آن ست اگر یکی خیری بکند و چیزی دران بدهد لا بد ثواب آن را دریابد مقصود نفی وجوب قدری معین ست از زکوٰة دران و در هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمیر و بغال هر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاص

اموال گران نیاید و از ان زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل سفند گوسفندی
کذلک و از نقود چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وی بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد از ین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند در هر
پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن باشد
که از جنس آن بدهد و گران نیاید لاجرم مخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس هر پنج شتر گوسفندی
افتد و خواه یک شتر یکساله تمام که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند ست بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر ست و در کتاب صدیق رض که انس رض روایت کرده که اصل ست در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده
نیز در بیست و پنج شتر یک شتر ست که آنرا ابنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر کرا ابتدائی که اهل و مستحق
زکوة ست یعنی فقیر ست یا قسمی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلبیدی و حال وی در اهلیت
و استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال او اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدادی اما بعد از انکه غنای وی و عدم
اهلیت وی معلوم شدی وی را خبر کردی که توانگران را در زکوة حظی و نصیبی نیست شرعا و نه توانایان را که بر اکتساب توانائی
دارند مرة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق ست اعادهٔ زکاة واجب نبود و عادت آن بود که زکاة را در شهرها
و دیهها که عمال بستندی هم در ان موضع بحکم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و توقع
فقرا آنجا و حرمان از ان موجب آزار و انکسار خواطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل رض که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از اغنیای
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آوردندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای مدینه صرف کردی و در مذهب امام ابو حنیفه رض نیز نقل زکوة از شهر
بشهری مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسوی
آنها جائز بلکه مستحب ست و از عادات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نبود که از اسپ و برده و استر و دراز گوش و بقول و خربزه
و خیار و عسل و فواکه که در کیل نمی آید و ذخیره کردن را نمی شاید زکوة بستاند مگر رطب و انگور که از ان زکوة می ستد و فرق
نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم نیست بر مسلم صدقه در عبد وی و نه در فرس وی و در صحیحین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقهٔ فطر و در
سنن ابو داؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
در گذشت از صدقهٔ اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر رض و امام احمد در مسند خود از علی رض و طبرانی در
اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق عفو کردم شما را از صدقهٔ اسپ و برده
و مراد اسپ و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت بود منظور در وی مالیت ست و واجب ست
در وی زکوة نظر بقیمت وی و همچنین واجب ست زکوة در هر مال که برای تجارت بود و هر چه باشد و در حدیث
ابی داؤد آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه مهیا ساخته ایم او را برای
بیع و نزد امام ابو حنیفه در فرا گر اسپان بیرون میچریده باشند و در خانه علوفه نخورند اگر چه برای تجارت نباشند واجب ست

گاه می‌گفتی اللهم بارک فیه وفی اهله وگاه گفتی اللهم صل علیه و در یمن از عبدالله بن ابی اوفی آورده که بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که می‌آوردند او را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدر من صدقه خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می‌آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیه اللهم صل علی عمرو بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت ست که صدقه آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و را برین عادت کریمه بود این دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راضی بود از دی درین باب یعنی صدقه آوردن که بر وجه خوب آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تصدق را منع کردی صدقه خود را باز خرید بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی تصدق کردم و دادم اسپی برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضائع کرد آن اسپ را و خوب نکرد سیاست او را در علف نگاه داشت و آب دادن و بچراگاه گذاشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را از وی بگمان آنکه ارزان خواهد فروخت پس پرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم درین باب تا چه فرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درم هم دهد و عود مکن در صدقه خود و فرمود عود کننده در صدقه خود حکم سگی دارد که باز میخورد قی خود را و در روایتی آمده که عائد در صدقه خود همچون عائد ست در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوی شرع این خریدن جائز بود چه آن صدقه چون در ملک او درآمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست و دنائت و خروج از مروت درست نباشد و این کراهت بر تقدیر ملک اختیاری ست چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر و ثواب تو بتصدقی که کردی ثابت شد و آن جاریه بتو باز می‌گردد بمیراث یعنی این صورت از عود در صدقه نبود و مکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست مبارک خود داغ کردی و غالبا داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف ست صحیح آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشود جائز ست و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت ست ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از ان نهی آمده و لهذا داغ نهادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود و اگر بر ران گاو و شتر کنند نیز جائز ست کذا فی کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حماری را دید که بر روی او داغ کرده بودند فرمود لعن الله الذی وسمه و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاهر نیست و اما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث نهی از ان واقع شده که آن منافی توکل ست و نیز واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اصحاب را داغ کردن فرموده و سر انجام ست که بیاید این بحث در آخر کتاب انشاء الله تعالی و گاه از برای مصالح اسلام قرض کردی و بر مال صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که مصارف زکوة آن جماعه اند که در کریمه ‹ انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة › مذکور اند و صرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور و کری انهار و تجهیز جیش و امثال آن از مصالح اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواسات فقرا و اعانت مدیونین و انفاق عمال و امثال آن بود که از صنفات مصارف زکوة ست یا مراد از صدقات غیر زکوة بود از صدقات نافله و مانند آن یا آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم و در حدیث ابی داؤد آمده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم

یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی تره‌ها و خربزه‌ها و خیار و فواکه مثل انار و سیب و امرود و مانند آن احادیث در نا گرفتن زکوة از آن بطرق متعدده وارد شده بیهقی از علی رض آورده که لیس فی الخضروات و البقول صدقة و دار قطنی از عمر رض و انس آورده که لیس فی الخضروات صدقة و ابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل و توابل و زعفران و فاکه تر و خشک زکوة و در تفاح و کمثرے بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذهب صاحبین نیز همین ست که آنچه ثمره باقیه ندارد در وے صدقه زکوة که مراد بوے در انجا عشر ست واجب نبود و از محیط نقل کرده اند که مراد به بقا صلاحیت او خارست تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب و خرما و انگور و در خرما و انگور خجسته او سق برسد واجب بود در آن و در کمتر از آن نه و احادیث درین باب نیز آمده و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که فرمود چیزے که بیرون آرد آنرا زمین در وعشر ست و این مطلق ست شامل قلیل و کثیر و قصب و حطب و حشیش نزد ایشان نیز مستثنے ست و قد ذکر فی محله و قول مصنف که گفت و فرق نے کرده میان تر و خشک متعلق ست بهر دو قسم یعنی بفواکه و بقول که در وے زکوة نیست و برطب و انگور که در وی هست و اما عسل نزد شافعی زکوتے در وے نیست و بیهقی از علی رض آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه در وے عشر ست اگر در زمین عشرے بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در وے معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حدیث ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان ست و نزد ابی یوسف رح در روایتی معتبر ست در وی قیمت و در روایتے ده قربه و ترمذے از ابن عمر رض آورده در هر ده زق از عسل یک زق ست و در روایتی در ده قربه یک قربه و لیکن گفته اند که در اسناد این حدیث سخن ست و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی انتهی و اما عسلے که از کوه بر آید در وے نیز عشر ست نزد امام رض و نزد ابو یوسف رح چیزے نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود در جبال و بریه و ارض موات از عسل و فواکه اگر گرد نیارد و را امام پس آن حکم صید دارد که مباح ست بر هر که یابد و اگر گرد آرد در وی عشر ست و نزد ابی یوسف رح و حسن رح هنوز باقی ست بر اباحت انتهی و این موافق ست بآنکه در جامع الاصول از ابو داؤد و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آمد هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که مر او را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و درخواست کرد که گرد آرد وادی را که او را داشت پس گرد آورد رسول خدا برای وی آن وادی را و چون عهد ولایت بعمر بن الخطاب رض رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل بجانب وی بنوشت و پرسید از آن پس بنوشت عمر رض که اگر ادا کند چیزے را که ادا میکرد بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عشور نحل گرد آر برائے وی وادی او را و الا آنها مگسان باران اند میخورد آنرا هر که میخواهد و معنی گرد آوردن وادی آنست که آن مگسانرا نگذارند که پریشان گردند و در وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل ست و چون گرد کرده شد برای ایشان وادی معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر و میچرند و عسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر پریشان گشتن دهند و بیشتر می شود منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در وے عشر یا مراد از گرد آوردن وادی آنکه عسل برای ایشان حفظ نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردد به قوے خاص و واجب گردد بر ایشان عشر کذا فی شرح جامع الاصول و هر گاه که کسے زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آوردے وی را دعا کردے بحکم نص قرآن که فرموده و صل علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگرچه بلفظ صلوة بود اولی و انسب و اوفق باشد بلفظ منصوص و لهذا

ظهر غنی و در حدیث ثعلبه بصریح آمده ولا یجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض ست بر هر که مالک
دم را برای نفس خود و برای هر که لازم ست بروی نفقهٔ او و فاضل ست از جامه و مسکن و خادم و دین کفاف و
ی ولیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقهٔ فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیهٔ او بزکوة فطر مناسب فی
ل ست و صدقهٔ فطر واجب ست نزد ائمهٔ ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر و نزد آنها و بعض
ا امام مالک که سنت مؤکده گویند مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاع ست و سواه یا از غیر گندم صاعا من
اع از طعام که شعیر یا تمر ست یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون
دیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام ما یعنی
وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که تخییر میان نصف صاع
اع از شعیر مثلاً در زمان نبوت بود نه چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض احادیث نیز آمده که در آن زمان همین صاع
یر و تمر یا از گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را
خت بحدیثی که در سنن نسائی ثابت ست که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رض رسید فرمود اصل فرض
صدقهٔ فطر نصف صاع ست از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید ارزاق
را خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه اجعلوها بگردانید آن صدقه را صاعا من خیر
ز گندم و جز آن و فی لفظ لابی داود و در لفظی دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود ست اینچنین آمده فلما
ی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و باز آمد از سفری که در آن رفته بود رای رخص الشعیر دید ارزانی
ل پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید
ا صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت توسیع و احتمال داشت
از بر صاع کردند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند ولیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیر قرار داده اند که
زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن رض بصری باین لفظ
که گفت خطبه خواند ابن عباس رض در آخر رمضان بر منبر بصره گفت بیرون آرید صدقهٔ صوم تان را و بود نه مردم
ستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و
... برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند بیشتر گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه
سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر
چون قدوم آورد علی رض مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز
بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب
ف صاع ست و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون
روایات دیگر که در جامع الاصول ست نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و بالله التوفیق از بخاری
ابن عمر رض آورد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر زیادت
روایتی این ست که پس برابر کردند مردم آن نصف صاع از بر و بود ابن عمر رض که از تمر میداد و چون تمر کمتر شد در

پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده دران و قسمت کرد صدقات را در هشت صنف اگر تو از آنها باشی بدهم ترا و ما حدیث درین
باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیث ابی داؤد آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صدقه شتری را
از شتران صدقه در دیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و این خود در حکم اداے قرض ست از معدو نیز آمده که وے
صلی الله علیه و آله وسلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم و در آنکه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلب داشتے
چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی رض آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از عباس صدقه
دو ساله را و آورده السیوطی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم عمر رض را بر صدقه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن
الولید و عباس زکوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن جمیل را مگر همین بد آمد که فقیر بود و پس غنی گردانید
او را خدا یتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی مرویست که زره هاے خود را
و دواب و ساز هاے خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس اینچنین کسیکه خیر و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق واجب
ست از وے چه صورت دارد و اما عباس رض پس زکوة وے بر من ست و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر رض ندانستی
تو که عم مرد مثل پدر او ست اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس رض بر من ست و مانند آن با آن نیز یکے همین گفته اند که
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زکوة دو ساله را از وی بیشتر بطریق قرض گرفته بود یکے از همین سال که می طلبید
از وے و دیگر از سال آینده پس قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زکوة او بر من ست باعتبار همین سال و مثل آن
با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنیش اینست که من کفیل زکوة اویم بازیادتی و من خواهم داد او را ایذا آنکه نمید یا مهلت
داد او را دو سال از جهت حاجتے که او داشت تا بعد از انقضاے حاجت خواهد داد والله اعلم **فصل** در زکوة فطر ترمذی
از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم منادی را فرستاد وے تا در
بازار ها و محلها و کوچهاے مکه ندا کرد وے پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان ست که باتفاق
بعد از هجرت ست و آیه نازل دران در مدینه است بے خلاف پس فرستادن منادی در مکه چه معنی داشته باشد
یا رب مگر از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وے در سال دوم از هجرت ست آن نیز بعید ست
چه مکه آنزمان دار الحرب بود و فرستادن شریعت در آنجا بچه غرض باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بود و
این نیز بخلاف ظاهر ست مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر فرستادن منادی
که در امثال این واقع شده نزد نزول شریعت جدید ست مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شده اند و بقصد
اشاعت و اظهار شرائع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم و بالجمله ندا کردند که الا دانا و آگاه باشید ان
صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب ست علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده
صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ و وجوب بر بنده و صغیر بمعنے وجوب بر سید و والد او ست و مراد بنده است که براے
خدمت ست و آنکه براے تجارت بود صدقه فطر از وے واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود نه خدمت
و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب ست و در یک نفس دو زکوة واجب نبود و در
وجوب صدقه فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط ست اگرچند نامے نبود لقوله علم لا صدقة

از انکه صاع چهار من ست و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی
هم چهار و نیم مثقال ست لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی شود
بوزن قدیم دو دو سیر یکپا و یک سیر شاهی که بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که
زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد و بعد از ان بنماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال
و استیاک و تطییب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه ایست مقبول از فطر و مترتب میشود بر وی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وی صدقه ایست از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثی ست که ابو داؤد و بیهقی و دار قطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر رض
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بزکوة الفطر بصدقه فطر ان تؤدی که ادا کرده شود
قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز از ابن عمر رض
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند بر انکه ادا پیش از نماز مستحب ست تا اغنای فقیر از سوال بحکم اغنوهم عن
المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وی نگردد سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید مکروه است و نزد بعض مشایخ مذهب ایشان آن قضا ست نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا ست البته
و تقدیم بر روز فطر نیز جائز ست نزد ما و در نزد ما هر مذهب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و دو سال و زیاده
از ان باشد جائز ست و نزد بعضی جائز ست بیک روز یا دو روز زیرا که امر باغنای فقیر در روز فطر اقتضای
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر ست حکم آن دارد و منافات ندارد
باغنا در ان روز و بعض گویند جائز ست در عشرهٔ اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه
پیش از ان زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان ست و اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از ان و در مذهب امام احمد نیز امثال
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد زکوة فطر را بسوی
کسیکه جمع می شدند نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر رض ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک روز و دو روز
و در صحیحین از وی آمده که گفت بودند بعض صحابه که میدادند پیش از عید بیک روز یا دو روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند
والله اعلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف زکوة مذکور اند
قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام و طعمه مساکین ست و حدیث دیگر که اغنوا فقراکم عن السؤال
ظاهر وی آنست تا باوجود آن صحیح حدیث بصریح اثری هم بدان یعنی بتخصیص مساکین در صدقه فطر وارد نشده از ان عدم جواز قسمت بر اصناف
دیگر لازم آید لیکن اتفاقا بهمین جنس مساکین خاصة تقسیم میکرد و بعضی از علما بجهت تمسک بظاهر نص نبوی صلی الله علیه و آله
وسلم باین قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص ست بمساکین

از شعیر داده و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزکوة فطر صاعی از بر یا صا
گفت عبدالله ابن عمر پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از حنطه و از موطا و ترمذی و ابوداؤد و نسائی نیز
آمده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آو
مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاع از شعیر یا صاع از تمر یا
پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانیدند نصف صاع حنطه را بجای صاع از ان اشیا پس
بعد از ان مردم نصف صاع را از بر برابر ان دهم و در کتب ستة از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و یا د
دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برابر دو مد از شعیر میدانم پس
او ست پس نصف صاع این برابر صاع از ان ها شد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا حنطه باشد از جهت
بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصة و بقرینه مقابله آن با آن اشیای دیگر اگرچه در روا
ابوسعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعا
ابی سعید غیر حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذرة باشد که معروف بود نزد اهل حجاز در
غالب قوت ایشان آن بود و کرمانی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام ست ولیکن در این عطف
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین ست و روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف
تمام از شعیر و تمر بمعاویه کرده و تواند که وی از عمر یاد داشته باشد و مردم چون الآن از وی شنیده
بآن کردند و گفت ابوسعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن از ان اشیا که در حدیث و
و بالجمله در بعض احادیث از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نصف صاع از حنطه آمده و در بعض صاع از وی
دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق در رود یافته و نزد حنفیه آن محمول ست بر تطوع چنانکه انچه
از امیر المومنین علی ست نیز همین حکم دارد و انچه از امیر المومنین عمر آمده نیز حکم سابق ست که در وقت سن
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه
و مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین ست و تمر نزد ابوحنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد
زبیب نیز در حکم شعیر ست و از احادیثی که مذکور شدند نیز ظاهر همین ست و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان ست
والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع ست و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعه از صـ
است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیادت محمول اند بر تطوع و نفل **تنبیه** صاع عراقی هشت
و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی ست و نزد ما نصف صاع عراقی ست
دو من ست و من چهل استار و استار چهار درهم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا قال شارح الوقا
کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کاد فرمائیم نصف صاع بوزن اکبرشاهی که
هشت سیر شاهی بود دو نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال جهانگیرشاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیر
شش سیر شاهی بود دو سیر و یک پاو میشود و بیک سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال

ومنغص شد مردے از انصار ایستادہ بود گفت بدہ یا رسول اللہ دمی من رزقنا فقر و مستی را پس ان حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازہ روئی در چہرۂ مبارکش پیدا آمد و فرمود بہذا امرت باین امر کردہ شدہ ام
من و آنکہ گفتم کہ اگر در دادن مصلحت بودے برای آنست کہ بسا بودی کہ یکی چیزی) از ان حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم طلبیدے و ندادے چنانکہ عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مہام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللے راہ نیابد و گاہے منع کردے تا آن شخص در حیطۂ طمع و حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگرد و حکیم بن حزام کہ یکی از
اقربای ام المومنین خدیجہ رضی بود چیزے از ان حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم بطلبید فرمود یا حکیم من میدہم بتو آنرا ولیکن
کراہتے با وی ہمراہ خواہد بود و نصیحت کرد او را کہ تا توانی سؤال مکن از ہیچکس گویند کہ بعد از ان حال حکیم در ترک سوال
بجائے رسیدہ بود کہ اگر تازیانہ از دست وی بیفتادی از کسے نہ طلبیدی و نگفتی کہ بردار و بدہ مراد در صحیح بخاری
آمدہ ست یکباری آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مال کثیر بخش میکرد عباس رضی آمد و بطلبید و اظہار احتیاج و قرضداری
خود کرد فرمود بردار یا عباس ہرچہ خود توانی برداشت بہر گفت یا رسول اللہ بفرما مردم را تا بردارند برای من و برسانند
بخانہ من فرمود ہرچہ خود توانی برداشتن ببر دیگر نمیشود ہرچند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس
بر دوش خود آنچہ توانست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب وی می نگریست و تعجب میکرد از وے
ما ناکہ قرضے یا حاجتے دیگر پیش آمدہ بود مر عباس را کذا جاء و بالجملہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجود الناس بود
ہر کہ ہرچہ خواستی بدو دادے از اندک و بسیار و چنان بے ملاحظہ و بی صرفہ دادی کہ گویا از فقر نترسیدی و از وی
نیندیشد و درین معنی گفتہ است + ہرچہ آمدت بدست بدادے تو بیش از ان + این جود آنکس ست کش از فقر
عار نیست + و چون محتاجے را بدیدے طعام و شراب خود کہ احتیاج بآن ہشد و ضرورتیست بر وے ایثار کردے
و خود بکار نبردے و تشنہ و گرسنہ ماندے و در عطا و تصدق تنوع نمودے و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی
گاہے چیزے بخشیدے یعنی ہبہ کردے یا انحقے و دینے کہ بر کسے داشتی درگذشتے و ابرای ذمہ وی کردی گاہ صدقہ
دادے گاہ ہدیہ کردے فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ صدقہ را مخصوص بفقرا دارند و ہدیہ عامتر از ان و صدقہ بطریق تعطف
و مہربانی و احسان بود و ہدیہ بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاہ کالائے بخریدے و ثمن ادا کردے و باز کالا را بصاحب کالا
بخشیدی چنانچہ در حدیث بخاری و مسلم آمدہ است کہ جابر با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شترے پیشکش کرد
تا سوار شود آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از ان تست یا رسول اللہ
پدر و مادر من فدای تو باد شتر چہ باشد فرمود البتہ بفروش پس جابر حسب فرمودہ شتر بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بفروخت و بفرمود بلال را کہ ثمن او را نقد کردہ بوی بدہ بلال ثمن را نقد ساخت پس گفت با وی رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ثمن را و جمل را ہر دو بر جابر ببر و بگو برکت دہد خدای تعالی ترا ہم در جمل و ہم در ثمن و انیہم بکافات
قول جابر بود کہ گفت شتر از ان تست یا رسول اللہ پس ہم ثمن داد و ہم جمل و دعا برکت و خیر علاوۂ آن ساخت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و گاہ از کسے چیزے قرض کردے و در وقت ادای قرض زیادہ از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آوردہ
کہ گفت قرض کردہ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از مردے شتر جوان را چون شتران صدقہ آمد نامر کرد
مرا کہ ادا کنم شتر بچہ آن مرد را گفتم یا رسول اللہ نمی یابم در میان شتران مگر کلان ہفت ساله ... فرمود ...

وظاہر از کتب ائمۂ اربعہ آنست کہ مصارف وی ہمان مصارف زکوٰۃ ست و در کتاب خرقی کہ در مذہب امام احمد ست تصریح ست بآن و گفتہ است کہ ویعطے صدقۃ الفطر لمن یجوز ان یعطے صدقۃ الاموال و زرکشی در شرح وی گفتہ زیراکہ وے صدقہ است پس در آید تحت قول حق سبحانہ + انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیۃ وباوجود آن شک نیست کہ افضل واحوط بمقتضاے اتباع فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمان باشد کہ دادہ شود بہمین صنف کہ فقرا و مساکین اند و بدانکہ صدقہ دو نوع ست صدقۂ واجب و صدقۂ تطوع اما صدقۂ واجب پس گذشت بیان آن و چون واجب ست امر میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقۂ تطوع اگرچہ امر وجوب بدان نکردے و بر ترک آن وعید نفرمودے اما او را بغایت دوست داشتی و بدادن آن چندان شاد شدی کہ بخلا بستدن آن شاد شوند چہ شادی و خوشی ہر کس بمحبوب اوست و لہذا شوق و سرور اہل ایمان کامل بطاعت و عبادت بیشتر از سرور اہل فسوق و عصیان بکردار ہاے شان بود از جہت وجود فسحت و نورانیت و انشراح قلب دران و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین یارب مگر آنہائی کہ بیخ ایمان منتزع شدہ باشد از اراضی قلوب شان نعوذ باللہ من ذلک و ہر مقدار کہ در راہ حق صرف کردے آن را بسیار نشمردے و اگرچہ بسیار شمردی از غایت جود و سخاوت آن را اندک ہم ندانستی و حقیر نشمردے اگرچہ اندک چیزے بودے از جہت تعظیم طاعت و تقرب بدرگاہ الٰہی چہ تعظیم فعل طاعت نظر بامر الٰہی و وعدۂ وے و یقین بترتب جزا بر وے کہ قرب و رضای اوست لازم ست تا باعث بر جد و جہد و تقرب گردد و خوار داشت حمل در نظر اعتقاد منجر ببطالت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال دارد کہ معنے عبارت مصنف این بود کہ بسیار شمردن چہ باشد بلکہ اندک ہم ندانستی و در جنب عظمت و کبریاے حق و غلبہ و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شہود و ہمت وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم محو و ساقط و بی اعتبار بودے فافہم و ہیچکس از وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہیچ وقتے چیزے نخواستی کہ در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح وقت و مصلحت آن کس بودے الا اجابت کردے و بدادے در روایت مسلم از انس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ سوال کردہ نشد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ چیز را مگر آنکہ بداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آوردہ اند کہ سوال کردہ نشد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از ہیچ چیز ہرگز کہ در برابر آن لا گفتہ باشد و قال الفرزدق فی نعتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما قال لا قط الا فی تشہدہ + لولا التشہد کانت لاؤہ نعم + ترجمہ اش این بیت ست کہ شاعر در مدح یکی از ملوک گفتہ است

نرفت لا بزبان مبارکش ہرگز + مگر باشہدان لا الہ الا اللہ + و تقیید بآنکہ آن چیز حاضر بودی بجہت آنست کہ اگر در بعض اوقات مسئول شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی کردی و اعتذار نمودی اما بصریح ترد و منع نکردی و نیز گفتہ اند کہ تکلم بکلمۂ لا از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجہت منع عطا نبودے و از ینجا لازم نیاید کہ بقصد اعتذار نیز نگفتے و لہذا در اعتذار آن جماعہ کہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلب سواری نمودند تا با وے بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیہ و باوجود آن فرق ظاہر ست میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاہی اگر چیزی حاضر نبودی سائل را باستقراض فرمودے و بقضاے آن وعدہ کردے و بضمانت او در آمدے روزے مردے آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزے نیست تو بخر اگر چیزے آید ما قضاے آن خواہیم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول اللہ تکلیف نکردہ است ترا خداے تعالے بچیزے کہ قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

نیستی

وسخاکه آن از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جواد را سخی نتوان خواند و بجود و ریا و توقع ثنا وغیره
از خلق وطلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابد نه بسخا زیرا که وی پیدا میگردد از نفس زکیه مرتفعه از اغراض کذا فی
المواهب اللدنیه نقلا عن العوارف اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است و جود صفت الٰهی تعالیٰ ولا بد هر چه
صفت الٰهی ست اتم و اکمل بود از انچه صفت بنده است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالیٰ از آن نکنند
که سخاوت غریزه است و وی تعالیٰ منزه است از ان و در آدمی کمال ست که نورانیت آن بی اختیار از باطن وی
سر بر میزند و از آلودگی غرض و عوض معرا می آید بخلاف جود که گاهی مشرب بغرض غایت میگردد و بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بے این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتے که آدمی بیک فقیرے نا توان درمانده که
هیچ نوع غرض بوے راه ندارد و طمع صیت و دنیا نیز منظر نبود احسان میکند آنجا نیز المی از انحاد جنسیت و مهربانے
در باطن وے عارض میگردد که بدان رفع و ازالهٔ آن الم میکند از خود و حقیقت جود و کمال آن منحصر ست در ذات اقدس
باریتعالی که بے شائبهٔ غرض و غایت افاضت نعما و خیرات میکند پس انچه صفت باریتعالی ست اکمل ست از انچه صفت
بنده است فافهم و بالجمله اگر بخیل شحیح حال مبارک وی را مشاهده کردے در وی اثر کردی و بکرم و بذل و جود و سخاوت
متخلق گشتے و هر که با وے صلی الله علیه و آله وسلم مخالطت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی
تا در جود و سخاوت و سائر صفات حمیده بے اختیار گشته و مالک نفس خود نشدی تا احسان و دهش و کرم بر وی غالب
نگشتے و احتمال دارد که ضمیر وے در قول وے هر که با وے مخالطت کردے اشارت بانکس بود که حال مبارک ورا
مشاهده کردے یعنی بخیل شحیح بتاثیر مشاهدهٔ حال عظیم و صحبت شریف وی بجائے رسیدے که هر که با وی مصاحبت کردے
جواد و سخی شدے و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رسیدن ایشان
بمقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن اعذب و ادخل ست در مبالغه بعید از شائبهٔ تکرار کما لا یخفی و
از جهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محل انوار کرائم صفات و حمائد اخلاق و جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و متاع آن بود دائما منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بود وے صلی الله علیه وآله وسلم چه همه
انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و بدانکه جوهر پاک
حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک وی اشرف
نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لا بد فعل وے احسن افعال و شکل وی احسن اشکال و خلق وے
احسن اخلاق و حمائد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار
شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وے مبرهن و
روشن ست چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که
آمده بود نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشهٔ مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان کرد آن مال را بر
مردم و ندید هیچ یکے را مگر آنکه داد ورا ازان مال و از مجلس برنخاست تا تمامهٔ آن مال قسمت نکرد و برداشتن عباس رض
مال را بر دوش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه مے آرد که آن مال

زیراکه بهترین آدمیان نیکوترین ایشان ست در ادای قرض و در بخاری نیز حدیث این آمده و آنکه ابل بخرید از
ازثمن بداد وے چنانچه احمد و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بو
جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که بر می
ثمن را باجرت پس گفت مراو را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش چوب بکش گاه هدیه قبول کردی و ا
ان انعام فرمودے چنانکه ترمذی در شمائل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفراء بطبقے از
بود بر وے خیارهاے نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت خیار را پس آور
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود نزد وے حلیه که آورده بودند از بحرین پس پر کرد دست مبارک خود را

مراد غرض آن بود که بهر نوع که ممکن ست از انواع احسان و منفعت بخلق رسانید وے و خود وجود شریف وے
رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهاے دنیاوی بود و نعمتهاے اخروی را چه گویند که همه را بکرم و راف
از ورطهٔ هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بدعوت و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیرا
و صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم و مردمان را بصدقه امر کردے و تحریص و ترغیب نمودی و فرمودے
کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب بران بگذرد و نزد من از ان چیزی باقی ماند مگر چیزے که برای ادا
تنگ‌ها ارم رواه البخاری و فرمود هر روز دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوندا برا
انفاق کند خلف ده و دیگرے گوید خداوندا آنرا که امساک ورزد تلف کن رواه البخاری و مسلم و نیز روایت
باسماء بنت ابی بکر رض فرمود بده و مشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد و نگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه توانی و نیز
از ابی ذر غفاری رض که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
خانهٔ کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکاراند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدر من فدا
رسول الله چه کسان اند ایشان فرمود آنهاکه مال بسیار جمع کردند مگر آنانکه بریزند آن اموال را از پیش و پس
و بسیار کم اند آنهاکه اینچنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاهل سخی
تر ست نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو خصلت
نشود در مومن بخل و بدخلقی و رزین از امیر المومنین علی رض آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وشتابی کنید بتصدق که در نمیگذرد بلا از وے یعنی هر که تصدق کند نرسد بوی بلا و سرایت نکند در وے و تا
سپر وے گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکه سایه کند بر
صدقهٔ وے خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیارست و آنحضرت صلی الله علیه و

بحال و مقال کسان را بسخاوت و سماحت دعوت کردے تا چون بخیل و شحیح بخل و شح بمعنی نزدیک بهم اند ضد جو
می گویند که سخا صفت غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس ست و جبلت اوست که خست و ا
و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی + ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون + و فلاح صفتی ست
سعادت دارین را و شح از آدمی عجب نیست که جبلی اوست و عجب از وجود و سخا ست در جبلت و میگویند که
اکمل ست از جود و در مقابله او بخل ست و مقابل سخا شح ست و در جود و بخل اکتساب اعتیاد را مدخلی هست بخلا

واختلافست علما را که صوم افضل ست یا صلوٰة مشهور میان جمهور تفضیل صلوٰة ست بر سائر اعمال از جهت حدیث اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابوداؤد وغیره وبعض گفته اند که صوم افضل ست از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم یا رسول الله بفرما مرا کارے که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملے مثل آن نبود وغالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص که از فوائد وثمرات صوم ست خواهد بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها ودر مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو لی وانا اجزی به ودر موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند بده کننده است تا هفتصد مگر روزه که آن مراست ومن جزا میدهم بروے بآنچه قدر وکیفیت آنرا جز من کسے نداند وبعض گفته اند که اضافت ونسبت وے بذات پاک حق برای تکریم ست چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز وهرچه در عالم ست از آن اوست وبرای اوست جل وعلا وگفته اند که عبادت کرده نمیشود ونشده است بصوم غیر حق سبحانه وتعالے از هیچ کافرے ودر هیچ عصرے از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است وعبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده ونثار اموال وقصد وے از راه دور وزیارت کردن وگرد وے گشتن تعظیم میکنند ونیز گفته اند که روزه برائے من ست بجهت آن گفت که در وے ریا که شرک اصغر ست نمیرود وخالص برای اوست تعالی وهیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوٰة وزکوٰة وحج وغزوه وغیر آن از عبادات ظاهره ومعنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وے ریا را بدان راه نیست واگر بگوید که من روزه دارم واظهار آن کند ریا راه بیابد اما این از جهت اخبار واظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیهٔ اعمال که در آمدن ریا دران بمجرد فعل ست بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم هر که روزه بریا داشت پس بتحقیق شرک شد وبعض گفته اند الصوم لی برای آن ست که نفس صائم را در حقیقت روزه حظے نیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام وشهوت وشراب خود را از جهت من پس از آن فرمود الصوم لی وانا اجزی به وبعضے از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربوبیت ست وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آنرا بخود یعنی سائر اعمال عباد مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی ست از صفات حق ومتعلق بدانست یا از جهت آن گفت الصوم لی که مقدار ثواب ومضاعفت اجر آن را جز وے تعالی نداند وجز سعت علم وے سبحانه بدان محیط نگردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شده وفرموده من میدهم جزای آن لابد تقاضاے سعت عطا وعظم جزا کند واین معنی اوفق وانسب ست بسیاق حدیث که فرموده الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف الحدیث وبدین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات خصوصا صوم رمضان را که فرض ست ودر صحیح بخاری از ابن عباس آورده [redacted] اجود الناس واجود ما یکون فی رمضان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کریمترین وجوادترین خلق بود دائما ودر ماه رمضان سخاوت وبخشش وبر هر دم وایثار وے ایشان را بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودے وصدقات وخیرات وی در لیالی وایام رمضان بر همه لیالی وایام مضاعفت گشتے ونیز [redacted] اوقات جمیع ساعات روز وشب را مستغرق کاشتے واین ماه عظیم را بعبادات وتلاوت مخصوص گردانیدی ودرین فقره اشارت کرد بآنکه چون این ماه عظیم است

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قسمت وصد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسماء النبی صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که در هوازن بود یاد داد مهر چه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطاهای کثیره نامحصوره کرد که چون آنها را قیمت کردند پانصد هزار هزار آمد ابن وحیه گفت که این نهایت جود وی ست که شنیده نشده است مثل او در جود والله اعلم و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را گوسفندان که پر کرده بودند میان دو جبل را پس بازگشت آنمرد بسوی قوم خود و گفت اسلام آریدای قوم که محمد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم ست از صفوان بن امیه که گفت والله بتحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من تا گاه عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوبترین آدمیان صلی الله علیه وآله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم پس داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین وادی پر از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مسامحت نکند باین بخشش مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه درآمده و قوت نه پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که بنعمت دنیادی و احسان و انعام دلهای ایشان را بایمان الفت دهد و محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی ست و این جماعه از مسلمانان را در اوائل اسلام در زکوة نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصارف ست بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاج بتالیف ایشان نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز حنین در کثرت متجاوز از حد احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف باهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اموال را باهل مکه داد جماعه انصار درینجا گفتگوی کردند و گفتند که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را بایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخوانند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود طلبید و گفت از شما اینچنین سخنان بما رسانیدند آیا واقع ست گفتند بلی یا رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود این قوم نو عهد اند باسلام و هنوز ایمان در دل ایشان نه درآمده و بر ایشان حادثه ها رفته و نهب و تاراج یافته اند خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب درآمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل ست من با شما ام و شما با من آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدای را ببرید گفتند بلی یا رسول الله رضینا اجمعین

باب صیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم

بدانکه مقصود از صیام امساک نفس ست از خسائس عادات و حبس اوست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارد

چه حقیقت لفظ طعام وشراب ومعنی حقیقی وے اینست ونزد ال حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقیقت متعین بود واین منافی وصال وموجب بطلان صوم نبود اگرچه خوردن وزائد نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اظل ست زیرا که این طعام جنت وشراب وے بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذهب وفضه که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذهب وفضه درینو به حرام ست وابن منیر گفته آنچه موجب افطارست شرعا طعام معتاد ست نه آنکه خارق عادت ست وازبهشت ازپیش پروردگار آمده تناول وتعاطی وی از جنس اعمال نیست بلکه از جنس ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت نکند وبعض گفته اند که مراد بطعام وشراب اینجا قوت ست که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل وشارب می بخشد وافاضه میکند چیزی که قائم مقام شراب وطعام میگردد وبدان قوت برطاعت وعبادت می یابم بی ضعف وفتور وشمارا اینحالت نیست یا مراد بطعام وشراب سیری وسیرابی ست که بی طعام وشراب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حاصل میشد والم جوع وعطش احساس نمیکرد واین غیر معنی قوت ست چه تواند که قوت برطاعت وعبادت با وجود گرسنگی وتشنگی نیز بخشند ودرین معنی قوت ضمن سیری وسیرابی ست وگفته اند معنی اول راجح ترست چه سیری وسیرابی منافی حال صائم ست ومفوت مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی وتشنگی ست ونیز حال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در اکثر جوع بود وشبع نبود تا آنکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری وقول دوم از ابن قیم در کتاب هدی واز ابن رجب لطائف نقل کرده اند آنکه مراد طعام وشراب محسوس نیست ونه لازم وی از قوت وشبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف ولذات مناجات وفیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم وارد میگشت وآنچه توابع آنست از احوال شریفه از نعیم روح وشادی نفس وروح دل وروشنائی چشم که بآن چندان قوت وقدرت ومسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود ومدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از ان نیاید واین در محبتهای مجازی ومسرتهای صوری مجرب ست چه جای محبت حقیقی ومسرت معنوی ودرین معنی گفته اند + لها احادیث من ذکراک یشغلها خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو سیر میکنند احادیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آنهارا عن الشراب وتلهیها عن الزاد + از آب وباز میدارد آنهارا از توشه طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول وبذکر تو مملو اند که از طعام وشراب یاد نمی آرند وحاجت بدان ندارند + لها بوجهک نور تستضیئ به + ومر ایشان را از پرتو روی تو نوریست که روشن میشوند بدان نور وراه میروند در روشنائی آن + ومن حدیثک فی اعقابها حاد + واز حدیث تو وسخن که در یاد تو میکنند در پس آنها حادیست یعنی حدی گوینده وعرب در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند وبصوتی که دارند اشعار میخوانند که شتران بوے تازه وقوی میشوند ودر سیر تیز وتند میروند + واذا اشتکت من کلال السیر اوعدها + چون شکایت میکنند آن شتران از کندی سستی سیر وعده میکنند آنهارا + روح القلوب فیحیی عند میعاد + خوشی وشادی دلها پس زنده میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال ومصنف مے گوید که این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار ست چه اگر بر حقیقت طعام وشراب حمل افتد وصال متصور نبود زیرا که معنی وصال آنست که در شب طعام نخورند وآب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که بمعنے روز ست وقد عرفت جوابه والله اعلم فرع + اختلاف ست علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم

و موسم خیرات و منبع برکات و نعم الٰہی تعالے و فیوض وے بر بندگان اجل و اعظم ست شکرانہ آن نیز با نواع عبادات
و مزیات اکثر داود فربود و چون جود حضرت واہب البرکات در وی متضاعف بود جود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سید السادات نیز متکاثر میشد چہ باریتعالی او را مظہر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیدہ بود و برانچہ محبوب وی
تعالی ست او را مجبول ساختہ و عادت او گردانیدہ وانچہ مذکور شد جزو حدیث ست و تمام وے اینست و اجود ما یکون
فی رمضان حین یلقاہ جبرئیل یعنی جوادتر بود در رمضان لاسیما دران ہنگام کہ ملاقات میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را جبرئیل وکان جبرئیل یلقاہ کل لیلۃ فی رمضان و بود جبرئیل کہ ملاقات میکرد او را ہر شب در رمضان حتی ینسلخ
تا سلخ رمضان و آخر وے یعرض علیہا لنبی القرآن عرض میکرد و میگذرانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جبرئیل
علیہ السلام قرآن را و در روایتے فیدارسہ القرآن پس مدارست میکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با جبرئیل علیہ
السلام قرآن را و مدارست ہمدیگر خواندن چنانچہ حفاظ بطریق دور میخوانند فاذا لقیہ جبرئیل پس چون ملاقات میکرد
او را جبرئیل کان اجود بالخیر جوادتر و زودتر بخیرات من الریح المرسلۃ از بادی کہ فرستادہ میشود و مطلق گذاشتہ
می شود تا برسد و شامل شود ہر چیز را کہ بران میوزد ہمچنین اثر جود وکرم وی بہمہ کس و ہمہ جا میرسید و نزد امام احمد
در آخر این حدیث آمدہ کہ لا یسأل شیئا الا اعطاہ سوال کردہ نمی شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ چیزی را اگر
آنکہ میداد آنرا چنانچہ در آخر فصل زکوۃ گذشت و ازین حدیث استنباط کردہ اند کہ آدمی را باید کہ در ایام شریف و
مواسم خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوہ مبرات بیشتر و بجدتر ساعی باشد و باللہ التوفیق و آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعض از لیالی رمضان وصال کردے یعنی دو روز یا زیادہ بران پیاپے روزہ داشتے
بے آنکہ چیزے بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگران را کہ بقصد متابعت آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شروع
در صوم وصال کردندے بجہت رحمت و شفقت و کراہت تعمق و توغل چنانکہ در حدیث عائشہ رضی آمدہ است از وصال
نہی فرمودے صحابہ گفتند یا رسول اللہ چون تو وصال میکنی سبب نہی ما از وصال چیست با آنکہ و ما مامور بمتابعت
تو میخوانی فرمود لست کہیئتکم نیستم من ہیچ ہیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال و صفت شما نیست و در
روایتے لست مثلکم و در روایتے لست کاحدکم و معنی ہمہ یکیست و در روایتے آمدہ ایکم مثلے کدام یکے از شما مثل
من ست انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی بدرستی کہ من شب میکنم نزد پروردگار خود کہ پرورندہ و تربیت کنندہ من ست و فی لفظ
و در لفظ دیگر از حدیث اینچنین آمدہ اظل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی وے ہمین ست و
مراد اینجا مطلق کون ست ہمچنانچہ اضحی فلان کذا میگویند و تخصیص وقت ضحے بدان مراد نبود و در آیت کریمہ
واذا بشر احدہم بالانثی ظل وجہہ مسودا نیز مطلق مراد ست و در فتح الباری گفتہ کہ راجح از روایات لفظ ابیت ست
نہ اظل یطعمنی ویسقینی طعام میدہد و آب میدہد مرا پروردگار من و در روایتے انی اطعم واسقی من طعام دادہ میشوم و آب
دادہ میشوم و در لفظے آمدہ لے مطعم یطعمنی و ساق یسقینی مرا طعام دہندہ ست کہ طعام میدہد مرا و آب دہندہ است
کہ آب میدہد مرا و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیرہما مذکور ست و علما را درین طعام و
شراب چند قول ست یکی آنکہ طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر شب از نزد پروردگار
طعام و شراب می آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خدا و تعالی مخصوص بوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

که آن یک کس مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کذا فی الهدایه و اگر رویتے و شهادتے و اخبارے نبودے شعبان را سی روزه شمردے و آنگاه روزه داشتے در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت وے و اگر پوشیده شود بر شما هلال در زیر ابر پس شمارید شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن روزه دارید و در بعض روایات آمده فاقدروا له و معنے این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین ست که در روایات دیگر بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان ست سی روز یعنے اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند که مراد اندازه سیر قمر ست بحساب منازل وے و مآل وے نیز بمعنے باقی روایات آید و لیکن گفته اند که این مشکل ست بر عامه پس آسان اندازه به شمار ایام بود با آن که ظاهر روایات دیگر نیز همین ست و نیز قول منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذه فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر ازین حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام احمد که گوید واجب ست صوم رمضان در صورتیکه پوشیده شود ماه زیر پردهٔ ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان و معنے حدیث فاقدروا له آنست یعنے تنگ کنید ماه را یعنے بگردانید و اعتبار کنید او را بیست و نه قدر بمعنی ضیق بسیار آید چنانچه در کریمه و یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من قدر علیه رزقه + و امثال آن یا بمعنے اندازه باشد و مراد آن باشد که اندازه کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنے روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید شمار او را سی روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان بیست و نه میگذشت طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کس چیزی می شنیدند روزه میداشتند و اگر نه چون مطلع صاف بودے بافطار بر میخاستند در صباح آن و اگر در مطلع علتے بودے روزه دار بر میخاستند و مختار نزد ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است و اگر دارند به نیت نفل دارند و حدیثے نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزهٔ نفل ست و تا فی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود در روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد و در روزی واقع شود که روزه دران روز معتاد او ست روزه داشتن بهتر ست و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد ابو القاسم را یعنے محمد رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم مراد از آن روزه به نیت رمضان ست و الله اعلم و میفرمود آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم کسان را که بشهادت یک شاهد روزه بدارند و بشهادت دو شخص بکشایند و وجوب شهادت دو شخص برائے کشادن روزه یعنے عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب شافعی ست نزد وی بشهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتے در مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح هدایه گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر مذهب امام احمد آنست که دو مرد مے باید و متمسک وے در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب ست که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلے الله علیه و آله وسلم و سوال کردم ایشان را و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت آن

که جائزست یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جائز ست مر کسے را که قادرست بران و مرویست از عبد الله بن زبیر
وغیر او از سلف وگویند که وی رضی وصل میکرد چند روز و در روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعهٔ دیگر از
صحابه و تابعین بر انند که صحابه بعد از نهی وصال کردند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که
نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بتصریح در حدیث عائشه رض آمده نه برای تحریم واکثر بر انند که جائز نیست
وامام ابو حنیفه وامام مالک برین اند وامام شافعی تنصیص کرده بر کراهت واصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی ست
یا تنزیهی واول صحیح ترست وامام احمد واسحق میگویند که جائزست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید واگر یکے از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی
تاخیر افطارست نه وصال واین نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد وباعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود
وظاهر حدیثے که گذشت در انست که وصال از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست وجمهور بر انند که محرم ست بر غیر وے
صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لاتواصلوا ورحمت وشفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود واز اهل سلوک آنهائی که مولع اند بریاضت نفس وگداختن وے افطار
میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم وعادت شریف آن بود که در روزهٔ رمضان شروع نکردے الا
بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنے مشاهدةً وعیاناً یا گواهی یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر رض روزه داشت
احمد وابو داؤد آورده اند که ابن عمر رض گفت میدیدند مردم هلال را وجستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را صلے الله
علیه وآله وسلم که من دیده ام پس روزه داشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وامر کرد مردم را بروزه داشتن ویکبار
دیگر بشهادت یک اعرابے روزه داشت چنانچه ابو داؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمے از ابن عباس
آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت دیده ام من هلال را ودر بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا شهادت میدهی تو که لا اله الا الله
گفت نعم وشهود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند وبمجرد اخبار
ایشان اکتفا کرد وتکلیف لفظ شهادت نکرد ومذهب حنفیه وصحیح نزد شافعیه ومشهور نزد امام احمد همین ست زیرا که
این امر دینی ست که متعلق ست بآن وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار واحادیث ومقبولست در وی خبر
واحد عدل وشرط نیست لفظ شهادت اگرچه بهلال جز الفت ومکذب آن نباشد ونزد مالک در قولی از شافعی وبروایتے
از احمد واسحق شرط ست شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات ومتمسک ایشان حدیثی ست که ابو داؤد ودار قطنی
از امیر مکه که حارث بن حاطب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه داریم
برویت هلال واگر نبینیم وگواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان وگفته اند که اسناد وی صحیح متصل ست
ودر روایت نسائی از عبد الرحمن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده وجواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث
منطوق دارد ومفهوم ومفهوم او را معارض شد آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد شده وترجیح کردیم ما آنها را
بدلیلے که گذشت وعدالت مخبر شرط ست باتفاق واز طحاوی منقول ست که شرط نیست وگفته اند که مراد وی آنست
که مستور الحال بود واز حدیث اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند مستیناسے بآن توان یافت ونزد ما عامهٔ ست

درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض
ابن ساریه و عتبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از عمرو بن العاص آورده که
فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر ست و در احادیث آنرا غذاے مبارک خوانده و فرمود نعم سحور المومن
التمر اخرجه ابو داود عن ابی هریرة و در احادیث صحیحهٔ متعدده آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه تسحر
میکردند و متصل آن بنماز فجر سے برآمدند و فاصله مقدار انچه پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منع نکند شمارا از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیراکه وی اذان میگوید بشب ولیکن
بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اعمے بود
تا صبح مشخص نمے شد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرمودے که صائم افطار بسه رطب کند اگر نیابد
بسه خرما یعنے تمر که خرماے خشک ست و اگر نیابد بآب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی راکه بیابد تمر گو که افطار
کند بروے و کسے که نیابد افطار کند بآب و ابو داود همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده که چون
افطار کند یکے از شما گو که افطار کند بر تمر زیراکه در روے برکت ست و مصنف حکمتی در باب افطار بر طب و تر که بعض
علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این یعنے تشریع و تعلیم افطار بر طب و تمر غایت شفقت بود برامت چه
گاه خلو معده بجهت سبق طلب و اشتها طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیزی که باقبال تمام بمعده رسد شیرین
بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و قوے بشری انتفاع پذیرد و تمامه حواس و علی الخصوص قوت باصره
که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرماست رطب یا یابس و طباع اهل آن
بدان پرورده شده انتفاع ایشان ازان زیاده از دیگر شیرینها بود و این انتفاع قومی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب
و ملاحظه طبیعت ست و اما انتفاع بتمر از جهت شرع و اسرار آن که اطباے طبیعی را ادراک و احاطه آن راه نیست آنست
که خرمای مدینه مطیبه مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله و سلامه علیه تریاق همه سموم گردانید و دواے
همه هموم ساخت و ازانجا فرمود سید عالم صلوات الله و سلامه علیه ان فی عجوة العالیة بدرستی که در عجوهٔ عالیه و عجوه
نام قسمے از خرماست که در مدینه مطیبه مشهور و متعارف ست و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی اوست در جهت مشرق
و نخیل دران جانب بسیار ست و درین قسم از خرما که در آنجا بنهاست شفاء من کل داء شفاست از هر درد و انها تریاق
و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق ست از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد بگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرمود
من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنے بخورد آن را در وقت صبح ما بین لابتیها ازان خرما که پیدا میشود
در دو جانب مدینه و لابه زمین سنگستان را گویند و در هر دو جانب مدینه سنگستان ست لم یضره ذلک الیوم زیان نکند
و ضرر نرساند خورنده این هفت خرما را سم زهر بفتح السین و قد یضم و لا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفا الوفا
اخبار دار المصطفے این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این تمر را دوست میداشت
و بعض گفته اند که اصل آن ازان نخله است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در
تاریخ مدینه کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات خاصیات که در خصوص خرمای مدینه و درین
قسم مخصوص از دست اطبای رسمی که بجز احکام طبیعت نشناسند و بحقائق امور و خواص آن که بہرے کشف

واگر پوشیده شود بر شما ہلال پس روزه دارید سے روز واگر گواہی دہند دو شاید عدل پس روزه دارید وافطار کنید
رواه النسائی ولیکن این حدیث معروض معارض ست بحدیثے که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی و معمول ست
بے معارضه و نیز متعلق ست بفطر نفع عبد پس مشابه شد بسائر حقوق او را نیز احتیاط ہمدرین ست و نزد امام ابوحنیفه
این بر تقدیریست که در مطلع علتے بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید ہر دو
جمع کثیر ند که حاصل شود علم ظنی یا قطعے علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موہم
غلط ست چه مطلع صاف و ہمه اہل بصر و ہمه طالب و جویان درین صورت ظاہر اشتراک جمیع ست در رویت انفراد یکے
بدان بخلاف آن صورت که ابرے و غبارے باشد که گاہی دور میگرد د علت از موضع ہلال و اتفاقاً نظر یکے بدان
افتاد و دیگران را نظر بر مواضع دیگر ست از امیر المومنین عمر رض آمده که شخصے درین صورت دعوی دیدن ہلال کرد ایشان
آب طلبیدند و روے او را شستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موے پلک جدا شده
مقابل باصرۂ وے افتاده بود و آنرا بصورت ہلال خیال کرده اکنون که روے او را شستند آن باعث وہم خیال
بدر رفت مانند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضے اہل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی ست که پنجاه کس باید
و نزد اکثر معتبر در وے عدد تواتر ست که موجب علم قطعی ست و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صفائی
مطلع شہادت واحد معتبر ست احتیاطاً زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بہتر ست از افطار روزۂ رمضان اما روایت
قبول شہادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست واللہ اعلم و اگر شخصے ماه رمضان دید و قاضی حکم بشہادت
او نکرد لازم ست بر وے نگاه داشتن روزه زیرا که چون وے بحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرؤیة الہلال
بود و اگر رمضان بخبر واحد ثابت شهده و قاضی بدان حکم کرد وسی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد
تا دو کس بر تقدیر علت و جماعۂ کثیر بر تقدیر صفا گواہی ندہند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی اللہ علیه
و آله وسلم در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و
ترمذے از سہل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم فرمود ہمیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند
فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلے اللہ علیه و آله وسلم قوے و غالب ست دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که
یہود و نصارے تاخیر کنند رواه ابوداؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزة جل جلاله که محبوب ترین بندگان
من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذی عن ابی ہریرة و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت
درآمدیم من و مسروق بر عائشه رض پس گفتیم یا ام المومنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلے اللہ علیه و آله وسلم یکی از ان
دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگرے تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه رض کدام یک است
که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتیم عبد اللہ بن مسعود ست گفت ہمچنین میکرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیه و آله
وسلم و آن دیگر ابو موسے ست و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد ہمان
نماز مغرب ست و در موطا آمده که از عمل نبوت ست تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودی
و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودے در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که فرمود
حضرت پیغمبر صلے اللہ علیه و آله وسلم تسحروا فان فی السحور برکة تسحر کنید که در سحور برکت ست و ترمذی گفت که

نسائی از عائشه آمده اگر مردے جہل کند [redacted] وسـ[redacted] اورا و[redacted] بیدانی صائم و [redacted] روایات [redacted] اند
برگفتن انی صائم و در بعض روایات مکرر نیز آمده و علما را درین مسئله سه قولست [redacted] در جواب
همین لفظ بزبان بگوید و این اظهر اقوال ست چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان ست و در فتح الباری گفته
که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را رافعی از ائمهٔ شافعیه و بعض گفته اند [redacted]
که من روزه دارم تا بجواب مشغول نه شود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو
قول نیک ست و گفتن بزبان اقوی ست و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان
بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد و در فرض ریا نه باشد چه آن البته کردنی ست و معلوم ست
نزد همه و رویانی برین قولست و از قاضی ابو بکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع ست
واما در فرض گفتن بزبان ست قطعاً **فصل** آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگر در رمضان سفر کردے گاه
افطار کردے و گاه روزه داشتے و چون حال شریف وے این چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و
روزه بدانکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحه سه قسم ورود یافته بعض در اباحت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و
موطا و نسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوهٔ
فتح و باوے ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روزه میداشتند صحابه تا رسید
بکدید که آبی ست میان عسفان و قدید پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و افطار کردند صحابه این لفظ
بخاری ست و در روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و برآمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه
سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود و فتح در عشرین و هو اوفق ست
گرمی بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که خدائے تعالی بنهاد از مسافر صوم را و نیمهٔ نماز را و بعض احادیث در تخییر
میان صوم و افطار چنانکه در کتب سته از حدیث عائشه رض آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن و در روایت
ابی داؤد آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سواری دارم و قوتے در خود میابم و جوانم و روزه داشتن
آسان تری دانم بر خود از ینکه تاخیر کنم و دین خدا بر ذمهٔ خود بگذارم اکنون روزه دارم و اجر خود را عظیم گردانم یا افطار
کنم چه میفرمائی فرمود هر چه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایتے از نسائی آمده که
گفت در خود قوتے میابم بر روزه آیا روزه دارم گناهے بر من خود نیست فرمود افطار رخصت الهی ست تعالی
هر که آنرا بگیرد و بران عمل کند حسن ست و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بر وے و نیز از انس بطرق
متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما و افطار
کردند بعضے پس نه صائم بر مفطر عیب می گرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنه
آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که
خواهد افطار کند و ترمذی از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
پس بعضے از ما صائم بودند و بعضی مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

والهام معلوم گردد بجهت جهل بحقیقت آن وعدم قدرت بر دریافت آن جز حیرت و سرگشتگی پیش نیاید و سر آنرا اطبای قلوب که علاج واصلاح آن در حوزهٔ حذاقت ایشانست دانند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت افطار این دعا میخواند اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم ودر اسناده مقال ودر اسناد این حدیث سخن ست یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد ودر سنن ابی داود از معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول آورده ثابت ست که چون افطار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت ودر بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم مقنع آمده که گفت ابن عمر رض بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی وزیاده کرده است رزین الحمد لله در اول حدیث کذا فی جامع الاصول و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود صائم را از فحش گفتن فحش بمعنی سخن بد گفتن وبدزبانی کردن و تعدی وتجاوز از حد در قول ودر جواب آید واکثر استعمال وی در الفاظ وقاع وجماع وانچه متعلق ست بدان جریان یابد واهل فسوق وفساد را درین باب عبارات صریحهٔ فاحشه باشد وارباب ادب وصلاح را تعریض وکنایت بود درین باب وامثال آن چنانچه از بول وغایط تعبیر بقضاے حاجت کنند وهر چیز که سخت ست قبح وے از ذنوب ومعاصے آنرا فحش گویند وهر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال وافعال واکثر اطلاق او در زناست ومراد درینجا همان معنے اول ست وغیبت ونمیمه وعبث داخل آنست وصر غیبت در صوم اشد واغلظ ست ونزد بعض فقها وسفیان ثورے از ایشان ست غیبت مفسد صوم ست وبخارے از ابوهریره آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که نگذارد قول زور وعمل بد وزیاده کرده نسائی وجهل پس نیست مر خدای تعالی را حاجتے در آنکه بگذارد طعام وشراب را یعنے مقصود از صوم وحکمت در شرعیت وی ترک قبائح ومعاصے وتهذیب وتادیب نفس ست بریاضت ومجاهده چون این مقصود حاصل نگردد مجرد ترک طعام وشراب چه کار آید مگر برائے ابراے ذمه وعدم وجوب قضا وحصول صورت عمل وسیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز تفطیر میکند صوم را ونقص مے کند آنرا کذب وغیبت ونمیمه ونظر بشهوت ویمین کاذب رواه الازدے فی الضعفا ودیلمے در مسند الفردوس از انس رض واز ابن عباس رض آورده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم صائم در عبادت خداست مادام که غیبت نکند وچون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را واز ابی هریره آورده مادام که غیبت نکند وایذا نکند مسلمانی را ونزد جمهور این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر وتشدید ست وامام احمد گفته که اگر غیبت روزه شکند کدام یکے از ما را روزه باقی ماند ونهی فرمود صائم را از جنگ کردن وبجواب مخاصم مشغول ومقید شدن ظاهر آنست که مراد بمخاصم کسے ست که بتعصب ومکابره وبغیر حق خصومت میکند وبجنگ وجدال در افتد نه خصومت شرعی که بر سر حق باشد بے آنکه بجنگ وجدال وفحش کشد چنانچه گفت و میفرمود وے صلی الله علیه وآله وسلم که اگر کسے ترا بد گوید ودشنام دهد تو در جواب بگوی انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری وموطا از ابی هریره آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الصیام جنة روزه سپر ست یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده یعنے باید که مانع آید از معاصی وقبائح چنانکه فرمود فلا یرفث ولا یجهل پس فحش نگوید وجهل نکند وان امرؤ قاتله واگر کسے او را مقاتله بکند یعنے جنگ کند او شاتمه یا دشنام دهد فلیقل باید که بگوید در برابر وی انی صائم ودر روایت

با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوۂ بدر و فتح دو افطار کردیم در سفر و اما آنکہ مصنف میگوید و اکثر مثل این در حضر

واقع شود و در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار رو ابود این معنی در احادیث یافتہ نمیشود و مصنف ہم بطریق حدیث نمیگوید بلکہ بطریق فقاہت میگوید و در مذہب ائمہ نیز تصریح بدان یافتہ نمیشود ولیکن موافق ست بقواعد

شرع واللہ اعلم و عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ در شبہای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی و این اولیٰ و افضل ست و در بعض شبہا تاخیر کردے و بعد از صبح غسل کردی در کتب ستہ از عائشہ وام سلمہ روایات درین باب آمدہ و گفتہ اند کہ در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی ست کہ فرمود احل لکم لیلۃ الصیام الرفث الی نسائکم چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال گردانید بضرورت لازم می آید کہ صبح کنند بجنابت کما لا یخفی و این مبنی بر قاعدۂ مقررۂ اصول فقہ است کہ چون کلمہ فی در ظرف زمان مستعمل نہ بود دلالت بر استیعاب وقت کند چنانچہ سرت یوم الجمعۃ گویند مراد آن بود کہ تمام روز سیر کرد و اگر گویند فی یوم الجمعۃ دلالت نہ کند بران و آوردہ اند کہ مروان در وقتی کہ حاکم مدینہ بود از عبد الرحمن بن عوف این مسئلہ را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عائشہ رضو ام سلمہ رض کہ گفتند بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در می یافت اورا فجر و وے جنب بودی از اہل خود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزہ میداشت گفت مروان سوگند میدہم ترا بخدا کہ ابو ہریرہ را نیز ازین باب بپرسی غالباً بمروان از ابی ہریرہ رسانیدہ بودند کہ میگوید ہر کہ صبح کند بجنابت اورا روزہ نیست عبد الرحمن را این سخن از مروان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفہ با ابو ہریرہ یک جا شد و گفت کہ می پرسم از تو امرے و اگر نہ می بود مروان کہ سوگند داد مرا بپرسیدن آن از تو نہ می پرسیدم ترا و احتیاج بدان نہ داشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن بابی ہریرہ رض قول عائشہ رض وام سلمہ رض را پس گفت ابو ہریرہ آنہا داناترو شناساترند باین امر از من و من نیز شنیدہ ام اورا از فضل رض بن عباس ولیکن نہ شنیدہ ام از حضرت مصطفی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رجوع کرد ابو ہریرہ از انچہ میگفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عائشہ آمدہ کہ مردے آمد و از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ در می یابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزہ دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم بجنابت و روزہ میدارم گفت آن مرد یا رسول اللہ تو مثل ما نیستی قد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود واللہ ہر آئینہ امید دارم کہ من ترسندہ تر و پرہیزگارتر باشم از شما از خدا و بالجملہ احادیث صحیحہ درین باب بسیار ست کہ شبہہ را بدان راہ نیست و ابو ہریرہ رض اگرچہ پیش از علم وے بدان خلاف آن می گفت اما ازان رجوع کرد و در روایتی آمدہ کہ ابو ہریرہ رفع نیز کرد ولیکن ضعیف ست و خطابی گفت شنیدم من کہ آن منسوخ ست تنبیہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ جنب بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم ازین عبارت استدلال کردہ اند کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز بود و الا استثنا کردن آنرا فائدہ نہ بود و قرطبی گفت صحیح آنست کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز نہ بود چہ احتلام از شیطان ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث رویت انزال ست بے دیدن چیزے در خواب و این نہ از شیطان ست یا مبناے استثنا نیز بر عدم جواز ست یعنی غسل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جماع بود نہ از احتلام زیرا کہ احتلام در حق وے جائز نیست واللہ اعلم و در ایام صیام تقبیل امہات مومنین کردے چنانچہ بخاری و مسلم و موطا

می کردند که هر که در خود قوت یابد روزه بهترست او را و هر که ضعف یابد افطار بهترست و احادیث درین باب بسیار آمده و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابرؓ آورده که بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح بسوے مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند مردم پستر بطلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قدحے از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد و گفته شد با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ان که بعض مردم افطار نه کردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نه کردند گناه گارانند گنهگارانند و در روایت ترمذی یک بار واقع شده اولئک العصاة بے تکرار و بخاری و مسلم از انسؓ آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و بعضی از ما صائم بودند و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و باستادند مفطران و برپا کردند خیمها را و آب دادند دواب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفرے بود پس دید مردے را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است او را گفتند روزه دارست که باین حال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و می ریختند آب را بروے و از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت گفته می شد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صوم در سفر مثل افطارست در حضر و در روایتے الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر آمده بدانکه جمهور علما از اهل فتوے اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائزست ولیکن اختلاف کرده اند درینکه صوم افضل ست یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم برانند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد ویرا زیاده مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل میشود بدان برائت ذمه و اگرچه در افطار تخفیف ست ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعے از تخفیف و آسانی ست که در نگاهداشت صیام و قضاے آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار اولے و افضل ست مطلقاً و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب ست و مشهور و مختار در مذهب وی همان اول ست و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی ست که فرمود + فعدة من ایام اخر + و با حدیثے ست که در ذم صوم وقوع یافته حتے که بعضے از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جائز نیست و اگر بدارد قضایش باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسے راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار بیابد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهرست + بصریح نیز مذکورست و بعض گفته اند که افطار و صوم برابرست بجهت تعادل احادیث و طیبی از ابن عمرؓ نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جائز نمیداشت روزه در سفر و گفته که داؤد بن علی از متاخرین نیز برین ست و صحیح قول اکثرین ست والله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمن شدندے و در جهاد و قتال ترددے می بایست کرد امر می فرمود مسلمانان را تا افطار کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم عام الفتح بمر الظهران پس خبر داد ما را بلقاے عدو و امر کرد با فطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

وعصمت انچه بود مر رسول خدارا صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد
وابن راهویه وابن ابی شیبة وبزار وبیهقی وغیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه کرده ام من که بجانب من
نگاه نمی کنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدائے که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آنرا بعد
ازین انتهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن احرام ست ظاهرا احیانا ازوی این چنین نیز واقع شده باشد یا تادیب
بر ترک اولی واحوط و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراة مفطر صیام ست مصنف در جواب
وی میگوید حدیثی که [redacted] صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا عن رجل
از حال مردے که قبل امرأته بوس کرد زن خود را و هما صائمان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دارند فقال پس
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قد افطرا التحقیق روزه کشادند آن مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست
و ثبوت نه پیوسته و کسیکه را که بنسیان طعام خورد یا شراب خورد قضا نفرمودی و گفتی ان الله هو الذی
اطعمه واسقاه بدرستیکه خدائے تعالے خود خورانید و نوشانید او را این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد بالفاظ
مختلفه از ابی هریرة روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث
ابی هریره حسن صحیح ست و گفت برنیست عمل نزد اکثر اهل علم و مالک ابن انس میگوید که اگر در روزه رمضان به نسیان
بخورد و بروے قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بفقاهت حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن و آشامیدن
وا نموده خوردن و آشامیدن نائم داشتن بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درین جا شعور و اختیار
بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بنقض صوم هر دو
حالت یکسان ست و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نفل خلافا لمالک فی النفل و اگر بخطا بخورد و بیاشامد روزه باطل
گردد چنانچه در حالت مضمضه مثلا بخطا آب در حلق فرو ریخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نه شود و در رمضان حجامت
کردے چنانچه در صحیحین از ابن عباس آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه
وے محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذے حجامت کرد و حال آنکه صائم
بود و در روایتے حجامت کرد و حال آنکه وے صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابو داؤد از
ابن ابی لیلیٰ از یکے از اصحاب آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال
و حرام گردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می پنداشتید
شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجامت را برائے صائم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
آمده که گفت انس نه بودیم ما که میگذاشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنے تا روزه دارنده در جهد و مشقت
نیفتد و ضعیف نگردد یا مبادا ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد
از زید بن اسلم آمده که سه چیز ست که تفطیر نمیکند روزه را قے و احتلام و حجامت و حکم قے آنست اگر خود غلبه کند و
بر آید مبطل نیست و اگر شخصے تکلف قے کند ناقض ست خواه ملأ الفم بود یا نه و مذهب امام ابو حنیفه بروایت امام
محمد همین ست و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قے ملأ الفم شرط ست و ائمه ثلثه نیز درینجا متفق اند و در حدیث

و ابو داود و ترمذی از عائشہؓ آوردہ اند کہ گفت بہ تحقیق بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ تقبیل می کرد بعض
ازواج خود را و حال آنکہ وے صائم بود دبستر خندہ کرد عائشہؓ و در روایتی آمدہ کہ تقبیل می کرد و مباشرت میکرد و وی
صائم بود و بود وے مالک ترین شما ارب خود را یعنے حاجت خود را و در روایتے مر نفس خود را یعنی از بے اختیار
شدن در جماع و این حدیث بروایات متعددہ و الفاظ مختلفہ آمدہ و در بعض روایات آمدہ بودم من و وے
صائم و در بعض روایات آمدہ کہ تقبیل و ملاعبت می کرد عائشہ را و در روایت ابی داود آمدہ کہ تقبیل
میکرد و میگرفت زبان او را در دہان خود و در حدیثے لفظ مص واقع شدہ کہ بمعنی مکیدن ست و گفتہ اند کہ در اسناد
این ضعف ست واللہ اعلم و در روایت ابی داود آمدہ کہ عمرؓ بن الخطاب تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول اللہ کاری عظیم را کہ فرحت و سبکی کردم امروز بازنے
و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آیا اگر مضمضہ کنی و صائم باشی چیست
گفتم ہیچ باک نہ دارم ازان فرمود تقبیل نیز ہمین حکم دارد و ترمذی گفت کہ درین باب حدیث از عائشہؓ و عمرؓ
بن الخطاب و حفصہؓ و ابی سعید و ام سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ آمدہ و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابہ
و غیرہم در قبلہ صائم و رخصت کردہ اند بعضے مر پیر را نہ جوان را بجہت ترس آنکہ مبادا سلامت نماند مر او را روزہ
و مباشرت نزد ایشان سخت ترست ازان و بعض گفتہ اند کہ قبلہ تنقیص اجر میکند نہ تفطیر صوم و گفتہ اند کہ صائم
چون مالک نفس خود بود روا است او را تقبیل و اگر اعتماد و امن ندارد بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و قول
سفیان ثوری و شافعی اینست انتہی و در حدیث ابی داود از ابی ہریرہ آوردہ کہ مردے سوال کرد از آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مر او را و دیگرے آمد و سوال کرد ازان پس نہی
فرمود او را ناگاہ دیدند کہ آنکہ او را رخصت کرد پیر بود و آن را کہ نہی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را
در مادۂ تقبیل آوردہ بروایت ابن النجار از ابی ہریرہ و از عائشہ نیز مثل این آوردہ و در ہدایہ میگوید کہ لا باس
ست بقبلہ یعنے مباح ست بوس کردن وقتیکہ ایمن باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکروہ است چون ایمن نباشد
زیرا کہ قبلہ لذاتہا مفطر نیست و تواند کہ بدان مفضی گردد در عاقبت پس در حالت امن ذاتش معتبر باشد و مباح بود
و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکروہ باشد و شافعی علی الاطلاق در ہر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل
است در ظاہر روایت و مرویست از امام محمد کہ مکروہ است مباشرت فاحشہ کہ خوف فتنہ در وے غالب ست انتہی
و نسبت اباحت مطلقاً بشافعی خلاف تصریح ترمذی ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ مذہب امام شافعی و اصحاب
وے آنست کہ قبلہ حرام نیست بر کسیکہ تحریک شہوت وی نہ کند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکہ تحریک شہوت وے
کند حرام ست در حق وے علی الاصح عند اصحابنا و دیگر پوشیدہ نماند کہ عبارت لا باس غالب استعمال وے
در جائیست کہ خلاف آن نوع اولویتی داشتہ باشد و لیکن مکروہ نہ بود پس مودائے عبارت این باشد کہ قبلہ
نزد امن مکروہ نہ بود و لیکن اولی خلاف آنست و مذہب امام مالک و شافعی نیز ہمین ست و گاہی بمعنی مطلق نفی
اثم نیز واقع شود بے آنکہ خلاف وے اولی بود و در مؤطا آوردہ کہ ابن عمر نہی می کرد از قبلہ و مباشرت مر صائم را
و سعید بن المسیب از عمرؓ بن الخطاب روایت کرد کہ وی نہی میکرد صائم را از تقبل و میفرمود نیست مر احدی را از حفظ

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ووی صائم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود زیراکه احرام در اقامت از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مروی نه شده است ومسافر را افطار جائزست حجامت بجهت آن بود وتواند که عذرے دیگر در افطار داشته باشد وبه تحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دردے که یافته بود ونیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسے را بطلب ابی طیبه حجام فرستاد که در وقت غیبوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل قول ابن عباس رض که گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان وبا وجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام نشود وبر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثرست از روایات احتجام وبر تقدیر تساوے حدیث ابن عباس رضی الله عنه فعل ست واین حدیث قول وقول مقدم ست بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل وبر تقدیر عموم لابدست از قول بنسخ احد الحدیثین وچون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل ست لازم می آید از نسخ وے مخالفت اصل از یک جهت ویکبار ونسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل ست دوبار وبدو جهت زیراکه این قول مخالف اصل ست و در مذهب امام احمد احتجام در ساق وقفا یک حکم دارد وخروج دم نیز شرط نیست ودر فصد دو روایت ست انتهی ونزد ائمه ثلثه این حدیث ماؤل ست بآنکه مراد بافطار تعرض بافطار وقرب وقوع در ورطهٔ اوست اما حاجم از جهت آنکه وے ایمن نیست از وصول چیزے از دم در جوف وے بمکیدن محجم وکشیدن آن واما محجوم از جهت عدم امن از طوفان ضعف وناتوانی وچون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد وگویا معنی افطار کردند حاجم ومحجوم اینست که نزدیک ست که افطار کنند ونیز چون حجامت امر مکروه بود وارتکاب مکروه در عبادت موجب نقصان اجر وثواب است گویا که فعل بارتکاب این حکم عدم وفساد وارد پس معنی افطار گویا بمعنی ارتکاب مکروه بود فافهم وابن حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح ست ولیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید نه یافتیم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیراکه رخصت بعد از عزیمت مے باشد پس دلالت کرد بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی ودر فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی وابن خزیمه ودار قطنی روایت کرده اند ورجال وے ثقات اند واول که مکروه نه داشته شد حجامت برائے صائم آن بود که جعفر ابن ابی طالب حجامت میکرد در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وے وفرمود افطر کردند این دو شخص واحادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفعل خود بیان رخصت ونسخ حرمت وکراهت آن فرمود انتهی وبعض گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص آن دو شخص بود بجهت امرے دیگر که از ایشان صادر شده بود نه از جهت حجامت ودرین حدیث چیزے نیست که نص بود بر آنکه افطار از جهت حجامت بود وبعض گفته اند که غیبت مے کردند ودر تقطیر غیبت وکراهیت آن خود احادیث واقع شده است این جا این چنین بود واین هردو توجیه بعید ست کما لا یخفی

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار صیام مسواک کردے احمد وابو داؤد وترمذے وبخارے در ترجمهٔ باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عد واحصا بیرون بود ونیز فضائل

ابی داؤد و ترمذی از ابی ہریرہ بصریح این معنی آمدہ و قول ابن عمر چنانچہ در موطا آوردہ نیز ہمین ست و بنا بر آن از ابی الدردا نزد ابی داؤد و ترمذی آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قے کرد پس افطار نمود ہمین تفصیل خواہد بود واللہ اعلم این کلام در قے تقریبے بود سخن اینجا در حجامت ست پس بدانکہ جمہور علما برانند کہ حجامت تفطیر صوم نمیکند و مکروہ نیست مر صائم را مگر از جہت خوف جہد و طریان ضعف و مذہب امام ابوحنیفہ و مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہم ہمین ست و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبداللہ بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ رضی نیز ہمچنین منقول ست و آوردہ اند کہ نزد عائشہ رضی حجامت می کردند و نہی نمی کرد و مذہب امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبداللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست کہ حجامت موجب افطار ست حاجم و محجوم را و واجب ست قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچہ ابوموسی اشعری کہ اگر در رمضان حجامت کردی در شب کردے و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہمچنین نقل کردہ اند و دلیل ایشان حدیثے ست کہ ترمذی از رافع بن خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کردہ کہ پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و نیز ابوداؤد از ثوبان رض آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہژدہم رمضان بہ بقیع آمد و گرفتہ بود دست مرا در دست مبارک خود پس مردی را دید کہ حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذی دوازدہ صحابی را تعداد میکند و می گوید کہ حدیث از ایشان درین باب آمدہ و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث ثوبان و شداد ابن اوس را صحیح ترین آنہا گفتہ اند و گفتہ کہ قومے از اہل علم از صحابہ و غیرہم حجامت مر صائم را مکروہ داشتہ اند و قائل ست باین عبداللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب ست بروی قضا و از حسن بن محمد زعفرانے نقل میکند کہ شافعی می گفت کہ روایت کردہ شد از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حجامت کرد و حال آنکہ وی صائم بود و نیز روایت کردہ شدہ کہ فرمود افطر الحاجم والمحجوم و من ہیچ یکے ازین دو حدیث را ثابت نمی دانم یعنی نزد من ثابت نہ شدہ پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوب تر ست نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم کہ افطار کرد و میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود این چنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد و در حجامت کردن باکے نہ دید و احتجاج کرد کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد در حجۃ الوداع و حال آنکہ وے صائم بود تا اینجا کلام ترمذی است و در فتح الباری میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتجام آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ امثل و ارجح ست از روے اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کند یکے از حجامت محبوب تر ست نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس رض ست یعنی از جہت آنکہ بہ حجامت چیزے از درون بیرون مے آید نہ از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شہوت و موافق مصلحت صیام ست مگر جماع کہ بنص اجتناب از ان ثابت شدہ و مجمع علیہ است و انچہ محفوظ ست از صحابہ و تابعین و عامۂ اہل علم عدم افطار ست بحجامت انتہی و بخارے در ترجمۂ باب میگوید کہ حسن بصری گفت افطر الحاجم والمحجوم پرسیدند عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبر مے گوئی گفت نعم بعد ازان گفت واللہ اعلم و علمائے مذہب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت مذہب خود بمعقول و منقول کلام مبسوط دارند و گویند کہ دوازدہ اصحابے این را بطرق متعددہ روایت کردہ و ابن خزیمہ کہ او را امام الائمہ

مسواک در اجابت واقع شده شامل ست صائم و غیر صائم را و نیز بخاری از ابن عمرؓ در ترجمهٔ بابی آورده که گفت مسواک
کند صائم در اول نهار و آخر آن و مذهب امام ابو حنیفه همچنین ست و امام مالک نیز برینست و نزد امام شافعی مسواک
بعد از زوال مکروه است مر صائم را و تمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید که مذهب شافعی
عدم کراهت ست در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نهار خواه خشک بود یا تر و تر خواه بآب
بود یا سبز بود برابر ست و نزد بعض مسواک بچوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق مبالغه مکروه
در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در فقه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که وقت افطار
مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت ست در غسل بمبالغه کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در رمضان
حدیثے ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت ست در رمضان
نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مردے بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت چشم من درد مے کند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح است
لکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزے و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکروه
داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق اینست و بعض رخصت کرده اند و قول شافعی این ست انتهیٰ
مذهب امام ابو حنیفه نیز همین ست و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب اکتحال دو حدیث وارد شده یکے
در اثبات آن که اکتحل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هو صائم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و حال آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابو داؤد بلفظ کان یکتحل آورده
والحق چون ثابت شده است که سنت مستمرهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد
و فعل آن در روز خصوصاً در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برائے بیان جواز کرده باشد والله اعلم و یکی حدیث
آنکه در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که پرهیز کند از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث
است و تمام حدیث این چنین ست که ابو داؤد از عبد الرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدر از جد آورده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر میکرد باثمد نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابو داؤد که یحیی بن معین مرا گفت
این حدیث منکر ست و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نمی شاید و در باب اکتحال لا نفیاً
ولا اثباتاً چیزے صحیح نشده والله اعلم **فصل** در روزهٔ نافله عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در روزهٔ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاه چندان پیاپی روزه داشتی که صحابه گمان بردند
که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان پیاپی افطار کردے که گمان بردندے که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت
بود و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی
و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما درین باب
احادیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نمی خواست کسیکه ببیند آنحضرت را صلی الله علیه
و آله وسلم در ماه صائم مگر آنکه میدید او را صائم و نمی خواست که ببیند مفطر مگر آنکه میدید مفطر و نمیخواست که ببیند

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده [illegible] خوانند و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد ومنشاء این وهم حدیث ابن عباس رضی الله عنه ست که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباس رض و پرسیدم از وے که خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس رض چون هلال محرم را ببینی شمار کن وصبح کن روز تاسع در حالتی که روزه دارے گفتم آیا روزه میداشت محمد صلی الله علیه وآله وسلم درین روز گفت نعم امام نووے میگوید که این تصریح ست از ابن عباس رض که مذهب وے آنست که عاشورا نام روز نهم ست واین سخن محل نظر ست زیراکه آنچه بصریح معلوم مے شود از کلام ابن عباس رض امر بصوم یوم تاسع ست وآن در سنت آمده یا بروز عاشر وتعیین روز عاشورا برظهور وشهرت وعلم سائل گذاشت که آن یوم عاشر ست پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع با وی وخبر داد بفعل رسول بتنزیل عزم وے صلی الله علیه وآله وسلم در سال آینده بران به منزله فعل چنانچه بیاید ودر حدیث بخاری ومسلم وموطا وابی داود وترمذے از عائشه رض آمده که قریش در جاهلیت روزهٔ عاشورا میداشتند ورسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم نیز میداشت وگفته اند که نگاهداشتن قریش صوم عاشورا را شاید که تلقی از شرع سالف باشد ولهذا تعظیم میکردند او را وکسوت می پوشانیدند درو بے کعبهٔ معظمه را واز عکرمه آورده اند که گفت گناهے کرده بودند قریش در جاهلیت وعظیم شد ترس آن در دلهاے ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزهٔ عاشورا تا کفارت آن شود کذا فے فتح الباری ودر صحیحین از ابن عباس رض آمده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد یهود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزے عظیم وصالح ست که نجات داد پروردگار تعالے درو بے موسے وبنی اسرائیل را وغرق کرد فرعون وقوم او را پس شکرانهٔ نعمت روزه داشت موسی دروے وامر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ما سزاوارتر ونزدیکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وامر کرد بدان ودر اوائل استیلاف وموافقت یهود محبوب میداشت در آنچه نهی کرده نمی شد باآنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت وگفته اند که مگر علم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصدق این خبر از یهود بوحے یا متواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که باسلام درآمدند از علماے ایشان مثل عبدالله بن سلام رض وامثال وے والا خبر یهود در دیانات وشرائع مقبول نبود وبعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هرکه خواهد روزهٔ عاشورا بدارد وهرکه خواهد ندارد وکسے را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان واین ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود وبعد از نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه وبعض شافعیه است وبعضی از ایشان گویند که صوم عاشورا همیشه سنت ومستحب متاکد بود وبنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت واصل استحباب کمتر از وجه اول باقی ماند واین قول بعید ومحض تاویل ست باآنکه تاکید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین صوم دائماً مرویست وبعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت وامر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب محبوب داشت وخواست که اظهار مخالفت ایشان کند وترک تشبه با ایشان نماید در افراد وتخصیص یوم عاشر بصیام وفرمود که اگر سال آینده در یابم روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر ودر حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله این روزے ست که یهود ونصارے آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آینده انشاء الله تعالے روزه دارم روز نهم

کہ در ہر ماہ میداشت انفی از سفر وغیرہ پیدا می شد پس آنرا جمع می کرد و در ماہ شعبان کہ قریب موسم صیام ست نگاہ
میداشت و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کردہ اند و بعض گویند کہ آنرا از جہت تعظیم
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمدہ ولیکن این حدیث ضعیف ست و اولی آنست کہ در حدیث دیگر آمدہ
کہ صحیح تر ازین احادیث ست و آنرا نسائی و ابو داؤد و ابن خزیمہ از اسامہ بن زید روایت کردہ اند کہ گفت گفتم من
یا رسول اللہ نمی بینیم ترا کہ روزہ میداری در ہیچ ماہی چنانکہ در ماہ شعبان فرمود این ماہی ست کہ غافل اند مردم
ازان در میان رجب و رمضان بر داشتہ میشود دروے اعمال بدرگاہ رب العالمین پس دوست میدارم کہ برداشتہ شود
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزہ داشتن در شعبان نہ ماہہاے دیگر یعنی وے ماہے
محفوف ست بدو ماہ شریف رجب کہ شہر حرام ست و رمضان کہ شہر صیام ست و مردم ازان غافل اند و گمان می برند کہ
صیام رجب فاضلتر ازان باشد و نہ چنین ست و نیز در حدیث دیگر آمدہ کہ شعبان شہریست کہ نوشتہ میشود دروے آجال
اعمال تا کہ درین سال زندہ خواہد ماند و کہ از عالم خواہد رفت و فرمود من دوست میدارم کہ نوشتہ شود نام من و من روزہ دار
باشم و از احادیث دیگر ظاہر شود کہ این نوشتن در شب نصف شعبان ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در تمام
شعبان میکرد و بعض گفتہ اند کہ کثرت صیام در شعبان بجہت تمرین و اعتیاد و استعداد صیام رمضان ست تا در آمدن
رمضان زیادہ مشقت و کلفت نشود و بیشتر ازان لذت و حلاوت صوم یافتہ باشد و اللہ اعلم و بر ہر تقدیر کثرت صیام شعبان
معارض نشود بہ نہی کہ واقع شدہ ست از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و ہمچنین نہی کہ واقع شدہ ست از صوم نصف ثانی
شعبان زیرا کہ نہی در حق کسی ست کہ آن ایام داخل ایام عادت صیام وے نباشد مسلم از ابی ہریرہ آوردہ کہ تقدیم نہ کنند
رمضان را بروزہ یک روز یا دو روز مگر مردے کہ عادت او بود کہ روزہ میداشت پس گو بدارد آن روزہ را و ترمذی
نیز از ابی ہریرہ آوردہ کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود تقدیم نہ کنید ماہ رمضان را بصیام مگر آنکہ موافق صومی باشد
کہ عادت دارد یکی از شما پس نہی در حق کسی ست کہ اصلا در شعبان روزہ نمیدارد و چون رمضان نزدیک رسید شروع
در صوم کند و این معنی بہ بعض نکات کہ در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد واللہ اعلم و در شش شوال میفرمود
کہ صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دہر ست رواہ مسلم و الترمذی و ابو داؤد عن ابی ایوب الانصاری
و وجہ آن ظاہر و مشہور ست ولیکن پوشیدہ نیست کہ برابر بصوم دہر بر تقدیرے خواہد شد کہ تمام عمر بدان وفا کند والا
در ہر سالے کہ دارد برابر بصوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیث آمدہ کہ گفت کسیکہ روزہ داشت رمضان را
و شش روزہ دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزۂ تمام سال من جاء بالحسنۃ فلہ عشر امثالہا رواہ ابن ماجہ و شرط
نیست کہ پیاپے دارد بلکہ در مذہب ما اگر تفریق کند بہتر ست و دور تر از کراہت و تشبہ بہ نصاری چنانکہ در رقعہ مذکور ست
و روز عاشورہ البتہ روزہ داشتی چنانکہ در حدیث نسائی از حفصہ آمدہ کہ چہار چیز بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
ترک نمیداد آنہا را صیام عاشورا و عشر ذو الحجہ و سہ روز از ہر ماہ و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزۂ عاشورا سہ است
افضل و اکمل آنست کہ سہ روز بدارد دہم و یک روز پیش ازان و یک روز بعد ازان مرتبہ دوم آنکہ نہم و دہم را
بدارد و مرتبہ سوم آنکہ دہم را علی الانفرادہ بدارد و بدانکہ عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشور نام روز دہم از ماہ محرم ست و
بعض وہم کردہ اند کہ نام روز نہم ست و برای تسمیہ روز نہم بعاشورا تکلف کردہ اند و از ظاہر ی ابل اخذ نمودہ اند زیرا کہ عرب

وارد شده یوم عرفة ویوم النحر وایام منی عید نا اہل الاسلام فرمود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی و
و روزہاے منی که سه روز یا دو روزه دیگر بعد از روز عید اضحیٰ ست روزہای عید ماست که مسلمانانیم و در فصل جمعه
گذشت که چون در عرفات کریمه + الیوم اکملت لکم الآیة + نازل شد اہل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
بجهت سرور نزول این آیت عید نه گرفتند امیر المومنین عمرؓ در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود
یعنی یک عید چه باشد دو عید ست پس معلوم شد که روز عرفه مرحاجیان را روز عید ست و صوم در روز عید اگرچه حکماً باشد
مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه داشتی و غرض ازین مخالفت یہود و نصارے بود و در حدیث
ام سلمهؓ بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از وے ای الایام کان رسول اللہ کدام روزہاست که بود رسول خدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم اکثرہا صیاما بیشتر روزه دارنده قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود
که روزه بیشتر میداشت نسبت بروزہاے دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم در سبب روزه
داشتن روز شنبه و یکشنبه انهما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافران ست شنبه عید یہود و آنست و یکشنبه
عید نصارے فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان
و سرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواہب لدنیه این حدیث از کریب مولاے ابن عباسؓ بروایت
احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباسؓ و جماعۂ از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم نزد ام سلمهؓ تا پرسم او را
ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر ست و شناخته نمیشود حال وے و روایت میکند از وے
عبد اللہ بن محمد بن عمر و وے نیز مجهول الحال ست و شاید که مصنف آنرا باسناد دیگر یافته باشد که ثابت ست واللہ اعلم
و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی وابی داؤد و غیرہم از عبد اللہ بن بسر از اخت وی که صما نام دارد آمده که فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم روزه نه دارید روز شنبه مگر در ضمن چیزے که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب
اگرچه به نذر باشد و اگر نه یابد یکی از شما یعنی چیزے که بآن افطار کند مگر پوست انگورے یا چوب درختی باید که بخاید
آنرا یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذے گفت ہذا حدیث حسن و معنی کراہت در وے آنست که
افراد کند یوم السبت را بالصوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیرا که یہود تعظیم این روزے کنند والا اگر جمع کند
با روز دیگر چنانچه جمعه یا یکشنبه مکروه نه بود و لہذا ابو داؤد ترجمه کرده بباب النہی ان یخص یوم السبت بالصوم پس
معارض نه بود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواہب اللدنیه اگر گفته شود که یہود تعظیم این روز میکنند بایں
که او را عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشان ست نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد
باشد خواه منضم با روزه دیگر جواب ش میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهے مخالفت ایشان ست
بوجہے متضمن نوعے از تعظیم نیز ہست پس ضم کند بوے روزۂ دیگر تا توہم تعظیمے که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع
گردد یا آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصارے نیز ظاہر میگردد فلیفهم واللہ اعلم و عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیه
وآله وسلم نه بود که دائم روزه دارد و از صیام دہر نہی میفرمود و در حق صائم الدہر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه ہمیشه
روزه دارد روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت ست از و
فوت شود و مقصود نفی فضیلت آن صیام ست و بدانکه در نہی و انکار صیام دہر احادیث کثیره بطرق متعدده در غایت

دلالت کند بران که عزم و نیت روزهٔ تاسع از جهت مخالفت اہل کتاب ست نه از جهت آنکه بعض توهم
احتیاط در دریافت یوم عاشوراست چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیهٔ یوم تاسع ست بعاشورا و محقق شد
و در روایت احمد و بزاز از ابن عباس رض نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده روزه دا
و مخالفت کنید در وے یهود را و روزه دارید پیش از وے روزے را و بعد از وے روزے
دلالت کند برانکه عاشورا نام روز نهم نه باشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت
تاسع و عاشر احادیث بسیار ست و لهذا مصنف صیام عاشر و حادی عشر را هرچند درین صورت نیز
ظاهر شود از جمله مراتب نساخت و قول وے که گفت واما افراد روز نهم علی الانفراده مخبرے از
مر قول بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اہل کتاب ست و این حاصل میشود بیکے ازین د
بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواهب یعنی اگرچه غرض مخالفت ایشان ست اما اصل روز
اظهار مخالفت و نیز اشارت ست برو قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا یخفی واما روز عر
نهم ست از ذی الحجه روزه در وے فضل تمام دارد بلکه فاضلترست از صوم یوم عاشورا چنانچه
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صیام یوم عرفه کفارت دو سال میگردد سال گذشته
یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد صلے الله علیه و آله وسلم و صوم وی از شر
و لیکن عادت شریف این بود که اگر در حج بودے افطار کردے چه افطار کردن اقوی بود بر ادے د
کوشش دران و دیگران را نیز نهی از صوم کردے چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و م
مردم شکایت کردند نزد وے از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیرے دوشیده بر آن حضرت صلی
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوے ا
و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم افطار کرد
بسوے وے ام الفضل شیر پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ا
و حدیث ابن عباس رض حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر صلے الله
و روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یعنی عرفه را و با ابوبکر رض و عمر و عثمان رض و روزه نداشتند ایشا
و امر بدان نمیکنم و نهی نیز نه کنم و میگوید که عمل برین ست نزد اکثر اہل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا ق
بر دعا و بعضے از اہل علم روزه نیز داشتند انتهی و دیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ر
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل ست م
و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و احتیاج در دعا و دیگر وجه آنکه ح
و آله وسلم در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه هست و دیگر آنکه روز عرفه ا
یعنی حجاج را روز عید ست از آن روکه اجتماع ایشان دران روز همچون اجتماع دیگر کسانست در عید
حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابوداؤد و ترمذی و نسا

نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آوردہ شد چیزے از جنس نوشیدنی پس بنوشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان وانچہ باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم وگفتم یا رسول اللہ من روزہ دار بودم پس افطار کردم فرمود صائم متطوع امیر نفس خودست ودر روایتی امین نفس خودست اگر خواہد روزہ دارد واگر خواہد افطار کند ودر روایتی آمدہ کہ ام ہانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول اللہ گناہی کردہ ام استغفار کن برائے من فرمود چیست گفتم روزہ دار بودم پس افطار کردم فرمود روزہ قضا کہ آنرا قضا میکردے گفتم لا یا رسول اللہ فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود ازین حدیث مستفاد میگردد کہ نیت روزہ نفل جائزست در نہار واز شب لازم نیست واین در نفل باتفاق ست میان امام ابوحنیفہ وشافعی واحمد وبشرط آنکہ قبل از زوال بود وبروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جائزست وقول اول از ایشان صحیح ترست وامام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزہ نفل واین حدیث را تاویل میکند بآنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبار کرد بہ نیتی کہ سابقاً داشت از شب نہ انشاے نیت واین خلاف ظاہرست از سیاق حدیث ومقتضاے کلمہ فا در قول وے فانی صائم ودر روایتی کہ فانی اذن صائم خلاف ظاہر ترست کما لا یخفی وتمسک وے بحدیثی ست کہ ترمذی در جامع خود از حفصہ آوردہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ نیت نکند روزہ را پیش از فجر پس نیست روزہ مراورا وگفت ترمذی این مخصوص ست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح ست نیت بعد از صبح ونزد امام ابوحنیفہ روزہ رمضان ونذر معین نیز بہ نیت در نہار جائزست وشافعی وائمہ دیگر را درینجا خلاف ست ومتمسک ایشان این حدیث ست کہ لا صیام لمن لم ینو باللیل وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل بالفاظ مختلفہ وطرق متعددہ آمدہ ودر رفع ووقف آن اختلاف ست وبعض طرق وی خالی از ضعف نیز نیستند انتہی ودلیل امام ابوحنیفہ در ہدایہ حدیث شہادت اعرابی ست کہ در سنن اربعہ از ابن عباس مروی ست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ خوردہ است باید کہ نخورد در بقیہ روز وہر کہ نخوردہ است روزہ دارد پس معلوم شد کہ نیت در روز درست ست وحدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکہ از مثل این عبارت ارادۂ این معنی آمدہ است ولیکن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این روایت بوجہی کہ در ہدایہ آوردہ است مستغرب ست جدا ومعروف درین حدیث آنست کہ امر کرد کہ نداکردہ شود در مردم کہ روزہ دارند فردا وظاہر این ست کہ شہادت اعرابی در شب بود واللہ اعلم وگفتہ کہ طحاوی استدلال کردہ بحدیثی کہ در صحیحین از سلمۃ بن الاکوع آمدہ کہ در روز عاشورا فرمود تا ندا دادند کہ ہر کہ خوردہ است نخورد بقیہ روز وہر کہ نخوردہ روزہ دارد وعاشورا درانوقت فرض بود بعد ازان منسوخ شد بہ صیام رمضان پس معلوم شد کہ ہر کہ متعین ست بروے روزۂ روزے معین ونیت نکردہ آنرا از شب کفایت میکند او را نیت در نہار وفیہ کلام طویل فی شرح ابن الہمام اما روزہ قضا وکفارت ونذر غیر معین واجب ست نیت آن از شب باتفاق ونیز مستفاد میشود کہ افطار روزۂ نفل بعذر جائزست ومذہب اکثر ائمہ ہمین ست ونزد امام ابوحنیفہ واصحاب وی درین دو روایت ست در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت ومانند آن زیرا کہ این ابطال عمل ست وابطال عمل منہی عنہ است لقولہ تعالی ولا تبطلوا اعمالکم ودر روایتی جائزست زیرا کہ قضا خلف اوست فلا باس ودر وجوب قضاے صوم نفل نیز اختلاف ست نزد شافعی وبعض ائمہ قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث کہ مذکور شد ونیز متطوع متبرع ست وتبرع لازم نبود ونزد امام احمد نیز واجب نیست دلفظ حدیث ام ہانی نزد ایشان این چنین ست کہ آنحضرت

کثرت و تعدد آمده که با وجود اطلاع بران اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در حدیث عبدالله بن عمرو ابن العاص است که بغایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت و دوام صیام وے بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید او را بطلبید و زجر و منع کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق ست و نفس ترا بر تو حق ست و زوجه ترا بر تو حق ست هم روزه دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب رو و وے هر چند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول فرمود که ترا یک روزه بس ست در هر ماهی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد بس وے الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر ازان طاقت دارم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیادت میکرد پنج و هفت و نه و ده در هر ماهی و وے هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یک روز هم دارد و یک روز افطار کند و صوم داؤد علیه السلام این ست و زیادت بران قطعاً قبول نکرد و تجویز نه نمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه او را صوم ونه افطار و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبدالله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش عمل برخصت پیغمبر سے کردم صلے الله علیه و آله وسلم و مختار نزد ائمه اربعه در آنچه ظاهر مذهب ست همین ست غایت تاویل و توجیه این ست که ترمذے در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیرے تحقق پذیرد که روز عید فطر و عید اضحیٰ و ایام تشریق نیز افطار نه کند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و میگوید که همچنین مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحٰق نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منهیه است بلکه سبب آن تجاوز و عدول از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت ست و مختار آنست که افضل الصیام صوم داؤد که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بر ریاضت نفس دگیر ست و سلوک طریق اتباع و امتثال اعلی و ارفع ست از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که بسیار از روزها در خانه درآمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزے حاضر نیست اگرچه قدرت احضار و تحصیل آن بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در حدیث نیست ولیکن ازان مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزه تطوع کرده بودے و روزه تمام نه کرده در میانهٔ روز افطار کردی این همه جز و یک حدیث ست که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عائشه روایت کرده اند که گفت درآمد بر ما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم روزی و فرمود آیا چیزے هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزے فرمود پس من اکنون صائمم بستر آمد روزی دیگر و پرسید آیا هست چیزے از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده هست ما را حیس و حیس طعامی ست که عرب از خرما و قروت و روغن می سازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آنرا و از روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزے نه یافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام حاضر آمده بود بخورد و در روایتے در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه میگوید گفتم یا رسول الله درآمدی تو بر من و تو صائم بودے بستر بخوردے حیس را فرمود هر که روزهٔ تطوع دارد بمنزلهٔ مردی ست که بیرون آورده صدقه از مال خود هر چه خواست ازان بداد و هر چه خواست نگاهداشت و ترمذی و ابوداؤد از ام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته

صیام دہر دادہ و تاکید تمام نمودہ است تا آنکہ در سفر و حضر آنرا ترک نمیکرد و رواہ النسائی عن ابن عباس وامت را نیز
بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزدہ و چاردہ و پانزدہ و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود یا ابا ذر چون خواہی کہ از ہر ماہ سہ روزہ داری پس بدار سیزدہم چاردہم پانزدہم واگر سہ روزہ در ماہی بدارد
ہر سہ روز کہ باشد ثواب صیام دہر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سہ روز افضل است و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافتہ
و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافتہ چنانچہ در حدیث عبد اللہ بن عمرو بن العاص گذشت کہ سہ روزہ در ہر ماہی حکم صیام
دہر دارد و از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز مطلق نقل آمدہ چنانکہ مسلم آوردہ کہ معاذہ عدویہ از عائشہ پرسید
آیا بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزہ میداشت سہ روز از ہر ماہ گفت نعم پس پرسید از کدام ایام شہر میداشت
گفت باک نداشت از ہر کدام ایام کہ داشتی وگفتہ اند کہ عدم مواظبت بر ایام معین از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بجہت آن بود تا وجوب تعین گمان بردہ نشود و روایت کردہ اند اصحاب سنن و تصحیح کردہ اند آنرا ابن خزیمہ از حدیث ابن
مسعود کہ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزہ میداشت سہ روز از غرۂ ہر ماہ و مختار جماعۂ کہ حسن بصری از ایشانست
این است و ہنوی از ماوردی حکایت کردہ کہ مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست وہفتم
و دو روز بعد از وی و ایام بیض راجح است بجہت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحہ و بجہت آنکہ میانہ شہر است و خیر الامور
اوساطہا و زمانہ در ان ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد کہ در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر در اغلب درین ایام شود
و ما ماموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول ماہ کردہ اند بآنکہ معلوم نیست
کہ چہ چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی این بود و نزد جماعۂ اول ماہ و دہم و بیستم و این
منقول است از ابی الدرداء و گویند کہ روزہ مالک بن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر کہ اول و یازدہم و بیست
ویکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازدہ تا چاردہ و نزد بعضی از اول شنبہ کہ در ماہ آید و
در ماہ دیگر از اول سہ شنبہ و در ماہ دیگر از جمعہ و ہکذا و این منقول است از عائشہ و نزد بعض از اول پنجشنبہ کہ در ماہ آید و در ماہ دیگر
از اول دوشنبہ و نزد بعض از اول دوشنبہ کہ در ماہ آید و از اول پنجشنبہ کہ در ماہ دیگر آید زیرا کہ در روز دوشنبہ و پنجشنبہ روزہ داشتن
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شدہ پس ابتدا کردن از ان افضل باشد و نزد بعض سہ روز لا علی التعیین و بالجملہ
سہ روزہ در ہر ماہ در حکم صیام دہر واقع شدہ و این طرق ہمہ مروی و ماثور گشتہ و ہر کسی بمقتضاے خبری و اثرے کہ
در خصوصیات آن یافتہ و در خصوص آن اولویتی اثبات نمودہ ترجیح کردہ است ولیکن اشہر و اظہر اقوال در صیام ثلثہ
ایام ایام بیض است و اکثر علما برانند و در خصوص آن احادیث صحیحہ کثیرہ ورود یافتہ است و باللہ التوفیق و در صیام عشر
ذی الحجہ و استحباب آن نیز فضیلت واقع شدہ و شک نیست کہ مراد بآن نہ روز خواہد بود چہ روز عید روزہ حرام است و
ابو داؤد و نسائی از بعض ازواج مطہرہ آوردہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزہ میداشت
نہ روز از ذی الحجہ و یوم عاشورا و سہ روز از ہر ماہ از اول دوشنبہ کہ در ہر ماہ می آید و از اول پنجشنبہ و در روایت
دیگر آمدہ روزہ میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجہ و سہ روز از ہر ماہ و آنکہ مسلم و ترمذی و ابی داؤد از عائشہ آوردہ
کہ گفت نہ دیدم من آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزہ میداشت دہۂ ذی الحجہ را منافات بدان ندارد

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اگر این روزۂ تو قضاے رمضان ست قضا کن و روزہ دیگر بجای آن دار و اگر تطوع ست اگر خواہی قضا کن و اگر خواہی مکن و در روایتی از وے آمدہ کہ اگر شب نیت کردہ و بر نفس خود واجب گردانیدہ و بعذر افطار کردہ واجب ست قضا و اکثر اہل مذہب امام احمد این را بر نذر حمل کردہ اند چنانچہ ظاہر ست از قول وی کہ گفت واجب گردانید بر نفس خود اگرچہ تواند کہ مراد بایجاب بر نفس اینجا ہمان اجماع بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفہ و مالک در صوم نفل قضا واجب ست مطلقاً زیرا کہ انچہ ادا یافت و بوجود آمد عمل ست و قربت ست پس صیانت آن از ابطال و مضی بران واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نزد ما عبادت نفل خواہ روزہ باشد یا نماز بشروع لازم گردد چنانچہ بنذر و چون لازم شد بہ نقض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابوداؤد از عائشہ رض حدیثی آوردہ اند کہ گفت بودم من و حفصہ رض روزہ دار پس پیش آمد ما را طعامی کہ خوش آمد ما را و خوردیم ازان پارہ پس درآمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیشی کرد از من حفصہ و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر رض بن الخطاب کہ از ہمہ پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وے نیز بشیمۂ مرضیہ پدر خود پیشی کرد و از حضرت پرسید یا رسول اللہ ما روزہ دار بودیم و طعامے کہ اشتہای آن داشتیم پیش آمد و ازان بخوردیم فرمود قضا کنید روزہ دیگر بجاے آن و این حدیث نزد ترمذے بطرق متعددہ ثابت شدہ و میگوید قومے از اہل علم از صحابہ و غیرہم باین حدیث رفتہ و مذہب مالک نیز ہمین ست و حدیث عائشہ رض از وجوب قضا و عدم آن ساکت ست و در صحت حدیث ام ہانی مقال ست کذا قالوا و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسے کہ فرود آید بر قومے فلا یصومن تطوعا پس باید کہ نگاہ نہ دارد روزہ نفل را الا باذنہم مگر باذن آن قوم شاید کہ او را ضیافتی و فکر طعامی کنند و بروزہ داشتن وی راضی نہ باشند و اگر موقوف استرضا و استمزاج ایشان باشد بہتر ست و اگر او را بہ ضیافت طلبیدہ اند خود البتہ روزہ نہ دارد و اگر داشتہ باشد بشکند کہ ضیافت عذر ست اما در اسناد این حدیث طعن کردہ اند ترمذی این حدیث را از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ روایت کردہ و گفتہ این حدیث منکر ست نمی شناسم ہیچ یکے از ثقات را کہ روایت کردہ باشد این حدیث را از ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ رض و در نہی از صیام امرأۃ بی اذن زوج نیز در صحیحین حدیث آمدہ و در روایت ترمذی و ابی داؤد آمدہ من غیر رمضان و کراہت داشتی کہ کسی روز جمعہ را تخصیص کند بروزہ و میفرمود کہ این روز عید شماست و در روز عید روزہ مدارید مگر کہ پیش ازان یا پس ازان یک روز روزہ دارید آنگاہ مکروہ نہ بود و سر این در باب روز جمعہ بیان کردہ شد ماند آنکہ در مواہب لدنیہ از امام نووی نقل میکند کہ گفت مالک در موطا گفتہ نشنیدیم ہیچ یکے از اہل علم و فقہ را و کسی را کہ اقتدا کردہ شود بوی کہ نہی میکرد از صیام یوم جمعہ و صیام وے حسن ست و بتحقیق دیدم بعضی از اہل علم را کہ روزہ میداشت روز جمعہ و تحری می نمود آنرا و گفت نووی این سخن کہ مالک گفت موافق رائے خود ست و رائے غیر وے خلاف رائے او ست و سنت مقدم ست بر رائے وے و رائے غیر وی و بتحقیق ثابت شدہ ست در سنت نہی از روزۂ جمعہ پس متعین و متحتم باشد قائل شدن بآن و مالک معذور ست چون نرسید بوے حدیث و داؤدے کہ از اصحاب مالک ست گفتہ است نرسیدہ مالک را این حدیث و اگر می رسید مخالفت نہ میکرد آن را **تنبیہ** بدانکہ صیام مسنون از انچہ مصنف ذکر نہ کردہ و در احادیث صحیحہ ورود یافتہ یکی صیام ایام بیض ست کہ مشہور ست و آن سہ روز ست سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا حکم

صیام ایام بیض

آنرا در هر مکان وروا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد بمسجد خانه مکانی ست که در خانه برای
نماز جدا می سازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز هم برین ست و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف
مرأة در مسجد با زوج خود درست ست و باین قائل ست امام احمد و اذن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازواج مطهره را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد بران ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه و امام احمد مخصوص داشته اند
اعتکاف مرد را به مسجدے که اقامت کرده میشود درری صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نه گردد و باعث
خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت بامکان احتراز از ان نه شود و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد
غیر مسجد جامع ست و در مسجد جامع جائز ست اگرچه گذارده نه شود در وے صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده
که اعتکاف واجب جائز نیست در غیر مسجد جماعت و نفل جائز ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی
نیز همچنین آمده و در حاوی گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور جائز ست در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بمساجد ثلثه که مسجد
مکه و مدینه و بیت المقدس ست و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت
در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف می نمودند و هیچ یکی را بران انکاری نه بود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و
شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نه بود تمام عمر اگر نیت کند جائز ست
اختلاف در اقل مدت ست نزد بعض یک ساعت بس ست و لهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعض
یک روز و مختار در مذهب حنفیه همین ست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست آنکه صوم شرط
نه کند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز
آن در کمتر از یوم نیز گنجائش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکاف بود و ثمرۂ اشتراط صوم آنست
که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نه بود که آن محل صوم نیست و مصنف در مقام تائید و تصریح اشتراط صوم آمده در
توطیه و تمهید آن می‌[illegible] ید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت ست و موجب دوری از
خلق و واسطۂ زوال اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و تهیۂ اسباب
آن و حصول صفائی باطن خصوصاً در آخر رمضان ا[illegible]ن و افضل ست لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده
روز اخیر ست از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بی روزه معتکف شدی در وقتی و عائشه چنانچه روایت
کرده از وی ابوداؤد میگفت لا اعتکاف الا بالصوم و این جزو حدیث ست و تمام حدیث این ست که عائشه گفت سنت بر معتکف این ست
که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرأة را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره
نیست از ان و لا اعتکاف الا بالصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی ست که در وے نماز پنجگانه بجماعت
قامت بیابد و امام ابوحنیفه و مالک قائل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث ست و مواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بران ولیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات ست و اعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست
مگر بالتزام و نذر و از امام احمد دو روایت ست مشهور عدم اشتراط مگر بنذر و استدلال ایشان بحدیث عمر ست که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکاف کنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود

چه عائشہ رض [redacted] داشته باشد و عائشہ رض آنرا نه دیده و نه دانسته و شاید که ازان ایام عشره که عائشہ رض براحوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را مانعی از صوم باشد از مرض و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که در روے افطار نیز بود واللہ اعلم وازانکه فضل مطلق عمل صالح در عشرۂ ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست ہیچ ایام که عمل صالح دران فاضلتر بود از عمل کردن درین ایام یعنی در عشرۂ اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر آمده که ہیچ ایام فاضلتر از ایام عشرۂ ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر کسے نذر کند صیام افضل ایام سنه را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد روز جمعه باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره آنست که درین ایام اقسام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرست نه غیر آن اما در باب حجاج ظاهرست و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لابد فضیلتی مرآنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزه ہاے عشرۂ ذی الحجه فاضلترست از جهت وجود روز عرفه و نحر دران و شبهای عشرۂ اخیرۂ رمضان از جهت وجود لیلة القدر دران پس از روزها این فاضلترست و از شبها آن و هذا هو القول الفصل وعلیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتی واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار دران واقع شده و در بعض احادیث آمده که اعمال بندگان در حضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از روز دوشنبه فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول اللہ من مییبنیم ترا که گاہی چندان روزه میداری که گویا افطار نخواہی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواہی داشت مگر دو روز که اگر در ایام صیام تو داخل آید در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری دران فرمود کدام دو روزاند آنها گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهائی اند که عرض کرده میشود درآنها اعمال برب العالمین پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم واللہ الموفق فصل دربیان اعتکاف اعتکاف در لغت بمعنی حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شے آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بروجه مخصوص و آن در ظاہر مذہب حنفیه سنت موکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی تا زمان وفات چنانچه در صحیحین از حدیث عائشہ رض آمده از زہرے گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عبادات دیگر از نوافل گاہی میکرد و گاہے نمیکرد بخلاف اعتکاف که ہرگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نگشت بجهت آنکه داب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه تعیین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف فلیفعل کما جاء فی الصحیحین فرمود ہر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و حق آنست که ترک اعتکاف ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعضے از رمضانات نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و بعض گفته اند که مستحب ست استحباب متاکد و صواب آنست که بر سه قسم ست واجب و آن اعتکاف منذورست و سنت در عشرۂ اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشته است

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری بروایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وے ذکر
اعتکاف عشر اوسط کرده نه عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری رض آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف
فرمود عشر اول از رمضان پستر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبهٔ ترکیه پستر بیرون آورد سر مبارک خود را از قبهٔ
و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پستر اعتکاف کردم عشر اوسط را
پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند
در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پستر فراموش گردانیده شد مرا و بتحقیق دیدم خود را که سجده
میکنم در آب و گل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی
بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس بارید دران شب باران و سقف
مسجد نبوی از شاخهاے خرما بود پس بچکید و دید دو چشم من رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم و بر جبههٔ مبارک
و در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود در روایت بخاری و مسلم آمده که تر بود روے مبارک او بآب و گل در صبیحهٔ
بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبد الله ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی
نماز صبح بگذاردے و در معتکف در آمدے و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در انجا خلوت میکرد این حدیث را
در مشکوة از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب قباب
ازواج مطهره و برداشتن آنها و ترک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف دران رمضان مذکور شد و بالجمله
در وقت در آمدن بمعتکف علما را اختلاف ست اوزاعی و ثورے و لیث بروایتی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز
صبح ست از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث ست و ائمه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان نیز میگویند
که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب ست چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و ترمذے قول احمد با طائفه
اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وے بعد از
نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتداے اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن درین وقت بود بلکه آن پیش از
مغرب بود و شب لبث در مسجد می فرمود چون نماز صبح میگذارد در خلوت میرفت و در خیمهٔ که براے وی میزدند
میدر آمد و درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجرهٔ از حصیر کذا قال الطیبی و شک
نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وے واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز
فجر و مے در آمد در معتکف خالی از بعدے نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده بلفظ مذکور مراد
بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نه پذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قدر در شب بیست و یکم ست و عمدهٔ مصالح در اعتکاف ادراک
شب قدر ست پس باید که ابتداے اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خود
نیامدے الا براے قضاے حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند
بحاجت انسان چنانچه در کتب سته از عائشه رض آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نزد میکرد و سر مبارک خود را من پس شانه می کردم و در نه می آمد در خانه مگر براے حاجت انسان و سابقا حدیث عائشه

واگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نه کردی و درین استدلال نظرست زیراکه در روایتی آمده
گفت عمرؓ نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داؤد و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله با یوم یا یوم با لیله است غایت آنکه در بعض روایات
سکوت کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
عبدالله بن محمد رملی ست و وی مجهول ست و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف ست بر ابن عباس و مذهب
اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خالی نیست از معارض زیراکه بیهقی از ابن عمرؓ و ابن عباس رضی الله
عنهما روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبدالرزاق از ابن عباسؓ آورده که گفت هرکه اعتکاف کند لازم ست
بروی صوم و لیکن معارضه مدفوع ست از ابن عباسؓ بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی
لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم ست در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبدالرزاق نیز
مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعارضه است در اشتراط صوم مطلقاً خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و این
روایت حسن ست از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد ست اقل اعتکاف ساعت ست پس بی صوم بود و بعض
عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفهؒ کرده اند و این را تمسک درسنت پیدا نمی شود
مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر ست در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر ست کذا قال الشیخ
ابن الهمام و در روایت مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر و لیکن
روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است والله اعلم و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر در یک عشر
رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد
و نسائی بالفاظ مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگذارد
می درآمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار رے اذن طلبید از وے عائشه که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را و زد
عائشه خیمه را در مسجد پس حفصه شنید که عائشهؓ برای اعتکاف خیمه در مسجد زد وے نیز اذن طلبید و خیمه زد زینب شنید
وے نیز خیمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بود که پیش از همه زده بودند و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که این خیمهاے عائشهؓ
و حفصهؓ و زینبؓ است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا نیکے خواسته اند ازین و در روایتی
مکرر فرمود این کلمه را و فرمود بردارید این خیمها را و خیمه خود را نیز فرمود که بردارند پس دران ماه باعتکاف
نه نشست تا آنکه به نشست در عشر از شوال بود و روایت عشر اخیر و در روایتی عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از
شوال متیقن بود مصنف همان را نقل کرد و یکی از فضائل و خصائص سنت اعتکاف اینست که بر تقدیر فوات آن را قضا کرد
با آنکه قضاے سنن و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث استفاده کرده که قضاے سنن و نوافل مرغوب و مستحسن ست
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر
و چون معلوم شد دران عشر که شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر ست دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

و دواعی آن از قبله ولمس و مباشرت اگر مقرون بانزال ست نیز مبطل ست و بی انزال مبطل نه و لیکن باوجود آن
حرام ست در شب و روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب بود چنانچه
میگوید و این جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نه کردے مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد ست بیجماع
و چون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریرے بنهادندے و بران فراش فرش کردندے چنانچه صاحب مشکوة
از ابن ماجه حدیث ابن عمرؓ آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انداخته میشد برائے
وے فراش و نهاده میشد برائے وے سریر وے در پس اسطوانه توبه و اسطوانه توبه نام ستونی ست در مسجد شریف
اضافت کرده شد آنرا بتوبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد وے برابی لبابه انصارے و قصه وے مشهور ست
و چون برائے وضو و مقدمات آن که قضاے حاجت انسانی ست در خانه در آمدی بکسی مشغول نه شدی و نشست
و خاست نکردی بلکه اگر یکے از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نه کردے هم در گذار از حال وے پرسیدی
در صحیح بخاری و مسلم از عائشه آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در نمی آمد خانه را مگر برای حاجتی
چون می بود معتکف و در روایتی در نه می آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذی و موطا نیز
همچنین آمده و در روایت ابی داؤد آمده که گفت عائشه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذشت بمریض و وے
معتکف بود و نه می ایستاد به پرسش بر سر وی و هم در گذار میپرسید و در صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عائشه نیز همچنین
روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که حسن و نخعی گفته اند که جائز ست مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض
و نماز جنازه نزد ائمه اربعه وقتیکه بیرون آید برائے قضاے حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازه
و منحرف از طریق نگردد و اکثر از قدر نماز نایستد باطل نمیشود اعتکاف و اگر اینچنین نه بود باطل گردد انتهی و در هر سال ده روز
معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخارے و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره آورده
که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده شد اعتکاف
کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آورده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد عشر اواخر از رمضان پس اعتکاف نه کرد در یک سال و در سال آینده در عشر
نشست و صاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال [redacted] جبرئیل عرض کردی و مدارست
نمودی و باهم بنوبت چنانچه عادت حفاظ ست که باهم میخوانند بخواندے و دران سال آخر دو بار عرض کرد رواه البخاری
و مسلم و لیکن از بعض روایات عرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعض عرض
جبرئیل بر وے مفهوم شود شاید که درینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود نسبت عرض بهر دو جانب
درست آید والله اعلم تنبیه در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل
قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصا در اوتار عشره اواخر رمضان آمده لاسیما در شب بیست و هفتم و بقولے
آن شب دائر ست در تمام سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که
قاضی خان و ابوبکر رازی که از علماے حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از ابن
مسعودؓ و ابن عباسؓ و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت ست از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست

ازابی داؤد گذشت که مشتمل است بر تفصیل آنچه نه کند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را ببول و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است مکث نه کند بعد فراغ از طهارت بدان مشعر ست و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نه داشته باشد که برای وی بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع شرط نمیکند نیز داخل حاجت ست چه وی اهم حوائج دینیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقفی در مسجد جامع رود ضرر نه دارد و اما بی ضرورت توقف نکند و باید که در مشی بوقار بود و نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعض جواز را حمل بر اعتکاف نفل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابوحنیفه اگر یک ساعت بی عذر برآید اعتکاف فاسد گردد و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب ست که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجرهٔ عائشه رض فراز کردی تا شانه کردی و بشستی اگرچه حائض بودی چنانکه در کتب ستہ می آرد که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که مائل میگردانید بسوی من سر خود را و او در مسجد بود و بس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک ورا اگر هم در مسجد در ظرفی بشوید چنانکه ملوث نه شود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نه گردد اعتکاف و اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بی تلویث هم در مسجد کند و الا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مؤمنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدی و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برخاستی و او را معانقه کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل و معانقه یافته نمیشود جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداؤد از امام علی زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معتکف بود و وی بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سخن بود پس برخاست تا بخانه بازگردد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز با وی بایستاد تا بازگردانید و برسانید او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را با صفیه رض ایستاده دیدند زود ترگذشتند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان گفت این صفیه ست زوجهٔ من تا بخاطر شما وسواس نه رود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن ست و کرا نسبت بتو این مجال وسواس ست فرمود که سرایت میکند شیطان در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطهٔ کفر بیفتید و هلاک نشوید و در روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من میرسانم بخانهٔ تو و خانهٔ او در دار اسامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد والله اعلم و در حدیث صفیه رض این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم معها یقلبها و او را جمیع شراح بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر با از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانهٔ وی چنانچه در ترجمه حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر یقبل به تقدیم با بر لام در نظر آمده و یقبلها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه نیز با وی ضم کرد و مثل این اوهام رواة حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه آنست که وطی مفسد اعتکاف است

وطواف و سعی جز وقوف بعرفه که آن مخصوص حج ست وعمره بقول حنفیه سنت ست و مستحب و نزد بعض واجب است
و برهر تقدیر اختلافات علماست در حج وعمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما
بر انند که بعد از هجرت یک حج گذارد و آن حجة الوداع بود و تسمیهٔ وی بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم مردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود
و خلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله
علیه و آله وسلم و همچنانکه درین حکم خلافی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از هجرت یک حج
گذارد نیز خلافی نیست و آنکه مصنف جماهیر علما گفت که مشعر بخلاف ست نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود واما
پیش از هجرت در حج گذارده چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی برین اند
که دو حج گذارده و این در جامع ترمذی ثابت ست از حدیث جابر بن عبدالله که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه
حج کرد دو حج پیش از انکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف به ثبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه
ترمذی در وی مقالی دارد و جمعی بر انند که زیاده بر دو حج گذارد و در مواهب لدنیه از ابن عباس برروایت ابن ماجه
و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از انکه هجرت کند سه حج و این را مبنی بر عدد وفود
انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در محلش مذکور ست ولیکن این نفی نه میکند که پیش ازان نیز حج
گذارده باشد و صاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهری ست مات سنة ست وخمسین
واربعمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گذارد اما عدد آن بعینه محفوظ نیست و در مواهب از ابن
جوزی آورده که گفته است که حجها گذارد که عدد آن معلوم نه شده و از ابن اثیر آورده که گفت حج می گذارد هر سال
پیش از انکه هجرت کند و نیز اختلاف ست در آنکه ابتدای فرضیت حج پیش از هجرت ست یا بعد ازان قولی
بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات ست و گمان برده نشود که چون حج گذاردن آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش ازان فرض باشد زیرا که حج گذاردن
قریش همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد باحتمال آنکه
حج گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز برسم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت
است ولیکن در کدام سال بود جمهور برین اند که در سال ششم زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه وتعالی +
واتموا الحج والعمرة لله + و این مبنی ست بر آنکه مراد با تمام ابتدای اتیان ست و مؤید ست این را قرأت علقمه و مسروق و ابراهیم
نخعی بلفظ اقیموا و طبرانی باسانید صحیحه از ایشان این قرأت را روایت کرده و در قضیهٔ ضمام بن ثعلبه امر بحج مذکور ست
و قدوم آوردن وی چنانکه واقدی گفته در سال پنجم ست و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از
سال پنجم ست یا همدرین سال کذا فی فتح الباری و طائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم ست و احتجاج ایشان
بآنست که نزول صدر سورهٔ آل عمران که در وی کریمهٔ + ولله علی الناس حج البیت + واقع ست در سال نهم ست
که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال ست شرع جزیه و مناظرهٔ اهل کتاب بتوحید و نزول + انما المشرکون نجس +
و فرستادن ابوبکر صدیق بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی بقرأت سورهٔ برائت بر مشرکان و این بر قاطع همه

ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب ست گاهی پیشتر آید و گاهی پستررود و نزد صاحبیه نیز [redacted] بعضی معین
پیشتر و پسترنه میشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال
و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب داده است ابوحنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر بآنکه مراد
دران رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب قدر دران طلبیده و سیاق احادیث دلالت می کند
نزد کسی که تاویل کند طرق احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتهی و این قول اقرب ست بجمع و تطبیق اقوال و الله اعلم
و آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که بدانانیده بودند مرا شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که
خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره باحتمال و باعث نه گردد بر ترک عمل باعتماد
اشکال و نیز در حدیثی دیگر آمده که دانانیده شدم شب قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد
من بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را بشومی جدال ایشان و بعضی
از علما آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث در رود یافته و بعضی
از آنها ارباب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند
بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد
و صباحش نیز همچنین بود و دران شب هیچ کوکبی دیده نه شود که منقض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار
روان گردد و چشمهای شور شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که درختان دران شب بر زمین افتند و سجده کنند
و بستر بر گردند بمناسبت خویش و هر چیز در روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست و بسا کس که آنرا
در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نه گردد و نیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی ازان
مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب ست و توبه مقبول قطعاً و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد
توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع ست و ذوق و حضور و اخلاص که بی شبهه از کرامات ست و
مشاهدهٔ خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل
واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر ست و اگر تمامه شب بیدار باشد و منجر بمرض و ملال و اختلال در فرائض
و سنن موکده نه گردد اعلی و اتم ست و مراد باحیای لیل بیداری و بندگی ست در شب خواه باین معنی که شب را زنده
گردانید بعبادت در وی چه زندگی وقت درین ست که معمور بذکر حق گردد یا بآن معنی که نفس خود را زنده گردانید
به بیداری و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مرده ها
افتاده نه باشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید و الله اعلم باب حج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و عمرته حج در لغت
بمعنی قصد آید و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسرا و هر دو لغت ست و در کریمهٔ + و لله علی
الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و بعض گفته اند که بالفتح اسم ست و بکسر مصدر و بعض بعکس و عمره در لغت
بمعنی زیارت و زفاف زن آید و بعض گویند مشتق ست از عمارت که موجب عمارت بنای محبت و وداد ست و
عمره زیارت ست برحج و در وی تعظیم و تعمیر ست مر مسجد حرام را و در شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام است

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقاضات بمعنی صلح و مصالحه آید سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه
که به یک مرحله است از مکه بعد از قسمت غنائم حنین شبا شب آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که
مردم در منازل خود در آمدند سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل برآمد مردم خیال کردند که مگر تمام
شب هم در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره
نبود زیرا که بمکه نیامد و هم از آنجا از احرام برآمد و بمدینه برگشت چنانچه مذکور شد ولیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعض
احادیث دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمرهٔ حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنها بی حج بود و نیز عمره
جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آنرا روایت نه کرده باشند و عمرهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود و از ابن عمرؓ در صحاح آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار
عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعائشهؓ رسانیدند تخطئه ابن عمرؓ کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی
ابا عبد الرحمن را نه بود که عمره کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود
این سهو و خطائی ست که او را شده و در تخطئه مبالغه کرد **فصل** در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که آنرا حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلندتر و نمایان ترین شعائر اسلام ست و حج پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق عؑ ست از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله
علیه و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم با جماعه بر جابر بن عبد الله و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
چه کسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسین پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینه من کشید
و تکمهای پیراهن من بکشاد و دست در جیب من در آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنچه خواهی گفتم خبر ده مارا از حج رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چگونه
بود پس عقد کرد بدست خود عدد تسع را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه نه سال و نه برآمد بحج
پس در اعلام کرد و ندا داد در مردم که رسول خدا بحج می برآید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند
برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم باوی الحدیث و صاحب جامع الاصول این
حدیث را از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در
سیاق این قصه روایات حدیث جابر را با روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و مجموع ساختگی سفر حج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی
مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرفی طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد
تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما
گفته اند عدد صحابه در غزوهٔ تبوک که حجة الوداع بعد از وست بصد هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب
میگوید که دران سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی احصای آن نمی توانست کرد و بروایتی آنکه صد
و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه شک راوی ست یا اختلاف

در سال نهم ست ومصنف همین قول که بجهت قوت دلیل راجح ومختار ست جزم برده وگفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
و در حال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دران سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر
غزوات وتشئید احکام دین وتعلیم وفود وابو بکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد واشارت کرد مصنف بجواب از تمسک
جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکریمه واتموا الحج والعمرة للہ + بقول خود واما آیت + واتموا الحج والعمرة للہ +
اگرچه در سال ششم از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج وعمره نه دارد ومعنی اتموا امر با بتدای ایتان حج
وعمره نیست بلکه امر ست باتمام حج واتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد وفرضیت ابتدائے حج در سال نهم ودر فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین
مشروع ومامور به شده باشد واگر پیش ازان حج وعمره نبود امر باتمام واکمال آن بعد از شروع معنی نه دارد انتهی واین سخن
ظاهر ست ولیکن ممکن ست که گفته شود که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
نفل ومستحب باشد وامر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل ست مطلقا نزد بعضی یا مخصوص بحج وعمره بود بلکه
وجود حج وعمره وگذاردن آنها پیش از امر شارع چنانکه بزعم ... کافی ست دران با آنکه ممکن ست که گفته شود که امر باتمام
واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بودے وارد وفقد بر و نیز اختلاف ست دران که وجوب حج
علی الفور ست یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفور ست وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند ونزد بعض علی التراخی
وقول امام ابو حنیفه وامام محمد وجماعه دیگر از ائمه همین ست ... از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده وعلی الفور درینجا آنمعنی
دارد که همان سال که شرائط واسباب آن یافته شد فرض ست که برود واگر سال دیگر برود نیز ادا یابد ولیکن بتاخیر آن
آثم گردد وعلی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود ادا کرده باشد وبتاخیر از سال اول آثم نشود مگر بجائے برسد که اگر
ازان تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که در سال اول
نکرد ودر سال دهم بجا آورد واگر در سال اول فرض بودے تاخیر نکردے واما که مصنف بقولش که گفت در حال تجهیز
اسباب سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شد وتاخیر یافت
وابو بکر صدیق را بفرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوهٔ تبوک که آخر غزوات بود برآمد واللہ اعلم واما عدد عمرهٔ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چهار گفته اند اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد وچون بحدیبیه که یک مرحله است
از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند واز درآمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نه رسیده بود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بامر الٰهی با ایشان مصالحه کرد واز احرام برآمده بمدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید و
عمره بجا آورد دوم عمرهٔ که در سال هفتم بحکم قرارے که در قضیهٔ مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از
سه روز بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مذهب حنفیه ست که
گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن وی اگر احرام برائے حج بود لازم گردد قضائے عمره وحج واگر برائے
عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله باحصار واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیه
این عمره بعمرهٔ قضا نزد ایشان نه بآن معنی ست که عمره در سال اول واجب شده بود آنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح ست

نیز

برداشت او را ناقۀ او آواز برآورد بتلبیه [illegible] در این حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد ارادۀ احرام و گفته که این مذهب ماست و مذهب کافۀ علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب ست بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست که جمهور برآنند و همین ست ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عددی مخصوص بکند ولیکن مسلم از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بحج و بگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض و تحیة المسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدنه را دو نعل در گردن آویخت و بر جانب راست کوهان آن بشگافت و خون وی را پاک کرد و بدنه بفتحات نام شتر یا گاو ست که بمکه برند و هدی بفتح ها و سکون دال نیز نام آنست مشتق ست از بدانت بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص ست بشتر زیراکه در حدیث تعجیل جمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت که هرکه در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاد بدنه را و هرکه در ساعت ثانیه بیاید گویا هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در حکم ابل ست چه هر دو کفایت کنند از هفت کس چنانچه در اضحیه و در بعض روایات حدیث جمعه بجاے بدنه جزور نیز آمده که بمعنی ابل ست ولیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست در بودن بدنه شامل بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت ست و جوهری نیز گفته که البدنة بقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهده نمی برآید مگر بجزور و تمسک میکند بحدیث تعجیل جمعه و جوابش آنکه بقره داخل بدنه است ولیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد ست بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است که گفت ذبح میکردیم ما بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابو حنیفه بتقلید بدنه با ارادۀ حج و سوق وے نیز شخص محرم گردد چنانچه بتلبیه چه وے نیز از خصائص احرام ست و در معنی تلبیه است در اظهار اجابت که حقیقت تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه بادشاهے یکی از خدام خود را بخواند و وے بیاید و پیش وی بایستد اجابت ست همچنانکه گوید لبیک و آنچه از خصائص احرام بود و نیت بدان مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا دوال چرمی و مانند آن را در گردن بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه را بشگافد و نیزه زند و میگویند که این از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر است بسنت صحیحه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانکه باید ولیکن آن سنتی ست که محرم نزد ارادۀ احرام میکند و اشعار مذهب جماهیر ائمه است از سلف و خلف و نزد امام ابو حنیفه مستحب همان تقلید ست و اشعار مکروه است و وجه آن بعض چنین گفته اند که وی مُثله و تعذیب حیوان ست و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیحه است که در اشعار

روایت ست بیست وچهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد وسفر کرد وپیش از ان که سفر کند خطبه کرد ومسائل
شرائط وارکان وآداب حج تعلیم کرد واین خطبه خواندن وتعلیم کردن در روز جمعه بود واین روایت خطبه خواندن پیش از سفر
در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بسفر بیست وچهارم ذی القعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه
متصور نیست زیراکه رسید بمکه وچهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید ست چه در احادیث صحیح وارد
شده که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند ودر صحیح بخاری ثابت ست که ما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفرے چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود یارب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد وبعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد
وروغن بر سر نهاد وردا پوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست مانا که از سهو قلم کاتب ست ودر صحیح البخاری
ودر جامع الاصول نیز که حدیث وے از ابن عباس رض آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه بعد از انکه شانه کرد وروغن مالید وپوشید ازار ورداراو واصحاب اوپس نهی نکرد از هیچ
قسم رداها وازارها که بپوشید کسی مگر زعفران آلود که بیفشاند رنگ را بر تن وبین الصلوتین سفر کرد ودر ذو الحلیفه که بر شش
میل ست از مدینه فرود آمد ونماز عصر را بقصر بگذارد وشب آنجا بیتوتت کرد ونماز شام وخفتن آن روز ونماز صبح وظهر
روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود ومجموع امهات مومنین درین سفر برابر بودند ودران شب بر همه
بگذشت وبرائے نماز صبح غسل کرد گاه گاهی گذشتن بر همه زنان دریک وقت ازان حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم بوجود می آمد وبعد از همه یک غسل می برآورد وگاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد وبعد از ظهر برائے احرام غسل دیگر بکرد
غسل کردن نزد احرام مستحب ومسنون ست باتفاق ائمه واگر وضو کند نیز کفایت ست بر هر تقدیر طهارت شرط ست ودر
غسل خطمی واشنان که دو گیاه اند که بدان مبالغه در تنظیف وتطهیر حاصل گردد بکار داشت وعائشه رض طیب پیش آورد وآن کسی
بود از چند بوئے خوش ودران مشک بود وبر تن وسر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک بر فرق ومحاسن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دیده میشد ودر صحیحین آمده که عائشه رض مطیب ساخت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بذریره و
در روایتی آمده که گفت گویا که می بینم سفیدی ودرخشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وحال آنکه وی محرم
بود وآنحدیث دلالت دارد بر استحباب استعمال طیب نزد ارادهٔ احرام وبرانکه بقا ودوام رنگ وبوے آن بعد از احرام ضرری ندارد
وانچه حرام ست بر محرم ابتدائے استعمال طیب ست در حالت احرام وهمین ست مذهب امام ابوحنیفه وشافعی واحمد بن حنبل و
محکی ست از اکثر صحابه ومنقول ست از جمهور علمای سلف وخلف الا امام مالک رض که منع کرده تطیب قبل الاحرام بانچه باقی
ماند رائحهٔ وی بعد الاحرام وباوجود آن جائز ست وفدیه نیست بروی واین حدیث حجت ست بروے بعد ازان ازار
وردائے احرام بپوشید ونماز ظهر بقصر بگذارد واحرام بست ودر هیچ جائے که نماز ظهر گذارده بود منقول نیست پیش از
احرام جز نماز فرض ظهر نمازے خاص برائے احرام گذارد ومذهب امام ابوحنیفه رض وشافعی استحباب رکعتین نفل ست پیش از
احرام واگر هم برکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز ست ونزد امام مالک واحمد برابر ست که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه
ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی ست واگر نه باشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه
طریقهٔ اوست رحمه الله وامام نووی در حدیث ابن عمر رض که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بذی الحلیفه دو رکعت وچون

عمره را واحادیث صحیح در تمتع نیز وارد شده اگرچه کمتر از آن دو نوع ست چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع بعمرهٔ مقرون بحج پس آواز برآورد واول بعمره پستر بحج وبالجمله اختلاف روایات درین باب
بطوری واقع شده که در بادی النظر جز حیرت نیفزاید ولهذا بعضی از متعصبان از اهل زیغ والحاد را مجال طعن وارتیاب
راه یافته وگفته که چیست حال شما ای معاشر اهل اسلام که پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم جز یک حج بجا نیاورده ویاران
وتابعان وی باین حد کثرت از عد واحصا متجاوز همراه وی هیچ کس آنرا تشخیص وتعیین ننموده وبیقین نه دانسته که چگونه بود
وبچه نوع بود وندانند که همین کثرت وازدحام باعث اختلاط واختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب وبعد از
مجلس شریف پس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق وتوفیق بذل مجهود نموده در مقام رد ودفع طاعنان ایستاده درین باب
تصنیفهاے طویل وبسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی از مشاهیر عظماے مذهب حنفیه ست درین باب زیاده بر هزار
ورق نوشته وعلی هذا القیاس ویکی ازان مقالات اینست که مصنف نقل کرده وگفته وطریق توفیق میان آن احادیث
آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام بحج مفرد بست بعد ازان عمره را در حج درآورد وقارن شد وفرمود
دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة درآمد عمره در حج تا روز قیامت واین سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را
در ایام حج از فجور وفسوق می پنداشتند وغایت نفرت وکراهت ازان داشتند ازینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول
حال شد واز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبیک بحجة شنید واز اطلاع بر عاقبت حال وآخر کلام او را شاغلی پیدا شد
همان را نقل کرد وگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم افراد بحج نمود وروایت نکرد مگر آنچه شنید وآنکه بر تمام حال
اطلاع یافت وشنید که در آخر فرمود لبیک بحجة وعمرة تمام را نقل کرد وگفت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قارن بود
وزیادت در روایات واخبار منکر ومردود نبود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود
ودیگری بدو هزار که این هزار دیگر بعد ازان نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران وافراد شد واما وجه تطبیق
احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد وتمتع
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قائل ست آن را دو توجیه ست یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع بمعنی لغویست که آن
انتفاع والتذاذ ست نه معنی شرعی که احرام بستن ست براے عمره واداکردن آن وبعد از اداے آن احرام مستقل بحج بربستن
واداکردن آن ومعنی تمتع لغوی در صورت قران موجود ست چه شک نیست که در قران انتفاع والتذاذ حاصل ست زیراکه
شخص در وے از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند وبافراد عمل هر یکے از حج وعمره جدا جدا محتاج نمی گردد وتوجیه دیگر آنکه
نسبت تمتع بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب امر وتعلیم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست آنرا باصحاب ومعنی
تمتع کردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که امر بدان کرد وبفرمود آنرا واین نسبت فعل بامر متعارف ست در کلام
چنانچه آمده است که رجم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مباشر رجم شد ومثل آنست که گویند بادشاه شهرے بنا کرد وفلان را بکشت ودر حقیقت امر کرد به بنا وکشتن وبنا کردن وکشتن
کار دیگرا ست پس نسبت تمتع بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین ست واین تاویل از امام شافعی منقول ست رحمه الله ونیز عبارت
حدیث تمتع این چنین ست که تمتع بالعمرة الی الحج واین عبارت منافات بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمره مقرون
ومضموم بحج واین یکے از دو صورت قران ست وقران بدو صورت تحقق پذیر ست یکی آنکه ابتدا نیت کند وگوید احرمت للحج

در رو و یافته واین مثله نیست بلکه مثل فصد وحجامت وختان و داغ ست برائے مصلحت ونیز تعرض مشرکان درین وقت
که قوت وغلبهٔ اسلام وکمال تمام آنست دور بود وبعض گویند که کراهت امام ابو حنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه
دران میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت وفساد عضو بود یا مکروه ایثار وترجیح آن بر تقلید بود والا در حد ذات مکروه
نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد وحاجت باشعار نیست واگر کسی از همین اشعار کند نه تقلید مکروه بود ونیز مردم در زمان
ایشان ترک داده بودند اشعار را وعلامت احرام نمانده بود وآنها که میکردند بمبالغه میکردند واز حد تجاوز مینمودند از ینجهت مکروه
داشت والله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع ست اول افراد وصاحب آنرا مفرد گویند بکسر را وافراد آن بود که احرام بحج بندد
تنها یا بعمره تنها دوم تمتع وفاعل آن را متمتع گویند وتمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بندد وافعال آن را تمام کند
وهم در اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش ازان احرام بحج بندد واگر متمتع سوق هدے با خود نه کرده است از احرام عمره
برآید وجامه بپوشد وهرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد واحرام بحج بندد واگر سوق هدی کرده است از احرام
عمره نه برآمده احرام حج بندد سوم قران ست وصاحب آن را قارن گویند وصورت قران آنست که در احرام نیت حج و
عمره جمع کند وهردو را معا احرام بندد واین شخص طواف وسعی عمره میکند بعد ازان حج میکند ومیان ائمه اختلاف ست
که ازین سه نوع افضل کدام ست نزد امام ابو حنیفه قران افضل ست بعد از وے تمتع بعد از وے افراد وقول جماعهٔ از صحابه
وتابعین وائمه دیگر وجمعی از عظماے شافعیه نیز همین ست ونزد امام شافعی ومالک وکثیرے از علما افراد افضل ست
ثم المتمتع ثم القران ودر مذهب امام احمد وجماعهٔ از صحابه وتابعین ومن بعدهم تمتع افضل واین اختلاف فرع اختلاف صحابه
ودر روایات ایشان ست در فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگوید ودر احرام وے
صلی الله علیه وآله وسلم خلاف ست که تلبیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بشتر احادیث صحیح مصرح ست بر آنکه احرام
بحج وعمره بود معا که معنی قران ست وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از
پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که
همان وادی ذو الحلیفه است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وے نزول کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و
برکت وی احادیث ورود یافته است ازینجا میگذرد وقل عمرة فی حجة وبگو اے محمد احرام من عمره است در حجه یعنی جمع ست حج
وعمره وتنها حج نیست واز سیاق اینحدیث که فرمود صل استینا سے توان یافت بآنکه برائے احرام نمازے مخصوص بود چنانکه
دو رکعت ست نزد امام ابو حنیفه کما لا یخفی ومصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث ست ورواة
آن هفده تن از صحابهٔ عظام شمرده اند که بعض لفظ احرام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بقران وبعض اخبار آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را از فعل خود بدان روایت کرده وهمچنین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبهٔ اول ودر بسیاری وارد شده
بر آنکه احرام وے صلی الله علیه وآله وسلم بافراد بود فی صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اهل الحج
مفردا تلبیه کرده بحج تنها ودر روایتی آمده افرد بالحج واحادیث متعدده در صحیحین از عائشه وابن عمر ثابت ست خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا وذکر نمی کردیم یعنی ما ورسول خدا صلی الله
علیه وسلم مگر حج را وعند مسلم عن ابن عمر وابن عباس اهللنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحج مفردا ودر سنن ابن ماجه عن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه وآله و افرد الحج وفی مسلم وابوداؤد ونسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برائے حج ونمی شناختیم ا

عمره را در اشهر حج مکروه می پنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن این حکایت و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای و مصلحتی که شما را الآن بدان فرمودم و امر کردم هر آئینه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق هدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمی فرمودم و چون سوق هدے کردم حلال شدن پیش از نحر وی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ توربشتی میگوید حکمت آن است که تا یکی از انساک و انواع حج که تمتع است مهمل و متروک نماند و میگوید که این امریست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحاح و سیجیئ الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر گذارشتی و کراهتی راه یافت و در امتثال امر توقف نگونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید دانست که در ضمائر قلوب ایشان تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه تمامه فضیلت و سعادت در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آرزو کرد آنرا و لابد آنچه آرزو کند وے صلی الله علیه و آله و سلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب این استدلال گفته که آرزوی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آن است که اگر سوق هدے کرده قران افضل است و اگر نه کرده تمتع افضل تا بفعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تمنی وی هر دو موافق افتد والله اعلم و چون در اختلاف در احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافے دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای آن عقد کرد و گفت فصل در حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طوائف علما را پنج سهو افتاده طائفه اول آنانکه میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود طائفه دوم آنانکه میگویند تمتع بود و متمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که گذشت که وے صلی الله علیه و آله و سلم قارن بود و بعد از ادای افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین وهم دوم حدیث معاویه را حجت ساخته اند که گفت قصر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست و لیکن آنرا انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط و تخطیه کرده اند او را در آن و گفته اند که این سهوے بود از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمره کرد در رجب

والعمرة یا اول بنیت احرام حج بکنند وبعد ازان نیت احرام عمره را باآن مقرون گردانند واین چنین نیامده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام عمره وافعال او راکرد وبعد ازان احرام حج بست وهرکه اینچنین گفته بنا بر توهم واعتقاد اوست تمتع را بحقیقت چنانکه بیاید وباین وجوه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قران بود نه افراد وتمتع وثابت شد که قران افضل ست از تمتع وافراد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه رضی الله عنه است وبعض ترجیح احادیث قران بکثرت آن نیز کرده اند ونیز گفته اند که از راویان افراد کعائشه رضی الله عنها وجابر وابن عباس وابن عمر رضی الله عنهم اندر روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطرابی باشد واین معنی یکی از علل حدیث است که بدان بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیک جانب متعذر گردد بخلاف رواة احادیث قران که بیک جانب آمده فقط ونیز احادیث افراد وتمتع احتمال تاویل وخلاف ظاهر دارند واحادیث قران نص وصریح اند دران والله اعلم واما حال صحابه چنانچه در صحیحین از عائشه رضی الله عنها آمده آن بود که بعض احرام بعمره کرده بودند وبعض بحج وعمره وبعض بحج و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا با عمره وگفت واما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام حج وعمره بستند یا حج مجرد وبا ایشان هدی بود وقول وی واحرام بحج مفرد بستند مستدرک ست وحرف واو نیز که پیش قوا اوست وبران احرام باقی ماندند وپس ست که گوید قسمی احرام بحج وعمره بستند یا بحج مفرد بستند وبا ایشان هدی بود بران احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند وقسمی دیگر با ایشان هدی نبود واحرام بحج بستند وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره واعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه وباز احرام بندید بحج آنکه بعرفات روید میگویند که این از جهت آن فرمود که تا انساک وانواع حج بتمام معمول آید وهیچ یکی از آنها متروک نه گردد وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذات خود گنجائش آن نداشت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد وبعض امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند بعض انواع اقتدا بعمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکنند ودر بعض امتثال با مر وے نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود واحرام واجب بسته بودند وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودید اورا عمره گردانید وبجای وے افعال عمره بجای آرید واینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم وقسم دوم آنست که دران قسم در وقت احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند وبجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف که گفت احرام بحج بستند و ایشانرا فرمود حج را عمره سازید واز تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود ودرین قسم ثالث احرام بحج بسته بودند وبهمان احرام بمکه آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید وفسخ کنید حج را بعمره واگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهر تر وواضح ترمی بود در مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه آمد وطواف کرد وسعی نمود چون قارن بود برهمان احرامی که بسته بود بایستاد وبهمان احرام حج گذارد وبعد از حج روز نحر از احرام برآمد چنانکه معلوم گردد وصحابه را که قارن نبودند فرمود هرکه از شما سوق هدی کرده برهمان احرام اول بایستد وازان نه برآید وهرکه سوق هدی نکرده باید که از احرام برآید وحج خود را عمره سازد وچون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا روند احرام تازه برای حج به بندد وبدان افعال حج ادا کند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص ایشان بر متابعت وموافقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چون وے از احرام بیرون نیامد مانیز بران بودمی ونیز شاق آمد بر ایشان که درین ایام که از حج پنجروز بیش نمانده از احرام برآیند وبر زنان بگذرند وبهمان حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا باید رسند که با لعرفه در آئیم واز مذاکیر ما منی میچکیده باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه مدحاجت

بحج وعمره معًا بود یا تنها تواند بود یکی آن را شنید و دیگرے این را و میگفت تمام تلبیه را باین عبارت لبیک اللهم لبیک لا شریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و در صحیحین تلبیه باین عبارت ست لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک
لبیک والرغباء الیک والعمل و در عبارت زیادتها نیز ماثورست و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه می شنیدند
و میفرمود آواز بلند کنید که جبرئیلؑ نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آوازها را باحرام و در روایتی آمده رفع
اصوات کنید که آن از شعائر حج ست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس تلبیه نه کند مگر آنکه تلبیه کند با وی هرچه در یمین
و شمال وست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضاے او را
و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانے بود کهنه که قیمت وی نمیساوی چهار درهم
بود رواه الترمذے فی الشمائل و بالای شتر نه شغدف بود و نه محاره و نه محمل و نه هودج و نه محفه و همیشه برین قاعده و
بهمین روش تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برکسی انکار نمیکرد و در مدت احرام
موے سرا گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله که عبارت ست از دوائی که موے را جمع کند مثل صمغ
و خطمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف ست و قطع نظر ازان بعدے
نیز دارد که موی سر مبارک را بعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و تبراد و گرد آلود شود و الله اعلم و بهر تقدیر گرد
آوردن موی سر برائے آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورد تا از
درآمدن گرد و وقوع هوام دران مصؤن ماند و چون بمنزل روحا که موضعی ست میان حرمین سی و شش میل از مدینه
برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که نزد وے زخم کننده او پیدا آید در زمان مردے پیدا آمد از قبیله بهز و گفت
یا رسول الله این صید را بشما گذرانیدم شما دانید هرچه خواهید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه همین حدیث ست قول او که گفت و چون بمنزل اثابه بضم و بثلث
و ثاے مثلثه رسید که موضعی ست میان رویه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک
آهو را دید در سایه درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیرے بود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم شخصی را تعیین فرمود که نزد وے ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وے نشوند و ابو داؤد از اسماء بنت
ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عائشهؓ در پهلوی
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نشستم من در پهلوی ابوبکرؓ و غلامی ازان ابوبکر در عقب مانده بود و شترے که زامله پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر برو ے بود و بر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با خود نداشت
ابوبکر گفت شتر کجاست گفت گم کردم وی شب ابوبکرؓ برخاست و او را بسبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در عهده تو کردیم
آنرا نیز گم کردی ما ناکه باعث بر زدن ابوبکر او را بیشتر بجهت گم کردن زامله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و دفع
شرمندگی که غلام وے گم کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این ست که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکرؓ آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی
زیاده نفرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بابواء بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع ست میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی

صلی اللہ علیه وآله وسلم از احرام نه برآمد ولیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزے نکرد و این مخصوص ست بوی صلی اللہ علیه وآله وسلم از جهت
صحت حدیث معاویه ولیکن تحقیق نزد جمهور همانست که گفته شد طائفه سوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از ان حلال نشد بسبب
سوق هدی و این نیز سهوست از جهت ثبوت قران مگر آنکه از تمتع معنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفهٔ چهارم آنانکه میگویند
قارن بود و این حق ست اما آنکه گویند که قرانی که دران دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نه بلکه در اول قدوم یک
طواف ویک سعی کرد و در حج طواف وسعی دیگر بجا آورد و مذهب امام ابوحنیفه در قارن نیز همچنین ست که اول افعال عمره بجا آرد
ویک طواف ویک سعی برائے آن بکند بعد ازان حج بگذارد با طواف قدوم که سنت ست مر آفاقی را تا آخر افعال حج واگر در اول
دو طواف و دو سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اسائتی دارد بجهت تاخیر سعی عمره و تقدیم طواف تحیت که طواف قدوم ست اما هیچ
چیزی لازم نیاید طائفهٔ پنجم آنانکه میگویند مفرد بود افرادی که بعد از قضائے حج بعمره احرام بست از تنعیم و این غلط ست هیچ
یکی از صحابه و تابعین و ائمهٔ اربعه و اهل حدیث بران نرفته کذا فی المواهب نقلا عن ابن تیمیه وحق و مذهب مختار آنست
که قارن بود اول یک طواف ویک سعی کرد بعد ازان حج گذارد و اما در احرام پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم همچنین پنج
طائفه راسهو افتاده طائفهٔ اول آنانکه میگویند تلبیهٔ وے بعمرهٔ مجرد بود و بران مستمر شد طائفهٔ دوم آنانکه میگویند تلبیهٔ او
بحج مفرد بود و بران مستمر شد سوم آنانکه میگویند تلبیهٔ وی بعمرهٔ مجرد بود و ثانی الحال ادخال حج در عمره کرد طائفهٔ چهارم آنانکه
میگویند تلبیهٔ وی بحج مفرد بود و بعد ازان ادخال عمره کرد در حج این مخصوص ست بوی یعنی در تمامهٔ راه تلبیهٔ بحج میکرد بعد
از رسیدن بمکه ادخال عمره کرد پس منافی نشود این کلام وحکم بخطای این قول با نچه در وجه تطبیق میان قرآن و افراد گفت
زیرا که آن نه این چنین بود بلکه احرام هر دو بست در وقت احرام بترتیب و اهلال کرد بهر دو در طریق فافهم طائفهٔ پنجم آنانکه
میگویند که احرام وے احرامی بود مطلق هیچ نسکے را تعیین نه کرد بعد ازان یعنی بعد از احرام مطلق بستن وحی آمد و تعیین کرد
حج و عمره را بر تقدیر قول بقران یا تعیین حج بر قول با فراد وحق آنست که هم در وقت احرام تعیین کرد و قرآن فرمود
واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم چون نماز ظهر بگذارد احرام بست ولبیک گفت آنگاه بر ناقهٔ خود که قصواء
نام داشت بجهت سبق وتیز رفتاری وی گویا که نزد وی اقصی سیر و غایت جرے بود و بعض گفته اند که قصوا ناقه را
گویند که قطع کرده شده است طرف اذن وے ابو عبیده گفت هی مقطوعة الاذن عرضا و گفته اند که قصواء و عضباء
و جدعاء نام یک ناقه است که مر حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیه وآله وسلم بر وی سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر بار تلبیه
گفت با نه همین که بر پشته که برابر بیدا است که موضعی ست نزدیک بذی الحلیفه بالا برآمد دیگر بار تلبیه گفت مصنف درین کلام
اشارت کرد بجمع و تطبیق روایات که در وقت ابتدائے تلبیهٔ آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم آمده و در بعض روایات
آمده که بعد از نماز گفت نزد شجرهٔ که دران وقت آنجا بود و الآن مسجدی ست که آنرا مسجد شجره گویند و در بعض بعد از استوا
بر ناقه و در بعض بعد از برآمدن بر پشتهٔ بیدا یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیش از وے نشنیده بود همان را روایت
کرد و بحقیقت وقت ابتدای تلبیه بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفه و امام مالک رح و در روایت مشهوره از امام احمد
همین ست و صحیح از مذهب شافعی و روایتی از احمد آنست که افضل احرام در وقت برخاستن ناقه ست و گاه میگفت لبیک
بحجة و عمرة زیرا که قارن بود و گاه میگفت لبیک بحجة و این منافات بقران ندارد چه قران نوعی از حج و مشتمل بر وست و چون در ابتدا
نیت هر دو کرد و هر دو در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام کرد

بحج

لیکن احادیث دیگر که دلالت بر آن آورده اند مر این سخن نسبت بابی قتاده درست ست که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود و این در حجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان رضه مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ می بود خوردن وامر کردن بدان از ایشان جائز نمی بود و مذهب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام ست و اما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده واز ان برای محرم فرستاده حلال خوردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واذن بخوردن وی صید ابی قتاده را از جهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و ناخوردن از ان بجهت احتیاط و تنزه بود باحتمال وظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشند چنانچه ظاهر حال وی آن ست و عدم اکل امیر المومنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود واکل طلحه و موافقت او با آکلان بجهت عدم اصطیاد برای ایشان واین معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان رضه معلوم شود و ترمذی وغیر وی از حدیث جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حلال ست صید مر شما را در حال احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید کرده نشود برای شما وزرکشی میگوید رواه الخمسة الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث ست از جابر نمی شناسیم ما ورا سماع از جابر و اما مذهب امام ابو حنیفه و تابعان وی جواز اکل لحم صیدست مر محرم را مادام که صید نکرده وامر نکرده و دلالت و اعانت ننموده بران محرم خواه خود وی یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از صحابه پرسید که آیا هیچ کی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران یا اشارتی نمود بدان یعنی اگر یکی از ینها می بود حلال نمی بود و نه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای شما و میگویند که ظاهر کریمهٔ + وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما + حرمت صید محرمین ست نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر در حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمد چون بربذه رسید دریافت جماعهٔ از سواران را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل ربذه یافتند آیا حلالست ایشان را پس امر کرد و فتوی داد ابو هریره ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی افتاد در دل من که آیا این فتوی من چگونه بود تا بمدینه آمدم و واقعه را بعمر رضه بن الخطاب گفتم سوگند خورد و فرمود اگر میکردی و فتوی میدادی بغیر آن میکشیدم بر تو دره را پس اگر نمیدانست آن را عمر رضه از طریق توقیف و سماع سوگند نمیخورد بر تقدیر برانچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن پوشیده نماند که مر جمهور را میرسد که گویند که امر کردن ابو هریره آن سواران را باکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل ربذه از برای ایشان نه بود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن آن احتیاط و احتمال که شافعی وغیره در حدیث صعب بن جثامه راه داده اند اینجا نیز میسر و کما لا یخفی و بعضی این حدیث را این چنین روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعاست و نیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت واگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد نمیدانست چون موافقت میکرد و شهادت میداد و تصویب آکلان و اینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود و تحقیق آن میباید که این تمسکات حنفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند و حدیث جواز را منسوخ میدانند و استدلال بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده ست بران وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که من این را ثابت نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن حنطب ست و شناخته نشده است و را سماع از جابر چنانچه

بفتح جیم و تشدید ثای مثلثه که در ودان و ابواء جای گرفته بود حدیث وی در حجاز بین ست مات فی خلافة ابی بکر الصدیق حمار وحشی را بهدیه آورده زنده و این روایت بخاری و مسلم ست و در روایتی از مسلم بهدیه آورد عجز حمار وحشی را که میچکید از وی خون و در روایتی شق حمار وحشی را و در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پای حمار وحشی را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا از وی قبول نه کرد و نه گرفت و چون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنیم اما از جهت آن رد میکنیم که ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل او لحم صید را مختلف آمده و در کتب سته باختلاف الفاظ مذکورست که در عام حدیبیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باداء عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعهٔ دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر خنده میکردند ولیکن او را بران اشارت و دلالت نمیکردند ابو قتاده سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و بهیچ نوع او را در صطیاد اعانت ننمودند ابو قتاده از اسپ فرود آمد سوط و رمح خود را برگرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بتافت و او را پی کرد و بیفگند و بکشت همه در خوردن آن بیفتادند بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پارهٔ از گوشت وی نگاهداشته بود و پس بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را با صطیاد آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران و اشارتی کرد بران گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمهٔ بود که بخورانید شما را خدای تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که زید بن ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول نکرد و گفت ما محرمانیم والله اعلم این استدکار قصه اهدای صعب بن جثامه است یا قصهٔ دیگرست و ابو داود از عبدالله بن الحارث آورده که حارث که خلیفهٔ عثمان رض بود بر طائف برای عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی رض تا دران مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم و ما محرمانیم و فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که دریجاست از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشت حمار وحشی پس قبول نه کرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم این چنین ست و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم با طلحه رض محرم پس فرستاده شد برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعض تورع نمودند و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در موطا از عثمان رض آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صیدی نزد وی آوردند پس گفت مر اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما فرع صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن او بران حرام ست و اگر بکند جزای آن بروی لازم آید اما اکل لحم صید را درینجا تفصیل ست اگر خود صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی یا بی اذن وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف ست بعضی از صحابه و تابعین برانند که حرام ست بر محرم اکل لحم صید مطلقاً بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را

فرمود چرا میگریی مگر حیض دیدی گفت آری گفت اند وهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این را خدای تعالے بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا نقصے نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طواف بکن زیرا که آن در مسجد ست و حائض را در آمدن در مسجد جائز نه و عائشه از اول احرام بعمره مجرد بسته بود و چون بر آوردن عمره از وی متعذر شد خواست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که حج در عمرهٔ وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن و احرام حج به بند پس عائشه چنان کرد و احرام حج بر بست و احرام بستن حائض و نفسا را درین حال جائز ست غسلی بکنند و احرام به بندند چنانکه ترمذی و ابو داؤد و نسائی آورده اند که در ذو الحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابی بکرؓ بود محمد بن ابی بکر را بزائید حکم شد که غسل کند و خرقه بر بندد و احرام کند پس عائشهؓ را درین حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون طاهره شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قرآن گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعائشهؓ اکنون حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بسبب عذر حیض تاخیر یافت تا وقت طواف زیارت از یجهت عائشهؓ گفت من در نفس خود دغدغه میابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش ازان بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبد الرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را ببر تا از تنعیم احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی ست بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر شده است و نزدیکتر از وی بمکه از زمین حل دیگر نیست والآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم مے بندند و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشهؓ از انجا عمره بست در وے متعین ست و او را مسجد عائشهؓ گویند و علما را درین اقوال ست که این عمره عائشهؓ که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض میگویند عمرهٔ زیادت بود بر آنچه واجب شد بروی بجهت قرانی که در آخر عائشهؓ بدان متصف شد چون آن بطواف و سعی که بعد از وقوف کرد ادا یافت ولیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل وی که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره بعد از وقوف کرد امر بآن فرمود و اگرنه طواف و سعی که افعال عمره ست و وی کرد کافی بود از حج و عمرهٔ وی و او یا عائشه در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر حج را در عمره در آورد قارن شد و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال ست و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر غیر این نمیکند چه فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریح ست در ان پس فرمودن بعمره از تنعیم برای مجرد تطییب قلب وے بود و بعضی از علما میگویند که چون حائض شد امر کرد وی را که رفض و ترک آن عمره که احرام برای وے بسته بود کند و انتقال کند بحج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضاے آن عمرهٔ اول که احرام بآن بسته بود و این قول امام ابو حنیفه ست و اصحاب وی رحمهم الله که امرأة چون متمتع شود و احرام بعمره به بندد و پیش از طواف حائض گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیهٔ عائشهؓ را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارفضی عمرتک ترک کن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی اقضی عمرتک نیز آمده مؤید اینست اگرچه تاویل کنند او را که مراد برفض و ترک عمره تحلل و برآمدن ازانست یعنی بیرون میا از احرام عمره و در آر وری حج را و در روایت مسلم امسکی عن العمرة نیز آمده و این محتمل وجهین ست و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول الله همه حج با عمره کنند یعنی امهات المؤمنین و من باز گردم بحج که عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تائید مذهب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

از ترمذی نقل کردیم وتاویل یصاد لکم یصاد بامرکم ودر حدیث صعب بن جثامه گفته که بوی نیز عمل نتوان کرد که روایت در وی
نیز مختلف ست بعض حمار وحشی روایت کرده اند وبعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار واضح روایات
حمار وحشی ست وعدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم ست صید را واگر قبول میکرد لابد یا نگاه میداشت یا ذبح میکرد یا ام
بدان میکرد وهیچکدام ازینها جائز نه این حاصل کلام تورپشتی ست بعد از تنقیح وتحقیق آن وبالجمله احتیاط در مذهب اطلاق
عدم جواز ست ورخصت در مذهب امام ابوحنیفه ومذهب دیگران بین بین ست ودر جامع الاصول از موطای آرد که عروه
ابن الزبیر عائشه را از اکل صیدی که برای محرم صید کرده نشده است پرسید عائشه فرمود یا ابن اختی مدت احرام ده روز بیش
نیست اگر در خاطر تو خلجانی ست بخور این همه کلام در صید بر ست اما صید بحر حلال ست باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید
و احل لکم صید البحر، وجراد صید بر ست چنانچه ظاهر ست اما در حدیث کعب احبار آمده ست که صید بحر است وآن نثره حوت ست
یعنی بینی افشاندن ماهی ست در هر سال دو بار واحادیث درین باب از موطا وترمذی وابوداود ودر جامع الاصول مذکور
ست والله اعلم ورسوله بحقائق الامور وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوادی عسفان بضم عین مهمله وسکون سین مهمله
وفا وادی ست بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابا بکر دانی که چه وادیست این ابوبکر گفت این وادی عسفان ست پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هود وصالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر سرخ مهار ایشان از لیف
خرما وازارهای ایشان عباهای پشمین وردا های ایشان طیلسان وتلبیه میگفتند مر حج را این روایت احمد ست ودر
روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید وآن قریه است بر مسافت میل واحد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین
وادی میگذشت وهر دو انگشت را در گوشهای خود نهاده فریاد بتلبیه میکرد ودر صحیح بخاری نیز آورده ولیکن تعیین وادی
نکرده ولفظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی وتلبیه میکند کذا فی المواهب ودر معنی
این احادیث اقوال ست یکی آنست که این خبر ست از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از حالی که این انبیا را در حیات
ایشان بود که بحج می آمدند واحرام می بستند وتلبیه میکردند وحی کرده شد بر وی وقول وی صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث
موسی کانی انظر الیه بجهت کمال علم ویقین ست بدان گویا که الآن می بیند آن را وبعض میگویند که این رویای منام ست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را از خواب باینحال دیده درین سفر یا پیش از آن دیده بود والآن بملاقات
حال حج تذکره آن نمود وبعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند چه مانع
است وحج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج برآمده بود وایشان را همدرین حال بدید وجماعه
میگویند که ایشان زنده اند در قبر خود ها یا در بهشت اند ولیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود وتجسد می پذیرد هر جا که میخواهد
چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش دید نماز گذارنده وهم در آسمان دید واین اجساد متمثله هم در یقظه نماید وهم
در منام ودر حقیقت کشف عالم مثال ست چنانکه اهل این کشف را میباشد وبالاتر ازین کلامی ست بس عالی که درک عقول
مقید محبوس بمضیق ناسوت بدان نرسد وآن اینست که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را همدران حال
دید که در حیات خود داشتند واینجا عالمی ست که در آن ماضی ومستقبل نیست وهمه حال ست این سخن دقیق وبلند ست در رسائل
بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان ومکان مذکور ومسطور ست والله اعلم بحقیقة الحال وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بسرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی ست بر یک مرحله از مکه که قبر ام المؤمنین میمونه در آنجاست رسید عائشه را حیض آمد محزون شد وگریان

در ترتیب فقص شیخ جمع کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در وی ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانهٔ کعبه افتد و بر صفا و بر مروه و بعرفات و بمزدلفه و نزد جمرتین و ممکن ست که الحاق کرده شود استلام حجر با فتتاح صلوة بقیاس شبه نه علت و در این حدیث سخن ست و حق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انتهی والله اعلم و بعد از استلام حجر شروع در طواف کرد و خانهٔ کعبه را بر دست چپ خود گذاشت و این طواف قدوم ست و او را طواف تحیت نیز گویند و این مر آفاقی را سنت ست نزد امام ابو حنیفه و نزدیک مالک واجب و طواف زیارت که رکن حج ست و فرض ست دیگر ست که بعد از وقوف عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از امکنهٔ مطاف دعائے مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده باشد اگرچه در آثار از سلف در هر موضعی ازان دعائے معین آمده اما از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو رکن یمانی و حجر اسود که آنجا میگفت + ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار + و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسألك العفو والعافية فی الدنيا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده است برکن یمانی هفتاد فرشته پس هر که بخواند این دعا آمین میگویند آن فرشتگان او را و نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم نکند مگر به سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود ازوی ده سیئه و نوشته میشود برائے وی ده حسنه و بلند گردانیده میشود برائے وی ده درجه و خوض کند در دریائے رحمت و امام محمد تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب ست و با وجود آن اگر بتبرک و تیمن منقول و ماثور کند حسن ست کذا فی الهدایه و در سه طوفهٔ اول از هفت طوفه که طواف بیت عبارت ازانست و در مشهور هر کدام ازین طوفهاے هفتگانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن ست تا حدے معین و طواف هفت شوط ست و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور ست و مصنف در قاموس نعت میگوید که مکروه پنداشته اند جماعه از فقها که طوفات طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نه کرده یا رب مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب یا لفظی ست که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کراهت تسمیهٔ مدینه مطهره به یثرب گفته اند والله اعلم و ازین جهت درین کتاب بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفهٔ اول بتعجیل میرفت و گامها را نزدیک می نهاد چنانکه کشتی گیران می روند و این فعل را رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بر مشرکان مکه که گفتند اضناهم حمی یثرب لاغر گردانید این گروه مسلمانان را تپ و گرمے مدینه پس حکم شد که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدائے این حکم در عمرهٔ قضا بود و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه درین وقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقی ست دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن تارک او تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و هیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت تلبیه چه هر که خفض صوت کند تلبیه تارک تلبیه نبود و چیزے بروے لازم نه گردد کذا فی المواهب نقلاً عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و غلبه را نسبت با عدائے باطن که شیطان و جنود او ست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور اقرب و ادخل بود و ردائے مبارک را از زیر بغل راست بیرون آورده و بر بالائے دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول بود و ادخل ست در تجلد و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفهٔ آخر آهسته رفت و ما لکه اقتصار بر شوط

در موضع سرف صحابه را فرمود که هرکه هدی برابر ندارد و میخواهد که خود را عمره سازد روا بود و هرکه هدی برابر دارد

احرام عمره نمود اینجا امر بطریق تخییر بود اما چون بمکه آمد فرمود بطریق جزم و وجوب که هرکه هدی برابر ندارد البته نسک خویش را عمره

سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و روز هشتم ذی الحجه از سر احرام حج به بندد و هرکه هدی دارد بر احرام

خویش مقیم باشد و چون این برآمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی نداشتمی حلال می شدم شرح

این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اولا بصورت تخییر و ثانیا بطریق

وجوب یا بجهت ورود وحی بود برین نهج یا برای تمهید و تاسیس ایجاب بود که مذکور گردد و کسر سورت استبعاد و استیحاش

ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از دخول مکه بذی طوی بضم طا و فتح واو و بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضعی

ست نزدیک بمکه رسید و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه چهارم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای درآمدن مکه

غسل کرد و [illegible] بعد از طلوع آفتاب بزمانی از راه حجون بفتح حاء مهمله و ضم جیم که نام گورستان مکه است که

آنرا معلا گویند و کذا بفتح کاف بی مد نیز نام آن جبل ست که وران موضع ست درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

در مکه در شب نه درآمد مگر در عمرهٔ جعرانه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب درآئید حضرت

رسول صلی الله علیه وآله وسلم امام بود و امام را در روز درآمدن محبوب تر بود تا مردم به بینند و اقتدا کنند رواه

النسائی و متعارف درین روزگار مراحل دیار هند را وقت سحرست و بهی وقت منور و مبارک ست و چون بدر بنی شیبه

که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة

و در بعض روایات آنست که در هر آن درآمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها بر داشتی و تکبیر گفتی و این دعا برخواندی

اللهم انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حجه و عمره

تکریما و تعظیما و تشریفا و برا و چون در مسجد درآمد راست سوی کعبه روان شد و بتحیت مسجد گذاردن مشغول نه شد زیراکه

تحیت بیت الحرام طواف ست چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز ست و طواف حکم نماز دارد چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد

و بوسه داد آن را و استلام مسح حجرست بید یا بقبله افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و از ینجهت اهل یمن رکن اسود را محیا

خوانند زیراکه مردم تحیت میکنند او را قاله الازهری و جوهری گفته مشتق ست از سلام بکسر بمعنی حجارة واحد وی سلمه است

بفتح السین و کسر اللام استلمت الحجر ای لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال ست از مسالمه گویا که

کاری کرد که مسالم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن ست نفس خود را نزد حجر بسلام زیراکه حجر جواب وی

نمیدهد چنانکه گویند اختدم اذا لم یکن له خادم و ابن اعرابی گفته وی مهموز الاصل ست ترک کرده شده همزهٔ وی مشتق ست

از ملایمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق ست از لامه بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر

ذکر الوجوه کلها الزرکشی فی شرح المختصر و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ابتدای استلام حجر اسود

رفع یدین نه کرد و افتتاح تکبیر نه کرد چنانچه جهال میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا بحجر اسود کند و مستقبل

او بایستد و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود

صلی الله علیه وآله وسلم برداشته نشود دستها مگر در هفت موطن و از انجمله استلام حجرست والله اعلم و بعض آن هفت موطن را

قوله بعض آن هفت موضع را در ترکیب فحص صحیح کرده اند در عبارت شارح چیزی سهو است بجهت اینکه عبارت هدایه را نقل نموده و در آن جز هفت موضع زیاده نیست و در فحص صحیح که صاحب کنز جمع نموده دلالت بر هشت موضع وارد پس مراد شارح اینست که آن هفت موضع را در ترکیب فحص صحیح بعض جمع کرده اند و آن هشت موضع که در متن کنز مذکور است منه

پس ابن عباسؓ گفت استلام نه کرده رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم مگر حجر را و رکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست هیچ چیزے از بیت واز ابن الزبیر نیز مے آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را ومیگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزے ازین بیت وابن عباسؓ میگفت لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة یعنی ما که استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت هجران چیزے ازین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم واز شافعی نیز در جواب این قول منقول ست که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت ست و چگونه متصور ست آن و حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم ولیکن مقصود اتباع سنت ست ترکا وفعلا واگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر و ترک چیزی از بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آن نزانه گفته وتحقیق مقام آنست که بیت در زمان آنسرور نه بر بنای خلیل و قواعد وی بود واین رکنین شامیین نه در اصل بود ند از بجهت استلام آن نه کرد و چون عبداللہ ابن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشهؓ چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد وارکان قدیم بنا کرد واین دو رکن شامی نیز در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند واز بعض صحابه هم که استلام آنها منقول ست باینجهت ست و آنچه در روایت آمده که آدم وابراهیم واسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب بود و چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع ست این دو رکن نه بر جاے قدیم باشند و استلام آنها مسنون نه بود چنانچه آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نکرد و استلام معاویهؓ بگمان آن بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین ست بجهت حدیث عائشهؓ که بعبداللہ بن زبیر روایت کرد کذا فی فتح الباری وهم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم و بودن حجر اسود در وے مخصوص گشت هم بتقبیل وهم باستلام و رکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه تقبیل و چون در دو رکن دیگر هیچ کدام ازین دو معنی نه بود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته اند که این برراے جمهور ست و نزد بعض تقبیل رکن یمانی نیز مستحب ست و گفته که ازینجا حفظ مراتب و اعطاء کل ذی حق حقه ماخوذ و مستنبط گردد واللہ اعلم و چون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در وے نشان پاے ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ست و آن جاے ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الٰهی عز شانه واذن فی الناس بالحج الآیة و در وقتیکه بنای بیت میفرمود پس فرو رفت هر دو پاے او دران سنگ تا پاشنا ها و مراد اینجا آن موضعی ست که این سنگ درانجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر که گفت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بران سنگ یا بران موضع که نهاده بود برآمد جواب آن موضع که این سنگ درانجا نهاده بود جانب شرقی بیت ست و آن جانب علو ست و بلند که معلا درانجا نست و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب ست که در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات که دران جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که درانجانب ست روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیمؑ نیز درانجانب ست گفت بمقام ابراهیمؑ برآمد فافهم واین آیت را بقصد ترغیب و فضیلت صلوة دران مقام بخواند و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در اتخذوا دو قرائت ست بصیغهٔ ماضی و امر اتخاذ و رکعت نماز دران مقام بجا آرد و مقام را

بجهت آنست که تا در اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و وقار در آنست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر ست والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم ست و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند واگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وسعی ست رمل ست و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدے تکبیر بر آوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و حجن بمعنی اعوجاج ست ولیکن مراد اینجا چوبی ست سرکج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه سرکج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که رمح ست و عنزه و عصا رمح کلانتر از همه است و عنزه متوسط و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و رسالے عنزه که خادمان برائے مصلحت ستره وغیره همراه میداشتند و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند و باعتماد آن راه روند میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب و دست و باشارت دست و چوب مسنون ست واگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوٰة گوید و بگذرد کذا فی الهدایه و در یه بر رکن یمانی که یکی از ارکان اربعه بیت ست و بجانب یمن ست اشارت کردی بر رکن بدست یا بچوب اما از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که آنرا بوسه میدادی و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که لبهاے مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در بوسه کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری وگاه دست مبارک بران می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر انجا سجده میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه خانه کعبه را چهار رکن ست یکی حجر اسود که در وے مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وے و باب البیت یکباع مسافت ست و مابین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوے بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در همین جانب پیش ست رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوے برسند رکن شامی گویند بعد از وے رکن یمانی ست و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانین گویند به تخفیف یا بر لغت فصیح و الف را عوض یکی از دو یای نسبت دارند و اگر به تشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و ثابت شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام بدست آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی بطرق متعدده اثبات کرده و از ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین ست اما در رکنین شامیین نه استلام ست و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه رضی طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را

براق راگویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در بنای سعی چون از جهت کثرت اهل عام از جهت کثرت اهل
سعی و مردم دیگر که بتماشاے جمال جهان آرلے وے صلی اللہ علیه وآله وسلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد
وسعی را سواره تمام کرد و مسلم وابوداؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس رض را خبر ده مرا که طواف میان صفا
و مروه سواره سنت ست و قوم تو میگویند که آن سنت ست ابن عباس رض گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم
چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول خدا صلی اللہ علیه و آله
وسلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و نه بود در پیش آن حضرت صلی اللہ علیه و آله
وسلم ضرب و طرد و راندن و دور باشش و بود به شو سوار شد ولیکن مشی و سعی افضل ست الحدیث یعنی اگر مراد ایشان
از سنت گفتن سعی سواره صدور و وقوع آن از حضرت رسالت صلی اللہ علیه و آله وسلم ست راست میگویند و اگر مقصود
اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیراکه باعث مر آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم را در سواری
تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی رمل کرد و این سواره
متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وے و باز پیاده شدن برلے سعی
و باز سوار شدن بعید ست و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وے بیاید بسبب عذرے که داشت سواره
کرد و سعی را بمروه کرد و هرگاه بمروه رسیدے همان اذکار و دعوات که در صفا خواندے در مروه همان
خواندے و چون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هرکه هدے برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام
برآید و تحلل بر ایشان فرض کرد و تحلل تام از وطے و طیب و لبس مخیط و غیر آن این چیزهاست که بر محرم حرام ست و چون
از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تام از جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد
از ذبح طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میگردد ولیکن وطے حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل
تام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است
این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب گردانیدن ست و شتران را درین روز آب می دهند و سیراب
میگردانند تا بحج برآیند و میفرمود که من اگر هدے نیز نداشتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شده و
در بعض روایات که وارد شده پیغمبر صلے اللہ علیه و آله وسلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط ست و این قول معاویه رض
بود که گفت آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم بمشقص موے سر مبارک خود را بعد از سعی قصر کرد و صحابه او را درین خبر
تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند
و بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون
مقصرین بسیار التماس و الحاح کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و ازین جا معلوم شد که این دعا
برحمت و مغفرت محلقین را در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه در آمده و عمره
ناگذارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بے تعیین و بیان آنکه در حدیبیه
گفت یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلے اللہ علیه
و آله وسلم وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیراکه ابو هریره در حدیبیه نبود و قضیه حدیبیه

درمیان خویش وکعبه گردانید وگذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب ست نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
سنت ودر هر جا که بگذارند از مسجد جائز ست وافضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند ومقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده
بود ودر زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده می بود تا آنکه
یک بار سیل آمد وبر بود وپس بفرمود عمرؓ تا در پیش خانه نصبش کردند والآن حجره است که سقف سنگین وپنجرهٔ آهنین دارد
ودرون وے صندوق سنگین دیگر ست که دیگر در وی این مقام موضوع ست ودران دو رکعت طواف در رکعت
اول فاتحه خواند وقل یا ایها الکافرون ودر رکعت ثانی فاتحه وقل هو الله احد وچون از نماز فارغ شد روے سوے
حجر آورد وبیامد وآن را استلام کرد ودر هدایه میگوید که این سنت ست بعد هر طوافی که بعد از وے سعی ست واز
دریانی یعنی باب متوسط از درهاے مسجد که بجانب صفا روند که پنج در ست بیرون شد وبر بالاے صفا که نام کوهے
مشهور ست در پایان جبل ابی قبیس وصفا در اصل بمعنی سنگ سخت صاف ست که بر وی چیزے نروید برآمد وچون
نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک واشعار بذکر آن در قرآن وتمسک در ابتداے سعی از صفا برخواند
ان الصفا والمروة من شعائر الله ؛ وبعد از ان گفت + ابدأ بما بدأ الله به + ابتدا کنم بصفا که ابتدا کرده هست الله تعالی
در کتاب خود بذکر آن وتقدیم کرد آن را بر مروه ودر روایت نسائی ابدأ بصیغه امر ست بطریق خطاب عام ویحتمل که
خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالاے صفا برآمده باستاد وکعبه را مستقبل
شد دران وقت کعبه در وادے بود وپایان چون کسی برین کوه می برآمد کعبه نمایان می شد الآن که زمینها پرشده
ودیوارها گرد کعبه کشیده ودرها را که بآنجانب صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود
نمایان میگردد وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر بالاے صفا برآمد حق تعالی را تکبیر گفت وگفت لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
ودعا کرد وگفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لنا ذنبا
الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا کشفته ولا حاجة ودر روایتی زیادت من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها سه بار تهلیل
مذکور گفت ودرمیان آن دعا میکرد وبعد از ان فرود آمد ودر موطا از ابن عمرؓ این دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت
ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی وانا مسلم
وتطویل دعا درینجا ماثور ست واما حمد وثنای الهی وصلوة وسلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع
ادعیه مسنون ومستحب ست وصفیه بنت شیبه روایت میکند که درمیان صفا ومروه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت رب اغفر
وارحم انک انت الاعز الاکرم وچون از صفا فرود آمد سعی نمود وتیز رفت وچون از وادی بگذشت باز آهسته رفت والآن علامے
برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آن را میلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجره
ام اسمعیل ویرا دران هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود وچون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان
میگشت پس براے دیدن اسمعیل بجبل صفا می برآمد وبجانب وی نگاه میکرد واز حال وی خبردار میشد وچون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد ونیز دروادی در حالت انصباب قدم ونزول اینحالت واقع میشود
وبموافقت واتباع آن سرور سنت گشت وپیاده سعی میکرد واز صفا بمروه میرفت واز مروه بصفا می آمد هفت بار ومروه در لغت سنگ سفید

بسبب هدی که داشتند این صحابهٔ عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند واما امیر المومنین علی از یمن آمده هدی همراه آورده و هدیها برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز آورده و مجموع انچه علی آورده و با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همراه بود صد شتر بود و چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید بچه احرام بستی و چه نیت کردی گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که بانچه احرام بست رسول خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال مشو و هم بر احرام خود باش وامهات مومنین حلال شدند چه هدی نداشتند و فاطمه رضی الله عنها نیز حلال شد چه هدی نه داشت در حدیث جابر رض آمده که چون علی از یمن آمد و فاطمه را دید که حلال شده و جامهٔ رنگین پوشیده و سرمه در چشم کشیده انکار کرد بروی و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المومنین علی این را در عراق بمردم می گفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که من بر فاطمه انکار کردم و وی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه رض راست گفت و درین مدت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقیم و ساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را بقصر میگذارد و در منزل خود که بیرون مکه داشت می بود و چون چهار روز بگذشت احد و اثنین و ثلاثا و اربعا و چون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع خلائق منی را منی از ان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن و انداختن آید و ریخته می شود و روی خون ذبائح و از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یک جا بود و چون مفارقت کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا دارم ازین جهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس و هر که از صحابه حلال [illegible] درین روز احرام جدید بحج بست هر کس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و شب جمعه بود و این رفتن بمنی و بیتوتت کردن دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست و درین شب در منی هیچ نسکی و عبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر کسی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور بمنی نه کند جائز ست ولیکن اسائتی دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و چون آفتاب بر آمد از منی روان شد بر راه ضب که آنرا طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوی عرفه عرفه بمعنی مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکان ست و تسمیه او باین اسم بجهت تعارف آدم و حوا ست درین مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت و یا بجهت آنکه مکانی ست معظم و مشهور گویا بیش از تعریف معروف ست و تسمیه برین وجه مشتق از معرفت بود و بعض گویند مشتق ست از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در رائحهٔ طیبه است و چون در منی روائح منتنه بجهت گنده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی ست از ان روائح بعضی از صحابه تکبیر میگفتند و بعضی تلبیه میگفتند و بر کسی انکار نمیکرد و همه را تقریر کرد و تجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید ست و بلفظ تلبیه گفتن اولی و افضل چون بنمره رسید بفتح نون و کسر میم و فتح را آخر ها که موضعی ست نزدیک عرفات و آخر زمین حرم ست و گویا برزخی ست در میان حل و حرم و در قاموس بتجرید گفت که آن نام موضعی ست بعرفات یا جبلی که آنجا ست و درین مقام چون نزول کرد در اینجا گفت حل او بر موضع اولی و انسب باشد

در سال ششم ست و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعض تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در وے تعیین حجة الوداع ست اکثر و اصح اند و نووی گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین ست و در فتح الباری گفته بلکه متعین ست همین از جهت توارد و تظافر روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف ست آنچه در حدیبیه بود بسبب توقف بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم از منع وصول به بیت با وجود مشاهدهٔ اقتدار بران در نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با قریش که بے ادائے عمره برگردد و سال آینده باز آید امر کرد ایشان را با حلال و چون توقف گونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت با ام سلمه نمود و وے رضی اشارت کرد با حلال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا صحابه دران بے اختیار شوند پس بر آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد به تحلیق اسرع و اقرب بود بامتثال امر از کسے که اقتصار نمود بر تقصیر پس دعا کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم محلقین را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند و حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت امتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبک تر و آسان تر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین را که ظاهر تر و قوی تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور و تزیین ابدان و حلق در طبیعت ایشان مکروه بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقه بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص ست باین سال و باین مردم یا این حکم دائم ست تا ابد و شامل ست مر امت را فرمود دائم ست تا ابد و در آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد عمره در حج تا روز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص ست بصحابه دران سال بخصوص یا باقی ست مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی ست تا روز قیامت پس جائز ست مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدے ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف بر انند که این مخصوص بصحابه ست در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بدان دران سال از برائے اظهار مخالفت مراسم جاهلیت که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر ست که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله وسلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بماست یا عام ست مر تمامه آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر شمارا است فاحفظ و نووے گفته اما آنچه در حدیث سراقه بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص شما نیست بلکه عام ست پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز ست تا روز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص ست بصحابه والله اعلم انتهی و ابو بکر و عمر و علی و طلحه و زبیر احلال نه شدند

استهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این سخن را این مجموع را ابلاغ برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر
اجتماع خلائق در حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم بود در وز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات
دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عزوجل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار
تنگ گردد و بعد از ان از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز و ازین حدیث بطرقی که آمده معلوم
گردد که خطبه را اذانی نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گذارد و اما در کتب فقه حنفیه مذکورست که امام بخطبه
برآید و چون بر منبر بنشیند موذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز پس اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه نماز جمعه
بعینها و بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق ست بحدیث مذکور و در
هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر ناقه بنشست
موذنان پیش وے اذان گفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه ست مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی می گوید که
موذن اذان گوید در وقت خطبهٔ ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معا پس تر نزول کند امام و
اقامت گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه
بعد از نماز خواند چنانچه در عید اما مذهب امام احمد همان طور ست که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت
گوید یا نگوید و نماز ظهر و عصر را بجمع و قصر بگذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان صلوتین نمازے دیگر از سنت و
نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد امتداد زمان دعا بود و اینجا میگویند که آن چه مقام ست که در وے
فرض برای خاطر نفل ترک میکنند میگویند که آن عرفات ست که در وی فرض که وقت عصر ست بجهت نفل که دعا ست
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مر کسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش
بگذارد بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائز ست و مذهب امام احمد نیز همین ست زیرا که جمع بجهت
حاجت بامتداد وقوف ست و منفرد نیز محتاج ست بآن و امام ابوحنیفه فرماید که محافظت وقت فرض ست بنصوص
پس ترک وی جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده است در شرع و آن جمع ست نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت
جماعت ست زیرا که متعذر ست اجتماع برائے عصر بعد از تفرق در موقف نه از برائے حاجت بامتداد وقوف و منفرد
قادر ست بر گذاردن عصر در موقف خود با شتغال بوقوف کذا فی الهدایه بعد آن ان بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه
مجمع علیه ست میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز ست و مخصوص ست بوی و جمعی از شافعیه نیز برانند و
نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از انهائی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل
مکه در صحبت پیغمبر صلی الله علیه وآله و[سلم] بودند و نماز بدین طریق بگزاردند دلیل ست بر آنکه جمع بجهت تنسک بود نه سفر
و الا منع میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را از جمع و ایشان گویند درین مقام جمع از مقیمان بجهت متابعت
و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود
بالاتفاق و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از اتمام رکعتین فرمود اتمام کنید اے اهل مکه نماز
خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اگر جائز
نبودی منع کردی چنانکه از قصر منع کرد و ظاهر عبارت مصنف در انست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گزاردند آرے مگر اشارت بدین طریق بود

گویا تشبیه کرده اند آن جبل [redacted] نام حیوانی مشهور [redacted] جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شت هیئت
قبه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از موی بود حسب الحکم که پیش از برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بودند
فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وی قصوا بود زین نهادند و بر راحله سوار شده و ببطن وادی آمد
و خطبه کرد مر خلائق را بغایت بلیغ و شامل و دران خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس
شرک و جاهلیت بکلی بر کند و محرماتی که در جمیع ملل ثابت التحریم ست ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را با سرها در زیر پا
آورد و رباهای جاهلیت را وضع کرد و فرمود خونهای شما و اموال شما حرام ست بر شما مثل حرمت این روز و این ماه
و این بلد مراد بروز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است
در زیر پای من یعنی هرچه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب ست که در امری
که آن را باطل و نابود سازند که بار دیگر گرد آن نگردند و رجوع بدان ننمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و هدر است یعنی هر کرا بر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی بر طرف
کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث و این
ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد و قبیله هذیل او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ست و ربیعه ابن عم وی صحابی ست و اسن بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در خلافت عمر رض
وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگی باین پسر رسید و کشته شد و بنی
عبد المطلب دعوی آن خون ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت موضوع ست قریش را عادت بود که
در جاهلیت ربا میخوردند دعوی این ربون که به با بود بر یکدیگر داشتند این دعوی ها را نیز افگند و باطل کرد و فرمود
اول ربائی که می افگنم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست و دران خطبه وصیت کرد امت را بمراعات
و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان کرد و
فرمود بپرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال کردید
و تصرف نمودید فروج ایشان را بکلمه وی و حکم وی تعالی و فرمود مر شما راست برین زنان که پی سپر نگردانند
فراشهای شما را بهیچ کسی که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید
ایشان را ما نه زدنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراش
بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت ست از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی را که
شوهران بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما رزق
و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را [redacted] بکتاب الله باشند
از گمراهی ایمن باشند فرمود و تحقیق گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بدان چیز و آن
کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و بچه گواهی می دهید
گفتند گواهی میدهیم که تو فرمودهای خدا تعالی را برسانیدی و امت را نصیحت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود از
حقوق رسالت و دعوت گذاردی پس انگشت سبابه را بسوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم

از رسول ودعا امید ہم او را بہتر از انچہ بدہم سوال ودعا کنندگان را یا این تقدمہ وتوطیۂ دعائیست بعد از وے مذکور بود چنانکہ گفت ودر سنن بیہقی ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ بیشتر دعای من ودعای سائر پیغمبران علیہم السلام در عرفات اینست لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئ قدیر اللہم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا اللہم اشرح لی صدری ویسرلی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنۃ القبر اللہم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النہار وشر ما تہب بہ الریاح ومن شر بوائق الدہر سیوطی در جمع الجوامع از بیہقی وابن النجار از حدیث جابر آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر مسلمانی کہ وقوف کند عشیۂ عرفہ بموقف وبایستد مستقبل قبلہ وبگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد بیدہ الخیر وہو علی کل شئ قدیر صد بار پس بخواند ام الکتاب صد بار پس بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ واشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ صد بار پس تسبیح کند خدا تعالی را صد بار وبگوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ صد بار پس بخواند قل ہو اللہ احد صد بار پس بگوید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید وعلینا معہم صد بار بگوید پروردگار تعالی بملائکہ گواہ شوید آمرزیدم این بندہ را وقبول کردم شفاعت او را در نفس وے واگر شفاعت کند برای تمام اہل معرفت خود قبول میکنم شفاعت او را وطبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفہ نیز آوردہ سبحان الذی فی السماء عرشہ سبحان الذی فی الارض موطئہ سبحان الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی القبور قضاؤہ سبحان الذی فی الجنۃ رضوانہ سبحان الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی الہواء روحہ سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا منجا منہ الا الیہ ودر عرفات این آیت نزول کرد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا اگرچہ نزول این کریمہ سبب سرور وذوق اہل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان ورمز شناسان صحابہ از اینجا قرب زمان رحلت وحلول مدت فرقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فہمیدند شکستہ دل شدند یعنی مکث وبقاے پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین دار برائے تکمیل وتعلیم امت وبیان احکام دین اسلام وملت بود وچون این کار تمام شد دیگر توقف در اینجا برای چہ خواہد بود ہمچنانکہ نزد نزول سورۂ اذا جاء نصر اللہ والفتح کہ بعد ازین نازل شد نیز باین معنی منتبہ ومستشعر شدند ونیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگیرید از من دین خود را کہ سال آیندہ مرا در نیابید یا نیابید صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وجزاہ عن امتہ خیرا ودران روز یکی از حاضران عرفہ از شتر نزد صخرات کہ موقف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود بیفتاد ووفات کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تا او را بآب وبرگ کنار بشویند ودر جامہای احرام از ازار ورداء دفن کنند وبوی خوش کہ محرم را استعمال آن ممنوع ست بکار نبرند وسر وروی او را نپوشانند چنانچہ حکم محرم ست وفرمود کہ روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود واین حدیث در فصل احوال میت از روایت بخاری ومسلم سابقا مذکور شد ومعلوم شد کہ ظاہر عبارت حدیث در خصوص این مرد ست وبطریق ضابطہ وکلیہ نہ فرمود واحکام میت از احادیث دیگر کلیۃ معلوم شدہ است ولہذا نزد امام ابوحنیفہ محرم وغیر محرم در اینجا برابرست وچون بعد از طعام غروب افاضہ کرد اسامہ بن زید را ردیف خود ساخت ومہار شتر را [illegible] میداشت چنانچہ سر شتر بزین میسود ومیگفت ای مردمان آرمیدہ باشید وساکن روید کہ نیکوئی نہ در شتافتن ست وپرہیزگاری نہ در تعجیل نمودن ست ودر حدیث بخاری از ابن عباس آمدہ کہ چون برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عرفہ ہیم در افتادند مردم از کثرت ازدحام ومسرع

مخصوص بحج داده‌اند که مقصود بالذکرست درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز فارغ شد و سوار شد
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست و دران جانب
عمارتی ست قدیم در ریگ درآمده و مردم آنرا مطبخ آدم میگویند و گفته‌اند که تعیین موضع وقوف آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم بالشخص معلوم نه شده اما اگر نزد آن صخرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی ازان اکمنه بگیرد موقف شریف را دریافته
باشد و برآمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک همین صخرات مستقبل قبله
باستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب ست و اگر
بکائی روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افاضهٔ انوار رحمت و قبول درین مقام متراکم و متوالی ست و در حدیث
آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غم و غصه خورنده‌تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند
از نزول رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل ؑ را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته‌اند که
بدبخت کسی ست که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت
حق جل و علا بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه خواسته‌اند ایشان که ترک کرده‌اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را
و آمده‌اند برای ما سر برهنه گردآلود یاد کنان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشانرا و هر که
یک ساعت وقوف بکند ادای فرض حج کفایت ست و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در
عرفات باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف ست اگرچه وقوف در موقف وی صلی الله
علیه و آله و سلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابوداؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم کل عرفة موقف و کل منی منحر و کل مزدلفة موقف و همه کوچهای مکه راه است و منحر یعنی از هر راه که
بمکه درآیند و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست ست و دران حالت [redacted] میکرد دستها را نزد سینه بر داشته بود
همچون خواهندهٔ مسکین و از جمله دعوائی که ثابت ست دران موقف خواند اینست اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا
مما نقول اللهم لک صلواتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک رب تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسوسة
الصدر و شتات الامر اللهم انی اعوذ بک من شر ما تجئ به الریح اللهم انک تسمع کلامی و تری مکانی و تعلم سری و علانیتی و لا یخفی
علیک شئ من امری انا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألک مسألة المساکین و ابتهل
الیک ابتهال المذنب الذلیل و ادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبته و فاضت لک عیناه و ذل جسده و رغم
انفه لک اللهم لا تجعلنی [redacted] لک شقیا و کن لی رؤفا رحیما یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین و طبرانی این دعا [redacted]
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شریک له
الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شئ قدیر این ذکرست و او را دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت
وی در حکم سؤال و درخواست کردن ست و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت و تسلیم
بصفت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن ست و یا باعتبار آنکه در حدیث
صحیح واقع شده است من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرمود هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من

و اقامت و بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از وے دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از ان طعام طلبید و بخورد بعد از ان
امر کرد باذان و اقامت و نماز عشا گذارد و راوی حدیث شک کرده در اذان ولیکن اقامت بجزم ست و آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ادای عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدمید و احیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال
مواظبت بران تا حدیکه از ان پاهای مبارک بیاماسیدے از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن و در احیای
شب عید در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نشده و در مبیت بمزدلفه اختلاف ست نزد جماعه از شافعیه فرض ست و
و نزد امام ابو حنیفه و احمد واجب و جائز نیست دفع بمنیٰ پیش از نصف لیل و اگر بکند دم واجب گردد و نزد مالک
اگر مرور کند و نزول نه کند بر وست دم و اگر نزول کند کفایت ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ضعفاے
اهل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند و پیشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید که من از انها بودم که
پیش فرستاده بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا شب مزدلفه در ضعفاء اهل خویش رواه الجماعة الا الموطا و در روایتی
از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از جمع بشب
و در روایت دیگر ترمذی و ابو داؤد و نسائی مثل این آورده و زیادت این را که گفت لیکن فرمود که رمی جمار نه کنند
تا آفتاب طلوع کند و در روایتے دیگر ابو داؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیغمبر فرستاد رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شب مزدلفه ما پسرکان و خوردگان بنی عبد المطلب را بر خرکها سوار و گفت ای پسرکان رمی جمار
نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه که [redacted] فرستاد و رمی جمار
پیش از فجر کرد و بمکه رفت و [redacted] بازگشت و آن روزی بود که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد وی بود
در اسناد این حدیث مقالات ست و اساطین حدیث و مشائخ وی که قوی و محکم اند در نقد احادیث بانکار آن قائل اند این
حدیث را ابو داؤد از عائشه روایت کرده و در روایت نسائی از وے مبهم آمده که امر کرده یکے از نسائی خود را
که برآید از جمع و رمی کند جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
یا سوده بود پس از حدیث دیگر که بخارے و مسلم و نسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از حضرت
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب جمع که بیرون رود بشب و بود وی زنے ثقیله ثبطه و در روایتی ضخمه ثبطه پس
اذن داد او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت عائشه کاشکے من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا
نمیگذاردم صبح را در منی و رمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وے
با آنکه میگوید و جمعی از نسا را در شب فرستاد و رمی جمار هم در شب کردند بعذر خوف مزاحمت سوده خواهد بود و هر که
از نسا با وے بود و در جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و نسائی آورده که او را نیز از جمع بشب
فرستادند اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وے ساکت ست و از سالم بن عبد اللہ بن عمر بروایت صحیحه
و موطا آمده که ابن عمر میفرستاد ضعفاے اهل خود را بمنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب و ذکر میکردند
خدا را سبحانه آنچه روے میداد ایشان را ...
... جانب منی پیش از وقوف امام در وان میشدند و
و می رسیدند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضے بعد از وے و همان وقت که می رسیدند رمی جمره می کردند
و میگفت ابن عمر که رخصت کرده ست رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابی بکر

شتران را تیزی می نمودند در رفتن و برآمدن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار
موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار اراده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال ست و حرکت و اضطراب
سبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنابر این منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و درآمدن
در نماز که بعض بیخردان و سبکساران کنند همبرین ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را صفت سکون و وقار بغایت
خوش آمدی یکبارگی وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را از مرکب انداختند
و اضطرابها نمودند و رئیس قوم اول بمنزله خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا
خواند پس ازان آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را این وضع وی خوش
آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت ست که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت اناءت و وقارست و
از راه مازمین بر صیغه تثنیه بسکون زای دو تنگدره ست یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آید
رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر راندی و در [illegible] جاها بسیار سریع
و گاهی میرفت و چون بفراخ جائی رسیدی قدری بشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی تا
باسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام ست تلبیه ست و انقطاع این بانقطاع اوست و وقت
انقطاع جمار از رمی جمارست چنانکه معلوم کرده و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب
بکسر شین راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه باسباغ و اکمال آنچنانکه برای
نماز میساخت اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر ست یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده
خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهورست میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی جمع و قرب و دال بدل از تای
افتعال ست و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حواست
در اینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جائز ست
و قریش در جاهلیت همین جا وقوف میکردند و اجتماع می نمودند و بعرفات نمی رفتند و می گفتند ما همسایهای حرم خدائیم از
حرم بیرون نه رویم و تمامه مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه «ثم افیضوا من حیث افاض الناس» اشارت
بآن ست و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و لفرسود تا بانگ نماز دادند و اقامت گفتند و نماز شام بگذارد پیش ازانکه بارها
فرود آرند و پیش ازانکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت گفتند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای نماز
خفتن بانگ نه گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نه گذارد و ازینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک
اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذهب
امام زفر و شافعی و بعض ائمه دیگر همین ست و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت ست و
این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا در اینجا در وقت خود ست بافراد
اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود و پس محتاج بود بزیادتی اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان
اینها تنفل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون جمع کرد و امر کرد باذان

و نزد ما واجب است و اگر نکند حج تمام است ولیکن دم واجب شود اگر عذری نبود از ضعف یا علت یا خوف از زحام و مر
امرأة را همچنین ست در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور ست که نسبت قول بفرضیت در کینت و توقف بشافعی سهو ست
زیرا که کتب شافعیه ناطق ست بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر
کرده انتهی و روی بقبله آورده و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابو داؤد و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد مر امت خود را در عشیهٔ عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار من تو قادرے اگر خواهی مظلوم را بهشت
دهی و ظالم را به بخشی دران وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت
کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمرؓ گفتند یا رسول اللهؐ مادر و پدر ما فدائے
تو باد این ساعتی نبود که تو درانجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت
کرد خدائے تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوائے و بلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و ازینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفته که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده
و گفته این را شواهد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست و اگرنه قول حق سبحانه ؛ و یغفر ما دون ذلک ؛ بس ست و ظلم نیز
ما دون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفور ست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام ست
والله اعلم و در تکبیر و تهلیل و ذکر بیبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را
ردیف خویش ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضلؓ بن [redacted] تا سنگریزه آن
برای رمی جمار بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خستهٔ خرما و مانند آن بگرفتن
آن میان دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خرد تر از
بندق باشد و از ابن عمرؓ آمده که مثل بعرهٔ غنم و این نزدیک بتفسیر اول ست و اگر بسنگهای کلان تر از ان بیندازد نیز جائز بود
ولیکن خلاف سنت ست بعد از ان بدانکه ظاهر عبارت ناظر ست که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعض روایات از مزدلفه
آمده و این منقول ست از ابن عمرؓ و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست ست الا از جمرات که رمی کرده شده
آنها را و با وجود آن نیز جائز ست از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و برسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم داد ازینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برائے رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت ست و
اکثر برین اند و شافعی تنصیص کرده است بر استحباب اخذ حصے برائے یوم نحر خاصة و بعض گویند مستحب آنست که بردارد
آن قدر که برای رمی سائر ایام بر دو نووے تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین ست و آن
هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برائے ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر ست
شاید که بعضی ازان در جائی بیفتد و کم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و — [redacted] مبارک خود آن را بعضی
سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشوید بهتر ست اما مروی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در
رمی بحجر نجس دو قول ست و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امثال هولاء فارموا مانند این سنگریزه ها را بیفکنید

نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ماه می نشست روان می شد و می رسید بمنیٰ در تاریکی و همدران وقت رمی میکرد
و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع
آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و ازینجاست اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قول ست
شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جائز ست رمی جمرة العقبه هر کس را از معذور و غیر معذور و امام ابو حنیفه
رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس رض که گفت پیشتر فرستاد ما را و
فرمود که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس رض حدیث حسن صحیح ست و اکثر اهل علم برین
اند که اگر بعضی از ضعفا در شب از جمع برآیند و بمنیٰ برسند درست ست ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب
و در هدایه گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل ست و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز ست از جهت جمع کردن در هر دو روایت
که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز ست
با اسائت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب ست گذارد وی الموطا عن
ابن عمر رض و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی ست ولیکن
دم لازم گردد نزد امام ابو حنیفه و جمعی از علما میگویند که قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را رخصت و خوف
مزاحمت و تضرر بدان نیز عذر ست پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعض نظر
بظاهر بعض احادیث گمان می برند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رض آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا و گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در
شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تام بی شبهه و بتحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را
صلی الله علیه وآله وسلم بوحی یا بغیر وی و حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود رض آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود رض فجر را
وقتیکه طلوع کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نه کرده بعد از ان گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مفسر
این حدیث ست و مصرح ست باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز شد و اکد
انتهی و طیبی گفته که قبل وقت معتاد ولیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد
تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود رض گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که
گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح ست درین روز تغلیس مستحب ست
یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و ازینجا ظاهر شود که وقت
معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارد و فتد بر پس سوار شد و بمشعر حرام
آمد مشعر بفتح میم ست و در بعض قرائتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از ان جهت ست که از علامات حج ست و تمامهٔ علامات حج مشاعر
است و آن تلی ست در میان مزدلفه و بران عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از مشائخ حدیث و فقها میگویند که آن کوهی ست
کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهو ست ازین جماعت و حق آنست که مشعر حرام این مقام
معمور ست پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقوف بمشعر حرام نزد شافعی فرض ست و نزد امام ابو حنیفه

ودر نوع ثانی بہیچ حال چہ مقصود یہ اتعاب نفس ست حاصل نیست بدان وجاری ست ودر نوع ثالث درحال عجز از جہت حصول مشقت بہ تنقیص مال وجاری نیست درحال قدرت از جہت عدم اتعاب نفس وشرط عجز دائم ست کہ باقی ماند تا موت زیراکہ حج فرض عمرست پس معتبر عجز مستوعب باشد بقیہ عمر را تا واقع شود یاس ونومیدی از ادا بدن پس اگر عاجز ست بعلتی کہ نہ زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی برجاے ماندگے صحیح ست ادا بہ نیابت مطلقا واگر بعارضی باشد کہ متوقع ست زوال وے باین طور کہ مریض بود یا مسجون صحت ادا بہ نیابت موقوف ست اگر این عذر مستمر شد تا موت محقق شد یاس از ادا ببدن جائز باشد بہ نیابت واگر مستمر نہ شد وزوال پذیرفت حج اسلام بروی واجب ست وانچہ ادا یافت تطوع ودر حج نفل جائز ست انابت درحال قدرت زیراکہ باب نفل اوسع ست وظاہر مذہب این ست کہ حج از محجوج عنہ واقع شود ودلالت احادیث نیز ہمبرین ست وبروایتی از امام محمد حج واقع از حاج ست وآمر را ثواب نفقہ ہست زیراکہ وے عبادت بدنی ست ونزد ... قائم گردانیدہ شد انفاق مقام وی مثل فدیہ در باب صوم کذا فی الہدایۃ وشروحہ وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بر بطن وادی محسر بضم میم وکسر سین مہملہ مشددہ رسید کہ وادیے ست در اول منی شتر را سخت راند وتعجیل از ان وادی بیرون شد واین سنت ست مر راکب را واگر پیادہ باشد ہم تیز بگذرد وروان شود وسبب سخت راندن شتر وتعجیل از ان وادی بیرون شدن بجہت آن بود کہ عادت شریف حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این بود در ... مواضعی کہ بر دشمنان حق بلا وعذابی فرود آمدہ بود بتعجیل از ان مواضع بلذشتی چنانچہ در سفر غزوہ تبوک چون بقریہ قوم لوط وخانہاے ایشان رسید زود گذشت وصحابہ را نیز امر کرد تا زود از ان بگذرند ودرین بطن وادے اصحاب فیل را کہ برای خراب کردن خانہ کعبہ زادہ اللہ تعالی تشریفا وتعظیما آمدہ بودند رسید آنچہ در قرآن در سورہ فیل مذکور ست وازین جہت این وادے را وادے محسر میخوانند کہ فیل چون دران محل رسید بخسپید ودرماند واز حرکت بسوے مکہ عاجز شد وہر چند بزدند وسعی کردند برنخاست وتحسیر در لغت عاجز ودرماندہ ومنقطع گردانیدن ست واین وادی عاجز ومنقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از درآمدن بمکہ ودر مواہب از اسنوی کہ از اعاظم علماے شافعیہ است نقل میکند کہ سبب تعجیل در گذشتن ازین وادے آن بود کہ نصارے وقوف میکردند در وی چنانچہ رافعی گفتہ است یا عرب در جاہلیت وقوف میکردند چنانچہ در وسیط آوردہ پس مامور شدیم بمخالفت آن وگفت کہ ظاہر شد درین باب معنی دیگر کہ این مکان نزول عذاب ست بر اصحاب فیل الی آخر الکلام وزرکشی در شرح کتاب خرقی گفتہ کہ گویا تسمیہ او بمحسر از جہت آنست کہ وے عاجز ودرماندہ میگرداند سالکان را ودر تعب می اندازد ایشانرا وگفتہ کہ شافعی در املا گفتہ تواند کہ تیز گذشتن از ان بجہت وسعت وفراخی موضع باشد وبعض گفتہ اند جائز ست کہ بجہت آن باشد کہ وے ماواے شیاطین وجاے بودن ایشان ست وبعض گفتہ اند کہ بجہت آنست کہ فیل واصحاب فیل درینجا عاجز وماندہ شدہ بودند انتہی واز ینجا معلوم شد کہ این نکتہ از مستنبطات وافادات بعض علماے متاخرین ست ودر احادیث وآثار نیامدہ واللہ اعلم وعدم تعجیل درین وادے در وقت رفتن بعرفات از جہت آن نکرد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت رفتن براہے دیگر رفتہ بود ووقت آمدن براہ دیگر آمد چنانچہ معلوم گشت واین بطن محسر چون برزخے ست میان منی ومزدلفہ نہ از ان ونہ ازین وہم از ان وہم ازین وگفتہ اند

مثل حصی خذف که گفته شد یا مانند این در کمیت یعنی هفت والاول هو الاظهر ولیکن قول وی وایاکم والغلو فی الدین دور دارید خود را از غلو و افراط در دین فی الجملة ناظر در معنی ثانی ست فانهم فانما هلک من کان قبلکم بالغلو فی الدین پس هلاک نشدند کسانی که بیش از شما بوده اند مگر بغلو در دین و درین راه زنی از قبیله خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثای مثلثه و فتح عین مهمله بغایت جمیله پیش آمد و سوال کرد که پدر من مردی پیرست او بر پشت شتر مستحکم نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی فرمود که نعم ترجح از قبل وی بگذار و فضل بن عباس که ردیف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بآن زن نگاه میکرد و آن زن نیز بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت فضل بن عباس ست که در صحیحین و غیرهما واقع ست و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بپیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا بپیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان و سواس شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوشروی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن و چون روان شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت بجماعه زنان در هودج که از بحرین بودند پس فضل نظاره کردن گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه آله وسلم دست را بجانب دیگر بر روی او گردانید باز روی را بجانب دیگر گردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی ست بآنکه ابن عباس گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب بپیشتر بمنی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود ردیف وی مگر آنکه فضل با برادر خویش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال خثعمیه نزد منحر بود و بعد از فراغ از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود والله اعلم و هم درین راه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پیرزنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شد و اگر به شتر می بندم بیم هلاکت ست آیا حج بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق میبود دین وی را میگذاردی باز گفت آری میگذاردم گفت پس حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی بگذار که دین خدای بگذاردن اولی ست و درین حدیث دلالت ست بر جواز نیابت در حج و گذاردن از جانب کسی که عاجزست و استطاعت ندارد و از احیاء خلافا لمالک و منقول از ابن عمر آنست که جائز نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادرست بر حج بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائزست نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف ست درین و از احمد دو روایت ست کذا فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و به بخشد ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مرویست از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف خود و دیگر از امت از هر که مقرست بوحدانیت حق و عبادات سه قسم ست مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل حج که وی مالی ست از حیثیت وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن و بدنی ست از حیثیت طواف و وقوف و نیابت جاریست در نوع اول که مالی ست در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت حصول مقصود بفعل نائب زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج ست بدفع مال و این حاصل ست به نیابت چنانچه حاصل ست باصالت و جاری نیست

که در نمره قبه برای وی صلی الله علیه وآله وسلم زده شده که در وی نشست و پوشیدن سر غیر سایه کردن ست واگر روز تمام سر بپوشد دم لازم شود واگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم ، ودر [illegible] ابی حنیفه نیز برین بود ودر آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب گردد دم و بعد از رمی بمنزل بازگشت نزدیک مسجد خیف بفتح خای معجمه وسکون یای تحتانیه وخیف مکان منحدر از جبل ومرتفع از مسیل آب را گویند وآن مسجدی ست بزرگ ومنی ودر قبه که در صحن اوست مکان پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم ودران مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت چنانکه آواز وی بجمیع خلائق که در اندرون خیمها بودند رسید واین رسیدن آواز بدور و نزدیک وشنوانیدن مرایشانرا از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود ودر اکثر احیان بود وابو داود ونسائی از عبد الرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در منی وگشاده گوشهای ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت وما در منازل خود بودیم وتعلیم کرد مناسک را ودرین خطبه اعلام کرد خلائق را بحرمت روز نحر وفضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکرة آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز نحر وگفت که زمان گردید بر هیئت ووضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدای تعالی آسمانها و زمین را سال دوازده ماه است چهار از ان حرام سه پیاپی ذو القعده وذو الحجه ومحرم چهارم رجب میان جمادی و شعبان وفرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا ورسول خدا داناترست پس خاموش شد تا گمان بردیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلدست این گفتیم خدا ورسول خدا داناترست بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این بلده یعنی مکه والبلده بتا از اسمای غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روزست این گفتیم خدا ورسول خدا داناترست بآن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله فرمود بدرستی وراستی که خونهای شما ومالهای شما وآبروهای شما حرام ست بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده درین ماه وفرمود نزدیک ست که پیش آئید پروردگار خود را وبپرسد شما را از کردارهای شما داناتر وآگاه باشید مگردید بعد از من گمراه ودر روایتی مگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را داناتر وآگاه باشید که من رسانیدم حکم پروردگار را بشما وفرمود خداوندا تو گواه باش وباید که برساند این را حاضر بغائب وبسا کسی که رسانیده شود بوی احفظ واعلم باشد از سامع ومردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند وگفت شاید که دیگر بار من حج نه ... وامر کرد بسمع وطاعت هر امیرے را که بکتاب الله دعوت کند ومهاجر وانصار را در منازل خویش فرود آورد وامر کرد مهاجرین را بنزول در مقدم مسجد وانصار را در عقب آن ودر روایتی اشارت کرد مهاجرین را بمیمنه قبله وانصار را بمیسره پس فرود آمدند سائر ناس و [illegible] کافر نشوید ودر روایتی گمراه نشوید که بعض قتل بعض کنید چنانکه گذشت وبدانید که هر که جنایتی میکند در حق خدا ورسول خدا وخلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگرے بجهت وے مسئول ومعاقب نخواهد شد وفرمود اعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را وبگذارید پنج وقت نماز را وروزه دارید ماه رمضان را واطاعت کنید خداوند امر را تا در آئید بهشت را وذکر زکوة وحج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان واجب نیست مگر بر اغنیا واهل استطاعت ومردمان را وداع کرد ووداع سفر آخرت یا بمنازل شان ظاهر اول ست وفرمود

که انچه از وے در مزدلفه میریزد و میرود واز مزدلفه است وانچه بمنے مے آید از منےٰ چنانکه عرنه و نمره برزخی ست
میان عرفه ومشعر حرام نمره در ماسبق مذکور شد واما عرنه بضم عین وفتح را ونون نیز نام همین وادی ست ودر قاموس
گفته عرنه وادیے ست بعرفات وهمچنین بر راه میانه منیٰ میراندند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر جمرة العقبه
بایستاد وجمره اصل بمعنی حصاة ست یعنی سنگریزه پس ازان غالب آمده بران مواضع که رمی جمرات کنند وآن سه موضع ست
جمرهٔ اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه ازراه میانه بیایند اول بروے بگذرند بعد از وے جمرهٔ وسطےٰ بعد
از وے جمرة العقبه وعقبه راه برآمدن کوه واین جمرهٔ در دامنهٔ کوه واقع شده واین بجانب مکه است پس در اول
روز نحر که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد ازان دو جمرهٔ اولےٰ و وسطےٰ گذشته برابر این جمرة العقبه
آمد و بایستاد وکعبه را از دست چپ داشت [redacted] یک بر محل
جمرات می انداخت و با هر یک سنگ [redacted]کبیر می گفت رمی جمره سواره درین روز بود ودر ایام تشریق که رمی جمرات ثلث
کرده پیاده کرد واگر آن را نیز سواره کنند جائزست ولیکن اولی وافضل پیاده است چنانچه در سنت آمده وحکایت
می آرند از ابراهیم جراح که گفت درآمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بگشاد چشم خود را وگفت رمی سواره بهتر ست
یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وے وقوف ست یعنی ایستادن
برائے دعا پیاده افضل ست وآنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوب است رمے
درانجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بر درآمدم آواز مرگ وی شنیدم وتعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت
ودر فتاوی قاضیخان گفته که نزد ابی حنیفه ومحمد رحمه رمی مطلقا سواره افضل ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سواره کرد همه را وگفته اند که آن از برای بیان جواز وتعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام ودر جامع ترمذی از ابن عباس رض
آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز نحر سواره وگفته هذا حدیث حسن واز ابن عمر رض آورده که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن وآمدن وگفته هذا حدیث حسن صحیح وعمل برینست
نزد اکثر اهل علم وبعض گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی ودر جامع الاصول از موطا از
قاسم بن محمد می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند واول کسیکه سوار شد
معاویه بن ابی سفیان بود وانداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نه بود وانداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا
قریب بدان واگر در پای خود بنهد از اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اساءتی دارد از جهت مخالفت سنت
واگر حصے را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی واگر بجاے تکبیر تهلیل وتسبیح بگوید نیز جائزست وکیفیت
رمے مشهور آنست که حصے را بر پشت انگشت ابهام یمنی بنهد واستعانت بانگشت سبابه کند واصح آنست که اگر بطن
انگشت سبابه وابهام بگیرد وبندازد چنانچه عادت ست کفایت دارد وبعد از رمے جمار تلبیه قطع کرد ابتداے تلبیه
از وقت احرام ست وانتهاے او تا اینوقت چنانکه اصحاب کتب سته از فضل بن عباس رض روایت آورده ودر حدیث
ابن مسعود وجابر نیز آمده وبلال واسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکے [redacted]م شتر در دست داشت و
یکے چتر کوته برداشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند ودر روایت ابی داؤد آمده که جامهٔ خود برداشته بود که پرده
میکرد از گرمی و بر سر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم وسایه کردن او بمحمل ومانند آن ودر سابق معلوم شد

این مکان من درین مقام هر آئینه از نعمت حق تعالی ست بر من و منت وی عز و جل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم برای تصدیق وی و اظهار امتنان حق بر وی آری همچنین ست این از نعمتهاے عظیم ست آنگاه
اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست و در حدیث
متفق علیه در مشکوٰة از انس رضی الله عنه نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین ست و بعض جانب راست حلاق اعتبار کنند و چون از حلق
جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب و اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع
آن را با بو طلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک ست داد و از بهجت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد و در
روایتی آمده که فرمود ابو طلحه کجاست پس عطا کرد او را و مصنف میگوید که ابو طلحه از موهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود
بیش از همه کس و در مشکوٰة از حدیث متفق علیه آورده که موهاے جانب راست همه را با بو طلحه داد و در موهای دست
چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم و توربشتی گفته که قسمت موهای مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت
درمیان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یادداشتی بود ایشان را از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و گویا که اشارتی کرد باقتراب اجل و انقضاے زمان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص ابی طلحه بمزید قسمت لتفات
و اشارت باینمعنی بود چه او بود که قبر شریف و لحد مبارک وی را حفر کرد و بخشت خام بنا نمود والله اعلم و چون از حلق فارغ
شد و مردمان هر یکے را یک تاره موی یا دو تاره موے رسید و گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از
زلف تو موئے بسندست :: فضولی میکنم بوئے بسندست + و آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آن را نیز بر مردمان
قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و اندکے از ایشان تقصیر کردند و حلق افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم و نیز بجهت تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکرر المحلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم
المحلقین و در آخر بالتماس و استدعای ایشان فرمود والمقصرین چنانکه گذشت و حلق مر زنان را حرام ست ایشان را
البته تقصیر باید کرد و اگر مردمان را نیز مانعے از حلق باشد تقصیر متعین ست و اگر یکے را موی بر سر نباشد امرار موسے
شرط ست و حلق ربع راس نزد ما کافی ست و همچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقدار که در مسح
راس معتبر ست در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم در منے برای مردم که می پرسید ند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله من ندانستم و حلق کردم پیش از
نحر فرمود ذبح کن و هیچ باکی نیست دیگرے گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق
کردم پیش از رمی و دیگرے گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکے نیست دیگی گفت رمی کردم بعد شب
فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکے نپرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکے نیست و علما را اینجا اختلاف
ست که این ترتیب واجب ست یا مستحب و وظائف روز نحر باتفاق چهار ست رمی جمرة العقبه و نحر هدے و حلق راس
یا تقصیر و طواف زیارت و سعی بعد از وے و بصحت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مناسک را باین
ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب بود و بترک
و فوت آن دم واجب نگردد و تارک آن آثم نبود و شافعی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند و مذهب امام ابو حنیفه وجوب
ترتیب ست و در صورت عدم ترتیب دم واجب ست و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هیچ باکی نیست

که حاضران این مجلس هرچه بشنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و ازینجهت این حج را حجة الوداع خوانند و از حج
بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی ست مشهور در میان بازار منی و دران مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش نحر کرد
شتران ایستاده و دست بسته در حدیث ابی داود از عبد الله بن قرط آمده که گفت که نزدیک آورده میشد پنج شش
شتر تا نحر کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنها را شتران نزدیک می شدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند و
هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آورد و درون می خزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت
و سه عدد سالهاے عمر مبارک وی ست گویا بتعیین این عدد رعایت این معنی نمود و بعدد هر سالی شتری قربانی کرد و
امیر المومنین علی را فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد و او را شریک گردانید در هدی و امر کرد که
از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و پخته شود و خورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی هردو و از
گوشت آن و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایت ابی داود و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلهاے
آن شتران را بر مساکین [illegible] و جزاران را [illegible] سلخ کرده ازان چیزے ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت چنین
نماید که علی از مال خود بدهد اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در صحیحین آمده که فرمود ما
می دهیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نسائی خود گاوی را
و در روایتی نحر کرد از عائشه گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از خود
و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد جواب
داد ازان بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض
توهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض ست جواب ازان آنست که احتمال دارد که انس نحر هفت شتر را مشاهده
کرد و ازانجا غائب شد و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعض در تطبیق هر دو حدیث چنین میگویند که هفت
شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد ازین
شصت و سه امیر المومنین سی و هفت را نحر کرد علی الانفراد و مشکل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داود از امیر المومنین
علی آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر
صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض هدے
را بدست خود و نحر کرد بعض آنرا غیر او منافات بهیچ حدیثے ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منی منحر
است و همه فجاج مکه جمع فج بمعنی راه گشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و منحر مخصوص نیست
به بعض اماکن هر جا که نحر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را بتراشید و چون حلاق که معمر بفتح میم و
سکون عین بن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون ضاد معجمه قرشے عدوی ست و قدیم الاسلام هجرت کرده
بحبشه و تاخیر کرد در هجرت مدینه پیشتر هجرت کرد بمدینه و آمد و سکونت کرد و وے معدود ست در اهل مدینه و حدیث وے
در اینجا نسبت بر بالاے سر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و استره در دست گرفت نظر کرد در روے معمر و گفت یا
معمر امکنک رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنه بر نرمه گوش خود و فی یدک الموسی و در دست تست استره
یعنی هشیار باش و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن نعمة الله علی ومنه

و آثار و اخبار در فضل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از طواف بر چاه زمزم
آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایهٔ بیت بدست ایشان بود فرمود آب بکشید ای پسران
عبد المطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدمی و آب از چاه بر کشیدمی
و شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکت و بزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
برای من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند و نوبت بشما نرسد و این منصب بزرگ
از دست شما برود پس اولاد عباس یکدلو بر وی صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند تناول کرد ایستاده و ایستادن
وی در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بدانند که آب ایستاده خوردن جائزست و حرام نیست اگرچه افضل نشسته
خوردن ست یا برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت از دحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم
و بعض گویند که ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیهٔ وضوست سرانجام ست که باید تحقیق این بحث در آخر کتاب
ان شاء الله تعالی و بخاری از ابن عباس رض آورده که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بسقایه عباس آمد و آب طلبید عباس رض به
پسر خود فضل گفت یا فضل رض برو برادر خود و برای رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم آبی از نزد وی بیار فرمود از همین آب ده گفت
یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند فرمود بده از همین آب پس تر از ان آب خورد و پستر بر زمزم آمد و ایشان
مردم را آب میدادند و مشقت می کشیدند فرمود بکنید اینکار را که این عمل صالح ست فرمود اگر ترس غلبهٔ مردم نمی بود بر شما هر آئینه
فرود می آمدم و می نهادم ریسمان بر عاتق خود و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین طواف بر راحله سوار بود و سبب سوار شدن بعض
میگویند کثرت از دحام بود و در طواف قدوم نه اینقدر بود یا سبب آنکه [redacted] ع حاضران که درین طواف مجموع تر
از طواف اول بودند وی را مشاهده کنند و طواف را بیاموزند و آداب و احکام آنرا معلوم کنند و بعض میگویند در پای مبارک زخمی
بود و درد وی داشت از روی ضرورت سواره طواف کرد و در زمان بمنی بازگشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر
مرویست و گفت نافع که همچنین میکرد ابن عمر رض و میگفت که عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همبرین بود و در صحیح مسلم
بروایت دیگر از عائشه رض و جابر رض ثابت ست که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین ست در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون هر دو
حدیث صحیح ست و شک نیست که در نفس الامر یکی ازان وهم ست و ترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نبود بوجوه دیگر
ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت ... را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را دو صحابی
روایت کرده اند جابر و عائشه رض و آن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر رض ولاجرم حدیث بتعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه
عائشه رض از وی یعنی از ابن عمر رض بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وجه دیگر
وجه سوم آنکه جابر سوق کرد حدیث حجهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود این قصه را
و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیات تا حتی امور یرا که متعلق بمناسک هم نبودند چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در طریق مزدلفه و بول و وضو بر وجه تخفیف و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر نیز
بحر اولی و احری باشد چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذر بود که روز و شب در وی برابر باشد و اینهمه کارها که درین
روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و نحر چندین شتر
و قسمت آن کردن و پختن پارهٔ گوشت ازان و خوردن و حلق راس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و بمکه

آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب و نزد ایشان در فوت شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن مثلاً
هر چند به نسیان و خطا بود جزا واجب ست ولیکن آثم نیست و چون بقصد و تعمد کند هم آثم بود و هم جزا و مذهب امام احمد
آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نگردد و اگر بعلم و تعمد بود جزا واجب ست و گفته اند که این مذهب
قوی ست از جهت دلیلی که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حج زیرا که فرمود خذوا عنی
مناسککم و این احادیث که در رخصت تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم باین حالت و باقی
ماند حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم و بعد از ان پیش از زوال بمکه روان شد و طواف کرد و این طواف
آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وی سعی ست و رمی جمرات ایام تشریق و آنها در مذهب ما از واجبات ست
نه از فرائض فرض در حج احرام ست که شرط ست و وقوف بعرفه ست و طواف و این طواف را طواف افاضه خوانند بجهت
آنکه بعد از افاضت از عرفات و منی ست ماخوذ از قول حق سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس و افاضه در لغت
بمعنی دفع و رجوع و تفرق آید و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه در وی و طواف صدر بفتح صاد مهمله و دال مهمله
از جهت صدور و رجوع از مکه بعد از وی مقابل ورود بروی که در طواف قدوم بود و نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف
صدر بر طواف وداع ست که بدان وداع بیت الله کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف
افاضه جز در کلام مصنف نمی یابم والله اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از
احادیث که وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشائخ حدیث میگویند که آن
غلط ست اگر چه این حدیث را ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه از عائشه رض و ابن عباس رض آورده و ترمذی گفته هذا حدیث
حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر و توسیع
کرده اند بعض که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابو حنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر ست و پیش ازان
جائز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر ست و جائز ست در ایام نحر و اگر ازین ایام
تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا والمروه ذکر نه کرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده که
طواف نکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه صحابه وی میان صفا و مروه مگر یک طواف و در هدایه میگوید اگر سعی
بین الصفا والمروه بعد از طواف قدوم کرده ست رمل درین طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده
رمل کند در وی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد وجه تسمیه بزمزم
از جهت بسیاری آب اوست زمزم و زمزموم و زمازم مای کثیر را گویند و بعض گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی
اسمی ست که ابتداء علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام ست که چون اسمعیل تشنه شد قدم زد
از آنجا چشمه پیدا شد ها جره ام اسمعیل رض آنرا گرد کرد تا پیش از انکه مشک پر کند پراگنده نشود و اگر سر گذاشت چشمه
میشد جاری چنانچه در حدیث آمده بعد ازان ابراهیم خلیل آنجا چاهی کند و چون جرهم ساکن مکه شدند آن را
بانباشتند تا آنکه اثری ازان نماند بعد ازان عبد المطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی
او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی در خواب نمودند پس وی حفر کرد در عام فیل و بروایتی پیش ازان و بعد
از وی ابو طالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کذا فی تاریخ مکه

اول بوی برسند و رمی جمرات پیاده اگر عذری نباشد افضل و احب ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بنید خت و با هر سنگی تکبیر میگفت در خبار آمده هست که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسواس میکرد پس وی شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود و بعد از ان سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی ست در جانب فوق منیٰ و انچه در عوام مشهور ست که آنجا سنگی ست از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی بران زد از ان ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود و صند حزن برابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد چندان زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود و تطویل قیام درین مقام برای دعا مستحب هست و بعضی از غربا چندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا فارغ شد بجمره وسطی که پایان تر از وست در جانب مکه آمد و هم برین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر رمی کرد و از انجا براه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسط منیٰ ست رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن دران موازنه اول و نزدیک بآن و روان شد تا پیش جمرة العقبه آمده آنجا برابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی بنزد رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او اینمقام کسی ست که فرستاده شده هست بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وست لذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف بازگشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود از ینجهت نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمد و دریجا رمی کرد نیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجود نیامد بعد ازوی سنت شد مر امت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی ست در صلب عبادت و درون وی که در جمره اولی و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت افضل ست از انکه در پی عبادت و بعد از وی کنند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و شیخ ابن الهمام گفته که روایات متظافر و متوافق اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رمی جمره عقبه نا ایستاد و حکمتی در تخصیص وقوف و دعا بجمرتین غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق و افاضه بکه از ینجهت نا یستاد و لیکن این معنی معدوم ست در ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمره عقبه در طریق است و وقوف دران موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بضرر عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند بلکه در گوشه انداز راه انتهی و فقیر که کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه بانیان این عبادت مشرف بود بی سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در دل ریخت امید که بر صواب باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمره اخیر و ترک جهد مشقت در ایستادن و دعا کردن در ینجا بجهت آن بود که چون در دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بعفو و مسامحه و مسابله گفت

آمدن و طواف کردن و برسقایه و زمزم آمدن و برسر ایشان ایستادن و آب خوردن اینهمه افعال بجا آوردن و رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و هیچکس آنرا از معجزات نشمرده پس لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب تر و راجح تر باشد تجم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد بر حمل بر نماز کردن در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرائض در وی و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمرؓ میکنند چه این حدیث متفق علیه است و درین حدیث اضطرابی نیست معنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده و حدیث عائشهؓ مضطرب است چه جابجائی در وقت طواف و در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهارا و در روایتی دیگر تا خیر کرد آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیز رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمرؓ در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبدالله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبدالرزاق و عبدالله بن عمر و نافع و ایشان اعظم و اجل اند و حدیث عائشهؓ از روایت محمد بن اسحق از عبدالرحمن بن القاسم و ابن اسحق مختلف فیه است در احتجاج و وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قوی تر باشد بعدم تشویش و حدیث ابن عمرؓ یعنی بر سماع است کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که وی صحیح است و لهذا منذری در مختصر خود گفته که هو حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین نگوئیم که بلکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران که موجب نقصان بود در انچه ادا کرده بود و الا انتهی و الله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب آنجا بیتوتت کرد بیتوتت در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابوحنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترک آن و عدم آن مبنی برین خلافست و معتبر در مبیت اکثر لیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمرؓ است که در صحیحین آمده که عباسؓ بن عبدالمطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیتوتت کند بمکه در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و اگر بیتوتت در منی واجب بودی اذن ندادی وی در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباسؓ بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت یا مانند آن نباشد باز نباشد ترک آن و نیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده و از ینجا معلوم شود که عزیمت خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباسؓ را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور است زیرا که اگر واجب نبودی طلب اذن در کار نبودی و این چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری خطیر بود خصوصاً درین مقام که مستلزم مجانبت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم پس استیذان برای اسقاط اسارت است که در ترک سنت است و در هدایه میگوید که بیتوتت بمنی از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد بر وی رمی در ایام آن و اگر در غیر منی بیتوتت کند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی و لیکن مکروه است بجهت ترک متابعت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر فاروقؓ تادیب میکرد بر ترک آن و در روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال نموده بیاده پیش از ادای صلوة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب بسوی جمره اولی آمد و جمره اولی جمره است که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیایند

در آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده وا [illegible] در محصب منزل یعنی
رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل نیست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس
آمده که پرسید ندا و راکه خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصر را یوم النفر گفت بابطح و ظاهر آنست
که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجب که درینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین
تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و اندکے از شب بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و برفت و طواف
وداع کرد و این طواف واجب ست بر غیر اہل مکه نزد امام ابو حنیفه و امام احمد صحیح از مذهب شافعی نیز همین ست از جهت
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس رض آورده که گفت بودند مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم که نفر نکند هیچ یکے تا آنکه باشد آخر عهد وے به بیت و این حدیث صحیح ست بلکه بعض گفته اند که مشهور ست
و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت ست و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و درین
طواف رمل نکرد و لیکن رکعتین طواف کرد چه آن وظیفه طواف ست مطلقاً واجبا کان او نفلا و بخاری از زهری
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مگر آنکه گذارد برائے وی رکعتین و
آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از ان اما اتباع در انست و طواف
وداع اگرچه واجب ست و لیکن از حائض ساقط ست اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه آمده که همدرین روز
صفیه حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم رسید فرمود نگاهداشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاده و توقف
کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پیشتر فرمود طواف افاضه کرده است گفتند بلے یا رسول الله کرده است فرمود
پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عائشه رض چون عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما بحج و
عمره باز گردید و من تنها حج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب رغبت کرد که عمره بگذارد
او را اجازت داد و برادر او را عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم ست و شرط ست که احرام عمره از بیرون حرم
بود رفتند و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود از اعمال عمره فارغ شد و بمحصب رجوع کرد و
صلے الله علیه و آله و سلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر صلے الله علیه و آله
و سلم بطواف وداع رفت و از انجا از اسفل مکه از کدی بضم کاف مقصوراً نزول یافت یعنی بضم غین معجمه و فتح با مصغراً بمدینه روان شد
برخلاف راهی که بآن در آمده بود که اعلاے مکه باشد بعادت شریف وے که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن
بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض درینجا گفته اند در آمدن از جانب علو برائے تعظیم
مکان و اعلاے بشان وے بود و بر آمدن از جانب سفل بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
ابراهیم علیه السلام نیز این چنین بود و مصنف کلامے متعلق بنزول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمحصب
که مقدم برین کلام ذکر بایست کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرده و گفت و در تحصیب یعنی نزول آنحضرت
صلے الله علیه و آله و سلم در محصب خلاف ست علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقاً خیمهٔ آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را آنجا زده و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس رض برین ست گفته است
و منی التحصیب لیس بشئ یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محصب چیزے داخل مناسک حج

پس اشارت ست از رب رحیم واعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در توبه ریاضت
و مجاہدہ بگداخت آخروی آسایش و راحت ست و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً
درین عبادت عظمی حج که نتیج دشمنہا یعفو مغفرت ست و در روز اول بجہت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش و بہشت نه ایستاد و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما احسن ہذا و با جماعۂ صنادید اکابر
علماے مکۂ معظمه که دران محل حاضر آمده بودند عرض کرده ہمه استحسان نمودند و تحسین فرمودند والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن از منی و یوم النفر بتحتین روز سوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که حاجیان از منی
بازکنند کذا فی المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر و تعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که روا ز دہم ست نیز جائز ست و بعد از طلوع فجر روز سیزدہم جائز نیست نفر از جہت
دخول وقت رمی اگر برآمدنی ست پیش ازان برآید ولیکن تاخیر در روز چہارم افضل ست و لہذا آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چہارم
که روز سیزدہم و آخر ایام تشریق ست و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه
و یکشنبه و دوشنبه بود و در روز چہارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظہر رمی کرد بخلاف روزہاے سابق که پیش از اداے
صلوة ظہر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چہارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز ست
و این استحسان ست و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز از روزہاے دیگر ہست در رخصت
نفر ست پیش ازان و چون بایستاد و نفر نه کرد در حکم وقت رمی این روز بروزہاے دیگر برابر باشد و مذہب ابو حنیفه
مروی ست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاہر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظہور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی این چنین ست اما این روایت از وی مرجوح ست و راجح بعد از زوال وے
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی ست بیرون مکه و تسمیۂ وی بدان بجہت کثرت
حصبا یعنی سنگریزه ہست در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وے سنگریزہاے دقیق باشد
چنانکه در وادیہا و رودہا می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام ست ہم ازینجاست و خیف بنی کنانه نیز ہمین جا را گویند
آنجا نزول فرمود و چه ابو رافع مولاے آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گماشته و عہده دار بارخانه وے بود
آنجا فرود آمده بود و خیمۂ رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود بر حسب اتفاق و رلے خود نه بمقتضای امرے
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول بعد ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبۂ شریف در آنجا زدم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظہر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد و مصنف در اول گفت که بعد از ظہر رمی کرد و روان شد
و در مواہب لدنیه نیز این چنین آورده و ظاہرش آنست که مراد بعد از اداے نماز ظہر باشد بقرینۂ قول او سابقاً در رمی
دو روز اول که پیش از اداے صلوة ظہر سوے جمرۂ اولی آمدیس نماز ظہر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظہر در محصب
گذارد و ہمچنین آمده ہست در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظہر و عصر و مغرب و عشا در
محصب پس ازان بخواب رفت پس تر سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظہر رمی کرد آن باشد که بعد از

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حاء مهمله و جیم و الآن ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه
که برادر ابن عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بردست ایشان بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه برای وی جمع کند
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی رض را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت
نازل شد + ان الله یامرکم ان تردوا الامانات الی اهلها + علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان بسپارد و با وی
عذرخواهی کند چون علی رض مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و ایذا کردی و این نرمی و عذرخواهی چیست
علی رض فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بر وی برخواند عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمدا
رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح و سدانت در اولاد ایشان است
تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در
روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والدهٔ خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والده اش
از دادن ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدهی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و بحضرت
آورد و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود بگشاد و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که
گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمی کشادند روزی آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نزد من آمد و التماس درگشودن کرد تا با جماعه در کعبه درآید من با وی درشتی کردم و سخت گفتم وی
صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی تا هرجا که خواهم آنرا نهم من گفتم
مگر قریش دران روز هلاک شوند و خوار گردند از آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر وی خواهد بود و چون
روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم و از دست من بستد و هم بدست من داد گفت بگیر تا روز قیامت نستانند
او را از دست شما مگر ظالمی و فرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید آنچه برسد بشما ازین بیت یا عثمان
نگفته بودم ترا که روزی ببینی که این کلید در دست من است و می نهم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک
رسول الله و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه درآمد و اسامة و بلال و طلحه نیز با آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم درآمدند فاجافوا علیهم الباب ملیا پس بربستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فتحوه پس ترکشادند
در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را و زود رسیدم بایشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا علی
الباب پس یافتم بلال را بر در فقلت پس گفتم این صلی رسول الله کجا نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در درون
کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش و در روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود
و دو عمود را از دست راست و سه عمود را پس پشت خود و بود خانه کعبه دران روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکورست
که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان
دیوار دو ذراع یا سه و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بایستد بر سه ذراع از دیوار بایستد
و اگر کمتر ازین باشد زانوها یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد یعنی از در
که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اساله کم صلی فراموش کردم

نیست اما هو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی منزلی بود که اتفاقا فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم ورو ی رواه البخاری ولیکن پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزول کرد در وی
اگرچه نه بر سبیل تنسک وتعبد بود اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم مستحب ومستحسن باشد وآورده اند که خلفاے
راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن رامیکردند وامام محمد در موطا می آرد که امیر المومنین عمر رضی میگزارد ظهر وعصر ومغرب
وعشا را بمحصب پسترمی درآمد مکه را در شب وطواف میکرد بیت ومیگوید که این بهترست واگر نکند هم لازم نمی آید
چیزے بروے وقول ابی حنیفه رض اینست انتهی وغالب آنست که توقف واهمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
تا وقت عشا بجهت اعتماد عائشه رض بود تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد وچون این بندهٔ ضعیف
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب المتقی القادری
الشاذلی رحمة الله علیه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر درین مقام گذاردند وبخواب رفتند ونماز دیگر نیز ادا یافت
شیخ رض فرمود اکنون برآئید اینقدر در احراز سعادت اتباع درین باب کافی ست وفرمودند کفی بزاید انشاء الله تعالے
وبعض میگویند از سنن حج وتمام مناسک وست چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا بدرستی که ما
فرود آیندگانیم فردا انشاء الله تعالی بخیف بنی کنانة حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیگر سوگند خورده وعهد گرفته بودند
کافران بر کفر ومراد بخیف بنی کنانة همین محصب ست چه قریش وبنی کنانة آنجا میان خود سوگند خوردند وعهد
بستند که با بنی هاشم وبنی المطلب این چنین ست در نسخهاے کتاب ودر بعض روایات بنی عبد المطلب یافته میشود
واول صحیح ترست ومطلب برادر هاشم ست عم عبد المطلب آمیزش نکنند ومناکحت ومواصلت ومبایعت ننمایند
تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند وتحقیق وتفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جهاد وآداب آن
بیاید انشاء الله تعالی وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بنزول در محصب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در ان
محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند وشکر نعمت وفضل حق که او را اعطا کرد بجا آرد وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده
که گفت از سنت ست نزول بابطح در شبانگاه روز نفر ونیز امر میکرد وبعضے بتحصیب در شب نفر در هدایه میگوید که اصح
آنست که نزول درین مکان سنت ست واز مناسک حج ست زیرا که نزول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین
مکان تعبد بود واز براے نمودن بمشرکان لطف صنع وکمال قدرت حق را جل وعلا که با وی کرد بعد ازان سنت شد
چنانکه رمل در طواف کرد از براے اظهار جلادت وشجاعت مر مشرکان را پس ازان سنت شد انتهی والله اعلم فصل در
دخول خانه کعبه ووقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما وفقها برانند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در حالی که حج کرده در اندرون کعبه رفت ورفتن باندرون کعبه از سنن حج ست اما احادیث وآثار دلالت بران میکنند
که دخول وی صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع در سال که حج کرده نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت ست
ودر بعض روایات صحیحین ثابت ست که ابن عمر رض گفت دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح مکه
در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی اناخ بفناء الکعبة تا آنکه بنشاند ناقه را در صحن
خانه کعبه فدعا عثمان بن طلحة پس خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان بن طلحة را الیا تی بالمفتاح تا بیارد کلید
در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد عثمان بن طلحه کلید را وبگشاد در کعبه را فدخل النبی پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

ونماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود وید و دیگری که دور بود ندید و در بنا شد و بعض [illegible] اند که اسامه را
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکارے بیرون فرستاده بود ازان ندید و مؤید این ست که ابو داؤد طیالسے از
اسامه می آرد که گفت درآمدم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صور
منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوے از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن صورتها را شست
ومحو گردانید کذا فی فتح الباری واما وقوف در ملتزم وآن ما بین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیراکه التزام می کنند
آنرا وے چسپند بدان ومسافت ما بین آن یکباع ست چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگرے بر حجر
در سنن ابو داؤد از عبد الله بن عمرو روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود دروست و در کعبه ایستاد و روے وسینه را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر
دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند بی تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد
که در سال فتح بوده باشد وهمانا که در هر دو سال بوده چه مجاهد و شافعی وجماعتی از اعلام علما میگویند مستحب است
که بعد از طواف وداع در ملتزم بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده دران بل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست
الا که حاجت وی روا باشد باین نقل بودن وے در حج تائید میابد اما وجود وے در فتح بر احتمال است و چون
نماز صبح بگذارد در برابر کعبه و دران نماز سورهٔ والطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب ست که در وقت وداع کعبه
بر سر زمزم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین کرد و بنفس نفیس خود
دلوی ازان برکشید و بخورد و بقیهٔ آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع پای پس برود متحسرا متباکیا کذا فی الهدایه
و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در راه مدینه بمنزلے رسید که آن را روحا میخوانند در شب جمعی از سواران را
دید برایشان سلام کرد و پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک
خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و
ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز ثوابے باشد یعنی اگرچه حج برو واجب نیست و بدان مکلف نه ولیکن اگر بکند
صحیح ست چنانچه حکم سائر عبادات صبی ست و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی الله علیه و
آله وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا بمدینه در شب نه درآید و عادت شریف در قدوم
آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از
قدوم بشیر خبرے بخانه بفرستد تا اهل خانه استعداد و تهیهٔ قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریاے الهی و ظهور
آثار و قدرت نامتناهی وی عز وعلا و مشاهدهٔ انوار و اسرار این بلدهٔ طیبه و ملاحظهٔ شرف و بزرگی این مقام عالی
سه بار تکبیر گفت و بعد ازان بسنت مستمرهٔ خود که در وقت درآمدن ببلد داشت و بشکرانهٔ اعانت و نصرت و اکمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب

که بپرسیم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند رکعت گذارد و این حدیث صریح ست در آنکه دخول بیت از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه بود واگرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بحج یا بفتح چنانکه
صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینهٔ روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم وآن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت البیت بدرستی که من درآمدم خانهٔ کعبه را
وودوت ان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکی نمیکردم این کار را ونمی درآمدم انی اخاف ان اکون اتعبت
امتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت اندازم امت خود را که درآمدن در کعبه بعد از من سنت شود و دران تعب
کشند ترمذی وابوداود از عائشه رض آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خوشحال پس از ان باز آمد غمگین پرسیدم یارسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی ومحزون باز آمدی فرمود کعبه
اندرون درآمدم واگر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من در تعب بیفتند و عائشه رض
درخواست کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله وسکون جیم جایی ست در جانب شمال کعبه واو را حجر از ان
گویند که وی محجور ومتروک گشته از درون خانه وبیرون افتاده از ان دو رکعت بگذار که همچنان ست که در کعبه گذارده
زیرا که وی در اصل داخل بیت ست بعد از ان بیرون افتاده واین قصهٔ عائشه رض نیز دلیل ست بر آنکه دخول کعبه در سال فتح
مکه بود زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی رض که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانهٔ آن دو رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد اذن بوفاے آن نذر
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بناے ابراهیم علیه السلام داخل
خانه است وقوم تو بیرون کردند او را وقتیکه بنا کردند کعبه را الحدیث وچون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که قضیهٔ درآمدن در کعبه در سال فتح بود بهمین قدر از بیان اکتفا کرد وبروایت بلال که مثبت نماز گذاردن ست
در کعبه وراجح ست اقتصار نمود وبذکر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه میکند تعرض
نکرد واختلاف بین الحدیثین وتطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری ومسلم از ابن عباس روایت کرده اند که
گفت خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون درآمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن ونگذارد نماز
در روے تا بیرون آمد وچون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت وفرمود هذه القبلة وهم بخاری ومسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد واز اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در
جمع وتطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد وطبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد
اعتماد نمود بر غیر خود وآنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلا
تناقض وامام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال زیرا که وی مثبت ست وخبر مثبت مقدم ست
بر خبر نافی زیرا که وے زیادت علم ست که با نافی نیست کما تقرر فی اصول الفقه وتوانند که چون در کعبه درآمدند و دربستند
هر کس در ناحیهٔ بایستاد ومشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در دعا دید پس مشغول
شد اسامه در ناحیهٔ از نواحی بیت وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ناحیهٔ دیگر وبلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بدید واسامه چون در ناحیهٔ دیگر مشغول بود ندید

بعد از آن نعل وی را که قلادهٔ اوست بخون وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحهٔ وی زند تا علامت باشد بر آنکه وی هدیست وبگذارد و کسی از آن جماعت که وی رفقای وی باشند گوشت وی را نخورد و در مسلم از ابن عباس آورده که اغنیا و نه فقرا چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر دران ست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آنرا بر ایشان قسمت کند و این قول شافعی و احمد و اسحق ست و نزد ایشان هرکه بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام ابو حنیفه ناخوردن مخصوص باغنیاست و اطلاق حدیث نیز محمول بران ست چه تصدق بر فقرا بهترست از آن که آنرا برای سباع بگذارند و آنها میگویند که اهل بوادی در دنبال ایشان میرسند و منتفع می شوند ولیکن این محتمل ست یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابو حنیفه مخصوص ست بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این معیوب را هرچه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدق کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین ست و در حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور ست حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید نذر کردم این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف انچه بر ذمه واجب ست از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی میگوید که این در انست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد از برای آنکه بمجرد تقلید از ملک نمی برآید و این مذهب شافعی و جماعهٔ از اهل علم ست و نیز بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی

و شتر و گاو را از هفت کس هدی میاره و این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد یافته و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین ست ولیکن گفته که این حدیث غریب ست نمی شناسم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آن [redacted] بباید

در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو ویلک شک از راوی ست که این کلمه را در کرت ثانی فرموده یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع و یحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد و اسحق ست و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابو حنیفه اینست و در هدایه میگوید که هرکه سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی ست سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و انچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج ست و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت برد ست ضمان آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد ندوشد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این بر تقدیر که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را ایستاده

و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردے پای مبارک بر صفحه گوسفند نهاد سنت در ابل نحر ست ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقر و غنم ذبح ست خسپانده بر جانب چپ پای کشاده در صحیحین از ابن عمرؓ آمده که وی بر مردی گذشت که نشانده بود شتر را و نحر میکرد

وحده + در مدینه درآمد والحمد لله علی اتمام + ونعمة الاتمام **فصل** + در بیان ذبائح + بدانکه ذبائحے
که بریح آن ازین حیثیت که ذبح ست قربت وطاعت حاصل آید سه نوع ست یکی هدی ست که اورا بحرم اهداء نمایید
همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برائے مولود ذبح کنند اگر گفته شود
که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه
جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قریب به نفس ذبح ست و از ان حیثیت که ذبح ست و در بنصورت که ذکر کرده شده
نه چنین ست چه اگر قیمت او را داوی نیز قربت که بجهت مواسات فقرا ست حاصل شدی فافهم و مصنف از برائے بیان هر یکے
ازینها فصلی علیحده عقد کرد اول برائے هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برائے هدی هم گوسفند فرستاد و هم
شتر و از جهت امهات مؤمنان گاؤ را هدی کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة ست و اعلی شتر و گاؤ و چون
بحج میرفت هدی را برابر می برد چنانچه سابقا معلوم شد و هرگاه که بعمره رفتی هم هدیے را برابر بردے و سالی که
اقامت بودی هدے را [illegible] لیان بمکه فرستادی اما در ان حالت چیزی از انچه بر محرم حرام شود بروی
حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردے و هدے بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی
چنانچه در صحیحین از حدیث عائشه رض آمده که گفت یافتم من قلادهاے بدن پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد آنرا بحرم و حرام کرده نشد بر آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم چیزے از انچه که حلال کرده شد مرا و را وطیبی گفته که این اهدا بدست ابوبکر صدیق رض بود که در سنه تاسع پیش از
رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عائشه رض یافتم من قلائد
بدن نبی را صلی الله علیه وآله وسلم از پشم رنگین که نزد من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این باتفاق ست میان
علما نعم اختلاف ست که بتقلید هدے محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد همچنانکه بتلبیه ولیکن اگر همراه خود برد
و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستد نه وطیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آن را که هدی فرستاد و خود
نه رفت بوجوب احکام احرام تا برسد هدی بمکه و نحر کرده شود و آین قول که عائشه رض فرمود اشارت کرد برد قول
ابن عباس و عادت [illegible] باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیاویزد که علامت هدی
باشد چنانچه در صحیحین از عائشه رض آورده که گفت اهدی کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکباری غنم را پس تقلید کرد آنرا
و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکند که فرمود لا تقلدوا الغنم و ترمذے نیز
حدیثی در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل بر نیست نزد بعض اهل علم از صحابه و غیرهم که قائل اند بتقلید غنم و ازین
عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان قائل نیستند بدان پس مذهب ابی حنیفه موافق قول این بعض ست و لابد
که بعضی از صحابه برین باشند و این امری نیست که باجتهاد دریافته شود بسماع از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود
و چون شتر هدی کردی هم تقلید بودی و هم اشعار که شق سنام بعیر ست بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق
خلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است و بدنه نزد غیر
امام ابوحنیفه نام شتر ست و نزد امام ابی حنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بقر نبود
[illegible] مصنف گفت و چون هدے را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هرچه از ان بر هلاک مشرف شود آنرا ذبح

مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه آنست که واجب ست بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت ست بر غیر وی و در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد و آنرا آیا بواجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوک در دین و اینمعنی قریب ترست و دلیل وجوب حدیثی ست که ترمذی و ابو داؤد و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوبست و در هدایه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای مارا و این چنین تشدید و تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لربک وانحر ٭ نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة عید اضحی و نحر اضحیه است بدلیل صیغهٔ امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطاء کوثر که اجل نعم و اعظم عطایاء الهی ست و مراد بدان خیر کثیر ست در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم ست که احمد و ابن ماجه آنرا روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دار قطنی از ابن عباس رض آورده انفاق کرده نشد مال در چیزی که افضل از نحیرهٔ روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اضحیهٔ خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابو داؤد والترمذی پس معلوم شد که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم اورا کافی ست و این احادیث نزد تامل نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دار قطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سه چیز ست که بر من فرض ست و شمارا تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد و این حدیث و بالجمله فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردے ترمذی از ابن عمر رض آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن جمع اضاحی بتشدید و تخفیف یا انچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از نماز عید اضحی تقربا الی الله از انچه جائز ست ذبح آن دران و تسمیهٔ روز عید باضحی از جهت مشروعیت صلوة ست دروی نزد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از وی و گوسفند نبه دار النحر ذبح کردے یعنی اگر گوسفند قربانی کردی این قسم کردے از جهت جودت و نفاست وی و ذبح بعد از نماز عید کردے و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعاده کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی ست که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صحیحه درین باب بسیارست و در هدایه میگوید که وقت اضحیه میدر آید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا بعد از طلوع فجر جائز ست زیرا که بر ایشان نماز عید نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز ست بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهری است و میگوید اگر مضحی در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز ست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه زیرا که معتبر مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد با این حیله درست افتد و میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذارند و هنوز در عیدگاه نگذارده اند جائز ست از جهت صحت آمن نماز

گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آمده ذبح کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت
بسم الله والله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز ست ولیکن نحر در ابل افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و مباح کرده است را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و تزود بکنند در غیر صورت مذکوره سابقًا و در ابتدای اسلام
که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منهی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی
در میان آمد رخصت کرد بدان و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا جاء فی الصحیحین و نزد امام ابو حنیفه جائز ست
اکل از هدی تطوع و تمتع و قران زیرا که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن ازان بمنزله اضحیه و بصحت رسیده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر که دماء
کفارات جنایت ست جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو و رفیقان تو ازان چیزی در هدایا بود
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه و گوشت هدی را گاه قسمت
میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت ست برای خود قطع کند ابو داود از عبد الله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آنرا پس سوال کردم ازان کسیکه
در پهلوی وی بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه
ازان و مصنف میگوید که بعض علما ازین قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت
در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند افتادن دران و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رخصت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز غارت ست بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر
باذن ست هیچ اشکال نه و هر هدیی که در عمره برابر بردی و یکبار رفتی و عمره گذاردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شد
در حدیبیه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم ست و بعض او حل و هدی که در حج بودی
در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نبود در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بمنی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر و همه کوچهای مکه و راههای او منحر ست
اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص ست که منحر النبی ست و شک نیست که نحر دران مکان
افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند
در انجا و اصل مکان برای نحر هدایا حرم ست و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدی نذر جائز ست نحر و ذبح آن
در هر مکان و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدی را نحر نکردی و این بطریق اولی ست
چه هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابو حنیفه جائز ست
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی ست و در روز نحر افضل اما دم متعه و قران مخصوص بروز نحر ست زیرا
که آن دم نسک ست پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این امور
که مذکور میشوند اینچنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در سابق
مذکور شد فتذکر **فصل** در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف ست ائمه را که قربانی واجب ست یا سنت

پس عزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا درداد که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که جذع از ضان وفا میکند بانچه وفا میکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جذع در مدینه نزدیک عید اضحی پس کاسد شد بر من ونمی خرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم ازان گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود نیکو اضحیه است جذع از ضان پس هجوم آوردند مردم و بربودند آن همه را از من واز بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضان ست بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده واما جذع از معز روا نبود وانچه در صحیحین از حدیث برار بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاة تو شاة لحم ست یعنی نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه است از معز فرمود ذبح کن وجائز نباشد از غیر تو پس ازان فرمود هرکه ذبح کرد پیش از نماز ذبح نه کرد مگر برای نفس خود وهرکه ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او ودر یافت سنت مسلمین را و چون معلوم کردے انچه ذکر کردم دانستی که قول مصنف که گفت ومی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از میش یکساله واز غیر میش دوساله رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص لغنم دارد ودر جذع ضان را تفسیر بیک ساله کنند وثنی را بدو ساله ولیکن این بیان قاصرست فتدبر ومجموع روز عید وسه روز ایام تشریق ایام ذبح ست مذهب امام ابو حنیفه وامام احمد ومالک آنست که ایام ذبح یوم نحرست ودو روز بعد از وی دهم ویازدهم ودوازدهم ومالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روزست بعد از روز اضحی ونیز آورده که رسیده است مارا از علی بن ابی طالب مثل آن وزرکشی آورده در شرح خرقی که این قول عمر وعلی وابن عمر وابن عباس وابی هریره وانس ست رضی الله عنهم اجمعین واز امام احمد آورده که گفت منقول ست از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة ودر روایتی از پنج از صحابه مذکورین گفته غیر انس واین بے سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای وقیاس اثبات نتوان کرد ونزد شافعی ایام ذبح سه روزست بعد یوم نحر وما حدیثے درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام اکل وشرب در شان اینها واقع شده ودر هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح ونیز گفته که در اخبار تعارض ست وما اخذ بمتیقن کردیم انتهی ونیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحے فوق ثلثة ایام وهرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد واگرچه نهی از ادخار منسوخ شد اما ازینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد از سه روز چه این دو حکم ست واز نسخ یکی نسخ دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی وفیه تامل واز سنن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که میفرمود هرکه خواهد که قربان کند چون ماه ذی ا ... ببیند از موی وناخن خود چیزے دور نکند وازین روز در صورت محرمان می باشد مسلم وابو داؤد وترمذی ونسائی از ام سلمة آورده که گفت گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون به بیند هلال ذی الحجه را وخواهد یکی از شما که تضحیة کند پس گو که امساک کند از موی خود وناخنان خود ودر بعض روایات آمده حتی یضحی وبعضی از علمای مذهب امام احمد برین اند که این منع ونهی بر سبیل تحریم ست وبعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عائشه که گذشت که میبافتم من قلاید هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را

ودر عکس آن بطریق اولی ونزد امام شافعی ومالک وقت آن بعد از ذبح امام ست وپیش ازان جائز نبود واحادیث که در اشتراط بعد صلوٰة بے اشتراط بعد ذبح امام آمده حجت ست برایشان کذا فی الهدایة اما زرکشی حدیثی از جابر بروایت احمد ومسلم آورده که نماز گذارد با ما پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه وپیشے نمودند جماعۃ ونحر کردند بگمان آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که هر که پیش از نحر وے نحر کرده است اعاده کند نحر دیگر وفرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واین مگر نزد امام ابو حنیفه مخصوص بزمان نبوت باشد تا دنبا معه صلی الله علیه وآله وسلم پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد ودر مذهب امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید وپس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید چه خطبه بمنزله جزو نماز وملحق بدوست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید ودیگر آنکه بعد از مضے اینقدر وقت که در وی نماز یا نماز بخطبه یا نماز وخطبه ونحر امام گنجایش دارد جائز ست زیرا که نماز گاهی پیشتر کرده مے شود وگاهے پستر ونیز شاید نکنند پس مضبوط ومعتبر مضی آنقدر وقت باشد ومعتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز ست چنانچه مذهب امام ابو حنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه دران وبدان که اضحیه از ابل وبقر وغنم ست واز غیر آنها جائز نه ونقل کرده نشده ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونه از صحابه که بغیر این سه نوع از ذبائح تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گویند وضان که آنرا میش خوانند وجاموش یعنی گاؤمیش از جنس گاؤ ست واز جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز ست وثنی از ابل پنجساله را گویند واز بقر دو ساله واز غنم یکساله این چنین ست در هدایه ومذهب حنفیه نیست وشافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدو ساله ودر قاموس نیز همچنین گفته ودر کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله وثنی بقر سه ساله وثنی ابل شش ساله را گفته ودر مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله ونزد بعض دو ساله واز بقر دو ساله واز ابل پنجساله ووجه تسمیه ثنی آن گفته اند که درین عمر ثنایا که دندان پیش ست می اندازد واین وجه را در ابل گفته اند وظاهر در انست که در همه جا بود ومسنه نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی سال یا بمعنی دندان وبالجمله از اقسام این ذبائح برای تضحیه ثنی شرط ست با اختلاف تفاسیر مگر در ضان که جذع از وی نیز کافیست ودر هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقهاء آن بود که شش ماه تمام بروی گذشته باشد وگفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند ونزد شافعیه یک ساله واین بنا بر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند وبقولے شش ماهه نیز آمده ودر مذهب مالک یکساله وبقولے هشت ماهه وبقولے ده ماهه ودر مذهب امام احمد شش ماهه وبقولے هشت ماهه وبقولی شش یا هفت ماهه وخرقی که از کبار علماے مذهب ایشان ست از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وے ایستاده شود بر پشت وی التحصل ثنی از جمیع اقسام جائز وکمتر ازان کافی نه مگر در ضان که کافی ست واحادیث درین باب عدد یافته در جامع الاصول از مسلم وابوداؤد ونسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید برین تقدیر جذع از ضان را ودر هدایه در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده ومعلوم شد که ثنیه ومسنه بیک معنی ست وابوداؤد ونسائی از عاصم بن کلیب از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم

بسوی او علف اندک تا حدی معین و برین حد مکان نیز گذاشته شود علامتی بعد ازان نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث ست ذاهب ثلث ست و اگر نصف ست نصف وعلی هذا القیاس الرابع المریضة البین
مرضها سوم ازانچه جائز نیست ذبح آن بیماری ست که ظاهر ست بیماری او بحدی که امید به شدن وی نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغری ست بعد ازان لاغر بصریح جدا کرده و فرموده العجفاء التی لا تنقی
چهارم لاغر که مغز در استخوان او نمانده و در بعض روایات آمده والکبیر الذی لا ینقی بجای والعجفاء التی لا تنقی واما انواعی
که سبب نقصان و عیب بود بی آنکه سبب لاغری گردد آنست که از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه بالای
گوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه داغ کرده شده است در باطن گوش
وی و مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نووی گفته که مشهور قول اول ست و شرقاء بعد آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و ابن ماجه از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که تضحیه کنیم عضبا را یعنی شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیز
درینجا اکثر ست باختلاف روایات در تفسیر آن و معرفت آن درینجا غیر معتبر ست و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته
زیرا که دم عضوی کامل ست و جما را یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خصی چه گوشت آن لذیذ
و خوشتر ست و مجنونه که آنرا ثولاء گویند اگر علف میخورد نیز جائز ست وجربا یعنی گرگین اگر فربه ست نیز جائز زیرا که جرب
در پوست ست نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما هتما که دندانها ندارد مروی از امام ابی یوسف آنست که
معتبر در ان کثرت دندان وقلت آنست و بروایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن ست جائز
و الا نه سکاء آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد باز یادتی اما قول وی را که گفت یا موی وی را بریده باشند ذکر آن
و بیانی در کتب یافته نشده والله اعلم و بدانکه این بر تقدیریست که این عیوب مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر سالم
خرید بعد ازان معیوب شد اگر غنی ست بجای وی دیگر دهد و اگر فقیر ست کفایت می کند و اگر وقت ذبح عیبی پیدا کرد
باکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا دزدیده شد و دیگری بجای او بخرید بعد ازان گم شده و دزدیده پیدا شد
اگر غنی ست یکی ذبح کند و اگر فقیر ست هر دو و کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که قربانی در مصلی ذبح کردی جابر رضی الله عنه میگوید حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون نماز گذارد و خطبه
کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلای عید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منبر داشت یا نه در ما سبق کرده شد
یک کبش را یعنی میش نر که آنرا قچقار گویند بیاوردند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله والله اکبر هذا عنی
وعمن لم یضح من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست بامت مرحومهٔ خود که ایشانرا
درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت ست از ذبح ایشان بذبح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تواند که
مخصوص بود بفقرا که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فقد بر و هم از جابر در سنن
ابی داود و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت ست که ذبح یوم النحر و در روایتی یوم الذبح یعنی ذبح کرد حضرت

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از انچه حلال
کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجانمی آورد ولا بد رسیدن هدی تا عشر ذی الحجه می بود زرکشی گفته
که دلالت حدیث ام سلمه اقوی ست چه آنرا برای امت فرمود شاید که انچه در حدیث عائشهؓ آمده مخصوص بحضرت
وی باشد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع ست مگر از جمعه تا جمعه و دیگر شاید که عائشهؓ آن را
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی آورده که گفت بودیم ما در حمام نزدیک
بروز اضحی پس طلا کردند یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حمام گفتند که ازین منع می کنند و چون ملاقات کردم سعید
ابن مسیب را مذکور کردم این سخن را با وی گفت یا ابن اخی این حدیثی ست که مردم فراموش کرده اند آنرا و ترک
داده حدیث کردمرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه انچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار ست
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید بن المسیب و انچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشهؓ با حدیث ام سلمه
گفته نیز همین ست پس قول مصنف و صورت محرمان می باشد با طلاقه محل سخن ست والله اعلم و می فرمود که از
برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کنند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم
و شگافته گوش و دریده گوش و انچه مقدم گوش وی را یا موخر گوش وی را یا موی وی را بریده باشند این مجموع را
قربان نکنند این مجمل ست و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و
ابو داؤد و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیز ست
که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار ست
العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپای خود تا به منسک سید کذا فی
الهدایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیراکه این سبب نقصان لحم و
مفضی بهزال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز ست والعوراء البین عورها دوم از آن چهار که روا نیست
ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر ست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر ولیکن مختلف ست
روایت از امام ابو حنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز ست و اگر زیادت بر ثلث
رود جائز نه پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیراکه وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز ست پس
قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر ازان رود
جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده ست که الثلث کثیر و اما
ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف
چشم باقی ماند جائز ست و در نصف دو روایت ست از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دقتی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن اینست که گرسنه داشته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بعد یکه چون علف از دور بنمایند بدو
بسوی آن بعد ازان بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از مکان
که اگر دورتر ازان ببیند ازند نه بیند پس علامتی گذاشته شود بران حد پس بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

وی انکار کرده است این تفسیر را و عق بمعنی قطع است چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم ست پس
عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در
موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عقیقه فرمود من عقوق
را دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائرست یاد میداد ذکر آنرا مکروه داشت و در روایت
احمد ونسائی وابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را و چون صحابه کراهت این
لفظ از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند ادای این مقصود بعبارتی دیگر کردند و گفتند نسک یعنی ذبح
از فرزندان بکنیم فرمود هرکه دوست میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند و از دختر یک
گوسفند وابوداؤد زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو دو سنی باشند که جائزست ذبح
آن در اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد و ترمذی ونسائی از سمرة بن جندب و زرکشی از حسن از سمره
آورده و گفته رواه الخمسة وصححه الترمذی و گفته که احمد ونسائی وغیر ایشان گفته اند که نشنید حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را
وارد ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کل غلام رهنیة بمعنی مرهون و تا برای مبالغه است و در روایتی مرتهن
بعقیقه در اکثر روایات بعقیقه بهای ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافة موصوف بصفت ست مثل مسجد الجامع
ویحلق راسه ویسمی یعنی هر پسری در گرواست بصدقه که در وقت زادن میدهند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی
روز هفتم و حلق کرده شود از وی موی سر وی و نام نهاده شود او را امام احمد رحمة الله علیه میگوید معنی حدیث و تحریضی
که بر فعل عقیقه و وعیدی که بر ترک آن واقع شده و مرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شده آنست که اگر طفلی
از وی عقیقه کرده نشد وهم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و ممنوع ست از شفاعت
کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند و معنی رهن در لغت حبس و منع ست و بعض می گویند معنی حدیث آنست
که فرزند محبوس و ممنوع ست از خیرات و سلامت از آفات و زیادت نشود و نمار بر لعنت محمود و تا عقیقه او را ندهند و
نزدیک با نیست انچه گفته شده است که وی مثل شئ مرهون ست که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود
بعقیقه زیراکه وی نعمتی است از نعم الهی که واجب ست مقابله آن بشکر و بعض میگویند مرهونست باذی یعنی پلیدی زیراکه در حدیث
دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی انچه چسپیده است بوی از خون رحم کذا قیل و در بعض روایات
بدل ویسمی ویدمی افتاده که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست
تفسیر کرده آنرا و گفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره پشم را از آن گوسفند گیرند و آنرا مقابل دارند با وداج وی یعنی
برگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا بخونی که از مذبح می جهد آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق
سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این روایت را ابوداؤد آورده و گفته که این وهم ست از
همام و انچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ ست و روایت یسمی اصح ست و این چنین آورده سلام بن ابی مطیع از
قتاده و ایاس بن دغفل از حسن و همچنین روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و لهذا
مصنف میگوید که صواب آنست که تدمیه نکنند زیراکه روایت یدمی تحریف بعضی از رواة ست که همام باشد چنانچه معلوم شد
چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه حسن و حسین دو گوسفند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو و تحقیق این بیاید مقصود اینجا آنست

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املحین املح آنکه بیاض وی بیشتر بود
از سواد وبعض تفسیر کرده اند آن را بذبے بیاض شدید موجوئین کوفته شده خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما پس هرگاه
که گردانید روے آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و
ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیاے ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پستر ذبح کرد وامر الناس بالاستعانة فی الذبح
این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة وکتب دیگر مذکور ست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا ست که احمد ومسلم
وترمذی وابو داؤد ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را وراحت دهید ذبیحه را وظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست
که داخل ست شاید که در بعض روایات آمده باشد واحتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمه اش آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باحسان ونیکی کردن در وقت ذبح ومیفرمود بار تعالے
بر همه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان در ذبح
چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند تا زود تمام شود وعذاب نکشد ودر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبایح را بحضور بعض
ذبح نکنند وپیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن مذبوح سلخ نکنند ودر حدیث عائشه رض آمده است که رسول خدا
امر فرمود آوردن کبش شاخدار که پے سپر میکرد زمین را در سیاهی ومی نشست در سیاهی ونظر می کرد در سیاهی یعنی
پاے وشکم وچشم وے سیاه بود پس گفت یا عائشه رض کارد بیار وآن را تیز کن بسنگ پستر بگرفت کارد را وگرفت
کبش را وخوابانید او را وذبح کرد وگفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد رواه مسلم فصل در سنن حضرت
نبی صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت است نزد امام مالک وشافعی واحمد در مذهب مشهور وبروایتے
از وی واجب ودر اکثر احادیث ناظر در عدم وجوب ست الاحادیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب
احادیث در این باب است این نیز محمول بر تاکید سنت واستحباب خواهد بود ومؤید آنست که امر بتسمیه یعنی نام نهادن
مولود نیز در آن مقرون واقع شده وتسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بمجرد آنکه قران در ذکر موجب قران
در حکم ست بلکه از آن جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة والمجاز وهرچه در اضحیه معتبر ست از شرائط
در احکام در عقیقه نیز معتبر ست نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش از آن بود ونسخ کرد صوم شهر
رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود ما را چنین رسیده است بما انتهی وبدانکه از ابو عبیده واصمعی وغیر ایشان منقول ست که عقیقه در اصل نام آن
موے ست که اول بر سر طفل بیرون مے آید ودر وقت ولادت بر سر وی میباشد وتسمیه وی باین اسم از جهت
آنست لانه یعق اللحم والجلد زیرا که آن موے عق مے کند گوشت وپوست را اے یشقهما ویخرج یعنی شق میکند آنها را
وبیرون می آید وعق بمعنی شق ست یعنی شگافتن بعد از آن اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه مسبب
باسم سبب پس مجاز متعارف شد بحدی که نزد اطلاق فهم کرده نشود از آن مگر ذبیحه وابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

[redacted]ی واین مقتضی فرق ست درین باب [redacted] عقیقه نیز وفرق یا باین هیچ بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه
در امامت واین خود منتفی ست بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقه پسر دو چند بود از عقیقه دختر و چون آن معنی
ورود یافته است احادیث وارده در وے ارجح واقوے باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس رضی الله عنه چنانچه در بعض
روایات آمده وازوست که رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت
معلوم وے نشد که کرده اند یانه ذبح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعفے هست وخالی از بعدے هم نیست والله اعلم وغالب
بحکم احادیث برائے عقیقه روز هفتم ست چنانچه معلوم شد ونزد شافعی واحمد اگر هفتم روز میسر نه گردد در روز چهاردهم
کنند واگر چهاردهم نیز میسر نگردد بیست ویکم والا بیست وهشتم والا درسی وپنجم علے هذا القیاس وبیک روایت
از امام احمد یک شاة پسر را در اول کنند ودوم در روز هفتم ونزد شافعی استخوانهاے عقیقه را می شکنند ونزد مالک نه
ونیز در کتب شافعیه مذکورست که اگر پخته تصدق کنند بهتر واگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق مولود
واذان گفتن در گوش مولود نیز سنت ست وابو رافع چنانچه ترمذی آورده وگفته که حدیث حسن صحیح ست میگوید من دیدم
که [redacted] را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم آوردند وآن حضرت صلے الله علیه وآله
وسلم در گوش وے بانگ نماز گفت ودر روایت رزین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده واز عمر بن عبدالعزیز آورده اند
که در گوش راست بانگ گفتی ودر چپ اقامت ونیز مروی ست که چون در خانه مسلمانان مولودے می آمد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت وتحنیک می نمود بتمره باین نوع که تمر را مضغ
می فرمود ودر کام مولود می چسپانید وگاهی بچیزے شیرین غیر تمر نیز میکرد وگاهے آب دهن مبارک خود را در
دهان مولودے انداخت صلی الله علیه وآله وسلم واسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر
بمکه پس قدوم آوردم بمدینه ونزول کردم بقبا وزائیدم او را بیستر آوردم او را در حضرت رسول الله صلے الله علیه
وآله وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را در کنار خود وطلبید تمره وبخائید وبینداخت آب دهن
مبارک خود را در دهان وے پس اول چیزے که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلے الله علیه وآله وسلم
پس تحنیک کرد او را بتمره ودعا کرد ببرکت واول مولودے که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود وخوشدل
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود سحر کرده اند شما را تا از شما فرزندی تولد نکند
روایت کرد این حدیث را مسلم وبخاری از اسماء وذکر نه کردند در وے تسمیه را وروایت کرده اند مانند آن از عائشه
وذکر کرده اند در وے تسمیه را وگفته وسماه عبد الله واما تسمیهٔ مولود ونام نهادن او را سنت آنست که در روز [redacted]
باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت همچنین ست ترمذی از ابن عمرو آورده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم امر کرد بتسمیهٔ مولود
روز هفتم ودور کردن چرکنت از وے وعقیقه کردن واما ختان بکسر خاء موضع قطع از ذکر غلام وفرج جاریه چنانچه
در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل ومراد اینجا بمعنی مصدر ست اختتان یعنی قطع ختان ووی سنت
است نزد امام ابوحنیفه ومالک واحمد واکثر علماء وبعضی از شافعیه واز شعائر اسلام ست تا اگر اجماع کنند اهل شهرے
بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان وامثال آن کذا نقل عن المحیط وواجب ست نزد شافعی وبعضی از مالکیه
وجماعهٔ دیگر از علماء بر رجال ونسا وحجت آنها که قائل اند بسنیت این حدیث ست که احمد در مسند خود وبیهقی از ابی الملیح

که در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرده واین فعل بعواید و رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم وابو داؤد از
بریده آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مرکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و می آلود سرا و را
بخون وی و چون نوبت اسلام آمد ذبح میکردیم شاة روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرده
درین حدیث رزین تسمیه را و خطابی گفت چگونه امر کند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است
باماطت اذی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی از علماء
امام مالک فرموده لا باس به و بعض تدمیه را بختان تاویل کرده و ذکر ختان بیاید و چون ذکر ذبح عقیقه امامین علی الاجمال
کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه
ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حسن و حسین یک یک کبش و نسائی از
ابن عباس آورده که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حسن و حسین و ترمذی از
علی آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از حسن بیک گوسفند و فاطمه را فرمود که سرش بتراش و بوزن
آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم یا بعض درهم واقع
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث است در نیافته است
علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را
و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یک
شاة را در عقیقه امام حسن و حسین استدراک کرد آنرا بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که می گفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند
شما را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافیتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عائشه و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریره و عبد الله
بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عقیقه کرد از حسن بیک شاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح
ذبح دو شاة از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از آحاد امت مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فردی را بدان چنانچه در جواز
اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در
اصول فقه مذکور شده است تحقیق آن از انجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین مقدم است بر حدیث ام کرز چه
آن در عام احد که سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از انست سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه
است سنت ست و لابد آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای تائید حکم دو شاة از پسر و یک شاة از دختر
آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری

تمثیلست بدترین اسما که ذکر آن باید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابوهریره آمده که اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدا تعالی ملک الاملاک ست و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا مالک الا الله و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خنا بمعنی فحش آید و اخنع نیز قریب باین معنی ست این روایت بخاری و مسلم ست و در روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب ترین و خبیث ترین مردم نزد خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان را ولیکن این اسما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهند و در روایتی از نافع مذکورست به نجیح و ازینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر بعد از آن اشارت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان آنجاست و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می افتد اگرچه مراد آن ذات معین ست ولیکن معنی اصلی در اعلام فی الجمله ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون نامی مستنکر [redacted] زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب رضی که عاصیه نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بره یا بعلتی ست که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمد از پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکارست و یا بجهت آنکه در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب اوست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه بزینب مذکورست که فرمود تزکیه نکنید انفس خود را خدا داناترست بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد در سنن ابی داؤد آمده مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرعه باید و اصرم مشتق از صرم ست بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زرعه از زراعت که مبنی از خیر و برکت است و چنانچه حزن بفتح حاء مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب ست و در اصل بمعنی زمین سخت ست او را سهل نام کرد که بمعنی زمین نرم ست بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیست قرشی مخزومی از مهاجرین و بود وی رضی از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرد از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابی ست از آن جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم الیمامة و عجب ست از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام وی باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد اوست و مضطجع را که بمعنی بر پهلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیة را بکسر زا و سکون نون که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه و سکون عین مهمله راهی که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دره است او را شعب الهدی نام کرد و اسمای دیگر که تغییر

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الختان سنة للرجال ومکرمة للنساء، واحتجاج دیده بوجوب آن بآنکه حق سبحانه وتعالی امر فرموده باتباع ملة ابراهیم وبتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر مردی را که اسلام آورد بفرماید از خود موی کفر را وختان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند صحت صلوة را پس واجب بود ازالهٔ آن وامام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود بقلفه نرم بود وقوی بود لذت وی نزد مباشرت وچون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود ولذت بسبب آن ضعیف گردد بالجمله احساس ولمس بسطح مستور اتم واکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان وشفتین تجربه میگردد و لائق بشریعت ما که وسط ومعتدل ست میان جانبین افراط وتفریط تقلیل وتعدیل لذت ست نه قطع آن مطلقاً ونه افراط دران وختان موجب اعتدال ست دران انتهی واختلاف ست علما را در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم لی بذلک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست ودلیلی قطعی بران نه واز صاحبیه نیز درین باب چیزی مروی نشده وبعض گویند که در روز هفتم ست چنانچه در عقیقه وچیزی نیز درین باب روایت کنند وبعض گفته بعد از هفت سال وبعض بعد از نه سال وبعض بعد از ده سال وبعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی الم آن را تواند برداشت ومصنف میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان مے کردند ولیکن ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد والا کشف عورت مر بالغ را حرام ست واقرب آنست که مراد بلوغ بمعنے لغویست یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت وسن تمیز وهوشیاری ولفظ بخاری درانچه روایت کرده از سعید بن جبیر این چنین ست که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل چه کس بوده گفت بودم درانوقت مختون وگفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسید واین صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیٔ ست وقتش را ونهایتش را وابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود وولادت او پیش از هجرت سه سال بود یا دو سال وبعضی از شافعیه گفته اند که واجب ست بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی که از تابعین ست میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد واسمعیل را در سیزده سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند وعادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردے ومیگفت دوست ترین نامها بخدای تعالی عبد الله وعبد الرحمن ست از جهت دلالت واشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی ست بذات مقدس حق وتمسک بصفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست ومیگفت راست ترین نامها حارث وهمام ست اما اول زیرا که حرث بمعنے کسب ست وهیچ کس ازین صفت خالی نبود وبمعنی جمع مال نیز آمده وکم کسے ازین حال یا محبت آن خالی بود ونیز بمعنی زراعت آید ودنیا مزرعهٔ آخرت ست وهر کاری را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم وحزن خالی نبود وزشت ترین نامها حرب ومره ست از جهت دلالت آن بمعنی جنگ وخصومت وتلخی وبد خوئے وظاهر آنست که غیر این اسمائے مذکوره انچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود وذکر خصوص بعض اسما بطریق

از عبور و نزول آنجا تجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما و مسمیات موجود است و ایاس بن معویه شخصی را
که بدیدی بمشاهدهٔ ذات و صفات و افعال وی تفرس بنام وی نمودی و گفتی باید که نام وی فلان باشد و خطا
کم واقع شدی کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردے لطیف و
روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملاحظهٔ ذات و صفات و صورت مردم تفرس باسما
میکردی روزی مرا دید یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پاے مرا نگریست و تامل کرد پس از ان گفت
که نام وی روح الله است گفتند غلط کردے گفت من هرگز غلط نکنم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
است گفت من غلط نکردم پدر و مادر وی نام وی را بنا فتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را بر آمده نام وی
روح اللهی بایست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز برائے تاکید و تائید مدعاے خود که
وجه ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون انبیا صلوة الله وسلامه
علیهم اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسماے ایشان اشرف اسما بود و ازین رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم امر بطریق ندب فرمود بتسمیه باسماے انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داؤد است از وهب
خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تسموا باسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تقریر و تائید ادعاے که
در مناسبت و تعلق اسما بمسمیات و تاثیر هر یکے در دیگرے کرد مبالغه کرد و بتقصیر از خود راضی نشد اما این حکایت
بے تخیلے و تمویهی نیست چه ربطے و تعلقے که میان اسما و مسمیات است بعلاقهٔ وضع و وساطت جعل است نه بحکم عقل
و رابطهٔ طبیعت و تاثیر وی در صفات و افعال و اخلاق و دلالت بران معقولیت نه دارد خصوصا در غیر القاب و
اسماے منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرفے چند که نه عین ذات است
و نه داخل در ان و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین مسمی است معنی دیگر و تاویلی دیگر دارد که در
محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضاے حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر
اجنبی محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نه باشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بدلالت این
بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمتی که در وضع اسما است همین است و مقتضاے آن ثابت و وراے
این و زیاده برین انچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد نیز بر خلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال
و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضاے معانی اسماے آنها است و نیز گاهے اسما متعدد و متضاد اند در معانے که
اجتماع بر مقتضیات آن دشوار است و توان که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از ان بد یا بر عکس و تواند که نام وی
نزد یکی این بود و نزد دیگر آن و بسا دو کس شریک در اسم که مخالف و متباین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
اعتباری نیست ع یک مسیح ابراے اکمه کرد و دیگر اعور است + و این ظاهر است و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم نام نیک نهادے و نام بد را تغییر دادے و بجاے آن نام نیکو تعیین فرمودے
براے نیکی تفاؤل و حسن او است چنانچه از سیاق احادیث روشن است و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال بمعانی اصلیهٔ
اسما کردند نیز از باب تفاؤل و تاویل است و ملاحظهٔ معانی اصلیهٔ جنسیه در اعلام و القاب ثابت است مبنی و مدار تسمیه
باسمی و تغییر باسمی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری است در افعال و صفات مسمی این را

فرموده بسیارست چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب و شهاب و غیر آن و امت را بتحسین اسما فرموده یعنی امر کرده که نامهای خوب نهند احمد و ابوداؤد از ابی الدرداء رضی آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس نیک بنهید نامهای خود را و درین یعنی در امر بتحسین اسما تنبیه و اشارت ست بآنکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال ست و وجود افعال موافق اسما و برانداز آنهاست و اسما علامت ست و دال بران و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی مناسب محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت ازین معنی آبی ست و واقع و مشاهده خلاف این ست و تاثیر اسما در مسمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه بآن ظاهر و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + وقل ان ابصرت عیناک ذالقب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه + حاصل این بیت این ست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیداست و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم ست در وی ادخل و اظهر ست و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از برائے تقویت و تائید ملاحظه معنی اسم در مسمی آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم معانی و تاویلات رویا را از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رض آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یکبار در خواب دید که در خانه عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خاله عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمرو بن العاص او را بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث و ستین بافریقیه بر برادر اکشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوعے از رطب مدینه ست و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب ست رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و تمر ابن طاب نیز میگویند پیش وے و یاران وی آوردند بامداد تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت و رافع را برفعت در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برائے ایشان قد ارطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب بن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری نیز از اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریدهٔ اسلمی را با جماعهٔ از سواران در راه دید که گماشتهٔ قریش بود برائے طلب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گرفتن وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد امرنا خوشی و خنکی شد در کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم گفت از بنی سهم فرمود قد صحبت سهمک بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه شد الحدیث و نیز در تفاؤل حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باسما و کراهیت و رضای او بدان و فرمودن کار بروی که نام خوش دارد می آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفندی شخصی از جماعت برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت معره گفت بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب فرمود که بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش همچنین راه ها و منازل که نام مکروه داشتی

کز وے طرق کثیرہ بکشاد + گیسوے دگر لطیفۂ پاک + مستور بزیر پردۂ خاک + سبطین رسول و زین عباد + پس باقر و صادق نکو زاد + این سلسلہ از طلای ناب ست + این خانہ تمام آفتاب ست + یعنی ابوتراب ئیست + تفسیر اشارت این چنین ست + و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برادر انس رض را در طفلی ابو عمیر کنیت کرد و میفرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی در باب مزاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از انس آورده کہ گفت بود مرا برادری خرد تر و گنجشکے داشت در دست کہ بدان بازی میکرد نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می آمد ناگاہ آن گنجشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمہ بر صیغۂ تصغیر طائریست مثل عصفور سرخ منقار و ابو ہریرہ را بجہت دوستی او ہرہ را ابو ہریرہ کنیت کرد و نام اصل او عبد الرحمن ست باختلافے کہ در نام اوست و انس رض را کہ خدمتگار و خادم آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ابو حمزہ کنیت کرد بجہت آنکہ روزے وی حمزہ کہ نام ترۂ مشہورست کہ آنرا بفارسی ترہ تیزک گویند می آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دید و فرمود یا ابا حمزہ و ازین جا معلوم گردد کہ کنیت گاہی بجہت ترحم و تلطف نیز باشد و با وجود آن متضمن نوعے از اکرام نیز خواہد بود و در منع از کنیت کردن شخصی بکنیتی کہ باشد چیزے ثابت نشدہ بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم درین حدیث کہ بخاری و مسلم و ابو داؤد از ابی ہریرہ آوردہ اند کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی یعنی نام من بنہید بر فرزندان اما کنیت من ازان دور باشید و علما را درین مسئلہ تسمیہ باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و تکنیہ بکنیت او صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اقوال ست بعض میگویند روا نیست مطلقا کہ ابو القاسم کہ کنیت آن حضرت ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کنیت کسی سازند خواہ نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت ہر دو در وے جمع گردد یا غیر محمد تا ہمین کنیت مجرد باشد و این قول از شافعی منقول ست و حدیث مذکور دلیل اوست چہ ظاہر وے تجویز دا باحت تسمیہ ہست باسم آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و منع و نہی از تکنی بکنیت وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مطلقاً خواہ اسم محمد بود یا غیر آن قول دوم آنکہ روا نیست کہ جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و یکے را گویند محمد ابو القاسم اما کنیت تنہا بے اسم ممتنع نیست چنانچہ در حدیث ترمذی از جابر وارد شدہ کہ من تسمی باسمی فلا یتکنی بکنیتی ہر کہ نام نہد بنام من باید کہ کنیت نکند بکنیت من و من تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی و ہر کہ کنیت کند بکنیت من باید کہ نام نہد بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر ہر کدام را تنہا کند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آوردہ و حدیث ترمذی را باین لفظ آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نہی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایت دیگر اذا تسمیتم بی فلا تکنوا بی چون نام بنام من نہید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کنندہ و تفسیر کنندہ آن حدیث ست یعنی نہی از کنیت کہ در حدیث اول واقع شدہ مقید ست بآنکہ نام محمد باشد و مراد بآن نیز نہی از جمع ست و حمل آن برین چندان بعید نیست گو یا کہ گفتہ تسمیہ کنید بنام من و چون تسمیہ کردید بنام من کنیت نکنید بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند کہ قول امام محمد این ست قول سوم آنکہ جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمہ اللہ منقول ست و استدلال در بر حدیث امیر المؤمنین علی ست کہ گفت یا رسول اللہ ان ولد لی بعدک من ولد اگر زائیدہ شود بعد از رحلت تو برائے من پسری اسمیہ باسمک و اکنیہ بکنیتک آیا نام نہم آن پسر را بنام تو و کنیت کنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آری تسمیہ و کنیت

ن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر بہ تحسین اسما را تنبیہ بران دارند ایضا - باید کہ مناسب
اسما باشد و نور نیت و لیکن بحسب مناسبت ظاہرہ تاثیر حقیقی زیرا کہ تسمیۂ مسمی باسم و خواندن وی بدان گویا متضمن توصیف
و تعریف اوست بمعنی اصلی این اسم و تسمی و تلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکور ست پس مخالفت دران و عدم جریان
بر مقتضای آن مناسب نبود و کراہت عبور و نزول از طرق و منازل کہ نام بد داشتندی نیز از جہت تفاؤل و تنزہ بود
چنانچہ عدم رضا بدوشیدن حرب و مرہ بجہت عدم رضا باین دو نام ست بخلاف یعیش کہ نام خوش و مناسب حال دوشیدن
ہست و دریافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جملۂ فراستہا خواہد بود کہ بعض مومنان را میباشد
نہ باستدلال و تفرس از مسمی بران و بالجملہ نام نیک حلیۂ جمال و تتمۂ کمال مرد ہست بحسب ظاہر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد
وہم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمہ اللہ ہمین طور چیزیست کہ ما ذکر کردیم فلا نزاع و الا فلا طائل تحتہ و اللہ اعلم و اما
کنیت نزد عرب نوع اکرامی ست ... را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکہ در لقب می باشد و کنیت گاہی باضافہ بولد میباشد
خصوصا باکبر اولاد گاہی بے آنکہ او را ولدے باشد اضافہ بوی کنند تفاؤلا و گاہے بانسانی یا بحیوانے یا جز آن کہ مخصوص
و محبوب وی باشد و عائشہ رض صدیقہ التماس کرد از حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کنیت را فرمود کنیت کن بخواہر زادہ خود
عبد اللہ بن الزبیر پس عائشہ رض را ام عبد اللہ کنیت شد و رسول صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم صہیب را ابو یحیے الکنیت
کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب بالکنیت اول کہ ابو الحسن ست جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود بعلی رض
از کنیت اول از جہت تواضع و تحبب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و قصۂ تکنیۂ وے رض باین کنیت چنانچہ
بخاری و مسلم از سہل بن سعد الساعدے آوردہ اند آنست کہ گفت در آمد وے کرم اللہ وجہہ بر فاطمہ رض پس تر بیرون
رفت و خسپید در مسجد و چون حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم در بیت فاطمہ رض در آمد و علی رض را نہ دید پرسید کجاست
ابن عم تو یعنی علی رض و این بر عادت زبان عرب ست کہ گویند و نخواست کہ زوج تو یا مانند آن گوید فاطمہ رض گفت میان
من و وی چیزے واقع شدہ پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلولہ نزد من نکرد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
کسی را فرمود کہ ببیند کجاست علی رض آن کس آمد و گفت یا رسول اللہ ہست در مسجد خواب میکند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ و
آلہ و سلم در مسجد بر سر وے آمد و دید کہ بر پہلو خفتہ و ردا او از پہلو افتادہ و بدن شریفش گرد آلودہ شدہ پس آنحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم فرمود قم ابا تراب قم ابا تراب از ان روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان وی را باین کنیت میخواندند
و تنقیص و تحقیر وے خیال میکردند و حال آنکہ در وی کمال تعظیم و تکریم او بود و بعض اہل تحقیق از ارباب تصوف را درین
اسم اشارتہای دقیق و معانی بلیغ ست کہ دلالت بر کمال رتبہ و نہایت فضیلت او دارد و تراب را اشارت بوجود اہل توحید
و فنا دارند پس حاصل معنی ابو تراب آن شود کہ وے رض اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفہ فقرا و ارباب فنا و اہل کمال ست چنانچہ
منتہائے سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست و این معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار و الانوار
جمال الدین خواجہ محمد باقی قدس سرہ در بعض کلمات خود در رشتۂ نظم در آوردہ ہست و گفتہ نظم من حاصل
این خطاب گویم ؛ مضمون ابو تراب گویم + خاک اند جماعتی کہ مردند + ہستی بخدائے خود سپردند + از سطوت آن و در شکست
در آب بقا فرو نشستہ + گردے نہ بہ پشت پاے ایشان + در کف پاے خود چہ امکان + سر حلقۂ خاکیان
علی رض بود + سر سلسلۂ جہان علی رض بود + زان بحر دو نہر بند بکشود + یکسر حسن و حبیب و داؤد و معروف و سری جنید بغداد

الكلام فيه في الخاتمة و [illegible] پیغمبر [illegible] بعد از زمان وی و منع ازان در زمان پیغمبر صلی الله علیه
واله وسلم اقوی واشد بود و همچنین جمع میان نام و [illegible] وی نیز ممنوع بطریق اولی واشد و جواب از حدیث
عائشه که دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه آن حدیث غریب ست چنانچه محی السنة بآن حکم کرده معارض
حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیده نماند که حدیث غریب در اصطلاح مشهور آنرا گویند که یک راوی
منفرد باشد بروایت آن و بسا حدیثی که تخریج کرده میشود در صحیح و حال آنکه غریب ست از جهت طریقی که بآن طریق
آمده و مقابل غریب عزیز ست که اثنین عن اثنین آن را روایت کرده اند و بعض تعریف کرده اند غریب را بآنچه
شاذ ست طریق وی و شناخته نشده حال رواة وی کلاً او بعضاً بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غرابت
باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیقه فی اصول الحدیث و قد مر فی المقدمة و در صحت حدیث علی نیز دلالت
دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ترمذی بصحت آن حکم کرده است نظر ست و بعضی از
نقادان تضعیف کرده اند والله اعلم و مع ذلک و با وجود آن دلیل نمیشود بر جواز آن علی العموم چه در حدیث او ثابت
ست که گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص ست بمن و این دلالت میکند بر بقای منع والله اعلم و سیوطی در
جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی رض کلامی و گفت طلحه بوی کرم الله وجهه که تو نام کردی
پسر خود را باسم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و کنیت کردی او را بکنیت او و حال آنکه نهی کرد آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از جمع کردن دران پس فرمود علی ع گستاخ کسی ست که جرأت کند بر خدا و رسول وی پس طلبید جماعه از اصحاب را
از قریش تا حاضر آمدند و گواهی دادند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رخصت کرد مر علی را که جمع کند دران و حرام
گردانیده بر سائر امت جز وی و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع فرمود ازان که عنب را کرم خوانند چه کرم دل
مؤمن ست و در روایتی کرم مرد مسلمان ست رواه مسلم عن ابی هریرة عرب شجر عنب را کرم خوانند بسکون را از برای آنکه
شراب خمر که ازان حاصل شود مورث سخاوت و کرم ست پس نهی کرده شد که این درخت را کرم نخوانند زیرا که کرم قلب
مومن ست و درین نهی دو وجه است یکی آنکه مراد نهی ست از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه دل مؤمن بآن اولی
پس برین توجیه این نهی منع نباشد از تسمیه عنب بکرم بلکه نهی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل این توجیه آنست
که مصنف در قاموس میگوید که غرض ازین کلام حقیقة نهی نیست از تسمیه عنب به کرم ولیکن این رمز ست بآن که
چون این نوع از جنس درختان مسمی ست باسم مشتق از کرم سزاوار ید شما ای مسلمانان که او را اهل و لائق این تسمیه
ندارید از جهت غیرت الهی مر مسلمان متقی را که شریک گرداند غیر خود را در آنچه تسمیه کرده خدای تعالی او را بدان
اسم و مخصوص گردانیده او را بآن صفت یعنی کرم و زمخشری گفته که مقصود تقریر قول حق تعالی ست + ان اکرمکم عند الله
اتقکم + بطریقه انیقه و اشارت ست بآنکه مؤمن متقی اهل و مستحق تر ست باسم مشتق از کرم که کریم ست و معنی کریم جامع
انواع خیر و شرف و فضائل ست و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم گویا اثبات کردی مر او را تمامه اقسام
خیرات و شرف و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مدح یوسف فرموده کریم بن کریم بن کریم و قلب مؤمن معدن
انوار علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم وجه دوم آنکه مراد منع ست از تسمیه عنب بکرم چه وصف درختی که
اصل ام الخبائث یعنی خمر ست بکرم و خیر کردن ذریعه است بمدح محرمات و تهییج نفوس بران و ترغیب وی دران

بکن اورا بنام وبنیت من قال علی وکانت رخصة لی گفت علی بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده
ترمذی ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت
حدیث عائشه رضی است که ابوداؤد آورده که گفت عائشه جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسرے را فسمیته محمدا وکنیته ابا القاسم
پس نام کرده ام او را محمد وکنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری
آنرا یعنی جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما الذی احل اسمی وحرم کنیتی
چه چیز ست که حلال وروا گردانیده نام نهادن را بنام من وحرام وناروا گردانیده کنیت کردن را بکنیت من وراوی شک
دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم ست بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه گفته ما الذی حرم
کنیتی واحل اسمی واین هیچ تفاوتے در مقصود ندارد ولیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ
شریف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست یا این یعنی تسمیه وتکنیه هردو جائز ست جمعا وفرادی واز سیاق این حدیث
معلوم میگردد که جواز تسمیه امرے مقرر ست وکراهت در تکنیه ست تنها یا با اسم این طائفه که تجویز جمع میان اسم وکنیت
میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم وکنیت منسوخ ست وآن جمع جائز ست هم در حیات وهم بعد از وفات
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اما بعد از وفات جائز ست چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه بخاری ومسلم از انس رض آورده
آن بود که در بقیع کسے شخصی را ندا کرد بکنیت وگفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم التفات فرمود
بجانب آنکس نگریست که مگر مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگرے را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی
پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه لزوم این محذور وسوء ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان
ست ودر حدیث علی کرم که گفت ان ولد لی من بعدک اشارتے ست باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
نه بعد از وی اما در حدیث عائشه رض دلالت ست بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن ست چنانچه بیاید
وبعضی از علما که بر قول ایشان تصریحے واعتمادے نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح شده
وجائز نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هردو علم آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومخصوص بذات شریف او بیند ولزوم محذور وسوء ادبی که در تکنیت لازم آمده چنانچه
در ندائے شخصی بآن معلوم شد درینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیشک
مجوز ست وچندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمد نام بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم آنرا تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد ونیز اختصاص وانتساب کنیت اشد واشهر ست نسبت باسم ولزوم
محذور در ندا باسم محل منع ست چه بجهت علم باشتراک اسم وتوقع التفات شریف نیز نخواهد بود فافهم وقول صواب ازین مقالات
آنست که تسمیه باسم وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز ست بلکه مستحب ست بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی و
از جهت ورود ترغیب وتبشیر دران چه در اخبار وروایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم او را شفاعت کند ودر بهشت در آرد کما قال + فان لی ذمة منه بتسمیتی + محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم + وسیاتی

ومصادمهٔ کلام مصنف در ادعاے صحت وثبوت آنچه خود آورده وبر ما سوے آن رقم رد وبطلان کشیده وشک نیست
که محل خلاف ونزاع اکثر در احکام فقهیه ومسائل شرعیه ہست تا این محل کلک بیان در تقریر وتحریر آن جریان
یافت والحمد لله والمنة که حصول این مامول با آن عنا وتعب وکد ومشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الٰهی تعالیٰ
وتقدس بر وجه موافق صورت انتظام والتیام یافت الآن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از اذکار وعادات
وسنن سنیهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در بیان آن اطناب وتطویل راه نیابد وہم بر آنچه در اصل
کتاب متن مذکور ست اقتصار پذیرد یا رب مگر نکتهٔ غریب یا سخنے مفید بداهةً بے مراجعت باصول وتصفح کتب نوشته آید
مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر برخلاف این تصویر جریان یابد وہم بجهت تخفیف واختصار تعرض بذکر رواة و
حواله بکتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ مصنف طریقهٔ تنقید اظهار وارتکاب نموده بر جمله
احادیث حکم بضعف ووضع وابطلان کرده ہست تطویل وتفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز باتمام رسد و
باختتام کشد انشاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد وآله وصحابه اجمعین

باب اذکار النبی صلی الله علیه وآله وسلم عائشه گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی وهیچ چیزے او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن وے مجموع دیاد حق
بود وامر ونهی وتشریع شرائع مر امت را اینهمه ذکر حق بود وبیان اسما وصفات واحکام الله تعالیٰ ووعد ووعیدے
این مجموع ذکر او بود وثنا ودعا وتمجید وتحمید وتسبیح وسوال ودعا ودعا در اول بمعنی ذکر اطلاق کرده وثنا او بے تفسیر
نموده یعنی خواندن مر حق را سبحانه وتعالیٰ چنانچه در حدیث آمده ہست که افضل دعا دعاے من ودعای پیغمبران پیش از من وزعنی
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک له الحمد الخ ودعا در ثانی بمعنی طلب ودر نسخ متن ہست چنانچه تفسیر کرد وسوال را لوی
ودر بعض نسخ ودعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه وترهیب وترغیب نزدیک بمعنی وعد ووعید ست وملازم
آن بجملگی ذکر حق بود ودر حالت خاموشی در دل وضمیر وے همگی ذکر حق بود وپیش انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت
قیام وقعود وخفتن ورفتن ونشستن وبرخاستن وسائر حالات از ذکر حق تعالیٰ منفک نبودی حاصل آنکه ذکر بمعنے
یاد کردن ست مقابل نسیان که بمعنی فراموشی ست پس هر چگونه که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان در هر فعل وهر شان
ذکر بود ولا بد اگر زبان یا دل موافق افتد افضل واکمل باشد وآنکه در کلام بعض فقها واقع شده ہست که آنچه نه بزبان بود
ذکر نباشد ومعتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود کما صرح به فی القاموس
پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه وعدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل وهذا هو الحق والحق احق ان یتبع وقیاس
ذکر بر عقود شرعیه که بے فعل لسان معتبر نه بود وصحیح نباشد از جهت نص شارع بران فند برا کنون آنچه از اذکار لسانی ودعوات
ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقول وماثور ست ذکر میکند وابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که حکم ابتدا ے
حیات وارد نموده بیان میکند ومیگوید وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقت تهجد از خواب بیدار شدے
گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور وعائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از خواب
بر آمدی ده بار تکبیر گفتی وده بار سبحان وبحمده وده بار گفتی سبحان الملک القدوس وده بار گفتے استغفر الله وده بار گفتی
لا اله الا الله آنگاه ده بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردے وہم عائشه

وظاهر عبارت حدیث همدرین معنی ست ولیکن زیادت قول وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان الکرم قلب المؤمن
وان الکرم هو الرجل المسلم مشعرست بوجه اول واللہ اعلم تنبیہ کرم بسکون بمعنی مصدرست چنانچہ کرم بفتح را وہر
دو لغت ست و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود رجل کرم بر وتیرهٔ رجل عدل با حاصل معنی ومراد اسم مشتق
از کرم ست چنانچہ در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرموده از
تسمیه عشا بعتمه به فتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب وگفت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند شمارا اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلوتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا و
ذکر عشا بتصریح نیز در آنچه صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده آمده ومراد به نهی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب ست از
تسمیه وے بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مگوئید تا غلبهٔ ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچه فرموده الا آگاه باشید وانها العشاء نام این نماز عشاست ودر روایتی فانها فی کتاب اللہ العشاء ودر قرآن مجید
اسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سورهٔ نور من قبل صلوة الفجر ومن بعد صلوة العشاء وانهم یسمونها العتمة واعراب
نام می نهند او را عتمه واعراب مغرب را عشا میخوانند وعشا را عتمه پس نهی کرده شد از ان از جهت محافظت لسان
شرع وکتاب اللہ ولهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را واز ابن عمر مے آرند که چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد وبلند می گفت انما هو العشاء وامام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بانچه تسمیه کرده است خدای تعالی
ونزد بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت ودر حدیث دیگر که بخاری ومسلم از ابی هریره آورده
اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمة والصبح چیزی را که در نماز عشا وصبح ست
از فضیلت وثواب لاتوهما ولو حبوا هر آئنه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها وزانوها یا بر مقعد یعنی اگر برپای نتوانند
آمد از جهت ضعف وبیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت وثواب باینحالت نیز بیایند واین دو نماز را در مسجد ترک نکنند وتقدم
وتاخر یکی ازین دو حدیث بیقین واتفاق معلوم نشده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم ست وحدیث
جواز متاخر ومیگویند منع منسوخ ست بجواز ونزد بعض حدیث جواز متقدم ست ومیگویند جواز منسوخ ست بمنع وطیبی گفته است
که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتداے امر جائز بود وچون شائع شد این اطلاق وجاری شد بدان السنه خواص وعوام
نهی کرد از ان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا غالب نیاید عرف جاهلیت بر سنت اسلامیه واللہ اعلم وگفته اند که صواب
آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نهی نفرموده از اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرموده از هجرت وترک اطلاق
لفظ عشا واکتفا بعتمه یا غلبه وکثرت این اطلاق چنانچه عبارت لایغلبنکم اشعار بے دارد بدان تا اگر آنرا تسمیه بعشا
کنند وگاه گاه عتمه خوانند روا بود وطیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال دو وجه است
یکی آنکه استعمال عتمه براے بیان اصل جواز ست تا ندانند که حرام مطلق وموجب اثم ست واشارت ست بآنکه نهی از براے
تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهورتر بود از لفظ
عشا وعشا را اطلاق بر مغرب میکردند واللہ اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر
الی اللہ القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری که چون اصل مقصود ومطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذاهب ائمه
اربعه علی الخصوص مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة اللہ علیهم اجمعین وتطبیق واثبات آنها بوجهی الیق باحادیث نبویه ومعانی

وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید این شخص امروز از شر من نگاه داشته شد و پیغمبر فرمود چون [redacted]
خواهد که در مسجد درآید باید که بر من درود فرستد و سلام دهد آنگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد
بیرون رود بگوید اللهم انی اسألک من فضلک و در بعض روایات در درآمدن و برآمدن بسم الله والسلام علی رسول الله
نیز آمده و تخصیص سوال فضل که بمعنی زیادت ست بوقت بیرون آمدن برائے طلب مزید ست که باز آمدن بمسجد و عود
بمقام عبادت ست یا مراد بآن طلب رزق و کسب معیشت ست و این وجه انسب ست بقوله سبحانه و تعالی وابتغوا
من فضل الله چنانچه ظاهر تفسیر ست و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون در مسجد خواست شدے گفتے اللهم صل علی [redacted]
وسلم اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی [redacted] اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو ست که در وقت درآمدن
و برآمدن دائما مطلوب و مامول ست و چون نماز صبح گذاردے بر مصلی بیاشدے و بذکر و دعا مشغول بودے
تا آفتاب برآمدے و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدے آنگاه دو رکعت بگذاردے و این اقل ست و اگر کسی
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت ست در فضل این احادیث بسیار زیاده بر ده حدیث وارد
شده می فرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام تمام و بعض علما این را از سنن موکده شمرده اند
و باید که درین وقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانی
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشائخ گفته اند قدس الله اسرارهم که هر عمل
را جزا در آخرت ست و جزای این عمل نقد ست در نورانیت قلب و صفاے باطن و انشراح صدر که بران مترتب میگردد و
در بعض اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میرسد و بسیط زمین را
منور میگرداند نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده می آید و ارض وجود او را منور میگرداند و اگر هم در مصلی
نشسته باشد اتم و اکمل ست و بظاهر حدیث و سنت اوفق و مشائخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریا یا خوف تشویش وقت
باشد در خلوت درآید و آنجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و بنشیند در مصلای
خود مشغول بذکر حق و دعا استغفار کنند او را ملائکه گویند اللهم اغفرله اللهم ارحمه این جزاے مصابرت ست که بجلوس
در مصلی کرده و جزاے ذکر و مشغولے و حضور و نورانیت قلب باقی ست و حاصل ست در هر صورت
علی قدر الاخلاص والحضور و استقبال قبله درین وقت بغایت موثر ست و منور حتی که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی
کند بجانب قبله و هم روے بقبله برگرداند برائے دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی
و بک نموت والیک النشور [redacted] لا اله الا الله وحده لا شریک [redacted] علی کل شیء قدیر
رب اسألک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر رب
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتی اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک [redacted] الیک المصیر
امسینا و امسی الملک لله تا آخر و لیکن بجاے هذا الیوم هذه اللیلة و بجاے ما بعده ما بعدها بخواند و ابو [redacted] گفت
یا رسول الله مرا [redacted] که در صباح و مسا بگویم گفت بگو اللهم [redacted] السموات والارض عالم الغیب والشهادة رب
کل شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه این کلمه را دو نوع روایت کرده اند اظهر و اشهر بکسر
شین و سکون را یعنی شراکی که مے دران بیندازد و بران واعے گردد و بفتح شین و را یعنی مصائد و حبائل وے که بدان پاے بند کند

گویند که گاه چون بیدار شدے گفتے لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنبی و اسألک رحمتک اللهم زد [redacted] تزغ
قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب و این دو خبر در سنن ابی داؤد ثابت ست و بخارے
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرموده [redacted] در شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله اللهم اغفر لی یا دعاے دیگر [redacted] وی را اجابت کنند و اگر بعد ازین ذکر وضو کند و نماز گذارد نماز
وی را قبول کنند و ابن عباس میگوید یک شبے در خانه میمونه که خاله من ست و یکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خواب برآمد و سر سوی آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا باخر سوره و آنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن و در بعض روایات
ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده ولک الحمد
انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاؤک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت [redacted] اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله و عائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از خواب در آمدے گفتے اللهم رب جبرئیل ومیکائیل [redacted] والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وگاه بودے که نماز را باین دعا افتتاح کردے و چون از نماز وتر فارغ شدے سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
و در بار آخرین آواز بلند برکشیدی و در بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردے رب الملائکة والروح و هرگاه
که از خانه بیرون خواستی شد و بمسجد رفت چنانچه درین وقت بودی یا بکار دیگر برآمدے و بالجمله در وقت بیرون آمدن
از خانه این دعا خواندے بسم الله توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اظلم او اُظلم او اجهل او یجهل علی و میفرموده که هر
در وقت بیرون شدن از خانه [redacted] الله [redacted] ولا قوة الا بالله قانی او را گویند یعنی از ملائکه هدیت
ووقیت و کفیت راه نموده شدی تو و نگاهداشته شدے تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان دور مے نماید
ابن عباس گفت آن شب که در خانه میمونه بودم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که از خانه بسوے مسجد
روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا [redacted] بصری
نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل من فوقی نورا واجعل تحتی نورا اللهم اعطنی نورا و ابو سعید خدرے
میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز گزاردن و این دعا را بخواند الا که با وی
هفتاد هزار فرشته یکبار دعا برای او آمرزش خواهند و حضرت کبریا اقبال کند بروے بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود و دعا اینست اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک و [redacted] هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء ولا
سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسألک ان تنقذنی من النار وان تغفرلی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا
انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داؤد وارد است که هر که در وقت در آمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم

لازم افتاده بمن هموم و دیون چکار فرمود آیا ترا نیاموزم کلامی که چون [redacted] جل شانه اندوه ترا تباه کند و وام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام فرمود چون بامداد و شب [redacted] اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من [redacted] واعوذ بک من [redacted] واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این دعا را خواندم باری تعالی اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هر که در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی کفایت کند از وی اندوه دنیا و آخرت [redacted] اللهم انی اصبحت منک فی نعمة و عافیة و ستر فاتمم علی نعمتک و عافیتک و سترک فی الدنیا و [redacted] صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله آفات بسیار بمن میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی و اهلی و مالی که آفتی بتو نرسد روزی [illegible] ترا حجاب مانع ست ازان چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوی یا حی یا قیوم بک استغثت فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین و فرمود که هر که هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم حق جل شانه هموم دنیا و آخرت وی را کفایت کند این وردی عظیم ست بعضی از مشایخ [illegible] گفته اند که اگر کسی بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سورت که این را بگوید بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الآیة وخواندن این ورد او را مشایخ ده بار نیز آمده و [illegible] نیز هست اما اصح و اثبت بحسب روایت هفت بارست و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعلم [redacted] قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو [redacted] دند که خانه تو بسوخت گفت خانه من نسوزد زیرا که کلماتی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام آنجا ست و حق سبحانه آنخانه نگاه دارد چون بدیدند اطراف خانه او سوخته بود و خانه او سالم مانده و میفرمود بهتر استغفار آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک [redacted] اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که صباح بگوید از سر یقین و دران روز بمیرد [illegible] در بهشت رود و اگر در مسا گوید از سر یقین و دران شب بمیرد بی درنگ در بهشت رود یعنی دران روز که مردم به بهشت روند وی زود تر و سریع تر رود بی آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود چنانچه در لفظ دیگر آمده من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صباح و مسا [redacted] و بحمده در روز قیامت کسی حاضر نشود بعملی فاضلتر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره آمده اینست که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از انچه وی آورده مگر آن کسی که گفته است مثل انچه وی گفته یا زیاده کرده بران و در ینجا دو اشکال ست یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود نعم در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی درینجا منقطع ست تقدیر کلام نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از عمل وی لیکن کسیکه گفته است مثل انچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی عمل وست و کسیکه زیاده گفته است می آرد عملی را که زائدست بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

گرداند جمع شرکه بفتحتین یعنی دام وان اقترف علی نفسی سوءا واجره الی مسلم این را در صباح ومسا وقت خفتن بگوید

میسر مود هر بنده که در صباح ومسا هر روز وشب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندی نه رسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمان این حدیث را از پدر بزرگوار خود بروی روایت کرده وبعمل خود در آورده بود ناگاه بوی آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب وانکار یعنی اگر حدیث صحیح ست وخاصیت وی اینکه هر که آنرا بخواند بوی هیچ گزندی نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست گفت ابان چه نگاه میکنی حدیث همچنان ست که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا انچه حکم وتقدیر الٰهی ست بامضاء رسد ومیسر مود که هر که در صباح ومسا بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا حق وثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد وهیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی گرداند او را مقام رضا که اعلی مقامات سلوک ست ودر قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت ست بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند یعنی بتفضیل وکرم اوست که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزی بر وی تعالی وتعظم لازم وواجب نبود وهیچ بنده را بر وی حقی نه ولهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا نگوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا وغیر ذلک وتوجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه وتعالی چیزی چند بفضل وکرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن وتوبه قبول کردن ورسول بخلق فرستادن وامثال آن اینها نیز عقلا بر وی لازم نیست ولیکن فضل وجود وکرم وی بر خود لازم گردانیده واین در حقیقت وجوب نیست فضل وکرم اوست بر بندگان وهر کس که در صباح ومسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک واشهد حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک هر که یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود واگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود واگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد واگر چهار بار بگوید تمام وی از آتش آزاد شود وهر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود واگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا آخر شکر آن شب گذارده بود وبسیار در صباح ومسا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا خواندی اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسالک العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته وهداه واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده وچون شب هنگام شدی گفتی امسینا وامسی الملک لله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة ومکان تذکیر تانیث وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکی از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض بنات النبی صلی الله علیه وآله وسلم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم میکرد او را که در وقت صباح بگوئی سبحان الله وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن اعلم ان الله علی کل شیئ قدیر وان الله قد احاط بکل شیئ علما وگفت هر که این را در صباح بگوید در حفظ وامان خدای باشد تا شب شود واگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود وی از صحابه را گفت ابو داود از ابی سعید خدری آورده که گفت مردی در حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله

حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر اصبحنا واصبح
الملك لله رب العالمين ... اسئلك الله عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري وتكلفت اللهم برحمتك
ارجو فلا تكلني الى نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء
القضاء وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا تستجاب لها واعوذ بك
من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما علمت ومن شر ما لم اعلم ومن
شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك خاصمت واليك حاكمت
فاغفر لي ما قدمت وما آخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت الموخر لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر
سمعي وشر بصري وشر لساني وشر قلبي وشر منيتي اللهم اني اعوذ بك من التردي ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بك
من ان يتخبطني الشيطان عند الموت واعوذ بك من ان اموت في سبيلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لديغا واعوذ بكلمات
الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون اللهم الهمني رشدي واعذني من شر نفسي
اعوذ بوجه الله العظيم الذي لا شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنى ما علمت
منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرأ وبرأ اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي وكل ذلك عندي اللهم اصلح لي ديني
الذي هو عصمة امري واصلح لي دنياي التي فيها معاشي واصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحيواة الدنيا زيادة
لي في كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم اني اسألك الهدى والتقى والعفاف والغنى رب اعني ولا تعن علي
وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر الهدى وانصرني على من بغى علي رب اجعلني لك شكارا لك
ذكارا لك رهابا لك مطواعا لك مخبتا اليك اواها منيبا رب تقبل توبتي واجب دعوتي واغسل حوبتي وثبت حجتي وسدد
لساني واهد قلبي واسلل سخيمة صدري اللهم ما رزقتني مما احب فاجعله قوة لي فيما تحب اللهم ما زويت عني مما احب فاجعله فراغا
لي فيما تحب اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما تهون به علينا
مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوانا ما احييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من
عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غاية رغبتنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك
الغيب وقدرتك على الخلق احيني ما علمت الحيواة خيرا لي وتوفني اذا علمت الوفات خيرا لي اسألك خشيتك في الغيب والشهادة
واسألك كلمة الحق في الرضى والغضب واسألك القصد في الفقر والغنى واسألك نعيما لا ينفد واسألك قرة عين لا تنقطع واسألك
لذة النظر الى وجهك والشوق الى لقائك في غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهتدين اللهم اجعلني
اعظم شكرك واكثر ذكرك واتبع نصحك واحفظ وصيتك اللهم اني اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم
طهر قلبي من النفاق وعملي من الريا ولساني من الكذب وعيني من الخيانة فانك تعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور واز ابن عباس رض
مرويست كه تفسير خائنة الاعين بآن كرد كه مثلا مردے در ميان جمعي نشسته ست ناگاه جميلهٔ از پيش ايشان گذشت اين مرد بجهت
استحيا وشرم داشتن ازان جمع در پاي ايشان سر فرو افگند ونگاه بآن زن نكرد چون اينها را غافل يافت سر برآورد ودزديده
نگاهي بجانب وي كرد اين خيانت چشم ست ونظر حرام اللهم اجعل سريرتي خيرا من علانيتي واجعل علانيتي صالحة اللهم اني
اسألك صالح ما توتي الناس من الاهل والمال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدني وسددني اللهم رب السموات

که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده است جائز نبود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کنند از قبیل تجاوز از
حد و اعتدا و اسراف بود مثل اعداد رکعات و طهارات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و داخل اعتدا است و در تسبیحات
و اذکار نیز حال همچنین است چنانکه آورده اند که یکی از مشائخ در خواب دید که میخوانند آنانرا که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از
نمازهای فرض وی نیز بآن جانب دوید که میخوانند دستی بر سینهٔ وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آن
کسانند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدا در جائی بود که عددی مخصوص
تعیین یافته باشد و چون شارع اشارت بجواز زیادت دریجا کرده از ان قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود
و نیز گفته اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف اباست ازین توجیه
یا رب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم پیغمبر فرمود هر که در صباح ده بار گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیٔ قدیر او را ده حسنه نوشته شود و ده حسنه خود بوعدهٔ کریم وی عز اسمه بر هر عمل خیر مینویسند و مزیت این ذکر
آن بود که گفت و ده گناه محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد در ان روز خدای تعالی او را و از بهیار خود دارد و
هر که در هر صباح و هر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه از وی
محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی
یدیک ومنک والیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک کله
ما شئت کان وما لم تشأ لا یکون لا حول ولا قوة الا بک انک علی کل شیٔ قدیر اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت
وما لعنت من لعنة فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا انی اشهد ان
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیٔ قدیر واشهد ان محمدا عبدک ورسولک واشهد ان
وعدک حق ولقاءک حق والساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة
وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفرلی ذنوبی کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و در
صباح میگفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا
فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا مبلغ علمی
ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور اللهم عالم الغیب والشهادة
فاطر السموات والارض رب کل شیٔ وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر شیطان وشرکه سبحان الله
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیٔ قدیر وان الله قد احاط بکل شیٔ علما
فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسألک
العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی
ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اللهم اصبحنا نشهد ونشهد

روایات و ما تأخر نیز آمده یعنی هر گناهیکه بعد از این خواهد کرد و امیر المومنین عمر روایت کرده حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت هر که جامه نو پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیوتی و بعد از ان
جامه کهنه را بدرویشے دهد همیشه در حفظ و پناه و سلوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که چون جامه یا عمامه نو پیدا آمدے آن را نامے تعیین بردے از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را
نامے از پیش خود نهادے چنانچه اسلحه را و دواب را نیز در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامها بود و آنچه در احادیث
آمده است آنست که چون جامه پوشیدے او را بنام وے خواندے عمامه یا قمیص یا ردا را پستر گفتے اللهم لک
الحمد انت کسوتنیه اسئلک الی آخره لیکن در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را عمامه بود نام او سحاب
آن دیگر است اما مضمون این حدیث همین است که او را بنام او خواندے و پوشیدے فقد بر دیکبار امیر المومنین عمر را
جامه دید گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته است گفت البس جدیدا وعش حمیدا ومت شهیدا یعنی نو بپوش و
پسندیده بزی و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامه نو یکے را پوشیده دیدے گفتے تبلی ویخلف الله یعنی کهنه کنی
این را و جامه دیگر دهد خدا تعالے بجاے آن **فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه** حضرت نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه در آمدی بگفتی الحمد لله الذی کفانی وآوانی والحمد لله الذی اطعمنی وسقانی والحمد لله الذی
من علی اسئلک ان تجیرنی من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانه خویش پے نهد باید که بگوید اللهم انی اسئلک خیر المولج
وخیر المخرج بسم الله ولجنا وعلی الله ربنا توکلنا این بگوید و بعد از ان بر اهل بیت خود سلام کند و انس بن مالک گفت چون در
خانه در آئی بر اهلبیت خود سلام خوان تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اگر در خانه کسے نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین لفظ
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در انجا باشند و فرمود سه کس در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالے
اند یکے آنکه بنیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا او را وفات دهد و در بهشت برد یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد دوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد و به بهشت رود یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد و سوم کسیکه در خانه در آید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در ضمان حق تعالے بود و فرمود چون
شخصے در خانه در آید و در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود درین خانه ما را نه جاے
خفتن است و نه جاے طعام خوردن و اگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جاے خفتن یافتیم
و چون در وقت طعام یاد حق نکند شیطان گوید جاے خفتن و طعام شب هر دو یافتیم **فصل در بیان ادعیه**
در آمدن بیت الخلا حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در انخانه در خواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث والخبائث و امر فرمود بگفتن آن خبث بضمتین جمع خبیث بمعنی ذکور جن و بضم خا و سکون با نیز خوانده اند
بمعنی خباثت یا شئے مکروه و وجه اول اقوی است از روے روایت و انسب است بعطف والخبائث بر وے که جمع خبیثه
است بمعنی اناث ایشان و باینچه در حدیثے دیگر آمده باید که عاجز نشود یکے از شما چون در انخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون با را مخفف خبث مضموم البا دارند
چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که پرده مابین اعین جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که در آید در انخانه بگوید بسم الله

[illegible] ورب [illegible] العظیم ربنا ورب کل شئ فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان
کل شئ انت اخذ بناصیتها اللهم انت الاول فلیس قبلک شئ وانت الآخر فلیس بعدک شئ وانت
فوقک شئ وانت الباطن فلیس دونک شئ اقض عنا الدین واغننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللهم
واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون
فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم وحید آنکه تواند درود بر پیغمبر صلی الله
که هیچ عبادتے بعد از ادائے فرائض فاضلتر از صلوة بر رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم نبود و
قرب و رضائے الٰهی تعالی وحصول سعادت دنیا وآخرت بالا تر از وے نه و فوائد ومنافع آن در
ازان در خاتمه کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره علی ساکنها ال
است نقل کرده ایم رجاء القبول و بعد از وی رساله منفرده تالیف یافته مشتمل بر آنچه درانجا بود و
از بعض مشائخ عظام صادر شده والحمد لله علی ذلک وکیفیت درودی از حضرت رسالت صلی
مرویست بسیارست در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم از انجمله یکی این ست اللهم صلی علی محمد وعلی آ
علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلے آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک
ورحمة الله وبرکاته دوم کیفیت اللهم صلی علی محمد وعلی اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید ال
اللهم بارک علی محمد وعلی اهل بیته کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم
المؤمنین علے محمد النبی الامی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ومجموع کیفیاتے که بمارسیده چهل و
از انجمله از حضرت رسالت صلی الله وآله وسلم مرویست وباقی از صحابه وتابعین رضوان الله علیهم اجمعین
علما را اختلاف ست بعض بر آن اند که افضل صیغ صلوة همان ست که خواندن آن در تشهد صلوة مروی
چه صلوة افضل حالات بنده است ولا بد آنچه در روے آمده افضل واکمل بود وبعض گفته اند که
وتاکید کما وکیفا ابلغ واکمل بود از غیر خود وشیخ محی الدین نووی رحمة الله علیه در اذکار برین اقتصا
آنست که بگوید اللهم صلی علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما صلیت
آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ا
انک حمید مجید چه این کیفیت جامع مجموع عبارات ست که در احادیث صحیح وارد شده وبعض گفته
آنست که هر کدام از صیغ که مروی وماثورست جدا جدا در ورد بفرستد چه جمع میان آنها احداث صیغه
مروی نیست وماثور نه وامام ابراهیم مروزی رحمة الله علیه میگوید افضل آنست [illegible]
کلما ذکره الذاکرون وکلما سهی عنه الغافلون در بیان ادعیه جامه پوشید
صلی الله علیه وآله وسلم چون جامه پوشیدے در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچ
پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگوید این دعا خواندے اللهم لک الحمد انت کسوتنی
خیرها وخیر ما صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له ومیفرمود هر که جامه بپوشد وبگوید الحمد لله الذی کسانی
من غیر حول منی ولا قوة غفر الله له ما تقدم من ذنبه [illegible] هر کرا [illegible] که مثل ازین کرد

استدبار معارض نباید و چون از خانه بیرون آمدے گفتے الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی و عافانی ظاهر آن ست که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آمدست و وضو حرام نیست و خود ثابت شده است که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الٰهی نیامدے و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد پس از ان رد سلام کرد بغایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الٰهی بود که سلام از اسماء الله است و بالجمله در رد سلام همچنین اتباع باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از خانه چنان مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل کنند چنانچه بعض گفته اند نیز صورتے دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از خانه غفرانک میگفت اشارت بعذر تقصیرے که در ترک ذکر الٰهی شد از انسه در ینحالت رفت و بعضے از مشائخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت قضاے حاجت آنست که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الٰهی تعالے بیندیشد ذکر درین مقام همین ست والله اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از ان بصحت رسیده و چه نرسیده

فصل

در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسرے بود هیچ حدیثے درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بتعدد اسرا چنانچه بعض گفته اند که اسرار دوم در مدینه بود یا در شب اسرے اذان شنید بالاے آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روے زمین و اینها تکلفات ست و صحیح آن ست که در مدینه بود چنانچه در صحیحین از ابن عمر رض آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه جمع میشدند براے نماز و قرار میدادند وقتے معین را بے آنکه ندا کنند براے آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند روزے درین باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسے باید زد مثل ناقوس نصارے و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود و در روایتے آمده که بعض گفتند آتشے برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر رض چرا مردے را نفرمائید که ندا کند بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم برخیز اے بلال و ندا در ده بنماز و میگویند که درین وقت همین ندا بود بے کیفیت مخصوصه اذان وقت دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را صاحب الاذان گویند خواب دید مردے را که ناقوسے در دست دارد گفت آیا میفروشی اے بندهٔ خدا این ناقوس را بمن آن مرد گفت چه کار میکنی این را گفت تا بخوانم مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزے بیاموزم پس بیاموخت بوے اذان را چون صبح شد بملازمت حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی که این رویاے حق ست برخیز و القا کن بر بلال که آواز وے نرم تر و بلند تر و شیرین ترست بعد از ان عمر بن الخطاب رض نیز این واقعه دید و چون آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم شنید فرمود لله الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتے چهار ده موافق یکدیگر خواب دیدند و نیز آمده که بعد از ان وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرموده یکے آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل آن بگوید بجز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آن را بلا حول ولا قوة الا بالله بدل کند و حدیثے در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بے ذکر حوقله در حیعلتین و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله و جمع میان حیعله و حوقله وجهے ست مرجحا لیه را کذا فی بعض شروح حصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمده است

و درحالت بول یکی بر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی بنده را بدین دشمن میگیرد
یعنی سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسے درحالت بول و غائط استقبال و استدبار قبله نکند و این حرام است
نزد امام ابوحنیفه مطلقاً خواه درعمارات و خواه درصحرا و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجح نزد ابن العربی از
مالکیه و ابن حزم از ظاهریه نیز همین ست و نزد امام شافعی و مالک درصحرا نه درعمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز
این فرق روایت کرده اند و وجه وے نه آنست که درعمارات دیوار پرده است میان وے و کعبه زیرا که درصحرا نیز
چندین کوه و بیابان حائل ست بلکه آنست که استقبال و استدبار در بنیان عرفاً مضاف به جدارست و نیز امکنه
که معدست برائے آن ماوائے شیاطین است صلاح نیست برائے قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه تفصیل
آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبله را یا استدبار کند آن را شاید که
نظر یکے از مصلیان بر عورت او افتد و این معنی مامون ست در بنیان و از بعض احادیث نیز جواز آن در بنیان
معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت برآمدم من بالاخانه حفصه را پس دیدم آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم را که قضائے حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز ابوداؤد از ابن عمر آورده که وے بنشاند راحله خود را مستقبل قبله
پس بنشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبدالرحمن آیا نیست که نهی کرده شده است ازین فرمود که نهی از فعل
آن در فضاست و چون چیزے بود میان تو و قبله که ستر کند ترا لا باس ازینجا معلوم شد که ستر و راحله و مانند آن نیز
حکم بنیان دارد و وجه اول از وجوہے که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در وے جاری ست و حجت آنانکه مطلقاً
حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر رسد چون مبیح و
محرم معارض آید ترجیح محرم راست و قومے جائز دارند استدبار نه استقبال و تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعض
مطلقاً مباح گویند و این قول را بعائشه و عروه و ربیعه و داؤد ظاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرد
رجوع باصل کنیم که اباحت ست و شک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان وے به تنزه و احتیاط نزدیکترست و مصنف
نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعتے از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان فارسی
و ... سهل بن حنیف و اسامه بن زید و ابی هریره و معقل اسدی و عبدالله بن الحارث الزبیدی بطرق
متنوعه روایت کرده و در اکثر احادیث نهی از استقبال و استدبار هر دو واقع شد و در بعض ذکر استقبال فقط
و در حدیث ... از عائشه در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکر کردند که ... استقبال قبله درحالت
بول کراهت میدارند فرمود بر سبیل انکار که اینچنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و فرمود
پس مقعد را روئے بقبله کنید یعنی اگر استقبال را مکروه میدارید نکنید و استدبار کنید ازینجا جواز استدبار نیز معلوم شد
مصنف میگوید این حدیث هرچند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمة الله علیه در آن جرح کرده و وسے از ائمه
کبار آن را اثبات ... کرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع ست و مرسل ست
پوشیده نماند که ... راوی حدیث عائشه با شد ارسال چه معنی دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع است و عطف
وے بر منقطع بطریق تفسیرست و این نیز اصطلاحے ست غیر مشهور و بعضے از رواة این حدیث ضعیف اند در ضبط و اتقان
و عدالت و نیز شاذ ست و مخالف روایت ثقات و همچنین حدیث حجت را نشاید و با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال و

اکثر اما بقول اول مشکل ست زیراکه بیشتر از ایام تشریق ست بتمام و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده لاجمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق اے بعد صلوة العید کذا فی شرح الهدایة وصیدلانی از شافعیه گفته که برینست عمل در امصار و نووی گفته که همین ست اظهر نزد محققین بجهت ورود حدیث در وے و فتوے در مذهب حنفی نیز همبرین ست و نزد امام مالک و بقولے نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز ست براے حجاج و غیر هم زیراکه حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز نحر و قطع میکنند تلبیه را باول رمی که روز نحر میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازے بود که منقطع میشود در وے تلبیه و ابتدا میکنند به تکبیر و اما انتها بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آنرا باینکه این نماز آخر نماز یست گذارده میشود در منے و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولے از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون ست در کوچها و مساجد و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقولے مثل قول اول و بروایتے از احمد حجاج از ظهر یوم نحر تا عصر آخر ایام تشریق و بروایتے تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ست و شک نیست که احتیاط درین قول ست و فرمود حق سبحانه ❊ واذکروا الله فی ایام معدودات ❊ و تفسیر کرده اند ایام معدودات را بایام تشریق و تشریق در لغت بمعنے قدید کردن گوشت ست در آفتاب و درین ایام قدید کرده میشود لحوم اضاحی در آفتاب و مؤید آن ست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدای تعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده که گذارد پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم نماز صبح را روز عرفه پس روے آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام تشریق کذا اورده الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل حکم کردید شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از پے هر نماز فرض بے تقیید بجماعت اشارت ست بآنکه جماعت در وے شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه جماعت شرط ست و بر منفرد نه و از امام احمد دو روایت ست اصح آنست که شرط ست زیراکه ابن مسعود فرموده است التکبیر علے من صلی بجماعة و از ابن عمر رض نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و نگفت تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نبود باتفاق و بعد از نماز عیدین نیز نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند بمردان و مقیمان و در عبید دو قول ست و شرط ست که نماز بجماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود همه این مذهب امام ابو حنیفه است رحمه الله و نیز در مذهب وے یکبار ست باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و نزد شافعی سه بار ست و از امام شافعی منقول ست که این مقدار اگر زیاده کند هم مستحسن بود و زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة واصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون لا اله الا الله وحده وصدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر و نزد امام مالک همین قدر ست الله اکبر الله اکبر و اگر تهلیل و تحمید زیاده کند حسن ست و مذهب امام احمد موافق

اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قولی حاجت نبود دوم آنکه گوید رضیت بالله ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت ست و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة ات محمدن
الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودن الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند
و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة
صل علی محمد وارض عنه رضا لا سخط بعده باری تعالی دعای وی را اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک فاغفر لی و ابو امامه
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی اللهم رب هذه الدعوة المستجابة
المستجاب لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیمة و
پیغمبر موذن را میان بانگ نماز و اقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت
تنبیه میپرسند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار
در سفر در وقتی که بالا باران بود و پایان گل و گذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایت الترمذی
و نووی نیز از روایت ترمذی بران جزم کرده و بعض گویند مراد امر بلال ست باذان بر طریقه مجاز بقرینه روایت
احمد در مسند خود همدرین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف ست میان علما که اذان افضل ست یا امامت قول مختار
آنکه هر که بر نفس خود بقامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود و الا اذان و نیز اختلاف ست در جمع میان
اذان و امامت نزد بعض مکروه است و نزد بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب ست و تصحیح کرده این قول را نووی
و بصحت رسیده از عمر رض که گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابوحنیفه
نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان
اذان و امامت بیکراهت **فصل در ادعیه عشره ذی الحجه** در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بسیار کردی و دیگران را امر کردی بتهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایت وارد شده که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم تکبیر گفتی از نماز بامداد در روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز فرض گفتی الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب
سنه دو بارست والله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام
مجموع برینست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن واجب ست نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه
و ظاهر کلام رساله ابن ابی زید که در مذهب امام مالک ست نیز همبرین ست و مستحب ست نزد غیر ایشان ولیکن اختلاف
ست میان ائمه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیرات بتشریق برین مذهب ظاهر ست و محمول بر حقیقت باعتبار

فاخذت بیدها پس گرفتم دست او را فجاء بهذا الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستحل به تا حلال سازد
بواسطهٔ وے طعام ما بر خود فاخذت بیده پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیده سوگند آن خدائے که بقائے ذات
من در دست قدرت اوست ان یده لفی یدی مع یدیها یعنی که دست شیطان و دست آن جاریه و اعرابی در دست
من ست که گرفته نگاه داشته ام آنها را ثم ذکر اسم الله واکل پس ترا یاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نام خدا را و بخورد
و در سنن ترمذی نیز از حدیث عائشه رضی موافق این حدیث حذیفه ثابت ست که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با شش
نفر از صحابه طعام میخوردند ناگاه یک اعرابی در آمد و آن طعام را مجموع به دو لقمه بخورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که این
اعرابی اگر بسم الله گفتے این طعام شما را کافی بودے و محقق ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و جماعت بسم الله گفته بودند
پس اگر تسمیه یکے کافی بودے از تسمیه باقی محتاج تسمیهٔ اعرابی نشدندے درینجا میرسد کسے را که بگوید که در ابتداے طعام
اگر یکے از جماعه که مجتمع باشند بر طعام تسمیه کند کافی بود اما اگر در اثناے طعام یکے در آید و شریک گردد چون [illegible]
طعام اوست تسمیه اش باید کرد و قضیهٔ این دو حدیث ازین قبیل است بدانکه تمسک مصنف بحدیث حذیفه در عدم [illegible] ثابت
تسمیه یکے از جماعه مبنی برانست که آمدن جاریه و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثناے اکل بود تا گویند که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن را نقل کرده ظاهر میشود که آمدن
آنها در اول طعام بود که هنوز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه ابتدا نکرده بودند و دست در طعام نزده چنانکه در مشکوة
آورده که گفت حذیفه بودیم ما که چون حاضر مے شدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعامے را نمی نهادیم دستهاے خود را
در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مے نهاد دست مبارک خود را و با حاضر شدیم با آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یکبار بر طعامے را پس آمد جاریه گویا کسے مے اندازد وے را بر طعام پس دست [illegible] گرفت [illegible] حدیث
یعنی هنوز ابتدا در طعام نکرده موقوف ابتداے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استاده بودیم که آمد جاریه و چنین
ظاهر میشود از حدیث که گفت ثم سمی واکل و این معنی نزد تامل صادق ظاهر ست فافهم والله اعلم [illegible] وارد
است که من نسی ان یسمی علی طعامه کسے که فراموش کند تسمیه را [illegible] بعض نسخ ان یسمی واقع شده یعنی
دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل هو الله احد پس گو که بخواند قل هو الله احد [illegible] چون
فارغ شود یعنی قل هو الله احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیه در ابتداے آن [illegible] واقع [illegible] ست که
بگوید بسم الله اوله وآخره چنانکه گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع
ولا مستغنی عنه ربنا و گاه گفتے الحمد لله الذی کفانا و اوانا و میگفت هر که طعام خورد و گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا [illegible] من غیر
حول منی ولا قوة آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته وے و گاه بعد از طعام گفتے اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت
و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و گاه میگفت الحمد لله الذی من علینا و هدانا والذی اشبعنا و اروانا و کل الاحسان
آتانا و در حدیث دیگر ثابت است که فرمود چون یکے از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و اطعمنا خیرا منه و اگر شیر
بیاشامد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منه گویا بهتر از شیر طعامے دیگر نیست بلکه
هم از شیر زیادتی وے طلبید و از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین منقول است و چون آب آشامیدے
بسه نفس آشامیدے و دهان از ظرف جدا کردے و نفس زدے و در اول هر یک بسم الله و آخر الحمد لله گفتے و در بعضی روایات

مذهب امام ابوحنیفه است و یکے از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر با دعاهاے دیگر که در باب حج گذشت و ازین جهت مصنف اینجا اعاده نکرد

فصل در ادعیه دیدن ماه نو

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون ماه نو دیدے گفتے اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله وگاه گفتے الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله و در سنن ابی داؤد از قتاده روایت میاید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون ماه نو دیدے گفتے هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا و در اسناد این حدیث ضعفے هست از اینجا این معلوم گردد که بر تقدیر دیدن هلال این ادعیه میخواندند اما آنکه عادت شریف بران بود که البته مقید میشدند بدیدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف ست معلوم نیست مگر در ماه رمضان و عید و ذی الحجه که التماس کردن و جستن آنها مستحب و مسنون ست اما تهنیت و مصافحه بدیدن ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف ست در مردم چیزے نیست نعم مصافحه مطلقا سنت ست ولیکن از جهت خصوص این وقت سنت نبود اگرچه تهنیت بدر آمدن رمضان و بعیدین ماثور ست و بعضے از علماے شافعیه گفته اند که تهنیت بعیدین و شهور رواعوام مباح ست نه سنت و نه بدعت والله اعلم

فصل در بیان ادعیه طعام خوردن

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون طعام خوردے ابتدا به بسم الله کردے و دیگران را گفتن آن فرمودے و گفت چون کسے طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر اینجا که یادش آید بگوید بسم الله فی اوله وآخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب ست چه احادیث امر صریح و صحیح و سالم از معارض ست و ظاهر امر وجوب ست مادام که آن را معارضے نباشد و نزد اکثر فقها امر اینجا براے استحباب ست و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین ست سخن در تحمید بعد از طعام اما اگر در جمعے باشد تسمیه یکے ازین جماعه مجزی و کافی ست از تسمیه دیگران یا نے جمعے از علما میگویند مجزی ست و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که گفت بس ست گویا مقصود ایشان این ست که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود تا برکتے و نورے دران پیدا آید گوینده یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث حذیفه موافق این سخن نیست چه وے روایت میکند که گفت انا حضرنا مع النبی بدرستی که ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعاما طعامے را و هنوز آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست در طعام ننهاده بود و ما نیز بادبے که داشتیم دست ننهاده فجاءت جاریة کانها تدفع پس آمد زنی گویا که کسے می اندازد او را بر طعام یعنے از غایت گرسنگی بے اختیار می افتاد بر طعام فذهبت لتضع یدها فی الطعام پس خواست آن زن که بنهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله بیدها پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بید ها دست آن زن را تا طعام با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردے از بادیه نشینان بهمین صفت چنانچه در بعض روایات آمده کانما یدفع و وے نیز خواست که دست در طعام نهد فاخذ بیده پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست او را نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکه شیطان حلال میگرداند طعام را براے خود یعنے قادر میگردد و از ان خود میسازد طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا برده نمیشود بران وانه جاء بهذه الجاریة و بدرستی که شیطان آورد این زن را لیستحل بها تا حلال گرداند طعام را براے خود بسبب وے

ضیافت کرد و در وے ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی آن را در شمائل نیز آورده این مگر در وقت دیگر باشد والله اعلم
و پیغمبر مود چون طعام خورید آن را بذاخته کنید بیاد حق و بنماز یعنے نباید که طعام بخورید و بغفلت بخسپید و ذکر و نماز نکنید شکر آنه
نعمت حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشوید که دلهاے شما سخت شود بجهت غلبهٔ احکام نفس بهیمی و خروج بخارات
غلیظه و طریان ظلمت غفلت و یکبار دست مجذوے بگرفت و در قصعه طعام خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله
وتوكلا على الله این حدیث با حدیث فر من المجذوم کما تفرون من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق دران و تحقیق این
مبحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ مخورید که شیطان
بدست چپ میخورد و مے آشامد ازینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسے شکایت کرد پیش آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم از انکه چندان میخوریم سیر نے شوم فرمود متفرق مخورید همه بایکدیگر خورید و
یاد حق کنید تا برکت بر شما نزول کند

فصل در سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم درین

در حدیث صحیح ثابت ست که افضل الاسلام و خیره اطعام الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف یعنے
فاضل ترین و نیکوترین امور مسلمانان دو چیز ست یکے خورانیدن طعام دوم سلام کردن بجمیع مسلمانان بر آنکه شناسی
و بر آنکه نشناسی اشارت ست بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی ست و ازینجا معلوم شد که سلام حق
اسلام ست نه صحبت و در عبادت و مانند آن اختلافے ظاهر مے شود نزد بعض حق اسلام ست و نزد بعض حق صحبت
چنانچه در سابق بدان اشارت کردیم و در صحیحین ست که چون باریتعالے آدم را بیافرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت دریت تست پس آدم برفت و
بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله پس و رحمة الله زیاده کردند و
در رد سلام زیادة و رحمة الله احب و احسن ست و زیاده بران و برکاته آمده و در بعض روایات و مغفرته نیز آمده چنانکه
بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جائز ست و پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم همیشه میفرمود بافشاے سلام و ادا
سلام آنست که آنکس که بر وے سلام میکند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل ست و احتمال دارد که مراد بافشا اظهار
و تعمیم آن باشد با آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان به بهشت نروند تا ایمان
نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را براے خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری ست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان
الانصاف من نفسک و بذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات ست چه انصاف
موجب اداے حقوق خالق و مخلوق ست بر وجه اتم و انصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن ست و چون در صورت
اداے حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ ست گویا نصفا نصف قسمت یافت ازین جهت او را انصاف گفتند و بذل سلام
بر عموم خلائق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی ست و اطعام طعام و انفاق مال که از جود و رحمت و شفقت ست
خصوصا از سر قلت و درویشی چون با انصاف جمع کنی جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلے الله علیه وآله
وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت زنان و ... میگذشت و سلام
میکرد و اگرچه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
گذرنده بر نشسته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این بتقدیریست که پیش آیند و کس در راه اما اگر یکے

آمده که بعد از خوردن آب این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا **تنبیه**
معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول و تحمید در آخر و بعضے از مشائخ بر هر لقمه بسم الله گویند و ذکر خدا هر چند
فضیلت دارد خصوصاً برائے کسے که مولع و مشغوف ست بدان اما سنت در طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده
که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نبودے گویند که اگر
کسے تنها بود سخن با که گوید بر هر تقدیر شغل بذکر افضل ست این سخن نیک است اما سلوک طریقه اتباع واقتصار بر سنت
از همه افضل **فصل در بیان ادعیه در آمدن بخانه** حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم چون در خانه
خود در آمدے گاه فرمودے که نزد شما طعامے هست و چون حاضر شدے اگر موافق طبیعت یافتے تناول فرمودے
والا ترک کردے و هرگز هیچ طعام را عیب نکردے و گاه گاه طعام را مدح کردے نه مثل مدح اهل شره و حرص بلکه
خوبی او را و نفع و فضیلت آن را بیان فرمودے و کلمه دران باب فرمودے همچون نعم الادام الخل و اطیب الطعام اللحم
و اطیب اللحم لحم الظهر وغیر آن و اگر طعام حاضر شدے و روزه داشتے بگفتے من روزه دارم از برائے اعتذار از عدم موافقت
اصحاب در اکل و ازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام باکے ندارد همچنانکه اگر کسے دشنام و خصومت کند کسے مراورا
بگوید انی صائم ولیکن درانجا گفته اند که در دل خود بگوید برائے منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت
دفع ریا و حفظ اخلاص ست این معنی دران حضرت صلے الله علیه وآله وسلم جاری نبود ولیکن مشائخ طریقت که در مقام
تحقیق حال نفس و علاج او نید گویند که اگر کسے اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر ست آخر آن را قضا خواهد کرد
و بر سر طعام سخن گفتے و بر هر لقمه تسمیه نکردے جز در اول و تحمید در آخر چنانکه سابقاً گفتم و بر مهمانان بر طعام عرض
کردے یعنی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردے چنانچه عادت کریمان ست چنانکه در حدیث ابی هریره و قصه شرب لبن
فرمود اشرب بیا شامید دگر فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب لایزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی
فرستاده که دگر جائے نمی یابم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزے از گرسنگی قریب هلاک بودم و هیچکس
بفریاد من نمیرسید پس با بوبکر گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد ناگاه کاسه شیرے بحضرت رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را طلب دل خود
گفتم که جماعه کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکے بمن دادے تا آسوده شدمے ولیکن از امر خدا و رسول خدا چاره نبود
بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا ابا هریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران را شیر
بنوشان کاسه را برگرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور
خوردم دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومے طعام خوردے ایشان را دعا کردے گاه گفتے اللهم بارک لهم فیما رزقتهم
واغفر لهم وارحمهم و گاه گفتے افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة و ابوالهیثم بفتح ها و سکون یائے
تحتانیه و ثائے مثلثه مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یائے تحتانیه مشدده که از انصار بود حضرت نبوی را صلے الله
وآله وسلم با جماعتے از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وے را گفتند یا رسول الله
مکافات وے چیست گفت هر که در منزل کسے رود و طعام و شراب وے تناول کند وے را دعا کند جزائے وے داده باشد
قصه ابوالهیثم بن التیهان در صحیح مسلم اینچنین آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر بمنزل او رفت و وے

بمردم فرستادے و بدیگران که آنکس بدست وے بآنها سلام فرستادے رسانیدے چنانکه سلام حق گرد بخدیجه در حدیث [redacted] از
ابی هریره آمده که گفت آمد جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه وآله [redacted] است آمده و برائے تو
طعام آورده او را از حضرت حق جل شانه و درود ولیستے و از من سلام رسان و بشارت ده و برا [redacted]
نه در آنجا غوغا و خصومت ست و نه تعب و مشقت و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه
حرا بود و خدیجه برائے وے از مکه طعامے آورده از ینجا ظاهر میشود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از
ظهور نبوت نیز گاه گاه برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و محتمل که بعد از ورود وحی نیز گاه گاهے بتذکر ایام ذوق
و حضور و آرام که در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجه درین زمان بود و ظاهر
آنست که طعام آوردن خدیجه بعد از ورود وحی باشد از خانه که در وے بود بجانه دیگر که آنحضرت صلی علیه وآله وسلم
در وے بود والله اعلم و یکبار دیگر عائشه را گفت اینک جبرئیل حاضر ست و ترا سلام میرساند عائشه گفت و علیه السلام
ورحمة الله وبرکاته در حدیث خدیجه چون مسلم حق سبحانه بود رد سلام معنی ندارد چنانچه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین در تشهد صلوة میگفتند السلام علی الله و علی فلان و فلان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الله
هو السلام یعنی بر خدا دعا با من وسلامت چه گوئید که همه امن وسلامت از وست و در روایتے که سلام از جبرئیل
نیز آمده چون بضمن و تبعیت بود اعتنا بدان نکرد یا آنکه رد سلام دران زمان واجب نشده بود و بعد ازان شد والله اعلم
و چون سلام کردے تمام کردے تا بلفظ و برکاته رسانیدے روزے شخصے در آمد و گفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم جواب داد و فرمود عشرة یعنی ده حسنه باین گفتن ثابت شد دیگرے در آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله
جواب داد و فرمود که عشرون یعنی بزیادت ورحمة الله ده حسنه دیگر ثابت شد دیگرے در آمد و گفت السلام علیک
ورحمة الله وبرکاته جواب داد و فرمود ثلثون در روایت ترمذی و ابو داؤد همین قدر آمده و در روایتے از ابی داؤد
آمده که دیگرے در آمد و گفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فرمود اربعون هکذا یکون الفضائل همچنین میباشد کسب
و تحصیل فضیلتها یعنی اجر بقدر عمل ست و در اسناد این حدیث ضعفے هست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
معتبر و معمول ست و هر کرا بدیدے ابتدا بسلام کردے این سخن مکرر شده و عنقریب گذشته است و ذکر وے
در هر جا بتقریب و توطیه عدیل است چنانکه گفت و اگر کسے بر وے سلام کردے مثل آن یا افضل ازان بر وے
رد کردے علی الفور بے تاخیر مگر عذرے بودے مانند نماز یا قضائے حاجت یعنی بول و غائط و جواب سلام را چنان
گفتے که مسلم بشنود و باشارت و ایما اکتفا نکردے مگر در نماز که در احادیث صحیحه ثابت شده که اگر کسے در نماز بروے سلام
کردے بانگشت مبارک اشارت کردے بجواب در احادیث چنانچه در باب نماز گذشته اشارت بدست واقع شده
نه بانگشت فتذکر والله اعلم و این احادیث را معارضے نیست مگر حدیثے مجهول الراوی که من اشار فی صلوته اشارة تفهم
عنه فلیعد صلوته کسے که اشارت کند در نماز خود اشارتے که فهم کرده شود از وے مے باید که اعادت کند نماز را که باین اشارت
فاسد شده و این حدیث معارضه آن حدیث را نمی شاید و قابل تمسک نه و در ابتدائے سلام السلام علیک ورحمة الله گفتے
و کراهت [redacted] علیک السلام ابو جری هجیمی گفت نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و گفتم

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند وار د کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات هر که ابتدا کند بسلام فضلیت اورا بود و اگر راجح و زائد بود و ابتدا کند بطریق اولی فضلیت اورا بود چنانکه آن حضرت میکرد صلی الله علیه وآله وسلم و میفرمود که نزدیکتر وا ولی ترخلق بخدا تعالی آنکس ست که پیشی میگیرد در سلام کردن و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون درآمدے سلام کردے و چون بازگردیدے سلام کردے و میفرمود اذا قعد احد کم فلیسلم واذا قام فلیسلم و چون بیاید و به نشیند یکے از شما در مجلس باید که سلام کند و چون برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولی باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت درآمدن ست سزاوار تر بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن ست و جاے دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم علیه چون ملاقات کند یکے از شما مصاحب خود را باید که سلام کند بروے فان حال بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حائل شود میان آن دو کس درختے یا دیوارے پس ملاقات کند یکے دیگرے را باید که سلام کند بروے درین ملاقات نیز یعنے باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مبالغه ست در حث و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد درآمدے افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز بگذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم درگاه عزت ست جل جلاله مقدم ست بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان ست و تقدیم حق عباد در جائے ست که ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچه در قصاص و مانند آن و چون شب درخانه درآمدے سلام که سنت ست نزد درآمدن بر اهل خانه نوعے کردے که بیداران بشنیدندے و خفتگان بیدار نشدندے و میفرمود السلام قبل الکلام و لا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم یعنے اول باید که سلام کنند بعد ازان کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید کسے را بطعام پیش ازان که سلام کند مقصود تقدیم سلام ست بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول یا بلفظ خطاب خوانند نیز رواست اگر بروایت درست آید والله اعلم و مصنف میگوید هرچند در اسناد آن ضعفے هست اما عمل اهل اسلام برانست که اول سلام میکنند بعد ازان کلام میکنند و یا میخوانند و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثے دیگر وارد ست السلام قبل السوال فمن بدأکم بالسوال قبل السلام فلا تجیبوه یعنے باید که اول سلام کنند و بعد ازان چیزے پرسند و طلبند و هر که ابتدا بسوال و طلب کند جوابش ندهید و اجابتش نکنید بجهت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده هر که سلام نکردے اورا دستوری درآمدن ندادے و دیگران را نیز منع کردے از اذن و دستوری درآمدن دادن مر کسے را که ابتدا بسلام نکردے و میفرمود لا تأذنوا لمن لم یبدأ بالسلام اذن نکنید مر کسے را که ابتدا نکند بسلام و کلدة بن حنبل گفت مرا صفوان بن امیه نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد با هدایا از شیر و خیار و لبا پس درآمدم پیش ازانکه سلام یا استیذان کنم فرمود بازگرد و بگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان نزد دخول یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومے آمدے از برابر در نیامدے ! از طرف راست یا چپ نزدیک درآمدے و گفتے السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانها را دران ایام پرده نبود کذا جاء فی الحدیث و هر کرا بدیدے بروے سلام کردے و سلام کردے از کسیکه بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

عن الجلوس و در بعض نسخ عن المجالس و جلوس نیز جمع جالس ست چنانچه قعود جمع قاعد آن بر واحد هم یعنی کفایت میکند از جماعت
چون بگذرند بر کسی سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار نیست که هر یکی سلام کنند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام
کرده است کسی که یکی از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
و وجوب جواب سلام بر سبیل کفایت ست اگر یکی بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از رواة آن سعید خزاعی ست و جمعی او را
تضعیف کرده اند ولیکن عمل اهل اسلام بر نیست و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم آن بود که چون کسی سلام کسی
بروی عرض کردی جواب بر مبلغ که سلام کسی میرساند و مبلغ عنه آن کسی که از وی سلام میرساند رد کردی چنانکه در سنن ثابت
ست که شخصی گفت ان ابی یقرئک السلام بدرستی که پدر من میرساند ترا سلام فرمود علیک و علی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو
سلام و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم بود که کسی که از وی منکری عظیم یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع
واجب بود در غایت زشتی ظاهر شود از وی اعراض کند و از سلام و جواب سلام وی را محروم گرداند و گاهی دیگران را نیز
میفرمود که بر آن کس سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده بودند از غزوۀ تبوک آمده است
بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام را از اعظم شعار اهل اسلام ست چنانکه از عادات شریف آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت ست و از فحوای کریمه • ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا الآیۃ
میگردد و در بلاد هندوستان بغایت مهجور افتاده و انحنا و انثنا یعنی پشت خم کردن و دوتا شدن که شعار اهل کتب
قائم مقام آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شائع گشته و بلفظ سلام نزد بیشتر
خلائق از سوء ادب و عدم تمییز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکا[redacted] آن منتهی
رسانند و بذل مجهود باقصی الغایۃ کنند و در احیای این شعار عظیم الشعائر دین تلف نمایند و آن را از اعظم قرب و اشرف
وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از ینجا معلوم میشود که شیخ ببلاد هندوستان رسیده و رسوم و عادات
ایشان دیده است چنانچه ظاهر ست و در احوال وی نیز نوشته اند **فصل در استیذان** در صحیح ثابت شده که سلام پیش
از استیذان بودی فعلا و تعلیما یعنی فعل آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود
و امر کرد که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها • و چون واو نه برای ترتیب ست این آیت
مجمل بود در تقدیم و تاخیر یکی ازین دو بر دیگری و سنت بیان آن کرد روزی شخصی بر در آمد و گفت االج آیا در آیم آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم کسی را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا بگوید السلام علیکم اادخل
آن شخص شنید و گفت السلام علیکم اادخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سه بار ست اگر اذن یافتی
در رو والا باز گرد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المومنین عمر کسی را برابو موسی اشعری بفرستاد تا بیاید ابو موسی
بر در عمر آمد و سه بار سلام داد جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابو موسی گفت چه شد ترا که نیامدی
نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند برگشتم و بتحقیق فرمود مرا رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم
چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن نداده نشد باید که برگردد عمر فرمود گواه بیار برین که این را آنحضرت صلے الله علیه و آله
وسلم فرمود پس ابو سعید خدری را آورد تا بر آن گواهی داد و اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر از ابو موسی نه از آن جهت بود
که خبر واحد مقبول نیست خصوصا از مثل ابو موسی که از کبار صحابه ست بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بآن جرات نکنند

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت است شعرا وغیر ایشان را که مردگان را باین صیغه تحیت کنند پس ازان در حق احیا احتراز کن نه آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام بود و لیکن چون در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام دور نباشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک برای احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت است که وضع و شرعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا موهم خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم چنانچه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا آن مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام وعلیک السلام بواو گفتنی که قبول سلام مسلم و جواب بروی معنا افاده میکند بخلاف ترک واو که موهم بعدم قبول است کما لا یخفی و بعضی از فقها مثل حمید گفته بی واو جواب دهند جواب نشود و فرض ساقط نگردد و چه مخالف سنت است و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای اهلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید بابراهیم که جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز ترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اسات و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجملهٔ اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه بفعلیه پس این وجه جبر آن نقصان کند فتامل ونهی فرمود از ابتداء سلام باهل کتاب ابوهریره روایت میکند لا تبدؤا الیهود والنصاری بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را بالسلام واذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان تا از میانه راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و بیکسو شوند و علما را دو قول است جماهیر اسلامیان بمنع ابتداء سلام قائل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان هم دو قول است جمهور برانند که جواب سلام ایشان واجب است و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب در استعمال بدعت در اعتقاد و مراد ازین چنانکه مذاهب باطلهٔ اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق تعصب و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که چون سلام کند یکی از یهود بر شما و گوید السام علیک در جواب وی بگوئید وعلیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید و مستحق آنید و سام بمعنی موت و هلاک بود و از عائشه آمده که در آمدند قومی از یهود بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفتند السام علیکم گفتم من بل علیکم السام واللعنة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یا عائشه خدا رفق و نرمی را دوست میدارد در همه چیز اینهمه فحش و درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم وعلیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان ساخته ایم و درین روایت از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراک وی صلی الله علیه وآله وسلم درین دعا لازم نیاید و بعض شراح گفته که معنی عطف آنست که موت مشترک است میان ما و شما و بعض گفته اند که واو درینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع ابتداء سلام بر اهل کتاب بر تقدیری است که باستقلال بود و بر خصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح آمده است که بر جماعتی از مسلمانان و مشرکان عبدهٔ اوثان میگذشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد است که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و یجزی

آدمی را از نشاط در طاعت پس شیطان بآن خوش گردد و میفرمود چون یکے از شما عطسه کند و حمد خداے تعالی بگوید واجب
و حق ست بر هر مسلمانے که حمد وے را بشنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاؤب از شیطان ست چون - را تثاوب آید
باید که آن را دفع کند چند انکه تواند زیراکه یکے از شما چون تثاوب کند یعنے مبالغه دران کند و دهان را با فراط کشاید بخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکے از شما ها بخندد شیطان از وے و در صحیح مسلم ست
که چون تثاوب کند یکے از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیراکه میدر آید در وے شیطان و در صحیح بخاری ست
که چون یکے از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس
در جواب وے بگوید یهدیکم الله ویصلح بالکم و شخصے را در حضرت رسالت صلے الله علیه و آله و سلم عطسه آمد او را
یرحمک الله گفت و دیگرے را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و مرا نه گفتی
فرمود انکه او حمد خدا گفت و تو نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان ست بدیدن
بلیت بر کسے و تشمیت عاطس بجواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا
خلاص شد بنا بر آنکه صیغه تفعیل براے ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت ست که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گویند و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش ست چون
بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید دریغ
ندارد و آنچه شرط نصیحت و نیکخواهی و اداے حق اوست بجاے آرد و دران خیانت نورزد و چون عطسه کند یرحمک الله
گوید و چون بمیرد بجنازه او رود و این حدیث در باب عیادت مریض گذشته است و دلالت دارد بر آنکه
عیادت از حقوق اسلام ست نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود ست بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند
یکے از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علے کل حال و بعضے از محققین گفته اند که تحمید حق باین صیغه خوب نیست چه
از وے بوے شکایت مے آید اما نه بقصد این معنی تمام ست و لیقل اخوه او صاحبه و باید که بگوید همنشین وے که بشنود
تحمید را از وے این را که یرحمک الله و یقول هو و بگوید او یعنے عاطس یهدیکم الله ویصلح بالکم و ظاهر احادیث
صحیح آنست که تشمیت فرض ست بر هر کسے که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکے مجزے نیست از دیگران و این قول
جماعتے از اکابر علما ست و این ظاهر ست و نزد بعض سنت ست علے الکفایه و گفتن یکے از حاضران کافی ست
کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور ست و ایشان بآن نکنند مگر خواص صلحا
و تتبعان سنت نبوی صلے الله علیه و آله و سلم و اما عموم خلائق این معروف را ندانند و نشناسند نسأل الله تعالی
السلامة و در سنن ابی داود ست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصے نزد پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم عطسه زد
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم فرمود علیک و علی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو فرمود اذا عطس احدکم
فلیحمد الله چون عطسه کند یکے از شما باید که حمد گوید خدا را و لیقل من عنده و باید که بگوید کسے که نزد اوست یرحمک الله
ولیرد یعنے علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا و لکم و آنکه فرمود در جواب وے
علیک و علی امک دو اشارت ست یکے آنکه سلام درین محل بیموقع ست چنانکه کسے در وقت اراده سلام بر تو سلام و بر مادر
کند دوم آنکه تذکیر وے ست بآنکه ادب امیان ست و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کنار مادر آداب زنان

خصوصاً در امثال و اینها از خلفا و امرا و میفرمود اگر کسے بے دستوری در خانۂ قومے نگاه کند حلال ست ایشان را که چشم وے را

بر کنند ولا دیة ولا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر وے را گویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت یا لقب خویش که بدان بے اشتباه تشخیص ذات وے حاصل گردد ذکر کند چنانچه جابر گفت آمدم بر در آن حضرت و بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ از من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بجسب شناخت آواز افادۂ تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم مکروه بود نگویند بهتر و نیز تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعض از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که مبنی از هستی و انانیت ست اما این سخن علے عمومه درست نیست بلکه مخصوص ست بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود و الا چندان در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابو بکر گفت انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم ست و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد و اگر کسے را طلب یکے فرستاده باشند و برابر وے بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس

بجاے اذن ست چنانکه گفت و در حدیثے که ابو هریره در سنن ابی داود روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی طعام چون خوانده شود یکے از شما بسوے طعام ثم جاء مع الرسول پس آمد با رسول فان ذلک اذن له یعنے آمدن او همراه رسول اذن ست مر او را و احتیاج باستیذان نیست و هرگاه در محلے اعتزال خواسته و خلوت داشته شخصے را تعیین فرمودے که بر در باشد و کسے را بے اذن درون نگذارد چنانکه روزے در بستانے که بر بیر اریس بود در آمد و ابو موسے اشعری را دربانی فرمود تا هیچ کس را بے اذن نگذارد پس ابو بکر بیامد و در زد ابو موسے گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از ان عمر فاروق آمد چون خبر وے رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت پس از ان عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائے که بر سر وے بیاید و با بعضے از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که دو سه کس نزد من اند در آ که ترا اذن ست و با ابن مسعود فرمود که اذن تو انیست که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسے آهسته در سخن باشم در آ مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردے بحضرت رسالت آمد صلے اللہ علیه وآله وسلم و گفت آیا استیذان بر مادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی

فصل در بیان عطسه

چون حضرت نبوی را صلی اللہ علیه وآله وسلم عطسه آمدے دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادے و آواز عطسه را فرو خوابانیدے و در روایت ترمذی و ابو داود آمده است روے خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را پست کردے و میفرمود که تثاوب یعنی فازه باز کردن و عطسۂ سخت از شیطان ست و باری تعالی عطسه را دوست میدارد و تثاوب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفاے قواے ادراکیه است پس باعث میشود صاحبش را بر خضوع و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج ست زیرا که موذی از جانب معده بجانب دماغ میدود و اگر دماغ صحت و قوت دارد آن را منع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمی آید که منع آن کند و تثاوب ناشی میگردد از امتلا و ثقل نفس و کدورت حواس و مورث غفلت و کسالت و سوء فهم ست و مانع ا

کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یتفاول ولا یتطیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فال نیک میگرفت چنانکه اورا مردے پیش مے آمد و نام وے می پرسید اگر نام راشد ونجیح ومفلح وامثال آن می آمد خوشحال میشد وآنرا تفاول برشد ونجاح وفلاح میگرفت وتفول وے صلی الله علیه وآله وسلم باسما بسیار بودے چنانکه اگر عاملے را بجائے میفرستاد نام وے میپرسید اگر نام نیک داشتے خوشحال میشدے واثر خوشحالی در چهرهٔ مبارک پیدا شدے واگر نام بد داشتے اثر کراهتے در روے شریف دیده شدے وهمچنین در اسماے قریات ومنازل اما فال بد که آنرا تطیر گویند واصلش هم از طیر است نگرفتے وآن را در کردن کار وگذاشتن آن اعتبار نه نمودے وفرمودے الطیرة شرک واگر ناگاه کسے را در دل وهمے گذرد وتوکل بر خدا کند تا از شر آن محفوظ ماند واین دعا بخواند اللهم لا تطیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا آله غیرک ودر روایتے اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیآت الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله وبالجمله فال بد زدن وشوم گرفتن منهی عنه است ودر جامع الاصول از کتب سته احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسپ وزن وسراے ودر روایتے اگر شوم باشد درین سه چیز خواهد بود ودر روایتے بجاے سرا مسکن آمده ودر روایتے در منزل وخادم وفرس پس بعض علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد وآنچه مقصود ست از آنها بحسب دلخواه نیاید نه بمعنے آنکه در ذات آنها شومی ونامبارکی بود وبعض میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتے نهاده باشد که در غیر اینها نباشد والله اعلم وقول مصنف که گفت وامثال آن اشارت ست بر شوم دیگر از جاهلیت ویکے از ان طرق ست بفتح طا وسکون را وتفسیر کرده اند او را بضرب بحصے که فال زنان عادت دارند وبعض بخط رمل وبعض گفته که آن نوعے از کهانت ست که براے اخراج ما فی الضمیر کنند ودر حدیث آمده است که عیافت وطرق وطیرت نوعے از جبت ست وجبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند وبالجمله چون عادت جاهلیت همچنین بود صاحب شرع تفویض کرد آن را بتوحید وافتقار وعبودیت تو ... وسوال رشد وفلاح از موهب مطلق که از مخیرات در دست قدرت اوست واستخاره متضمن این معنی ست ودر مسند امام احمد ست از روایت سعد ابی وقاص که سعادت پسر آدم در استخاره ست [illegible] بقضا وشقاوت پسر آدم در ترک استخاره ست وناخوشنودی بقضاے حق ودر صحیح بخاری ست از جابر که گفت تعلیم میکرد مارا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را وقول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود سعادت پسر آدم در استخارت ست ورضا بالقضا یعنے بنده باید که از خدا خیر خواهد بعد از ان هر چه واقع شود بدان راضی گردد وبفعل وے تعالی راضی بود که خیر در آن ست ودر حدیث انس ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عزم سفر نکرد هرگز الا که در آن زمان که خواست برخاست این دعا گفتے اللهم بک [illegible] ست والیک وجهت وبک عصمت وعلیک توکلت اللهم انت ثقتی وانت رجائی اللهم اکفنی ما اهمنی وما لا اهتم وما انت اعلم به منی عز جارک وجل ثناؤک ولا آله غیرک اللهم زودنی التقوی واغفرلی ذنبی ووجهنی للخیر اینما توجهت این دعا واکثر ادعیه فصل آینده وسابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است با دنی تغیرے وتفاوتے دران وانچه بعضے از محققان مشائخ کبار گفته ونوشته که شخص باید که هر روز در میقاتے معین دو رکعت نماز استخاره بگذارد وبگوید اللهم انی استخیرک بعلمک [illegible] فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم [illegible] ان جمیع الخیر فیه فی حقی وفی حق اهلی وولدی وفی حق غیری وجمیع ما تحرک فیه غیری فی حقی

کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او بجهت سرایت صفات او در وی پس متفقه شد بدعا مر مادر او را بالسلامت از
آفات و در بعض شروح تقدیر علیک و علی ابیک چنین کرده که علیک الویل و علی ابیک یعنی وای بر تو که ادب نیاموختی
و وای بر مادر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و تشریع حمد در وقت عطاس ازان روست که عطسه نعمتی ست
و سبب حصول منفعتی بخروج مخارات محتقنه از دماغ و بقای آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل تفصیل تر
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر باره عطسه
زد تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را زکام است ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسه اول است و بس و در دوم نیست و
در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را
زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه بر سه زیاده شود
پس آن بعلت زکام است و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته
بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران مجمع حمد بگویند تذکیر را یعنی
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است چه اگر تذکیر سنت بودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی بودی بفعل آن **فصل در**
اذکار سفر اول ذکری و دعای که در مبادی سفر مشروع و مسنون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص
بسفر نبود بلکه بر جمیع کارها مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا باستقلال بهمین نیت بگذارد و اگر بگذارد اولی و افضل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ماثور
قراءت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسئلک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة
امری او عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته چون عادت اهل جاهلیت
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند استقسام بازلام کنند و بر تطیر و عیافت و فال و تطیر و امثال اینها که شعار اهل شرک و کفر است
استقسام طلب قسمت و معرفت قسم است و ازلام جمع زلم بفتح زای و ضم وی و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه قدح میگرفتند بر یکی افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل
و بر سوم لاشئ یا خالی هیچ ننوشته در ظرفی می انداختند و یکی از اینها را می برآوردند اگر افعل می آمد در پی آن کار میرفتند
و اگر لا تفعل است باز می ماندند و اگر خالی و لاشئ آمد باز می انداختند تا آنکه یکی از افعل و لا تفعل برآید و زجر طیر راندن
پرندگان چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید می ایستادند
و عیافت را تفسیر بزجر طیر و فال گرفتن باسما و اصوات و ممر طیور کرده اند و مراد بفال و تطیر تمسک باینهاست که از عادات
جاهلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیکی و تطیر در بدی است و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون است و قد وقع فی الحدیث

که بوے هیچ ضررے و لزدغے نرسد تا آن زمان که رحلت نماید ازانجا و چون شب درآمدے گفتے یا ارض ربی و ربک الله
اعوذ بالله من شرک و شر ما فیک و شر ما خلق فیک و شر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد و اسود و حیة و عقرب
و من شر ساکن البلد مراد جنیان اند که در خانها مے باشند و محتمل که مراد عام باشد مر جن و انس را و من شر وا لد
و ما ولد و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهائم را از علف و گیاه بے بهره نکنید یعنے چرانیده چران برید و چون
در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید و زود تر بمقصد رسید که بهائم شما بے مغز نشوند و در شب چون خواهید که ساعتے
براے آسائش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب و مرجع هوام و گزندگانست و چون نزدیک
آبادانی رسیدے و بر دیہے یا شہرے مشرف شدے این دعا خواندے اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و رب
الارضین و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن و رب الریاح و ما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة و خیر اهلها و خیر ما فیها
و نعوذ بک من شر هذه القریة و شر ما فیها و چون در سفر بودے و صبح برمیدے این دعا بگفتے سمع سامع بحمد الله و نعمته
و حسن بلائه علینا ربنا صاحبنا فافضل علینا و در روایتے و افضل علینا عائذا من النار این راسه بار باواز بلند گفتے
و نهی فرمودے از بردن قرآن بارض دشمن و بلاد کفر و زنان را نهی فرمودے از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید
باشد الا با محرمے حد سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابو حنیفه سه شبان روز متعین شده نهی سفر مقید باین مسافت
خواهد بود و بقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح بحد و حدے معین نیست شامل یک برید بلکه کمتر ازان نیز
باشد و گفته اند که اگر محرمے نباشد اما زنے باشد که بروے وثوق و اعتماد بود همراه وے نیز جائز است و امر فرمودی که چون مسافر
حاجت خویش گذارد زود رجعت کند باهل خویش و چون در سفر به بالائی برآمدے گفتے لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده و از طروق شب یعنی درآمدن بخانه در شب کسے را که مدتے از اهل غائب بودے منع کردے فعلا و قولا یعنی
طروق شب اختیار نکردے و دیگران را نیز منع کردے بلکه درآمدن بامداد یا عصرگاه فرمودی و چون از سفر رجعت فرمودی اصحاب بلاقات
بیرون آمدندے و فرزندان اطفال را بهم آوردندے و گاہے ایشان را و بعضے از فرزندان اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از
پیش یا از پس و گاہے عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ابیش خود برداشته بود و یک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرون برده
او را ردیف خویش ساخت و همچنان در شهر درآمد و گاه خادمان را که از سفر باز مے آمدند و بشهر قدوم مے آوردند
اعتناق کردے و اگر از اهل خویش بودے روے او را بوسیدے و گاه پیشانی وی را بوسیدے قالت قالت عائشة لما قدم
جعفر و صحابه هرگاه قدوم آورد جعفر بن ابی طالب و اصحاب وے از ارض حبشه در روز فتح خیبر تلقاه النبی پیش آمد
او را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقبل بین عینیه و اعتنقه پس بوسه داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
میان دو چشم جعفر و در کنار گرفت او را و در روایتے آمده که فرمود نمیدانم که بفتح خیبر خوش شدم یا بقدوم جعفر و کان
اصحاب رسول الله و بودند یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذا قدموا من سفر چون قدوم مے آوردند از سفر
تعانقوا در کنار میگرفتند یکدیگر را و نیز در حدیث عائشة آمده که قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من بود پس زید آمد و در بکوفت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تن برهنه جامه کشان از
خانه برآمد و در کنار گرفت او را و بوسه داد و هرگز ندیده بودم من آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اینچنین و در بعض

وفی حق اہلی وولدی وما ملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیہ فی حقی وفی حق غیری وجمیع ما یتحرک فیہ غیری فی حقی وفی حق اہلی وولدی وما ملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری فاصرفہ عنی واصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی بہ ہرچند درین کیفیت استخارہ حدیثی نیافتیم اما عمل برین موافق حدیث استخارت ومناسب اتباع سنت ست طریقہ مشائخ را ورادگذاردن استخارہ یومیہ است وطلب خیر درین روز وشب وکاتب سطور ہر روز طلب خیر تا مدت عمر کند وتخصیص بروز وشب نتماید وشک نیست کہ تخصیص یوم اقرب باستخارہ سنت ست ولیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزی بیش نیست واللہ اعلم

فصل دربیان ادعیہ سوار شدن حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

چون برراحلہ سوار شدی سہ بار بگفتی اللہ اکبر انگاہ گفتی سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون اللہم انی اسالک فی سفری ہذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطو عنا بعدہ اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل والمال اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا وچون از سفر باز گشتی گفتی آئبون تائبون ان شاء اللہ عابدون لربنا حامدون ودر مسند امام احمد لفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل اللہم انی اعوذ بک من الفتنۃ فی السفر والکابۃ فی المنقلب اللہم اقبض لنا الارض وہون علینا السفر واذا اراد الرجوع قال آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون وچون در شہر در آمدی گفتی توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا حوبا ودر صحیح مسلم لفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکابۃ المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوۃ المظلوم ومن سوء المنظر فی المال والاہل ودر بعض روایات ست کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتی بسم اللہ وچون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت وچون در گاہ سفر وداع کسی کردی مسافر را گفتی استودع اللہ دینک وامانتک وخواتیم عملک ویکی از صحابہ گفت میخواہم تا بسفر روم مرا زادہ فرمود زودک اللہ التقوی گفت زیادہ فرمای گفت وغفر ذنبک گفت زیادہ فرمای گفت ویسر لک الخیر حیثما کنت ودیگری گفت عزم سفر دارم فرمود ترا وصیت میکنم بپرہیزگاری خدا وتکبیر گفتن بر ہر بلندی وچون پشت داد برای رفیق گفت اللہم ازو لہ الارض وہون علیہ السفر ودر سفر چون بر بلندی رفتی تکبیر گفتی وچون فرود آمدی تسبیح گفتی وگاہ در بلندی فرمودی اللہم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال ونہی فرمود از تنہائی در سفر واز استصحاب کلب وجرس نگاہداشتن کلب منہی عنہ است ولیکن برای پاسبانی سرا ومنزل ومواشی وصید مباح داشتہ اند واستصحاب جرس نیز مکروہ است وفی الحدیث لا تصحب الملائکۃ رفقۃ فیہا جرس ودر وجہ کراہت آن بعض گفتہ اند کہ آواز وی سبب اعلام واظہار او وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را راندن مسلمانان خبر نشود تا ناگہان بر ایشان خفتند واین وجہ ضعیف ست وسیاق حدیث چندان موافق نہ وظاہر آنست کہ بجہت کراہت صوت اوست کہ در حکم مزامیر شیطان است واللہ اعلم وچون کسی در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق

و نفخ دمیدنی بیش نیست و برآمدن آب دهن با وے نبود و در نفث چیزے ازان بود از میان لبها و زبان و بعد ازان
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسے نگوید که ضررے بوے نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسے نباید گفت
و خواب نیک بگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم اصحاب را از خوابها
که میدیدند پرسیدے و تعبیر کردے و خوابهاے که خود دیدے بایشان گفتے و تعبیر آن نمودے و بیان حقیقت خواب و تعبیر
خواب دور و دراز ست این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسوسهٔ شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند
تعوذ کند و تغییر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر ست و اگر امرے محبوب و مرغوب از نعمتهاے الٰہی خود
به بیند چنانچه صحت و قدوم دوستے و مانند آن شکرانهٔ آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروہے به بیند
بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسے بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم تقرب نمودے بخدمتے یا امرے محبوب
او را دعاے خیر کردے و باوے عنایتے کردے و بعطاے خاص مخصوص ساختے چنانکه ابن عباس در شبیکه در خانهٔ میمونه
بود و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بنماز شب برخاست آب وضو را براے آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مهیا
کرد در حق وے گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در گاه نعاس چون درآمد
وے میساخت در حق وے فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیتوتت
میکردم نزد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و مهیا میساختم آب وضوے او را و حاجات دیگر را فرمود بخواه
هر چه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر بسے عظیم و مشکل ست چیزے دیگر بخواه گفتم همین میخواهم
فرمود پس اعانت و امداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات است تا سبب
گرده مستحق و قابل آن شوی یعنی من مدد میکنم ولیکن تو بر فرموده رو چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بر فرمودهٔ من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسے که کرده شود بوے احسانے فقال لفاعله پس بگوید وے
مر احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسید در ثناے وے یعنی اگر زیاده برین مکافات
نتواند کرد اینقدر هم کافی و وافی ست و از کسے عبد الله ابن ابی ربیعه دینے ستده بود و چون آنرا وفا کرد در حق وے گفت
بارک الله لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوید بگوئید اللهم انی اسالک من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب ست و وے ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانے
دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آنرا فرو مے نشاند و این مجرب ست و گفته اند که سر در اطفاے تکبیر آتش آنست که در
آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی ست پس ذکر کبریا و جلال حق آنرا فرو مے نشاند و باید که هیچکس در مجلس نه نشیند الا که بیاد حق
برخیزد یعنی مجلس بے ذکر خدا نگذارد و در حدیث آمده است که نه نشیند قومے مجلسے که ذکر خدا در وے نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتے بود برایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک یکے از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولے شنیدم که پیش ازین نمے شنیدم فرمود که این کفارت آن چیز است
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بے خوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم

احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند و دست و پای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بوسه دادند رواه ابو داود و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس درآمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت بتحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جعفر را و تقبیل کرده است او را در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر یکی است اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقها را در جواز معانقه و کراهت آن اختلاف و تفصیلی است و صحیح جواز اوست اگرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سفر برسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه درآمدی

فصل در بیان تعلیم خطبهٔ مهمات

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود الحمد لله نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی حدیث پرسیدم که این خطبهٔ نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبهٔ همه حاجات است و نزد شافعی خطبه مسنون است نزد هر کاری و عقدی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی از شما زنی را بستاند یا خادمی بخرد یا دابه را باید که موی پیشانی وی را بگیرد و بسم الله بگوید و دعا ببرکت بران کند انگاه بگوید اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما جبلت علیه و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلت علیه و اگر کسی داماد شده بودی او را این دعا کردی بارک الله لک و بارک علیک و جمع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی آید شیطان بر وی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نبیند و اگر مبتلائی را ببیند باید که بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائی بوی نرسد ولیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلای دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وی نشنود و ایذا نکشد و اگر به بلای دینی مبتلاست مثل فسق و فجور بلندتر بگوید تا وی بشنود و شاید که متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد از اهل و مال و فرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله که هیچ آفت بآن نعمت نرسد مگر موت اگر چیزی بیند که طبع وی را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول و لا قوة الا بک که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکروهی در خواب بیند باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود که بدهن حرکتی [illegible] میان این دو بود و برق از همه بیشتر است که آب دهن از حلق و کام آرد

تفصیل مذکور ست کسے از کسے سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر گاه ضرورت شاید که سرے باشد که نتوان گفت کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح نخوانید که قزح نام شیطان ست که کفار آنرا بوے نسبت دهند

فصل + در الفاظے که در کراهت آن کسے را خلاف نیست - ملک الملوک قاضی القضاة که بحقیقت جز خداے تعالے دیگرے نباشد سید الناس سید الکل که جز پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دیگرے را نتوان گفت بندهٔ من پرستار من در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم باید که نگوید یکے از شما عبدی و امتی همه مردان بندگان خدا اند و همه زنان و ایشان او اند و نگوید بنده مر صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولائی و در روایتے مولائی نیز نگوید زیرا که مولاے شما خداست و دیگر از جملهٔ آن الفاظ که کراهیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و در بعض آنرا تصحیح کرده و بر سر آن هم نوشته و برین تقدیر این دو لفظ ست من که بطریق انانیت و تکبر گوید دیگر مراست که بمعنے اثبات ملک ست حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دو لفظ را یک عبارت داشته یعنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن مرا نیز راست و ثابت دیگر لفظ نزد من ست کراهت این نیز بجهت اضافت انانیت و اثبات اوست مر نفس را یا بمعنی استبداد رائے و اثبات حقانیت قول و مذهب خود ست که کسے گوید نزد من اینچنین ست و حق همین ست و اما آنکه علما گفته اند عندی کذا نه باین قصد ست دیگر این الفاظ که عمر شما دراز باد چه عمرے که نهاده اند دراز و کوتاه نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع ست که البر یزید العمر و امثال آن بمعنی دیگر ست و مقصود ترغیب بر بر ست نه طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بر دارند میشود ولیکن متعارف خلاف سنت ست ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و زندگانی ست و آن هیچکس را دائم نبود هزار سال بزی این نیز غیر واقع و محال عادی ست پس خواستن آن درست نبود و پوشیده نماند که الفاظ مذکوره بمعنے ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال ست ولیکن باب تاویل و توجیه مفتوح است برین تقدیر ظاهر آنست که کراهت تنزیهی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند والله اعلم و در مسائل اجتهادی نگوید این را خداے تعالے حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چیزے گوید که نص تحریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد مجتهد ست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظهرست نه مثبت ولیکن باوجود آن حقیقت همان ست که مصنف گفت و ادلهٔ قرآن و حدیث را ظواهر لفظے نخوانند و مجازات نامند چه این اطلاق اگرچه صحتے داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل جاهلان که بحقیقت معنے مراد نرسند دور میکنند لاسیما نزد کسانے که شبهاے فلاسفه و متکلمان را براهین عقلیه و قواطع حجج میخوانند نعوذ بالله من الخذلان و در حقیقت دلائل شرعیه احق ست باین اسما که نازل اند من عند الله و صادر اند از حضرت نبوت صلے الله علیه وآله وسلم که ثابت است بآیات باهره و معجزات قاهره که شک و شبهه را بدان قطعاً راه نیست والله الموفق

فصل در باب انشراح صدر حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم که سوره الم نشرح لک صدرک برائے امتنان آن نعمت منزل شده شرح صدر را که بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم اثبات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند بتوسیع و تفسیح او برائے جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر غائب و کاین بائن گشت و مکاره و شدائد از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولے تعالے و تقدس و بایداع اسرار حکم و انوار معارف و علوم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين السبع وما اقلت ورب الشياطين وما اضلت كن لي جارا من شر خلقك كلهم
جميعا ان يفرط على احد منهم او ان يبغى عز جارك وجل ثناءك ولا اله الا انت ویکے دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو
اعوذ بكلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون ونهی فرمود از آنکه
کسے بگوید ما شاء الله وشاء فلان ویکبار کسے با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما شاء الله وشئت هر چه
خدا خواهد وتو خواهی فرمود جعلتني لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی واز ین قبیل است ما در پناه خدا ایم
ودر پناه شما واعتماد ما بر خدا است وبر شما این الفاظ وامثال این منهی عنه است واز ان بوی شرک می آید واز منهیات
آنکه از ان منع فرموده آنکه دشنام نخروس مدهید که وی فرشته را می بیند وآواز میکند ودعا در وقت آواز وی مستجاب
است ودشنام بباد مدهید که موهم عدم رضا بفعل الهی ووضع اوست وهمین حکم دارد شکایت از گرمی هوا
وباد وباران وامثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد واز ان ضرری عاجل متوهم گردد ومسلمانان را بسگ دیگر
ودشنام مدهید طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصبیت ودعوت بقبائل ودو کس بیکدیگر راز نگویند چون سه نفر
باشند تا باعث آزار وتوهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند وغیبتی میکنند وهیچ زنی
محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه وباعث فتنه نگردد ودر دعا نگویند اللهم اغفر لي
ان شئت بلکه در دعا جزم وحتم باید آخر خود معلوم میشود که حق میخواهد اما از جانب بنده عجز ... باید که موجب فتور
در توجه ویقین است سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت وقساوت قلب گردد ودر وصایای بعضی از اعاظم مشائخ
قدس الله اسرارهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگرچه راست باشد بر خود بسته دارد که باعث تعظیم حق
در دل ومورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی
کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن ومن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقي
المکي نور الله مرقده وقدس روحه وافاض علینا فیوضه وفتوحه میفرمود که در اخبار وآثار آمده است که اگر کسی از دیگری
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت واستطاعت ندهد ملعون گردد واگر گنجایش دادن نداشته باشد لعنت
راجع بسائل گردد وحکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام چیزی لوجه الله درخواست خضر فرمود
چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش وثمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی
آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت ومهم عمارت را بخضر سپرد وی در اندک مدت که از مجرای عادت
بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد وتفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص ومظهر
خارق عادت است گفت بگوی که تو کیستی فرمود من بندهٔ خدایم وخدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود
همین لوجه الله است که مرا بندهٔ تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست واو را از قید خدمت آزاد
کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت ودر شرع نام وی طابه وطیبه وجز آنست ونهی
کرد از تسمیهٔ او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیرش باید کرد وادب باید داد
که تلافی آن ده بار بگوید طابه ووجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب است بمعنی هلاک یا نام کافری ست
که وی را بنام وی میخواندند واین کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینهٔ مطهره نوشته شده است

خلق باشند و ازین علم انابت و محبت حق تولد کند و محبت را در شرح صدر مدخلی عظیم ست و چندانکه محبت تمام تر و قوی تر
شرح صدر زیاده تر و اکمل و اتم بود و سبب اعظم و موجب اقوی تر تنگی دلی را اعراض از حق ست و تعلق دل
بغیر آن حجاب و غفلت از ذکر حق و دوستی غیر وی و هر که غیر حق را دوست گیرد بآن معذب شود و در زندان آن چیز
بماند یعنی هر که غیر حق تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل وگرداند و در عالم
از ان سر بدبخت تر و تنگ تر و اندوهگین تر نباشد زیرا که محبت دوست یکی محبت ست که بهشت این جهان
و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دوای همه اندوهها ست و آن محبت حق سبحانه ست بکلی دل و دیگے
محبتیست که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و تنگی صدر و مایه همه بلاها ست و آن محبت غیر حق ست
و از جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق است در همه احوال که مورث نور توحید و سعت وقت و حلاوت ایمانست
و یکی دیگر احسان بخلق خدای تعالی بانچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگری شجاعت ست و دیگری پاک کردن
دل از صفات ذمیمه و معتنب ست صلی الله علیه و آله و سلم درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل بعد از وی
اکمل خلق باشند والله یقول الحق و هو یهدی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت بر ارباب دین و الم و حسرت
نایافت مقصود که وصول و قرب رب معبود ست و خوف و هیبت و دهشت و عظمت درگاه بر مقربان حضرت اله
چنان و چندان غالب و مستولی ست که مجال فرح و سرور و انفساح و انشراح صدور با آن متصور و ممکن نمی نماید
تحقیق آمده است که غم و اندوهی که بر جان سید کائنات بود صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگری نبود و لابد حال
تابعان وی نیز همچنین خواهد بود جوابش آنکه مراد بانشراح صدر سعت حوصله وقت و فسحت میدان حال است
که نهایت کمال و غایت جامعیت همینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه الم نشرح بیان کردیم و این
غم و اندوه و الم و حسرت و هیبت و دهشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی و تنگ
ظرفی است که گنجایش یک جانب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع
آنهمه را در محل خود جا ست و هر یک بجای خود ست انا الضحوک القتول و البشیر النذیر اشارت باین جامعیت است
و حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه بیان این حال و بر ان حضرت نیز صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدای کار بحکم
جبلت که اقتضای آن مقتضای حکمت الهی ست گاه گاهی تضییقی و تنگی طریان می یافت آخر بتربیت و تادیب
حضرت عزت که در مقام تهذیب و تکمیل وی بود شرح صدری نصیب شد که ادای جمیع حقوق و آداب کونی و الهی
بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معارضت ادا می یافت و حصول این حالت اعتدالی و هیئت وحدانی
مر جوهر مقدس نبوت را صلی الله علیه و آله و سلم پرتو جامعیت و وحدت ذات اقدس الهی ست جل و علا و نتیجه محاذات
و مرآتیت وی مر آن ذات کامل الصفات را تعالی شانه و عظم برهانه

باب در عموم احوال و معاش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آن مشتمل ست بر فصول

فصل در خورش حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آنرا رد نکردی و در طلب مقصود تکلف نفرمودی و هرگاه طعامی
صالح از طیبات اطعمه حاضر شدی البته از ان تناول کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی اگر خواستی تناول
کردی و اگر نخواستی ترک کردی و حلوا و عسل بسیار یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهای دیگر خوردی

واز ظلمات جهل وضیق نکرت وتیسیر تلقی وحے بعد از ان که شاق وثقیل بود وباید دانست که بزرگ ترین اسباب
انشراح صدر توحید وایمان ست وبسبب کمال وتمامی وقوت وزیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله
تعالى افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه کسیکه کشاده خدا تعالی سینه او را برای قبول دین اسلام وصفت اسلام
پس وے بر نوریست که وارد است از جانب پروردگار وے وقال الله تعالى فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء حق سبحانه هر کرا خواهد که راه نماید کشاده گرداند سینه
او را برای قبول دین اسلام وهر کرا خواهد گمراه گرداند تنگ کند سینه او را در قبول اسلام چنان تنگ آید ومشقت یابد گویا
بر آسمان میبالآید لاجرم توحید وهدایت از اعظم اسباب انشراح [redacted] از اعظم اسباب ضیق صدر
وتنگدلی واز جمله اسباب انشراح صدر نوریست که باریتعالی در دل بنده می تاباند وآن نور ایمان ست که چون در دل
بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفسراخی در دل وے پیدا آید وچون آن نور فاقد شد در تنگدلی افتاد وبه مشقت
گرفتار گشت قال صلى الله علیه وآله وسلم اذا دخل نور القلب چون در آید نور ایمان ویقین در دل بنده انفسح وانشرح
فراخ شود وکشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک گفتند چه چیز ست نشان در آمدن آن نور در دل که بوسے فراخ
وکشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الى دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز ست یکے روے آوردن
ورجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد ومؤبد ست چه بروشنائی آن نور بدیده بصیرت بعنت الیقین در یافت که
دنیا محل فنا وزوال ست وآخرت باقی ودائم لاجرم روے از دار فنا گردانیده وتوجه بدار البقا آورد والتجافی عن
دار الغرور دوم نشان آن دور شدن ودل بر کندن از سرای دنیا که فریب دهنده وازراه برنده است که بظاهر
خود را آراسته ودفریب نماید ومکر وغنج ودلال خود دل ربایی چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز وشیرین ست
یعنے هم در نظر خوش نماینده وهم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سوم نشان در آمدن
نور ایمان در دل مهیا شدن وساختگی نمودن ست مر موت را پیش از آمدن وے یعنی چنانکه بعد از موت از همه چیز
منقطع وبے تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیاری که درویشان کسب آن کنند وسلوک طریق آن
نمایند این بود واین هر سه علامت مجملا راجع بیک چیز ست که تعبیر از ان بتوجه الى الله یا سلوک طریق الوصول الى الله یا تحصیل
محبة الى الله وامثال آن توان کرد وآنچه در حدیث آمده تفصیل اوست وباید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر
وفراخ دلی بحسب نصیب وے ست ازین نور واز نهجهت ست که نور محسوس نیز در شرح صدر وفرح خاطر حظے وافر دارد وظلمت
محسوس بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور ست ولهذا در خانه روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح ومیل وے بجانب
بیرون بسبب طلب واقبال نور ودر تاریکی چون میل بدرون کند ودر رود خواب آید ویکے دیگر از اسباب آن علم ست
چه علم دل را چنان تسع ومنشرح میسازد که هر گوشه از ان از آسمان وزمین فراخ تر ومفتوح تر ومنشرح تر میگردد
چندانکه علم شخصے زیاده شود انشراح صدر وے زیاده شود ومراد از ان هر علمے نیست بلکه علمے ست که از پیغمبر صلى الله علیه
وآله وسلم میراث مانده است ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما میراث نگذاشتند درهم ودینار را وانما ورثوا العلم
ومیراث نگذاشتند مگر علم دین را که سبب صلاح دنیا وآخرت وفوز بسعادت دارین ست فمن اخذه اخذه بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم
را از ایشان بدیکه بگیرد بنصیبه تمام اشارت بمان علم ست واهل آن علم فراخ دل تر وخوش عیش تر وخلق تر از همه

بلیسیدے وگاہے اطفال وصبیان را بلیسانیدے و در لیسیدن کاسہ نیز حدیثے وارد شدہ و در لیسیدن اصابع فرمود کہ
چون بخورد یکے از شما طعام را باید کہ بلیسد انگشتان را زیرا کہ معلوم نیست کہ در کدام جزو طعام برکت ست و در بعض کاسہ
فرمودہ کہ ہر کہ کاسہ را بلیسد کاسہ او را دعا میکند و میگوید کہ آزاد کند ترا خدای تعالی از آتش دوزخ چنانچہ خلاص کردی
تو مرا از شیطان یعنے اگر نلیسیدی شیطان میلیسید و این سبب ایذائے روحانیت کاسہ میگردد و تکیہ زدہ طعام نخوردے
و فرمودے من نہ۔ ہم ام نخورم تکیہ چنانچہ بندگان خورند و تکیہ بسہ نوع ست یکے آنکہ پہلو بر زمین نہد دوم آنکہ مربع نشیند
سوم آنکہ یکدست بر زمین نہادہ بران تکیہ کند و بدست دیگر طعام خورد و ہر سہ مذموم ست خطابی گفتہ ہست کہ اکثر عامہ
چنان پندارند کہ متکی اینجا بمعنے مائل معتمد بر یک شق ست۔ و مراد نہ آنست کہ متکی اینجا بمعنے معتمد بر فراشے کہ زیر او ست
و متمکن و مستوی بر آنست و مراد آنست کہ در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودے چنانکہ بسیار خواران و اہل شرہ و
متکبران بنشینند بلکہ چنان نشستے کہ گویا ہمین ساعت برخیزد و لقمہ چند تناول کردے و برخاستے و بعض گفتہ اند
کہ اتکا اینجا بمعنے قعود بر وجہ تمکن و استوا ست بلکہ سنت در اکل آنست کہ مائل بطعام و متوجہ و منحنی بوے نشیند و گفتہ اند کہ
حمل اتکا بر میل باحد الجانبین و منع ازان بر مذہب اہل طب ست کہ گویند بخوردن برین وضع منحدر نمیشود طعام در مجاری گوارا
نمیشود چنانچہ باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم و اللیلہ گفتہ کہ نخورد متکی و نہ بر روے افتادہ و نہ ایستادہ بلکہ بنشیند بر دو زانو
یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا بر دارد زانوے راست و بنشیند بر زانوے چپ و چون از طعام فارغ شدے بگفتے الحمد للہ
حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیہ غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنہ ربنا و گاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم من الطعام و سقی
من الشراب و کسی من العری و ہدی من الضلالۃ و بصر من العمی و فضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد للہ
رب العالمین و گاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم و سقی و سوغہ و عادت نبود کہ بعد از طعام دست بشوید دائماً در قصد
دست شستن پیش از طعام و بعد از وے احادیث واقع شدہ است و آمدہ کہ برکت طعام در وضوست قبل الطعام
و بعدہ و نیز آمدہ کہ مسح میکرد بتری دو دست کہ بے شستے بعد از طعام روے مبارک خود را و ذراعین را و سر را
و میفرمود این وضوست ازان چیزے کہ تغیر داد او را آتش رواہ الترمذی و ناشستن دست مگر در طعامے باشد
کہ چرب نبودے و شوربا نداشتے و در احیاء العلوم از بعض بے تکلفان صحابہ رض از ارباب زہد مے آرد کہ بجہت
کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و مندیل ایشان باشنہ پاے ایشان بودے واللہ اعلم
و غالباً نشستہ آب آشامیدے و از آشامیدن آب در حال ایستادگی منع و زجر کردے و یکبار ایستادہ آب آشامید
بعض گویند آن ناسخ نہی ست و بعض گویند نہی ناسخ این ست و بعض گویند شرب ایستادہ برائے بیان جواز بود
و بعض گویند برائے عذرے بود لاجرم بیشتر علما گفتہ اند ایستادہ آب نشاید خورد و چون عذرے مانع از نشستن پیدا
آید ایستادہ روا بود در مواہب لدنیہ مے آرد کہ عادت شریف آن بود کہ آب نشستہ آشامیدے رواہ مسلم
و در روایتے از مسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائماً و در روایتے آمدہ کہ فرمود باید کہ ننوشد یکے از شما آب ایستادہ و
اگر بفراموشی بنوشد باید کہ قے کند و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آوردم من نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلوے را از آب زمزم پس بنوشید ایستادہ و در حدیث امیر المومنین علی رض نزد بخاری آمدہ
کہ وے آب نوشید ایستادہ و فرمود کہ مردم مکروہ میدانند شرب قائماً و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد چنانکہ من کردم

و دوست داشتے و این اثر و مقتضاے ذوق حلاوت ایمان ست که در مزاج ایمان حلاوتے هست من ذاق حلاوة
الایمان و المؤمن حلو اشارت بدان ست و هر روز یک قدح عسل را با آب آمیخته بجرع نمودے که متضمن حل
نافع بدنی ست و گفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج با آب حفظ صحتے ست که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطبا
چه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید معده را و دور میکند لزوجت او را و دفع میکند از وے
فضلات را و گرم میکند او را باعتدال و میکشاید سدها را و آب بارد رطب ست که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند
صحت بدن را و بالجمله آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم هر روز عسل با آب آمیخته خوردے و بران صبر فرمودے
تا شهوت طعام غلبه کردے انگاه قدرے نان جوین با نبے یا ادامے بخوردے و بدان اکتفا کردے در صحیح ثابت ست
و گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت حبارے که طائریست مشهور و گوشت خرگوش در حدیث
بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه
بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت وے فرستاد پس خورد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و در روایت
ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داود آمده آورد که شخصے نزد عبد الله
بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آن را گفت یا عبد الله ابن عمر چه میگوئی در شان این گفت بودم من در مجلس
رسول الله و آورده شد نزد وے ارنب پس نخورد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و منع نیز نکرد و گفت که
وے حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من نمیخورند و در زمین ما نمی باشد از ان
خوردن او را ناخوش دارم و گوشت خر گور و گوشت ماهی و عنبر عبری و خرماے تر و خرماے خشک و شیر خالص شیر
آمیخته با آب و نان با خرما و نان با سرکه و نان با پیه گداخته و نقیع خرما و نقیع تمر و زبیب آنچنان بود که آن را در آب
بنهادند تا حلاوت وے بیرون افتد و قسمے ازان نبیذ ست که تمر یا زبیب را در آب انداخته نگاه دارند تا شیرین
شود و تیزی حادث گردد و از هر دو قسم براے آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم میساختند و تخصیص مصنف بذکر
خرما غالبا بجهت عادت ست که اکثر ازان سازند چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور ست و تمام این بحث در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
و دیگر ازان طعامها که حضرت صلے الله علیه و آله وسلم خورده خربزه و خرماے تر با خیار و جگر گوسفند بریان کرده و گوشت
قدید و کدوے پخته و پنیر و ثرید و نان با زیت و خرما با مسکه و خرماے تر با خربزه این مجموع ثابت شده که تناول
فرمود و فی الجمله هر چه از طیبات حاضر شدے رد آن نکردے و اگر چیزے حاضر نشدے صبر کردے تا بجدے رسیدے
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستے و گاه سه ماه بگذشتے که در خانه وے آتش نیفروختندے و چون طعام حاضر شدے
بر سفره نهادے و بر زمین بسط کردندے طعام بر سفره خوردن مسنون ست که یاد از سفر آخرت میدهد و سفره آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم از ادیم سرخ بودے و الآن ساختن آن از برگ خرما دران دیار متعارف ست غالب آنست
که در زمان شریف نیز خواهد بود و آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم طعام بر خوان مرتفع نخوردے چنانکه عادت ملوک
و متکبران ست و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم بر خوان و سکرچه و پخته نشد براے
وے نان تنک و سکرچه پیاله خرد را گویند چنانچه اهل تکلف و تنعم در پیالهاے خرد طعامهاے متعدده نهند و بخورند و اکثر
نان جو نا بیخته خوردے و طعام را بسه انگشت خوردے ابهام و سبابه و وسطے و چون فارغ شدے انگشتان

اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه‌ایست که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن ست و
آنچه بیرون میرود از وے مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آن نیست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی ست اما مقابلت وے
بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث ست که در صحیحین و جامع ترمذی آمده
که پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جبهٔ رومیه تنگ آستین را و در روایتے جبهٔ شامیه از صوف تنگ
آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین برآورد و بعضے چنان تنگ آستین بود که بے آنکه دست برآرد
شستن آن میسر نبود و آمده است که آن را در سفرے پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که
وے بیرون آورد جبهٔ طیالسیه کسروانیه را که در زیر بغلهاے وے و در هر دو شق وے از پیش و پس بدیباج دوخته
بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسرے ست که پادشاه فرس بود و آن از لباس عجم ست مدور از صوف سیاه
و گفت اسما بنت ابی بکر که این جبهٔ رسول خدا ست صلی الله علیه و آله وسلم که نزد عائشه رضی الله عنها بود و چون عائشه رضی الله عنها فوت کرد
بمن رسید و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آن را و به بیماران میدهیم
تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز ست
چنانکه بتصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نے پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر
محمول ست بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع ست و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا
در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگے ست از جامهاے عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام بهم چسپیدن
سیان و ولب بود و ازینجا گرفته شد قبا که نوعے ست از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبوا رطاق جامه
بعض ببعض بهم بربسته انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آنرا گریبان نبود و یک ته وے بر ته دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص
که آن جامه‌ایست که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قبا ها بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب او و در روایتے قبا ها از دیبا بتکمهاے طلا پس قسمت کرد و یکے را برائے مخرمه
که یکے از اصحاب بود و عبد اکرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را
تکمهاے آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود والله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم و بود آستینهاے پیراهن وے تا بند دست و داشت قمیص وے تکمها و بود جیب تکمهاے
آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب ست و در حدیث ترمذی و ابو داؤد از معاویه بن قره آمده است
که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم با قومے از مزینه تا بیعت کنم بوے و بود تکمهاے پیراهن وے
گشاده پس درآوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و مساس کردم خاتم نبوت
را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضے از مردم که نزد ایشان علم بسنت نیست گمان برند که گذاشتن جیب قمیص
بر سینه بدعت ست و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نسا شده بعضے از فقها بکراهت آن
حکم کرده و گفته تشبه بنسا دارد چنانکه بعضے از شراح نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث ست
و معتبر اصل ست و در عرب آنچه متعارف مردان عجم ست عادت نسا ست و بالجمله آنچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علمای

واین احادیث همه صحیح ست و اشکال و تعارضے دران نه و غلط کرده کسے که زعم نسخ کرده برلے چه قائل شوند بنسخ با وجود
امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول ست بر کراهت تنزیه و امّا شرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
قائما برای بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت ست
صلی الله علیه و آله و سلم جوابش آنکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق وے
صلی الله علیه و آله و سلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شارع واجب ست و در حق غیر وے مکروه بود او لے ترک آن
و امّا حدیث قے کردن محمول ست بر ندب و استحباب پس مستحب باشد مر آنرا که نوشید ایستاده که قے کند علما بهذا الحدیث
کذا قال النووی و مالکیه بر آنند که باکے نیست نوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم من
ابابکر صدیق را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که خبر رسیده بما که عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده مینوشیدند و عبد الحق که از اعاظم علماے حدیث ست گفته که حدیث ابوهریره که ناطق ست بنهی از شرب
قائما و قے کردن نزد نسیان ضعیف ست و در اسناد وے عمر و بن حمزه عمری ست و وے ضعیف ست و بعضے از
علما گفته اند که نهی محمول و منصرف ست بکسے که برائے اصحاب خود آب آورد و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان
و رعایت جانب ایشان ننمود و بحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد و اظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است
و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و
با حادیث نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولے و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر است بدنی و مکروه هم بهمین جهت ست
و امام احمد از ابی هریره آورده که وے شخصے را دید که مینوشید ایستاده پس گفت که قے کن گفت برائے چه گفت آیا دوست
میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید با تو کسے که بدتر از گربه و آن شیطان ست
انتهی کلام المواهب و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامیدے یا شیر و مانند آن اول بکسے دادے
که بر دست راست وے بودے اگر چه بر دست چپ وے کسے از وے بزرگ تر بودے و امّا تر بودے چنانکه در حدیث آمده است
که یکبار ابو بکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بدوی بر دست راست و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب باقی آن بدوی داد نه بابی بکر و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که
جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخالد گفت این حق
تست اگر خواهی بده ببرادر خود وے گفت من هرگز ایثار نکنم ببقیه آب دهن تو کسے را پس بخورد و با بن عباس نداد
و این مسئله راجع میگردد بمسئلهٔ دیگر که ایثار در عبادات جائز ست یا نه مثلاً یکے آب وضو دارد و آنرا ایثار کند بر دیگرے
و خود تیمم سازد یا در ایستادن پهلوے امام در جانب یمین تواضع کند و بدیگرے بدهد و خود عقب بایستد جمهور علما گویند
که این جائز نیست و فضیلتے ندارد چه درین ترک تقرب الی الله ست ایثار در امور دنیوی ست نه در امور اخروی
و بعض مشائخ را درینجا سخنے ست که گویند این نیز لے ست به تقرب حق والله اعلم وفصل در پوشش حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله و سلم غالب آنچه پوشیدے جامهٔ پشمینه بودے و صحابهٔ اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین و گاه
پشمینه پوشیدے یا کتان و آنچه حاضر آمدے و میسر شدے از لباس بآن اکتفا نمودے از جبه و قبا و پیراهن
و زیر جامه و ردا و موزه و نعل و این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و در کرمانی ست ثوب مخصوص

زوائدست که مقابل سنن هدی ست در ترک آن اثمی و اسائتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه
حکم عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موکده است نه هم و
خلاف تحقیق ست و مصنف نیز در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بوده و در کتب فقه گفته و ندب لبس
السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفیه و کذا فی سائر الکتب الحنفیة والله اعلم و در بردن عذبه تحت الحنق که از ان
تعبیر بتحنیک کرده و دیافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک
مکروه است و چون جامهٔ نو حاصل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت کسوتنی
هذا القمیص او الرداء او العمامة اسالک خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و من شر ما صنع له + این حدیث در باب
اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وی در ینجا بتقریب لباس است و در آنجا بتقریب
ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردی در آستین و مثل ان چنانچه در پایچه سراویل و این عادت
مستمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رعایت تیامن در هر شئی و گفته اند که مراد شئی ست که متضمن تقریب
و تفضیلست چنانچه دخول مسجد نه خروج از ان که مستحب از ان و در وی ابتدا بیسار ست و همچنین در در آمدن بخانه
و باین قیاس باید کرد و در بر آوردن جامه از بدن ابتدا به یسار کند والله اعلم و جامهٔ سیاه پوشید و بسته اند
گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه بیرون آمد و جامهٔ از موی سیاه پوشیده بود و پوشیدن جامهٔ
سیاه از غیر موئینه نیز مستحب و مسنون ست چنانکه بیاید و قتاده گفت از انس سوال کردم که حضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم چه نوع جامه را دوست تر داشتی گفت حبره و حبره بر وزن عنبه برد یمانی باشد مخطط
بخطوط احمر و گفته اند که دوست داشتن آن بجهت آن بود که وی جامه است چرک بردار دگاه جامهٔ کتان مصری پوشیدی
و گفته اند که جامهٔ کتان معتدل ست در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و نمی چسپد ببدن و فوائد
دیگر نیز دارد و کتان زغیر را گویند که بهندی زبان آنرا السی خوانند و این جامه از پوست درخت او سازند
عائشه گفت جامه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق کرد بوی
پشم شمید در زمان دور کرد چه بوی ناخوش را بغایت کراهت داشتی و بوی خوش را دوست داشتی بجهت طیب
طبع و لطافت روحانیت وی صلی الله علیه و آله و سلم و بسبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل چنانکه در نا خوردن
سیر و پیاز فرمود ابن عباس فرمود پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که بهترین حلها پوشیده بود حله جفت
جامه است رداء و ازار از برد یمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حله حمرا پوشیده و تحقیق
معنی آن نیز معلوم گردد و ابو رمثه گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر دیدم که خطبه میکرد و بردهای سبز
پوشیده بود و برد سبز بردیست که در ان خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص بود چنانکه برد سرخ نیز باین معنی ست
و این بیان واقع است نه آنکه سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکه سرخ خالص زیرا که بتحقیق ثابت شده است
که دوست ترین رنگها نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بیاض خضرت بود و بالجمله در بعض روایات آمده که
گاهی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامهای نفیس بیش قیمتی سبز پوشیده و بالفور آنرا بکسی بخشیده آورده اند
که یکبار خطبه میخواند و بر وی بردی بود که قیمت آن هزار درهم بود چون فرود آمد ببیند خیمه

و در بعضی نسخ [illegible]

محدثین ست گفته شکافتن جیب و گریبان بر سینه است و هذا هو التحقیق و اما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر آنست که مراد بوے
شعار باشد و آن جامه ایست که در زیر جامه دیگر بپوشند و ببدن ملصق باشد و دثار جامه بالا را گویند و اگر مقصود لبس دو
جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و میپوشید جامه را بالاے جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان وے
آنست که در زیر جامه دیگر پوشند و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید و احتمال دارد
که مراد از زیر جامه جامه بود که زیر وے جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه دوتهی می پوشید و ما ذکر این لباس در کتب
تیاغتیم با تعیین مقصود بدان نمائیم و اگر کسے از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید جزاه الله خیرا و گاهے عمامه را عذبه
فرو گذاشتے از میان دو شانه و گاهے بے عذبه میپوشید و گاهے تحت الحنک میبست بدانکه پوشیدن عمامه
سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است مشهور و العمائم تیجان العرب یعنی عمامها عرب را
بمنزله تاجهاست عمر بعمامه را وصف بود و پوشیدن عمامه را زیاده کند عقل و بزرگی را عمامه برکلاه فارق است میان ما
مشرکان و در روایتے عمامه فارق است میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر بند دستارے که میگرداند
او را مرد بر سر خود نورے و دو رکعت با عمامه بهتر است از هفتاد رکعت بے عمامه نماز نفل بود یا فرض و دستار بسته
بیائید در مساجد که عمامها تاج مسلمانان ست لازم گیرید بعمائم که آن سیماے ملائکه است پروردگار تعالے مدد کرد
مرا در بدر و حنین بملائکه که عمامه میپوشیده بودند باین نوع یعنی عذبه و گذاشتن عذبه مر عمامه را نیز سنت است
ولیکن دائمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم چون عمامه
مے پوشید سدل میکرد و معنی سدل همین ارسال ذوابه است طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم میگردانید بند دستار
دستار را بر سر و میخلانید یعنی ذوابه یک طرف دستار را در دستار و میگذاشت ذوابه دیگر را میان دو کتف
و مسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله و سلم بر منبر و بود بر سر وے دستار سیاه و گذاشته بود
طرفین آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر آورده که آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم در آمد بمکه معظمه و بر وے عمامه
سیاه بود و درین حدیث ذکر ذوابه نیست ازینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود و لیکن بعض گفته اند که چون در آمدن مکه
منظر بنا بر قتال داشت و مغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزے کرد که مناسب آن بود کذا فی
المواهب اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المومنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلے الله علیه
و آله و سلم و سدل کرد طرف آن را بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست
مرا رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعبد الرحمن است
و اما عذبه آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم و گاهیکه میگذاشت پس پشت بودے غالباً و بر جانب دست راست
احیاناً و گاهے دو عذبه میبود میان دو کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت ست و بعض گفته اند که اکثر یکدست ست و گفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت ست
و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیست و این سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و ازین

مخالف سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که جامهٔ شهرت بپوشد
روز قیامت او را جامهٔ مذلت بپوشانند پس آتش در ان افروختن گیرد و اشارت ست بآنکه چون قصد کبر و افتخار
بود بنقیض آن معاقب گردد و لیکن جامهٔ شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر انچه جامهٔ نفیس بقصد
تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر انچه بعضی از متزهدان و متریسان جامهٔ دون
و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت
ثیاب و غلظ آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانه روی کنید دران و اقتصاد نمائید
و فرمود من جر ثوبه کسیکه بکشد جامهٔ خود را بر زمین خیلاء بطریق عجب و تکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر
رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه جر و اسبال اکثر در ازار ورود یافته و وعید
در مسبل ازار شدید آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که باین حالت نماز میگذارد باعادهٔ نماز و وضو و نیز در حدیث آمده
که در شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و مسبل ازار را و لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال
در جمیع ثیاب جاری ست و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از
ابن عمر آمده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر
هر چه برسد از جامه بر زمین در آتش ست و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش ست و سبب
در کثرت ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوش بودند و در
حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة
من جر منها شیئا خیلاء الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق ست و ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
اینچنین بودی و فرمود ازرة المؤمن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ ست و هر چه پایان ست
در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین ست و سنت در آستینها نیز تا بند دست ست و در عمامه بارخاسی
عذبات زیاده بر عادت عددا و طولا و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است
مخالف سنت ست و باعث اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از ان بطریق خیلاء ست حرام ست و انچه
بطریق عرف و عادت شائع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگر چه افراط دران بیکراهتی نبود و زنان را نیز همین
حکم ست و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر ست نیز رخصت ست اجهت
تستر کذا جاء فی حدیث ام سلمه و بدانکه کراهت و حرمت ترفع در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیری ست
که بقصد تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامهٔ زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت
حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل وی مثقال دانهٔ خردل کبر بود در بهشت نرود کسی
گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامهٔ من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد آیا این معنی از قبیل کبر باشد
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق و غمط الناس فرمود که این مقدار
از کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی انچه بر وی واجب شده است از توحید حق
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن ممتنع گردد و بندگان خدای تعالی را خرد و حقیر شمرد و خوار دارد و بانکه

وبحشیده ویکبارے جامہ پوشیده بود نفیسه عربان مے آمدند وآن را لمس میکردند ومیگفتند که این جامه بروے از آسمان فرو آمده پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر آینه مندیل سعد بن معاذ در بهشت بهتر و نرم تر ازین ست و وے قریب این ایام فوت کرده بود واکثر انچه از جنس این جامهاے پوشیده از هدایاے ملوک بود که بوے میفرستادند و اینها پیش از تحریم این ثیاب بود واما انچه معتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود از لباس نه ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده است که گفت بیرون آورد بسوے ما عائشه کساء ملبد را یعنی مرقع که ازبسکه پاره بر هم نشسته بود مثل لبد که متلبد شده بود وازار غلیظ درشت را وگفت قبض کرده شد روح رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه واز انس آمده که گفت میپوشید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صوف را یعنی جامه پشمینه را ومیپوشید کساء ملبد را ومیفرمود من بنده ام میپوشم چنانکه بندگان میپوشند

واز اشیاء مبارکه وے صلی الله علیه وآله وسلم که تکیه میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما ووسادۂ وسے که بخواب میرفت بران نیز از ان بود ولیف خرما پوست وسے که آنرا کوفته بجاے پنبه می اندا ختند نهالی وسے از پلاس بود چنانکه بیاید وبیهقی از عائشه آورده که گفت درآمد بر من زنے از انصار و دید فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه که منه دو تو کرده پس فرستاد بمن فراشے را که حشو او صوف بود پس درآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول الله فلانه انصاریه درآمد فراش ترا دید واین فراش را فرستاد فرمود بازگردان این را یا عائشه سوگند بخدا که اگر من بخواهم همراه میگرداند خداے تعالی با من کوههاے طلا را ونقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که درآمد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمر بن الخطاب وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حصیرے افتاده بود واثر آن حصیر پهلوے مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر براے خود فراشے گیری بهتر ازین فرمود یا عمر چه کار ست مرا با دنیا نیست مثال من ومثل دنیا مگر مثل سوارے که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختے ساعتے بستر بخفت وبگذاشت آن را واز عبد الله بن مسعود آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وے در غرفه بود مثل بیت حمام یعنی در گرمی وحقه مثل گرم خانه حمام وافتاده بود بر حصیرے که تاثیر کرده بود در پهلوے مبارک وے پس گریستم فرمود چه چیز بگریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله کسرے وقیصر بر خز ودیبا بخسپند وتو برین حصیر خفته فرمود مگری یا عبد الله ایشان را دنیاست وما را آخرت واز عمر بن الخطاب آمده که درآمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وافتاده بود وبر بدن او جز ازارے نه ونقش کرده حصیر در پهلوے وے وقبضه از شعیر نهاده وچرمے در گوشه افتاده پس غلبه کرد بر من گریه فرمود چرا میگریی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر است در پهلوے خفته واین متاعیست که در خانه تو افتاده کسرے وقیصر در میوها وجویها نشسته وتو پیغمبر خدا وبرگزیده وی گفت یا ابن الخطاب اما ترضی که ما را آخرت باشد وایشان را دنیا وچون حال آن سرور در بذاذت لباس ونفاست مختلف افتاده عادت مردم بعد از وے نیز در ثیاب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید

وبیشتر مردم بر دو گروه شدند گروهے از جامهاے خوب پ... دوری گزیدند وبرقعات وتحقرات اختصار کردند گروهے از اهل لباس فاخر ثیاب اختیار کردند وجامهاے نرم وزیبا با شهرت پوشیدند [illegible] بن هرود ...ه

طریقهٔ ایشان اقتدا بسنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح ست جواب میگویدکه نظر این قوم بر معانی و حکم ست و چون دیدند که سلف صالح بجهت وجدان اهل غفلت و شغل ایشان بدنیاے دنیه خود منهمک و غالی اند و زیب و زینت ظاهر و بجهت تفاخر بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند ایشان را و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده او را و اهل جل و علا و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و سخت شد دلها بنسیان این معنی و ذهول ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیأت را حیله و وسیلهٔ مفاخرت و علامت بر تزهد و یا منعکس شد امر پس گشت در حقیقت مخالفت این قوم در لباس هیأت طریقهٔ سلف و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیأت علامت صدق و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سیدی الامام ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کردند بروے بعضے از منکران اهل بذاذت و رثاثت بقول خود که فرمود ما هذا این هیأت من گویا بزبان حال میگوید الحمد لله الذی اغنانی بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیا من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم دائر ست بر حکمت و نیت انتهی کلام المواهب و بعضے ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری بغداد میگشتند نه جاے معین بود و نه طعامے و نه لباسے جز ستر عورت مے آرند مامور شد بلباسے که ذراعی از ان بدینارے باشد و در لباس نفیس میفرمود هذا کفن المیت و کفن المیت اجمل و هذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر و اختیار رتبهٔ عالی داشت مے آرند که گاهے لباس میپوشید که بچهار درهم مے ارزید و گاهے نفیس قیمتی در غایت نفاست و بالجمله سلامت حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت ست و زیاده بران مباح ست اگر تکبر و خیلا را راه نیابد و توسط و اقتصاد در همه باب اولی و در آنچه قومے را معتاد و متعارف شده و باعث تمییز و تعریف ایشان گشته نیز خصوصیتے هست و مقام قوم عالی ست و مبنی بر نیات و حکم ست که ایشان دانند و الله اعلم

فصل شیخ این فصل را در پوششهاے مختلف جدا از فصل سابق آورد و اگر یکے میساخت هم میشد با آنکه بعضے از مقاصد این فصل خالی از تکرارے هم نیست پس گفت حضرت نبوی صلے الله علیه و آله و سلم ازار یاے پوشیده اگر مراد بازار یاے همین ازار ست که بار دانند کو میگردد خود ظاهر ست و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سراویل بود در پوشیدن آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم آنرا اختلاف ست بعض جزم کرده اند که نپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده است و لیکن خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داود آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شراے سراویل در مکه بود و ابو علی موصلی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزے در بازار با رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم پس خرید سراویل بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که میکشید اثمان را پس آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم بوے فرمود بکش و چرب تر بکش پس آن مرد وزان گفت که من هرگز از کسے نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه بگوید پس ابو هریره گفت واے بر تو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان را از دست بنیداخت و بر جست تا دست آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم ببوسد آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را از وے کشید

احادیث درباب فضیلت زہد و ترک تنعم و ترفہ در دنیا و تحریض و ترغیب دران واقع شدہ ہمچنین در شان تجمل و تنعم
و ترخیص و تجویز آن ورود یافتہ اما بشرط عدم تکبر و خیلا آما اول ترمذی از عائشہ رض مے آرد کہ گفت گفت
مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا عائشہ رض اگر میخواہی لحوق و اتصال بمن باید کہ بسندہ بود ترا از دنیا مثل
توشہ سوارے و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کہنہ مکن جامہ را و میفگن از بدن تا پیوند نکنی آن را و در حدیث
ابی داؤد آمدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بتاکید فرمود آیا نمے شنوید آیا نمے شنوید کہ بذاذت از ایمان
ست بذاذت از ایمان ست یعنے کہنگی جامہ و ترک زینت و اختیار فقر از اخلاق اہل ایمان ست و نیز در حدیث
آمدہ کہ ہر کہ ترک دہد جامہٗ زینت را با وجود قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدائے تعالے حلہ کرامت و
اما ثانی در حدیث ترمذی آمدہ کہ رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا دوست میدارد کہ دیدہ شود اثر نعمت
وے بر بندہ وے یعنے چون خدائے تعالے بر بندہٗ خود نعمتے دنیاوی عطا کند دوست میدارد کہ اثر آن نعمت ظاہر
و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بقدر امکان بے مبالغہ و تجاوز از حد بقصد اظہار نعمت خدا
تا محتاجان قصد وے کنند و طالبان زکوٰۃ و صدقات بروے بیایند و ہمچنین علما اظہار آن کنند تا در چشم عامہ
معزز و مکرم نمایند و ہیبت و عزت علم ظاہر گردد و ظاہر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند. و استفادہ
کنند ہمچنین شرح کردہ اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود مے آرد کہ گفت آمدم من رسول خدا را صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم و برتن من جامہ بود دون فرمود ترا مالے ہست گفتم نعم گفت از کدام جنس ست گفتم از ہر جنس دادہ است
مرا خدائے تعالے از ابل و بقر و غنم و اسپ و بردہ فرمود چون دادہ است ترا خدائے تعالے پس باید کہ دیدہ شود
اثر نعمت و کرامت وے تعالے بر تو و در حدیث دیگر آمدہ است مردے را دید جامہٗ در غایت کہنگی پوشیدہ
فرمود دیگر جامہ نداری این مرد گفت مرا دو جامہٗ نو در خانہ است فرمود پس باید کہ بپوشی آنرا و اظہار کنی
نعمت حق را و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تجمل و تزئین ہیأت و تحسین سنت را دوست داشتے جابر رض گوید
کہ آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روزے بزیارت ما پس دید مردے را ژولیدہ و پریشان موے فرمود
این مرد چیزے نمی یابد کہ بدان اصلاح راس خود بکند و مردے را دید کہ جامہٗ چرکین بر بدن دارد فرمود وے چیزے
نمی یابد کہ بدان جامہٗ خود را بشوید و یکے را یکبار دید پریشان موے و ابتر و بے ہنجار فرمود گاہے یکے مے آید
گویا شیطانے ست و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز چون وافدان بروے میرسیدند احسن ثیاب خود را
مے پوشید و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعہ و عیدین ہمچنین میکرد و صحابہ را نیز میفرمود تا ہمچنین کنند
و بالجملہ معتبر درینباب قصد و نیت ست ترک تجمل و لبس ثیاب ادون اگر از جہت بخل و خست طبع یا از برائے
اظہار فقر و زہد و ریائے مردم بودند موم ست و بقصد زہد و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر
و تفاخر و بطر و اسراف ست نیز قبیح و بجہت اظہار نعمت حق و ادائے شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال
مستحسن مدار بر نیت ست و ازینجاست اختلاف طرق و اوضاع مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم درینباب
و صاحب مواہب لدنیہ بطریق سوال و اشکال آوردہ کہ چون سنت نبوی و طریقہ سلف صالح بر بذاذت ہیأت و رثاثت
ثیاب ست پس چیست حال اہل سلسلہ شریفہ شاذلیہ از صوفیہ کہ تجمل میکنند در ہیأت و ملابس خود و حال آنکہ

وآله وسلم این آیت را «وکذلک نرے ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین» باز پرسید پروردگار جل وعلا یا محمد میدانی در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید وتعالے از برائے اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهائے که مکفر ذنوب وسیئات اند وآن اعمال این ست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز بانتظار نمازے دیگر وپیاده رفتن برائے دریافت جماعتهائے نماز وتازه وسیراب وکامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال واوقاتے که مکروه وشاق بود بر نفس وضو کردن وآب ریختن از جهت ضعف وبرودت ومانند آن وهر که بکند این اعمال را زندگانی کند به نیکی وبمیرد به نیکی وپاک گردد از گناهان خود چنانچه در روزے که زائیده است از مادر وتعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون وگفت پروردگار تعالے درجات یعنی اعمالے که سبب ترقی درجات شود این سه چیز ست افشائے سلام واطعام طعام ونماز کردن در شب در وقت بودن مردم در منام وگفت ترمذی سوال کردم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح ست پس مصنف میگوید در شبے که حضرت مصطفی این واقعه را دید صباح آن شب عذبه را درمیان دو شانه فرو گذاشت یعنی برائے تعظیم وتکریم موضعے که پروردگار تعالے دست خود را بران نهاده در مواهب میگوید که اصل این نکته از افادات ابن تیمیه است وابن قیم گفته است این فائده را اصلے در غیر کلام وے نیافتم وابن عراقی نیز گفته که این اصلے ندارد انتهی والله اعلم وآستین پیراهن مبارک تا بندگاه سر دست مبارکش بودے ودر بعض روایات تا سر انگشتان آمده واگر زیاده بران آمدے بریدے وپیراهن را دوست داشتی وگاهے حمرا پوشیدے ودر بعض روایات آمده که آن را برائے جمعه وعید مهیا داشتے وترمذی ودارمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلے الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب در حله حمرا وبودم من که نگاه میکردم گاهے بجانب وے صلے الله علیه وآله وسلم وگاهے بجانب قمر وآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نیکوتر وروشن وتابان تر بود نزد من از ماه وقول جابر که گفت نزد من از برائے اظهار لذت وذوق خود بدیدار مبارک وے صلے الله علیه وآله وسلم گفته والا نزد همه کس ودر نفس الامر همچنین ست ونیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یکے را از آدمیان بهتر وزیباتر از رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم در حله حمرا چون در نیجا بعضے از مردم را توهم واشتباه آن شده که مراد از حله جامه افریقیمی باشد واز حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت وحله عبارت ست از دو جامه وحمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود ومراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است عبدالله بن عمرو بن العاص جامه سرخ ازرنگ معصفر پوشیده بود گفت این نیست که پوشیده از ان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم کراهت آن فهم د چون بخانه آمد در تنور انداخت وبسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت فرمود هلا کسوته بعض اهلک چرا نپوشانیدی آن جامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لا باس به للنساء زیرا که هیچ باکے نیست در پوشیدن جامه سرخ مر زنان را ودر صحیح آمده که دو جامه سرخ را بر کسے دید فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران ست پس مپوشش آنرا ونیز آمده مردے بگذشت وبر وے دو جامه سرخ بود بران حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سلام کرد آن حضرت سلام ورا جواب نگفت رواه الترمذی

و نیز این عادت اصحاب [illegible] ست [illegible] مبارک خود [illegible] نیستم مردے ام از جنس شما پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل بگرفت و روان شد ابو هریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر ست ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم مے پوشم در حضر و سفر و در شب و روز زیراکه من مامورم بستر و نمی یابم ساترتر ازین جامه چیزے و ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی ست و وے ضعیف ست جداً و بالجمله خریدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را صحیح و ثابت ست و ابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر انیست که خریدن برائے پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وے میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل ولیکن حدیثے در باب لبس او نیاورده زیراکه صحیح نشده بطریقے و شرطے که نزد وے معتبر بود و آورده اند که امیر المومنین عثمان در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتے کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیراکه وے ساترترین ثیاب شماست و محصن و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا اورده بعض المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علیؓ آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنے سوار بر حمارے و بود با وے مکارے پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روے گردانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وے گفتند یا رسول الله وے سراویل پوش ست فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نسائکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب والدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت ست بطرق متعدده انتهی والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاه عمامه بے کلاه میپوشید گاه با کلاه و گاه کلاه بے عمامه و عمامه را عذبه میان دو شانه مبارک [illegible] فرو گذاشتے در اکثر احوال چنین بودے و در بعض احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملا الاعلی قلت لا ادری [illegible] فوضع یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن عذبه میان دو [illegible] مبارک فرو گذاشت و تمام این حدیث چنانکه احمد و ترمذی از عبد الرحمن بن عایش و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند اینچنین ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکو صورتے پس پرسید از من در چه چیز خصومت یعنی بحث و نزاع و گفتگو میکنند فرشتگان یعنی کدام اعمال ست که در فضائل آن بحث و مناظره میکنند و بثبت کردن و بردن آن بآسمان بر یکدیگر مسابقت و مبادرت مینمایند گفتم تو داناتری اے پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را درمیان دو شانه من پس یافتم من سردی دست پروردگار در سینه خود پس منکشف شد بر من و حاصل شد مرا علم هر چیزے که در آسمان و زمین ست کنایت ست از حصول تمامه علوم کائنات علوی و سفلی پس از ان خواند آن حضرت صلی الله علیه

واز انس آمده که جماعت را دیده روز جمعه که برایشان طیلسان ها بود گفت چه بلا مشابه اند این قوم بیهود خیبر و در حدیث
صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم وترمذی آورده که لیس منا من تشبه بغیرنا جوابش چنانچه در فتح الباری
گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام ست که طیالسه از شعار ایشان بود و آن درین ازمنه مرتفع شده پس
در عموم مباح داخل بود وقول انس بتشبیه آن جماعه به یهود بجهت آن بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تطلس
میکردند وغیر ایشان را مجتمع باین هیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان وازینجا کراهت لبس طیلسان علی الاطلاق
لازم نیاید بدلیل روایت وی تطلس وتقنع را از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبعض گفته اند که کراهت انس آن را
بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود ست والله اعلم و در سفر جبه تنگ پوشیدے
جبه رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده است چنانکه گذشت گاهے ازار و ردا پوشیدے و درازی ردا ششش گز
بود و در عرض سه گز و یک وجب و درازی ازار چهار گز بود و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب گز یک دست
که آنرا ذراع گویند واین دو شبر ست و شبر بیست وچهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور ست **فصل**
در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در معاشرت با ازواج طاهرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة وبعضے از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند وان غلط ست وچون مستقیم نیست
آنرا باویلات میکنند وهمه سهو ست ونماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوة بتفصیل ذکر کرده ایم
فلیتذکر و دوست ترین چیزے بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از امور دنیا زنان بود و بوے خوش و در
بسیارے از شبها مجموع حرمهاے یگانه را طواف کردے و در مباشرت قوت سی نفر از قوی ترین داده شده بود
لاجرم مباح شد وے را چندانکه خواهد زن بنکاح خود در آرد نه و زیاده بر نه بدانکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی نیل لذت وتمتع نعمت وحفظ صحت ست چه حبس و احتقان منی مورث ومولد امراض شدیده و سبب
ضعف قوے واعضا وانسداد مجاری ست وتفاخر ومباهات بقوت باه وشهوت جماع وتمادح بدان وتنقیص وتحقیر
بضد آن امرے مقرر ومعروف ست وعادت مستمر ست میان مردان ومحبت نسا ونکاح معدود از کمال
نوع انسانی وموجود در کمل افراد این نوع ست وتمامه انبیا ورسل اهل تزوج وتاهل بوده الا عیسی ویحیی صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار شده بصحبت هاجر ام
اسمعیل بمکه آمدے بجهت کمال شغف او بوے وقلت صبر از وے و داود پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود
وباوجود آن زن دیگر نکاح کرد تا مائة تمام شد وسلیمان علیه السلام را سی صد منکوحه وهزار سریه بود و یک شب بر صد
زن طواف کردے وبخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میگشت بر تمامه زنان
خود در یک شب وآنها یازده تن بودند و در روایتے نه و بودیم ما که تحدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
سی نفر واز طاؤس ومجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتے از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح
است که هر یکے از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل وشرب وجماع ولهذا مباح بود آن حضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم هر متعدد اماکه از زنان که خواهد و درینجا کمال فضل وشرف وامتیاز اوست از سایر رجال است وحکمت در تکثیر
نسا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تا احکام درونی را که مردان را بدان راه نبود بامت نقل کنند

منافی مقام توکل نیست بلکه دران بندگی و امتثال امر الٰہی ست در اتباع و انقیاد باسبابے که خلق فرموده و جبهٔ خسروانی
داشت که تنگا فہاے آنرا فراویز دیباد وخته بود و مراد بجبهٔ طیالسهٔ کسروانیه مکفوف بدیباج که در حدیث واقع شده انیست
چنانچه گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزے که فرمان ہجرت یافته بود نیمروز بخانهٔ ابی بکرؓ
آمده طیلسان در سر کرده اما در حدیث ا[redacted]آمده که کان یکثر القناع یعنے طیلسان را بسیار پوشیدی بعض حمل
بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لبس طیلسان بمعنی پوشیدن سر بردا و انداختن طرف آنرا بر کتف که آنرا تقنع و
قناع نیز گویند بعضے از مردم خلافے کرده اند و آنرا مکروه و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز ست بکراہت
و آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم و صحابهٔ آنرا کرده اند و بعض گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت ست از گرمی
آفتاب و مانند آن و میل مصنف بانجانب ست و مختار جمهور خلاف آنست و شیخ جلال الدین سیوطی در بیان به ساله
نوشته مسمے بطے اللسان عن ذم الطیلسان و در وے احادیث متضمن مدح طیلسان و لبس آن از ان حضرت
صلے اللہ علیه و آله وسلم و بعض اصحاب آورده و گفته که بیهقی در شعب الایمان از سہل ابن سعد آورده که گفت وصف
کرده شده رسول خدا را صلے اللہ علیه و آله وسلم طیلسان فرمود این جامهٔ است که ادا کرده نمیشود شکر او و در حدیث
دیگر آمده که پوشیدن سر یعنے بطیلسان در روز فقه است و در شب ریب ست و فرمود الارتداء لبسة العرب والاقتناع
لبسة الایمان و ترمذی و غیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم که بسیار میکرد
تقنع بثوب خود تا چنان مے نمود که جامهٔ او جامهٔ زیات ست بواسطهٔ پوشیدن سر که دران روغن مے انداخت
و چرب مے شد پس مراد باین جامه گوشهٔ طیلسان ست که بر سر مے نهاد و بعض گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقهٔ است
که در وقت ادهان بدان سرے پوشند و تحقیق که تقنع بمعنی تطلس ست یعنے طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الباری
و در حدیث انس آمده کان رسول اللہ صلے اللہ علیه و آله وسلم یکثر القناع و در روایتے آمده کان لایفارق القناع
و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم معتکف عیادت کند مریض را و حاضر شود
جمعه را و چون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد و حاکم بر شرط شیخین از مره بن کعب آورده که گفت
شنیدم رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم را که ذکر میکرد فتنه را و قریب مے نمود وقوع آنرا ناگاه مردے بگذشت
متقنع در ثوبے فرمود این مرد دران روز بر راه راست خواهد بود پس بایستادم من تا ببینم آن مرد را که کیست ناگاه
دیدم که عثمان ابن عفان ست ظاهر اندکور فتنهٔ قتل وےؓ بود که اهل مصر بدان مفتون و مبتلا شدند و از امام حسین
ابن علیؓ آورده اند که دیدند او را نماز میگذارد و حال آنکه متقنع بود و در روایتے تقنع از وےؓ در غیر این حال نیز آمده و
بخاری در تاریخ خود آورده که طاؤس یمانی را که از کبار تابعین ست دیدند که تقنع داشت و بسیار لیست گفتند بر
چه میگریی گفت بر علم و علما و جاحظ گفته است که قناع از سیماے اکابر و رؤسا ست و شاهد صدق بر آن انست
که رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود و موضعے که میرسید سر او را از طیلسان گویا که ثوب
زیات ست انتهی و ازینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از ان حضرت صلے اللہ علیه
و آله وسلم که پوشید طیلسان را و نه هیچ یکے از صحابه رضوان اللہ علیهم باطل ست و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که ذکر کرد
آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم دجال را و فرمود بیرون آید با وے هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیلسانهاست

ششم ام سلمه تزوج کرد او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت زوج وی ابو سلمه مات سنه تسع و خمسین وقیل اثنین وستین وگفته اند قول اول صحیح ترست وعمر وی هشتاد وچهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که زوجهٔ زید بود تزوج وی در سال پنجم ووفات وی سال بیستم یا بیست ویکم واول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ازواج مطهره فوت کرد وی بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح وی اختلاف ست بعض گویند که در حبشه بود که وی آنجا همراه شوهر خود رفته بود ونجاشی او را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تزوج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم وبعض گویند در مدینه واول اصح واشهرست ووفات وی سنه اربع واربعین یا اثنین واربعین نهم جویریه بنت الحارث در غزوهٔ بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وعقد نمود ونام اول وی بره بود پس تغییر داد او را جویریه مات سنه ست وخمسین دهم میمونه تزوج وی در سنه سبع در سال قضای عمرهٔ حدیبیه در موضع سرف بفتح سین وکسر را که بر ده میل از مکه است ووفات وی نیز در همین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین یا غیر آن اتفاق افتاده واکنون در آن موضع بر سر قبر وی عمارتی ست یزار ویتبرک به یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب یهودیه بود از اولاد هارون علیه السلام ودر غزوهٔ خیبر که در سنه سبع بود بند افتاده پس آزاد کرد او را وتزوج نمود وبعض گفته اند که اول در سهم دحیهٔ کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی را از وی خرید وآزاد کرد مات سنه اثنین وخمسین وقیل خمس وخمسین دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود آزاد کرد وتزوج فرمود در سنه ست ودر وقت عود از حجة الوداع وفات یافت وبعض گفته اند بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سنه ست عشر والاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودخول وی بآنها بصحت رسیده وچندی از آنها پیش از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم رفته بودند واکثر بعد از وی وجماعهٔ دیگر اند از نسا بیست یا زیاده که بعض را تزوج کرده وپیش از دخول مفارقت فرمود وبعض را خطبه کرد اما تزوج نکرد وبعضی از آنها نزد تخییر که در اراده دنیا وزینت آن یا ارادهٔ رضای خدا ورسول بحکم نص قرآن یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوٰة الدنیا وزینتها الخ وارد شد اختیار دنیا کردند وبدر رفتند وتفصیل آن در جامع الاصول مذکورست واما سراری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار بود مشهورترین آنها ماریهٔ قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه ومصر اهدا نموده بود واز وی ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد ووی در مدت رضاع وفات یافت وبعض ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سراری داشته اند وگفته که آزاد نکرد او را ووطی وی بملک یمین بود دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخشیده بود دیگر نیز در بعضی از غزوات بند افتاده بودند والله اعلم واز آنچه مذکور شد وجه طواف بر نه یا یازده هر دو روایت ظاهر شد چه خدیجه رضی الله عنها خود پیش از ین جماعه بمکه فوت کرده وسوده نوبت خود را بعائشه رضی الله عنها بخشید واگر آنهم نباشد صحبت زینب بنت خزیمه ماهی چند بیش نبود شاید که در وقت قضیهٔ طواف نباشد ونیز ریحانه را بعضی از سراری داشته نه از ازواج اما پوشیده نماند که طواف بعنوان نساست نه ازواج وبر تقدیر طواف بر نه یا یازده در وقتی صحیح ست کما لا یخفی ودر میان ایشان یعنی نسا سویت نگاه داشتی در مبیت ودر مال ونفقه وجمیع امور

و زیادت نسبت بقیام حقوق و حسن معاشرت و صبر بر صحبت ایشان با تحمل اعباے رسالت و اقامت مشاق عبادت
نیز از فوائد آن بود و از انچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لازم نیاید چه
آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین در جنب
آن نهند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگری را میسر نبود پس
براے اجابت دعاے وے علیه السلام چیزے چند را مثل تسخیر ریاح و جن بوے مخصوص گردانیدند که غیر وے را اظهار
نبود و وے علیه السلام پیغمبرے بود ملک و اینها از معجزات وے بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه
وآله وسلم مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نبی عبد بود [illegible] یعنی
بندگی بهتر از بادشاهی ست پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بر جهد بشریت و فقر و عبودیت و
فردیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت نسا و رفتن سریر بر هوا و تسخیر جن ازین قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت
و قوت تصرف پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم در کائنات و قرب و عزت او در حضرت صمدیت بیش ازان بود و این جمعیت
و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص بسلیمان بود علیه السلام دلالت
میکند برین معنی انچه در حدیث صحیح آمده که عفریتے از مردہ جن در نماز بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد تا در وسواس
و تفرقه افگند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستون مسجد بر بندم تا کودکان و
اطفال مدینه بوے بازی کنند ولیکن از دعاے برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم یعنی مرا قوت تصرف در جن هست
ولیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص بسلیمان علیه السلام داشته اند بدعا و درخواست وے آنرا از پروردگار
ترک آن کردم فافهم و بالله التوفیق و بدانکه نسائی مطهره در تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقتے نُه بودند
و در وقتے یازده و در وقتے دیگر زیاده بران و اول ازواج خدیجه بود و در جاهلیت وے را مطهره میخواندند و در وقت
تزویج وے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیست و پنج ساله بود و وے چهل ساله و اولاد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم همه از وے بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه بمکه بود پیش از هجرت بسه سال بالقول صحیح و وے
شصت و پنج ساله بود و صحبت وے با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیست و پنج سال دوم سوده بنت زمعه تزوج
کرد او را بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه و هجرت کرد بمدینه و چون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید
وے نوبت خود را بعائشه و باقی ماند در حبطه نسائی شریف و وفات یافت در سن اربع و خمسین از هجرت سوم عائشه
تزوج کرد او را بمکه و وے شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی و فوت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود
عائشه هژده ساله و وفات یافت سنه سبع و خمسین یا ثمان و خمسین بعد ازان که از عمر وے شصت و شش سال
گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد او را سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد او را آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وے صوامه و قوامه است و وے
زوجه تست در بهشت و ماتت سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین و هی ابنه ستین سنه و بعض گفته اند که
موت وے در خلافت عثمان بود پنجم زینب بنت خزیمه و وے را در جاهلیت ام المساکین میخواندند که با ایشان طعام
میداد و نکاح وے در سنه ثلاث بود و وفات در سنه اربع و صحبت وے با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند ماه بود

پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت همچنین این زنان [illegible] طلب میکنند نفقه را
پس برخاست ابوبکر ومشتی در گردن عائشه زد وبرخاست عمر ومشتی در گردن حفصه زد وگفتند آیا شما طلب میدارید از
رسول خدا چیزی که نزد وی نیست گفتند لا والله طلب نمیکنیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پس
گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد از آن نازل شد این آیت یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوة الدنیا الآیة والحدیث اما ظهار نکرد وبعضی از فقها گفته اند ظهار نیز کرد وغلطی ظاهرست وسهوی
واضح ظهار گفتن مرد است مر زن خود را انت علی کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرام وباین گفتن
طلاق باین واقع میشود واگر قربان کند کفارت ظهار چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدهد ونزد محققین از فقها
ومحدثین از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ظهار واقع نشده ودر احادیث ذکر آن ورود نیافته وسیرت
وی با ایشان بهترین سیرتها بود ومیفرمود خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما کسی ست که بهترست سیرت ومعاشرت
او با اهل وعیال او وانا خیرکم لاهلی ومن بهترین شما ام مر اهل خود را رواه الترمذی والدارمی ورواه
ابن ماجة عن ابن عباس ولفظ ترمذی در روایتی اینست که کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین
ایشان از روی خلق ونرم ترین ایشان با اهل خود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دختران انصار را
بسوی عائشه میفرستاد [illegible] وچون [illegible] نزد وی بودی
موافقت فرمودی ومتابعت نمودی وچون از کوزه آب خوردی آن [illegible] بجای لب عائشه
نهادی وآب خوردی وچون استخوانی بر داشتی وگوشت از آن بدندان بخوردی آن استخوان را
از وی بستدی واز موضع دهن وی گوشت تناول کردی [illegible] آن خواندی وسر مبارک
برکنار وی نهادی وقرآن خواندی اگرچه حائض بودی وگاه در حیض تصرف مودی تا ازار ببندد
وبر بالای ازار با وی معانقه کردی وبشره بسائر بشره وی رسانیدی ودر ایام روزه طلب بوسه
دادی واز کمال لطف وغایت مکارم اخلاق وی با اهل بیت آن بود که وی را یعنی عائشه را تمکین دادی
از بازی کردن بلعب چنانچه عادت دختران ست از لعبتها جامه لعبتها سازند وبآن بازی کنند وبر دوش
مبارک وی تکیه زده در حبشه ورقص ایشان نگاه کردی عادت حبشه است که به نیزهای خرد بازی میکنند
وگفته اند که این بازی ایشان از وادی ساز جنگ ست با اعدای دین وباین قصد از جمله عبادات مبادی
آن گردد مثل تیر اندازی ونیزه بازی مبارزان ویکبار روز عیدی این جماعه در صحن مسجد شریف
این عمل میکردند پس میگوید عائشه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر در حجره من بایستاد ومیپوشید مرا
به ردای خود تا نظر کنم ببازی ایشان ونهادم روی خود را میان گوش ودوش آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پس ترایستاده ماند وبرگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا من برگشتم وگفت عائشه اندازه کنید
وخیال کنید که دخترک خردسال که حریص بود بر دیدن بازی چگونه بایستد وباز نیاید از دیدن آن حال مرا بر آن
قیاس کنید واین حدیث دلالت دارد بر اباحت مثل این لعب وتجویز دیدن دخترک صغیر السن بجانب آن
ملاها فرع دیگر ور مثل روز عید ومانند آن ودر سفر دوبار [illegible] مسابقت کرد بپای یعنی آن حضرت

که بران قادر بودامادر محبت میفرمود اللهم هذا قسمی فی ما املک فلا تلمنی فیما لا املک احدا و نزد این ... و عدالت من ست در چیزے که مالک وقادرم بران یعنے مبیت ونفقه پس ملامت مکن ومگیر مرا در چیزے که مالک نیستم آنرا یعنی محبت ومجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروے خلاف ست بر دو قول یکے آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود وے را بے قسم واین از خصائص وے بود صلے الله علیه وآله وسلم ورعایت آن محض کرم وتفضل ومروت وتطییب قلوب ایشان بود وقول امام ابی حنیفه انسیت وبا وجود این حجة الله رعایت وملاحظهٔ اینمعنی کردے گویا که واجب ست چه فضل ومروت براهل وفا وکرم حکم واجب دارد وبعض را طلاق داد ورجعت کرد چنانچه درضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت وشیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم طلاق سودهٔ را پس بخشید وے نوبت خود را بعائشهٔ وطلاق نکرد ولیکن امام محمد گفته با چنین رسیده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بسودهٔ را اعتدی گفت وطلاق کرد پس وے درخواست کرد که رجعت کند ونوبت خود را بعائشه بخشید وبیهقی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد سودهٔ را وبنماز رفت وچون باز آمد سوده دامن جامهٔ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را بگرفت وگفت یا رسول الله مرا حاجتے بمردان نمانده است ولیکن میخواهم که در نساے تو محشور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باوے واین حدیث مرسل ست و ممکن ست جمع وتطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود وبمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود بلکه بانقضاے عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود وبانقضاے عدت انتهی وایلا کرد موقت بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد ست که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه وحکم وے آنست که تعرض نکند و قربان نماید او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم میکند واگر بکند کفارت یمین دهد یا جزائے که بران مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بندهٔ من آزاد مثلاً واگر چهار ماه گذشت وقربان نکرده واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابوحنیفه واصحاب وے ومذهب سفیان ثوری وبعض علماے دیگر همین ست ونزد مالک وشافعی واحمد واسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه حبس وجبر کرده شود او را تا آنکه یا رجوع کند وکفارت یمین دهد یا طلاق دهد ونزد شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده شود بروے جبراً یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از نسائی خود یکماه ورسیده بود بپاے مبارک او زخمے در بند استخوان پس نشست در غرفه بیست و نه روز پس فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی و بعد از بیست و نه روز بر آمدی فرمود ماه بیست و نه روز میباشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف ست مطلقاً و در صحیح مسلم از جابرؓ آمده است که در آمد روزے ابوبکر صدیقؓ بر در رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و عادت وے بود که تا اذن نمی طلبید وامر نمی شد نمی در آمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند هیچکس را بدر آمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از ان در آمد عمرؓ واستیذان نمود واذن کرده شد برائے وے و دید آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را ساکت وحزین نشسته و نساگرد وے جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمرؓ در دل خود والله چیزے بگویم که بخندانم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر ببینی بنت خارجه که نام زوجهٔ عمر ست از من نفقه طلبید برخیزم ومشتی در گردن او زنم

یافت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درحالیکہ ایوا کرد ونخواند ہمہ را مگر صفیہ زالہ [redacted] کرد وبراند وقسم نکرد
برائے وے وخبر داد عطا از آخر امر واللہ اعلم وعادت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون قربت
اول شب [redacted] گاہ غسل کردے وبخفتے وگاہ وضو کردے وبخفتے وغسل در آخر شب کردے
وحدیثی کہ از عائشہ مروی ست کہ ربما کان ینام ولا یمس ماء بسا بود کہ خواب میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ومس نمیکرد آب را غلط است از بعض رواۃ از جہت ثبوت غسل یا وضو واحتمال دارد دو نیست کہ مراد
بمساس آب غسل باشد واللہ اعلم وگاہ بودے کہ بر مجموع طواف کردے ودر آخر یک غسل کردے و
گاہ درعقب ہر موافقت غسل کردے وچون از سفر باز آمدے شب ہنگام درخانہ نیامدے این حکم را در باب
معاشرت نسا آورد زیرا کہ این نیز بملاحظہ حال ایشان بود تا متہیی شوند ویکایک پریشان نیاید وغیر این از حکمتہاے
دیگر **فصل در خواب وبیداری حضرت نبوی** صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ بر فراش یعنی جامہ خواب
بیتوتت کردے گاہ بر نطع وگاہ بر حصیر وگاہ بر زمین مجرد وآن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سریرے نیز بود
چنانچہ در حدیث بخاری در اعتکاف آمدہ کہ نہادہ میشد سریر وے در مسجد وسیوطی در جمع الجوامع آوردہ کہ در
مرض موت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عباس بن عبد المطلب آمد وبر سریر وے نشست وآن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام حسن وحسین را سلام اللہ علیہما بوے وصیت کرد در مواہب آوردہ کہ آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم بر سریر خفتہ بود وفراشے در زیر خود نداشت واثر کردہ بود ریسمان سریر در پہلوے مبارک وے ونہالی
وے از پوست بود حشو وے لیف درخت خرما بعوض پنبہ این حکم سابقا گذشتہ است واز برائے شب پلاسی داشت
از موے کہ بران خفتیدے وآنرا دو تہ شب دو تو میکردند یک شب آنرا چہار تو کردند تا نرم تر باشد از ان نہی
فرمود گفت بحال اول دو تہ سازید چہ دوش مرا از نماز منع کرد وفی الجملہ بر فراش خفتیدہ ولحاف بر خود پوشیدہ
وفرمود کہ جبرئیل بر من نیامد در لحاف ہیچ زنی بجز لحاف عائشہ وبالش وے از ادیم بود ودرمیان آن لیف خرما
این نیز سابقا گذشتہ است **فصل در سواری آن حضرت** صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ بر اسپ سوار شدے
وگاہ بر شتر وگاہ بر استر وگاہ بر دراز گوش وآن چند تا بودے یکے عفیر کہ مقوقس اہدا کردہ بود ویعفور کہ فروہ بن عمرو الجذامی
فرستادہ وگفتہ اند کہ این ہر دو نام یک ذات ست وغیر این دو نیز بود وگاہ بر اسپ برہنہ بے زین چنانکہ در باب
جنائز گذشت وگاہ اسپ را بدوانیدے وہر چند کندرو وحرون بودے در تحت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
مثل سیل روان شدے وغالبا تنہا سوار شدے وبعض احیان بر شتر کسے را ردیف ساختے وگاہے از
پیش خویش کس دیگر را سوار کردے چنانچہ سہ نفر بر یک شتر بودندے وگاہے بعضے از امہات مومنین را بر عقب
خویش سوار بردے وبیشتر مرکوبات آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اسپ وشتر بودے اما بغال در ارض
عرب کم بود یک بغلہ بہدیہ از ملک اسکندریہ آوردہ بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود ونام این بغلہ
دلدل وآن سفید بود ویک بغلہ دیگر بود ونام او فضہ فروہ بن عمرو آن را فرستادہ ویکے دیگر ابن العلا
صاحب ایلہ فرستادہ دیگر از دومۃ الجندل آمدہ ودیگرے از پیش نجاشی وبعض گفتہ اند کہ کسرے نیز بغلہ برائے
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ بود واین سخن بعدے دارد چہ کسرے کہ در حیطہ الغیا دان حضرت

صلی الله [redacted] بد [redacted] ایشان غالب آید و بیشتر، و دچنانچه غازیان با سپاهان
مسابقت در میدان کنند مرّه اولے عائشه سبقت کرد و در مرت ثانیه عائشه تناور شد یعنی فربه و گوشت دار شد
حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم سبقت گرفت پس فرمود هذا بذاک یعنی این سبقت من بدل آن سبقت ست
که تو وقتے بر من گرفتی و بلیار از در حجره بیرون می آمدند در درگاه هر دو یکبار در آمدند هر یکے آن دیگرے را دفع میکرد
تا بیرون شدند و چون عزم سفر کردے میان ایشان قرعه زدے هر کرا قرعه افتادے وے را بردے و چون
رجوع فرمودے دیگران را قضا نکردے وگاه بودے که در حضرت مجموع بر یکے از ایشان دست نهادے
و ملاعبت کردے و هر روز چون نماز عصر گذاردے بر مجموع حجرات بگشتے و احوال ایشان تفقد کردے و چون
شب شدے در حجره آنکه نوبت وے بودے بیتوتت فرمودے و میان هشت زن قسم کردے در آن وقت
که از ازواج مطهره نه بود عائشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت جحش جویریه رضی الله تعالے
عنهن زیراکه سوده که نهم بود نوبت خود را بعائشه بخشیده بود پس عائشه را دو شب بود و دیگران را یک شب
وانچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آن زنے که آن را قسم نمیکرد صفیه بود غلط صریح ست از عطا و سبب
این وهم آنست که رسول صلے الله علیه وآله وسلم روزے بر صفیه خشم گرفت صفیه مضطرب شد عائشه را گفت هیچ
توانی که حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشه گفت آرے
پس عائشه بیامد و بر جانب پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود فرمود دور شو
که امروز نوبت تو نیست عائشه گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر صلے الله علیه
وآله وسلم از صفیه راضی شد و اینحال در یک روز بود و یک نوبت بود لاغیر ازین جهت بعضے از رواة وهم کرده
که زنے که او را قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح ست بدانکه در مشکوة از بخاری و مسلم از عطا
مے آرد که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میمونه بسرف پس گفت این زوجه رسول خداست صلے الله
علیه وآله وسلم چون بردارید نعش او را مجنبانید و حرکت ندهید او را و نرمی کنید بآن و گفت بود نزد رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم نه زن که قسم میکرد از انها برائے هشت زن و قسم نمیکرد برائے یکے و گفت عطا بما چنین رسیده
که آنکه قسم نمیکرد برائے وے صفیه بود و بود وے آخر نسائے وے در موت و رزین گفت که غیر عطا برانند که آن زن که
قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح ترست زیراکه وے بخشیده بود روز خود را برائے عائشه وقتیکه خواست
رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را به عائشه بخشیدم
بامید آنکه شاید که در بهشت در زمره نسائے تو باشم خطابی گفت که این سخن از عطا وهم ست و غلط در وے از
ابن جریج ست که راوی این حدیث ست و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیراکه
چون نازل شد قول حق تعالی ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء یعنی بران از خود هر کرا میخواهی
از زنان و بخوان بخود هر کرا خواهی از ایشان اختیار بدست تست و این آیت ست متمسک
جماعتے که گویند قسم بران حضرت صلے الله علیه وآله وسلم واجب نبود پس براند آن حضرت صلے الله علیه
وآله وسلم سوده و جویریه و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بخواند بخود عائشه و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات

و دلیل ست برانکه آزاد کردن بنده افضل ست از آزاد کردن کنیزک و آن عتق یک بنده بنظیر عتق دو کنیزک ست چنانکه
دو زن حکم یک مرد دارد در شهادت

فصل در بیع وشرى

حضرت نبی صلی الله علیه واله وسلم کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن
محفوظ نیست مگر در سه صورت واما خریدن بسیار بود و باجازت دادن و باجازت شدن و استیجار یعنی چیزے
باجاره گرفتن نیز ثابت بود وے از ایجار باجاره دادن محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد براے
سفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبرے نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالے
تعلیم تربیت و اصلاح امت ست زیراکه ریاست دینی چوپانی ست ونیز آمده است که اصحاب غنم اہل تواضع
ومسکینیت باشند و اصحاب ابل و فرس اہل تکبر وخیلا و یکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا براے وے تجارت کند
و در صحیح حاکم ست که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر ہر نوبتے بیک شتر و شرکت کردے باکسان وکسان را
وکیل خود ساختے و خود وکالت ایشان قبول کردے اما توکیل زیاده از توکل بود و ہدیه بکسان فرستاد و از کسان
ہدیه قبول کرد و عوض داد عادت شریف بود که مکافات ہدیه و احسان کردے و برخود منت کسان نه نهادے
و بخشید و بخشیده قبول کرد [illegible] غزوات کنیزکے خوبروے نصیب شده بود وے را گفت
این را بمن ... ہبہا لی فوہبہا له فرمود به بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوے آنرا بستد و بخشید
اسیرے از اسارای مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد از سر و قرض برهن و بغیر رهن کردے و استعاره کردے
وگاه بنقد و گاه بنسیه بیع خریدے و ضمان شدے از حق تعالے ضمانے خاص در حق کسے که فلان عمل کند
چنانکه فرمود من یضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له بالجنة ہر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاه داشتن چیزے
که میان دو کلهٔ اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آن را نگاه دارد و ہر که ضامن شود چیزے راکه میان
دو پاے اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد ضامن شوم مرا و را به بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار
واقع شده و گاه ضمان شدے ضمان عام از براے دیون ہر که وفات کند و وفائے نگذارد مر دین خود را و شفاعت
وے بکسان و کسان بوے شفاعت کردندے و یکبار براے مغیث شفاعت کرد بزن وے بریره و قبول نکرد
بریره شفاعت وے را و از وے نرنجید و بروے عتاب نکرد و قصهٔ بریره آنست که وے کنیزک عائشه بود
و عائشه وے را اعتاق کرد و حکم امه چون معتق گردد آنست که وے اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وے برآید نزد امام ابو حنیفه مطلق ست خواه شوهر وے
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود و کما تقرر فی الفقه و مغیث شوهر وے بود و چون بریره آزاد شد نخواست
که در تحت وے باشد و مغیث در عشق وے واله و حیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم
شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند و در نکاح وے باشد بریره شفاعت آن حضرت صلی الله
علیه واله وسلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصلحت دید بریره این بود حضرت صلی الله علیه واله وسلم
وے را تکلیف نکرد و از وے نرنجید و سوگند بسیار خوردے بخداے تعالی و آنچه ثابت ست در احادیث صحیح
زیاده بر هشتاد موضع ست و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلے الله علیه واله وسلم بسوگند خوردن و د

صلی الله علیه وآله وسلم نه درآمده وکتابت او را پاره کرده اهدای او دوزست کذا قیل والله اعلم وچون استر

در دیار عرب کم بود صحابه گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون

یعنی این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس بجهانند واین امر نامناسب را ارتکاب کنند **فصل** حضرت

نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم یک گله گوسفند بود بعدد صد و دوست نداشتی که بر صد زیاده شود وچون بر ان

زیاده شدی بدل آن را گوسفندی ذبح کردی وشتران از نر و ماده نیز بسیار بود وعدد واسامی آن در کتب

سیر مسطور ست وحال استر و دراز گوش معلوم شد واما اسپان چند از آنچه در کتب مسطور ست یکی نام وی

سکب ست وسکب در لغت ریختن آب ست وفرس سکب بمعنی کثیر الجری آمده گویا میریزد ومیرود مثل آب

واین اول اسپی ست که در ملک آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمده وبده اوقیه آن را خریده و بود اغر محجل یعنی

سفید جبهه وسفید پا وکمیت بود واین اسپ گفته اند دوم مرتجز ماخوذ از رجز که نوعی از بحور شعر

ست خوش آینده تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل وخوبی آواز وی وسفید بود سوم ظراب

بظاء معجمه تسمیه کرده شد بدان از جهت کبر وسمن وی وگفته اند از جهت قوت وصلابت حافر وی

اهدا کرد آن را فروه بن عمرو جذامی چهارم لحیف بحاء مهمله اهدا کرد آن را ربیعه بن ابی البرا ماخوذ ست از لحاف

تسمیه کرده شد باین اسم از جهت سمن وی وکبر وی گویا می پوشید زمین را بدم خود که دراز بود چنانچه

ملحاف میپوشید پنجم لزاز از لز بمعنی التصاق وانتصال اعضای او بیکدیگر ملتزق وملتصق وبرهم پیچیده

وخوش اندام بود اهدا کرده بود آن را مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم داری بحضرت صلی الله

علیه وآله وسلم فرستاده وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را بامیر المومنین عمر بخشیده ووی در راه

خدا یکی را بران سوار کرده بعد ازان دید که آن را ارزان میفروشد خواست که باز خرد وآن حضرت صلی الله

علیه وآله وسلم او را از خریدن منع کرد تا عود بصدقه لازم نیاید چنانکه در باب صدقات گذشت هفتم سبحه از سباحت

یعنی شنا فرس سابح حسن الجری اسپ اشقر بود خریده بود آن را از اعرابی بده شتر هشتم بحر اسپ سفید بود

از تجار یمن خریده وبیان دواب واسلحه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واسامی آنها که در غایت مناسبت

ولطافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکور ست وهر چیز را نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامی بود مناسب

ازان میان همین نام اسپان نقل افتاد که دلالت ظاهره دارد بر آنچه گفته شد وکنیزکان وغلامان داشتی ازان

جمله آزاد کردگان زیاده از ارقا بودی وبیشتر موالی وعتقا از عبید بودی تا از اما در مواهب لدنیه

از ابن جوزی نقل کرده که گفت موالی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهل وسه بود واما

یازده ومیفرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند مردی مسلمان را کان فکاکه من النار باشد

این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش وباز ستدن از گرو آن یجزی کل عضو منه عضوا منه جزا

داده میشود هر عضوی ازان آزاد کرده شده عضوی را از آزاد کننده وایما امرأ مسلم اعتق امرأتین مسلمتین

وهر مرد مسلمان که آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا باشند آن دو زن آزاد کرده شده فکاکه من النار یجزی

کل عضوین منهما عضوا منه جزا داده شود هر دو عضو ازان دو زن عضوی را ازان مرد واین حدیث مسلم

پس عطاے وے ایشان را بر قول حق بود واما مدح غیر او از ملوک وامرا واہل دنیا زور وبہتان صریح است لاجرم فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بیندازید در روے مدح گویندگان دروغ گو خاک را

فصل در بعض اخلاق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

در دویدن بپاے مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عائشہؓ گذشت وبا کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردے بود رکانه نام سخت قوی وعلم کشتی را چون او کسے نمیدانست ومردم از بلاد بمصارعت وے مے آمدند وہمه را بر زمین مے انداخت وہیچ کس اورا بر زمین نزده روزے در راہے از راہہاے مکه بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش آمد آن حضرت اورا دعوت اسلام کرد وگفت یا رکانه چرا از خدا نمے ترسی ودعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت یا محمدؐ ہیچ شاہدے بر صدق دعوی خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم وترا بر زمین زنم ایمان مے آری بخدا ورسول خدا گفت نعم فرمود پس متہیئ شو براے مصارعت پس بمصارعت در آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا بگرفت وبر زمین زد رکانه ازین حال متعجب شد وگفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سه بار ہمچنین کرد پس گفت رکانه والله ان شانک لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک وابو داؤد والترمذی ونیز آورده اند که مردے بود که اورا ابو الاسد جمحی میگفتند بغایت زورمند وقوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوے مے استاد وجماعه از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وے میکشیدند ووے از جاے خود نمی جنبید وپاے پیش نمے لغزید تا پوست پاره پاره میشد روزے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا دعوت کرد باسلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصارعت با وے در آمد وبر زمین زد ولیکن وے ایمان نیاورد وفی القصة طول کذا فی المواهب ونعل خود را بدست مبارک خود پاره زده ودر جامه خود بدست خود رقعه دوخته ودلو خانه خویش بدست مبارک خویش رقعه زده وگوسفند را بدست مبارک خود دوشیده وجامه خویش از پیخال جانور پاک کرده لفظ حدیث اینست وکان یفلی ثوبه وفلی در لغت کاوش وتفتیش سپش وامثال اوست از جامه وگفته اند که ہرگز در جامهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سپش نیفتاده وایذا نکرده واز بدن شریف وے چرک بر جامه نه نشسته نقله فی المواهب عن بعض العلماء واز امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که ہرگز بر جامه وبدن شریف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگس ننشسته وپشه نگزیده ولیکن لازم تفلی وجود چیزے منفی نیست فی الجمله قمل یا برغوث یا مانند آن وجواب داده اند ازین اشکال بآنکه شاید که تفلی از چیزے باشد که چسپیده باشد بثوب وے از جاے دیگر نه آنکه از بدن شریفش حادث شده والله اعلم واہل خانه را بنفس خویش خدمت کرده ودر بناے مسجد باعمال وکارکنان موافقت نموده وخشت که خود با اصحاب ریخته بود وموضع معین ومعلوم است در مدینه مطهره که براے بناے مسجد شریف در انجا خشت ریخته بودند بر داشتے وگاه چنان سنه شدے که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستے چه از بستن امعا ومحکم شدن وبرہم چسپیدن آن قوتے حاصل شود که حرکت بدان میسر گردد وبضیافت رفتے وکسان را نیز ضیافت اوردے وحجامت [illegible] ایان فرمود ثابت شده که حجامت میان سر مبارک کرده وگاه بر پشت پاے وگاه بر اخدعین وگاه بر کاهل اخدعین دو رگ است بر دو جانب [illegible] عبارت است از مقدم [illegible] میان دو شانه وتداوی کردے

قال الله تعالی + ویستنبئونک احق هو قل ای وربی انه لحق + دوم قال الله تعالی + وقال الذین
الساعة قل بلی وربی لتاتینکم + سوم قال الله تعالی + زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل
لتنبئون بما عملتم وذلک علی الله یسیر + درین سه آیت امراست مر آن حضرت را صلی الله
بخوردن به پروردگار تعالی وبتاکید بگوید که دین اسلام حق ست وقیامت آمدنی ست وحق
آدمیان را جزاے اعمال شان داد ومانا که مقصود مصنف از ذکر اینکه آن حضرت صلی الله علیه
بسیار میخورد وماموربست بسوگند خوردن اشارت ست بآنکه سوگند خوردن بخداے رب الـ
منع نیست چنانکه وصیت بعض مشائخ عظام ست از ارباب طریقت قدس الله اسرا
سوگند بخدا نخورند ولیکن پوشیده نماند که مقصود ایشان منع ست ازان بوجهے
وحشمت درگاه عزت بود چنانکه درمحاورات ومعاملات معتاد عموم ناس ست وقسم بر حقیت
واحکام درمقام موعظت وارشاد چنانکه درکلام نبوت وقرآن مجید واقع ست نه از
دیگرست واین مقام دیگر کما لا یخفی وگاه دریمین استثنا کردے مراد باستثنا درینجا ان
ست واین استثنا مانع است از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امرے که بر
همچنین درمواعید. وعقود وگاه سوگند را کفارت دادے وآن کار را بر دے وبیغمبر مود
نخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا آنچه نیکوتر ست آن را بکنم وسوگند را کفارت بدهم
غیر حق نگفتے چنانچه شخصے از حضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم شترے التماس کرد فرمو
گفت یا رسول الله شتر بچه بچکار من مے آید مرا شتر درکارست فرمود آیا هیچ شترے هست که
آن را شتر زاید وچنانچه پیره زنے بحضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم آمد ودرخواست دعا کر
به بهشت درآرد گفت هیچ پیره زنے به بهشت نه درآید پس آن زن غمگین شد وگفت چه
نه درآیند وگریه رفت فرمود باوے بگوئید که حق تعالی میگوید انا انشاناهن انشاءً فجعلناهن
حق سبحانه زنان را بکر وجوان سازد ودر بهشت درآرد باین معنی درست ست که پیره
وتوریه کردے توریه درلغت پوشیدن ست ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب واظهار خلا
غیر حق نگفتے چنانچه اگر عزم جائے کردے خبر راه جائے دیگر بپرسیدے وآبها ومراعی ومنازل
آنچه روایت کرده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر
شائع نشود وسر فاش نگردد ودشمن خبردار شده درمقام تهیه اسباب محاربه نیاید وامثال این
بهاد بسیار کردے ومشورت طلبیدے ومشورت دادے وبیمار پرسیدے وجنازه را حاضر شدے
کردے وبا زنان بیوه ومسکینان وضعیفان براے قضاے حاجت ایشان همراه شدے وکار ا
واز شعرا مدح شنیدے وایشان را عطا دادے وخلعت بخشیدے مرویست که آن حضـ
وآله وسلم مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدے زیرا که آن علامت صرف ایمان و
محبت حق وصدق محض ست ازانکه هرچه مدح وے گفتند وتا قیامت خواهند ...

رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون تپ میکرد میطلبید مشکے را از آب پس میریخت آنرا بر سر خود و غسل میکرد

و در جامع ترمذی ثابت ست اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار فلیطفها بالماء البارد ولیستقبل نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس [redacted] اللہ اشف عبدک [redacted] وینغمس فیه ثلاث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فخمسا فان لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن اللہ فرمود چون برسد یکے از شما را تپ و تپ نیست مگر پارهٔ از آتش پس باید که بکشد او را با آب سرد و باید که استقبال کند و پیش آید جوے روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن آفتاب که وقت سردی ست و باید که بگوید بسم اللہ خداوندا شفا ده بندهٔ خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد و تپ مفارقت کرد فبها والا غوطه زند در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از نه روز نمیگذرد باذن خدا و چون درین علاج اطباے طبیعی را استبعادے روے میدهد چه معلوم است که بعضے از اقسام تپ را استعمال آب سرد مضرست قطعاً مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق ست که این خطاب خاص ست باهل حجاز که بلاد آن گرم ست همچون خطاب حتی لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا وغربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص ست باهل مدینه و هر که دران سمت ست و قبلهٔ ایشان جنوبی ست و چون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدے از نوع حمی یومی بودے که از شدت حرارت آفتاب و امثال آن بودے مانند استعمال دواے گرم یا حرکت مفرط غضب یا بیداری و نحوها علاج آن با آب سرد فرمود شربا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق تبع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشیدو هم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود واللہ اعلم

فصل در علاج استطلاق بطن

استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بودے علاج بتقویت اطلاق کردے چنانچه در صحیحین ست ان رجلا اتی النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیا وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا فامرتین او ثلاثا کل ذلک یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق اللہ وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه اے فسد هضمه و اعتلت معدته مردے بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت برادر مرا شکم روان ست علاج آن التماس دارم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آن مرد برفت و باز آمد و گفت بیاشامانیدم او را عسل هیچ فائده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این واقعه یا سه بار شک راوی ست و هر بار امر باشامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود راست گفته است خداے تعالی یعنے که عسل را شفاے امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یار است گفته است درانکه وحی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وے را آشامیدن عسل ست و گفته اند که یعنی بهتر ست زیرا که آیت دلالت ندارد بران که عسل شفاے هر مرض ست و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو یعنے خطا کرد در یافت حقیقت آنچه شنید پس معنے کذب بطنه یعنے

و دیگران را وقت ضرورت داغ کردے چنانچه ذکر آن بیاید و خود ترا داغ نکردے و رقیه بم
اما طلب رقیه برائے خویشتن نکردے و بیماران را باحتمار فرمودے و بمعالجه امر کردے اما آ
در قرابادین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودے بلکه تداوی بمفردات
چیزے بآن اضافت کردے تا دفع سورت آن دار وکند و این کمال حکمت و غایت معرفت
گفت یا رسول الله ارایت رقی نسترقیها و دوا نتداوی بها خبر ده ما را که این افسونها که میکنیم و ا
هل یرد من قدر الله شیأ آیا رد میکند و باز میگرداند از تقدیر الٰهی چیزے را فقال هی من قدر
صلے الله علیه وآله وسلم این افسونها و دار و ها نیز از تقدیر الٰهی ست یعنے وے تقدیر کرده است ک
و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است مندفع میگردد و الاخیر و از تخم
منع فرمودے و میگفت ما ملا آدمی دعاء شرا من بطنه پر نکرد آدمی هیچ ظرفے را بدتر از شکم خود
لقیمات بس ست آدمی زاد را چند لقمه معدود و صغیر یقمن صلبه که بر پا دارند استخوان پشت او را
ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجیست آدمی که پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامه و ثلث
لنفسه پس باید که شکم خود را سه حصه کند یک حصه برائے طعام و حصه دیگر برائے آب و دیگر برا
یعنے اگر زیاده برین کند ضرر دارد۔ **فصل در علاج و امراض**۔ بدانکه مرض دو نوع ست
قلبی عبارتست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله
دارد و دل را از صحت که ثبات و استقامت اوست مع الله برآرد و بعد از غلبه و دوام از اله حیا
از معرفت و ذوق ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رساله
وسلم و راهے نیست بتحصیل آن مگر از جانب وے و انچه آورده از درگاه عزت از احکام دین
انبیان دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علا
که از جانب آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمده از باب تکمیل و تتمیم و تبع و تطفل ست چ
و مضرت او زائل بخلاف ضرر امراض قلبیه که دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امرا
خواست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده نیز بیان کند
نبوی صلے الله علیه وآله وسلم بر سه نوع کردے یکے بادویه طبیعی که عبارتست از اجزا
حیوانی دوم بادویه الٰهی که ادعیه و اذکار و آیات قرانی ست سوم بادویه مرکب ازین دو
طبیعی از برائے مرض تپ که عبارتست از حرارت غریبه که منبعث میشود از قلب بتوسط اعض
که صادرست از قوائے بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تپ را میفرمود الحمی
بالما تپ از پراگندگی گرمی و دوزخ ست یعنے نشانی و نمونه از دست پس سرد کنید
آب چه سرد وے نشانند و کشند گرمی ست و در حدیث دیگر آمده اذا حم احدکم فلیرش علیه
بین السحر چون تپ زده شود یکے از شما پس باید که ریخته شود بروے آب سرد را سه شب و قت
آمده و در مسند امام احمد کان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم اذا حم دعا بقربة من ماء فافرغها

از هیجان دم و انصباب وی بعضو و افساد او مر آن را و امراض دیگر که عام ست و ناشی ست از فساد هوا اطلاق طاعون
بر آنها بطریق مجاز ست بعلاقهٔ عموم مرض و کثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه و نیز میگویند که دلیل بر آنکه طاعون مغائر
وباست آنست که طاعون در نیامد مدینهٔ رسول صلی الله علیه و آله وسلم را و در احادیث نسبت آن باین مکان شریف
واقع نشده و حال آنکه نسبت وبا بوی وقوع یافته و بعض تفسیر کرده اند طاعون را بموت کثیر و لیکن پوشیده نماند
که مراد اینجا بطاعون مرگ عام ست که آن را وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابیست که فرستاده
شده است بر گروهی از بنی اسرائیل و آن گروهی ست که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت
کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعتی بیست و چهار هزار کس و علی من کان قبلکم
مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما
طاعون و وبا را در زمینی و شهری در نیائید آن زمین را و اذا وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه و چون
واقع شود در جائی و شما در انجا باشید بیرون نیائید از انجا از جهت گریختن ازان بلا بخاری و مسلم و موطا و ابو داود
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمرؓ بجانب شام و در راه شنید که در شام وبائی واقع شده
پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائی
واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن
مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد وبا نیکو نباشد پس ازان با انصار
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند خواند با ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمرؓ بر قول ایشان قرار داد
درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمرؓ گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم
بوی چیزی ای ابا عبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من
علمی ست درین باب از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمرؓ
مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت ست الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت ست مر هر
مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و کسی صبر کند بران و راضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید
بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن و خز طعن غیر نافذ را گویند و این امریست که جز بتعبیر شارع نتوان دانست
و عقل را بدریافت آن راه نیست و لهذا اطبا آن را ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن بثری یا ورمی ست یا قروحی
ست خبیث و چنان در واقع اثر سنان و خز طعن جن ست که محسوس میگردد و دلیل برین معنی آنست که گاهی پیدا میگردد
در بلادی که اصح ست هوای او و اطیب ست مای وی و نیز اگر بسبب فساد هوا بودی بایستی که هرگز از روی
زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها صحیح ست از دیگران
و نیز اگر بجهت فساد هوا بودی تمام بدن را در گرفتی و وی مختص بود بموضعی از بدن و بالجمله حدوث آن در تحت
ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بجهت فساد هوا بودی آن را ضابطه و قیاسی بودی کذا قیل و اینها قرائن

صلاحیت قبول شفا نگرد و خطا کرد ازان و امام [redacted] آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نور وحی دریافت که نفع عسل در استطلاق بطن وے آخر ظاهر شدنی ست و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفعے نیست دروغ گفت ازینجهت اطلاق کذب بران کرده‌اند و در تکرار امر بآشامیدن عسل نکتهٔ لطیف ست چه دوائے باید که آنرا مقدارے و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید مرض را زائل نکند و اگر ازان زیاده آید قوت را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر نوبتے چندان عسل نداد مقاوم مرض شده لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعادهٔ شرب عسل میفرمود تا بحد خود رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک [redacted] اخیک عبارت است از کثرت مادهٔ فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض وے کافی و وافی گردد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة وغیره آورده است فبرأ یعنی پس از آن به شد شکم وے و عجب که مصنف این روایت را نیاورده بدانکه طب نبوی الطب طبا النسبت ندارد چه طب نبوی متیقن النجح ست قطعاً [redacted] ة نبوی و کمال عقل واما طب [ ] وے غالباً ماخوذ ست از حدس و ظن و تجربه که منشائے خطر ست و هر کس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وے ست و هر که آنرا بقبول و صدق تلقی بیند و باعتقاد تاب فراگیرد البته بآن منتفع شود و لهذا کذب بطن او را بعض بر عدم صدق نیت اخلاص اعتقاد وے حمل کرده اند چنانکه قرآن کریم که شفائے صدور و قلوب ست هر که آنرا باخلاص و قبول تلقی نکند زیاده مرض و وبال وے شود و بدانچه مذکور شد ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل ست پس وصف وے برائے دفع اسهال چگونه توان کرد و ندانند این جاهلان که یک علت وجوه و اسباب دارد و اسهال گاهے ناشی از بدهضمی و تقائے مواد فاسده در معده گردد علاجش زیاده جز استطلاق بطن که موجب بر دفع و اخراج آن مواد گردد نبود و تناول عسل خصوصاً ممزوج باب گرم بغایت نافع ست آنرا

فصل در علاج طاعون

و و بار در قاموس در فصل طا و باب نون میگوید الطاعون الوبار و در باب همزه و فصل واو مے آرد الوبار الطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبائے که از فساد هوا خیزد و سبب فساد امزجه و ابدان گردد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفائے روح کند و تسمیهٔ وے بطاعون بجهت عموم اصابت و سرعت قتل اوست و قاضی عیاض گفته طاعون قروحے که در جسد برآید یعنی و عام گردد و هلاک کند تشبیه کرده‌اند و را بالطعن رمح در اهلاک و نووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قروح صغیر که از جهت حرارت از بدن برآید و ورم مولم در غایت ایلام باسوزش و لهب و سیاه گرداند ماحول خود را و سرخ و سبز نیز سازد و با وے خفقان و قے بود و غالب در گلو و بغل برآید و گاهے در دست و انگشتان و سائر جسد نیز حادث گردد و ابوعلی بن سینا گفته که طاعون مادهٔ سمیه است که پیدا مے آرد ورم کشنده را و اکثر حادث گردد زیر بغلها و پس گوشها و سبب آن دم ردی ست که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میگرداند عضو را و حادث میگردد قلب را کیفیت ردیه و پیدا میگردد از وے غشی و خفقان و قبول نمیکند آن را از اعضا مگر آنچه ضعیف ست بالطبع و در تحتی ین وے بیچ ست که واقع میشود در اعضائے رئیسه و اسود از وے مهلک تر ست و کمتر ست در وے سلامت و احمر وے نزدیک تر ست بسلامت بعد از وے اصفر و طاعون بسیار پیدا میشود نزد وبا ازینجهت اطلاق کرده شده اسم یکے بر دیگرے و حقیقت و با فساد جوهر هوا ئیست که مادهٔ روح ست و حقیقت طاعون ورمے ست که ناشی میشود

میگریختیم و چون نهی از ان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المواهب اللدنیه

فصل در استسقا

بدان که استسقا مرض مادی ست که سبب وے مادهٔ غریبه است بارده که تخلل میشود اعضا را پس بلند مے شود وبر می آید بوے اعضا یا همه اعضاے ظاهره یا مواضع خالیه که در وے تدبیر غذا و اخلاط ست و آن فضاے جوف ست و استسقا بر سه نوع ست زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائے ست که میریزد در وے مائیه بمواضع مذکوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه رویه و تسمیه وے بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب اوست بمشک پر آب و لهذا احساس کرده مے شود خضخضهٔ آب نیز و حرکت و انتقال از جائے بجائے دیگر و لحمی استسقائے ست که پراگنده مے شود در وے آب یا خون یا مادهٔ بلغمیه بجمله اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالا می آید لحم و بلند میگردد و وجه تسمیهٔ وے بلحمی بجهت از دیاد لحم صاحب اوست بحسب ظاهر بخلاف فی ہی که در وے از دیاد است بحسب حقیقت و طبلی استسقائے ست که پراگنده میشود در وے ماده ریحیه در مواضع مذکوره و محتقن میگردد دران و منتفخ میگردد در وے بطن بمادهٔ ریحیه با شیئے از رطوبت و وجه تسمیهٔ او بطبلی بجهت تشبیه بطن ست بطبل و لهذا شنیده مے شود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی صلے الله علیه و آله و سلم علاج آن بالبان و ابوال شتر میفرمود و در صحیحین آمده که رهطے از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هواے مدینه ایشان را ناموافق آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا المدینة فعظمت بطوننا و ارتهشت اعضاؤنا یعنی بدرستیکه ما ناسازگار یافتیم هواے مدینه را و بیمار ساخت ما را و کلان شد و آماسیده شکمهاے ما و مضطرب و سست شد اعضاے ما و ارتهشت بشین و سین هر دو آمده فرمود لو خرجتم الی ابل الصدقة فشربتم من ابوالها و البانها اگر بیرون آئید و بروید بسوے شتران صدقه و زکوة پس بیاشامید از بول و شیر آنها نفع کند شما را و درینجا اختلاف ست نزد امام ابی یوسف حلال ست شرب بول ما یوکل لحمه از جهت تداوی نه غیر تداوی و این قصه دلیل ست بران و نزد امام محمد حلال ست مطلقاً زیرا که شفا در حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد دران شفا ثابت شد که حلال ست و امام ابو حنیفه گوید که حرام ست مطلقاً چه براے تداوی و چه براے غیر تداوی بقوله صلے الله علیه و آله و سلم استنزهوا من البول و اذن بشرب آن در قصهٔ عرنیین مخصوص بایشان ست و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند ففعلوا فلما صحوا عمدوا الی الرعاة و قتلوهم و استاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس عمل کردند آن جماعه بفرمودهٔ آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشان را و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنے راه زنی کردند فبعث رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتے ماتوا پس بفرستاد آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم مردم را در پے ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد ببریدن دستها و پایهاے ایشان و بر آوردن چشمهاے ایشان بمیل گرم یا بنجا . و انداختن ایشان را در آفتاب تا جان دادند و گفته اند که ایشان نیز بچرانندگان شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن بایشان نیز همچنین کرد و بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیردار

امارات ست بر استبعاد وجود وے از فسا [redacted] ل آمیه بیان و اصل دلیل
ست اگر سبب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج بدلیلے نباشد و هیچ چیز معارض آن
دیگر الطاعون دعوة نبی و وجود طاعون در حق قومے بدعاے پیغمبر او ست که دعا کرد تا حق تعالے
نور ستند عموما یا خصوصا و این حدیث منافی نیست آن را که حدوث آن بفساد هوا بود و یا لطعن ج
حدیث که نهی فرمود از [redacted] بت ست به تحرز
زیرا که درآمدن در محل وبا تعرض ست مر بلا را و القاے نفس ست در تهلکه و این مخالف شرع
عقل [redacted] دیگر ثابت شده ان من القرف التلف بدرستیکه پیدا میگردد از قرف تلف یعنی
تلف والقاے نفس در تهلکه است و قرف مدانات مرض و مقارنت وباست پس درین نهی
حمیت و نهی ست از تعرض اسباب تلف واما نهی از خروج از محلے که وبا درآمده باشد دران دو معنی
حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالے و صبر بر قضا و رضا بان [redacted] اطبا میگو
خواهد که از وبا احتراز کند تقلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن بتدبیر لطیف در مواهب
و بجاے لفظ لطیف مجفف آورده و این مناسب تر ست بمقام و از ریاضت و حمام پرهیز کنند
[redacted] در قعر بدن کامن ست یعنی پوشیده منبعث نگردد و [redacted] باشد که سکون و آسایش و آرا
تا از هیجان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از ارض وبا و سفر بارض دیگر غالبا منجر منجمه
آن ظاهر ست و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جائے که در وے وبا باشد مقصود ازان عم
و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و وبا که مصنف گفته و چنانکه علاج جسمانی بدنی
روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا فسبحان الله ما اتم کلام النبوة و اجله
علما در نهی از خروج حکمتهاے دیگر نیز ذکر کرده اند یکے آنکه طاعون و وبا در غالب احوال عام
که واقع شود شامل مر عامه اهل آن را پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس
یافته و مداخلت نموده است پس فرار و بیرون آمدن ازان بیفائده بود چه وجود مفسدت و علت
ازان غیر متوقع احتراز و فرار عبث باشد و لائق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج و
شوند آنکه عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضائع و خراب گردد بجهت فقد کسے که تعهد و تفقد حال
و بعد از ممات و نیز اگر خروج مشروع بودے و مردم باعتماد مشروعیت در برآمدن باکے و مبا
بے باک و بے اندیشه برآمدندے و موجب کسر قلوب ضعفا و بیدلی ایشان گشتے و همین حکمت
وعید بر فرار از زحف یعنی گریختن از معرکه جنگ کفار که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند
برآنها نگردد و دیگر آنکه بیرون آینده و گریزنده خواهد گفت اگر من آنجا بودمے و مقیم ماندمے مر
و آنکه بیرون نیامده و نگریخته گوید اگر بیرون آمدمے سلامت ماندمے ازین بلا پس هر دو در
که ازان منع کرده اند و نیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سود مند نبود و هر چه واقع شدنی ست البته واقع ش
اجل معین است قوله تعالے اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة اگر شارع این گریختن را سبب میساخت و

جائز نباشد وساوات یعنی خواجها وی را الفت تا از خراج وی که بر وی نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است
که خواجها بر غلامان خراجی و وظیفه معین نهند و قرار دهند تا اینقدر بایشان پیدا کرده بدهند و باقی صرف معیشت
خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است
از عمل وی که از خواجهای وی تخفیف ومساهله درخواست کرد وی فرمود خیر ما تداویتم به الحجامة بهترین
چیزی که دوا کنید شما بدان چیز حجامت ست یعنی برای امراض دموی چنانچه مصنف گفت و پیغمبر مود
در شب اسرا بهیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتک بالحجامة امر کن امت خود را بحجامت روایت
کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی وابن ماجه و ترمذی گفت هذا حدیث حسن غریب وسبب
فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج میکند و مجموع اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم
حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق ست ونخته و بر سطح بدن می آید و بحجامت بیرون می آید
نه بفصد و فصد اعماق بدن را نافع است و به بلاد بارده مناسب و در صحیحین ست کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله واثنتین علی الاخدعین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر دو رگی که بر دو جانب
گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حجامت میکرد در اخدعین و کاهل و فی الصحیحین انه احتجم وهو محرم فی راسه بصداع کان به
و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت
صداعی که در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداعی که در یک جانب سر بود و در نفع
حجامت برای درد سر احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده ست بجانب دماغ اگر منفذی
نیافت که از ان بدر رود و حادث گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را در گیرد
آنرا دار البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضهٔ سلاح که آنرا بیضه خوانند و گاهی بجهت بعض حرکات
نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی از اعراض نفسانیه مثل هم و حزن و جوع
نیز حادث گردد و گاهی بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا بر داشتن بار گران که زیر کند سر را یا گرم
کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالبا نفع حجامت در بعضی ازین اقسام خواهد بود و از تاریخ بخاری
و سنن ابوداؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ یکی درد سر را نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مگر آنکه
میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم و در سنن ابن ماجه مروی ست که جبرئیل آمد و فرمود
بحجامت اخدعین و کاهل و اطبا گفته اند که حجامت بر اخدعین نافع ست از امراض راس و وجه و اذنین
و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد ست انه احتجم فی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک
از جهت وثی که در ان داشت و وثی بفتح واو و سکون مثلثه کوفته شدن بدن ست از سقطه یا ضربه کوفتنی که بحلع
و کسر نرسد

فصل در بیان داغ کردن

هرچند داغ کردن دوست نمیداشت و امت را
نهی میکرد از ان اما در وقت ضرورت داغ فرمودی کردن یکبار طبیبی را فرستاد تا ابی ابن کعب را رگ برید

قریب العهد نتاج و بول جمال بکسر جیم جمع جمل شتر نر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعرابیه که میچرد شیح و قیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است درین مرض جدا و بتحقیق افتاده جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از ان و همچنین ابوال ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح شده است خصوصاً وقتیکه اکثر رعی وے شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که نافع است در استسقا خصوصاً وقتے که استعمال کرده شود بحرارت وے که برون آید از پستان و بول فصیل بهمان حرارت که بیرون مے آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را و زیاده میکند اطلاق بطن را

فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود و در روز احد چون روے مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مجروح شد

بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بلغزید و در گوے بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک بخلید و مضبوط شد حتے که صحابی بدندان خود آن میخ را برآورد تا چند دندان آن صحابی از بیخ برآمد فاطمه رضی الله عنها خون را مے شست و امیر المومنین علی رض آب میریخت و خون منقطع نمے شد فاطمه رض باشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بردے بود و در ان بلاد بیشتر حصیر از بردے بود و خاکستر بردے را قوت تمام ست در بستن خون فی القاموس البردے نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته البردے ذو خسر

فصل در فوائد عسل و محجم و داغ کردن

مے فرمود که شفاء در سه چیز ست شربتے از عسل و بریدن محجم و داغ کردن بآتش محجم آلتے از حدید که بوے حجامت کنند و لفظ حدیث شرطة محجم و شرطه بروزن ضربة زدن بمشرط یعنی نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وے خون و مصنف تعبیر کرد از ان به بریدن محجم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور آنست که وے حسم ماده در دمیکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز ست و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردد ست علما میگویند انحدیث اشارت ست بمعالجه جمیع امراض مادے چه امراض مادی یا دموی ست یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن باخراج خون ست و اگر آن سه قسم دیگر ست علاج آن باسهال ست پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد بآنکه بریدن محجم اینجا شامل فصد و حجامت هر دو ست و تنبیه است برآنکه اخراج دم کند مطلقاً چنانچه ذکر عسل بر مطلق مسهل ست تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در انچه بیاید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و درماند و آخر الدواء الکی زیرا که مندفع میشود بوے اخلاط باغی و منحسم میگردد ماده وے و چون ابوطیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت وے را دو صاع طعام فرمود و از اینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطاے اجرت بر عمل حرام

علیہ وآلہ وسلم داغ کرد بر جراحتے لہ او ورا ر و راحد ر ... ومیگویند کہ این خبر صحیح نیست وصحیح آنست کہ فاطمہ
حصیر پارہ را سوخت وبر جراحت نہادہ این نہ داخل داغ متعارف ست کہ از ان نہی آمدہ چنانکہ گذشت وبالجملہ
مختار آنست کہ داغ کردن وسوختن عضو مکروہ ست کراہت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق واللہ اعلم

فصل در علاج عرق النسا بکسر عین وبفتح نون نام رگے ست کہ ممتد میشود از مفصل ورک

ومنتہی میشود تا آخر قدم ورای پاشنہ وسابقاً معلوم شد کہ ہمان یک رگ ست کہ در دست اکحل نام دارد
ودر ران نسا ولیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوے وے ودرانجا عرق الاکحل نیامدہ بلکہ اکحل
گویند بے اضافت وگویند کہ تسمیہ این رگ بنسا بجہت آنست کہ الم وے نسیان ماسوی می آرد وشخص را ہم
بوے مشغول میدارد والآن عرق النسا نام وجعے ست کہ درین رگ پیدا میشود وابتدا میکند غالباً از ورک
وفرود مے آید تا رکبہ وگاہے تا پاشنہ وگاہے تا انگشتان پاے ودراز میگردد بطول زمان وکثرت مادہ فان
وجع مودی ست بعرج انس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود دوا عرق النسا الیة شاة اعرابیة
تذاب ثم تجزء ثلثة اجزاء ثم تشرب علی الریق فی کل یوم جزء دوائے این درد دنبہ گوسفند اعرابی ست کہ گداختہ شود
سہ حصہ ساختہ وآشامیدہ شود ہر روز یک حصہ ازان بنا شتا چون این مرض از مادۂ غلیظ لزج حادث میشود یا از یبس آنچ
وتحلاج ست بانضاج وتلیین یعنے بہ پختہ کردن مادہ ونرم ساختن آن تا پختہ ونرم شدہ بریزد وبتحلیل رفتہ بدر رود
ودر دنبۂ گوسپند این دو خاصیت موجود کہ انضاج واخراج است بآن علاج فرمود ودر مواہب میگوید کہ این علاج
مخصوص ست بعرب واہل حجاز وہر کہ بجا ورایشان ست وانفع علاجات ست نسبت بایشان وگوسفند اعرابی
تخصیص فرمود زیرا کہ احر والطف ست وخاصیت مراعی ہمہ شیح وقیصوم ونباتات لطیف ست درو وے حاصل
یعنے گوسفند اعرابی چون این نباتات را میچرد کہ گرم اند ولطیف وخاصیت آن در جمیع اجزاے وے خصوصاً
در الیہ کہ نرم ولطیف ست حاصل ست لاجرم نافع تر وسودمند تر ست

فصل در علاج خشکی مزاج

خشکی مزاج را کہ از ان تعبیر بہ یبس طبیعت نیز کردہ اند معالجہ بتلیین فرمودے واز برائے تلیین سنا را اختیار
کردے از اسماء بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت ... بالسنا فقال
لو کان شئ یشفی من الموت کان السنا یعنے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از اسماء پرسید اسہال طبع بچہ میکردی
ومشی دارو وے را گویند کہ اسہال طبع کند وشکم راند گفت بشبرم بضم شین وسکون با وضم را وآن گیاہے ست معروف
در حجاز کہ پوست بیخ آنرا بکار میدارند فرمود بغایت گرم ست در درجۂ رابع واطبا منع کردہ اند از استعمال وے از جہت
خطر وفرط اسہال وے حار جار اول بحا دوم بجیم واین لفظ حار جار از باب اتباع است کہ لفظے مہمل را بعد
از لفظ موضوع کہ متناسب باشند بیارند وبراے مبالغہ گویند مثل حسن بسن دیگر بار اسما گفت بسنا دوا
کردم فرمود اگر چیزے بودے کہ مرگ را شفا دادے سنا بودے وسنا بفتح سین مہملہ نبت حجازی است
وافضل وے مکی ست ووے دواے شریف ست کہ اصلا در وے بیم ضرر وغائلہ نیست وقریب است
باعتدال وحارست در درجۂ اولے اسہال میکند صفرا وسودا وبلغم را وتقویت میکند جرم قلب را واز خاصیتہاے اوست
نفع از وسواس سوداوی وفرمود علیکم بالسنا والسنوت فان فیہما شفاء من کل داء الا السام لازم گیرید استعمال سنا

و داغ کرد و چون سعد بن معاذ [illegible] بجل آنرا داغ فرمود ورم کرد باز دیگر داغ فرمود واکحل رگیست در
وسط ذراع غالب ست فصد وے وا ورا عرق حیات نام ست در دست و در ہر عضوے از وے شعبہ است
و در فخذ مسمے بنساست و ورید باکحل و در پشت باہر وا سعد بن زرارہ را داغ فرمود از مرض شوکہ و شوکہ سرخی
ست قوی کہ بر روے پیشانی مستولی شود و در قاموس ہی حمرۃ تعلوا الجسد و جابر را داغ کرد در اکحل
این مجموع احادیث صحیح ست و پیش ازین بیان کردیم کہ نہی روایت را از داغ کردن پس میان این نہی
و فعل تعارض و تناقض بود و جواب آنست کہ احادیث داغ بر چہار نوع ست بعض دال ست بر فعل آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم داغ را بعض اصحاب و بعض دال ست بر عدم محبت آن و بعض دال ست بر ثنا و
مدح ترک آن و بعض مشتمل ست بر نہی از ان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیشود
واما ثنا و مدح مر ترک آن را دال ست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نہی از ان محمول ست بر آنکہ بر سبیل اختیار
بودے باعثہ ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکہ ہر چند مرض بود ولیکن احتیاج بآن نبود و بعلاجے
دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جہت برء مرض روا بود پس
میان احادیث تعارضے نبود بدانکہ داغ کردن از علاجات طبیہ است کہ استعمال کردہ مے شود آن را در خلط
باغی کہ منحسم و منقطع نے شود مادہ او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمدہ بعض دال بر جواز
چنانکہ بعضے از صحابہ عظام را بدان فرمودہ و مصنف آن را ذکر کردہ و از انس نیز آمدہ کہ گفت داغ کردہ مرا ابو طلحہ
در زمان آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در موطا از ابن عمر آوردہ کہ وے داغ کردہ از لقوہ و رقیہ کردہ
از عقرب و بعض دال بر نہی از ان و مسلم از عمران بن الحصین آوردہ کہ گفت می شنیدم من سلام ملائکہ را چون
داغ کردم از ان محجوب شدم پس توبہ کردم از ان و رجوع کرد آن حالت کہ داشتم و ترمذی و ابو داؤد ہم از
عمران بن الحصین آوردہ کہ گفت نہی میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم
و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفتہ اند کہ نہی بودن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بداغ نزد فساد
جراحت و قطع عضو بود بدین جہت در انجا متیقن و نہی بجہت آنکہ در وے الم شدید و خطر عظیم ست و لہذا در زبان عرب
و امثال ایشان شائع شدہ کہ آخر الدوا الکی پس نہی از ان محمول بر کراہت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم مے پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بران
داشتند و میگفتند کہ اگر آن را نکنند عضو فاسد گردد و بہلاک و موت انجامد پس نہی کرد از ان تا در ورطہ شرک
خفی در نمانند و از دائرہ توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلالہ بیرون نیایند و ہمچنین ست حال در سائر ادویہ
و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آن را مؤثر پندارند حرام ست بلا شبہہ و لہذا
در حدیث مدح آن جماعہ کہ افسون نخوانند و داغ ننہند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شدہ و نیز گفتہ اند
کہ داغ کردن از اسباب وہمیہ است کہ مباشرت آن قادح ست در توکل بخلاف معالجہ بادویہ دیگر کہ ظنی
است و اگر اینجا نیز ظن غالب برء حاصل شود جائز ست و در فتح الباری میگوید در ہیچ حدیثے صحیح نیافتیم
کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خود را داغ کردہ باشد و بعض توہم کردہ اند کہ وے صلے اللہ

ته از جهت اغتذاے بدن از وے بلکه از جهت تقویۀ روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس
او از قمل است که حدوث آن بر سبیل تولد ست زیرا که ابریشم فاسد میگرداند آنرا که حادث میشود از بخیها پس
متولد نمیشود از ان قمل **فصل در ذات الجنب** ذات الجنب ورم حارست در نواحی صدر در عضلات
باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام ست و این اعظم و اخوف
اقسام اوست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج مشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و
ضیق النفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن ست و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیرا که حادث ست میان دل
و جگر و علاج آن خالی از تعسر نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علاج وے امر فرمودے باستعمال
قسط بحری و آن بضم قاف و سکون سین دوائیست خشبی معروف بعضے از ان شیرین ست و بعض تلخ و شیرین
رومی ست و سفید که بوے ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوے صبر دارد و در جامع ترمذی ست عن زید بن
ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرمود مداوات کنید
از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده
که لازم گیرید این عود هندی را که در وے شفاست از هفت علت یکے از ان ذات الجنب ست و ذات الجنب بر
دو نوع ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمے ست که در غشائے که درمیان اضلاع ست پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب
پهلوست که از احتقان بادهاے غلیظ پیدا آید یعنے ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول ست و تکلم اطبا هم بروست و گاهے
برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجازست و این دوا براے این نوع است زیرا که قسط هندی را چون نیک
آس کنند و بزیت آمیخته کنند و بران مکان بمالند یا چند انگشت از ان تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضاے
باطن را تقویت کند و سدها را فتح کند و اما نوع حقیقی اگر ماده آن بلغمی باشد هم برین دوا علاج پذیر بود بتخصیص در وقت
انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور ست
و گویا مقصود مصنف ازین کلام رفع استبعاد معالجه ذات الجنب ست بقسط و زیت پس گفت مراد ازینجا ذات الجنب
معنی حقیقی نیست بلکه معنی دیگرست که بر وے نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک
قسم وے که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتے دارد و این کلام ابن قیم ازمسیحے نقل کرده کذا فی المواهب
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که بیمار داری آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم میکردند پنداشتند که خستگی وے از ذات الجنب ست و او را غشی حاصل شده بود لدود در دهان
مبارک وے ریختند چندانکه اشارت کرد که مکنید تصور کردند که بر عادت بیماران دارو نخواهند منع میفرماید چون
از ان غشی باز آمد فرمود تا آن جمع را کلی همان دارو در حلق ریختند گفتند ما پنداشتیم که نهی تو از براے کراهت
دو است و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا بآن ریج گرفتار نکند و سیاق الحدیث انه اشتد به مرضه
و کان عنده نساؤه والعباس و ام الفضل بنت الحارث و اسماء بنت عمیس فتشاوروا فی لده فلدوه و هو مغمور فلما
افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا و اشار بیده الی ارض الحبشة یشیر به الی ام سلمه و اسماء فقالوا
یا رسول الله خشینا بک ان یکون بک ذات الجنب قال فبم لددتمونی قالوا بالعود الهندی و شیء من ورس ... است

وسنوت بفتح سین وضم نون در آخر تاے فوقانیه زیراکه درین دو شفاء است از هر درد مگر موت و در تفسیر سنوت هشت
قول ست اول عسل ست دوم رُب ست بضم را وتشدید باے مفتوحه در ربے روغن که از عکه روغن بیرون
مے آرند آمیخته بروغن عکه بضم عین وتشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قربه سوم دانه ایست مانند زیره اما زیره
نیست چهارم زیرهٔ کرمانی ست پنجم رازیانج ست دواے مشهورست نافع در فتح سدد والتهاب معده وغیر ذلک
وگفته اند که صحرائے او حار یابس ست در درجهٔ ثالثه وبستانی در ثانیه ششم شبت حار یابس در درجهٔ ثانیه در انضاج
وتلیین ست نافع هفتم خرما هشتم عسلے ست که درین ظروف روغن میباشد واین معنی اقرب ست زیراکه سناے
[illegible] آمیخته ست که عسلے ست مخلوط بروغن براے اسهال اصلح واقوی باشد ودر حدیثے دیگر آمده خیر
ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یاے تحتانیه سعوط دوائے ست که از راه بینی
در دماغ بچکانند ولدود دوائے را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند ومشے داروے مسهل نقل این حدیث
درین فصل بجهت همین لفظ ست که با سهال مناسبت دارد **فصل در خارش بدن** سبب حکه بخارات
تیز گزنده ست آنکه یابس ست مختلط صفراے محترقه مخالط دم ست ورطب از مخالطت بلغم مالح بدم وحدوث
آن غالباً از کثرت اکل طعامهاے مالح حریف وحلو وتوابل حاره وعلاج آن در کتب طب مذکورست مصنف درینجا
علاج خارش که از غلبهٔ قمل یعنے سپش پیدا شود بیان کرد وگفت وخارش غلبهٔ قمل را معالجه بپوشیدن پیراهن ابریشمین
فرمودے در صحیحین آمده که انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف وزبیر ابن العوام را خارش بدن پیدا آمد
واز ان مشقت شدید بدیشان رسید رخصت فرمود که پیراهن ابریشمین بپوشند ودر بعض روایات صحیح مسلم آمده
که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از کثرت قمل پس ایشان را رخصت
داد در پوشیدن پیراهن هاے ابریشمین وبدین حدیث دو امر متعلق ست یکے فقهی ودیگرے طبی اما فقهی حرمت
حریر بر ذکور امت که از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم ومقررست ومستفاد ازین حدیث
این استثنا که ذکر کرد بقول خود الا براے حاجت یا مصلحتے راجح واین مذهب شافعی ست نزد مالک جائز نیست
ودر هدایه میگوید لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندهما وروایت کرد شعبی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رخصت کرد در لبس حریر ودیبا در حرب زیراکه دیباے خالص دافع تر ست مر سختی سلاح را ومهیب تر ست در چشم
عدو ونزد امام ابو حنیفه مکروه است از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط انتهی واما امر طبی اوی
بلبس حریر از امراض یابسهٔ سوداوی زیراکه حریر از ادویهٔ حیوانی ست واز خواص آن تقویت قلب وتفریح و
دفع غلبهٔ سودا وامراضے ست که از ان پیدا مے آید وآن گرم وتر ست وبعضے گویند معتدل ست ودران اصلا چیزے
از یبس وخشونت نیست لاجرم از حکه وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملاست قمل دران جاے نگیرد
ودر موجز گفته که ابریشم حار مفرح ست وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وے آورده که ابو علی بن سینا ابریشم را
در ادویهٔ قلبیه آورده وگفته که حار یابس ست در درجهٔ اولے واز جهت در وے تلطیف وتنشیف ست اما تلطیف
بحرارت وتنشیف بیبوست وصاحب تقویم گفته که حار رطب ست وگمان آنست که معتدل ست در رطوبت ویبوست و
از مفرحات قویه است ومخصوص نیست تفریح وے ببعض ارواح بلکه ملائم ست مر جمیع ارواح را مطلقا وفربه میگرداند

میمونه فقال ما کان الله لیعذبنی بذلک الداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لد الا عمی العباس
فانه لم یشهدکم حاصل معنی حدیث اینست که این جماعه دارو در حلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریختند آن حضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دارو را بریزند و این عمل بشریعت بود
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان ولهذا فرمود عباس را نریزند که وی
شریک نبود و هر که بی رضای کسی بگمان خطا با وی عملی کند خصوصاً علاجی کند بنا و انی قصاص آن
بروی ثابت گردد بگیرد یا عفو کند و عنقریب بیاید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند
و ضرر آن بوی برسد قصاص و ضمان بروی ثابت گردد والله اعلم

فصل در علاج درد سر

حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم چون درد سر حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی و فرمودی
صداع را این سود مندست فی سنن ابن ماجة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء
ویقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلاف میکرد
وی پوشید سر مبارک را بحنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد بآن نوعی ست
از انواع صداع و آن صداعی ست که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع ست لاسیما
چون بکوبند و با سرکه آمیخته کنند و بر پیشانی ضماد کنند و اگر مادی باشد از خون علاج وی بحجامت فرمودی
چنانکه گفت و در سنن ابی داود ست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شکی الیه احد وجعا فی راسه الا
قال له احتجم ولا شکی احد وجعا فی بطنه الا قال له اختضب بالحناء اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بحجامت نمودی
واگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بحنا فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی
که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب
بودی و کلام متعلق بصداع سابقاً در بعض فصول نیز گذشته است فتذکر و در جامع ترمذی ست عن ام رافع
قالت کان لا یصیب النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوکة الا وضع علیه الحناء نمی برآمد مر آن حضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم قرحه در بدن وی و نه درآمد خاری و جراحتی مگر آنکه می نهاد بروی حنا

فصل در بیان طعام و شراب بیمار

میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه خدا تعالی ایشان را
طعام و شراب میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت در ان و این مضمون انحدیث
ست که گفت عن عقبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم ویسقیهم و حکمت
این حدیث ظاهرست چه طبیعت مریض بانضاج ماده و اخراج آن مشغول ست و چون اکراه مریض کنند بر طعام
و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد پس در ان
وقت نباید داد الا چیزی لطیف از اشربه و اغذیه که بآن تقویتی حاصل شود و طبیعت بآن شئ مشغول نشود
چون شرابهای لطیف و امراق فراریخ بشرط آن که آن نیز بآن مرض منافی نبود و انعاش قوت ببویهای
عطره و اخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال خصوصاً از اکابر و عظما که مریض تابع و خادم و محب و معتقد
ایشان بود و امثال آن

فصل در علاج عذره

طفلان را در حلق رگی پیدا می آید از ثوران خون که آنرا عذره

علیه و آله وسلم علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد احتما و پرهیز در کار ست وعن
ومروی ست از صهیب رومی قال گفت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وبین یدیه
خبز وتمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نان وخرما حاضر بود فقال ادن و پس فرمود نزدیک بیا
وبخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را وخوردم فقال اتاکل تمرا وبک رمد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بطریق انکار وتعجب آیا میخوری خرما را وحال آنکه تو رمد داری وخرما خوردن کسی را که رمد دارد نیکو نباشد
فقلت پس گفتم یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما از جانب دیگر که نه در آن جانب رمد ست
فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم ازین سخن واین سخن از صهیب بطریق مزاح
مشروع بود که در واقع حق ست ودر ظاهر مبنی از ساده لوحی ست ومنحواست که خرما را بخورد ونگذارد یا ناشی از
حقیقت ساده لوحی وغفلت از کار وبار دنیا ست والله اعلم وقال ان الله اذا احب عبده حماه الدنیا کما
یحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتقریب ذکر پرهیز والفاظ مود
چون محبت دارد حق جل وعلا بنده خود را نگاه دارد وپرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد وپرهیز میفرماید
یکی از شما بیمار خود را از طعام وشراب مخالف ومضر واحتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب ونارسائی
وی بکار وبار دنیا ومعامله آن وغفلت وفراغ وی از آن فرموده باشد وتشبیه آن بحال مریض بموافقت
مقام که سخن در مرض واحتما میرفت کرده باشد وچون بتقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که
درین باب مذکور ست بر السنه وحکم کرد بعدم صحت آن وگفت واما احادیث مشهور بر زبان عوام جاریست
ویکی از آن این حدیث ست الحمیة راس دواء والمعدة بفتح میم وکسر عین وبکسر میم وسکون عین نیز آمده
بیت کل داء وعودوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دواست ومعده خانه ومنزل هر درد ست ومعتاد
گردانید هر جسد را آنچه معتاد اوست یعنی عادت را در طعام وشراب دخل تمام ست طعامی ست که یکی را خوردن
آن عادت شده با وجود مخالفت ودیگری را معتاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد وگوارا بود واین
دیگر بر عکس آن چنانکه میگویند العادة طبیعة ثانیة ومیگوید که این حدیث از مفتریات وموضوعات ست
وصحیح شده که از کلام حارث بن کلده ست که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه
حدیث المعدة بیت الداء آورده وگفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه وی از کلام
حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی وگفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء و
والحمیة اصل الدواء وعودوا کل بدن بما اعتاد ومخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلی ودر حدیثی دیگر آمده
که نیز ازین قبیل یعنی مشهور ومذکور ست بر زبان مردم وصحیح نشده آن المعدة حوض البدن والعروق الیها
واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن ست
ورگها بسوی وی آینده ومجتمع شونده اند چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آیند ومجتمع شوند وچون
صحیح وبی علت ست معده باز میگردند رگها از وی بسوی اعضا ومیبرند رطوبات جیده که صحت بخشند
وچون بیمار ومعلول است معده باز میگردند به بیماری ورطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد وبدانکه

بریزند علاج را خود بیان کرد و ساختن آن را بان طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لدود کردن و الله اعلم
و در خرما خاصیت عجیب ست برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سرے و خاصیتی ست
که بوحی معلوم شود و عقل را بدرک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتے و نکتهٔ دران اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددے مبارک و مشهور و شامل ست مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود این
خاصیت دران بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود ست آنرا نیز
جز بوحی آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هرکه هر بامداد هفت عدد خرما از عجوهٔ عالیهٔ مدینه بخورد
آن روز زهر و سحر بر وے کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و میفرمود عجوهٔ عالیه عالیه نام ناحیه است که در جانب قبا
و شرقی اوست و این قسم تمر هم دران نواحی باشد شفاے بیماریهاست و تریاق ست بامداد و این مضمون این
حدیث ست که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء وانها تریاق اول البکرة و چون درین جا بجهت عدم
درک حقیقت سبب شفا خفاے داشت و از ضعیف الایمانان که بسخنان اطبا تقلید و اعتقاد تمام دارند تردّدے
و توقفے در اعتقاد آن را مے یابد دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرائط انتفاع
بیمار بدارو آنست که آن را باعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بر دفع علت
چنانکه جمعے از اکابر بجهت وثوق و اعتقاد بخبر نبوی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام
در مجموع امراض معالجه بحبة السوداء کردند و بعضے نظر بظاهر کریمه فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بکار داشتندے و ببرکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شدے

فصل در بیان پرهیز بیماران

بیماران را باحتما یعنی پرهیز فرمودے و از غذاے مخالف منع کردے و اصل در احتما نص تنزیل ست
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا مریض از استعمال
آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که استعمال آب در وے مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس
معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن ماموربه است و بهمین قیاس مریض را از تناول غذاے مخالف و هر چه ضرر کند او را
احتما لازم بود و ام المنذر انصاریه روایت میکند دخل علی رسول الله درآمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و معه علی و با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی بود و علی ناقه من مرض و علی در حال نقاهت بود از مرضے که داشت
یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود و لنا دوال معلقة و در خانهٔ ما خوشهاے
خرما بود آویخته فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن تناول
نمودن گرفت و قام علی یاکل منها و علی نیز از آن خوردن گرفت فطفق النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لعلی انک
ناقه پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر علی را تو نقاهت داری بخود حتے کف تا باز ایستاد علی
از خوردن آن قالت و صنعت شعیرا و سلقا فجئت به گفت ام المنذر ساختم طعامے از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر علی را
من هذا فاصب فانه انفع لک ازین طعام بخور که نافع ست مر ترا و یروے من هذا فاصب بانه اوفق
یعنی در روایتے باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وے موافق ترست مر ترا پس چون آنحضرت صلی الله

معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فامقلوه فانه یقدم [illegible] و یؤخر الشفاء و درین حدیث
دو امر است یکی فقهی و یکی طبی اما فقهی دال است برآنکه اگر مگس در آب یا در مایعی یعنی امری سیال مثل سرکه و شوربا و
بجز آن افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمهور علماست و مذهب امام ابوحنیفه نیز همین ست و اما امر طبی دفع ضرر
است سیاست باضداد زیرا که مگس چون در طعام یا شراب افتاد خواهد که دفع ضرر از سلاحی که دارد که آن پر زهر آلوده است
بکند از آن مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضررش دفع شود **فصل**
در بثرات ذریره علاج میفرمود بثره عبارت است از خراجی کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن خروج میکند و ذریره
دوائی ست هندی که از قصب الذریره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم قالت
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیها بعضی
از ازواج مطهره گفته که درآمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر من و برآمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمن نزد تو ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آن را برین بثره و قولی و بگو این دعا را
اللهم مصغر الکبیر ومکبر الصغیر صغر ما بی و اگر بر کسی ورمی بودی امر کردی بشگافتن آن عن علیؓ قال دخلت
مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله هذه غدة قال بطوا عنه قال علیؓ
وما برحت عنه حتی بطت والنبی صلی الله علیه وآله وسلم شاهد امیر المؤمنین علیؓ گفت درآمدم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بر مردی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی آمده بود در پشت آن مرد ورمی بود
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده که در جسد باشد که ماده وی شحم ست و قطعه سخت
که میان عصب [illegible] فرمود بشگافید آن را و گفت علیؓ نرفتم من از آنجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشگافت
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل ینفع الطب آیا فایده میکند طبیب کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آن کسی که فرستاده است درد را فرستاده است شفا را در آنچه
خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و مشیت وی **فصل در بیان**
شاد نمودن مریض دلگاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید
ابوسعید خدری روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا وهو یطیب بنفس
المریض چون درآئید بر بیمار تنفیس و تاخیر نهید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو ممتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کرب و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنی نابیخته سازند و گاهی قدری از عسل نیز با آن همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در
قوام و رقت مثل شیر باشد و از جهت آن را تلبینه که از لبن ماخوذ است خوانند و آن را حکما [illegible] است که عمده
احشا است و در معالجه [illegible] عن عائشةؓ انها کانت اذا مات المیت من اهلها [illegible] فذلک [illegible] از عائشهؓ
[illegible] التلبینة [illegible]

این حدیث را در مشکوة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی او ست متهم است و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از رهاوی از زهری از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر یزید ابن ابی انیسه و منفرد است رهاوی بروایت از وی و ذکر کرده دارقطنی در علل از این طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوی و وی کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتهی

فصل در بیان علاج درد چشم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم درد چشم را دوا بسکون و آسایش و راحت فرمودی و امیر المومنین علی رض را در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از امهات مومنین را چشم درد کردی با وی نزدیک نشدی تا شفا یافتی اجتناب و احتمای مرد صاحب رمد جماع را امری مقرر است نزد اطبا و مضر است بآن زیرا که سبب اثارت بخارست و موجب ضعف اعصاب و دماغ ست اما از زنان را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت ست یا بجهت دیگر این بر تقدیریست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف اینچنین بود طبا و طبعا والله اعلم

فصل در علاج خدر دوای خدر کلی بآب سرد فرمودی خدر بفتح خای معجمه و دال مهمله علتی ست که حادث می شود در حس لمس و موجب نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث می شود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلاً یا از جهت غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از جهت خلطی که باشد یا بسبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است بادهان و اضمده و استعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد در اینجا بعض انواع وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرختی رسیدند و ندانسته از آن درخت تناول کردند بر جای فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قرسوا الماء فی الشنان وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنید آب را در خیکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت ست بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالباً بقرینه تبرید ست والله اعلم و این از افضل معالجات ست و ظاهر الحکمت در آن آنست که بریختن آب سرد بانسداد مسامات حرارت در اندرون محتقن گردد و بسبب حدوث حس و جود آن شود والله ا

فصل در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد پیغمبر فرمود مگس را تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک پر وی زهر است و در - تریاک و مگس پر زهر آلوده را مقدم میدارد و اینست مضمون حدیثی که ابوهریره روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء و از این حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وی درد است و در دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر پر شفا از حدیث دیگر

خاصیت وے چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن دران معلوم ست قطعاً و لیکن علت آن معلوم نه
چنانکه زهر مهره که مباشد و در ادویه مثل این بسیارست و هر که دوا نیابد باید که مبادرت نماید باستفراغ و انفع انواع
استفراغ حجامت ست و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اختیار کرد والله اعلم

فصل در علاج سحر

چون یهود سحر کردند و ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر دران
حضرت مقدس آن بود که مقررست که سحر در ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون یهود نا بهبود و دیگر مشرکان آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانه و تعالی بتاثیر سحر در وے نزاهت ساخت عزت و کمال ویرا
ازین نسبت اظهار کرد و کذب دعوی و بطلان اتهام ایشان را وانمود و بالجمله چون ذات مقدس وے از سحر یهود
بیمار شد و موتا بر سر مبارک وے حجامت کردند و کسیکه از دین و ایمان [redacted] ستہ این علاج را انکار میکند و میگوید
که حجامت قسمے از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وے چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون جالینوس
یا ارسطاطالیس نقل کرده شد البته انگس بصحت زیرا که در باطن دارد انکار نکرد وے و گفتے چون ایشان چنین
حکم کرده اند لابد بوجهے و حکمتے نخواهد بود و بعد ازان اشارت کرد بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع
سحر بقول خود که گفت و چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود در قواے دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که
چیزے که نکرده است کرده هشیر د واین تصرف است از ساحر در طبیعت و ماده و موے تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ
غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب ست از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و
خبایث نفوس بشری و انفعال قواے طبیعیه بدنیه ازان تاثیرات و بالجمله چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی
ست که ماده آن دمی ست که بعد از انهضام آن در تحلیف قلب بخارے لطیف ببطون دماغ متصاعد گشته
حامل قواے دماغیه میگردد و تباثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و استعمال
حجامت در محلے که بتاثیر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت ست و استبعاد و انکار آن از جهل بصناعت
طب و عدم درک حکمت و خواص اشیا ست و از جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویه ربانی الٰهی ست از آیات
و دعوات که ابطال آن میکنند و چنانکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت و یقین ایمانی اقوی بود
ابطال سحر زود تر حاصل شود لاجرم چو معوذتین منزل شد فی الحال سحر بکلی باطل شد بدانکه در احادیث صحیحه
ثابت شده که آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف وے ظاهر شده از عروض
نسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر
سنه سادسه و مدت بقاے این عارضه بقولے چهل روز و در روایتے شش ماه و در روایتے یکسال بوده غالباً زور و
قوت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقایاے آن از اول تا آخر تا مدت مدید بامتداد کشیده والله اعلم
تا شبے نزد عائشه بود دعا کرد و بسیار کرد بستر گفت یا عائشه آیا آگاه هستی تو بآنکه آگاهانیده شدم من بآنکه
حق تعالے فتوے داد مرا در انچه استفتا کردم از وے اجابت کرد انچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد و نشست
یکے ازین دو نزد سر من و دیگرے نزدیک پایهاے من و گفت یکے ازان دو مرد مصاحب خود را چه حال ست
این مرد را و وجع وے از چیست گفت مطبوب ست یعنی مسحور و طب بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را

بشنید ومیفرستند بجانبها والهمانهاست خود امرت ببرمة تلبینة فطبخت ثم صنعت حلم میکرد عائشه به پختن دیگی از تلبینه
پس ریخته میشد تلبینه وصنعت ثرید اثم صبت التلبینة علیه ومیساخت عائشه اشکنه بس تر میریخت تلبینه را بر ان
اشکنه ثم قالت کلوا منها پستر میفرمود ومیگفت بخورید ازین تلبینه که ریخته شده است بر اشکنه فانی سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقول التلبینة مجمة لفواد المریض وتذهب ببعض الحزن زیرا که من شنیده ام رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم را که میفرمود خوردن تلبینه راحت دهنده است مردل بیمار را ومیبرد از دل غم و
اندوه را ودر حدیثی دیگر آمده علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کننده را که تلبین ست
دشمن یا باعتبار آنکه دوا مبغوض ومکروه است نزد طبع وشهوت النفس دران نه ولیکن نافع ست در دفع مرض
واندوه ودوست داشته شده است ازنجهت یا باعتبار آنکه این طعام در مذاق طبع چندان خوش آینده نیست
وخوش ولذیذ نه اما باید خورد برای نفع ودفع کراهت مرض را وهم در حدیث عائشه ثابت شده که
گفت کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام وقتیکه
گفته میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که فلان کس دردناک ست نمیخورد طعام را فقال علیکم
بالتلبینة فحسوه ایاها لازم گیرید تلبینه ونوشانید او را وکان یقول والذی نفسی بیده انها تغسل بطن احدکم کما
تغسل احدکم وجهها من الوسخ ومیفرمود سوگند بپروردگار که تلبینه میشوید وصاف میگرداند از الایش
شکم یکی از شما را چنانچه میشوید یکی از زنان شما روی خود را از چرک وتخصیص شستن روی زنان بجهت
آن خواهد بود که مبالغه زنان درشستن وشستن روی از چرک بیشتر از مردان ست **فصل در علاج**

زهر در خیبر زنی گوسفند بریان بزهر آلوده کرد وپیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد از ان تناول
فرمود گوسفند بریان بسخن آمد که زیاده ازین مخور که زهر آلوده ام آن زن را طلب کرد وگفت چرا
چنین کردی گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرسد وآنکه چند لقمه بخورد وبعد از ان خبردار شد
برای ظهور معجزه بود ویکی از صحابه که خورده بود بمرد درین نیز ظهور امتیاز واعجاز بود ودر روایت آمده که
آن زن را بالقصاص آن صحابی بکشتند ودر ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زهر آن گوسفند کارگر نیفتاد
واما بی تاثیری نبود پس حجامت کرد مین الکتفین در سه موضع وامر کرد دیگران را تا حجامت کنند و
بعد از ان سه سال زیست زیرا که غزوه خیبر در سال هفتم بود وهر سال فرمودی که همیشه الم لقمه که در خیبر
خورده می یابم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکلة التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان هذا
اوان انقطاع الابهر منی فتوفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شهیدا فرمود همیشه می یافتم از ان لقمه که
خورده بودم از گوسفند زهر آلوده روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینه من از ان پس وفات یافت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید وحکمت الهی در بقای اثر آن تا وقت موت تشریف این بود ومعالجه زهر
بر دو نوع ست یکی باستفراغات که مجموع آن پنج قسم است چنانکه بیاید دوم بادویه که معارض زهر باشد
بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دو نوع ست یا بکیفیت چنانکه داروی گرم در دفع برودت
وسرد در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت ست چنانکه بعض تریاقها که اصلا کیفیت آنها معلوم نیست ولیکن

قال لهما ایّکما اطبّ گفت زید بن اسلم که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر آن دو مرد را که کدام یکے از شما طبیب تر و حاذق تر ست یعنے هر کدام که حاذق تر ست و داناتر علاج کنند فقالا او فی الطبّ خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بودن یکے بهتر و نافع تر از دیگرے فهمید ند پرسید ند آیا در طب نفعے و خیرے هست در نفس الامر و امرے صحیح و مفید هست فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که فرستاده است درد را همان کس فرستاده است دوا را یعنے هر دو بتقدیر الٰهی ست و پیدا کننده و تاثیر بخشنده حق ست سبحانه وتعالے

فصل در پرهیز پرهیز فرمودے حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدیه که از مصاحبت بدیگر تجاوز کنند و برسد چنانکه جذام و جرب و مانند آن و چون بحکم خاصیت احتمال تعدی و تجاوز دارد از معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع ست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچه میگریزی از شیر تا بتو نرسد و ترا هلاک نکند و در حدیث جابر صحیح ست انه کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک فارجع مردے از ثقیف برائے بیعت اسلام بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بخود نطلبید و دست وے را در دست خود نگرفت و فرمود بیعت کردیم با تو در قصد و نیت دست گرفتن حاجت نیست برگرد و نزد ما مباش و در حدیث ابن عباس مرفوع ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا تدیموا النظر الی المجذومین بسیار نظر مکنید بجانب مجذومان که مکروه است و ناخوش آینده و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال دارد که نا طلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور و همچنین نهی از ادامت نظر بجهت آن بود تا وے محجوب و محقر نماید وا ید انکسشد والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در انست که مراد همان معنی اول که ناظر در اتقا و اجتناب ست و در حدیث دیگر آمده کلّم المجذوم وبینک وبینه قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور قدر آنکه میان تو و میان وے مسافت یک نیزه دارے بود یا دو نیزه دارے و جذام مرضے خبیث ست باعتبار اهلاک و تغییر و تقبیح هیأت و صورت و احتمال تجاوز و رسیدن بغیر که از انتشار سودا که متولد از خون فاسد و احتراق اوست در همه بدن پیدا می آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و هیأت آن متغیر میگردد و این احادیث و مانند آن ناظر در جانب اتقا و پرهیز ست از مجذوم و در احادیث دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با مجذوم طعام خورد و دست وے را در کاسه خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله وتوکلا علیه بخور بنام خدا و اعتماد و توکل میکنم من در خوردن با تو بر خدا و حدیث لا عدوی ولا طیرة نیز ناظر در عدم اجتناب و احتراز ست چه میفرماید تجاوز مرض و رسیدن آن از یکے بدیگرے نمی باشد فال بد که از طیور و مانند آن میگیرند و شوم می پندارند چیزے نیست و باطل ست و در حدیث دیگر آمده که شترے بود گرگین در میان شتران عرض کردند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این گل در میان نه بندند که جرب از وے بدیگران سرایت خواهد کرد فرمود این را که جرب رسیده است از کجا رسیده است یعنے این چیزے نیست همه بتقدیر پروردگار تعالی ست پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند و احادیث دیگر که بر خلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نماید جواب از ین میگویند که اصل عدم تعدے

گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطه و مشط بضم میم شانه و مشاطه بالضم مویهاے که
مے افتد از سر و ریش بشانه کردن و در وعاے شگوفه نخل نر گفت آنرا کجا نهان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاہے ست
که درانجا بود و در روایتے اروان بالف و گفته اند که این صحیح تر ست پس رفت آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم
با چندے از صحابه بران چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب وے سرخ بود گویا حنا آب تر کرده اند
و نخلهاے او گویا رؤس شیاطین پس بر آوردند از وے آن سحر را اینچنین آمده در صحیحین و در روایتے
از بخاری آمده که عائشه رضی الله عنها گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم شر را
و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که درانجا وترے یعنے زه کمان را یافتند که در وے
یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس هر آیتے که میخواندند گرہے ازان کشاده مے شد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم علی و عمار را براے استخراج سحر از آن
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتے در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد در وے پس یافت طلعه نخل را
در وے تمثال آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم از موم ساخته و دران تمثال سوزنها خلانیده و رشته
در وے یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین هر آیتے که میخواندند گرہے کشاده میشد و سر سوزنے
که میکشیدند الم تسکین میافت بعد از بر آمدن آن راحتے پیدا میشد والله اعلم **فصل در معالجه**
بدن گاہے معالجه بدن بقے فرمودے عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلے الله علیه و آله و سلم
قاء فتوضا فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین ست
از ابی الدرداء رض روایت کرده که پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم قے کرد پس ازان وضو ساخت گفت معدان
بعد ازان ملاقات کردم ثوبان را که مولاے آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم بود و در سفر و حضر تا آخر عمر
در خدمت بود و ذکر کردم با وے آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم
آب وضو را براے وے وقے یکے از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات ست
و آن پنج اسهال ست و قے و اخراج دم و خروج ابخره و عرق و سنت بر هر پنج وارد شده چنانچه یاد
کردیم پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق را صریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور
شده بوده باشد **فصل** اگر کسے معالجه کردے و طبیب دانستے او را تضمین فرمودے عن عمرو بن العاص رفعه
من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسے را بے آنکه طبیب باشد و دانا
بطب وے ضامن ست و علما را خلافے نیست که هرکه بنادانی طبیبی کند و مریض را هلاک کند یا عضوے
از اعضاے او را یا مال او را تلف کند بر وے ضمان لازم آید و اگر وے طبیب بوده است دانا مگر دست یا نه
در طب حاذق تر ست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله
مردے در زمان پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت
وے و آن الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه و آن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار ست از براے
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد [illegible] رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم

واگر بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد براے شفا فرمود آن نیز جائز نیست فافهم و در سنن نسائی مروی ست که طبیبے ذکر کرد که درین دارو ضفدع بکار مے آید او را نهی فرمود از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دارو و در حدیث دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوے کند بخمر شفا ندهد او را حق تعالے دعا ست باخیر والله اعلم **فصل** در علاج قمل تبر اشیدن سر فرمودے تا مسام انجره منفتح شود و تصاعد کند و ماده که قمل از ان متولد مے شود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قمل فرمودے و از بعض شروح موهم تخصیص آن بنوعے خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه بادویه روحانیه ربانیه و ادویه مرکبه از ان و از طبیعیه بدان که شفا اتم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود - و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین ، و کلمه من درینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفا ست از امراض روحانیه و جسمانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل ست بر بیان معالجات و ارشاد بطریق ازالهٔ آنها بر وجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن بقرات وے نافع ست در بسیاری از امراض و بلایا و فرو دافع ست مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دوا از کل دار و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب اکابر ست و نیز در بعض ادعیهٔ ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء صدری و باید دانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها ست و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل و تاثیر وے شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل ست یا از ممر عدم قبول محل منفعل یا درینجا مانعے قوی ست کما وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویهٔ حسیه نیز پیدا ست و عدم تاثیر آن گاهے از جهت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاهے از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دوا ست بوے زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تعاوید را بگیرد بقبول تمام و همت قوی تاثیر کند در ازالهٔ علت و همچنین دعا که صدق توجه و حضور قلب در وے شرط معتبر ست و عدم اجابت وے گاهے بجهت ضعف نفس دعا ست که مرضی و محبوب الٰهی نیست و گاهے از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا بحضور تام و توجه کمال و گاهے از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از اسماے الٰهی طب روحانی ست اگر جاری شود بر لسان ابرار و اتقیا بتوجه تام و همت تمام و لیکن چون وجود این نوع بغایت عزیز و نادر ست مردم دست بطب جسمانی زده از ان فارغ و غافل نشستند و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکے آنکه بکلام خدا و اسما و صفات وے تعالے باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود و باعتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیهاے خود را بر من اگر در ان شرکے نبود بکنید باکے نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر رض آمده که نهی کرد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم از رقے پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که بر اسم

وعدم اجتناب واحتراز ست وہمہ بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسی را آن مرض
بتقدیر الٰہی برسد مبادا تصور آن کند کہ عدوی حق ست و در دام شرک خفی نیفتد پس امر بفرار از مجذوم ونہی
از قرب ومصاحبت او از جہت سد ذرائع ست نہ از جہت احتمال عدوی ورسیدن آن بعلت مصاحبت واگر کسی را
یقین بتقدیر الٰہی کامل بود واین تصور وتوہم نبود اجتناب درحق وی لازم نبود وبرین جواب راجح
ومعمول حدیث لا عدوی بود وحدیث فرار غیر معمول وبعض حدیث فرار واجتناب را ترجیح کردہ وامر بدان
برای استحباب داشتہ چنانکہ گفت وبعض جواب میگویند کہ امر باجتناب از مجذوم بطریق استحباب ست
واحتیاط وارشاد نہ برای ایجاب والزام ومواکلۃ المجذوم از برای بیان جواز فعل واعلام بآنکہ این حرام
نیست وامر باجتناب برای وجوب نہ وبعض میگویند کہ حدیث لا عدوی حق ست ولیکن کلیہ نیست ومخصوص ست
بغیر جذام وامثال آن واینہا مستثنیٰ وخارج اند از آن کلیہ وشاید کہ حق تعالیٰ درینہا خاصیتی وتاثیری نہادہ باشد
در عدوی چنانکہ از حدیث نفی تشاؤم امراۃ وفرس ودار مستثنیٰ ست نزد بعض وجواب تحقیقی این ست
کہ بدان اشارت کرد بقول خود کہ گفت وبعض در جواب میگویند کہ این خطاب کلی نیست بلکہ ہر قومی را خطاب کرد
بآنچہ لائق وفراخور حال وی بود پس بلبسیکہ قوت ایمان وتوکل وی بغایت بود واورا از مخالطت ومعاشرت
ایشان ضرری نیست ووی مامور ومخاطب نیست بفرار واجتناب زیرا کہ قوت ایمان وی قوت عدوی
را دافع ست واما ضعفا را باحتیاط واحتراز فرمود وخود ہر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوی وقوی
بطریقہ توکل اخذ کند وضعیف بطریقہ تحفظ **فصل در تداوی بمحرمات** از تداوی بمحرمات منع
فرمودی ابو درداء روایت کند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ان اللہ انزل الداء والدواء
وجعل لکل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالمحرم خدای تعالیٰ فرستاد درد را ودارو را وہر درد را دوائی
پیدا کرد پس دوا کنید ولیکن بامری کہ آن را حرام گردانیدہ است نکنید وابن مسعود روایت کرد ان اللہ
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم وطارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نہی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس
بدواء ولکنہ داء یعنی خمر خوردن برای دوای بدن میسازی ولیکن وی در حقیقت درد ست کہ بدین تو ضرر دارد
وظاہر آنست کہ مراد درد بدن ست وسبب شفای آن نیست چنانچہ از احادیث دیگر ظاہر است ومحققین اطبای
اسلامیہ میگویند کہ در قول حق تعالیٰ کہ در شان خمر فرمود ومنافع للناس مراد منفعت بدن وصحت
وی نیست بلکہ انتعاش ونشاط طبیعت ست کہ بتناول آن پیدا میشود ودر آخر مضرت ست ببدن ومہلک
ست چنانکہ از حال اہل ادمان ظاہر میگردد ودر لفظی دیگر در سنن ابی داود وترمذی ست عن طارق قلت
یا رسول اللہ ان بارضنا اعنابا نعتصرہا ونشرب منہا قال لا طارق بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرضہ داشت
کہ در زمین ما انگور بسیار ست عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم ومینوشیم آنرا فرمود منوشید کہ حرام ست
فراجعتہ قلت انا نستشفی للمریض پس باز گفتم کہ ما بدان طلب شفای مریض میکنیم وباین قصد میخوریم قال ان
ذلک لیس بشفاء ولکنہ داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت ودرد ست این پرسیدن طارق اگر پیش از علم بتحریم خمر
بود درست ست وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنبیہ کرد بر تحریم آن کہ موجب نص قرآنی ست

من مثل این پوستی ندیدم در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر درآمد خبر نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رسید بر عامر خشم گرفت وگفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه
ورکبتیه واطراف رجلیه وداخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتے فراح سهل مع الناس لیس
به باس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را میکشد چرا نگفتی بارک الله فیه چون در نظر تو خوب آمد پس بفرمود
تا او ازان وی یعنی اعضاے عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند و بر وے یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان
کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن را زهری بیان کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آب
کند و یک کف بردارد و مضمضه کند و دران قدح ریزد و یک کف را بر دارد و روے را در قدح شوید باز دست چپ را
در قدح برد و آب بردارد و بر زانوے چپ ریزد و این چنین ست در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن روے
در قدح گفته که بستر در آرد دست چپ و بریزد بر دست راست بستر در آرد دست راست را و بریزد بر دست
چپ بستر در آرد دست چپ پس بریزد بر مرفق ایمن بستر در آرد دست راست را و بریزد بر مرفق ایسر بستر در آرد
دست چپ را پس بریزد بر قدم راست بستر در آرد دست راست را پس بریزد بر قدم چپ بستر در آرد دست چپ را
و بریزد بر زانوے راست بستر در آرد دست راست را و بریزد بر زانوے چپ بستر بشوید داخلهٔ ازار را و این
موافق و مناسب ست غسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث و غالباً از قلم کاتب در متن انیهمه افتاده است
و آن درون ازار شوید و در داخله ازار دو قول ست یکے آنکه مراد فرج ست دوم آنکه مراد طرف ازار ست آنکه
به بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض که یا مراد جسد اوست که متصل با زار است
و بعض گفته اند مرین ست که مقعد ازار است و بخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت ست از ثوبے
که متصل ست بجلد کذا فی المواهب و قدح را بر زمین نهند و آن آب را از طرف پس بسر معیون ریزند و این معانی
ممکن نیست درک وے از جانب عقل و عاجز ست وے در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند
متشرعے او را باید گفت که بگوید والله ورسوله اعلم و حال آنکه تائید کرده است آن را تجربه و تصدیق کرده معاینه
و اگر متفلسفے توقف کند رو بروے ظاهر تر ست چه نزد فلاسفه دوا گاہے فعل بقوت خود کند و گاہے بخاصیت درک
معنی آن ممکن نه و گویند مقتضاے صورت نوعیه چنین واقع شده گو این نیز ازین قبیل باشد و در خانهٔ ام سلمه کنیزکے را
دید که بر روے اثر نظر جن ست و در لفظ صحیحین اینچنین ست که جاریه دید که در روے وے سفعه ست یعنی حضرت
فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید براے این کنیزک که بوے نظره است یعنی نظر کرده است
جن و آسیب رسانیده است ازینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر
ایشان تیز تر از سنان ست و بعضے از شراح نظر را مردود ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده
که در خانهٔ ام سلمه در آمد و در روے کودکے بود گفتند که بوے چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و
در سنن ابی داود ست از سهل بن حنیف که گفته بر آبے گذشتم در انجا رفتم و غسل کردم مرتب گرفت خبر برسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را که کنیت سهل بن حنیف ست تا تعوذ کند قال فقلت
عنت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی صالحة آیا افسون ها صلاحیت علاج و دفع علت دارند قال فقال

عقرب میکردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند [illegible] انیه نفعه رسانید
برادر خود را و تمسک کردند قومے باین عموم و تجویز کردند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وے اگرچه معنی آن معلوم
نباشد ولیکن احتیاط درانست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکے بود و در حدیث ابی داود
وابن ماجه آمده و تصحیح کرده آن را حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که رقی و تمائم و تولة
شرک ست و تمائم جمع تمیمه است و آن حرزه یا قلاده که در گردن بیاویزند و آن را اهل جاهلیت براے دفع
آفات میکردند و تولة بکسر مثناة و بفتح واو و لام چیزیست که زنان براے جلب محبت مردان میکردند و این نوعے
از سحر ست و از زینب امرأة عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبدالله در گردن من رشته را گفت این چیست
گفتم خیطے ست که افسون کرده شده است براے من در وے پس بگرفت آن را و پاره کرد و گفت شما
ایے آل عبدالله بے نیاز بید از شرک و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را که گفت
رقی و تمائم و تولة شرک ست گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون مے افتاد از غایت وجع و می رفت ازوے
چرک را و اشک را پس بفلان یهودی رفتم و وے افسون بخواند و همه درد ها برفت و آرام یافتم
گفت عبدالله این درد وے که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون
بازداشت آن را و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اذهب البأس رب الناس
واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداود و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل
جاهلیت اعتقاد مؤثریت بآن داشتند و بغیر نام خدا و تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وے باشد
در حکم وے داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده دران احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند
که نهی ازان رقی ست که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و مے آرند با مور مشتبه مرکبه از حق و باطل و
جمع میکنند با ذکر خدا و اسماے وے تعالی اسماے شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و
گفته اند که جن از جهت عداوتے که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود
عزائم باسماے شیاطین اجابت میکنند آن را و بیرون میروند از جاے خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهے از جن
میباشد بتمثل وے بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود باسماء شیاطین سیلان میکنند سموم آن از
بدن انسان از جهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسما و صفات وے خاصة نبود و بالجمله اجماع دارند علماے امت
برکراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وے و ابن وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه
بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود اینها از قدما در اسلام والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم میفرمود که العین حق ولو کان شئ سابق القدر سبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن
حق و ثابت ست در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر مے بود چیزے
که پیش دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هر آئنه سبقت میکرد آن را عین و این مبالغه است در تاثیر عین و رخصت
میفرمود که افسون کنند از چشم زخم و از حمه یعنی نیش عقرب و از نمله ریشها که به پهلو ها ظاهر شود چنانکه بیاید
[illegible] روایت کرده که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تأمل کرد و گفت والله که

دیافتم در شش موضع قوله تعالی ویشف صدور قوم مومنین وشفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین واذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء پس نوشتم این آیات را وحل کردم بآب ونوشانیدم او را آن آب را پس شفا یافت فی الحال گویا که بند از پای او کشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمه وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین اشارت بآیات شفا کرده وسعد چلپی در حاشیه آیات مذکوره را تعیین نموده وحکایت استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است ورویت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده وقرائت آیات مذکوره را بر مریض وکتابت آنها را در ظرف چینی وشستن آنها را بآب ونوشانیدن به بیمار آورده واز شیخ تاج الدین سبکی نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را وکاتب حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل را برای بیماران مشاهده نموده است ویکی از رقیهای مجربه چشم زخم آنست که از ابو عبد الله ساجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتری خوب سوار ودر میان همراهان شخصی منسوب بود بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله ساجی را گفت شتر خود را از شر او نگاه دار ساجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا ساجی از منزل غائب شد بمنزل وی آمد ودر شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد وبیفتاد چون نخلی که از بیخ بر کنند چون ساجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا برو بدید بیاید چون عاین را بدید گفت بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت الناقة لا باس بها چون ساجی این دعا بر خواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود وشتر تندرست برخاست بدانکه اصابت بالعین وتاثیر چشم زخم امری ثابت ومحقق ست نزد جمهور علما از اهل حق وحدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعه مبتدعه از اهل اعتزال ومن یحذو حذوهم آنرا منکر اند چه هر چه محال نبود ونزد عقل جائز باشد ومخبر صادق بدان خبر داده واجب ست اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت ومراد بتاثیر نه آن معنی ست که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه مراد سبب عادی ست که حق سبحانه وتعالی نظر عاین را سبب ساخته وضرر معین را بدان مربوط گردانیده است وتاثیر وترتب ضرر باراده وخلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادیه وتکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که چگونه است ونقل کرده اند از بعضی ازان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بروجه استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من بر آید وبعض گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث گردد که متصل گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ برسد واز بعض افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد وبالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعی که حفظ ووقایه کند در میان نبود برسد وکارگر افتد واگر مانع در میان بود که عبارت از حرز وتعویذ ودعاست وصول ونفوذ نیابد واگر سپر سخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس وهو الحفیظ

فصل در جمیع امراض والآلام باین دعا علاج فرموده که ابو درداء روایت میکند سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من اشتکی منکم

لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة و النفس العین و الحمة کل ذی سم [illegible] مود صلاحیت دارد ولیکن النسون نیست مگر
در نفس که مراد بآن عین چشم زخم است و این تب سهل بن حنیف از عین بود و در حمه که مراد بآن نیش زهر دار است
از عقرب و مانند آن و در لدغه که گزیدن ست بدندان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین معلوم گردد اکنون مصنف
خواست که بعض رقیها که ماثورست ذکر کند پس گفت و بزرگ ترین رقیها قرأت فاتحه است و قرأت معوذتان
و آیة الکرسی و تعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده از انجمله اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنی ما ... منها و ما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ و
من شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن
اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از آن جمله اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون و از آن جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم
وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف
وعدک سبحانک وبحمدک و از آن جمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا
یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ذی شر
لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله
علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان
وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الحی واله
کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله
حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
وهو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از آن جمله رقیه جبرئیل
است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیکه دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة
الا بالله است و اگر عاین بگوید اللهم بارک علیه [illegible] جماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن
نویسند و معیون بیاشامد مجاهد گوید لا باس ان یکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض باکی نیست که کسی
بنویسد قرآن را و بشوید آن را و بنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء و
صفات علا باشد و هو الانسب و از ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که
بنویسند و بشویند و بخورانند نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد ولد من به بیماری سخت تا آنکه مشرف شد
بر موت و سخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم قصه و احوال مولود کجائی تو از آیات شفا پس بیدار شدم و تفحص کردم در قرآن آیات شفا را

شفا

علیه وآله وسلم واناعند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومن نزد حفصه بودم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده تو او را خط وکتابت را غالباً این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود وازین حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت مر نساء را مکروه نیست وبعض گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم لستن کاحد من النساء وخبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلا وفتنان بر ینها ونمله ریشهاست که بر پهلوها ظاهر میشود ونهایت مولم است ومریض احساس حرکت نمل می[redacted] الله دائماً در مکه رقیه میکرد این ریح را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت [redacted] علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد وگفت بسم الله صلت حتی تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی خواند وآنرا بسنگی حک کند بسرکه تیز حاذق وبر ریش طلا کند واما در سائر جراحات وقروح عائشه رض روایت میکنند کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا اشتکی الانسان وکانت به قرحة او جرح قال باصبعه هکذا ووضع سفیان سبابته علی الارض ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد وشکایت گاهی بمعنی درد شکم آید یا می بود با کسی ریشی یا جراحتی اشارت میکرد بانگشت مبارک خود همچنین وسفیان ثوری که راوی این حدیث است برای نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پس بر داشت انگشت را سفیان پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا واین علاجی است سهل وآسان ونافع مرکب از جیبی والهی چه خاک سرد وخشک است ومجفف رطوبات قروح وجراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص وتاثیری مخصوص در آن نهاده اند وسابقاً در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم فتذکر وکسی آمد وگفت یا رسول مرا در بدن وجعی عظیم است واز اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بنه وسه بار بگو بسم الله وهفت بار بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر ودر الم مصائب ودفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون باری تعالی اورا بدل واجر خیر امت کند چون ابو سلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد ونهایت مردی نیک خوش معامله بود وبزرگ بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود وگفت هر که این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابو سلمه که خواهد بود که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد

فصل در علاج غم واندوه وهم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند وغم عبارت است از آن تنگی وتیرگی که از طریان قبض واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی ابر که عارض گردد وهم مختص است که از قصد کردن چیزی وتوجه دل واراده بدست آوردن آن پیش آید واندوهگین وپریشان گرداند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دفع آنها میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

فلیقل کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء و
والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتک و
شفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخوانند فیبرأ باذن الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت
است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت خستگی داشت جبرئیل گفت
علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس وعین بسم الله ارقیک والله یشفیک وآنچه روایت
کردیم که لا رقیة الا فی عین او حمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منهما فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر جواز و مشروعیت
رقیه نیست در عین وحمه زیرا که رقیه در جمیع امراض والام مشروع و مسنون است و در خصوص امراض دیگر غیر عین
وحمه نیز آمده است چنانچه در حمی وصداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز
اولی وانفع است از دیگر امراض وعلل و پوشیده نماند که آنچه سابقا روایت کرد نفس وحمه ولدغه است و چون
مراد بنفس عین است وحمه ولدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیه در عین وحمه باشد و پس
و بزرگ ترین رقیها فاتحة الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خیر الدواء القرآن و فاتحه از اجل سور
قرآن است و مشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت است
که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرگ ایشان را ماری
بگزید ایشان از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه تا ده رقیه خواستند گفتند چون ما را
ضیافت نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتی نیکو ندهید هر یک گله گوسفند قرار دادند و در روایتی آمده که مجموع سی
گوسفند بود یکی از آن جماعه برفت و بر وی فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم آمدند و او را از آن حال خبر کردند با آن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است
پس گفت بگیرید گوسفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیبی دهید درین قول تاکید و مبالغه است در بودن وی حلال
طیب و در روایتی آمده و بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت
و اشتراط آن بر رقیه جائز است اما بشرطیکه بقرآن و دعا بود و در وی فریب و خداع نباشد چنانکه بخاری
از حدیث عائشه آورده که گفت ابو بکر را غلامی بود که بر وی خراجی نهاده بود و وی از خراج وی میخورد روزی
آن غلام چیزی آورد و ابو بکر از آن بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود
چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت مر انسانی را و نبود مرا علم کهانت ولیکن خداع کردم با وی الآن
ملاقات کرد مرا و بداد چیزی مر اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد وی دست خود را در حلق
خود و قی کرد هر چه در شکم وی بود و حکم لطب نیز همین خواهد بود و در لدغ عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه
مرویست از عبدالله بن مسعود که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد عقربی انگشت مبارک وی را
بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدای تعالی عقرب را نمیگذارد
پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن ظرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله احد و
میخواند تا الم آن زائل شد و در سنن ابی داود از شفاء بنت عبدالله مرویست که گفت دخل علی رسول الله صلی الله

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تایر احکام و احوال ظاہرست میفرمود لا اکل متکئا انما اجلس کما یجلس
العبد و اکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه نخورد بنده
این حدیث سابقاً مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شده فتذکر و نهی فرمود ازان [redacted] بروے
افتاده طعام خوردن مطلق افتاده خوردن اگرچه بروے نیفتاده باشد ہم مکروه ست مگر مثل تمر و کاک خشک
و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردے و این غایت اعتدال و توسط ست چه بکمتر ازان
خوردن صورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و بزیاده بران علامت حرص و شره و تکثیر ست و ہرگز تنہا
نخوردے و ہرگز جمع نکردے میان لبن و سمک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذاے گرم و نه دو غذاے
سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسہل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی یعنی جمع اجتماع
آنہاست در معده و نه اکل معالیتے یکے را پیش از ہضم شدن دیگرے نخورد و علت در عدم جمع دو غذاے متفق در کیفیت
خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواہد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد ست که موجب
تنازع و تخالف ست چنانکه گفته شد و نه میان دو مختلف چون قابض و مسہل یا سریع الہضم و بطی الہضم و نه میان
مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن
نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردے تا سرد نشدے اشارت
کرد بآنکه مراد ازانچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردے طعام شدید الحرارت ست طبرانی در صغیر و اوسط
از حدیث بلال بن ابی ہریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم طبقے از طعام
که میجوشید فرمود خداے تعالے آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورید که در وے
برکت ست و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردے واز [redacted]
آبکامہا و مخللات و ملوحات ثابت نشده و ہرگز چیزے تناول کرده و ضرر بعضے از اغذیه با ضد دان اہل کردے
چنانچه خرما را بروغن و رطب را باقثا خرما چون عفونتے و حرارتے دارد روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با سکه
واقع شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را اطیبین نام کردے و ہمچنین حرارت رطب را برودت
قثا زائل کردے و در حدیث ابی داؤد آمده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بطیخ را برطب خوردے
وے شکست گرمی یکے را بسردی دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضرست زیرا که اصفر حار است و
جواب داده اند که اصفر اگرچه بجہت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن بنسبت برطب سرد ست و در بعض احادیث
خربز بکسر خاے معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعے از بطیخ اصفرست و در بعض روایات
طبیخ بتقدیم طا بربا واقع شده بمکان بطیخ و گفته اند که آن لغت ست در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند
که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالے واز محمد بن اسلم آرند که وے بطیخ نخورد از عدم صحت
کیفیت اکل آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرماے منقوع که در آب ترکرده باشند
و شیرینی ازوے جدا شده را براے ہضم طعام آشامیدے و امر فرمودے بطعام شب خوردن و اگرچه یک
لقمت از خرما باشد [illegible] ینکه گرسنه خفتن مضعف بدن ست اما برے صاحب رو معده و نہی کرد از جسیدن

رب السموات والارض ورب العرش الکریم و در جامع ترمذی ست که چون کارے سخت پیش آمدے فرمودے
یاحی یاقیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که [redacted] وے را اندوهی [redacted] بسوے
آسمان کردے وگفتے [redacted] سبحان الله العظیم وچون در دعا اجتهاد نمودے فرمودے یاحی یاقیوم و پیغمبر فرمود دعاے
اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت واسماء بنت ... را
گفت ترا بیاموزم کلمه چند که در وقت اندوه گوئی گفت آرے گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیئا هفت بار و فرمود
هیچ آفریده را هیچ حزنے نرسد و این بگوید الا که ازان خلاص یابد اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک
ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به [redacted] کتابک او علمته
احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب
همی و فرمود دعاے ذی النون [redacted] این هیچ مسلمانے
نگوید الا که مستجاب شود و یکے از انصار را ابو امامه میخواندند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را دید در مسجد در غیر وقت
نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت ... اندوه بسیار و دین بیشمار مرا اینجا آورد و فرمود ترا کلمات بیاموزم که
چون آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلے یا رسول الله گفت چون بامداد وشبانگاه کنی [redacted]
اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من [redacted] واعوذ بک [redacted] و
قهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و فرمود من الزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا
ومن کل ضیق مخرجا ورزقه من حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلامے متعلق باستغفار گذشته است و در
مسند امام احمد ست که چون کارے ویرا صلی الله علیه وآله وسلم تنگ آوردے پناه بنماز بردے و پیغمبر فرمودے
که در جهاد کوشید که درے ست از درهاے بهشت و دفع اندوه و = وهم میکند و [redacted] هرکرا هموم و
غموم بسیار شود باید که بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله و این نیز [redacted] و در صحیح ابن حبان ست که
کسے دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسالک بان [redacted] لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی
به اجاب واذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی پیغمبر فرمود بگوید اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودے و حکمت در اطفاے حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
سبب وے نارست که مادهٔ شیطان ست که مخلوق ست وے ازو و در وے فساد عام ست که مناسب امر شیطان
و مادهٔ اوست و آتش بطبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان ست و کبریاے حق قمع میکند
شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریاے وے تعالی شانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مومن کبریای حق
خامد شد بوے امر که مادهٔ شیطان ست واطفاے نار بتکبیر مجرب ست نزد اکثر علما ولقد صدقوا فی ذلک **فصل** در
عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در طعام و شراب پوشیده نماند که سابقا ذکر طعام و شراب آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کرده و بعضے از احوال درین فصل مکرر آمده اولے آن بود که همه را در محل واحد در یک فصل

[illegible] شاده ماندازان وبا بیے بہرہ سے ماندہ وورود
دخول میکند وے افتد دران ظرف یا مشک چیزے ازان وبا ونہی میفرمود کہ آب از ثلمۂ قدح خورند یعنی از مکانی
شکستہ وسبب نہی گفتہ اند آنست کہ موضع شکستہ لب خوب نمی چسپید وآب بر روے وجامہ میریزد ونیز آن
موضع دغالب چرکین وناشستہ میباشد وشیر خالص را آشامیدے وگاہ با آب آمیختہ آشامیدے زیرا کہ
شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد ودر بلاد حار خالی از ضررے نبود پس می شکست گرمی او را بسردی آب
ودر حدیث ابن التیہان کہ مذکور شدہ آمدہ کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب سرد کہ شب کردہ باشد
در شن طلبداشت وے آب سرد در قدح ریخت وگوسفندے را در روے دوشید وبخدمت آورد پس نوشید
الحدیث ودر روایت انس در صحیحین آمدہ کہ گفت دوشیدہ شد براے رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
شاتی وآمیختہ شد با آب پس نوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وباقی ماند ازان چیزے وبر جانب چپ وے ابوبکر
بود وبر دست راست اعرابی عمر التماس کرد تا آنرا بابی بکر دہد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را باعرابی
داد کہ بر دست راست وے بود وفرمود الایمن فالایمن ومیفرمود چیزے نیست کہ قائم مقام طعام وشراب
تواند شد جز شیر رواہ الترمذی ونیز روایت کردہ کہ سہ چیز نباید رد کرد لبن ووسادہ ودہن ودر رنگ
طیب مکان دہن آمدہ وخرما را در آب مے انداختند یک شب وگاہے دو شب وگاہے سہ شب میاشامید
روز دیگر مے آشامید وہرچہ باقی ماندے از آنچہ سہ شبا روز بران گذشتہ بودے غلامے را دادے وگاہ
فرمودے تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفتے بغلامے دادے واگر تند وسخت شدے امر بریختن
فرمودے واین مبحث در خاتمہ بتفصیل بیاید ان شاء اللہ تعالی **فصل** در امر مسکن ومنزل آنحضرت نبودے
وے را ونہ اصحاب وے را چہ ایشان را معلوم بود کہ بر ظہر سفر اند لاجرم از منزل بانچہ [illegible]
اکتفا کردندے کہ دفع حر وبرد کند واز ولوج ودر آمدن دواب وبہائم نگاہ دارد وستر از عیون بنی آدم
حاصل شود واگر احیاناً یکے از ایشان را عمارت خانہ محکم ومرصص بودے امر بخرابی آن کردے یعنی نقش کردن و
تزئین وتحسین بآب طلا والوان وتعلیہ بلند گردانیدن خانہا وتوسعہ فراخ گردانیدن خانہ اصلا نبودے
گفتہ اند کہ بلندی خانہ تا سقف ہفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم ویقظہ اما تدبیر نوم
ویقظہ بر اعدل وجوہ بود اول شب در خواب شدے ودر اول نیمۂ آخر شب بیدار شدے ومسواک
کردے ووضو ساختے وتہجد بر وجہے کہ بیان کردیم بگزاردے لاجرم بدن واعضا از خواب واز راحت دادن
ریاضت حظے تمام داشتے با وفور اجر وکمال عبادت ورعایت توسط واعتدال واداے حقوق نفس واہل
وعیال وگاہے تمام شب در خواب وبیداری ووضو ونماز گذشتے بیدار میشد ووضو میکرد ونماز میگذارد وبخواب میرفت
باز بیدار میشد وبخواب میرفت ہکذا وزیادت از قدر محتاج الیہ [illegible] وے و[illegible] را از قدر محتاج الیہ منع نکردے
وچون قصد خواب کردے بر دست راست خسپیدے ولایزال بذکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب
شدے قید چشمان بجہت آن کرد کہ دل شریف ہرگز در خواب نشدے تنام عینای ولا ینام قلبی وبر نہالۂ نہادہ
بلند نرم بر ہم نہادہ نخفتیدے وبر زمین مجرد بیتوتت کردے وگاہ سر بر بالش کہ از چرم بود وحشو بلیف خرما

بدهد باعث حدوث بخارات وصعود اوست بدماغ ونیز حرکت اوخل ست درهضم ونیز علامت غفلت وشیوهٔ غافلان ست که خوردن وخفتن کار ایشان ست وموجب قساوت قلب ست چنانکه فرمود چون طعام خورید گداخته گردانید آن را بذکر ونماز ودرعقب طعام درخواب مشوید که دلهاے شما سخت گردد چنانکه سابقاً گذشت ودر مواهب لدنیه از کتاب هدے نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا مشی کند اگرچه صد خطوه بود وخواب نکند بعد از طعام که بسے مضر ست واما در شرب شهد را با آب سرد آمیخته کردے وآشامیدے سابقاً گفت که هر روز همچنین کردے معلوم شد که آن را فواید بسیار ست وبعض آب شیرین سرد را که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم الماَ الحلو البارد واقع شده بهمین آب سرد ممزوج بعسل حمل کرده اند وظاهر ومختار آنست که مراد بآن مار غذب ست وچون افضل شیرینها باجماع اهل علم عسل ست که نتیجه وحی ست که حق سبحانه وتعالے به نحل کرد چنانچه فرمود واوحے ربک الی النحل الآیه وحمل این عبارت بر ذکر وے در وحی آسمانی وآیت قرآنی بعیدست ومناسب نیست بلفظ نتیجه کما لایخفے آنرا از همه شیرینها دوست تر داشتے وآب بایت یعنے آنکه شب گذشته بروے دوست تر داشتے از آب تازه ازینجهت چون در بستان ابن الیتهان در آمد گفت الکان عندکم ماء بات فی شنة والا کرعنا اگر آبے ست که شب در خیک خفته است بیارید واگرنه بدهن از جوے آب خوریم واصل معنی تکرع انیست ولیکن مراد بلرع اینجا اغتراف ست بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدهن خوردن ست از جوے با شرب بدست در ان حالت متعذر بود وضرورت مودے شد بکرع والابے ضرورت اختیار تکرع بعیدست والله اعلم ونشسته آب خوردے ومنع کردے که کسے ایستاده آب خورد ومیفرمود که هر که فراموش کند وآب ایستاده خورد باید که قے کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حج یاد کردیم که ایستاده آب زمزم خورد وبعض میگویند این ناسخ نهی ست وبعض میگویند مبین ست نهی براے تحریم نیست بلکه براے ارشادست وتنزیه این مبحث نیز سابقاً گذشته است ودر اینجا گفته که بعض مے گویند که نهی ناسخ انیست وبعض مے گویند که میان حدیث شرب قائماً ونهی ازان تعارضے نیست زیرا که ایستاده از روے ضرورت خورد از جهت تنگی مجال نشستن اما بی ضرورت عادت شریف نه بر ایستاده خوردن بود ودر شرح ابن الهمام مذکورست که از ادب ست که بقیهٔ آب وضو را مستقبل قبله بخورد واگر خواهد نشسته بخورد ودر اثنا سه بار تنفس کردے ومی فرمود انه اروی وامرأ یعنے سیراب کننده تر ست وگوارا تر وشفا دهنده تر ومراد تنفس در شرب جدا کردن قدح ست از دهن ونفس زدن بیرون آن ودر حدیث آمده است که آب در سه نفس خوردے در اول هر نفس بسم الله گفتے ودر آخر الحمد لله وآنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن تنفس در داخل ظرف ست تا موجب تغیر آب نگردد بجهت بودن متنفس متغیر الفم بسبب اکل طعام کریه الرایحه یا بعهد عهد از مسواک ومضمضه مثلاً ومیفرمود غطوا الاناء واوکوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا یمر باناء لیس علیه غطاء وسقاء لیس علیه ایکاء الا وقع فیه من ذلک الداء یعنے سر ظرفها بپوشید وسر مشکها ببندید که در هر سال یک شب ست که

خوشبوتر میبود از ما و ما هرچند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم سبب آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علت شری که بثور صغار سرخ ست که جوش میزند بدان بدن یکایک وخارش می آرد و ایذا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وعلاج طلبیدم پس برهنه کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دست مبارک خود و برآورد بر پشت وشکم من پس پیدا شد از آن روز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت که تزویج وتجهیز دختر میکنم وچیزی ندارم که وی را بدان مطیب کنم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود مطیب کن او را بآن دیگر تا بود از وی رایحهٔ طیب می یافتند وخانهٔ ایشان را بیت المطیبین نام کردند و بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا شده وچون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج باز آمد قطرهٔ از عرق وی بر زمین چکید و از آن گل سرخ روئید و از اینجا فرموده است آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که هرکه بوی مرا دریابد گو که بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد محدثین باصطلاح که ایشان دارند بصحت نرسیده است وحدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات میدارند واحادیث دیگر آمده در طیب رایحه فضلات وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وآنها نیز همین حکم دارند واین مبحث در خاتمه تفصیل بیاید واللہ اعلم

فصل جهت صحت چشم امر فرمودی بمداومت بر اکتحال در وقت خواب ونیز فرمود که سرمهٔ خوشبوی هر شب در چشم کنید در سنن ابی داود ثابت شده است امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالاثمد المروح عند النوم وقال لیتقه الصائم امر کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسرمهٔ خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه کسیکه روزه دار است ومحرم را نیز نهی کرده اند واین بجهت طیب رایحه است نه ذات وی و مروح آنست که بمشک آن را خوشبوی کنند باین طریق که آن را در مشک بپرورند یا چیزی از مشک در وی بیندازند وظاهر همین ست و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکتحالکم الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه که سنگی ست مشهور روشن میگرداند بصر را ومیرویاند پلک چشم را وهمین معنی در روایت دیگر آمده علیکم بالاثمد فانه منبتة للشعر مذهبة للقذی مصفاة للبصر وحضرت نبوی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرمه دانی بود خاص یعنی مخصوص بوی که دیگری در آن شریک نبود و در سفر وحضر همراه بودی وهمچنین آئینه همراه داشتی ودر آن جمال شریف را بعد از دهان وغیره دیدی وآیات کمال صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی بواحق آئینه دیدن او را سزد که مظهر جمال وکمال حق بود تعالی شانه بیت دمی ز آئینهٔ حسن ترا جدائی نیست • غرض تجلی حسن ست خودنمائی نیست • وچون سرمه کشیدی سه بار در چشم راست کشیدی وسه بار در چشم چپ وگاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا [redacted] هم براست وی اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در [redacted] فلیوتر ودر ایتار دو قول ست یکی آنکه در هر چشمی سه میل کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل شود ودر چشم چپ دو وابتدا وانتها براست باشد تا مجموع وتر باشد که پنج بار است تفصیل بمعنی را که در وی سه بار کرده شد وابتدا از وی نموده گویا که این اشارت ست بترجیح این طریق ولیکن اول مشهورتر ست واللہ اعلم

نهادے وگاہے بر ساعد مبارک که اول ست در بسیار خوابی و تیسیر قیام صلی الله علیه و آله وسلم فصل در حفظ
صحت باستعمال بوے خوش امر فرمودے و بسیار بکار داشتے اشارت ست بآنکه استعمال بوے خوش سبب
حفظ صحت و انتعاش طبع و تفریح خاطر و تقویت قلب و صحت بدن ست و ظرفے خاص داشت براے عطر و بوے
خوش و طیب از انجا بکار میداشت و هرگز بوے خوش رد نکردے و فرمودے که هرکه بوے خوش بروے عرض
کنند باید که رد نکند چه بوے خوش خوش ست پس رد آن که ناظر در نفرت و کراهت ست خوش نباشد و در آن گرانبارے
نیست نه از جهت منت و نه از جهت حمل و بر داشتن و در مسند بزار ثابت ست که فرمود ان الله طیب یحب الطیب
لطیف یحب اللطافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنارکم و ساحاتکم ولا تشبهوا بالیهود تجمعون الاکباء
فی دورهم یعنی خداے تعالی طیب ست و دوست میدارد طیب را و لطیف ست دوست میدارد لطافت
را و کریم ست دوست میدارد کرم را و جواد ست دوست میدارد جود را پس طیب و لطافت را بکار برید و خانها و
پیش درها و آستانها پاک و بے خاشاک دارید و مانندگی نکنید بیهود که در خانها اکباء جمع مے کنند و اکباء سرگین ست و
زباله و ثابت شده که فرمود ان لله حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام و ان کان له طیب ان یمس منه رواه النسائی
راجح ست ثابت بر ذمه هر مسلمان که غسل کند در هر هفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد او را بوے خوش
مس کند پارهٔ از وے و استعمال کند آن را و در قول وے و ان کان له اشارتست بعدم سوال از غیر نها یتش
اگر کسے بدهد رد نکند و درین کنجد نزد امام ابو حنیفه داخل طیب ست و لهذا باستعمال وے در احرام منهی است
شود تنبیه استعمال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم طیب را حکم نور علی نور داشت و محبت وے مر آن را
در حقیقت بحکم مجالست و مناسبت ذاتی بود که الطیب یحب الطیب مصداق آنست و الا طیب ذاتی وے
صلی الله علیه و آله وسلم بحدے بود که تمامه روائح طیبه عالم شمهٔ از آن نرسند انس رضی گوید نبوئیدم هرگز هیچ
ریحے را و نه مشکے را و نه عنبرے را در روایتے و نه عطرے را خوشبوتر از عرق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نیز
از انس رضی آمده که گفت چون میگذشت آن حضرت براهے از راههاے مدینه مییافتند بوے خوش از آن و میگفتند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین راه گذشته است رواه ابو یعلی و البزار باسناد صحیح و در روایت
از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خوبروترین مردم و روشن ترین مردم مثل ماه
شب چهاردهم و بود عرق در روے مبارک وے مانند لؤلؤ و خوشبوتر از مشک و از جابر بن عبد الله میگوید
که میگذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم براهے مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق و میگذشت بر هیچ سنگے مگر آنکه
سجده میکرد مراو را رواه البیهقی و الدارمی و ابو نعیم و مسلم روایت کرده از انس رض که گفت در آمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
بر ما و قیلوله کرد در خانهٔ ما و عرق کرد و آورد مادر من ام سلیم شیشهٔ را پس میچید عرق را از بدن مبارک و میگرفت در آن
شیشه پس بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست
یا رسول الله در طیب خود مے اندازیم و هو اطیب الطیب و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی
گفت که وے چهار زن داشت و هرکدام تعصب و کوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگرے خوشبوتر باشد
نزد وے و وے یعنی عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکه گاہے مسح میکرد بدهن لحیهٔ خود را و حال آنکه وے

قوی الاعضاء بے سستی و فرو اند حتیٰ اعضا و نیز آمده که مشی میکرد متقلعا یعنی بر دارنده پاہا را از زمین بتمام بے کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تماوت و انزعاج و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح میم مشی با بر داشتن پایها و جنبانیدن کتفها چنانچه در طواف ششم نسلان که عدو ست سبک دویدن و سبک رفتن و از سعی سریع تر ست هفتم خوزلی که رفتنی ست با تمایل و فی القاموس الخوزلی سیر اللین هشتم قهقری که رفتنی ست ماوری یعنی پس پا رفتن نهم جمزے که بر جستن ست در راه و ناقه را که جماز گویند باین معنی ست و نهم تبختر که روش ... ان ست یعنی خرامیدن و گردن افراختن و از جمله اکمل و افضل هون که مشی حضرت نبوی بود صلے الله علیه و آله وسلم و اعدل و اوسط انواع مشی ست و چون با صحابه همراه بود ایشان را پیش کردے و خود در عقب ایشان رفتے یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این ست و فرمودے که پشت مرا برائے ملائکه بگذارید و خواطر ے تملا ئکه بهمین معنے ست گویا که ملائکه نگاهبان آن حضرت اند صلے الله علیه و آله وسلم و وے نگاهبان صحابه و گاه بنعل رفتے و گاه بے نعل یعنی تهی پاے رفتے از جهت نهایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نهی کرده از جهت بیم لغزیدن با حدوث بعض امراض کما قالوا و در بعضے از غزوات انگشت پاے مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد فرمود ان انت الا اصبع دمیت بفتح دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضی معلوم بصیغه خطاب مونث و فی سبیل الله مالقیت خطاب با نگشت مبارک خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده و در راه خدا ست آنچه یافتی تو در سیدتو یعنی ضایع نیست و اجر آن ثابت ست کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که مانافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست و در شمار نیست و مشقت درین راه زیاده برین کشیدنی ست و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم صدور یافته و لیکن چون قصد موزونیت نکرده شعر نباشد و نیز اختلاف کرده اند که آنحضرت صلے الله و آله وسلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری و غیر وی جزم کرده اند بثانی و گفته که منشی این الولید بن الولید ست و بعض گفته مر عبدالله بن رواحه راست که در غزوهٔ موته گفته در آنچه اصبع او را جراحتے رسیده بود کذا نقل السیوطی والله اعلم و نیز گفته که بعض تا ہی دمیت و لقیت را ساکن خوانده اند بصیغه غیبت تا از وزن برآید و گفته اند که این نیز موزون ست از بحر کامل و بعض گفته که این از باب رجز ست و مثل این را شعر نگویند و مانند این کثیر ست در قسر آن و در سفر بعد از ... صحابه رفتے یعنی اول صحابه را امر کردے که برآیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدے و بر رفتے و ضعفا را تقویت وادے به بشارت و همت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردے بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و ماندگان را سوار کردے و گاہے ردیف خود ساختے **فصل** در کلام و ... ت و ضحک و بکاے حضرت نبوی صلے الله علیه و آله و اما کلام وے منفصل بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسے خواستے که کلمات آنرا بشمارد ممکن بودے نه چنان پیوسته بودے که حفظ نتوانستے کرد و نه چنان ... بودے که ... از ... ت ... پدید آمدے چنانکه عائشه رض گفت ماکان رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم یسرد کسردکم هذا ولکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه نبود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که مے یافت کلام و پیهم میگفت کلمات را چنانچه شما میکنید و لیکن تکلم میکرد بکلامے که کلمات آن جدا جدا مے بود و یاد میگرفت آنها را کسے که می نشست با وے و گاه یک کلمه را سه بار اعاده

فصل در قرض سنت عادت نبی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آن بود کہ نیکو تر و افزون تر از آنچہ شدہ بود سے
و فا کردے و ویرا دعا کردے و گفتی بارک اللہ فی اہلک و مالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام در اصل نسبت دعا
بلکہ میفرماید جزاے قرض و سلف ادا کردن ست و شکر گفتن بر توفیق ادا کیتوبت معمار چہل صاع قوت از انصاری
سلف بخرید انصارے محتاج شد بیامد و مطالبہ نمود فرمود کہ چیزے حاضر نیست انصارے خواست
تا سختی بگوید کہ زبان را نگاہدار و مگوے الا خیر کہ بہترین کسے کہ سلف گرفت منم پس چہل صاع قوت
ویرا بانعام داد و چہل صاع دیگر حق ویرا ادا کرد مجموع ہشتاد صاع شد روزے تریبے بیامد و تقاضاے سخت کرد
عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود کہ مہ یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی بالوفاء وکان احوج الی
ان تامرہ بالصبر یعنی باز مان اے عمر از زجر و تادیب وے من محتاج ترم بآنکہ مرا بوفات دین فرمائی از آنکہ مرا تعصب
کنی و وے محتاج تر بود بآنکہ ویرا بالصبر فرمائی از آنکہ وے را زجر و تادیب کنی یعنی مناسب درین مقام
آن بود کہ مرا باعث بر وفاے دین شوی و اگر از من تاخیرے در ادا ست آن مشاہدہ کنی او را امر بصبر و ترک
سختی کنی اما آنکہ بجہت من تعصب ورزے و او را ایذا و تادیب کنی چیزے نیست و از مکارم اخلاق نہ یکبار
یہودی بیامد و دینے را تقاضا کرد پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ ہنوز اجل دین تو نرسیدہ صبر کن تا دین تو
حال شود و آن وقت و اجل کہ براے تو اداے آن قرار یافتہ است پس یہودی گفت شما بنی عبد المطلب اید
وعدہ بدروغ پیشہ دارید صحابہ برجوشیدند خواستند تا وے را ہلاک کنند پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ایشان را
تسکین فرمود و بحلم دعوت کرد یہودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاہدہ کردہ بودم یکے باقی بود و آن
این بود کہ چند انکہ بر تو جہل و بے ادبی زیادہ کنی وے در حلم و عفو افزاید خواستم آنرا نیز بدانم اکنون
دانستم کہ تو بیشک پیغمبرے و در زمان مسلمان شد **فصل** در رفتن حضرت نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم چون
در راہ رفتے روان رفتے چنانچہ کسے از بلندی فرو آید و گاہ چنان رفتے کہ کسے خود را بچالاکی از زمین بردارد
و آن روش دلیران و صاحب ہمتان و زندہ دلان ست و معتدل ترین روشہا ست چہ رونیدہ یا مردگانہ و
فسردگانہ چون چوبے خشک رود یا بطیش یعنی بخفت و سبکسارے و انزعاج و قلق و اضطراب رود و این دو نوع
مذموم و ناپسند ست و دلیل ست بر سبک سری و بے عقلی یا خمول و مردہ دلی یا آہستہ باحرکت
کم و سرعت اند و این نوع را مشی ہون خوانند بفتح ہا و سکون واو قال اللہ تعالے وعباد الرحمن الذین یمشون
علے الارض ہونا حق سبحانہ و تعالے نشان میدہد و مدح میکند بندگان خواص خود را آن کہ میروند بر زمین رفتن
الطریق ہون مفسران گفتہ اند یعنی بسکینہ و وقارا من غیر کبر ولا تماوت میروند بآرام و گرانباری بے تعظم و تکبر
و بے مردگی و فسردگی و این نوع رفتن از آن حضرت رسالت بود صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و با وجود آن روش
چنان نمودے کہ از بالا فرو دے آید و گویا زمین ویرا طے و در نوردیدہ میشد چنانکہ ترمذی در شمائل آوردہ از
حدیث ابی ہریرہ رض کہ گفت ندیدم ہیچ یکے را تیز تر در رفتن از رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گویا کہ زمین پیچیدہ
میشد براے او و در مشقت مے انداختیم ما خود را در رفتن و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم میرفت بے تکلف
و بطور خود و در حدیث دیگر آمدہ کہ میدید و میدید مردم و لبوے نمیرسیدند و نیز آمدہ کہ مشی میکرد مجتمعا یعنی

و حدیث عائشہ رض آمدہ عشر من الفطرۃ قص الشارب اعفاء اللحیۃ والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار
وغسل البراجم ونتف الابط وحلق العانۃ وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضۃ وفی روایۃ الختان بدل
اعفاء اللحیۃ ومراد اینجا این معنی اخیر ست ویکے از جملہ فطرت ختان ست وتحقیق احکام وتصحیح معنی لفظ
آن در فصل عقیقہ در آخر کتاب حج مذکور شد ومشہور آنست کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مختون ومسرور
متولد شدہ یعنی ہم بر ہیأت مختون بود کہ احتیاج بقطع قلفہ نباشد ومسرور یعنی ناف بریدہ کہ ببریدن آن
بعد از تولد چنانکہ در ولدان کنند حاجت نبود چنانکہ ابن عساکر از حدیث ابی ہریرہ وابن عمر آوردہ وطبرانی
وابونعیم وخطیب وابن عساکر آوردہ اند کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
آنست کہ زائیدہ شدم مختون وندید ہیچکس عورت مرا وضیاء در مختارہ این حدیث را تصحیح کردہ ونقل احادیث
واخبار درینباب بسیار ست وزین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نمودہ وگفتہ کہ درینباب چیزے
بصحت نرسیدہ وابن قیم نیز موافق این رفتہ وگفتہ کہ این از خصائص آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
نیست وبسیارے از مردم بر ہیأت مختون متولد شوند وابن درید در وشاح از ابن کلبی آوردہ کہ گفتہ رسیدہ است
بما کہ آدم مختون مخلوق شدہ ودوازدہ پیغمبر دیگر بعد از وے کہ آخر ایشان محمد رسول ست شیث وادریس
ونوح وسام ولوط ویوسف وموسے وسلیمان وشعیب ویحیے وہود صلوات اللہ علیہم اجمعین کذا فی المواہب اللدنیہ
وفی الجملہ در ختنہ حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اقوال ست یکے آنکہ مختون زائیدہ یعنی بر ہیأت مختون چنانکہ در اکثر
احادیث آمدہ ولد مختونا مسرورا دوم آنکہ ملائکہ وراں روز [redacted] او را بشگافتند و پر علم وحکمت
کردند ہمدران روز ویرا ختنہ کردند ذکر کردہ این قول را ابن قیم وروایت کرد طبرانی وابونعیم در حدیث ابی بکرہ و
ذہبی گفتہ کہ این حدیث منکر ست سوم آنکہ جد وے عبد المطلب او را روز ہفتم ختنہ کرد وولیمہ داد
وضیافت کرد وروایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس وابن عبد البر در تمہید واللہ اعلم و
آن حضرت صلے اللہ [redacted] چیز بر وے در بغل پوشیدن ودوشیدن
ودر بستن ودادن وسر شانہ کردن وریش شانہ کردن وخوردن وآشامیدن ووضو ساختن ودست چپ را
برائے ازالۂ اذی وقذرے یعنی چرک چشم واستنجا واستبراء ومانند آن بکار بردے وسر را ہمہ تراشیدے ودر بعض
نسخ اینچنین ست کہ ہر گاہ سر را تراشیدے ہمہ سر تراشیدن فرمودے ومروی نیست کہ غیر حج وعمرہ سر تراشیدے
تراشیدن موے سر مردان را باتفاق جائز ست وآنرا کہ تعہد موے واداہان وتسریح آن کند نگاہداشتن آن
احسن وحلق بعض رأس مکروہ است مگر بجہت علاج وتراشیدن موے عانہ واجب وترک آن تا چہل روز
مکروہ ودر تراشیدن موے سینہ وپاے ودست اختلاف است وارجح ترک آنست وسخن در قص شارب بیاید
وسواک را دوست داشتے ودر فضیلت آن چہل حدیث وارد ست واز سنن ومستحبات است ودر حال
فطر وصیام مسواک کردے ودر عقب نوم ووقت وضو ووقت نماز ووقت در آمدن درخانہ وبعد از تغییر
فم بکثرت کلام ونزد تلاوت قرآن وخلو معدہ از طعام وصفرار اسنان ودخول مسجد نیز کردے ذکرہ الزرکشی
فی شرح الخرقی ومسواک در وقت نماز نزد امام شافعی ست وقد ذکرہ وآن از چوب اراک بودے

فرمودے تا کسے را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وے خاموشی بودے سخن نگفتے الا بوقت ضرورت
برائے دعوت و تذکیر و موعظت و سخن را بہمہ دہن وی بیتی اشداق گفتے جمع شدق بکسر شین
و بفتح نیز آمده و سکون دال مهمله که دہان و باطن خدین است بلفظ تثنیه آید و جمع باعتبار اجزائے آنهاست
و [illegible] نمودے غمغمه کلامیکه ظاهر نشود بر سامع اگرچه بلند بود و همهمه کلام خفی و آواز پنهان
و انتشار سخن وے جوامع الکلم بودے چنانکه فرموده اوتیت جوامع الکلم و اختصر لی الکلام جوامع الکلم آن سخن
که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ازین قبیل بسیارست مثل
الدین النصیحة و من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه و امثال آن و علما آنها را جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند
جزاهم الله خیرا و بما لا یعنی زبان نگشودے و چون امرے را کراهت داشتے اثر آن بر روئے مبارک وے
ظاهر شدے و هرگز سخن فحش نگفتے و خنده بسیار نکردے و بیشتر خنده وے تبسم بودے و غایت خنده وے آن بودکه
نواجذ وی پیدا شدے نواجذ آن دندانهاست که بعد از انیاب ست و دندانها را نامهاست ثنایا گویند دو دندان پیش را او
دو دندان دیگر راکه در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند بفتح را و تخفیف یا و دو وے دیگر را انیاب و بفارسی دندان
نیشک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند دراز مے باشند و دو دندان دیگر راکه در دو طرف اینها اند نواجذ
اینها را اسنان گویند بعد از انها اضراس ست چهار از هر طرف و آخرهاست دندانها را اضراس العقل
و اضراس الحلم گویند که در وقت عقل و بلوغ بر آید و از هرچه محل خندیدن بودے بخندیدے یعنے در غیر
محل تعجب نخندیدے و از محل تعجب بے خنده نگذشتے و اما گریستن وے نظیر خندیدن معتدل بودے
نه بشهیق و فریاد و ناله گریستے و نه بجز د اشک بودے بلکه اشک روان شدے و از سینه مبارکش آواز شنیده شدے
و گریستن وے گاه برائے میت بودے و گاه برائے شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت سماع
قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجلال ست اگرچه گریه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهت استماع
وعید و انذار بلکه برائے شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز هست
از اشتیاق لقائے الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال وے جل و علا و گاه در نماز تهجد گریستے و یکبار در نماز
بگریست و [illegible] رب انهن [illegible] الم تعدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرک خداوندا آخر نه تو وعده کرده مرا که
عذاب نکنم این امت را در حالیکه من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهم من و ایشان
و همانا این قسم از گریه باعتبار وقت ست و در حقیقت یکے از ان اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند
[illegible] ست گریه شادی و مسرت گریه جزع و ضجرت گریه رحمت و رقت گریه خوف و خشیت
گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و وحشت گریه نفاق [illegible] گریه دروغ و
عاریت چون گریه نوحه گر با جرت گریه موافقت و مؤالفت چنانکه جمعے را بینند در گریه و سبب ندانند موافقت را
گریه کنند **فصل** در فطرت و توابع آن فطره بمعنے شق و ابتداع و اختراع و خلق ست و فطرت بمعنے
خلقت آید و بمعنے دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی الفطرة و گاہے بمعنے سنت
و طریقه مسلوکه که مقتضائے خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را در آن دخلے ست نیز آید چنانکه

بیان دیگر خالد ما باز آمد و گرد آن نگشت و از درآمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مورد انجا با شد و هرگز موے مبارک را رنگ نکرده یعنے خضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحه ناظر درین ست و آنجا که روایت خضاب آمده وهم ست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار مے برد بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف کرده اند علما در انکه آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برا نند که نکرده و نووی گفته که مختار آنست که در وقتے کرده و در اکثر اوقات نکرده و هر یکے روایت کرد انچه دید و همین ست وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و روغن بسیار بر سر و محاسن مالیدے و سر را گاه گاه شانه کردے بنفس مبارک و گاه عائشه را فرمودے تا شانه کردے لفظ حدیث اینچنین ست که نهی عن الترجل الا غبا و غب در اصل بمعنی گاه گاه است ولیکن در هر چیز مدتے معین دارد در آب دادن شتران یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعض هفت روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم بمعنے گاه گاه بے تعیین مدتے و مصنف در شانه کردن نیز بمعنے گاه گاه گفته و مشهور تفسیر اوست بروز در میان و آنکه بعد از هر وضو ریش را شانه کنند اصلے صحیح ندارد جز آنکه در بعض کتب از بعض سلف آورده اند که آن در نفی فقر خاصیتے دارد والله اعلم و گاه جمه وے تا کنار گوش بودے موے شریف گاہے تا دوش بودے و آن را جمه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاہے تا نرمه گوش و آن را وفره خوانند بفتح واو و سکون فا و گاہے بین بین و آن را لمه نام ست از جهت المام و قرب او بمنکبین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلافے ظاهر شود و گاہے جمه بمعنی مطلق موے واقع شود انجا که واقع شده که جمه وے تا نرمه گوش بود و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس فتعهد چون دراز شدے آن را چهار گیسو ساختے قالت ام هانی قدم علینا رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم قدمة وله اربع غدائر ام هانی گفت قدوم آورد بر ما رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم یکبارے و ازان روز فتح مکه مراد ست و بود مر آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم را چهار گیسو دو در جانب یمین و دو در جانب شمال و بوے خوش را رد نکردے و از رد کردن آن منع فرمودے چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبوها مشک ست و شگوفه را دوست داشتے بهے ان را خوش کردے و ذکر آن و کلامے که در وست در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالے و از جمله فطرت گرفتن بروت و گذاشتن ریش است و مصنف فصلے جدا برائے وے نهاد و گفت

فصل شارب مبارک را قص وے فرمودے من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس نیست از ما و بر طریقه ما نیست و میفرمودے جزوا الشوارب وارخوا اللحی خالفوا پس برید بروتها را و فرو هلید ریشها را مخالفت کنید درین آتش پرستان را که بروت را بگذارند و فرو هلند و ریشها را ببرند و تبرا شند و در یست خالفوا المشرکین اوفوا اللحی و احفوا الشوارب و در صحیح مسلم است که انس گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنے بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل روز نگذاریم و در قص شارب علما را اختلاف ست امام مالک میگوید چندان قص کنند طرف لبها ے لب پیدا آید

بوے خوش بسیار بکار داشتے این خود عنقریب گذشته است احتیاج تکرار آن نیست و در بعض روایات آمده که [redacted] اشته بود [redacted] قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موے سر را فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنے فرو میگذاشتند و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم موافقت اهل کتاب را در انچه مامور نبود وے دوست داشتے بعد ازان فرق کرد ازینجا بعض گفته اند که فرق سنت ست زیراکه در آخر بآن رجوع فرمود وظاهر آنست که آن بوحی ست والا در غیر مامور به با اهل کتاب موافقت نمودے پس سدل منسوخ بود و مختار آنست که مو بهار الطور خود میگذاشت نه بسدل مقید بودے و نه بفرق وسدل و فرق هر دو جائز ست و فرق افضل کذا قیل وهرگز در حمام نرفته و حمام را ندیده و حمامے که مشهور است در مکه بحمام نبی همانا که در محلے که وے دران یکبار غسل کرد بنا ساخته اند و احتمال دارد که تسمیه او بحمام نبی بجهت آن زبان زد شده که در جانب مولد نبی و نواحی آن محل واقع است والله اعلم بدانکه در آمدن آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث صحیح نیست بلکه منسوب بوضع ست اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاوس در مصنف ابن شیبه آورده که رسول خدا فرموده است صلے الله علیه وآله وسلم حذر کنید خانه را که او را حمام گویند گفتند یا رسول الله وے تنقیه میکند از وسخ و اذے فرمود پس هر که در آید او را از شما باید که استتار کند و از عائشه رض آورده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نهی کرده بود از در آمدن حمام مردان را و زنان را پس رخصت کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بدخانه است حمام که رفع کرده میشود در وے اصوات و کشف کرده میشود عورات و نیز آمده است که نزدیک ست که فتح کرده شود مر شما را زمین عجم و بیابید در انجا بیوت را که خوانده شود آن را حمامات پس باید که در نیایند آنرا مردان مگر بازار ها و منع کنید ازان زنان را مگر بیمار و نفسا و در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو خانه است حمام که دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در مسند خود از عمار بن محمد از یحیے بن عبید الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعاً ولیکن یحیے ضعیف است و از عمر بن الخطاب آورده که نوشت بابو موسے اشعری که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا کرده اند و باید که نه در آید در وے هیچ یکے بمیزر و ذکر نکند خدا تعالے را در وے تا بیرون آید و غسل نکند و کسے از اناے واحد و از ابن عساکر و ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبه آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب رض بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده و دلوکے که خمیر وے بخمر ساخته استعمال کرده زنهار نکنی که حق تعالے چنانچه شرب خمر را حرام گردانیده مساس آنرا نیز حرام ساخته و وے نجس ست و در روایتے آمده که حق تعالے حرام گردانید خمر را بر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتے از ابن عساکر آمده که خالد بعمر نوشت که ما کشته ایم در وے خمر را و اثرے از وے نمانده و وے غسولی شده و خبیر دیگر گشته پس عمر بوے نوشت که من گمان میبرم شما را اے آل مغیره که مبتلا شده اید بجفا مبیراند شما را خداے تعالی

شهادت کسے راکه حلق میکرد آن را و اما حلق طرفین عنفقه لاباس به است و تفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست والله اعلم

فصل درجهاد و آداب آن جهاد ذروهٔ سنام اسلام ست واهل آن را در دنیا و عقبی در اعلا منازل مقام لاجرم حظ حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم ازان اوفر حظوظ بود و عادت وے در سلوک طریق آن اکمل واجل عادات وساعات واوقات وے بر جهاد موقوف و منحصر بود — بزبان وهم بجنان وهم بدعوت وبیان وهم بسیف وسنان یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وقال الله تعالی فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهادا کبیرا جهاد کبیر گویا اشارت ست بجمیع اقسام مذکوره جهاد والله اعلم علما گفته اند مراتب جهاد چهارست جهاد نفس وجهاد شیطان وجهاد کفار وجهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکے جهاد بر تعلم دین حق دوم جهاد بر صبر واحتمال مشقات دعوت واذی از خلق وهرکه این مراتب چهارگانه را بعمل آرد اورا در ملکوت آسمان عظیم خوانند واما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکے جهاد بر دفع آنچه القا میکند از شبهات وشکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکند از ارادات وشهوات در عمل بخلاف احکام شرعیه وسلاح اول یقین ست ورسوخ ایمان وقوت تصدیق وثبات حجت وسلاح دوم صبر است وثبات بر داعیه عمل وامتثال اوامر واحکام دین واما جهاد کافران ومنافقان بر چهار مرتبه است بدل وزبان ومال ونفس یعنی بانکار کفر ونفاق وموعظه وانذار وصرف اموال واسباب در تهیه امر جهاد وقتال وبذل النفس وارواح دران اما جهاد ارباب ظلم ومنکرات وبدع ظاهر آن بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد ومراتب جهاد پنج میساخت بعد ازان در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرائن آن وجه جدا آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب مگر اشارت باشد بآنکه آنچه در کلام علما مذکور شده همین چهار ست گویا تعریض فعلے ست برایشان بعدم ذکر این قسم و مانا که عدم ذکر ایشان را اکتفا بذکر اصول اقسام ست والله اعلم وبالجمله جهاد بر منکرات وبدع که بمعنی امر معروف ونهی منکر ست بر سه مرتبه است اول بدست بدفع وضرب وقتل واگر عاجز شود بزبان بنهی وسب وشتم ومانند آن واگر عاجز شود بدل بانکار وعداوت وقصد دفع این سیزده مرتبه جهاد ست که هرکه ازان بے بهره بود علامت نفاق وے بود چنانکه در حدیث آمده است من مات ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق هرکه بمیرد وحکایت نکند نفس خود را بغزو وجهاد وقصد نکند وهمت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه ونوعے از نفاق وکفر واکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود وجن وانس وعرب وعجم وکوچک وبزرگ وازاد وبنده وبزرد ماده را بحق دعوت میکرد وراه راست مینمود واز شرک وکفر وضلال تحذیر میکرد وچون زبان مبارک بسب وشتم اصنام بکشید کفار قریش بعداوت برخاستند وچون اذی ومعادات ایشان بغایت رسید فرمان بهجرت شد جماعتے بزمین حبشه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم باده نفر برفتند وتا کنار دریا پیاده بودند بعد ازان بنصف دینار کشتی کرا کردند واول کسیکه بیرون آمد بهجرت عثمان بود وچون خبر وصول او دیر کشید پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکے از زمان قدوم کرد وگفت دیدم او را که برداشته بود رقیه را بر حمارے وخود پیاده میرفت پس فرمود آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم عثمان اول کسے ست که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام وچون پیش استقرار اصحاب رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم وتمکن وامن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن العاص وعبدالله بن ابی ربیعه را بهدایا وتحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کنند وبدیار ایشان

وچندان نبرد که مثله شود وحلق شارب نزد وے بدعت ست وفاعل آنرا تعزیر وتادیب کنند طحاوی میگوید درین باب نصے از شافعی نیافتم اما اصحاب وے را دیدم مثل مزنی وربیع که احفا میکردند وآن دال ست بر آنکه از وے اخذ کرده اند احفا درلغت بمعنی مبالغه واستقصا درفعل ست چنانچه احفاے سوال بمعنی تردید وتکرار والحاح اوست ونیز بمعنی مبالغه درنیکی کردن وتلطف حال آمده پس احفاے شوارب اخص از جز وقص وے بود ولهذا تفسیر کرده اند آن را بمبالغه واستقصا درقص واستیصال آن نووی گفته که بسیارے از سلف باستیصال شوارب رفته اند وجماعه برخلاف آن رفته وتاویل کرده اند احفا را بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد ومذهب مالک این ست که حلق آنرا مثله دانند وفاعل آنرا تادیب کنند وبعض مخیر گردانند درین دو وگویند که احادیث نص در استیصال نیست وجز وقص نیز واقع شده پس همه جائز بود ومشترک میان جمیع اقسام تخفیف ست واین عام تر از گرفتن از طول شوارب از مساحت آن وظاهر الفاظ گرفتن ست از طول ومساحت جمیعا تا ظاهر شود اطار یعنے گرد برگرد لب ومصنف میگوید اما مذهب امام ابو حنیفه وزفر وابی یوسف ومحمد رح احفا ست واحفا آنست که از بیخ بردارند اما درحدیث ثابت شده که اخذ رسول الله صلے الله علیه واله وسلم من شاربه علی سواک ودرحدیث مغیرة بن شعبه آمده وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علے سواک بعض ضمیر شاربه را عاید بآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم داشته ومعنی اقصه لک آن داشته که تا تو تبرک جوئی بموهاے زیادتی که جدا گردد ازان وبعض بمغیره بر هر تقدیر سنیت آن ثابت گردد واین با احفا متصور نیست چه از قص بر مسواک از بیخ برکنده نشود وحدیث متفق علیه که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است درقص وقص با احفا متصور نیست پوشیده نماند که احفا نیز درحدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریقه حمل مطلق بر مقید یا رخصت بود وتخییر ثابت شود میان احفا ووے چنانکه بعض بران رفته اند واز کلام مصنف چنان معلوم شد که مذهب حنفیه حلق ست واز طحاوی که قدوه علماے متقدمین ست این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه گفت طحاوی میگوید چون استحباب بقص مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علے الراس ومصنف میگوید اما درین قیاس نظر ست چه در احفاے شارب قبح ظاهر است ونوعے ست از مثله والله اعلم ونیز افضلیت حلق راس غیر مسلم است مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران قیاس کنند هذا ولیکن بودن مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد است بآنکه ظاهر از کتب ایشان آنست که سنت قص اوست وساختن او مثل حاجب وگفته اند که به ناخذ وعلیه الفتوے راین درغیر غازے ست اما درحق غازے مندوب تطویل شارب ست تا درچشم دشمنان مهیب نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الذخیرة ونیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب ست تا ظاهر گردد گرد برگرد لب وحلق شارب بدعت وقیل سنة وباکے نیست ترک سبالها یعنے طرفین شارب وگفته اند که امیر المومنین عمر وغیر وے اینچنین میکردند زیرا که وے دهن را نمے پوشد ودر وے طعام نمیماند ودر حلق وترک موے زیر لب که آن را عنفقه گویند اختلاف ست وافضل ترک آنست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیر المومنین عمر رض قبول نمیکرد

ونبو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ومعاقدان کفار بودند مگر کسی که ازینها بسعادت اسلام وصحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است وابولهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ست نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند
ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت ومبایعت ننمودند تا سعی در گرفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم وبنو المطلب مذکوریست نه بنی عبد مناف وثابت شده است که بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه وتاویل باطل باشد ومتعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
از سهو قلم کاتب ست ودر آخر باب حج از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم وبا بنی المطلب و
برین جمله که تعاقد وتعاهد ست بر ترک مبایعت ومناکحت ومکالمت ومجالست با بنی هاشم وبنی المطلب نامه نوشتند ودر
سقف کعبه آویختند ودست کاتب نامه که منصور بن عکرمه وبعض گفته اند بغیض بن عامر بود دست شل شد واین
قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود ودرین سال چندی از مهاجران حبشه قدوم آوردند وباز هشتاد وسه کس
مرد وهژده زن بحبشه هجرت کردند وابوبکر صدیق رض نیز عزیمت آن کرد پس او را کفار مکه باز آوردند وگفتند اینچنین مردی
اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود وابوبکر صدیق رض در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند ومیگریست
ونسا وغلمان ورجال مکه بوی مولع میشدند وبالجمله نامه که در تعاقد وتعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر
جائی که نام خدا ورسول خدا بود وبنو هاشم وبنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال ودر روایتی
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با بوطالب گفت واو با کفار
گفت که وی چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما [redacted] یه شما ازین بر گردید
[redacted] چون صحیفه را فرود آوردند دیدند همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائی که نام خدای تبارک
وتعالی ونام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود وچون چنین دیدند در کفر وطغیان افزودند بعد از شش ماه
ابوطالب وفات کرد وبعد از وی بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سال را
عام الحزن نام میکرد وبلا واذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه رض سال دهم از نبوت پیاده
از مکه بطائف رفت که بر سه مرحله از مکه است وزید بن حارثه با وی بود واشراف ثقیف را دعوت کرد وده روز
در میان ایشان بود واز اهل طائف مساعدتی وموافقتی نیافت بلکه غلامان وبیخردان خود را اغوا کردند تا آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را دشنام میکردند وبا شتنهای مبارک او را بسنگها زدند ونعلین او را خون آلود ساختند
تا خون از زخمهای سنگ بر زمین می افتاد وهر دو بازوی او را گرفته بر میخیزانیدند وچون میرفت باز سنگریزه میکردند
وخنده میکردند وزید بن حارثه خود را اسپر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میساخت تا سر وی تمام شکست
ومجروح شد واین واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقائع سال دوم از نبوت بتفصیل مذکورست ودر صحیحین از حدیث
عائشه آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آیا آمده بر تو روزی سخت تر از روز احد فرمود
سخت ترین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال که از اکابر

باز فرستد نجاشی بسابقهٔ سعادتے کہ در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان گوش نکرد و آن دو کس را
خائب و خاسر با ہدایا و تحف ایشان بازگردانید تا حمزہ بن عبد المطلب کہ از فتیان و شجعان قریش و بنی ہاشم بود
و بعزت تر و مردانہ تر از وے کسے نبود در آخر سال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام آشکارا شد و تزاید گرفت
و بعد از وے اسلام عمر بن الخطاب بعد از سہ روز کہ اثر اجابت دعاے آن حضرت بود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
سبب مزید قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اہل اسلام دران وقت چہل و چند مرد و یازدہ زن بود کما ذکر
فی المواہب و مشہور آنست کہ کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود کفار در اضطراب شدند یکدیگر معاقدت
کردند کہ با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمہ و مجالست ممتنع باشند تا پیغمبر را
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تسلیم ایشان کنند بدانکہ عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیا ست و وے صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف ست و عبد مناف را چہار پسر بود یکے ہاشم جد شریف
آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و دیگر عبد الشمس کہ پسر او امیہ است و پسر امیہ حرب و پسر وے ابوسفیان
پدر معاویہ و بنو ہاشم و بنو امیہ ہمہ بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر ہاشم ست و عم
عبد المطلب و وجہ تسمیہ عبد المطلب باین نام بسبب اضافت بہمین مطلب ست و آنچنان ست کہ ہاشم در وقتے بمدینہ
رفتہ بود و در انجا زنے خواستہ و پسرے گذاشتہ آمد چون مطلب بعد از وے آنجا رفتہ پسرے را دید بصفات
پسندیدہ آراستہ بحلیہ مردانگی و فرزانگی پیراستہ گفت این پسر چنان نماید کہ گویا از قوم ماست گفتند بلے این پسر
ہاشم بن عبد مناف ست کہ اینجا آمدہ بود و زنے خواستہ از وے این پسر ماندہ است مطلب برادرزادہ خود را
ردیف خود ساختہ بمکہ مے آورد و در راہ ہر کہ از وے میپرسید کہ این کیست میگفت کہ بندۂ من ست ازان باز ویرا
عبد المطلب گفتند و نام اصل وے شیبہ است و بنو مطلب و بنو ہاشم در جاہلیت و اسلام با یکدیگر متحد و
مختلط و مشترک و یگانہ بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف کہ ہمیشہ براہ مخالفت و مباینت بنی ہاشم
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور ست کہ چون قریش عزت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
و آن کسانیکہ با وے پیوستہ بودند دیدند و عزت اصحاب وے کہ بحبشہ رفتہ بودند و شیوع اسلام در قبائل مشاہدہ
کردند نائرۂ حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را ہلاک کنند و بکشند
و چون این خبر با بوطالب کہ معاون آن حضرت بود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسید بنی ہاشم و بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کرد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را در شعب خود در آوردہ و حمایت نمودہ از شر و کید اعدا نگاہ دارند
ہمہ یکدل و یک جان شدہ بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقۂ دیانت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبیت
و چون قریش اتفاق بنی ہاشم و بنی المطلب معاینہ نمودند با یکدیگر عہد کردند کہ با بنی ہاشم و بنی المطلب مراعات صلہ
رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض کتب بجاے بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
شدہ و اول اصح و اظہر ست چون این معلوم شد پس آنچہ در عبارت مصنف واقع شدہ کہ کفار معاقدت کردند
کہ با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول ست اما منقول چنانچہ نقل
کردیم کہ واقع در کتب بنی ہاشم و بنی المطلب ست و معقول از جہت آنکہ حامی و معاون جناب رسالت بنو ہاشم

من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم من هیچ کسے را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و در راه بعد از همه لشکر رفتے و ماندگان را بر داشتے و در سیر رفق تمام کردے و جاسوسان
سوے لشکر دشمن فرستادے و مقدمات و طلائع را پیش کردے و پاسبانان را باطراف لشکر تفرقه کردے
وچون با دشمن برابر شدے بایستادے و دعا کردے و از حق تعالیٰ نصرت خواستے و با جمله صحابه بذکر باریتعالیٰ
مشغول شدے و لشکر خود را ترتیب دادے و مقاتلان را معین کردے و حضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمان وے مقاتله کردندے و در جنگ آلت جنگ بپوشیدے و میان دو زره مظاهرت کردے و در لشکر
وے رایات و اعلام بودے چون بر قومے غالب شدے و فتح کردے در ان عرصه سه روز مقیم شدے
انگاه باز گشتے وچون خواستے که بر قومے تاخت آرد انتظار کردے اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
بشنیدے تاخت نکردے وگاه بر دشمن شبخون آوردے وگاه در روز تاخت کردے و سفر خصوصاً برای
غزا در روز پنجشنبه دوست داشتے چون لشکر فرود آمدے ایشان را چنان جمع کردے و بهم پیوستے که اگر جامه را
بر ایشان گستردے همه را بپوشیدے و صفوف خود مرتب کردے و در وقت قتال شجاعان را برای اقدام
بدست خود تعیین کردے و میفرمود فلان تو پیش رو و فلان تو پس رو وگاه در وقت لقاء دشمن این دعا خواندے
اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی وانت نصیری وبک اقاتل وچون جنگ سخت
در پیوستے و تنور قتال گرم شدے و دشمن قصد وے کردے باواز بلند گفتے انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب وچون کار بسختی رسیدے دلیران پناه بوے آوردندے و از همه نزدیکتر بدشمن وے بودے
و اصحاب خود را جنگ شعاری تعیین فرمودے که بدان یکدیگر را بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت
یعنی بمیران بمیران وگاهے شعار یا منصور بودے وگاه حم لا ینصرون وگاهے زره پوشیدے و خود بر سر مبارک
نهادے و شمشیر حمائل کردے و نیزه بدست گرفتے و کمان در بازو انداختے وگاهے سپر برداشتے و خرامیدن در وقت جنگ
دوست داشتے و بر دشمن منجنیق راست کردے چنانچه در غزوه طائف کرد که بعد از فتح مکه و غزوه حنین بست در شوال سنه ثمان
و خالد بن الولید بر مقدمه وے بود وچون ثقیف منهزم شده در حصنے که بطائف داشتند بعد از تهیه ساز یکسال
درآمدند و بنیاد قتال نهادند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تا هژده روز محصر ساخت و منجنیق بنهاد و آن
اول منجنیقے بود که در اسلام نهاده شد و مردم بسیار از ایشان کشته شد پس صحابه بعلاقه رحم و قرابتے که با ایشان
داشتند درخواست کردند که ایشان را بگذارند پس بفرمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا در دادند که هر که
از حصن فرود آید آزاد بود و پس ده نفر و بروایتے بیست و نه نفر از ایشان فرود آمدند و ابوبکرة نفیع بن الحارث
الثقفی که از مشاهیر صحابه است از ایشان بود و از قتل طفلان و زنان نهی فرمودے و جنگیان را حکم کردے
که به بینید هر که موے عانه بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کردے وچون طائفه را بغزا فرستادے ایشان را
بتقوے و بر سیر کاری فرمودے و گفتے سیروا بسم الله و فی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تغلوا ولا تغدروا
ولا تمثلوا ولا تقتلوا ولیدا یعنی سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسے که کافر است با خدا و مثله نکنید یعنی گوش و بینی نبرید

اہل طائف بود از ثقیف واجابت نکردمرا بدعوتے کہ اوراکردم پس برگشتم سر فرو افگنده مهموم ومحزون برسیدم بقرن
ثعالب کہ آن را قرن المنازل نیز گویند ومیقات اہل نجد ست ناگاه سر برداشتم وابر پاره را دیدم [illegible] سایہ کرد
ودر وے جبرئیل ست ونداکرد مرا وگفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا انچہ رد کردند بر تو اکنون ملک جبال را بتو
فرستاده کہ اگر فرمائی اخشبین را کہ نام دو کوه است کہ مکہ دران میان آباد ان ست بر ایشان بهم برزنم و
یکبارگی ایشان را ہلاک کنم فرمود امید دارم کہ از اصلاب ایشان کسے برآید کہ خدا را بوحدانیت پرستد پس
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از طائف بازگشت ودر وقت بازگشتن بعتبہ وشیبہ کہ از اشقیاے قریش بودند
بگذشت وایشان در بوستان خود بودند وانگور میچیدند چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را با این حال
دیدند رگ صلۂ رحم ایشان جنبید ومہربان گشتند وبدست عداس نصرانی کہ غلام ایشان بود خوشۂ انگورے بحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادند چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشہ را در دست مبارک خود
بگرفت وگفت بسم اللہ وبنیاد خوردن از ان کرد عداس بجانب وے نگاه کرد وگفت واللہ این کلام از ہیچ یکے
از اہل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلدهٔ تو گفت از نینوی فرمود آن قریهٔ مردے صالح ست کہ یونس ابن متی باشد
عداس گفت تو اورا از کجا دانی فرمود وے برادر من ست ووے پیغمبر خداست ومن نیز پیغمبرم پس عداس
بردست وپاے مبارک وے بر روے افتاد وبوس کرد ومسلمان شد ودر بازگشتن بنخلہ رسید وآن موضعی ست
یکشب درمیان از مکہ آنجا دیوان یعنی جنیان بیامدند واسلام عرض کردند وگفتہ اند کہ آن ہفت نفر بودند از
جن نصیبین کہ شہریست از شام وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز میگذارد در شب وسورۂ جن میخواند وایشان
استماع مے نمودند وگفتہ اند کہ نامہاے این ہفت جن منشی وناشی وشاصر وماصر واحقب چون بمکہ آمد بمعراج رفت
وکفار را خبر کرد باسرا وانچہ دران شب دیده بود ومشاہده کرده از رویت انبیا وفرض صلوات واز وے
کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند ہمہ را بیان کرد چون این بشنیدند در تکذیب افزودند وایذا زیادت کردند
وآن در شب بیست وہفتم بود از رجب بر قول مشہور ودر شب جمعہ بود یا شب شنبہ واصح آنست کہ در شب
دوشنبہ بود موافق مولد ومبعث وہجرت ووفات واللہ اعلم ومعراج یکبار بود وبیدن در بیداری وبعض گویند
دو بار بود یکبار پیش از وحی ویکبار بعد از وے وبعض گویند سہ بار بود وبعض گویند چہار بار بود وبعض بیشتر
از ان گویند وتحقیق آنست کہ اسرا ببدن وروح در یقظہ کہ کلام مجید از ان خبر داده یکبار بود وببدن وروح در منام
وبروح در یقظہ بسیار بود وبرحصر آن در عدد وے معین دلیل قطعی نیست وحقیقت معاریج روحی از کلام سادات
اولیاء اللہ معلوم گردد واللہ اعلم وبعد از اسرا یکسال ودو ماه فرمان ہجرت شد ابوبکر را استصحاب کرد بامر باری تعالی
وسفر کرد چون بمدینہ رسید انصار بقدوم وے شاد شدند ومحبت وے را بر محبت آبا وابنا مقدم داشتند پس
عرب بعداوت ایشان برخاستند وہر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال نازل شد واذن بقتال حاصل گشت
بعد ازمدتے آن یعنی در اول قتال حرام بود وبعد از ان رخصت شد کہ اگر قتال کنند جائز ست باز قتال فرض شد
واحادیث در فضل جہاد زیاده بر چہار صد ثابت شده وباصحاب مبایعت میکرد در جنگ کہ نگریزند وگاه مبایعت
میکرد بر موت ودر امر جہاد باصحاب مشورت [illegible]

وقوی مساوات کردی درست چه همه سپاهی لشکر وسبب قوت وشوکت اسلام اند وچون قصد دیار دشمنان
کردی گاه سریه را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدے از انجمله خمس بیرون کردے انچه بماندے
ازان ربعی جدا کردے وباهل سریه دادی انچه بماندے میان ایشان وسائر لشکر بسویت قسمت کردے و
مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند ومیفرمود اقویا را باید که رد کنند بر ضعفا واورا یعنی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم از غنیمت سهمی خاص بود که آن را صفی میخوانند از جهت برگزیدن واختیار کردن وی آنرا که
خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا انچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس برداشتی واین مخصوص بود بآن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وبعد ازوے کسی را از ائمه نرسد وخلفای راشدین نیز نمیکردند وصفیهٔ وذو الفقار از انجمله بود اما صفیه
از غنائم غزوهٔ خیبر بود واز اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا آزاد کرد وعقد نکاح
برابست وذو الفقار از غزوهٔ بدر بود وآن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود ودر روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علیؓ بن ابی طالب
اورا کشت وشمشیر را بنظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خود اختیار کرد
بعد ازان بعلی بخشید ونسبت وی بآن شمشیر مشهور ومذکور ست وذو الفقار ازان جهت گویند که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی
مهرهای استخوان پشت بود ودر رفاے فقار فتح وکسر هر دو جائز ست وفتح افصح ست واین شمشیر را هرگز از خود جدا نه کردی
ودر هر معرکه وجنگ باوی بودی وحلیهٔ وی از نقره بود واگر کسی از براے مصلحت مسلمانان غائب بودے اورا سهم
بدادی چنانچه عثمانؓ را داد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رقیه مشغول بود فرمود ان عثمان انطلق
فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه واجره عثمان رفته است در کار خدا ورسول وی پس تعیین کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم برای وی بسهم وی واجر وی ودر روایت ابی داؤد از ابن عمرؓ آمده ومبایعت کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عثمان را وبزد دست چپ خودرا بر دست راست خود فرمود این دست عثمان ست وسهم ذوی القربی را که
در نص «فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی» ثابت ست در بنی هاشم وبنی المطلب قسمت میکرد وبرادران ایشان
بنی عبد شمس وبنی نوفل را نمیداد ومیگفت انما بنو المطلب وبنو هاشم شیٔ واحد شیٔ در روایت مشهوره بشین معجمه بمعنی
مشهور وبعض سی بسین مهمله بمعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سهم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم وبنی المطلب قسمت کرد عثمانؓ که از اولاد عبد شمس
ست وجبیرؓ بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند وعرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را پروردگار تعالی شرفی وفضلی
داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما وایشان برادرانیم مساوی در نسبت قرابت چرا
ایشان را برگزیدے ومخصوص کردے بسهم ذوی القربی وما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی هاشم همیشه متحد
ومشتبک بودند در جاهلیت واسلام ودر آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تصویر وتمثیل اشتباک و
اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر واگر در مغازی طعام می یافتند [illegible] وعنب وجوز وغیر آن میخوردند وبر
نمیداشتند چنانچه بخارے از ابن عمرؓ آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را وعنب را میخوردیم وبر نمیداشتیم
عبد الله بن مغفل یک جراب شحم یافته بود ومیگفت من ازین جراب کسی را نخواهم داد آنرا برد [illegible] فرموده ودر
صحیحین آمده که تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برین قول وی ودر غلول وخیانت از غنیمت تاکید وتشدید

وعهد کرد که با غنیم کنید و کشته نکنید و طفلان را مکشید و نهی فرمودے از بردن قرآن بدیار کفار و چون سریه بفرستادے
سریه فوجے که بجائے فرستند و در اصطلاح اہل سیر غزوه آن را گویند که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بنفس شریف
آنجا حاضر مے بود و سریه آنکه خود حاضر نمے شد و جماعه را میفرستاد و امیر ایشان را فرمودے که پیش از قتال دشمن را
دعوت کند باسلام و بهجرت از وطن کفر بدیار اسلام یا اسلام فقط بے هجرت اگر اسلام و هجرت هر دو قبول نکنند
و حکم ایشان یعنی آنهائے که اسلام بیارند و هجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد که ایشان را از مال فی نصیبے
نبود و یا بدل جزیه کنند اگر اسلام را هم قبول نکنند و اگر ازین مجموع ابا کنند بخدا یتعالے استعانت نمائے
و قتال کن و چون بر قومے ظفر یافتی بفرمودے تا ندا کنند بجمع غنائم و همه را در آرند پس ابتدا فرمودے
بسلب کشتگان یعنے جامه و رخت ایشان را بقاتلان ایشان دادے تفسیر سلب در هدایه بجامه و سلاح و مرکب
و آنچه بر مرکب ست از زین و آلت و آنچه با اوست بر دابه از مال در توشه دان و در کمر کرده آنچه با غلام او یا بر دابه
دیگر است داخل سلب نیست و استحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفه بشرط تنفیل امام ست و تنفیل آن بود
که امام بگوید و تحریص مقاتلان کند که هر که اینچنین کارے کند او را چنین و چنان دهم و یک صورت تنفیل این است
که هر که یکے را از کافران بکشد مر او راست جامه و رخت او برین تقدیر جامه و رخت مقتول برای قاتل وے باشد
و نزد امام شافعی این شریعت است بے آنکه امام شرط کند و بگوید و قول حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که فرمود
من قتل قتیلا فله سلبه نزد ایشان محمول بر شریعت ست و نزد ما بر تنفیل ست بدلیل آنکه مر حبیب بن ابی سلمه را
فرمود که نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچه خوش گردد بدان نفس امام تو و حدیث مذکور محتمل ست تشریع را و تنفیل را
پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینه حدیث حبیب و بالجمله بعد از سلب آنچه بماندے خمس آن بیرون کردے در مصالح
اسلام که حق تعالے در قول خود واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل تعیین فرموده صرف کردے و در میان فقها در قسمت خمس خلافے ست که در کتب فقه
مذکور ست و آنچه بماندے نصیبے اندک ازان زنان را و کودکان را و بندگان را بدادے و آنچه بماندے میان
لشکر قسمت کردے سوار را سه سهم و پیاده را یک سهم و این مذهب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد ست و منقول
ست از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم و نزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را
یک سهم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم اینچنین منقول ست و چون حدیثین فعل متعارض اند
اخذ کردند بقول آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم للفارس سهمان وللراجل سهم واحد و آنچه صحیح شده است که
انفال از صلب غنیمت بودے چنانچه مصلحت دیدے که بعض گویند انفال از جمله خمس بودے و بعض گویند از خمس
الخمس بودے و این ضعیف ست و قوال ست انفال جمع نفل ست بمعنے غنیمت زیرا که عطیه و زیادت فضل الهی ست مجاهدان
و بمعنی تنفیل شرط کردن امام ست مر کسے را که کارے کند زیادت از دیگران کند چیزے زیاده از غنیمت چنان که
گذشت مر دو انجا اید و این ست و تحقیق آنست که این از نفس غنیمت ست نه از خمس الخمس و خمس و در بعضے از غزوات
حضرت الله که ... پنج سهم داده ... طلیم رفیق شد و دست برد ها ے عجیب نمود و در هدایه
میگوید که یکبار ست او را دو سهم داد و وے پیاده بود و این محمول بر تنفیل ست و بر مصلحت دید امام و میان ضعیف

قوی

و مهره این شان را ملکه خاص و تمیزے مخصوص و آشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدره الصلوة والتحیة پیدا میشود که بدان صحیح را از سقیم می شناسند و جدا می کنند هرچند سبب آن را تعیین و تنقیح نتوانند نمود و این کار کسی ست از میان ایشان که اطلاع وے قوی و مهارت وی تمام و ذهن وی ثاقب و قریحهٔ وے جید و درک و فهم وے سلیم و معرفت و حذاقت وی بقرائن داله بران راسخ و متمکن باشد این کار هرکس نیست مگر درانجا که آثار وضع لائح و بین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخافت معنی چنانچه روایت کرده می شود لاتاکلوا البقرة حتے تذبحوها و امثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالے درین صورت در معرفت وضع آن خاص و عام مساوی باشند حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکے از حذاق فن حدیث برخواند فرمود این حدیث معلول می نماید گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تنقیح نتوانم نمود الا آنکه بر ذائقه طبع من بمزه است و بکلام نبوت نمی ماند پس بر محدثی دیگر برفت و این حدیث برخواند وے نیز همچنان گفت که آن استاد پیشین فرموده بود نزد دیگری و دیگرے رفت و پرسید همچنان جواب شنید پستر آنها باین شخص حدیث آرنده درهمی داد که نزد صراف ببرد صرف کن صراف بخرد و دید ن گفت این درهم بی عیار ست گفت بچه دانی علت آن را بیان کن گفت چنین دانم ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر و دیگر برد همه بر یک کلمه بودند پس درهم بر شیخ آورد و حقیقت حال بیان نمود فرمود حال ما نیز برهمین نمط دان که زیدے و شک نیست که اینها نیز ظنی ست دعوی قطع و یقین درین باب نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعی غالی حدیث را در فضائل اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و روایت مبتدع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذهب خود و این نیز ظنے بود و به یقین نتوان دانست که موضوع ست و گاهی کذب واضع باقرار وے معلوم گردد و اینجا نیز وارد شود که چرا درین اقرار کاذب نباشد مصلحتی و غرضے را اینجا نیز قرینه شرط ست که جانب کذب خبر و صدق اقرار را راجح سازد و گاہے قرائن صدق وے در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضے قطع و جزم بدان گردد لاسیما بعد از توبه و بعض چیزها ست که در حکم اقرار بوضع ست چنانکه علم بتاریخ ولادت راوے یا وفات شیخ و امثال آن از آنچه اجتماع راوے و مروی عنه و سماع او از وے با وجود آن امکان نداشته باشد و درین صورت اگر علم بقرینهٔ مذکوره یقینے بود حکم بوضع نیز [illegible] گردد و گاہے قرینهٔ واضحه در حال راوے پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قصه غیاث با مهدے خلیفه و [illegible] لاسبق [illegible] و افراط بوعید شدید بر امر حقیر یا بوعد عظیم بر فعل یسیر و مبالغه دران چنانکه هرکه این فعل کند او را ثواب جمیع انبیا یا ثواب هزار هزار حج بود یا هرکه اینچنین کند گویا زنا کرده باشد با محارم در خانهٔ کعبه نیز از قرائن وضع داشته اند هم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی و صریح عقل که درانجا تاویل و توجیه و تطبیق را راه نبود قوتیرا تر السنت و تصریح جماعه که بعدد تواتر برسند بکذب راوے از همه قوتیرست اما وجود این محل تردد ست و بر هر تقدیر بر فطن خبیر روشن ست که از نفی حدیث نفی آن مدعا و مطلب که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیل دیگر و حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا در نفس الامر لازم نیاید و عدم ملزوم مقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکے دعوی کند که این خانه گرم ست و وجود آتش را دلیل آرد و دیگری

عظیم می نمود و میگفت ہو نار و عار و شنار علی اہلہ الی یوم القیامۃ و در مہذب در شین مفتوحہ گفت الشنار العیب و فی القاموس الشنار کسحاب اقبح العیب والعار والامر المشہور بالشنعہ و کسی غلول کردہ بود فرمود کہ کالاہاے ویرا باتش بسوزند و ابوبکر و عمر ہمچنین کردند و این از باب تعزیر مالی ست و اکثر علما برانند کہ ورود این بر سبیل تغلیظ ست و امام احمد آنرا بر ظاہر حمل کردہ و اللہ اعلم

خاتمۃ الکتاب

در اشارت بابوابی کہ دران احادیث مرویست و ہیچ ازان صحیح نشدہ و نزد جہابذۂ علماء حدیث ثابت نگشتہ و ہرچند این حروف در غایت اختصارست اما مشتمل بر علوم بیشمارست بدانکہ شیخ مصنف سامحہ اللہ تعالے و تقدس درین خاتمہ بسیار توغل نمودہ و مبالغہ کار فرمودہ است و در مقام انتقاد آمدہ و تقلید بعضی ازین قوم کہ متوغل اند درین باب کردہ بر جملہ از احادیث جرح و طعن نمودہ است بر بعض حکم بعدم صحت کردہ و بر بعض بعدم ثبوت و بر بعض حکم بوضع و افترا نمودہ و بر بعض خط رد و بطلان کشیدہ و حال آنکہ دران میان احادیث ست کہ در کتب معتبرہ مذکورست و نزد کبراے علماے دین از فقہا و محدثین مقبول و ائمہ فقہ تمسک و احتجاج بدان نمودہ اند مطالعۂ این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چہ صحت در حدیث چنانچہ در مقدمہ معلوم شد درجۂ اعلاست و دائرۂ آن تنگ نہ جمیع احادیث کہ در کتب مذکورست حتی درین شش کتاب کہ آنرا صحاح ستہ گویند ہمہ باصطلاح ایشان صحیح ست بلکہ تسمیۂ آنہا بصحاح باعتبار تغلیب ست و نیز معلوم شد کہ حدیث صحیح ست و حسن و ضعیف و ہر یکے از صحیح و حسن لذاتہ و لغیرہ و تعریف ہر یکے ازین اقسام سابقا معلوم شدہ احتیاج باعادہ و تکرار آن نیست اکنون کہ شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید کہ این حدیث صحیح نیست یا نفی درجۂ اول مے کند کہ صحیح لذاتہ است یا احتمال آنکہ بمذہب تضییق و تشدید کہ در شروط صحیح کردہ اند رفتہ باشد موافق انچہ از بعض مردم درین باب نقل کردیم و قول وے کہ گفتہ بصحت نرسیدہ نفی صحیح لغیرہ بود یعنے در حد ذات صحیح نہ و بکثرت طرق و تعدد روایات نیز بدرجۂ صحت نرسیدہ پس نفی ہر دو قسم صحیح نمودہ باشد یا این ہر دو عبارت کہ صحیح نشدہ و بہ صحت نرسیدہ بیک معنی بود و بر ہر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت و وحشت نبود اما آنکہ میگوید ثابت نشدہ و بہ ثبوت نرسیدہ ظاہر در نفی درجۂ دوم ست کہ حسن ست لذاتہ و لغیرہ و نفی مرتبۂ ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع تقادیر تواند کہ مراد وی نفی لفظ حدیث بود یعنے ورود حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشدہ و بہ ثبوت نرسیدہ بلکہ انچہ بہ ثبوت رسیدہ بلفظ دیگرست مضائقۂ محدثین درین باب بسیار رود و باندک تغییرے کہ در لفظ رود او را حدیث دیگر خوانند اما این مضائقہ سہل ست چہ متبادر بافہام نفی صحت و ثبوت معنی و مضمون آن گردد درین صورت باید کہ تصریح کنند کہ این لفظ صحیح و ثابت نشدہ و آنجا کہ گوید درین باب چیزے بصحت نرسیدہ و بہ ثبوت نہ پیوستہ ظاہر امراد وے نفی مطلق مضمون ست بہر لفظ کہ باشد و آنجا کہ گفتہ موضوع ست و مفترا و باطل بدانکہ معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن سابقا در مقدمہ معلوم شد و نیز معلوم شد کہ حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جزم و یقین درین باب صورت نہ بندد و چگونہ صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنے گاہی بود کہ دروغ گو راست نیز گوید پس احتمال دارد کہ در خصوص این حدیث صادق آمدہ باشد ہرچند دروغ گو باشد و ہمچنان کہ راست گو نیز بامکان عقل محتمل ست کہ دروغ گوید بناے این باب و مدار این کار بر ظن غالب ست و میگویند کہ مراہل حدیث را

ایشان بعد ازان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیے ابن معین و اسحق بن راہویہ و اہل طبقہ ایشان بعد ازان اصحاب این جماعہ مثل بخارے و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دارقطنے و بیہقے که بعد از ایشان کسی نیامده که مساوی باشد ایشان را در مرتبه و نه قریب دران پس اگر یافته شود در کلام یکے از متقدمین حکم بر حدیث بصفتے از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بران بجهت آنچه داده است پروردگار تعالے ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تام و اگر مختلف آید نقل ازین ائمه سبیل دران ترجیح و تطبیق بود و این دران احادیث ست که محتمل و متردد ست دران و الا بسیارے از احادیث بود که بشهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد و آسان ست این حکم کردن دران از هر که موصوف بود بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل ست و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف ست در رساله مذکوره و ازینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن غایت تعسر و صعوبت دارد و این امر منحصر ست در ائمه متقدمین و از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطا کرده بر بسیارے از احادیث که نه باین مثابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل ست آیا منقول ست از ائمه متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد و اغلب ازان باب ست که ابن جوزے و امثال وے بدان حکم کرده و بعضے ازان قبیل که لائح ست آثار وضع بران و اهل ممارست بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضے ازان در کتب معتبره مذکور ست و ائمه فن آنرا روایت نموده اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعض را مطلق آورده اند بے تعرض بیکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و اگر کسے بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بجزم علے الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست نبود و بعض چنان اند که مصنف آنها را سابقا در ابواب و فصول گذشته ذکر کرده و چون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه بعدم صحت و ثبوت آن حکم مے کند و هل هذا الا تناقض و نسیان و ما هر جا که سخنے روئے دهد و حدیثے که در کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق ست تحقیق و تائید کلام وے شود و اگر مخالف رد و جواب وے گردد و من الله الاعانة و الامداد فے المبدء

و المعاد قال المصنف بدان وفقک الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور ست که الایمان قول و عمل یزید و ینقص

و الایمان لا یزید و لا ینقص ازان حضرت صلے الله علیه و آله و سلم درین معنی چیزے صحیح نشده و آن از اقوال صحابه و تابعین ست بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول النبی صلے الله علیه و آله و سلم بنی الاسلام علے خمس و هو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارت آنست که این مجموع قول نبی باشد صلے الله علیه و آله و سلم چنانکه بعض شراح هم برین معنے حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ وارد ست از سلف و گردانیدن وے از قول نبی وهم ست و مراد بخارے نه آنست و وے معطوف ست در عبارت وے بر قول النبے نه برینے اگرچه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی و سیوطی در شرح صحیح بخارے گفته که این لفظ حدیث ست که روایت کرده آن را دیلمے در مسند الفردوس از حدیث ابی هریره و روایت کرده است

گوید که اینجا خود آنکه نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرمی خانه باطل گردد شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلی ندارد چه سخن وے در تزییف حدیث ست و با بطال مدعا کاریش نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتیم که وحشت نکشد که چون این احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید و اینجا سخن دیگرست که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما به تصحیح و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال ست لاجرم محل وقوع اختلاف بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات ست که یکی بوجوب رفته و دیگرے بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادے که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید شخصے با جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آن را به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن حدیث روشن ست و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبهٔ وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وے بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع ست و منکر نیست و از عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم همان بعض در راوے آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد ست غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف و وهن وے کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومے دیگر از مهره این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثلهٔ آن را بیاریم سخن دراز گردد جمله از ان در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رسالهٔ نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر ست زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروے طعن کرده شد طریقی دیگر نبود و وجود قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال ست و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابو الفرج بن جوزی در کتاب موضوعات که توسع کرده است دران بحکم بوضع بر بسیاری از احادیث که باین مثابه نیست چه دران میان احادیث ضعیف ست که محتمل ست و ممکن ست تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن ست و احادیث ست که بعض ائمه آن را تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلوة تسبیح مثلاً و احادیث ست که مر آن را طرق دیگرست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بران طرق پس در آمده آفت بروے باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وے آمده از انها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث این کار ائمهٔ متقدمین این شان ست که کمال تبحر و توسع داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و یحیی و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال

قرار برا ے صحت اجرا ے احکام در دنیاست وشخص مذکور مومن ست عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل درحقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل وصاحب تصدیق واقـرار بے عمل بوجوب ایمان مؤمن ست ولی ناقص الایمان واو را مومن فاسق خوانند بخلاف فرقهٔ معتزله که عمل را جـزو ایمان وارند و شخص بی عمل نزد این فرقهٔ خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نبود وفاسق نزد ایشان نه مومن ست ونه کافـر و خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانـند وآنکه از علماے محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل ست وعمل نزد ایشان شرط کمال ایمان ست چنانکه مذهب حق است نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال وبعض مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق واقرار وعمل میدارند واثبات آن باحادیث مے کنند چنانچه بخاری درصحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب ایشان مخالف مذهب جمهور ست وموافق طریقه اعتزال حاشا وکلا واین توهم خطای محض وغلط صـریح ست کما صرح به وبر قولیکه ایمان را عبارت از قول وعمل دارند مراد بعمل عام تر از عمل قلب وجوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت ونقصان ایمان مذهب سلف از فقها ومحدثین آنست که الایمان یزید وینقص واکثر متکلمین انکار آن کنند وگویند که چون قبول زیادت ونقصان کرد آن شک بود نه یقین وپوشیده نیست که زیادت ونقصان باعتبار عمل ظاهر ست وآن راجع بمعنی کمال وعدم کمال ست ونزاع باعتبار تصدیق ست شیخ محی الدین نووے میگوید که اظهر ومختار آنست که تصدیق زائد وناقص مے باشد بکثرت براهین ووضوح ادله ولهذا ایمان وتصدیق صدیقان اقوے واکمل ست از ایمان غیر ایشان وآدمی آن را در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین واخلاص وتوکل وے اعظم واقوی ست بخلاف بعض احیان دیگر واین قول منقول ست از سفیان ثوری ومالک ابن انس وشافعی واحمد بن حنبل واوزاعے وابن جریج ومعمر وغیر ایشان از ائمه وبسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علماے امصار وندیدم هیچ یکے از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول وعمل ویزید وینقص واز جمعی کثیر از صحابه وتابعین نیز اینچنین نقل کنند وفضیل بن عیاض ووکیع آن را از اهل سنت وجماعت آورده کذا فی فتح الباری واز امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل مے کنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید ولا ینقص واز بعض دیگر از علماے سلف نیز اینچنین آمده ومراد ایشان عـدم قبول تصدیق ست زیادت ونقصان را بحسب ذات چه مرتبهٔ یقین یکیست وحالتے ست که شک وشبهه را بدان راه نبود وتفاوت وزجلا وخفا وظهور احکام وآثار آنست که آن باعتبار عارض وخارج از ذات ست وبرین وجه نزاع لفظی ست وتحقیق این مقامات در علم کلام ست والله اعلم

ودر باب مرجیه وقدریه وجهمیه واشعریه هیچ حدیثے صحیح نشده مرجیه فرقهٔ است که قائلند بآنکه هیچ معصیتے با وجود ایمان ضرر نه کند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد ولفظ مرجیه مشتق از ارجاست بمعنے تاخیر وترک واهمال واین فرقه تاخیر میکنند عمل را بر نیت واعتقاد در رتبه ومیگویند که نیت واعتقاد مے باید عمل اگر نباشد گو مباش وبعض از رجا دارند و لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی وامیدوار میسازند بے شرط وقید عمل وبعض از علمای اهل اعتزال ارجا را باهل سنت وجماعت نسبت کنند که جانب مغفرت وامیدواری را رعایت مینمایند ومیگویند اگر خدا خواهد همه گناهان را ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود وفاسق مخلد در نار نبود واین محض تعصب ومکابره است چه ارجا

ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و روایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل که الایمان یزید وینقص و در جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیرالمومنین علی آورده باین لفظ الایمان معرفة بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان واز شیرازی از حدیث عائشه آورده باین عبارت الایمان بالله اقرار باللسان وتصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتهی وسخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث ابی الصلت عبدالسلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وگفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده و دیلمی آورده که چون حضرت امام رضا بنیشاپور آمده بر استر اشهب سوار شده و پرده از خز و دیبا بر روی مبارک افگنده درون شهر در آمده و علمای شهر در طلب لقای شریف وی رسیدند واز ایشان یحیی ابن یحیی و احمد بن حرب و اسحق ابن راهویه و محمد بن رافع که از اکابر و اعاظم علما در حدیث وفقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ زدند و اسحاق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی از آنچه بتوار از آبای طاهرین تو بتو رسیده برما برخوان پس امام باسناد وی که از آبای کرام خود داشته این حدیث را وحدیثی دیگر در فضل کلمهٔ توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث برخواند انتهی و ابو الصلت شیعی ست ولیکن صدوق است و ابن معین توثیق او نموده است و با سفیان ابن عیینه و امثال وی صحبت داشته و بزید و تقشف موصوف بوده و رد می‌کرد بر مذاهب باطله از قدریه و مرجیه و غیر آن و تقدیم می‌کرد ذکر ابوبکر و عمر را و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم مگر بخیر و در کتاب تنزیه الشریعة باین لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص نعلیکم بالکتاب والسنة و در روایتی همین مقدار آورده که الایمان یزید وینقص وگفته که این سه حدیث را [illegible] و جوزقانی اخراج آن کرده وگفته هذا حسن غریب و حدیث اخیر را ابو داؤد آورده و بران سکوت کرده و مقرر شده است که هرچه ابو داؤد در کتاب خود آورده و بران سکوت کرده صالح حجت ست واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص اصلی در کتب احادیث اگرچه ضعیف نیز باشد پیدا نشده غیر آنکه در کتاب تنزیه الشریعة از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کرده که ابو هریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که آیا ایمان زیادت و نقصان می‌شود فرمود لا زیادة کفر و نقصانه شرک و نیز از حدیث ابن عدی فی الکامل آورده که الایمان لا یزید ولا ینقص وگفته که یکی در اسناد وی احمد بن عبدالله جویباری ست و وی کذاب و دجال ست و وضع کرده احادیث کثیره را و نیز از احادیث ابن حیان آورده که هرکه بگوید ایمان زیادت و نقصان می‌پذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها و الا گردنش بزنند و وی دشمن خداست نه نماز ست او را و نه زکوة و نه صوم و نه حج و نه دین با تشدیدات دیگر و در اسناد این حدیث محمد بن القاسم طالکانی ست و ضاع ست مر احادیث را انتهی و بالجمله تحقیق آنست که این اقوال از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت نرسیده خصوصًا حدیث زیادة و نقصان بلکه از اقوال اکابر سلف ست چنانکه مصنف گفت والله اعلم

تنبیه مشهور نزد جماهیر اهل سنت و جماعت آنست که ایمان عبارت ست از تصدیق بالقلب و اقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد و بی وجود عذر و ضرورت چنان که بکم و اکراه اقرار بوجود نیامد عند الله مؤمن نباشد و تحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست و اشتراط

لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمده وکشته‌اند وسے وتابعان وی مراد بفرقهٔ ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما انا علیه واصحابی ست وشیخ ابوالحسن اشعرے در فقه بر مذهب شافعی بود ودیگر از مؤیدان مذهب سنت وجماعت شیخ ابومنصور ماتریدے بود ومناقب ومفاخر وسے بیرون از حد حصر واحصاست ووی حنفی المذهب ست ازینجاست که جانب شافعیه را اشاعره خوانند وحنفیه را ماتریدیه وهر دو متفق اند در عقاید واهل سنت وجماعت که گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعهٔ اشعریه وذم فرقهاے دیگر از مرجیه وقدریه وجهمیه احادیث نقل کرده اند وما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه ومرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده ودر ذم جهمیه نیز بعض احادیث آمده ودر جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفهؓ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر هر امت را مجوس ست ومجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ او را وهر که بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید او را وایشان شیعهٔ دجال اند وحق ست بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را بدجال وهم در جامع الاصول از ابی داؤد ودر مشکوة از احمد وابی داؤد از ابن عمرؓ آورده اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشان را واگر بمیرند حاضر نشوید جنازهٔ ایشان را ونیز از ابن عمرؓ آورده اند که مردے نزد وسے آمد وگفت فلانی یکی از دوستان وے بود از اهل شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست مخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت میباشد در امت من خسف ومسخ وآن در تکذیب کنندگان قدرست رواه مسلم وابوداؤد والترمذے ونیز در حدیث ابوداؤد از عمرؓ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجالست نکنید اهل قدر را ومفاتحت نکنید ایشان را بکلام یعنی ابتداے سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید ودر گفت وگو نکشائید با ایشان ودر ترمذے از ابن عباسؓ آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب مرجیه وقدریه وگفته هذا حدیث غریب وشیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعث کرده نشد پیش از من پیغمبرے را مگر آنکه در امت وے مرجیه وقدریه بودند که مشوش میساختند بر وے امر امت وے را بعد از وے وحق تعالی لعنت کرده مرجیه وقدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر واین امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بر وے در آخرت وعذاب وے نیست مگر در دنیا مگر دو صنف از امت که در نیے آیند بهشت را وآن دو صنف مرجیه وقدریه اند وطبرانی نیز از معاذ وابن عدے از ابن مسعود ودیلمی نیز بعض آنرا از حذیفه آورده ودر بعض طرق ابن عدے از انس ذکر حروریه نیز آمده وحروریه نام خوارج ست وحاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده که لعنت کرد خدای تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولے ست بے عمل ودیلمی از حدیث انس آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیبے ونه در جنت نصیبے ونمیرسد ایشان را شفاعت ونظر نمیکند با ایشان پروردگار تعالی ومر ایشان راست عذاب الیم مرجیه وقدریه وجهمیه ورافضه وازابی سعید خدرے نیز مثل این آورده ولیکن این حدیث مطعون ست وگفته اند که

آنست که مواخذه و عقاب را اصلا راه ندهند و بدان قائل نباشند و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد
و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت و ارادت حق ست تعالی که «یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء» و عذاب را
برای عصاة ثابت میکنند و از ضرر آن خائف می باشند ولیکن الایمان بین الخوف والرجاء و قدریه بتحریک مقابل
جبریه بسکون و گاهی بتحریک نیز خوانند بجهت مشاکله لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد ست و ایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر ازلی پروردگار تعالی میکنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان برخلاف
ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بمذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان نه مومن ست
و نه کافر و مخلد ست در نار و مفاسد عقائد ایشان بسیارست چنانکه در علم کلام مبین ست و تسمیهٔ ایشان بقدریه
بجهت انکار قضا و قدر الٰهی ست و ایشان گویند که مستحق این اسم اینها اند که اثبات قدر کنند و قائل بآن
باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ ست و این غلط ست زیراکه در اثبات قدر احادیث صحیحه
ورود یافته و بران اجماع صحابه و تابعین ست پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثیکه در مذهب قدریه
واقع شده و مذکور گردد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر برابرست که بجهت نفی
باشد یا باثبات و جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی نام فرقهٔ جبریه است که گویند قدرت نیست مر عبد را
اصلا نه موثره و نه کاسبه بلکه بمنزلهٔ جمادات ست و حرکات او مشابهٔ آن و مذهب قدریه و جبریه در طرفین افراط
و تفریط واقع ست و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه
است نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیقه فی علم الکلام و اشعریه تابعان شیخ ابو الحسن علی اشعری
اند و وی رحمه الله از اولاد ابو موسی اشعری ست که از کبار صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و اسم
ابی موسی عبد الله بن قیس ست و اشعر قبیله است از یمن و وی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با پنجاه
و چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لکم هجرتان شمارا ای قوم دو هجرت ست یعنی هجرتے
از یمن بسوی ارض حبشه و هجرتے از ارض حبشه بمدینه و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدح کرد اورا و اصحاب او را
و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود الایمان یمان والحکمة یمانیة و دعا کرد مر ابی موسی
را خاصة و بشارت داد بمغفرت و جنت و بایمان و انابت و فرمود مومن منیب عبد الله بن قیس و وی را بیمن فرستاد
تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقائد اسلام میراث ست مر این قوم را مرویست که چون ابو موسی با قوم
خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده مارا از اول این امر که چگونه بود فرمود
کان الله و لم یکن معه شیٔ ثم کتب فی الذکر کل شیٔ ثم خلق السموات والارض الحدیث و حق تعالی روزی کرد اورا از
اولاد و احفاد با درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در السنه و کتب مشهور و مذکورست تا نوبت بشیخ ابو الحسن
اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحانه و تعالی بقمع آثار بدعت و تجدید انوار سنت در اعتقادات پس تائید
کرد مذاهب و اقوال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران بوده اند
و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصدوق حدیث ان الله یبعث

بعث

جبرئیل را هر بامداد بدرآمدن در دریاے نور پس غوطہ میخورد جبرئیل در وے و بیرون مے آید و می افشاند خود را بیرون مے آید از وے ہفتاد ہزار قطرہ و پیدا میکند اللہ تعالے از ہر قطرہ فرشتہ را و در کتاب العظمۃ لابی الشیخ مضمون این حدیث را باین لفظ آوردہ کہ در بہشت نہرے ست کہ در مے آید اورا جبرئیل و بیرون مے آید و مے افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطرہ فرشتۂ را و در روایت دیگر آوردہ کہ خداے تبارک و تعالی را نہرے ست در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و میدر آید در آن نہر و غسل میکند و چون بیرون مے آید پیدا میکند حق تعالے از ہر قطرہ فرشتہ کہ تسبیح میکند خداے تعالیٰ را عزوجل بتمامہ تسبیح خلائق و امثال این احادیث در بیان عظمت قدرت و سعت ملک الٰہی بسیار آمدہ و در صحت آنہا نزد محدثین سخن ست واللہ اعلم و در باب فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد و منع از ان چیزے صحیح نشدہ تحقیق این مبحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقا گذشتہ است و از انجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسموا باسمی کہ صحیح ست مستحب ست یا مباح والجمع بین التسمیۃ والکنیۃ ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد آمدہ کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آمدہ کہ دو کس را بدرگاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برند پس بگویند آن دو کس خداوندا ما را عمل نبود کہ جزاے آن بہشت بود ما بچہ چیز اہل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند خوردہ ام بر خود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام وے احمد یا محمد ست و نیز آمدہ کہ لایدخل الفقر بیتا فیہ اسمی و نیز آمدہ کہ ہر قومے کہ مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد ست البتہ برکت کردہ شود دران مشورت و در لفظے آمدہ کہ نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمدہ ہر مسلمانے کہ قربان کند بزوجۂ خود و نیت کند کہ اگر حاملہ شود نام وے محمد کنم البتہ حق تعالے پسر روزی گرداند و ہیچ خانہ نبود کہ در وی نام محمد بود مگر آنکہ برکت دہد حق تعالی دران و آمدہ کہ چون حاملہ شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن بنہد و محمد نام نہد پسر روزی گردد و آمدہ کہ اگر دختر بود بگرداند اورا پروردگار تعالی پسر و آمدہ ہر کرا سہ پسر بود و ہیچ یکے را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کردہ بر خود و چون محمد نام کرد باید کہ اورا دشنام و شدت نکند و نزند بلکہ تعظیم کند و باکرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند کہ اینہا ہمہ موضوعات اند واللہ اعلم و از عبارت مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم درین حکم شامل احمد نیز ہست و مخصوص بمحمد نہ واللہ اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیثے بوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار از کتاب الذیل آوردہ کہ حارث ابن اسامہ در مسند خود از داؤد بن محبر سے و چند حدیث در باب عقل آوردہ است و ابن حجر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ و در وی ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتہی و در تنزیہ الشریعۃ از ہمین داؤد بن محبر کہ یکی از وضاعان حدیث ست پنجاہ و چند حدیث در فضیلت عقل آوردہ و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع وافترا داشتہ و مذکور درین احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مبدأ و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و آفات نفس و اہتدا بوصول بمعرفت حق ست چنانچہ از حدیث انس آوردہ اند کہ قومے در حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ثنا کردند بر مردے و مبالغہ نمودند دران آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود عقلش چگونہ است گفتند یا رسول اللہ ما از اجتہاد وے در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

در اسناد وے اسحاق بن نجیح ملطی ست و وے منسوب بکذب و وضع ست واللہ اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمدہ بخصوص چنانچہ ابونعیم در حلیہ از امیر المؤمنین علیؓ وطبرانی از ابن عباس آوردہ کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ یا علی تو و شیعۂ تو در بہشت اند و نزدیک ست کہ بیایند قومے کہ گفتہ شود ایشان را رافضہ چون بیابید ایشان را بکشید کہ ایشان مشرک اند و نیز عبداللہ بن احمد در روایہ آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیایند قومے در آخر زمان کہ نام ایشان رافضہ است رفض کنند یعنے ترک دہند اسلام را و احادیث در ذم روافض بسیارست و ابن عدے از معاذ آوردہ کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو صنف اند از امت من کہ نصیبے نیست ایشان را در اسلام اہل قدر و اہل ارجاء و ہمچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمدہ و در حدیث ابی سعید آمدہ کہ جہاد با ایشان محبوب ترست نزد من از جہاد با فارس و دیلم و روم وطبرانی و خطیب از ابن عباس آوردہ کہ گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمن کہ شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی قومے را کہ تکذیب میکنند بقضا و قدر الہی تعالے و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و مشتق کردہ اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتہی و غیر این احادیث و طرق بسیارست و بالجملہ احادیث درینباب بسیارست بطرق متعددہ اکثر آنہا ضعیف و بعض قوے و درباب قدریہ خود حدیث مسلم و ترمذے و ابوداؤد نیز آمدہ و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کردہ بصحت لغیرہ رساند دور نباشد و مصنف میگوید ہیچ حدیثے صحیح نشدہ واللہ اعلم و درباب کلام اللہ قدیم غیر مخلوق و درین معنے احادیث بالفاظ مختلف وارد شدہ اما از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چیزے صحیح نشدہ و ہرچہ ثابت شدہ از مقالات صحابہ و تابعین ست سخاوی در مقاصد حسنہ آوردہ بلفظ القرآن کلام اللہ غیر مخلوق فمن قال غیر ہذا فقد کفر و گفت کہ روایت کرد اینحدیث را دیلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و حذیفہ بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بزیادت فاقتلوہ و گفتہ کہ درینباب احادیث دیگر نیز آمدہ و در تنزیہ الشریعہ از خطیب از حدیث جابر آوردہ من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آوردہ القرآن کلام لاخلق ولا مخلوق ومن قال غیر ذلک فهو کافر و در یلفظ القرآن کلام اللہ عزوجل لیس بخالق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علی محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز آمدہ من مات وہو یقول القرآن مخلوق لقی اللہ یوم القیمۃ ووجہہ الی قفاہ و از امیر المؤمنین علیؓ آوردہ کہ گفت پرسیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام اللہ غیر مخلوق و گفتہ این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمدہ و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کردہ کہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت نرسیدہ و آثار صحابہ و تابعین نیز آمدہ از عمرو بن دینار آوردہ اند کہ گفت نہ نفر از صحابہ را دریافتم کہ میگفتند ہر کہ گوید قرآن مخلوق ست کافرست و عثمان دارمی ہم از عمرو بن دینار روایت کرد کہ میگفت دریافتم اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و غیر ایشان را تا مدت ہفتاد سال و میگفتند اللہ الخالق وما سواہ مخلوق والقرآن کلام اللہ منہ خرج والیہ یعود و این دو اثر صحیح ست انتہی و درباب آفرینش ملائکہ و حدیث ابوہریرہ کہ روایت میکنند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یامر اللہ عزوجل جبرئیل کل غداۃ ان یدخل بحر النور فینغمس فیہ انغماسۃ ثم یخرج فینفض انتفاضۃ [redacted] سبعون الف قطرۃ [redacted] اللہ عزوجل من کل قطرۃ ملکا این حدیث را طرق بسیارست و ہیچ یکے صحیح نشدہ و نہ درین معنے حدیثے ثابت ترجمہ امر میکند پروردگار تعالی

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جائیکہ انکار بقاے وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و اغلب خواہد بود
مخصوص بوجوہے کہ خضر ازان بیرون آید واللہ اعلم و در بعض کتب بروایت خضر و الیاس علیہما السلام از
حضرت نبوت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم احادیث ذکر یافتہ چنانکہ در کتابی کہ شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الرواد الصوفی
المحدث از شیخ مصنف باسنادی کہ دارد جمع کردہ جملہ ازان آوردہ ست و جزرے در حصن حصین از مستدرک
حاکم آوردہ کہ بعد از رحلت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مردے جسیم صبیح سفید ریش درآمد و بگریست
و صحابہ را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علے فرمودند کہ این خضر بود علیہ السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
ابن عساکر آوردہ کہ محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب روزے بر جنازۂ مردے ناگاہ ہاتفے آواز
داد کہ شتابی نکنید بنماز رحمت کند شما را خداے تعالیٰ پس انتظار کرد عمر تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر
برآورد و تکبیر گفتند با وے مردم پس گفت آن مرد خدا وندا اگر عذابش کنی معصیت کردہ است ترا بسیار
و اگر بیامرزے محتاج ست وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کردہ شد میت
و بریختند بر وے خاک گفت آن مرد خوشی و خشکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابی و خازن و کاتب و شرطی
نبودۂ پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا بپرسم او را از نماز و کلام وے و بپرسیم از وی کہ کیست پس غائب شد از
نظر ما و دیدیم نشان قدم وی را کہ یکذراع بود پس فرمود عمر واللہ کہ این خضر ست کہ خبر دادہ است ما را از وے
پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انتہی و در تنزیہ الشریعہ از ریاح بن عبیدہ آوردہ کہ گفت دیدم مردے را با عمر
بن عبدالعزیز کہ تکیہ بر دست وی زدہ استادہ است گفتم با دل خود کہ این مرد عجب جافی ست کہ اینچنین استادہ است
پس پرسیدم از عمر کہ اینکہ بود کہ تکیہ بر دست تو کردہ استادہ بود گفت آیا دیدے تو او را یا ریاح گفتم نعم گفت
راست میگوئے من ترا بسے مردے صالح میدانم یا ریاح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف
کردہ اند و ابن حجر گفتہ کہ این حدیث صحیح ترین چیزے ست کہ در باب خضر آمدہ و گفتہ کہ ریاح اگرچہ مردم در وے
سخن دارند ولیکن ابن معین وغیر وے او را ثقہ میدانند و از حدیث عمرو بن عوف آوردہ کہ حضرت رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در مسجد نماز میگذارد پس شنیدند کلامی را از ورای جدار کہ قائل میگوید اللہم اعنی علی ما ینجینی
مما خوفتنی پس رفتند صحابہ تا ببینند کہ وے کیست ناگاہ دیدند کہ خضر ست و از انس نیز مانند این آوردہ
و در حدیث وے در آخر دعا آوردہ کہ میگوید اللہم اجعلنی من ہذہ الامۃ المرشدۃ المرحومۃ المتاب علیہا و از
امیر المومنین علیؓ آوردہ کہ گفت طواف میکردم خانہ کعبہ را ناگاہ مردی را دیدم متعلق باستار کعبہ و میگوید یا من لا یشغلہ
سمع عن سمع یا من لا تغلطہ المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوۃ رحمتک پس گفتم باز بخوان
یا عبداللہ این کلام را باز برخواند و گفت سوگند بخدائی کہ ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود ہر کہ
این کلمات را بعد از ہر نماز فریضہ بگوید امرزیدہ شود گناہان وی اگرچہ مثل رمل عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود
انتہی و تسبیعات عشر را کہ وروے مشہور ست نیز روایت خضرے گویند ولیکن محدثین را در صحت تمامۂ این
روایات سخن ست واللہ اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیاے مرسل ست و نام پدرش بقول بعض
یاسین ست و بقول بعضے از اولاد ہارون و بعضے از اولاد سام بن نوح دانستہ و بعض عم جد خضر گفتہ و گفتہ اند

فرمود احمق بحمق خود میرسد و ارتکاب میکند عظیم تر از فجور فاجر و بندگان که ترقی در درجات مینمایند و قرب الٰهی
حاصل میکنند بقدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که در می یابد مرد بحسن خلق خود درجهٔ صائم
قائم را و تمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان وی و طاعت وی مر پروردگار را و
عصیان وی مر دشمن حق را که ابلیس ست و از حدیث عمر آورده اند که موت هزار عابد قائم اللیل صائم النهار آسان تر ست
از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ما خلق الله العقل از ان نشان میدهد
داخل این احادیث نبود و نزد محدثین دران هم سخن ست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که هر حدیثی که وارد شده
در وی ذکر عقل غیر ثابت ست شامل آنست والله اعلم و در مقاصد حسنه گفته است که حدیث ان الله لما خلق
العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی ما خلقت اشرف منک فبک آخذ و بک اعطی
ابن تیمیه گفته وغیر او بتبعیت او کرده که این حدیث کذب ست موضوع باتفاق و در زوائد عبد الله بن امام احمد آنرا
تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نمود و داؤد بن المجبر از حسن بزیادت
ولا اکرم علی منک لانی بک اعرف و بک اعبد آورده و حدیث اول ما خلق الله العقل نیز آورده و گفته اند که ابن مجبر
کذاب ست و ابن حجر گفته که حدیث اول ما خلق الله القلم ثابت تر از حدیث عقل ست انتهی و سیوطی در
درر منتثره در احادیث مشتهره گفته که مر حدیث عقل را اصلی صالح ست که عبد الله بن امام احمد در زوائد زهد
از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وی جید ست و وی در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث ابی
امامه و حدیث ابی هریره باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث احیا
گفته که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیه آنرا بدو اسناد ضعیف آورده والله اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و درازی
آن و بقای ایشان حدیثی صحیح نشده و شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با وی بحدیث
بخاری و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمه + فوجدا عبدا من عبادنا + واقع شده ثابت ست و در بعض تواریخ ابتدای
بعثت وی را علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة والسلام و یا بعد از فوت وی ذکر کرده و در وجود وی
در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از ان در زمان صحابه و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار
و آثار ورود یافته اگر در صحت آن بر اصطلاح محدثین سخن باشد در نیست اگرچه کثرت طرق آن بجائی رسیده است
که نزدیک ست که جبر و تلافی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
بسیار ست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح ست از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ینجا مجال مناقشه
تنگ ست والله اعلم و آنچه مشهور ست از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریف نبوی صلی الله علیه و
آله و سلم این قول ست که لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنه نقل میکند که گفته این قول مرفوعاً
ثابت نشده بلکه از کلام کسی ست که منکر ست حیات او را از سلف انتهی و بعض گویند که صدور این کلام از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وقوع ملاقات بوده این سخن چیزی نیست چه این ترکیب بمقتضیٰ لو نفی حیات کند
پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نه بندد مگر آنکه گویند که بنای ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب ست
کما قیل و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جانداری که بر روی زمین ست

این حدیث ست ضعیف ست بدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وے صالح احتجاج ست واگرچه اینحدیث باین اسناد ضعیف ست ولیکن آنرا شواهد ست از حدیث از ابن شاهین از حماد بن سلمه از قتاده از انس وگفته که وے غریب ست وگفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است از مانند بیست تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه وثابت بنانی وا و را طرق متعدده است وجید ولفظ وی اینست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم وابی عاتکه و در اول وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصین وغیر این مذکورین ولیکن در هر طریق وے سخن ست ولهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن اسانید وے روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس ست مرفوعاً وگفته که نمیدانم سندی مر نخعی را از انس سواے این وابوبکر بن ابی داؤد سجستانی آورده او را از ثابت بنانی از انس وگفته که پدر من گفته است که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین وهمچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درینباب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل أبی وجابر وحذیفه وامام حسین بن علی وسلیمان وسمره وابن عباس وابن عمر وابن مسعود وعلی وابی ایوب وابی سعید وابی هریره وعائشه رضه وام هانی وغیر ایشان وبسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر خود مر احیاء العلوم را وباوجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور ست واسناد وی ضعیف و روایت کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکے ازان ضعیف ست وپیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین گفته است چنانچه نقل کرده اند از وے که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزے واسحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست اما معنی وی صحیح ست وهمچنین گفته است ابن عبد اکبر بازیادت ایضاح وبیان وتمثیل کرده است باین حدیث ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست وحاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق آنرا تصحیح نموده اند وبعض گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بمرتبه حسن رساینده واجود طرق وی طریق قتاده وثابت ست از انس وطریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوے واز ینجا معلوم شد که بعض طرق اینحدیث صحیح ست وبعض حسن واگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام درانکه مراد از علم که طلب وے فریضه است چیست هر طائفه آنرا بجائے برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است وبعض علم کلام وبعض علم تصوف که علم تهذیب اخلاق وتصفیه باطن ست بعض گویند علم خواطر وآفات نفس ومانند آن ودر مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی ست که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم ست بچیزی که عارض شود مراد را خاصه یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در وے کفایت ودیگری بجای وی بایستد وحق آنست که مراد بدان علمے ست که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین ست پس ازان علم فرائض وواجبات باین ترتیب که یکے ایمان آورد وبعد ازان وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان نمازے که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس ازان اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید وهنوز اگر فقیر ست طلب علم زکوة واجب نبود وچون غنے شد وشرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد وچون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت واگر مجرد ست وزن نخواسته طلب علم حیض

که خضر و الیاس هر سال در مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد قبا باهم جمع میشوند پس ازان متفرق گردند
و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثله بن الاسقع
آورده که در غزوهٔ تبوک با آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم سیر رفتیم تا در بلاد خدام بزمینی رسیدیم که آب نداشت
ناگاه در پیش خود آثار باران دیدم زمانی رفتیم و غدیری دیدیم و از آب وی خوردیم و برفتیم دو دانگ از شب گذشته بود
که بانگی شنیدیم که کسے بآواز حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة المستجاب لها المبارک علیها پس
آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بحذیفه و انس رضی الله عنهما فرمود در آئید درین شعب و دریابید که این آواز چیست و آواز کننده
کیست حذیفه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مردے را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی نیز
سفید و نورانی ست و قامتش از قامتهای ما دو سه گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و
گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدا اید صلی الله علیه و آله وسلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستے رحمت کند خدای تعالے ترا
گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که بر مقدمه ایشان جبرئیل و بر ساقه
میکائیل ست بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ست او را به بین و بروی سلام کن
برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول قامت من
برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس و حذیفه گویند که ما مصافحه کردیم او را و با انس رضی الله عنه
گفت که این حذیفه بن الیمان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و گفت که وی در آسمان مشهور تر ست
از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم خوانند پس حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بیامد
و با وے مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصر تر
ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمی شوند
ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث
تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف ست و قطب خیضری گفته که
دل گواهے میدهد بوضع این حدیث انتهی و الله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشائخ طریقت بیشتر
از حد احصا ست و در حکایات قطب الوقت شیخ محے الدین عبد القادر جیلانی قدس سره که خضر در اکثر اوقات بملازمت
وے آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وے میکرد آورده اند که روزے حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی و اسمع کلام المحمدے و قدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله
سمنانے فرمود که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جهل اوست پس ازان احوال او را بتفصیل

هر چه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است و الله اعلم و در باب
علم حدیث طلب العلم فریضة و انچه درین معنے ست صحیح نشده این حدیث از مسانید امام ابو حنیفه است از انس
بن مالک بلفظ طلب العلم فریضة علے کل مسلم سخاوے در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعاً
بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر و اللؤلؤ و الذهب و حفص که یکے از رواة

الخلاصه نقل کرده و گفته که چنین ست حال حدیث طویل که روایت کرده مے شود از ابی بن ... از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم در فضائل قرآن سورة فسورة زیرا که بحث کرده شد وتفتیش نموده از مخرج آن تا منتهی شد کسی که اعتراف کرد که وی
با جماعۀ دیگر وضع کردند آن را و اثر وضع بر وے بین ست فتد بر و غیر این از احادیث در فضائل قرآن و بعض
سور آن در کتب ائمه مذکور ست وبصحت رسیده ومصنف مے گوید که در باب فضائل قرآن انچه صحیح شده
این چند حدیث ست یکے حدیث ابی بن کعب ست که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا فرمود آیا بدانانم
ترا سورتے که عظیم تر سورتے ست در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد للہ رب العالمین و این حدیث را در
جامع الاصول از موطا آورده که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ندا کرد ابی بن کعب
را و وے نماز میگذارد و چون فارغ شد بخدمت آمد و نهاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را
بر دست وے و فرمود امید میدارم که بیرون نیائی تو از مسجد تا بدانی سورۀ را که فرستاده نشده است
نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وے گوید ابی که درنگ کردم من در مشی
مسجد بامید آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول اللہ سوره را که وعده کرده بودے
قرأت نماز فرمود چگونه قرأت میکنی وقتیکه افتتاح میکنی نماز را پس برخواندم الحمد للہ رب العالمین تا آخر فرمود
این سورۀ است آن سورۀ موعوده و این ست سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مراد از حدیث
ترمذی که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
بر ابی بن کعب و وے نماز میگذارد پس گفت مر او را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابی پس ابی التفات
بجانب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت بحضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول اللہ فرمود که چه منع کرد ترا اے ابی از جواب دادن من وقتی
که ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول اللہ فرمود آیا نیافته تو در انچه وحی کرده شده است بر من این را که
استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم + اجابت کنید و جواب گوئید وقتیکه بخواند شما را خدا و رسول خدا
برائے چیزے که زنده میگرداند شما را باز نگردانے ابی گفتم باز اینچنین نکنم ان شاء اللہ فرمود دوست میدارے که
بدانانم ترا سورتے که فرستاده نشده است نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی اخر الحدیث
و از ترمذی و نسائی از ابی بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که فرموده است
خدائے تعالے فرستاده نشده است در توریت و انجیل مثل ام القرآن و او ست سبع مثانی و وے
مقسوم ست میان من و میان بنده من و مر بنده راست انچه سوال کرده و درین احادیث این لفظ که وے
اعظم سورتے ست بصریح مذکور نیست مگر معنے او شاید که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد
ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی که از رجال خود خبر داد و آن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور ست
که گفت نماز مے کردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جواب ندادم آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعد از ان بخدمت آمدم و گفتم یا رسول اللہ من نماز مے کردم از ان رو جواب
ندادم فرمود آیا نگفته است خدائے تعالے + استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم + و فرمود آیا بدانانم ترا اعظم

ونفاس واجب نبود وچون زن خواست واجب گشت بترتیب وا تاجرست علم بیع وشرا واجب بود واگرنه واجب
نبود مگر انچه ضروری ست ازان وعلے ہذا القیاس وتعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولے
وانسب باشد واللہ التوفیق ودر باب من سئل عن علم حدیثے صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را
از ابی داؤد وترمذی ودر مشکوۃ از ایشان واز احمد از ابی ہریرہ واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ
من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه ازین جماعه وابویعلے وحاکم نیز آورده وگفته
که تصحیح کرده وی آنرا از بیہقی از حدیث ابوہریره مرفوعاً وگفت که آن نزد حاکم ونزد غیروے از ابن عمرو ونزد
ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس وابن عمرو ابن مسعود نیز آمده وہم در مقاصد بلفظ
من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داؤد وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند
این دوکس آنرا از حدیث ابی ہریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتہی ودر باب فضائل قسم آن که من
قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده در فضیلت قرأت ہر سوره روایت ده و
اسناد با بی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفترے وموضوع ست باجماع اہل حدیث واز باب فضائل
قرآن الخ شده حدیث ابی ست که او را فرمود الا اعلمک سورة ہی اعظم سورة فی القرآن الحمد للہ رب العالمین
ودر حدیث البقرة وآل عمران غمامتان حدیث آیة ا... که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب اللہ تعالی
معک اعظم وحدیث یؤتی یوم القیامة بالقرآن واہله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة وآل عمران و
حدیث من قرأ آیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه وحدیث لقد صدقک وانه لکذوب در فضل آیة الکرسی وحدیث
قل ہو اللہ احد یعدل ثلث القرآن وحدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یر ... قط المعوذتین وحدیث الکهف
من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان
من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجمع علیه است میان محدثین وہیچکس بصحت ہیچ حدیثی ازان حکم نکرده وواضع آن که
ابوعصمه نوح بن ابی مریم ست اقرار بوضع آن کرده وماناکه مذہب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب وترہیب
چنانکه مذہب کرامیه وبعض مبتدعه وگفته که چون مردم را دیدم که ہمه بفقه ابی حنیفه ومغازی محمد بن اسحق مشغول
شدند وتلاوت قرآن را ترک دادند حسبة للہ این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت ورغبت دران
پیدا آید وبسیاری از مفسران در ایراد آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی وواحدے وگفته اند
که ازینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف ست که نسبتی باین علم شریف
داشته ومثل فائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده واز قاضی بیضاوی عجب ترست که در ایراد آنها
در تفسیر خود تبعیت صاحب کشاف نموده است با تخالف وتغائرے که بوے دارد ووی نیز نسبتی تمام
بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده وگفته اند او را سند عالی ست از آبای خود ومنتہاے اسناد
آن احادیث ابی بن کعب ست ووی بری است ازان کذا قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنها را نسبت با ابن عباس
داده وگفته که گفته شد مرا بے عصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است بتو این احادیث در
فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه از ابن عباس دیگروی عذر مذکور را بیان کرد ودر شرح آن

روه از طیور و شرق بفتح شین معجمه و راء مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و نورانیت داشته و بمعنی فصل و فرجه
ته اند و گفته اند که این نور و فرجه بسم الله الرحمن الرحیم ست که در میان این دو سوره است دیگر حدیثی که در فضل
آخر سورهٔ بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده و روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی
مسعود انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هرکه بخواند دو آیت را که در آخر سوره بقره اند در شبی کفایت
کنند این دو آیت او را یعنی دفع میکنند از قاری خود شر جن و انس را کذا قال الطیبی یا بسندگی میکنند از وردهای
در شب بخوانند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن فضل این دو آیت
دیگر حدیثی که در فضل آیت الکرسی واقع شده و شیطان آن را به ابی هریره آموخته بود پس ابی هریره بحضرت
الله علیه و آله وسلم آمد عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و هو کذوب شیطان راست گفته با تو این را
آنکه وی دروغ گوست و قصهٔ وی آنست که بخاری از ابی هریره آورده که گفت موکل گردانید مرا رسول الله
الله علیه و آله وسلم بمحافظت زکوة رمضان یعنی صدقهٔ فطر ناگاه شخصی آمد هر دو دست خود را پر کرد از ان طعام
دارد آن را پس بگرفتم او را و گفتم مرافعه میکنم قضیهٔ ترا و می برم ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
من محتاجم و عیالمندم و حاجتی سخت دارم ابوهریره میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت
الله علیه و آله وسلم فرمود یا اباهریره آن اسیر وی شب تو چه شد گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و
را پس رحم کردم بر وی و رها کردم او را فرمود که دروغ گفته است با تو وی باز می آید ترا پس بفرموده حضرت
الله علیه و آله وسلم یقین دانستم که باز خواهد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم ناگاه باز آمد و هر دو دست
از طعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله وسلم گفت بگذار مرا که من محتاجم و بار
بر گردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
یا اباهریره چه شد آن اسیر دی شب تو گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم
و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سوم نیز منتظر او نشستم آمد و هر دو دست طعام برداشت
گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله وسلم و این سوم بارست که تو می گوئی باز نخواهم آمد و باز می آئی
بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم که نفع دهد ترا خدای تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون بجامه
خود بروی بخوان آیت الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر حق سبحانه تعالی نگاهبانی بر تو فرستد که ترا
نگاه دارد و نزدیک نمیگردد ترا شیطانی تا وقت صباح پس رها کردم او را و وقت صبح بحضرت صلی الله علیه
وسلم آمدم فرمود چه شد اسیر دی شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود راست گفته است و وی
دروغ گوست میدانی یا اباهریره که درین سه شب کرا خطاب میکردی گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود
وی شیطانی ست که می آمد ترا و ترمذی نیز مانند این از ابوایوب انصاری آورده که وی تمری
خانه داشت غولان می آمدند و از ان می بردند الی آخر القصه دیگر حدیث قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد
برابرست ثلث قرآن را این حدیث را بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از
ابی الدرداء و ترمذی و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذی از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده

سورتے را در قرآن پیش از آنکہ بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا وچون خواستم کہ بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بدانانم ترا اعظم سورتے از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین ہمین ست سبع مثانی وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا رواہ از صحیح مسلم وسنن نسائی از ابن عباس آمدہ کہ نشستہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبرئیل آوازے مثل آواز کشادہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز دری از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود و فرود آمدہ از وے فرشتۂ بزمین کہ ہرگز فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ برحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت بشارت باد ترا بدو نورے کہ دادہ شدے تو آن را و دادہ نشدہ آن را ہیچ پیغمبرے پیش از تو فاتحۃ الکتاب وخواتیم سورۂ البقرہ الحدیث ودیگر از ان احادیث کہ مصنف میگوید کہ درباب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث ست کہ درباب سورۂ بقرہ وسورۂ آل عمران ورود یافتہ است کہ این دو سورہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند واین حدیث مسلم ست از ابی امامۃ باہلی کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ وے می آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را وبخوانید زہراوین را کہ بقرہ وآل عمران ست زیرا کہ این دو سورہ می آیند روز قیامت گویا کہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند یا غیایتان یعنے دو سائیان وغیایہ آنچہ سایہ کند بالاے سر از ابر وغیر آن یا دو گروہ اند از طیور صف زدہ وحجت ومجادلہ میکنند از اصحاب خود بخوانید سورۂ بقرہ را کہ اخذ وے برکت ست وترک وے حسرت ونتوانند خواند او را بطلہ یعنے بیکاران وارباب کسل کذا وقال الطیبی وہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکے از رواۃ این حدیث ست گفتہ کہ بمن چنین رسیدہ کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است واز حدیث ترمذے نیز مانند این آوردہ واز مسلم وترمذے از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میگریزد شیطان از خانہ کہ خواندہ شود در وے سورۂ بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیۃ الکرسی کہ در صحیح مسلم وسنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفت او را رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی کہ کدام آیہ ست از کتاب خدا کہ بانست اعظم گفتم اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم پس زد دست مبارک بر سینۂ من وفرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت مسلم ست ودر روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے گفت خدا ورسول خدا دانا ترست بآن باز پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم الحدیث واز ابی ہریرہ آمدہ کہ سید آیتہای قرآن آیت الکرسی ست رواہ الترمذے وصححہ دیگر حدیثے کہ ہم در فضل سورہ بقرہ وآل عمران واقع شدہ است ومسلم وترمذے از نواس بن سمعان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ مے شود روز قیامت قرآن واہل قرآن را کہ عمل میکردند بدان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقرہ وآل عمران واین جزو حدیثے ست کہ مصنف آوردہ وآن را حدیث جدا ساختہ غیر حدیث غمامتان اما در جامع الاصول ومشکوۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کانہما غمامتان او ظلتان سوداوان بینہما شرق او کانہما فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابر اند یا دو سائبان کہ میان ایشان شرق ست

در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وفرمود بتحقیق مشایعت کردند وهمراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستند تمام افق را وهم از مستدرک
در سورهٔ کهف آورده که هرکه بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور ما بین الجمعتین ودر روایتی باشد مراو را
نور از انجا که اوست تا مکه وهم ازوے آورده که داده شده ام من طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی ودر
یسین از صحیح ابن حبان وغیره آورده که قلب القرآن یس بخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را ودار آخرت را
مگر آنکه آمرزیده شود مرا او را وبخوانید آنرا بر موتاے خود وازوے واز مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت ست شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد وی ودر روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده
میشود وی واز مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد ونیز ازوی آورده
که مے آیند مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگوید راه نیست شما را بمن وی میخواند درمن یعنی
در حق من سورهٔ ملک را پس میآیند از جانب سینه وی وبطن وی وسروی ومیگوید هریکی ازین اعضا همین سخن را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب واین سوره ثابت ست در توریت وهرکه خواند او را در شب
پس بتحقیق بسیار کرد وعمل را ونیک کرد وهم ازوی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآن ست ودر روایتی
از ترمذے ربع قرآن آمده وازوے واز صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت
یا رسول الله بخوانان مرا سورهٔ جامعه پس بخوانانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را اذا زلزلت الارض
تا فارغ شد ازوی پس گفت آن مرد سوگند بآن خداے که برانگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز
وبرفت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم فلاح یافت این مرد ومکرر فرمود وهم از مستدرک آورده که
سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن ست واز صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شود در سنت
فجر الکافرون والاخلاص واین کتب مذکوره همه صحاح اند وصحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته است
واز کتب اربعه جز صحیحین وکتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن وبعض بضعف وبعض علی الاطلاق وبعض
محکوم بوضع ومصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده وصحت را مخصوص بهمان سور ساخت والله اعلم ودر باب
فضائل ابی بکر صدیق انچه مشهور ترست از موضوعات حدیث ان الله یتجلی یوم القیامة للناس [redacted] ولابی بکر
خاصة وحدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر وحدیث کان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبه وحدیث انا وابو بکر کفرسے رهان وحدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی. وامثال این از مفتریاتے ست که بطلان آن بدیهه عقل معلوم ست احادیث صحیح در فضل وی رض
بسیار آمده واقسام دیگر از حسان وضعاف نیز بیشمار واحادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند ومصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامه خلق از انبیا وغیرهم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین
مفهوم گردد یا از دائرهٔ حکم عقل وعادت بیرون بود همه موضوعات اند وحدیث ان الله یتجلی للناس در تنزیه الشریعة
از حدیث انس آورده وگفته که خطیب وابو نعیم وابن حبان در ضعفا آورده وذهبی حکم بوضع آن کرده وابو نعیم آن را
ثابت داشته وبعض بحسن آن قائل شده وحا آنرا در مستدرک خود اخراج نموده وحدیث ان الله خلق الارواح

که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آیا عاجز مے آید یکے از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونه خواند آن را یا رسول الله فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن ست و بخاری و مسلم از عائشهؓ آورده اند که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی را بالشکرے امیر ساخته بود و وے در نماز قرأت خود بقل هو الله احد
ختم میکرد یعنے بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم مے شود که اگر سورہاے
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکردی پس پرسیدند از وی گفت که این سوره صفت رحمن ست و من
دوست میدارم که بخوانم آن را فرمود خبر دهید او را که خداے تعالےٰ دوست میدارد او را و بخاری و ترمذے
از انسؓ آورده اند که مردے گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنے قل هو الله احد را فرمود
حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا ببهشت و دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنے
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داؤد و ترمذے و نسائی باختلاف الفاظ بطرق متعدده
از عقبة بن عامر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بوے کرد و گفت آیا نمی بینی آیاتے را که فرستاده
شده است بر من امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در
روایتی آمده که فرمود آیا بدانانم ترا بهترین دو سورتے که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را و چون دید مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استبعادی
از آن در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من التفات
نمود و فرمود دیدے یا عقبة بن عامر یعنے فضل این دو سوره باین حد ست که آن را در نماز صبح برخواندم و خواندن
این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون ست و این قضیه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز در سفر بود
و گفته اند که مراد بخیریت و افضلیت آنها در باب تعوذ ست چنانچه در حدیث ابی داؤد و آمده یا عقبة تعوذ بهما فما
تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد
و دمیدن در هر دو دست و مسح کردن جسد شریف را بدان سه بار نیز متفق علیه است چنانچه سابقاً گذشت
دیگر حدیثی ست که در باب سورهٔ کهف مسلم و ابو داؤد از ابے الدردا آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول سورهٔ کهف
در پناه داشته شود از فتنهٔ دجال اینچنین ست در مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز همچنین آورده
و در روایتے از آخر سورهٔ کهف آمده و گفته که در روایت ترمذے سه آیت از اول سوره کهف آمده و ترمذے
در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده بی تعیین اول یا آخر وی و بجای من حفظ من قرأ گفته است
تنبیه ظاهر کلام مصنف در آنست که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور و آیات مذکوره و این سور و آیات نیز منحصر
ست و همین احادیث که وی ذکر کرد و هر دو مقام محل کلام ست اما در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن احادیث
که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه در هر جا که ورود یافته آورده ایم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور مذکوره
جزری در حصن حصین در فضیلت سورهٔ فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه الشمس و چنانکه هم در حصن حصین

يقرئك السلام ويقول لك حبيبي قد اهديت هذا القلم من فوق عرشي الى معاوية بن ابي سفيان فاوصله اليه ومره ان يكتب آية الكرسے بخطه وامثال آن بسيار وضع كرده اند وگفته اند كه در اسانيد آن جماعه اند كه علم اند ز وضع و افتراء او در باب فضائل شافعي وابي حنيفه رح وذم ايشان چيزے صحيح نشده وهرچه دران باب ست مجموع مفترا وموضوع ست در تنزيه الشريعه از انس مى آرد كه يكون فى امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي من ابليس ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفه وهو سراج امتي وگفته كه جوزقاني اينحديث را از انس آورده و در اسناد وى احمد جويباري ست در راوي وى ماهون سلمى ست ويكى ازين دو وضع كرده اينحديث را عليه من الله ما يستحقه و حديث ديگر آورده نيز از انس سيأتي بعدى رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى ابا حنيفه ليحيى دين الله وسنتي على يده واين نيز ازان قبيل ست ودر باب فضائل بيت المقدس وصخره وعسقلان وقزوين واندلس ودمشق حديثے صحيح نشده جز حديث لا تشدوا الرحال الا الى ثلثة مساجد وحديث سئل عن اول بيت وضع في الارض فقال المسجد الحرام قيل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصے وحديث ان الصلوة فيه تعدل [illegible] صلواة در جامع الاصول از ابي داؤد از حديث ميمونه مولاة رسول الله صلے الله عليه وآله وسلم آورده كه گفت گفتم يا رسول الله فتوى ده مارا در بيت المقدس يعنے اجازت ده تا آنجا بروم فرمود بيائيد اورا وبگذاريد نماز را در وے اگر نيائيد بفرستيد آنجا زيت را تا بسوزند در قناديل آن واين حديث را سيوطي در جمع الجوامع از احمد وابن زنجويه نيز آورده وزياده كرده در وے كه وے ارض محشر ومنشر ست ونماز در وے برابر هزار نماز ست وازينحديث فضيلت افروختن چراغ در مسجد وثواب آن معلوم گردد وسخاوے در مقاصد حسنه درينباب حديثي مستقل نيز آورده كه هركه بفروزد چراغ در مسجدے از مساجد خدا هميشه ملائكه وحملهٔ عرش استغفار كنند اورا تا آنكه روشني چراغ در آنجا باقے بود وگفته كه اين حديث را حارث بن اسامه در مسند خود آورده وابو الشيخ در كتاب الثواب هر دو از انس وسند وے ضعيف ست وهم در جمع الجوامع از عمرؓ بن الخطاب آورده كه چون در آمد بيت المقدس را گفت لبيك اللهم لبيك ونيز آورده كه چون وےؓ به بيت المقدس رسيد گفت مر كعب احبار را چه ميگوئى كه كجا گذارم نماز را گفت اگر از من مے پرسے واز من ميگيرے بگذار خلف صخره تا بيت المقدس هم پيش تو باشد ودر روايتے آمده كه تا جمع كنى قبلتين را قبلهٔ موسى عليه السلام وقبلهٔ محمد صلے الله عليه وآله وسلم فرمود عمرؓ ميترسم كه مشابهت بيهوديت شود وليكن ميگذارم آنجا كه پيغمبر گذارد صلے الله عليه وآله وسلم پس پيشتر رفت بجانب قبله وبگذارد نماز را وازابن عساكر آورده كه چون عمرؓ زيارت اهل شام كرد واين خبر باهل عراق رسيد مكتوبے بجانب وےؓ نوشتند والتماس داشتند كه چنانچه اهل شام را زيارت كرد ايشان را نيز كند پس چون عمرؓ قصد زيارت اهل عراق نمود كعب احبار گفت پناه ميجويم ترا يا امير المؤمنين كه بعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند هاروت وماروت كه تعليم ميكنند مردم را سحر ودر وے نه عشر شر ست وداء معضل ست عمرؓ گفت همه سخن را فهميدم غير داء معضل كه آنرا نه فهميدم كه مراد بدان چيست گفت كثرت اموال كه آن در وے ست كه اورا هيچ شفائے نبود پس نرفت عمرؓ بعراق ونيز آورده كه گفت وےؓ مر كعب را كه چرا بمدينه نيائے وآنجا نباشے كه هجرتگاه رسول ست وجاے قبر اوست صلے الله عليه وآله وسلم گفت يا امير المؤمنين ے يابم در كتاب خدا يعني توريت كه شام

واختار روح ابی بکر من بین الارواح وجعل ترابہا من الجنۃ وماءہا من الحیوان از عائشہ آوردہ وگفتہ کہ خطیب این را آوردہ و نفی ثبوت آن کردہ و حکم ببطلان اسناد آن نمودہ و گفتہ کہ در تلخیص الموضوعات گفتہ کہ این اقبح کذب ست واللہ اعلم و در باب فضل علیؓ ابن ابی طالب احادیث بیشمار وضع کردہ اند و واضح تر آن احادیثی ست کہ در کتاب جمع کردہ

و آنرا وصایای نبوی نام نہادہ اول ہر حدیث یا علی و از ان جملہ شک حدیث ثابت ست یائے انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی احادیث در فضائل وے کرم اللہ وجہہ بیشمارست و بیشتر از احادیث واردہ در سائر صحابہ است و از امام احمد بن حنبل رحمہ اللہ پرسیدند کہ سبب چیست کہ در فضائل ہیچ یکے از صحابہ آنقدر احادیث نیامدہ کہ در فضائل علیؓ گفت کہ احادیث در شان ہمہ خلفا بسیارست ولیکن چون جماعہ مخالفان از بنی امیہ وغیرہم در شان وےؓ تقصیر کردہ و در اداے حق و اعتراف آن اعتساف نمودند علمائے امت در اظہار فضل و روایت اخبار وارادہ در شان وی بہ قصد رد و زجر آن جماعہ بیشتر کوشیدند و بالجملہ در وقوع وضع احادیث از طرفین بجہت تعصب و غلو کہ در میان ایشان ست شبہہ نیست رد نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین تعصب و مکابرہ راہ یافتہ واللہ اعلم بحقیقۃ الحال و ورود این حدیث انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی در آنجا ست کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بغزوہ تبوک متوجہ شد علیؓ مرتضےؓ را بمدینہ بر اہل و عیال بگذاشت حضرت امیر از ینحال متاثر شد و شکایتی کرد کہ یا رسول اللہ مرا با نساء و اطفال گذاشتے فرمود اما ترضی یا علی ان تکون الحدیث آیا راضی نیستی تو ای علی کہ باشی تو بہ نسبت من بمنزلۂ ہارون نسبت بموسی علیہما السلام کہ چون موسے علیہ السلام بموعد دیدار میرفت ہارون را بر قوم خود خلیفہ بگذاشت و در بعض روایات این کلمہ زیادت آمدہ الا انہ لا نبی بعدے و اما زیادت دیگر کہ ولو کان نبیا بعدی لکنت یعنے اگر مے بودے پیغمبرے بعد از من تو مے بودے این زیادت را گفتہ اند کہ موضوع ست چنانکہ حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز ہمین حکم دارد

و در باب فضائل معویہ حدیث صحیح نشدہ و گفتہ اند انچہ ثابت شدہ است در باب وی کتابت اوست مر حضرت رسالت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و کتابت وحی نیز بہ ثبوت نرسیدہ کذا فی جامع الاصول وغیرہ و دیگر انحدیث است کہ احمد در مسند خود از عرباض بن ساریہ آوردہ کہ گفت شنیدم حضرت رسول اللہ را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود اللہم علم معاویۃ الکتاب والحساب وقہ العذاب و دیگر انحدیث نیز می آرند کہ فرمود یا معاویۃ اذا ولیت یا اذا ملکت فاحسن میگویند کہ از ان روز وے در طمع ملک و امارت افتادہ بود و بالاتر از ہمہ انحدیث ست کہ ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمرہ آوردہ کہ رسول خدا گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر معاویہ را اللہم اجعلہ ہادیا ومہدیا واہد بہ و نیز آوردہ کہ چون عمرؓ بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد و معاویہ را بجای وی نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویہ را نصب نمایند پس عمیر ابن سعد گفت کہ معاویہ را بد نگوئید زیرا کہ من شنیدہ ام از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود اللہم اہد بہ و ہیچ یکی ازین احادیث بصحت نرسیدہ است و در شان معاویہ نیز احادیث وضع کردہ اند کہ نسبت وضع بآنہا نیز داخل اعتبار کردن ست آنہا را چنانچہ الامنا عند اللہ ثلثۃ انا وجبرئیل و معاویۃ و دیگر یبعث اللہ معاویۃ یوم القیامۃ وعلیہ رداء من نور الایمان دیگر ہبط علی جبرئیل ومعہ قلم من ذہب ابریز فقال ان العلی الاعلی

موضع بود بالجملہ در باب فضائل این اماکن چنانچہ مصنف مے گوید احادیث صحیح نیامدہ مگر حدیث لا تشدوا
الرحال الا الی ثلثۃ مساجد مسجد الحرام ومسجد الرسول ومسجد الاقصے یعنے بستہ نشود بارہا وسفر کردہ نشود
مگر بسۃ مسجدے یکے مسجد حرام کہ مسجد مکہ است دیگر مسجد رسول کہ مسجد مدینہ است دیگر مسجد اقصے کہ در شام
ست یعنے بیت المقدس واورا اقصے ازان گویند کہ نبود دران زمان مسجدے بعد ازوی پس وے اقصی
مساجد باشد یا از جہت بعد وے از مسجد حرام در مسافت یا از جہت بعد وتنزہ وے از اقذار وخبث وبعض
گفتہ اند کہ از جہت آنکہ وے اقصے ست نسبت بمسجد مدینہ زیرا کہ وے بعید ست از مکہ وبیت المقدس
ابعد ست ازوے واین معنے در تسمیۂ وے باین اسم در آیت قرآنی سبحان الذے اسری بعبدہ لیلا
من المسجد الحرام الے المسجد الاقصے مناسب نبود زیرا کہ مسجد مدینہ دران زمان بنا نیافتہ بود کما لا یخفے واین حدیث
لا تشدوا الرحال را بخارے ومسلم روایت کردہ ودر روایتے از مسلم انما یسافر الے ثلث مساجد الے الکعبۃ
ومسجدے ومسجد ایلیا ومضمون این حدیث ہمان ست کہ مذکور شد وایلیا نام آن موضعے ست کہ بیت المقدس
دراوست ودرینجا اشکال ست وآن اینست کہ ازین حدیث لازم آید کہ سفر کردن جز باین سہ مسجد وقصد
کردن سائر بقاع خیر المشاہد ومزارات جائز نباشد جواب ازین اشکال میگویند کہ مراد آنست کہ واجب
نمیگردد وقصد ماسوائے این سہ مسجد بنذر ومنعقد نمیگردد نذر در ماسوائے آن واختلاف کردہ شدہ است
در شد رحال بسوئے قبور صالحین ومواضع فاضلہ بعض حرام گویند وبعض مباح اینچنین نقل کردہ است در مجمع البحار
از نووے در شرح مسلم ودر شرح جامع الاصول گفتہ شد رحال کنایت ست از سفر یعنے قصد کردہ نشود موضعی را
بہ نیت تقرب الی اللہ الا این سہ مسجد بجہت تعظیم شان اینہا وطیبی گفتہ زیرا کہ این سہ مسجد از بناہاے انبیا
صلوات اللہ وسلامہ علیہم ومواضع تعبد ایشان ست وماسوائے این سہ برابر اند در فضل ونیز طیبے گفتہ
کہ اگر یکے نذر کند کہ نماز گذارد در مسجدے ازین مساجد ثلث لازم گردد کہ بیاید یکے ازینہا را واگر در مسجدے
دیگر گذارد وازعہدۂ نذر نہ برآید واگر نذر کند کہ بگذارد در مسجدے غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد وروست
کہ بگذارد در مسجدے از مساجد ہر مسجد کہ باشد واگر نذر کرد کہ اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد
وے واگر تعیین کرد مسجد مدینہ را متعین گردد یکے ازین دو مسجد واگر تعیین کرد مسجد اقصے را متعین گردد یکے
ازین سہ مسجد انتہی واین راجع بمذہب فقہ است تا مذہب ائمہ درینجا چیست وانچہ طیبی ذکر کردہ مذہب
شافعے ست تنہا یا ائمۂ دیگر ہمبرین اند تفحص باید کرد واللہ اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت وتحصیل علم
نیز جائز نبود وخود پس آنکہ مقصود در انجا مواضع وتعظیم آنہا نیست وبعض گفتہ اند کہ مراد نہی از شد رحال وقصد
سفر ست بمساجد غیر این سہ مسجد پس سائر بقاع ومواضع خارج ازان باشند وباقی بر اباحت اصلے و
این مبنی بر قاعدۂ نحویہ است کہ مستثنے منہ از جنس مستثنے باید پس تقدیر کلام چنین بود کہ لا تشدوا الرحال
الی مسجد الا الے المساجد الثلثۃ فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل
ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصے این حدیث بخارے ومسلم ست از ابی ذر غفارے کہ گفت پرسیدم من ازان حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا رسول اللہ کدام مسجد ست کہ بنا نہادہ شد اول بر روے زمین فرمود مسجد حرام ست

کنج خداست در زمین و در وے گنجے ست از بندگان او و نیز آورده که بعضے از صحابہ از ان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند کہ یا رسول اللہ اگر ما مبتلا شویم بعد از تو ببقا کجا میفرمائی کہ آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام کہ بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفتہ کہ امیر المؤمنین علی مرتضٰی رضی فرمود یا اہل عراق دشنام نکنید اہل شام را زیرا کہ ابدال در انجا اند و از جابر آورده کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ روزے بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللہم اقبل بقلوبہم اللہم اقبل بقلوبہم و نظر بجانب عراق کرد و ہمچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده کہ بودیم ما نشستہ نزد حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبے للشام گفتیم بچہ جہت یا رسول اللہ فرمود پروردگار تعالےٰ فراخ گردانیده است رحمت خود را بروے و از واثلۃ بن الاسقع آورده کہ مردے پرسید یا رسول اللہ چون متفرق شوند مردم مرا چہ میفرمائے کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا کہ آن خلاصہ زمین خدا است میراند بسوے وے خلاصہ بندگان خود را و این ظاہر اشارت ست بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و ہمہ آن ضعیف ست و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده کہ مردے نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ میخواہم کہ بغزا روم چہ میفرمائے کجا روم فرمود علیک بالشام و اہلہ پس ترا لازم گیر از شام عسقلان را زیرا کہ چون بگردد آسیا در امت من یعنے پیش آید تفرقہ و پریشانی اہل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجۃ والدیلمے و ابن عساکر و از انس آورده کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ہر کہ بعسقلان مرابطت کند اگرچہ دائم در خواب بود حق تعالے فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود وے با نماز کنندگان بجانب بہشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب رضی آورده کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ ذکر کرد روزے مقبره را و دعا کرد مر اہل آنرا پس پرسیدند کہ آن مقبره کدام ست فرمود مقبره شہداے عسقلان ست کہ برده میشوند بہ بہشت و این حدیث ضعیف ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر رضی آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود خدا و فرشتگان وے صلوٰة میفرستند بر مؤذنان قزوین و شہداے وے صد صلوٰة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل قزوین احادیث بسیار آمده و گفتہ اند کہ آن ہمہ موضوع و مفترے ست و میسره شخصے بود از وضاعان کہ آنہا را وضع کرده و در باب انطاکیہ چیزے درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود من سکن دمشق بحی و نیز آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ در دمشق زائیده شد پدر من کہ ابراہیم ست علیہ الصلوٰة والسلام و ہر کہ آنجا برسد باید کہ تقصیر نکند در دعا و در انجا جبلے ست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمده کہ در انجا زائیده شده است ابراہیم و در انجا پناه داد حق تعالے عیسے و مادر او را از یہود ہر کہ آنجا دعا کند برنگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد آورده کہ آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم سر انجا ست کہ بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامہ مداین مگر بر دمشق و این احادیث ہمہ ضعیف اند و سیوطے گفتہ کہ من درین کتاب حدیثے نیاورده ام کہ موسوم

بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیده قلال هجر را هر قله از و دو قربه بود یا دو قربه و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار قلتین پنج قربه باشند و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده از ابن عمر رضی که گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا میباشد و نوبت بنوبت مے آیند بروے دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود اخرجه ابوداؤد والترمذی والنسائی و در روایتی از ابی داؤد بجاے لم یحمل خبثا فانه لاینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا آنکه بر نمیدارد خبث را و بر نمے تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست فلیفهم و ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد ما دام که تغییر نده د لون یا طعم یا ریح او را و در مشکوة از احمد و دارمے و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی و غیرهم از ابن عمر و جابر و ابی هریره رضی نیز آورده و باوجود آن در صحت این حدیث اختلاف ست چنانکه شیخ مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنم و خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخارے و امام ائمه فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله و سلم و گفته که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید آب از ان حضرت صلے اللہ علیه و آله و سلم صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح خرقے که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی و حاکم گفته است که بر شرط شیخین ست واللہ اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تنجس و عدم تنجس افتاد تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر آن ست که آب نجس نمی شود بوقوع نجاست در وے اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر نیابد و عامه علما بر انند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل ست و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین ست که چون آب مقدار قلتین بود کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علماے حنفیه رحمهم اللہ گفته اند که اگر آب بجائی بود که بعض وی خالص و جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت ست صلے اللہ علیه و آله و سلم الماء طهور لا ینجسه شئ آنجا فرمود که پرسیدند یا رسول اللہ وضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی ست که انداخته می شود در وی حیض یعنی

ودر روایتے آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک ست وگذارده میشود نماز در وے خانۂ کعبه است ابوذر میگوید گفتم پس تر کدام ست فرمود پستر مسجد اقصے ست گفتم چند مدت فاصل ست میان بناے این دو مسجد فرمود چهل سال پستر فرمود تمام زمین مسجد ست براے تو هرجا که دریافت ترا نماز یعنے درآمد وقت آن بگذار نماز را ودرین حدیث نیز اشکال آورده اند که بناے کعبه از ابراهیم ست وبناي بیت المقدس از سلیمان سلام الله وصلوته علے نبینا وعلیهما ومدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال ست پس چهل سال چون درست آید ودلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بناے مسجد اقصے کرده حدیثے ست که نسائی از عبد الله بن عمر مرفوعاً باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالے سه چیز را الحدیث ودرجواب این اشکال گفته اند که ابن جوزے گفته است که اشارت درحدیث باول بنا ووضع اساس مسجدین کرده ونیست ابراهیم اول کسے که بنا کرد کعبه را ونه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیراکه بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسیکه بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد ازان منتشر شد اولاد وے بر روے زمین وتواند که بعضے از اولاد وے بناے بیت المقدس را نهاده باشد بعد ازان بنا کرد ابراهیم خانۂ کعبه را وسلیمانؑ بیت المقدس را وشیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزے را که گواهے میدهد بصحت این قول زیراکه ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بناے کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالے بمسیر بآن نواحے وبناے بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را او عبادت کرد مولے تعالے را در وے وبناے آدم بیت را خود مشهور ست کذا فی بعض شروح المشکوٰة دیگر حدیث الصلوٰة فیه تعدل بخمسمائة صلوٰة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصے ست برابر ست بپانصد نماز وروایات در تعیین عدد مضاعفت عمل دران مساجد مختلف آمده وبعض علما بعد از تتبع احادیث وتطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر ست ودر مسجد مدینه بهزار ودر مسجد اقصے بپانصد وحدیثے نیز باین ترتیب روایت کنند واین بحث بتمام در تاریخ مدینۂ مطهره مطیبه ذکر کرده ایم درانجا باید جست **تنبیه** پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح ومصنف بدان تعرض نکرد مصر وروم واسکندریه وفارس ومرو وبصره وجده وعدن وعمان وحضرموت والله اعلم

باب الطهارة

ودر باب اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده وجمعے میگویند این حدیث صحیح ست واکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف وتشدید لام بمعنے جرۂ عظیمه یعنے کوزۂ کلان سفالین که درو وے آب اندازند وتسمیۂ وی بقله بجهت علو وارتفاع اوست یا بجهت آنکه مردے عظیم او را برمیدارد ومرتفع میگرداند وقله نام هرچیزے ست که عالی ومرتفع باشد وازینجاست قله جبل وجمع قله قلال ست بکسر قاف ومراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها وجیم چنانکه در بعض روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر ونیز مشهور ومعروف دران وقت آن بود پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد وهجر نام قریۂ است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوے قلها ونام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست ونسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس ومقدار قله

بحیاض در اغتسال بیشتر ست و امام محمد روایت کرده که معتبر ست تحریک بوضو زیراکه وی وسط ست و در روایتی
بدست بی اغتسال و وضو و درین توسعه است وظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه ظن ست اگر غالب
بر ظن متوضی وصول نجاست ست بطرف دیگر وضو نکند والا وضو کند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت
و مختار متاخرین آنست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده در پانزده و اکثر بده در ده آورده اند که عبدالله
بن المبارک اول بده در ده قائل بود و بعد از ان به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهمین جانب رفته و گفته که
اگر پانزده در پانزده بود امید دارم که جائز باشد و اگر بیست در بیست بود هیچ شبهه و خلجان در دل من نماند و
عامه مشائخ بر ده در ده قرار داده اند زیراکه عشره ادنی چیزیست که منتهی ست بوی نوع اعداد و ابو اللیث
گفته که فتوی برین ست و در فتاوای ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس ست و آن هفت مشت
است و درین توسعه است بر مردم و در فتاوای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت ست زیراکه انسب و الیق
است بممسوحات و آن هفت مشت ست بالای هر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در هر مکان
و زمان ذراع آن مکان و زمان ست کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث
من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در انجا بیان کرده است و در وی تکلفی ست
که از حواشی آن معلوم گردد و نیز شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده گز قول بعض ست و صحیح آنست که از هر جانب
چهل گز معتبر ست و از اعتبار ده در ده در مربع ظاهر ست اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دور اوست چهل و هشت
ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط ست و بعض سی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول بقواعد
حساب موافق تر ست و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از انجا باید طلبید و
فروع مسائل درین باب بسیار ست اگر آنها را ذکر کنیم سخن بتطویل کشد والله اعلم و در باب کراهیت استعمال
آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزی درین باب صحیح نشده
ولیکن سیوطی از حسان بن منقذ انصاری آورده که گفت عمر رض لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص
رواه ابن حبان فی کتاب الثقات والدارقطنی و در تنزیه الشریعه از عائشه رض آورده که گفت گرم کردم مر رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیرا فانه یورث البرص و گفته که ابن نعیم
این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طریق کذابان
و وضاعانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در وی سوره است که مجهول ست و حدیث وی
غیر محفوظ ست و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری از عمر رض
بن الخطاب و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و شکسته باشد قول عمر رض شاهد آن بس ست و شافعی
قول عمر رض را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مگر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ وی صدقه ضعیف ست
و اخراج کرده او را دارقطنی از طریق دیگر که منذری و غیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب
است اما در آب گرم کرده بآتش از اسلم آمده که عمر رض وضو می کرد بدان و غسل می کرد رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه
و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است احتیاج بتکرار ندارد

خرقها بخون حیض آلوده و نجاستها و لحوم کلاب فرمود آب پاک ست نجس نمیگرداند او را چیزی و اینحدیث را ابو داؤد و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگرچه مطلق ست بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر مخصوص ست بغیر متغیر و تحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الماء لاینجسه شئ الا ماغلب علی ریحه و لونه و طعمه رواه ابن ماجة والدارقطنی و لفظ وی الا ما غیر ریحه و طعمه است و احتجاج کرده امام مالک بحدیث خلق الماء طهورا لاینجسه شئ الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و این تتمه حدیث اول ست که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین ست و ما را دلیل حدیث صحیح ست اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لایدری این باتت یده میفرماید که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند آب تا بشوید دست را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست در موضع استنجا افتاده باشد و بچیزی متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث مستفیض و مشهور ست در امر بغسل ظروف و اوانی از دهان انداختن سگ دران با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا متحمل نجاست ست و الا در نهی از تنجیس آن ببول و اغتسال فائده نبود و همچنین آبی که ممکن ست اغتسال در وی اکثر از قلتین میباشد و بول و اغتسال در وی تغییر لون و طعم و ریح وی نمیکند پس معلوم شد که مجرد بلوغ بقلتین چنانچه مذهب شافعی ست و عدم تغییر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم تنجس آب کذا قیل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود و این امر کردن ایشان در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد انچه روایت کرده است مالک آب کثیر و جاریست و ظاهر شد که انچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت ست از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را و خبر واحد چون مخالف اجماع آید مردود ست چنانچه گفتیم و چون حدیثی از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در تحدید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب ما در تقدیر آن بدلائل حسیه نه دلائل سمعیه و معیار قلت و کثرت خلوص را داشتند و گفتند که غدیر عظیم که در حکم جاریست آنست که خالص و جدا نشود اجزاء آب وی بعض از بعض بعد ازان اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص در اکثر روایات اعتبار خلوص ست بتحریک و این مختار متقدمین ست یعنی اگر چنان بود که بجنبد یک طرف وی بجنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص ست و اگر نجنبد غیر خالص باز اختلاف در جهت و سبب تحریک ست روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر ست تحریک باغتسال بی شدت و عنف زیرا که حاجت

آمده که گفت بودم من که خواب می کردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهردو پاے من در جانب قبلۀ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودے وچون سجده مے کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر می کرد پاے مرا بدست خود وگرد مے آوردم من پاہاے خود را وچون برمی خاست فراخ می کردم وشک نیست که غمز رجلین مستلزم لمس آنهاست و در حدیث دیگر ابوداؤد ونسائی وترمذی هم از عائشه رض آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنی را از زنان خود وبیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز بے آنکه وضو کند الحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس می کرد بعض از ازواج خود را پس نماز می کرد بے آنکه وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه وتابعین وسفیان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست وبسیاری از صحابه وتابعین بر آنند که هست وگفته که اسناد حدیث عائشه رض صحیح نیست ویحیی بن سعید القطان ومحمد بن اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را وگفته اند که حبیب بن ثابت که راوے این حدیث ست از عروه سماع ندارد واین حدیث از ابراهیم تیمی از عائشه رض نیز آمده واین نیز صحیح نیست انتهی ودر جامع الاصول از موطا قول ابن عمر وابن مسعود رض آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضوست تتمیه همچنانکه در در لمس نسا اختلاف ست در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث وهم در اقوال علما امام محمد در موطای خود مے گوید که در مس ذکر وضو نبود واحادیث وآثار کثیره درین باب آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره از تست وابن عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنی هردو گوشت پارهٔ زائده است میان انها فرقے نه وشخصی از ابن عباس پرسید که آیا مساس می توان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس مے دانی تو آنرا ببر وبینداز وشمنی از دارقطنی نقل مے کند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین از ایشان اند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند واخبار وآثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر رض وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نکرد از آن ومی گفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع وامام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابوقیس ست واحتجاج بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار وابن عمر برابر اند هرکه خواهد اخذ باین کند وهرکه خواهد اخذ کند بآن انتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه تو اند که وضو بمس مرأة وذکر واجب نبود وآنجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط وتکمیل بود که مظنهٔ شهوت ومتوهم نجاست ست والله اعلم

ودر باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب احوال میت گذشته است وحدیث ابے داؤد از عائشه رض که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اغتسال مے کرد از غسل میت نیز گذشته وحدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته واقاویل علما نیز مذکور شده فتذکر وظاهر آنست که مراد مصنف امر ایجابی ست یعنی حدیثے که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده واگرچه در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب ست بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کنند چنانچه

از شما رسول خدا صلی الله علیه وسلم را لیلة الجن گفت هیچ یکی ازما درین شب با صحبت وی نبود بلکه گم کردیم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را درین شب وحیران گشتیم که کجا رفت وچه شد وبود آن شب برما بدترین شبی گویا
که مرده است درین شب قومے چون نزدیک سحر شد دیدم که از جانب جبل حرا مے آید بعد ازان سوق کرد
حدیث را وابن حدیث علقمه حدیث صحیح ست که روایت کرده است او را مسلم در کتاب خود واین منافات
ندارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلة الجن چه سحر شب ازان شب ست وتعلیل ترک عمل بحدیث ابی زید وغیر
وے ازابن مسعود باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام وپیش از نزول سورۂ مائده است بچند
سال او جه است از اقدام برردآن احادیث انتهی ودرهدایه متصدی جواب این سخن گشته وگفته است
که لیلة الجن متعدد ست پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه گذشت وشیخ کمال الدین بن الهمام گفته
که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابوزید مولاے عمرو ابن حریث است روایت کرده است
از وے راشد بن کیسان العبسی الکوفی وابوروق واین بیرون مے آرد او را از جهالت وشیخ تقی الدین
سبکی گفته است که در تجهیل ابی فزاره نظر ست زیراکه روایت کرده است این حدیث را ازابی فزاره جماعتے
از اهل علم مثل سفیان وشریک وجراح ابن ملیح واسرائیل وقیس ابن الربیع وابن عدی گفته است که ابوفزاره
راوے این حدیث مشهور ست واسم وی راشد بن کیسان ودارقطنی نیز این چنین گفته واما آنچه روایت
کرده شده است که پرسیده شد از ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر نشد آنرا از ما هیچ یکے معارض ست
بآنچه در روایت ابن ابی شیبه ست که بود ابن مسعود با وی صلی الله علیه وآله وسلم ونیز روایت کرده است
حفص بن شاهین از وے که گفت بودم من با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن ونیز آمده است از
ابن مسعود که دید قومی را از زط پس گفت این جماعه اشبه اند تا نهائی که دیدم من از جن لیلة الجن واثبات
مقدم ست بر نفی واگر جمع کنیم میان هر دو این اثر گوئیم که مراد نفی که گفت نبود هیچ یکے از ما با حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکے از صحابه غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود واثبات اختصاص
خود بحضور وصاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر احادیث وارده در وفادت جن درین
است که آن شش کرت بوده یک کرت ازان در بقیع غرقد بوده که حاضر شده آنرا ابن مسعود ودوبار دیگر حاضر
شده در مکه وکرت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا زبیر ابن العوام وباین وجه قطع به نسخ نتوان کرد
این همه کلام ابن الهمام ست در شرح هدایه والله اعلم ودر باب لمس النساء لاینقض الوضوء حدیثے صحیح
نشده بدانکه نقض وضو بلمس نسا مختلف فیه است در میان ائمه اربعه امام ابوحنیفه واصحاب وی بر انند
که نقض وضو نمی کند وسفیان ثوری نیز با ایشان ست ونزد ائمه ثلثه لمس نساء ناقض وضو ست ومبنا ے
اختلاف بر آنست که لمس که در آیۂ تیمم واقع شده نزد ایشان محمول ست بر لمس عضو ونزد ما بر جماع ایشان میگویند
حمل بر لمس عضو اولی ست بقرینه عطف بر مجے از غائط وما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی واحسن تا بیان رفع تیمم مر حدث
اصغر واکبر را هر دو حاصل گردد واما احادیث وارده درینباب که در حقیقت دلیل وقرینه حمل لمس بر یکی ازین دو معنی
است شیخ مصنف می گوید که حدیثی در باب عدم نقض وضو بلمس نسا صحیح نشده وحال آنکه در صحیحین از حدیث عائشه

ایشان و محافظت می کنند برای ایشان ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را متولی ست سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست معنے ضمانیت اتم و اظهر ست و موذن امین مسلمانانست در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقته بر اخبار و اعلام وے و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعض شراح ازین حدیث تفضیل وی بر امامت استنباط کنند و آن محل نظر ست و در باب لاصلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزے صحیح نشده و در مقاصد حسنه می گوید که این حدیث دار قطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعاً نیز آورده و ابن حبان در ضعفاء از عائشه رض آورده و اسانید این حدیث ضعیف ست اگرچه مشهور ست میان مردم و ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف ست و صحیح ست از قول علی رض و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رض آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا صحیحا پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسیکه بشنود اذان را و همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی رض از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از سماع اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وے درست نیست و نوشته می شود وی از منافقان آورده سیوطی فی جمع الجوامع و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثے صحیح نشده سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و دار قطنی و بلفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر و همه از حدیث مکحول ست از ابی هریره و اسناد وی منقطع ست و گفته که این حدیث را طریقے دیگر ست در ضعفاء مر این میان را و روایت کرده آنرا دار قطنی از حدیث حارث عن علی رض و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود رض و از ابی الدرداء نیز آورده و همه این طرق واهی ست چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضے از آن طرق در کتاب علل ابن جوزی مذکور ست و صحیح ترین انچه واقع شده است در وے حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و با جماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وے از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی و الله اعلم و در باب لاصلوة لمن علیه صلوة چیزے ثابت نشده ظاهر انست که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت وقتیه با وجود تذکر فائته است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث ست باین لفظ که لاصلوة لمن علیه صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که مذهب امام ابو حنیفه و مالک و احمد ست احادیث صحیحه وارد ست یکی این حدیث که بروایت انس رض در صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نمازی را باید که بگذارد در وقتیکه یاد آرد آنرا کفارة نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در ان وقت امر کرد بگذاردن نماز فائته در وقت یاد آوردن لاجرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یاد آید واجب گردد گذاردن وی در ان وقت و در روایت مسلم و غیر وے از ابی هریره نیز این چنین آمده و در آخر وے قال الله تعالیٰ + اقم الصلوة لذکری + و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظے آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام

سیوطی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب نهی از دخول حمام چیزے
صحیح نشده این مسئله نیز در عادات آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در فصل فطرت و توابع آن گذشته است
و معلوم شده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود بحمام نه در آمده و حمام را ندیده و در بعض احادیث
بعد از صحت آن اگر نهی از در آمدن حمام ورود یافته از در آمدن بکشف عورت ست نه مطلقاً بلکه در مقاصد حسنه
حدیثے در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ ویذکر الآخرة و سند آن ضعیف ست چنانکه گذشت

و در باب بسم اللہ الرحمن الرحیم آیة من اول کل سورة حدیثے صحیح نشده علما را در بسمله اختلاف ست قول امام
ابو حنیفه آنست که وے آیتی ست از قرآن منزل از براے فصل و فرق میان سور و از هیچ سوره جزو نیست نه از
فاتحه و نه از غیر آن و بعض بر آنند که وے جزو ست از فاتحه و از هر سوره و بعض مے گویند که جزو ست از فاتحه نه از
هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور ست و در باب جهر در صلوة به بسم اللہ الرحمن الرحیم حدیثے
صحیح نشده این مبحث سابقاً در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگرچه روایات در باب جهر و عدم جهر ست
و مصنف خود مے گوید در باب جهر وے حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام ضامن والموذن مؤتمن که بچندین اسناد
مروی ست چیزے از آن ثابت نشده و این حدیث را در مشکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داؤد و ترمذی
و شافعی آورده و تتمۂ حدیث اینست اللهم ارشد الائمة واغفر للموذنین و در روایتے از شافعی باین لفظ آمده الائمة
ضمناء والموذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیحه و بیهقی در سنن و عبد الرزاق
و احمد و ابو یعلی فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده و از احمد از ابو امامه و از احمد و ابی یعلی و سعید بن
منصور فی سننه از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عائشه رضی نیز آورده و جز دیگر وی باین عبارت که
الموذنون امناء المسلمین علی فطورهم و سحورهم و طبرانی از حدیث ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ امناء المسلمین علی
صلوتهم و سحورهم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگذارند براے شما نماز را اگر
صواب کردند فائده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فائده آن مر شمار است و ضرر آن بر ایشان و از ابی داؤد و ابن ماجه و
حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و همین مضمون را از احمد و ابی داؤد و
ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذے گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از عائشه رض و سهل بن سعد
و عقبه بن عامر رض نیز آمده و گفته که حدیث ابے هریره را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و
سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح از
پدرش از عائشه عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابا زرعه را که می گفت حدیث
ابی صالح از ابی هریره اصح ست از حدیث ابی صالح از عائشه رض و شنیدم محمد را که می گفت حدیث ابی صالح از عائشه رض صحیح تر ست
و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشه رض انتهی کلام الترمذی
و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقاً چنانچه
مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم ست و بر میدارد قرأت را از جماعت

جماعت

در احوال میت گذشته است فلینظر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و آنچه صحیح ست ج
در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام وگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار درین معنی زیاده
بر سه صد حدیث ست سابقاً در بیان نماز جنازه گفته که دستها در هر تکبیر برداشتی و اینجا می فرماید که در باب رفع یدین
در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و اما بحث رفع یدین در گاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول نیز
سابقاً گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن و در رد و ابطال مخالف وی کرده است اینجا نیز آنچه گفتنی ست گفته شده است
فلیتذکر و در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزے ثابت نشده و این جزو حدیثی ست که در باب درأ و دفع کسیکه از سجده
گاه مصلے بگذرد وارد یافتم و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا یقطع الصلوة
شیء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمی کند نماز را و باطل نمی گرداند آنرا چیزے و دفع کنید و برانید چندانکه
توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی ست این حدیث را ابو داؤد از ابی سعید خدرے
روایت کرده و طیبی این را دو معنی گفته یکے مراد بشیء دفع باشد یعنی قطع نمی کند نماز را دفع کردن شما آن گذرنده
را و فعلے که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید و باک ندارید از ان دیگر آنکه
مراد بشیء مرور بود یعنی گذشتن کسے از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد ولیکن با وجود آن آنقدر که توانید
دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاه داشت وے از اثم و معصیت و این حدیث متضمن دو حکم ست یکے
درأ و دفع ما بین یدے المصلی و این معنے در احادیث صحیحه از بخارے و مسلم و غیر ایشان وارد یافته با مبالغه
و زجر بلیغ که در ان مذکور ست در صحیحین از ابے جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر بداند
گذرنده از پیش مصلے که چه لازم مے آید بر وی هر آئینه باشد ایستادن او بهتر از گذشتن تا چهل راوے گوید
معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابے سعید بروایت صحیحین آمده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز بستره پس خواهد یکے که بگذرد از پیش وے
باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد وے یعنی منع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله کند او را و در بعض
روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان ست و مراد بمقاتله دفع اوست بقهر و عنف نه حقیقت قتل و در
روایت بخارے آمده که ابو سعید نماز مے کرد و جوانے از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابو سعید
او را دفع کرد و دستی بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از آنکه نگذرد این بار سخت تر از بار اول زد پس وے
بشکایت ابی سعید نزد مروان رفت در دنبال وے ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان گفت یا ابا سعید چرا این چنین
کردے با بن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را آورده نه قصه را و در روایتے آمده
که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدرش با بی سعید گفت که چرا برادر زاده خود را زدے
پس ابو سعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و این حدیث بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمی کند نماز را
چیزے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلے و همین ست مذهب جمهور علما و در روایت خمسه غیر ترمذے آمده
که قطع نمے کند نماز را هیچ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند زیرا که وے شیطان ست و برخلاف
این نیز حدیث از ابے هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قطع می کند

عن صلوة او نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها واذا استیقظ و در ترتیب فوائت میان یکدیگر نیز بروایت احمد و ترمذی
و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت از شب
آنقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستر اقامت گفت و گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ظهر را پستر اقامت گفت و گذارد عصر را پستر اقامت گفت و گذارد مغرب را پستر اقامت گفت و گذارد عشا را و فعل
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبین کیفیت اداء صلوة است و امر نیز کرد بگذاردن باین کیفیت و فرمود
صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که می گذارم پس گذاردن به کیفیت ترتیب واجب
باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر رض که آمد عمر رض بن الخطاب روز خندق بعد از غروب آفتاب
و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزدیک رسید آفتاب بغروب
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من نیز نگذارده ام آنرا پس فرمود فرود آمدیم ما بطحان را پس وضو
کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وضو کردیم ما پس بگذاردیم عصر را بعد از غروب و گذاردیم مغرب را
بعد از وے و اگر ترتیب مستحب مے بودے نه واجب چنانکه امام شافعی می گوید تاخیر نمی کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از جهت وے مغرب را که تاخیر وے مکروه است کذا قال الشمنی و نیز در احادیث
بطرق متعدده از دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر رض آمده که هر که فراموش کرد نمازے را پس یاد آورد و
حال آنکه وے با امام است باید که بگذارد نمازے را که شروع کرده است با امام و چون فارغ شود ازان نماز
بگذارد نمازے را که فراموش کرده بود پستر اعاده کند نمازی را که با امام گذارده بود و چون امر کرد با عادت معلوم شد
که ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون فراموش کرد نمازے را پس یاد آورد آنرا در نماز مکتوبه باید که بدایت
کند بنمازے که وی در وے است و چون فارغ شود ازان نماز بگذارد آن نماز را که فراموش کرده بود در رواه الدارقطنی
و برین روایت شروع در نماز وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثنائے نماز مسقط ترتیب مے شود چنانکه روایتے
است در مذهب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فے السفر هیچ حدیثے صحیح نشده و مراد باتمام اتمام
صلوة و ترک قصر اوست در سفر و مراد بصیام ترک افطار ست یعنی هیچ حدیثی ثابت نشده در آنکه آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقاً در باب سفر گذشت و در
باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیثے صحیح نشده بل فعل قنوت وتر از بعض صحابه ثابت شده سابقاً در
فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت می خواند و گاه ترک می کرد و چون التزام کرده است که انچه بیان کند
از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم همان باشد که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم انچه آنجا گفته صحیح باشد
ما نیز اخبار صحیحه در انجا نقل کردیم و اینجا می گوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد نفی دوام و استمرار
بوده مطلق فعل یا مراد دعاے معین بود در قنوت و بهر تقدیر مذهب امام ابو حنیفه هم اینست که در نماز فجر قنوت
نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چندگاه بر جماعه از کفار دعا درین نماز کرده بود باز ترک داد و هرگز نکرد
و قنوت در فجر بدعت است کما ذکرنا ثمه اما در قنوت وتر در انجا نیز موافق انچه اینجا می گوید گفته و قد سبق مفصلاً
فتذکر و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقاً در فصل عادت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

گفته که دارقطنی گفته این حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطرق متعدده
که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقیب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابوداؤد و ابن ماجه و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وے این حدیث
را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصائل المکفرة للذنوب المتقدمة والمتاخرة
و گفته که رجال اسناد وی لا باس بهم اند کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده و قول او
که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند جهالت حال
وی بر کسے که بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة خلف الامام و ابوداؤد
و ابن ماجه و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیر هم روایت کرده اند و ابن شاهین در ترغیب
گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داؤد را که گفت شنیدم پدر خود را که می گفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسبیح اینست و
گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان در ثقات ذکر کرده اند از وی حلقی و اخراج
کرده از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینه و اخراج کرده از وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع رعد و بعض
این امور مرتفع می گردد جهالت وی از آن کسانی که تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن منده است و تالیف
کرده در تصحیح وے کتابی و آجری و خطیب و ابو سعید ابن سمعانی و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن مفضل و منذرے
و ابن صلاح و نووے در تهذیب الاسماء و سبکی و غیر هم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر صلوات ست
و اصح آنها از روی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث
صلوة تسبیح ست و بیهقی و غیر وے از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم با ما حدیث صلوة تسبیح را
از عبد الرحمن بن بشیر بعد از آن شنیدم مسلم را که می گفت روایت کرده نشده است در وی اسناد ے احسن
ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وے از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند فضل در وے
و حاکم گفته است که از آنچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک
و بیهقی بدان و تداول صالحین فرا گرفتن از یکدیگر و درین تقویت ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی
نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این نماز از وی ابو الجوزا اوس
ابن عبد الله بصری ست که از ثقات تابعین ست و ثابت شده از جماعتیکه بعد از وے بود و اثبات کرده آنرا ائمه
طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی باسناد حسن و عبد العزیز ابن ابی داؤد که مقدم تر از ابن المبارک
است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شدائد و هموم مثل صلوة
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق ست که مجموع آن شش طریق ست و بموافقت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیرفته
است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را در آن وهم شده است که صدقه که در آن مذکور
است ابن یزید خراسانی ست و این چنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی ست معروف بسمین بعض او را از جهت
حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک ست این کلام تنزیه الشریعة است
که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و این قدر بس ست و سیوطے

نماز را گذشتن امرأة وحمار وکلب ودر بعض روایات کلب اسود وجمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و
تدبر ست که روح نماز وخلاصهٔ آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید ومبالغه است در حث
بر نصب ستره ولیکن این معنی تخصیص این امور ثلثه را با گونه دارد مگر آنکه گویند منع واشتغال اینها از خشوع بیشتر و
سخت ترست اما امرأة خود ظاهرست واما حمار از جهت کثرت ملازمت وے شیاطین را چنانکه دلالت می کند بران
امر بتعوذ نزد نهیق وی که ناشی ست از دیدن وی شیطان را واما کلب از جهت غلظ نجاست وے کذا قالوا و
نیز آمده است که عائشه رض انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وے این حدیث را و بر قومے که اخذ بدان
کردند وگفت که جمع کردید وتشبیه دادید شما ما را اے قوم بحمار وکلب وحال آنکه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که نماز مے کرد در شب ومن بارض افتاده بودم میان وی ومیان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری
وسلم واین انکار ام المومنین رض در حقیقت راجع ست بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمیده اید
که مرور قاطع صلوة است حقیقة ومبطل اوست بلکه وے تاویلی دیگر ومعنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ
مصنف که منع ثبوت علیه الصلوة لا یقطعها شے که روایت ابی داود ست می کند تا ترجیح حدیث قطع صلوة میکند
بمرور اشیاے ثلثه مذکوره که روایت مسلم ست اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند وحدیث متفق علیه منافی
آنست وهیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعض وامام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند
نماز را اما در نفس من از امرأة وحمار ترددی هست واسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قال الترمذی
وحال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین ست نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خرے سوار ومن
دران ایام ببلوغ نزدیک رسیده بودم وحال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز می گذارد در میانه بجانب
دیواری یعنی بی ستره میگذارد پس گذشتم من از بعض صف وگذاشتم خر را که میچرید یعنی پیش صف ومن در صف در آمدم
وهیچ کس بر من انکار نکرد وما نا که تمسک امام احمد واسحق تخصیص بکلب ازینجاست که از حدیث عائشه رض وابن عباس عدم
قطع امرأة وحمار معلوم گشت وظاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد رفته بر ترمذی در تخصیص کلب باسود
گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث ست پرسیدند که چراست که کلب سرخ وسفید قطع نمی کند گفت که من نیز
از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان ست تنبیه فقها گفته اند اگر مصلی
ضرورتے دارد وگذرنده بے ضرورت از پیش وے بگذرد حکم آنست که مذکور شد واگر مصلی را ضرورتی نیست و
بے ضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز مے گذارد اثم بر وست نه بر گذرنده واگر هر دو بے ضرورت کرده اثم بر هر دوست و
اگر هر دو را ضرورت ست از هر دو ساقط والله اعلم در باب صلوة تسبیح حدیثے صحیح نشده این حدیث را در جامع الاصول
از حدیث ابی داود وترمذی آورده ودر روایتی نهایت از او رسالی بیکبار آورده ودر مشکوة از ابن ماجه وبیهقی نیز گفته ودر
حصن حصین برمز ابی داود وابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کرده وترمذے در جامع خود گفته که درین
باب حدیث از ابن عباس وعبد الله ابن عمر رض وانس آمده وحدیث انس حسن غریب ست وگفته که روایت کرده
شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده وصحیح نیست بسیاری ازان واثبات
کرده آنرا ابن المبارک وغیر وی از اهل علم وذکر کرده اند فضل آنرا انتهی وکلام شیخ درین باب آنست که در تنزیه الشریعة

ونسائی گفته که زنی آمد از اهل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در دست آنها دو سوار بود الحدیث و شمنی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث صحیح ست ونیز روایت کرد ابو داؤد و حاکم بر شرط شیخین از عائشه رض که گفت در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دید در دست من انگشتریهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه رض گفتم ساخته ام اینها را تا بیارایم خود را برای تو فرمود آیا ادا می کنی زکوة این را گفتم نه فرمود بس ست اینها ترا برای آتش دوزخ و زرکشی در شرح خرقی گفته که در اسناد این دو حدیث سخن ست و در روایت موطا آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدم من حلی ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنز ست فرمود هر چه زکوة او ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که پنج کس از صحابه رض اند که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة است ابن عمر و عائشه رض و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر رض و از جابر مرفوعا نیز آمده و آن ضعیف ست انتهی و بیهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعا که لیس فی الحلی زکوة باطل ست و اصلے ندارد و آنچه مرویست قول او ست و مرویست که ابن عمر می پوشانید بنات و جواری خود را حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة از او و نیز آمده که عائشه رض می پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود و می پوشانید ایشان را حلے و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکور ند و اسماء بنت ابی بکر می پوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار و زکوة نمی داد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند و بعض صحابه که ابن عمر رض و عائشه رض و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزے انتهی و بعض گفته اند که مراد از زکوة حلی بعاریت دادن آنهاست روایت کرده شده است این تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و ورود وعید بر ترک مندوب آمده است چنانکه در قول وی سبحانه تعالے ویمنعون الماعون + کذا قال الزرکشی و در مقاصد حسنه می گوید که این را بعضے از فقها بعنوان حدیث نقل کنند و آن نزد بیهقی از حدیث کامل بن العلاء از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت ست و از طریق قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت یلبس ویعار و بدانکه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث ست در باب زکوة حلے نفیا و اثباتا بلکه نفی ان احری ست باَن و در اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است والله اعلم و در باب زکوة عسل با کثرت مرویات چیزے ثابت نشده و در باب زکوة خضراوات چیزے ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقا در باب زکوة و صدقات گذشته است و در باب سوال اطلبوا من الرحماء و من حسان الوجوه و آنچه درین معنی ست مجموع باطل ست در مقاصد حسنه می گوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعا آورده و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور ست و مر او را طرق ست از انس و جابر و عائشه رض و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکره و ابی هریره رض و الفاظ اکثر ایشان آنست که اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه و در لفظے اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه و در لفظے اطلبوا الحوائج و الخیر و در لفظے اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری ست و نیز و بعض این زیادت آمده

در مرقاة الصعود الی السنن ابو داؤد نیز مثل کلام وی آورده و در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعة گفته است
که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف ست و حدیث ابن عباس
قریب بشرط حسن ست لیکن شاذ ست از جهت شدت فردیت در روے و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده
در تهذیب الاسما آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده
والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف گونه است و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و
جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وی محل نظر ست لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف
درینباب بر طریقه ابن جوزی میرود و در علم بیک جانب لیسی بے مرفه وبی تحاشی ست و ثانی و توقف در محل تردد و خلاف
شرط انصاف ست و درباب صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج
و صلوة لیلة القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوة و امثال
آن در اوراد بعض مشائخ طریقت نوشته شده و عمل ایشان متقرر گشته است و نزد مشائخ حدیث بصحت نرسیده و
بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سیدی احمد ابن زروق که از مشاهیر مشائخ دیار مغرب ست در وصایاے
خود گفته و لا تقل بصلوة الایام و الاسابیع و قول فصل درینباب آنست که در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب
و الاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعض موسوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة رغائب کرده
و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده و حدیثے درین باب از انس
آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین ست و در هیچ یکے از کتب سته آنرا نیافتیم و الحدیث مطعون فیه انتهی و درباب
زکوة حلی چیزے ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوة حلے از ذهب و فضه که زنان را بود ائمه را اختلاف ست
امام ابو حنیفه گوید که در روے زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح ست استعمال وی زکوة نبود و این
اظهر قولین ست از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین ست و در انچه نپوشند و یا برای کرا و تجارت یا
حرام بود یا براے انفاق عند الحاجة معد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلے که از جواهر و
لآلی بود نیست در روے زکوة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل ست در مباح پس مشابه آمد بثیاب
بذله و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابو حنیفه و تابعان وی عموم قول حق سبحانه و تعالی ست و الذین یکنزون
الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی الورق ربع العشر یعنی در نقره
واجب ست چهل یک و درین عام ست خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینه باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة
مال نامی ست و دلیل نما موجود ست در ذهب و فضه از روی خلقت و معتبر درین باب دلیل ست بخلاف ثیاب
و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذهب حنفیه ست ابو داؤد و ترمذی
و نسائی از حدیث ابن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنے نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و
با او دخترے بود و در دست دختر وے دو دستانه بود از طلا فرمود آیا می دهی زکوة این را گفت لا یا
رسول الله فرمود خوش می آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالے روز قیامت دو دستوانه از آتش پس برکشید
آن زن دستوانها را و بیفگند انداخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت هما لله و لرسوله این لفظ ابی داؤد ست

که سه چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمی داد آنها را در سفر و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه
در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتعدد طرق جبران نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی
در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من وسع علی عیاله واهله یوم عاشورا
وسع الله علیه سائر سنته وگفته که این حدیثی ست که در وی لینی هست ولیکن حسن ست بر رای ابن حبان و از
طریقی دیگر ست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات منکره است و ظاهر کلام بیهقی در آنست
که حدیث توسعه حسن ست بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدده از جماعه صحابه مرفوعا
وگفته که این اسانید اگرچه ضعیف ست لیکن چون ضم کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه
چیزی وارد نشده وهم ست کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته و نظم در آورده
است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفتری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح
نموده است و اکتحال سنت ست علی الاطلاق و تخصیص آن بروز عاشورا بدعت ست اما آنکه شیخ گفته که
سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت ست که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن چه باشد آیا مقصود آن
جماعه مقهور زینت و زیب و سرور بود یا سرمه کنند و نیک نیک در سر مبارک وی نگاه کنند و در بعض حکایات آمده است
که بعضی از آن اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک و در بعض طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم
عاشورا لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر ست
قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست
که درین روز هم از بتدعات فرقه رافضیه مثل ندبه و نوحه و عزا و امثال آن اجتناب کنند که آن نه از داب مومنان
است و الا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی و احری می بود بدان و هم از بدع ناصبیه متعصبت
باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح و سرور و زینت و خضاب و اکتحال و لبس ثیاب
جدید و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و شر بشر ست و وارد
نشده دران حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه از هیچ یکی از اصحاب و مستحب نداشت آنرا
هیچ یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی نه صحیح و نه ضعیف هکذا
ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم و در باب روزه رجب و فضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهیت آن ثابت شده
سابقاً در باب صیام ذکر روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست و در باب الحجامة تفطر الصیام چیزی صحیح
نشده درین باب نیز در کتاب صیام اشباع در کلام کرده شده است و در باب حجوا قبل ان لا تحجوا و حدیث من ملکه
الحج ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون این حدیث تاکید و مبالغه است در وجوب
حج و مبادرت و ادای آن میفرماید حج کنید پیش از آنکه نتوانید کرد آنرا و هر کرا قدرت و استطاعت حج پیدا شد و حج نکرد
برابر ست خواه بر دین یهود میرد یا بر دین نصاری و حدیث حجوا قبل ان لا تحجوا سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق
آورده وگفته که ابونعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعا آورده اند وگفته که نزد دار قطنی در سنن نیز آمده و در سند
اند و رواة این طریق مجهول اند و زمخشری آنرا در کشاف آورده و نزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده و ابن حبان و

فان قضے حاجتک قضاہا بوجہ طلق وان ردک رد بوجہ طلق فرب حسن الوجہ ذمیمۃ عند طلب الحاجۃ درب ذمیم الوجہ
حسنۃ عند طلب الحاجۃ یعنی طلب کنید خیر و حاجت خود را از مردی کشادہ روی خوش خلق کہ اگر حاجت ترا قضا کند
بروی کشادہ کند و اگر رد کند بروی کشادہ کند و بسا نیکو روکہ زشت روست نزد طلب حاجت و بسا زشت روکہ نیکو
روست نزد آن و گفتہ کہ تمامہ طرق آن ضعیف ست و بعض سخت ترست در ضعف از بعض دیگر و احسن طرق خیری ست
کہ آوردہ است آنرا تمام و غیر وے از طرق سفیان ثوری باسناد وی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و انچہ
آوردہ است بخارے در تاریخ خود و بعض بدل ابن عباس ابی ہریرہ رضی آوردہ و آن ثابت ترست و روایت کردہ
آنرا ابو یعلے موصلی در مسند خود و روایت کردہ طبرانی از مجاہد از ابن عباس و گفتہ گمان مے برم کہ آنرا رفع کردہ و گفتہ
کہ رجال وے ثقہ اند و با این ہمہ طرق درست نباشد حکم برتمن بوضع چنانکہ شیخ ابن حجر بدان اشارت کردہ و
در بعض اشعار ابن رواحہ یا حسان بن ثابت چنانکہ عسکرے روایت کردہ واقع شدہ کہ گفتہ + قد سمعنا نبینا
قال قولا + ہو لمن یطلب الحوائج راحۃ + اغتدوا واطلبوا الحوائج ممن + زین اللہ وجہہ بصباحۃ + انتہے و در
تنزیہ الشریعۃ بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر عن حسان الوجوہ را ضعیف گفتہ و بعض را حسن و آنرا متابعات آوردہ
و از سیوطی نقل کردہ کہ گفتہ کہ این حدیث نزد من حسن صحیح ست و جمع کردہ ام طرق آنرا در جزوے مفرد و بالجملہ حکم
مصنف ببطلان این حدیث کہ ظاہر در معنے وضع ست درست نباشد واللہ اعلم و در باب فضل معروف و تحذیر
از تبرم بحوائج خلق چیزے ثابت نشدہ در مقاصد حسنہ از بیہقی در شعب الایمان و ابی یعلی و عسکری از حدیث ثور
بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعاً آوردہ کہ ما عظمت نعمۃ اللہ علے عبد الا عظمت مؤنۃ الناس علیہ فمن
لم یحتمل تلک المؤنۃ فقد عرض تلک النعمۃ للزوال ترجمہ چون حق تعالے نعمت را بر بندۂ از بندگان خود عظیم گرداند
مؤنت و مواسات مردم را نیز بروے عظیم گرداند و اگر بر نداردآن بندۂ مونت مردم و غم خواری ایشان را پس بتحقیق
درآورد آن نعمت را در عرضہ زوال و بیہقی نیز آنرا بہمین اسناد روایت کردہ الا آنکہ مالک ابن یخامر را میان خالد
و معاذ واسطہ آوردہ و طبرانی و بیہقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر مرفوعاً روایت کردہ و بیہقی از حدیث
اوزاعی از ابی ہریرہ نیز آوردہ بلفظ ما من عبد انعم اللہ علیہ نعمۃ اسبغہا علیہ الا جعل الیہ شیئا من حوائج الناس
فان تبرم بہم فقد عرض تلک النعمۃ للزوال و بعضے ازین طرق موکد بعض ست انتہی و این لفظ اخیر مناسب ترست
بلفظے کہ مصنف ترجمہ آنرا ذکر کردہ و از عبارت مقاصد ظاہر مے شود کہ این حدیث در حد ذات ضعفے دارد ولیکن
متعدد طرق. آن کردہ واللہ اعلم و در باب فضائل ~~عاشورا~~ و استحباب صیام آن ثابت شدہ و سائر احادیث
در فضل آن و فضل صلوۃ و انفاق و خضاب و ادہان و اکتحال و طبخ حبوب و غیر ذلک مجموع موضوع و مفتری ست
قال ائمۃ الحدیث الاکتحال فیہا بدعۃ ابتدعہا قتلۃ الحسین سرمہ کشیدن در روز عاشورا بدعتی ست کہ کشندگان
حسین ابتداع کردہ اند احادیث کہ در فضل و عظمت روز عاشورا و وقوع وقائع عظیمہ دران مثل قبول توبہ آدم و رفع
ادریس بر آسمان و نجات ابراہیم از آتش و برآوردن نوح از سفینہ و انزال توریت بر موسی و فدیہ اسمعیل از ذبح و برآوردن
یوسف از زندان و دیگر وقائع انبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہم و امثال آن آمدہ ہمہ نزد محدثان موضوع و مفتری ست
و از افعال و خصال کہ در وے مشہور ست از ان جملہ استحباب صوم صحیح ست حتی کہ در بعض احادیث صحیحہ آمدہ

کرده اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس رض از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و مذهب حنفیه آنست
که نکاح بالغه بی اذن ولی جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرمود + حتی تنکح زوجا غیره + اسناد
نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائزست و لابد این در بالغه خواهد بود و اصحاب کتب ستة غیر بخاری
روایت کرده اند از ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایم یعنی زن ثیب احق ست بنفس
خود از ولی خود و بکر استیذان کرده می شود او را در نفس او و اذن او خاموشی ست و در روایت بخاری آمده که
خنساء بنت خذام را پدرش تزویج کرد و وی ثیب بود پس ناخوش آمد وی را و نزد حضرت آمد پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم رد کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند بنکاح صحیح ست اقرار وی و اگر انشاء
عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و صغیره و اگر زن بالغه خود را بغیر کفو دهد نکاح وی صحیح ست
ولیکن اولیا را اعتراض بدان میرسد که نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل ست
و گفته اند که این اصح و احوط ست و علیه الفتوی فی زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه و شهود اتفاق
است مر امت را بر بطلان آن و ترمذی گفته مگر نزد قومی از متاخرین اهل علم انتهی و در بعض روایات
نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز می آرند و مذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول
زوج و زوجه شرط ست و اگر یکی بشنود و برود و باز دیگری بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یک مرد و دو زن نیز
جائزست و مذهب احمد نیز همین ست و در باب امر باتخاذ سراری چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعه از طبرانی
در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام و در روایت عقیلی فانهن انجب
اولادا و اگر چه در اسناد اینها کسانی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک آورده
و ثانی شاهد اوست و او را شاهد دیگرست که روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این
مرسلی ست که لاباس ست باسناد وی و شاهد دیگرست از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در سنن
خود و شاهد دیگر از مرسل علی ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخاری در فوائد خود و از شواهد اوست
آنچه احمد و ابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی و ابن عدی
از علی و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار
تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر را و اگر چه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت ابن ماجه
من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر که اسناد وی سالم ست از ان شاهد اوست و در مقاصد حسنه
آورده که الحرائر صلاح البیت و الاماء فساد البیت او قال هلاک البیت و حکم بضعف او کرده و سیوطی در جمع الجوامع
نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده احادیث صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چندان واقع شده
که از انجا ذم عزوبت بر وجه اتم لازم آید و بصریح نیز احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز و بعض
احادیث که متضمن ترهیب از نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت می کند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از
ابی مالک اشعری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که

حاکم وبزار وطبرانی نیز آورده انتهی وسیوطی از حدیث حاکم وبیهقی از علی وابی هریرة آورده ودر بعض طرق این زیادت آمده که حج کنید پیش ازان که حج نتوانید کرد در ان وقت که بنشینند اعراب براطراف وادیهای خود ونگذارند هیچ یکی را که در آید از ایشان یعنی مکه را ودر روایتی آمده که من می بینم حبشی خرد گوش کج دست وپای را که در دست وی کلند است ویران میکند کعبه را سنگ سنگ واین خبرست از احوال آخر زمان واما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المومنین علی بلفظ من ملک زادا وراحلة تبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده وگفته هذا حدیث غریب لانعرفه الا من هذا الوجه وفی اسناده مقال وهلال ابن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث ودرباب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن ربیع که از متاخرین علما ومحدثین دیار یمن است درکتاب تمیز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المومنین علی مرفوعا آورده ودر معنی این حدیث احادیث در مشکوة از حدیث ابن ماجه وبیهقی در شعب الایمان از انس آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد یکی از شما وهدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را وقبول نکند هدیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد وهم از انس از حدیث بخاری در تاریخ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد مردی مردے را باید که نگیرد ازوی هدیه را وآثار صحابه درین باب نیز آمده ودرباب لانکاح الا بولی وشاهدی عدل چیزی صحیح نشده حدیث لانکاح الا بولی را در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داؤد وترمذی آورده ودر مشکوة از احمد وابن ماجه ودارمے نیز آورده وزرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی وصححه ابن المدینی وغیره وسیوطی از احمد وترمذی وابی داؤد ونسائی وابن ماجه از ابی موسی وابن ماجه از ابن عباس واز احمد وابن ماجه از عائشه آورده لانکاح الا بولی والسلطان ولی من لا ولی له وحدیث لانکاح الا بولی وشاهدین را از طبرانی از ابی موسی آورده ولانکاح الا بولے وشاهدی عدل را از بیهقی از عمران واز عائشه آورده وترمذی در جامع خود حدیث لانکاح الا بولی را از ابی موسے بطرق متعدده آورده وگفته که درین باب از عائشه وابی هریره وعمران بن حصین وانس بن مالک نیز حدیث آمده وگفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة است وآنرا بتفصیل بیان نموده وگفته که حدیث عائشه نزد من حسن است وترمذے حدیث لانکاح الا ببینة را بابی جدا وضع کرده واز ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زانیات آنانند که نکاح می کنند نفسهاے خود را بغیر بینه وگفته که رفع کرده این حدیث را عبد الاعلی در کتاب تفسیر وموقوف آورده در کتاب طلاق ورفع نکرده وهذا اصح وگفته که حدیث عبد الاعلی مرفوعا غیر محفوظ است ونمی دانم هیچ یکے را که رفع کرده اورا مگر آنچه مرویست از عبد الاعلی از سعید از قتاده وصحیح آنست که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لانکاح الا ببینة ودرین باب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی بدانکه در نکاح امراة بالغه بے اذن ولی وتزویج وی نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی ومالک واحمد برین اند که جائز نیست وتمسک ایشان بهمین حدیث لانکاح الا بولی است که در وے مشائخ حدیث را سخن است چنانکه معلوم شد وحدیث دیگر است که آنرا احمد وترمذی وابوداؤد وابن ماجه ودارمی از عائشه روایت

وکتابت در عرب قلیل بود و نیک می دانستند سباحت را و رمی را و هر که در وی این خصال می بود در جاهلیت
و اول اسلام او را کامل می گفتند و این صفات جمع بود در اسید و می گفت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم کن ایشان
را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و نمی یابند کسی را که سباحت
کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره
آورده که حق ولد بر والدین است که نگاه دارد و را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب
اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان عیسی علیه السلام
فرمود ویعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر + ویزید فی
الخلق ما یشاء + نیز آنرا داخل ساخته اند تنبیه صحیح است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بحکم امیت که
حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط و سواد نداشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه وآله
وسلم نسبت نقصان بذات شریف وی راه نبود و کریمه + وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب
المبطلون + مبین آنست و فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب و آنچه نسبت
کتابت مناشیر و مکاتیب بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشهور است که نسبت فعل بامر
و بعض گفته اند که چون تمام شد معجزه وی و ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بدست مبارک
خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضائل و خواص نوعیه و سخن درینباب زیاده برینست در شرح مشکوة
آورده شده است والله اعلم و در باب نهی از بریدن کنار چیزی ثابت نشده در مشکوة از حدیث ابوداود می آرد من قطع
سدرة صوب الله رأسه فی النار کسیکه قطع کند درخت کنار را سرنگون گرداند او را خدای تعالی در آتش دوزخ و گفته که اینحدیث
مختصر است و تمام حدیث اینست که من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله
رأسه فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض میگویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرام است یا سدره مدینه و نهی از جهت
آنکه تا سبب انس و ظل گردد مر کسی را که مهاجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سدره صحراست که راهیان و حیوانات
در سایه آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سدره مملوک غیر است که قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث
مضطرب است زیرا که راوی عروه است که قطع می کرد و از چوب او درها می ساخت و اجماع است علما را بر اباحت
قطع وی انتهی پوشیده نماند که وجهی که برای نهی از قطع آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه بجهت
خصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وی در صحراهای عرب کثیر است چنانکه ام غیلان و مانند آن و اگر
کراهت قطع آن بجهت میوه و سایه داری وی باشد و تعلق ببعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت
بآب جوشانیده برگ وی یا بودن وی از درخت بهشت و نمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلائق و ملائکه
مقربین است و در بنا شد در فضل میوه این درخت که او را نبق می گویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده که چون
الله تعالی آدم و حوا علیهما السلام را بزمین افکند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود رواه الخطیب
عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و جبن و جوز و بادنجان و انار و مویز
بلکه انار و قند درینباب وضع احادیث کرده اند و در بعضی حدیثهای [illegible] کرده یعنی اسلام را مدح اند الله اعلم ما عدس و فصاحت

هم خود ابکی میکنند تراوت تنهائی که مملوکان تو اند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنه مرد در مال اوست و در زن و
ولد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانی که فاضل ترین
اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابویعلی آمده که
خفیف الحاذ کسیست که او را نه اهل است و نه ولد و در مقاصد حسنه این حدیث را از ابویعلی در مسند خود از حذیفه مرفوعاً آورده
و تضعیف کرده و گفته که اگر صحیح است محمول است بر ترهیب و تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار است همه
واهی یکی از آن حدیثها آنست که از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند که بیاید بر مردم زمانی که حلال نشود در وی عزوبت و سلامت
نماند مر هیچ دینداری را دین وی مگر آنکه بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعاً آمده که مغبوط ترین دوستان
من مومنیست خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمی شود
بسوی او باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ ابن جبل آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید
شما را فتنه ضرا یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و مخوف ترین آنچه می ترسم بر شما فتنه سراست یعنی غنا و ثروت
از جانب زنان وقتیکه بپوشند سوار از ذهب و جامه در شام را و عصب یمن را و در تعب و مشقت اندازند غنی را و
تکلیف کنند فقیر را بدانچه نیابد و در احادیث کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که الولد مجبنة مبخلة مجهلة محزنة
و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنانند و این معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتیست که اطاعت کنند زنان
را و آمده که هیچ صباحی نیست که دو فرشته ندا نکنند که وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده که اکبر
گناهان نزد خدا آنست که ضایع کند مرد کسی را که قوت او بر وی است و بالجمله احادیث در فتنه نساء و اولاد و قوت
عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بمدح عزوبت است مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت این لفظ
است و الله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها نیست و لیکن احادیث
مصرحه بذم عزوبت سخاوی در مقاصد از ابویعلی و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از اجل من مگر یک
روز هر آئینه ملاقات نمی کنم خدا را تعالی را مگر بزوجه شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت
شرارکم عزابکم بدترین شما مردان بی زنند و در روایتی آمده ان من سنتنا النکاح شرارکم عزابکم و اراذل امواتکم
عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از
اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک و لیکن بجائی نرسیده که حکم بوضع آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن
خط و تحریض بر آموختن آن چیزی ثابت نشده در مدح حسن خط قولی مشهوریست که علیکم بحسن الخط
فانه من مفاتیح الرزق در مجمع البحار نقل میکند که موضوع است انتهی و بعض گویند که این قول امیر المومنین علی
است و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده
من الصدقة ان یعلم الرجل العلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة والسباحة والرمی و از عبد الرزاق در مصنف از عمر رض
بن الخطاب آورده که وی بامرای شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید صبیان خود را کتابت و
سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که می نوشت بعربیت در جاهلیت

بخوری این را بسم الله بگو و بکار دش ببر و بخور و رواه هناد ابن السری و سید احمد ابن المرزوقی در کتاب النصیحة الوا
می گوید که از سلطان ورع اجتناب از اکل جبن رومی ست نه غیر وی زیرا که می گویند در وی انفحه میته است و شحم خنزیر
و با وجود آن نه حرام ست از جهت عدم جزم بدان انتهی این احادیث و آثار است که در جبن یافته شد و در وے
از مدح و ذم وی چیزی نیست مگر از حل و حرمت وی و گویا که قول مصنف و همچنین در باقلا عطف بر فصل ست
نه بر عدس و اینها همه نزد وی ثبوت و صحت ندارد و الله اعلم اما جوز در تنزیه الشریعة از ابن عباس بسه طریق می آرد
که همه آن منکر اند الجبن داء و الجوز داء فاذا اجتمعا صارا شفاء میگوید پنیر و جوز هر دو درد اند چون گرد آورده شوند
در شکم میگردند دوا و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر ست و ابن عساکر گفته که این از وضع محمد بن هارون ست
و اما باذنجان در مقاصد حسنه گفته که حدیث الباذنجان لما اکل له یعنی باذنجان بهر چیزیکه بخورند بر آید باطل لا اصل له
اگر چه اسناد کرده اند اصحاب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر گفته که وقوف نیافتم من برین حدیث ولیکن یافتم در بعض اجزا
از روایت ابی علی ابن زیرک الباذنجان شفاء و لا داء فیه و صحیح نیست و شنیدم از بعض حفاظ که می گفت که این از وضع
زنادقه است زرکشی میگوید که لهجه میکنند باین عوام تا شنیدم قائلی را از ایشان که می گفت این صحیح تر ست از حدیث
ماء زمزم لما شرب له و این خطاء قبیح ست و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبد الله قرشی از جعفر ابن محمد آورده
که گفت بخورید باذنجان را و بسیار بخورید از ان زیرا که وی درختی ست که ایمان آورده است بخداے عز و جل و
شیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی بی سند از ابی هریره آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
بخورید باذنجان را زیرا که وی درختی ست که دیده ام من او را در جنت المأوی گواهی داده است مر خدا را بحق
و مرا به نبوت و علی را بولایت الحدیث و درین حدیث آمده که هر که بخورد او را باعتقاد اینکه وی دوا ست باشد
مر او را دوا و هر که بخورد باعتقاد داء باشد مر او را داء و گفته همه اینها باطل ست و حرمله گوید که از شافعی شنیدم که
نهی میکرد از اکل باذنجان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی انتهی کلام المقاصد و در تنزیه الشریعة از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی باذنجان بود مردی از قوم گفت یا رسول الله
باذنجان تهییج سودا می کند پس بخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باذنجان را در لقمه و فرمود باذنجان شفا ست
از هر درد و نیست درد وی و این حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیثی دیگر موضوع نیز آمده که نیکو بقله است وے
در شیر بنید از ید آنرا و در زیت کنید و بخورید از ان و بسیار بخورید زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده بخدا
و وی مورث حکمت ست و مرطب دماغ و مقوی مثانه و مکثر جماع و این نیز کذب و مفتری ست حلال نیست ذکر
وی مرفوعاً و بالجمله گفته اند آنچه در باذنجان می آرند همه موضوع و باطل ست و الله اعلم و اما انار در جمع الجوامع
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس مے آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما من رمانة
من رمانکم الا و هو یلقح بحبة من رمان الجنة نیست هیچ اناری از انار های شما مگر آنکه در شکم وی دانه ایست از انار بهشت
و ابن عدی گفته که این حدیث باطل ست و در مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعاً آورده و سند وی ضعیف ست
و در تنزیه الشریعة گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن الولید بن ابان ست و نیز گفته که ابن حبان ابن
محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهے خطا می کند و غریب می آرد و مر این حدیث را شاهدی هست

از حدیث طبرانی از واثله مرفوعاً آورده قدس العدس علی لسان سبعین نبیاً آخرهم عیسی بن مریم می گوید که بپاکی یاد کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و می گویند که اسناد کرده است این حدیث را ابونعیم در معرفت و از طریق وی آورده است و دیلمی از حدیث عبد الرحمن ابن دلهم زیاد انه یرق القلب ویسرع الدمع یعنی وی رقیق و نرم می کند دل را و زود می آرد اشک را و در روایتی فانه مبارک وانه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده وعلیکم بالقرع فانه یسدد الفواد ویزید فی الدماغ یعنی لازم گیرید خوردن کدو را که وے قوت می دهد دل را و زیادت می کند دماغ را و گفته که عبد الرحمن مذکور مجهول ست و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پرسیده شد ازین حدیث که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی چه جاے هفتاد پیغمبر و گفت که وی موذی ست و نفخ و گفت که تحدیث کرده است شما را باین حدیث گفتند سلم ابن سالم گفت از که گفتند از تو پس تعجب کرد از ان و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آنرا و حافظ ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعة حدیث علی را آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصهٔ ابن المبارک را نیز آورده و لیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده و لیکن منقطع و در اسناد وی کسی ست که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز می کند و روایت کرده است ابن السنی در کتاب طب که پیغمبرے از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد به درگاه خداوندی قساوت قلوب خود را امر شد بخوردن عدس که وے نرم می کند دل را و اشک می آرد چشم را و می برد کبر را و وی طعام ابرار ست و این حدیث نیز منکر ست والله اعلم وا یا قلا در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلاء لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص که آن حدیث کدام است و اما جبن یعنی پنیر در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از عمرؓ آورده است که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کلهٔ پنیری در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کارد را و بسم الله گفت و ببرید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بیهقی از میمونهؓ آورده که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی علیه و از ابی داؤد طیالسی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که بنهید در وی کارد را و ببرید بنام خدا و بخورید از کثیر بن شهاب آورده که گفت پرسیدم عمرؓ بن الخطاب را از پنیر گفت پنیر ساخته می شود از شیر و آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را تا باید که فریب ندهند شما را دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب کثیر بن شهاب که امر کن کسے را که با تست که بخورد نان فطیر را به پنیر که باقی ترست در شکم رواهما ابن عساکر فی تاریخه و از ثور بن قدامه آورده که گفت آمد ما را کتاب عمر بن الخطاب که مخورید از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه البیهقی و از شقیق آورده که گفته شد مر عمر را که قومی درست می کنند جبن را و می اندازند در وی نافح فرمود نام خدا ببرید و بخورید رواه عبد الرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه از علیؓ آورده که بگذاشت پنیر در دست و فرمود که می دانی که چگونه

بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الواهیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و بعد از
در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکراث علی سائر البقول
کفضل الخبز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل ست و اما فجل در تنزیه الشریعة از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون بخورید فجل را و خواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا و در روایتی درود فرستید
بر من و گفته که این حدیث منقطع ست و در روایت وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست انتهی
انتهی و بعضی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم آورده اند و الله اعلم و در باب
فضل لحم و انه افضل طعام الدنیا والآخرة از چیزے ثابت نشده احادیث در فضل لحم بالفاظ مختلفه آمده و لیکن سخن
در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید ادامکم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه
و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا والآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل والآخرة و اهل الجنة
آمده و گفته که سند وی ضعیف ست و لیکن او را شواهد ست از حدیث علی مرفوعا که سید طعام الدنیا اللحم ثم الارز
اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا والآخرة اللحم ثم الارز و سید الشراب فی الدنیا
والآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده بلفظ سید الادام فی الدنیا والآخرة اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ
خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم و از ربیعه بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا والآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الحلیه
و این ضعیف ست جدا و عقیلی گفته لا یصح فیه شئ و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر گفته ظاهر نشده
بر من حکم بوضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای خود که می گفتند بود
محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لحم که زیاده می کند در قوت شنوائی و وی بهترین طعامها
است در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آئینه میکند آنرا پروردگار من و ترمذی
در شمائل از حدیث جابر آورده که گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در منزل ما پس ذبح کردیم ما گوسفندی
فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از همه قول اوست صلی الله علیه و آله وسلم فضل
عائشه رضی الله عنها علی سائر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را انتهی
کلام المقاصد و ما ناکه تمسک بحدیث ثرید بنابر آنست که ثرید در غالب احوال نمیباشد مگر با لحم و در نهایه گفته که مراد نداشته
عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم ست و لابد در مقام بیان فضل عائشه رضی الله عنها آنرا
اراده کرده باشد نه مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکوره را بطرق دیگر نیز آورده و از ابن عباس نیز
آورده اکل اللحم یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه ابن عساکر و از سلمان رضی الله عنه آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه البیهقی
و بیهقی و ابن عدی و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحی ست نزد اکل لحم و هر چه در وی فرحت ست دل را
البته در وی تهیج تکبر و اسراف ست پس گاه گاهی بخورید آنرا و از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که گفت گوشت از گوشت
زیاده میگردد و هر که نخورد گوشت را تا چهل روز بد گردد خلق وی رواه البیهقی و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المومنین
عمر رضی الله عنه آورده که گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را بحت و فرحت ست مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده
که عمر مردی را دید که می خورد گوشت پس خواند این آیت را + اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها + و دید مات خفیف

از قول ابن عباس موقوفا که طبرانی آنرا روایت کرده ورجال وی رجال صحیح اند وبیهقی در شعب الایمان نیز آورده
وهم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین علی رض آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب بهشت است
ونیست در وی دانه که نیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را ونگاه دارد شیاطین را چهل شب ودر سند این حدیث
مجاهیل اند ونیز آورده از علی رض که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار بخورید او را
به پیه وی که دباغ معده است وهر دانه که از ان در معده افتد روشن گرداند دل را الحدیث ودر سند این حدیث نیز از
مجاهیل اند ونیز آورده که خطیب در جامع از علی رض آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف وخالص کننده معده است
واز مرجانه آمده که گفت دیدم علی رض را که میخورد انار را وهر دانه که از وی می افتاد می جست ومیخورد رواه البیهقی واما مویز در
احادیث ذکر آن بخصوص مدح وذم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق ودر تنزیه الشریعه از ابن عباس آورده
که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عنب را قشر رواه العقیلی والبیهقی ولیس له اسناد قوی ونیز آورده
که شمار است در عنب پنج چیز حلال می خورید آنرا در حالیکه عنب است ومینوشید در حالیکه عصیر است ومی گیرید از وی
زبیب ورب وخل رواه العقیلی عن ابی هریره ولا یصح وآورده ربیع امتی العنب والبطیخ وآورده که لازم گیرید بر خود العنب
وخبز زیرا که بهترین فواکه عنب است وبهترین طعام خبز وآورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یک یک دانه زیرا که
این هاضم تر وگوارا تر است وبفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تشبیه احادیث در شان اطعمه وفواکه واثمار که بصحت نرسیده است
بسیار است وچون مصنف تخصیص کلام باین اشیای مذکوره کرد ما نیز اقتصار بران کردیم وبدانکه ببصل وثوم وکراث
احادیث صحیحه درکراهت خوردن انها ومنع از دخول مساجد بطرق متعدده صحیحه ورود یافته ومجامع ومجالس نیز در حکم
آنهاست ودر بعض روایات فجل نیز همدرین حکم داخل شده ولیکن بعض احادیث غیر ثابته در مدح انها نیز آمده اما
در بصل در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اذا تزودت فلا تنس البصل ای
علی چون توشه راه برداری فراموش مکن پیاز را وگفته که هذا الکذب بحت وگفته مانند انیست حدیثی که دیلمی در
مسند الفردوس بی سند از عبید الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه رض مرفوعا آورده که علیکم بالبصل فانه یطیب النطفة
ویصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک وصاف می سازد نطفه را وتندرست میگرداند ولد را ودر تنزیه الشریعه از ابن
عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وشکایت کرد قلت اولاد را پس امر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را بخوردن بیضه وپیاز رواه ابن حبان ودر اسناد وی محمد ابن ضرار مازنی است متهم بکذب
ودر خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم ودر مشکوة از حدیث ابی داود آورده که پرسیده شد
عائشه رض از بصل پس گفت عائشه رض بدرستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی بود که در وی
بصل است انتهی در تقدیر صحت این حدیث ما ناکه خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود ونیز مکروه وحرام خوردن او است خام
که رائحه او نرفته باشد والا اگر بپزند ومیرانند ورانجا کراهتی نیست واما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخورید سیر را وتداوی کنید بوی که در وی شفاست از هفتاد درد واگر بر من فرشته نمی آمد
می خوردم او را رواه الدیلمی عن علی رض واین حدیث را ابن منیع وطحاوی وطبرانی در اوسط وابو نعیم فی الحلیة وعبد الغنی

و نیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر و از عائشه آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرا و رای حمیرا مخور گل را که وی بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ را و میبرد روشنائی روی را و همه این احادیث ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه میگوید که طبرانی و ابن عدی از ابی امامه مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق دنائة یعنی خوردن در بازار پیش مردم از دنائت همت ست و سند وی ضعیف ست و معارض ست او را حدیث ابن عمر که گفت بودیم ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میخوردیم و حال آنکه راه میرفتیم و می نوشیدیم در حال قیام اخرجه الترمذی و صححه ابن ماجه و ابن حبان انتهی و در تنزیه الشریعه گفته که آن را ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامه آورده و صحیح نیست زیرا که در وی جماعه مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف.

در باب بطیخ و فضائل آن چیزی ثابت نشده و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع ست آنچه ثابت ست از آنجمله آن ست که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنه در حرف البا میگوید که ابو عمر و توقانی در بطیخ و فضائل وی جزوی تصنیف کرده و احادیث وی باطل کرده و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعف را و نووی گفته که این سخن غیر صحیح ست انتهی و در حرف الخا گفته که حدیث خربزه یعنی بطیخ و آنکه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتهی و در تنزیه الشریعه آورده است که حدیث البطیخ ماؤها رحمة و حلاوتها من حلاوة الجنة و شیخ جلال الدین سیوطی در لآلی گفته فضل البطیخ و برکة الله تعالی علی آکلها حتی لا یبقی فی الـ[illegible] ماؤها رحمة و حلاوتها مثل حلاوة الجنة بطوله موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در وی مجاهیل اند و گفته که من تهمت میکنم بوضع این حدیث هناد را زیرا که ما شنیدیم از وی احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطیخ آنقدر که ندیدیم نزد غیر وی و کلها محال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزی مگر همین که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میخورد آنرا و نیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلاً و یذهب الداء اصلاً و نیز آورده تفکهوا بالبطیخ و عظموه فان حلاوته من حلاوة الجنة و ماءه رحمة فمن اکل لقمة من البطیخ کتب الله له سبعین الف حسنة و محا عنه سبعین الف سیئة و رفع له سبعین الف درجة لانه خرج من الجنة رواه الدارمی و التوقانی فی جزء البطیخ عن علی و نیز آورده که ابن عباس برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطیخ از طائف فرستاد پس بگرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا و بوی کرد و بنهاد و گفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وی از حلهای زمین ست آب وی شفا ست و حلاوت وی از بهشت رواه التوقانی

و در باب فضائل نرگس و گل مرزنگوش و بنفشه و درخت بان چیزی ثابت نشده و حدیث من شم الورد الاحمر و لم یصل علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل ست و در فضل نرگس در تنزیه الشریعه آورده که بوی کنید نرگس را اگرچه در روزی یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حبه ایست از جنون و جذام و برص که قطع نمیکند آن را مگر بوی کردن نرگس ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در وی هناد نسفی و محمد ابن مسلمه است و هر دو متهم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار هر دو این حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف نکارت بی وضع و بعض گفته اند که بسیار ست که ابن عساکر نکارت میگوید و حال آنکه حدیث تر د وی موضوع ست چنانکه

در بیان اکل در بازار
در بیان بطیخ و فضائل آن
در بیان فضائل نرگس و گل و غیر آن

از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داود و در مشکوة از بیهقی نیز از عائشہ رض آورده
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مبرید گوشت را بکارد زیرا که آن از صنع اعاجم ست و بخورید آنرا
بدندان زیرا که این گواراتر و سبکتر ست و صاحب مشکوة گفته که ابوداود و بیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست و در
تنزیه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می برید
لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث نهی صحیح ست در گوشتی باشد که نیک نضج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه در
بریدن آمد در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند انتهی
اما آنچه در جواز قطع لحم بسکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می برید از
کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بنماز پس بینداخت آن گوشت پاره
را و کاردی را که بدان میبرید و برخاست و بگذارد نماز را و نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیره بن شعبه است
که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی در خانهٔ مردی فرمود تا پهلوی شاة را بریان کردند پس
بگرفت کارد را و تعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل تنبیه همچنانکه نهی از بریدن
گوشت بکارد ورود یافته از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز نهی گونه واقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن امیه
آورده که گفت بودم من که می خوردم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و می گرفتم گوشت را بدست خود از استخوان
فرمود نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که وی گواراتر و سبکتر ست رواه ابوداود و روی الترمذی نحوه و در باب
فضل هریسه چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث آن مفتری ست در تنزیه الشریعه می آرد که معاذ رض پرسید از حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت بر تو آمده فرمود آری آوردند برمن هریسه و خوردم آنرا پس زیادت کرد
در قوت من قوت چهل مرد را و در جماع من جماع چهل مرد را عقیلی این حدیث را آورده و در سند وی محمد ابن حجاج
است و وی واضع حدیث است و غالب طرق دائر بر وست و خطیب و عقیلی از حذیفه و خطیب از علی ابن مرة و عقیلی از
جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدده است و در بعض رجال آنها اختلاف ست و حدیث
صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشده در جمع الجوامع حدیث از سلمان آورده که هر که بخورد طین
گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی
فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ما نقص من لونه و نقص من جسمه هر که بخورد از گل حساب
کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ وی و جسمانیت وی و در روایتی زیاده برین آورده هر که بخورد گل را پر کند
خدای تعالی شکم او را روز قیامت با آتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس رض و در مقاصد حدیث
اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعاً آورده و گفته که بی سند از جابر نیز روایت کرده که اکل الطین یورث النفاق
و از علی رض آورده که خوردن گل و بریدن ناخن بدندان و قطع لحیه از وسواس ست و گفته که درین باب تصنیفی ست مر
ابی القاسم ابن منده را و لیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها و
در تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد گل را و اغتسال
کند بوی پس تحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم ست و غسل کرد بخون وی و نیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورد لحم خنزیر را

در باب نهی از اکل طین

بیان فضائل خروس

از ہجرت باقی ماند و تحدیث کردو روایت کرد کہ شنیدم از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت من شمم الورد ولم
علے فقد جفانی و درین لفظ قید احمر نیست انتہی وبا وجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر نزد شم رایحۂ طیبہ و
استحضار تذکار طیب رایحۂ طیبہ مصطفوی و محبت وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را باہداے ہدیہ صلوۃ
شریف ملحوظ گردد مستحسن ست چنانکہ بمشاہدہ و معاینۂ آثار وصفات وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کذا افتی بعض العلماء
المتاخرین بمکۃ در باب فضائل خروس سفید چیزے ثابت نشدہ و این حدیث مشہور مسلسل الدیک
الابیض صدیقی باطل و موضوع ست احادیث کہ در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمدہ چیزے
ثابت نشدہ و چنانکہ سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آوردہ لاتسبوا الدیک فانہ یوقظ
للصلوۃ و از ابن نجار و بیہقی از ابن مسعود آوردہ کہ آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و نزد وے مردم بودند پس گفت مردے اللہم العنہ فرمود دشنام مکن اورا کہ وے میخواند بنماز و از طبرانی و بیہقی
و غیرہما از ابن مسعود و ابی ہریرہ و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بیہقی از ابی ہریرہ آوردہ کہ چون بشنوید آواز
خروس را سوال کنید خداے تعالے را از فضل وے زیراکہ وے مے بیند فرشتہ را و چون بشنوید آواز خر را پناہ
جوئید بخدا از شیطان رجیم زیراکہ وے مے بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی ہریرہ و ابن مردویہ از عائشہ آوردہ
کہ آواز خروس نماز او ست و زدن او بدو بازوے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث
آمدہ و بسیار آمدہ چنانکہ ہم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبہ آوردہ کہ الدیک الابیض صدیقی خروس سفید
دوست من ست و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آوردہ کہ خروس سفید دوست من ست
و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشہ و انس آمدہ و دشمن دشمن من و از بغوی از خالد
ابن معدان آوردہ کہ خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا ست پاسبانی میکند صاحب خود را و ہفت خانہ
دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمدہ کہ خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من کہ جبرئیل ست
پاسبانی میکند خانۂ خود را و شانزدہ خانہ را از ہمسایہا چہار از یمین و چہار از شمال و چہار از پیش و چہار از پس
و از بیہقی از ابن عمر آمدہ کہ خروس اعلام میکند بنماز و ہر کہ نگاہدارد خروس سفید را نگاہداشتہ میشود از سہ چیز از شر
ہر شیطان و ساحر و کاہن و از ابی الشیخ از ثوبان آوردہ کہ مر خداے تعالے را خروسے ست کہ چنگلہاے وے
در زیر زمین ست و گردن وے زیر عرش و بازوہاے او در ہوا میزند ہر دو بازوے خود را ہر شب وقت سحر
و میگوید سبوح القدوس ربنا الرحمن لا الہ غیرہ و ہم از ابی الشیخ از ابن عمر آوردہ کہ خداے تعالے را خروسے ست
کہ ہر دو بازوے وے منقش ست بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت و یک بازوے وے در مشرق ست و بازوے دیگر
در مغرب و پایہاے او در زمین و سر وے در زیر عرش چون وقت سحر اعلے شود بزند بازوے خود را و بگوید
سبوح قدوس ربنا اللہ لا الہ غیرہ ہمہ خروسان بازوہاے خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد
و ران شود کہ بازوہاے خود را بہ بندد و آواز خود را پست کن پس بدانند اہل آسمان و زمین کہ قیامت نزدیک
رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آوردہ و از ابن عدی و بیہقی از جابر نیز آوردہ و تضعیف کردہ
و از دیلمی از ام محمد بنت زید بن ثابت آوردہ کہ سہ آواز است کہ دوست میدارد آن را خدا سبحانہ

برجعت کلام وے معلوم میگردد وسیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان
کفضلی علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من ست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریره
وانس وقال منکر ونیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادهان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه وجده و ابن کثیر این را گفته که منکر ست جدا و ابن دحیه گفته که موضوع ست بجمیع طرق
خود ونیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل من ست بر سائر خلق با رد ست در صیف و حار ست در شتا رواه
ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهی و در تنزیه الشریعه از امیر المومنین
علی می آرد که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر کرده شد نزد وے ادهان فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل اهل بیت ست بر سائر خلق و بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ادهان میکرد
بدان و سعوط می نمود بوی و در مواهب لدنیه گفته که آنچه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده شده است از عرق آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از عرق براق و شیخ ما در احادیث مشتهره گفته که نووی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته
که موضوع ست و پیش از وے ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس باین لفظ آورده که الورد الابیض خلق من
عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طریق المکی ابن بندار
الزنجانی و این مردیست که متهم دارد او را دارقطنی بوضع و مر این را طریقے دیگر ست که روایت کرده بدان طریق ابو الفرج نهروانی
از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چو بر دند مرا بآسمان بگریست زمین بعد از من و بر وئید
از وے کبر چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و بر وئید گل سرخ و هر که خواهد که ببوید رائحه من باید که
ببوید گل سرخ را انتهی و در تنزیه الشریعه نیز این احادیث آورده و تضعیف و ابطال کرده است و درین حدیث آخر
آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و بر وئید از وے گل و اما مرزنگوش در تنزیه الشریعه از ابن عباس
آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردے آمد و در دست وے دسته
از ریحان پس مساس نکرد آنرا مردے دیگر آمد دسته مرزنگوش در دست وے و بگذاشت آنرا پیش آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس دراز کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بجانب وے و بگرفت و بوے کرد
و فرمود نیکو ریحانے ست این درختے ست که میروید زیر عرش و آب او شفاست مر چشم را رواه العقیلی و در اسناد وے
جهمی ابن عباد ست و از انس مے آرد که فرستاده شد برائے حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریاحین مختلف پس رد کرد
همه را و اختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردی سائر ریاحین را و اختیار کردی مرزنگوش را
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت خانه است
که سقف وے از مرزنگوش ست و نیز آورده که علیکم بالمرزنجوش فشموه فانه جید للخشام و نیز آمده که
منع میکند مرزنگوش از در آمدن جن و شیطان و اما حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی در میزان الاعتدال
این حدیث را از معمریات شمرده و معمر شخصے بود از عرب که در حدود دسته و سبعمائة یا بعد از آن بر آمد و دعوی کرد
که وے صحابه است و مصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را
دعا کرده و فرموده یا - عمرک الله و ببرکت دعاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا حدود هفت صد

از ابن عباس گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد وے عبد الکریم است وهی ابن ابی المخارق ست و ابو امیه بصری و گفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد بن ابی وقاص و جماعه از تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که در غنی یابند بوے بهشت را از جهت فعل و اعتقاد سے که شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیماے ایشان تحلیق راس ست و حال آنکه حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته ست که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که این عبد الکریم ابن مالک جزری ست ثقه است و از روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در مسند خود و ابو داود و نسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابن العلا آورده اند و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تخطیه کرده و گفته که اگر تسلیم کنیم که این عبد الکریم ابن ابی المخارق ست احمد از وے روایت دارد و وے روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه ست نزد وے و بخاری نیز این حدیث را بطریق تعلیق و مسلم در متابعات آورده و ذهبی گفته که وے ابن ابی المخارق نیست و حدیث صحیح ست انتهی و ازین تحقیق ظاهر شد که حدیث وعید بر خضاب سیاه صحیح ست و هرچه بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذهب فقها همین ست و در مطالب المومنین میگوید که اتفاق کرده اند مشائخ که خضاب بحنا در حق مردان سنت ست و از سیماے مومنان ست اما خضاب بسواد هر که از غازیان ست براے هیبت در چشم اعداے دین کند درست ست و هر که براے زینت نفس خود و دوستداری زنان مراو را مکروه بود نزد اکثر مشائخ و بعض تجویز کرده اند بے کراهت کذا فی المحیط و سلف خلاف کرده اند دران بعض مکروه میدارند زیرا که پیری نور الهی ست و تغییر نور الهی مکروه و از ابن عباس آورده اند که فرمود چنانچه خوش دارم که زنیت کند براے من امراة من خوش دارد وے که زینت کنم من براے وے و از امام ابی یوسف دو روایت ست یکے آنکه اگر در حالت قتال کند لا باس به ست و اگر براے تزئین و زن خود کند نیز لا باس به است کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد بحنا و کتم که گیاهی ست ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی کذا قالوا و ما ماکه انچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است والله اعلم و خضاب زن دست و پاے را بحنا براے تزئین مر زوج خود را مادام که دران صور و تماثیل نباشد لا باس ست و جاریه صغیره را نیز لا باس ست و مرد را و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذرے داشته باشد و مکروه است خضاب بسواد و بالجمله خضاب بحنا جائز ست باتفاق اما در خضاب بسواد خلافے هست ولیکن مختار در مذهب حرمت و کراهت ست

در بیان نهی از نتف شیب

و در باب نهی از نتف شیب چیزے ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی و نسائی از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتف نکنید شیب یعنی مخنید موے سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانے که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نورے روز قیامت و در روایتے آمده که بنویسد او را خداے تعالی بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این روایت ابی داود ست و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده از نتف شیب و گفته که وے نور مسلمان ست انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کسیکه رنگ کند بسیاهی نظر نکند خداے تعالی بسوے وے روز قیامت و کسیکه نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خداے تعالی بقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است مگر

آواز خروس و آواز خوانندهٔ قرآن و آواز [illegible] ستغفرین در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده
دشنام نکنید خروس سفید را زیراکه وے دوست من ست و من دوست وے و دشمن دشمن من ست سوگند بخدائی که
فرستاده است مرا بحق اگر بدانند بنی آدم چیزے که در قرب اوست هر آئینه بخرند پرہاے وے را
و لحم او را بزر و نقره و بدرستیکه میراند جن را تا جائیکه میرسد آواز وے این روایات سیوطی ست در جمع الجوامع
و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضے از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید
که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر
نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید ولیکن در اکثر الفاظ آن رکاکتے ست که اصلا رونق
ندارد و حافظ ابونعیم اخبار ویک را در جزوے علیحده افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضائل حنا
چیزے ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیه مشابه ریحان بهشت ست و در قاموس میگوید فاغیه
شگوفه حناست و در مجمع البحار در مادهٔ فغا آورده حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه
شگوفهٔ حنا را گویند و بعض گفته شگوفه ریحان و بعض گفته اند شگوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نشانده
و گفته اند فاغیه از هر نبت نور را گویند از ینجاست حدیث کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعجب الفاغیة
انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضائل حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحنا این را خطیب از ابن عمر رضی
آورده و در وے بکر ابن بکار قیسی ست و وے لیس بشئ ست و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را
ابن حبان و غیر وے و این حدیث را متابعت ست که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریده آمده است
بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود که مراد بفاغیه حنا ست و نیز آورده
که حنا سنت خدا و سنت رسول اوست تسبیح میکند بر هر مرد و زن و صبی و دو رکعت در حنا برابر ست با بیست و چهار
رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در مے آید بر وے منکر و نکیر پس میگوید یکے از ایشان مر دیگرے را
بپرس او را میگوید چگونه پرسم او را و حال آنکه با وے حجت اسلام ست یعنی خضاب بحنا و در روایتے آمده چگونه
پرسم او را و بر وے نور اسلام ست ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
در فضل حنا آمده و هیچ یکے از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهمے در راه خدا بهفتصد درهم ست و نفقه درهمے
در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدارمی عن ابی طیبه و در وے الیسع بن عیسے مخزومی ست و وی مجهول
و نیز آورده که خضاب کنید که خدا تعالے و فرشتگان او و انبیا و رسل او و هر چه پیدا کرده است و خلق نموده
حتی ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع برین لائح ست و در
جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وے خوشبو ست و تسکین میکند ترس را و زیاده میکند شباب شما را و جماع
نکاح شما را و اینها همه در خضاب بحناست نه خضاب بسواد و سیوطی درین کتاب حدیث آورده است که میباشند در آخر زمان قومے
که خضاب کنند باین سیاهی مثل حوصل حمام در نیابند ایشان بوے بهشت را روایت کرد این حدیث را البغوی

در بیان فضائل حنا

ابن جوزی

مگر آنکه اذن بگیرد از مصاحب خود انتهی واین نهی در حدیث صحیحین وترمذی وابوداؤد واقع شده واین کلمه لسلمان فارسی فرموده یا سلمان شکنب درد ودر بعض نسخ شکنت تبا سے خطاب نسبتے آن مدا صلے ندارد وبخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والرطانة وحدیث جابر آورده که روز خندق از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس حضور شریف بخانۂ وے نموده پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب ندا درداد که درخانۂ جابر سور لیست زود باشید وآنجا حاضر آئید. وسور کلمۂ فارسی ست دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود همراه پدر خود پیراهنے زرد پوشیده نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سنه سنه که کلمۂ حبشیه است بمعنی حسنه دیگر کلمۂ کخ کخ که موضوع ست برائے زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمۂ فارسی ست ودر صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علی خرد بود وتمرۂ از تمر صدقه که نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده بودند برگرفت ودر دهن نهاد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کخ کخ وزجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخوریم وکذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث ست تواند که مشترک بود میان لغت عرب وفرس چنانکه صابون وامثال آن گفته اند وسنه تواند که اختصار حسنه بود وکخ کخ صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا ودر باب کراهت سخن فارسی گفتن چیزے ثابت نشده وحدیث کلمة فارسیة ممن یحسن العربیة لم یحسنها خطیئة خطا ست در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی اللہ الفارسیة وکلام الشیاطین الخوزیة وکلام اهل النار النجاریة وکلام اهل الجنة العربیة وگفته که جوزقانی این حدیث را آورده ودر سند وے اسمعیل ابن زیاد بلخی ست ووے متهم ست بوضع این حدیث وحافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری ست در غیر صحیح وگویا که آفت درین حدیث از پایان اوست انتهی ونیز آورده که من تکلم بالفارسیة زادت فی خبه ونقصت من مروته وگفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس ودر وی طلحه بن زید است تعقب کرده شده است بآن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح واسناده واه ومر اورا شاهد ست از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربیة فلا یتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق واز امیر المؤمنین عمر آورده که گفت لا تعلموا رطانة الاعاجم وهم از وے آمده که شنید مردے را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو بازوے او را وگفت بگیر بسوے عربیت راه را روا هما البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی ونیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از ان وے میرساند بقوم خود بزبان ایشان واز ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی ووے آرد وے بر هر پیغمبرے بزبان وی هیچ یکے از ینها صحیح نیست وعجب آنکه حدیث دیگر آورده که ناظر در مع زبان فارسی ست که میگوید کلام آن کسانیکه گرد عرش اند فارسی ست وحق تعالی چون خواهد وحی کند یعنی بآن کسانے که گرد عرش اند امرے را که در وے نرمی وآسانی ست وحی میکند بفارسی واگر خواهد وحی کند امرے را که در وے سختی ست وحی میکند بعربی وبلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی بعربی نفرستد وچون راضی بود بفارسی وحی کند واینها نیز از موضوعات اند ودر باب ولد الزنا آنکه مشهور شده که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثے ثابت نیست وباطل ست ودر مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده واعلال کرده آنرا دارقطنی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد وباثبات واسطه میان مجاهد وابی هریره نیز طبرانی وابو نعیم ونسائی

در باب سخن گفتن فارسی

در باب ولد الزنا

بجهت تزیین باشد و امام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المومنین نقلاً عن الخلاصه و مختار آن ست که ۱۰۵ دست
بجهت در و و نهی از ان در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت و ثبوت این احادیث ست و ملاک
مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد ست که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده
بعمرو راجع ست این حدیث مرسل ست و اگر باب عائد بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین ست عمرو ابن شعیب
بن محمد بن عبدالله ابن عمرو ابن العاص و چون ضمیر جده بعمرو بود این حدیث از محمد بود و وی تابعی ست و تابعی
چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبدالله ابن عمرو بود و وی صحابی ست و لیکن شعیب از وی
سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست

در بیان تختم عقیق

راست چیزی ثابت نشده و در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک ست و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که
تختم کند بعقیق و نقش بکند بر وی و ما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر چیز و دوست دارند او را
هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق ست و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه ببیند چیزی را که دوست
میدارد و آن را و قضا کرده نشود مرا و را مگر آنچه نیک ست و سعادت ست و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه
شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزی ثابت نشده محل بحث ست از جهت ورود
احادیث صحیحه درین باب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته که انگشتری در دست
کرده آثار و روایات مختلف ست در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و مجموع
احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودی و این عبارت مصنف ست

در بیان نهی از عرض خواب بر زنان

درین باب و درینجا میگوید که چیزی ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده و آنچه صحیح
شده درین باب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب عاقل و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات
بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد ببیند تفل کند در جانب دست چپ و نگوید آن را بکسی اینجا نهی از عرض خواب
بر جاهل و کول و دشمن مفهوم شد اما در نهی و حصر نهی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه الشریعة وارد شده
که نهی ان یقص الرویا علی النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی از عائشه رض و گفته که لا اصل و در میزان گفته
که عبدالملک ابن مهران تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا یقص الرویا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبدالرزاق نقل
سعید ابن عبدالرحمن نیز روایت کرده و از عائشه رض آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر وی بتجارت
رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعور زائیده نزد عائشه رض آمد و خواب خود را عرض کرد
فرمود اگر این خواب تو صادق ست شوهر تو بمیرد و برای تو پسری فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگذار یا عائشه چون تعبیر کنند شما مسلمانی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق
تعبیری آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر آن زن را خیر ست انشاء الله تعالی می آید شوهر تو بسلامت

در بیان تکلم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بفارسی

و می زائی پسر نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بفارسی مثل العنب دو دو و با سلمان
شکنب درو چیزی ثابت نشده و صحیح نگشته و در بعض الفاظ العنب دو دو و التمر یکیک نیز آمده و بمقاصد حسنه میگوید
که این مشهور ست میان اعاجم اما اصلی ندارد و نیز انجمع میان دو تمر کسی را که با خود شریک دارد در خوردن نهی وارد شده

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن بیدار میکند برای نماز و در روایت دیگر آمدہ از انس کہ بودیم ما نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بگزید مردی را برغوث پس لعنت کرد آن مرد آن را پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ لعنت مکن او را کہ وی آگاہ گردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس در حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمدہ و شیخ ابن حجر جزء وی علیحدہ درین باب تصنیف کردہ انتہی تنبیہ امام مستغفری در دعوات و غیر وی نیز از ابی ذر مرفوعاً آوردہ کہ اگر ایذا کند برغوث بگیر قدحی از آب و بخوان بر وی ہفت بار این آیت را و ما لنا ان لا نتوکل علی اللہ الآیہ و بگو اگر شما مومن اید باز دارید شر خود و ایذای خود پس از ان بپاش آن آب را گرد فراش خود امن می یابی از شر آن و خواندن این آیت در صباح و مسا از برای دفع ہوام و عقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کردہ اند و گفتہ اند کہ از براغیث نیز نافع است واللہ اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشدہ مراد خصوص سماع غنا ست یا عام تر از غنا و مزامیر و در ذم ہر یکی از ان احادیث وارد شدہ است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لہو و تغنی از حدیث طبرانی در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر رض آوردہ کہ نہی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبۃ والاستماع الی الغیبۃ وعن النمیمۃ والاستماع الی النمیمۃ و از حدیث خطیب از امیر المومنین علی رض آوردہ نہی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارۃ و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاہی از ابن مسعود آوردہ کہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی در مسند الفردوس از انس باین لفظ آوردہ الغناء واللہو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنہ گفتہ ولا یصح کما قالہ النووی و از ابی ہریرہ آوردہ باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و از ابن صیصری در امالی از ابن مسعود آوردہ ایاکم والمعازف والغناء فانہما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و صاحب مشکوۃ از بیہقی در شعب الایمان از جابر رض آوردہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و سیوطی از ابن مردویہ و بزار و ضیاء مقدسی در مختارہ و سعید ابن منصور در سنن خود از انس و بیہقی از عائشہ رض آوردہ صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نعمۃ ورنۃ عند مصیبۃ و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آوردہ من استمع الی صوت غناء لم یؤذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنۃ قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنۃ و این حدیث ضعیف ست و از حاکم در تاریخ و دیلمی از علی رض آوردہ من مات ولہ قینۃ فلا تصلوا علیہ و وی گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست جدا و از ابی امامہ رض آوردہ ان اللہ عز وجل بعثنی ہدی ورحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب وامر الجاہلیۃ الحدیث و این حدیث را ابو داؤد طیالسی روایت کردہ و احمد ابن حنبل و ابن منیع نیز مانند این آوردہ و بزار از ابن عباس مرفوعاً آوردہ حرم المغنیۃ والمیسر والکوبۃ یعنی الطبل و از دیلمی از ابن عباس مرفوعاً آوردہ امرت بہدم الطبل والمزمار و از ابن صیصری در امالی و ابن عساکر در تاریخ آوردہ من قعد الی قینۃ یستمع منہا صب اللہ فی اذنیہ الآنک یوم القیامۃ و از جابر رض آمدہ اول من تغنی ابلیس و ابن ماجہ و طبرانی از صفوان ابن امیہ آوردہ کہ در مدینہ عمر ابن قرہ مردی بود کہ کسب وی دف زنی بود چون آیہ کریمہ ومن الناس من یشتری لہو الحدیث نازل شد نزد آن حضرت آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عرض کرد کہ او را بدبختی پیش آمد کار وی دف زنی بود

بیان ذم سماع

روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند وازینجا ما از ابی سعید خدری و عبدالله ابن عمرو ابن العاص نیز د
دزعم کرده ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع ست و نسائی بلفظ لا یدخل ولد الزانیة الجنة از روایت شعبه
سفیان ثوری از عبدالله ابن عمرو آورده و ابن حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است و شیخ ابو
گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که معنی او این ست که در نیاید بهشت را اگر عمل کند بمثل عمل والدین
و اتفاق دارند بر آنکه محمول بر ظاهر نیست و بعض در تاویل وی گفته که مراد بولد الزنا کسی ست که مواظبت
بر زنا و ملازم ست آنرا چنانکه گفته میشود مرشجعان را بنو الحرب و مرا ولاد مسلمان را بنو الاسلام والله اعلم و در باب

بیان غیبت فاسق

لیس لفاسق غیبة درین معنی چیزی ثابت نشده در نهی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث صحیح
وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی اگر فا
را غیبت کنند و آنچه در دوست از فسق و فجور غایبانه ذکر کنند دران اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویة
حیده روایت کرده لیس للفاسق غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر طبرانی متعدده آورده
آیا میترسید از ذکر فاجر که ذکر کنید اورا بانچه در وست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه
نیز این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ و غیرهم
بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح ست محمول بر
فاسق معلن مجاهر که پرده حیا از روی حال برافگنده و بعلانیه و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد و در غنیه
انتهی نه و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة
لمن لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفی باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی ورود یافته چنانچه
در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمامه امت من سلامت داشته میشوند از غیبت و عیب
کردن مگر آنانکه مجاهر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده که از بیباکی و عدم مبالات است
نهیبت که عمل کند مرد در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بروی آن عمل را و در وقت
صبح دم بر دم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم و بر خود پرده دری کند و درین معنی گفته است سوم پرده بر بیحیائی مه
کدا و میدر د پردهٔ خویشتن ، و علما را اتفاق ست که صحیح ست غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع دا...
و نزد تظلم و نصیحت و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند فضل ست و کفارت غیبت بحلی خواستن
از مغتاب اگر رسیده است بوی والا توبه و استغفار کافی ست و در بحلی خواستن لازم نیست که هم تفصیل آن
بوی بگوید و علی الاجمال کافیست که گوید ترا غیبتی کرده ام ببخش و در بعض احادیث آمده که استغفار کردن
مر مغتاب را نیز کفارت غیبت ست بگوید اللهم اغفرلمن اغتبته و در باب نهی از سب برغیث چیزی ثابت نشده

بیان نهی از سب برغیث

مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المومنین علی آورده که گفت فرود آمدیم
منزلی پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دشنام
مکنید براغیث را که نیکو دابه است که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس که گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا

یا عید اضحی و نزد عائشہ دو زنکه سرود گوینده بودند که تغنی میکردند بانچه باهم گفته بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر مزمار شیطان مزمار شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ابا بکر هر قوم را عیدی ست و عید ما این روز ست و در روایت دیگر آمده که در آمد ابوبکر بر عائشہ و نزد وی دو جاریه بودند که غنا میکردند در ایام منی و دف میزدند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده بود خود را بجامه پس منع کرد ایشان را ابوبکر و کشاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را و فرمود بگذار ایشان را یا ابا بکر که ایام عید ست و آن ایام ایام منی بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که چون ابوبکر صدیق که اسبق و اقدم صحاب ست در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور شیطان گفت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین مگو که این مزمار شیطان نیست و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابا بکر ایشان را ازین که امروز عید ست یعنی این حکم را که حرمت تغنی و تدفیف ست مطلق مدان و عام خیال مکن در روز عید از لهو و سرود اینقدر جائز باشد خصوصاً دختر کان و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار که دران فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص را ابوبکر صدیق چون تقریب نیفتاده بود و سابقاً بیان از جانب شارع نیافته بود نهفته بود اکنون بتقریب وقوع این قضیه معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را منع بران ترغیب نه نمود بلکه تغافل زد و بجهتی دریناب اشارتی فرمود پس نهایت انچه باین حدیث ثابت شود اباحت و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در غیر این اوقات و این معنی نزد انصاف ظاهر ست از حدیث کما لا یخفی و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة ورنة عند مصیبة که گذشت نیز بقول سیوطی صحیح ست و وی گفته است که هرچه در کتاب خود از صحیح مختاره آورده ام صحیح ست دیگر حدیث معازف که در صحیح بخاری آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که در امت من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند حر را بکسر حای مهمله بمعنی فرج که مراد ازان اینجا زناست و حریر را و معازف را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر ست پس اگر استماع معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بران و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مر ابن حزم ظاهری را که از علمای متاخرین محدثین ست و قائل ست باباحت غنا و مزامیر بجهت تعصبی که درین باب دارد سخن ست و شرح و تحقیق این مقام تفصیلی طلبد و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث می آرد که سند آنها را از اول حذف کند گاهی بصیغه جزم و معلوم چنان که ذکر فلان و قال فلان مثلاً و این قسم محکوم علیه است بصحت و گاهی بصیغه تمریض و مجهول چنانکه قیل و یقال و این محل توقف است و مجزوم الصحة نه ولیکن چون وی رحمه الله آن را در صحیح آورده است مشعر ست که اصلش صحیح ست زیراکه وی التزام کرده ست که درین کتاب جز صحیح نیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق اگرچه حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخاری متصلة با سندة یعنی اگرچه بظاهر منقطع آمده اما در واقع متصل اند و این حکم در جائی ست که نسبت برجال حدیث گوید که میان او و ایشان واسطه است اما اگر نسبت بشیخ بی واسطه خود گوید قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد داخل نه این حکم عنعنه دارد

وآن حرام شد اکنون رزق وے از بار سد وجز این کاہے از دست وے نمی برآید اذن میکنی که دف زنم بغیا حشه یا
رسول الله فرمود نه اذن ست ونه کرامت دروغ گفتی اے دشمن خدا خداے تعالے ترا قدرت بر رزق حلال طیب
داد وتو حرام را بجاے آن اختیار کردی اگر بعد ازین این کار کردی ترا چنین وچنان کنم برخیز از پیش من وتوبه کن
الحدیث واکثر مفسرین لهو الحدیث را بغنا تفسیر کرده اند وگفته اند که ابن عباس وابن مسعود سوگند خورده اند
که مراد آنیست وقول فضیل ابن عیاض است الغناء رقیة الزنا ودارقطنی ودیلمی از جابر آورده که چون روز
قیامت شود بگوید حق سبحانه تعالے کجا اند آنهائے که منزه مے داشتند چشم وگوش خود را از مزامیر شیطان
جدا کنید ایشان را در تلهاے مشک وعنبر وبگوئید مر فرشتگان را که بشنوانند ایشان را تسبیح وتمجید من پس بشنوند
با وازہاے خوش که ہرگز کسے مثل آن نشنیده ودر جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است وهم در
جامع الاصول از ابی داؤد ودر مشکوة نیز از احمد آورده که نافع مولاے ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راہے
ناگاه بشنید آواز مزمارے را پس بنهاد ہر دو انگشت خود را در ہر دو گوش خود واز راه بیک سو شد پس تر گفت
مرا بعد از ساعتے آیا می شنوی آن آواز را ومن در آن زمان خرد بودم ودر روایتے آمده که بودم من ردیف
ابن عمر ناگاه آوازے شنید الحدیث وابو داؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم وکرد همچنین که من کردم ودر حدیث وے ذکر آنکه نافع گفت که خرد بودم
نیست ومقصود از ذکر خردی عذر آنست که چرا اورا منع نکرد این احادیث ست که در ذم غنا ومزامیر وملاہے
وارد شده وامثال آن احادیث دیگر نیز آمده از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد وشاید که تو بگوئی شک
نیست که درین میان احادیث ست که محدثین حکم بضعف آن کرده اند وتصریح بصحت آن نموده وبعض ازان
قبیل ست که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتے بدان کرده شد ومدعاے مصنف آنست
که حدیثے صحیح درینباب نیامده اگر آنرا داری بیار تا حقیقت حال معلوم شود بدانکه بعد از قطع نظر ازان که حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسد وحسن بمرتبه صحیح حدیث صحیح درینباب حدیث جاریتین ست که بعض مردم
آنرا در اثبات اباحت نیز بیارند وانصاف آنست که مدلول آن ذم ست مگر در بعض مواضع مثل ایام عید ومانند آن و
الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری ومسلم آمده این ست که عائشه میگوید که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ونزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغناے بعاث پس به پهلو افتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جامه
خواب وبگردانید روے مبارک خود را پس در آمد ابو بکر پس منع کرد مرا وگفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم روا میداری پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روے مبارک با بوبکر آورد وگفت بگذار این دخترکان را
یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکر خله کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند وبود این واقعه روز عید ودر روایت دیگر
آمده که گفت عائشه در آمد بر من ابوبکر ونزد من دو دخترک بود از دخترکان انصار که غنا میکردند بدانچه گفت وگو کرده بودند
بدان انصار روز بعاث گفت عائشه ونبودند آن دخترکان مغنیه پس گفت ابوبکر آیا مزمور شیطان در خانه
رسول خداست وآن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه ہر قوم را عیدی ہست واین
روز عید ماست ودر روایت دیگر آمده که ابابکر در آمد بر عائشه وپیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد وی بود در روز عید فطر

و احوال ایشان راه ندارد و ازان خارج بوده باشند و بالجمله آنچه درینجا منقح میشود اینست که بر حرمت سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقهٔ اتباع ست و هر که آنرا بطریق علم و بحث در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گوست و از هر که بطریق سکر و غلبهٔ شوق و سطوت حال صادر شود معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و تورع بی ملاحظه و مبالات آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده و لیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده است از امیر المؤمنین علی آورده اند که بقومی گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس تجهیم بر ایشان و شدت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید ای قوم که شما برای غیر این کار آفریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آئینه میزدم من این را بروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که وی گذشت بر قومی که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر ست از آنکه مساس کند این را روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و غیر از وی آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نردشیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب بالشطرنج والناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت نظر رحمت بر بندگان خود و نظر نمیکند دران بسوی صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنردشیر گویا که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب شافعی بالجمله رخصتی درین باب هست و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت ست و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث من بدل دینه فاقتلوه صحیح ست احمد و بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت کرده و کلمهٔ من عام ست شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز درین حکم داخل باشد چنانکه مذهب امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان مرأة بعلت ارتداد کشته نشوند اگر توبه کرد فبها والا حبس کنند تا اسلام آرد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از قتل نسا مطلقاً خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل تاخیر اجزیه است بسوی آخرت که دار الجزاست و تعجیل در مردان بجهت خوف شر عاجل ست که محاربه و مقاتلهٔ ایشان ست با اهل اسلام و در نسا صلاحیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ ابن جبل مرفوعاً آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را باسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتده شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرد و بهم بر استتابت اقتصار نمود و زرکشی در شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته که دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسی انتهی و سیوطی از ابو بکر آورده که نسای مرتده را بند میکرد و میفروخت و در قتل مرتده نیز روایت آمده که آن نیز مطعون ست پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا

در بیان تحریم لعب شطرنج

در بیان قتل زن مرتده

وحکم عنعنه نزد بخاری آنست که ملاقات راوی ومروی عنه ثابت شود واین راوی از تدلیس سلامت بود
در حکم اتصال داخل ست والا احتمال انقطاع دارد ومثال این خبر معازف ست که بخاری در اول این حدیث حدثنا یا اخبرنا
وامثال آن نگفته سوق حدیث نموده است وگفته قال هشام ابن عمار حدثنا صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن
بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری
انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والمعازف الحدیث پس
این حدیث متصل ست اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته وگفت قال هشام زیرا که هشام از شیوخ بیواسطه
بخاری ست بی شبهه وملاقات بخاری وسماع وی از وی معلوم ومعروف ست وبخاری از وی احادیث دارد
بصیغه تحدیث سخاوی گوید که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث وبخاری منزه ومبرا است از تدلیس و
هیچ کس اورا بدان نسبت نکرده ووصف ننموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال وعامه علماء
محدثین برین اند الا ابن حزم که درین حکم ودر بسیارے از امور درین مسئله مخالف جمهور افتاده وبراه خلاف
ایشان رفته است وبرظاهر حال آنکه صیغه قال ست استاده وگفته که اتصال اینحدیث معلوم نیست زیرا که بخاری
قال هشام گفته نه حدثنا واز قال هشام سماع اینحدیث از وی صریحاً معلوم نمیگردد ونمیدانند که هشام
از شیوخ بخاری ست واز وی سماع دارد غایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد
نه بقصد تحدیث واسماع از ینجهت قال گفت نه حدثنا وبخاری در صحیح خود امثال این دارد ونکته اینست که گفته شد
وابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عدل روایت کند از کسیکه اورا دریافته است محمول بر لقا وسماع
بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع ست واین تناقض صریح است که این
مرد کرده ووی باینقدر که سخن در اتصال وصحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکه بتعصبی که در اثبات اباحت دارد
بوضع اینحدیث وهرچه درین باب مرویست حکم کرده واز شیخ مصنف در افراط ومبالغه درگذرانیده زیرا که مصنف
میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده ووی میگوید که هرچه آورده اند موضوع ست ومحدثین اورا درین باب
تخطیه عظیم کرده اند واین حدیث معازف را ابن حبان وغیر وی از ائمه حدیث تصحیح نموده اند وگفته که ده کس از
اصحاب هشام از وی روایت کرده وهمچنین از دیگر شیوخ وی مثل صدقه وابن جابر روایات متعدده
آمده اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد ست وتو در کدام جانبی
بدانکه از کسی که براه انصاف واحتیاط رود واز کدر تعصب ومکابره صاف بود درمسئله که در وی نزاع
وخلاف راه داشته باشد باقطع نظر از راجح ومرجوح جز سکوت وتوقف چه صورت بندد ودرین مسئله
هم میان فقها ومشائخ نزاع ست وهم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف وهر که تتبع احادیث واقوال فقها
وسلف کند بداند که متعارف ومشهور میان ایشان حرمت وکراهت آن بود وغایت توجیه وتطبیق آن است که آنرا
مقید ومعلل بطریق لهو ولعب دارند بقرینه آنکه این فعل دران زمان متعارف وشعار اهل فسق وملاهی بود
وچون بعد ازان جماعه از ارباب دیانت وذوق ووجدان وولهِ ومحبت بجهت تصرف وتاثیر که سماع غنا در نفوس
وقلوب دارد واثارت مکامن دلواطن مواجید واحوال کند دران افتادند ولهو ولعب گرد سراپرده افعال

اعمال

پس چون وے نفی صحت کند درجۂ اعلا را کند ازان وہنوز صحت وے از امثال عقیلی متوقع ست بخلاف آنکہ عقیلی
وامثال وے این عبارت راگویند نفی مطلق مرتبۂ صحت بود وازان بطلان آن لازم آید وگفت کہ شیخ ابن حجر
گفتہ وبہرحال موقوفش ثابت است واللہ اعلم ودرباب ذم کسب وفتنہ مال چیزے ثابت نشدہ درفتنہ مال فی الجملہ
احادیث صحیحہ واقع شدہ ونص قرآن بدان ناطق ست وچون در مدح کسب حلال وترغیب دران احادیث
صحیحہ ورود یافتہ آنچہ در ذم مطلق آن واقع شدہ باشد ضعیف بود یا موضوع وماناکہ مراد آنست کہ چون دراحادیث
درترغیب زہد وتوکل وترک دنیا ومتاع آن مبالغہ کردہ اند باید کہ از اطلاق آن چنان معلوم نشود کہ مگر کسب کردن
مکروہ وممنوع بود واز مال ومنال بکلی اجتناب شرط ست بعضے ازان احادیث ثابت نیست وآنچہ ثابت ست
محمول ست برآنچہ مفہوم میشود از احادیث صحیحہ کہ توسط واقتصاد ست ودنیا واموال ہم مذموم ست وہم محمود وتوسط
واقتصاد درہمہ جا محمود ومرغوب ست چنانچہ قول وے ودرباب ترک اکل وشرب از مباحات چیزے صحیح نشدہ
ونیز دریں مثل ہمین معنی محمول ست قولہ تعالے ۔ کلو من الطیبات واعملوا صالحا ۔ فافہم ودرباب حجامت واختیاران
دربعض ایام وکراہیت ان دربعض چیزے ثابت نشدہ وآنچہ ثابت شدہ است دریں باب آنست کہ امثل
بالحجامۃ وحدیث ... کہ الشفاء فی ثلثۃ شربۃ عسل وشرطۃ محجم او لدغۃ بنار ذکر حجامت واین
دو حدیث واحادیث دیگر کہ دریں باب وارد شد سابقاً درباب طب ومعالجۂ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امراض را
مذکور شدہ است اما در اختیار حجامت دربعض ایام وکراہیت آن دربعض نیز احادیث مرویست ولیکن بصحت نرسیدہ
صاحب مشکوۃ از حدیث ابن ماجہ از نافع از ابن عمر آوردہ کہ گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ میگفت حجامت بر ناشتا انثل وانفع ست وزیادہ میکند عقل را وحفظ را پس ہرکہ خواہد کہ حجامت کند روز
پنجشنبہ کند بنام خداے عزوجل وپرہیز کنید حجامت کردن را روز جمعہ وروز شنبہ ویکشنبہ وحجامت کنید روز
دوشنبہ وروز سہ شنبہ وپرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ زیراکہ وے روزیست کہ رسیدہ شدہ دروے بلا ایوب
وپیدا نمیشود جذام ونہ برص مگر در روز چہارشنبہ وانحدیث را درمقاصد از حاکم از عطا ابن خالد از نافع از ابن عمر
تا پرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ آوردہ ودر روز سہ شنبہ گفتہ کہ وے روزیست کہ صرف کرد حق تعالے دروے
بلا را از ایوب واصابت بلا بوے در روز چہارشنبہ ذکر کردہ وگفتہ کہ سند وے ضعیف ست وگفتہ کہ حدیث
ابن ماجہ از سعد ابن میمون از نافع ست وذہبی گفتہ کہ وے مجہول ست انتہی ودر مشکوۃ نیز از حدیث احمد وابی داؤد
از زہری مرسلاً آوردہ کہ ہرکہ حجامت کند روز چہارشنبہ یا روز شنبہ وبرسد او را برص باید کہ ملامت نکند مگر نفس خود را
وابو داؤد گفتہ کہ اسناد این صحیح نیست وآز معقل ابن یسار آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حجامت روز سہ شنبہ دہ ہفدہم ماہ دواست مردای سنہ را وگفتہ کہ روایت کرد اینحدیث را حرب ابن اسمعیل صاحب احمد
واسناد او قوی نیست ورزین مانند این از ابی ہریرہ آوردہ واز حدیث ابی داؤد از کبشہ بنت ابی بکرہ آوردہ کہ گفت پدر
من نہی میکرد اہل خود را از حجامت روز سہ شنبہ ومیگفت کہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز
سہ شنبہ روز خون ست یعنی غلبۂ خون ودروے ساعتے ست کہ ساکن نمیشود خون دروے یعنی اگر حجامت یا فصد
کند دروے بسا کہ بہلاکت انجامد بجہت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشروح ودریں دو حدیث ایما ست بتعارض مینماید۔

در بیان ذم کسب و فتنہ مال

در بیان ترک اکل و شرب از مباحات

در بیان اختیار حجامت در بعض ایام و کراہیت آن در بعض

وحدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمد و نزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نساء ست

چنانچه در هدایه گفت پس قیاس مع حدیث نهی از قتل نسا گردد فتدبر و در باب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن

در بیان مقتول که یافته شود در میان دو قریه

از قرب بها چیزے ثابت نشده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکور ست که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد و برو قتیلے باشد پس قسامت بر قریه است که نزدیکتر باشد از وے وقسامت آن بود که مرده که اثر جراحت داشته باشد در محله یافته شود وقاتل او معلوم نباشد و اولیاے وے دعوی کنند خون او را بر اہل محله وگواہان نداشته باشند پنجاه مرد را از محله سوگند دهند که بالله ما نکشته ایم او را و نمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خورند حکم کرده شود بر اہل محله بدیت مقتول واین حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است وحکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتفصیلے که در مذہب ہر یک مذکور ست اما این مسئله که اگر مقتول درمیان دو قریه یافته شود ضامن میگردد دیت او را قریه که نزدیکتر ست مختلف فیه است مذہب حنفیه آنست که مذکور شد ودلیل برین حکم در ہدایه حدیث مے آرد ودر حاشیه وے از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری ست که قتیلے را نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند که درمیان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد ودر مبسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکے ازان دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت ودیت بر اہل آن قریه ودر تنزیه الشریعه میگوید که الحدیث ابی سعید را عقیلی آورده وگفته که در وے ابو اسرائیل ست ومنفرد ست باین ولا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسنده والبزار وابو اسرائیل از رجال ترمذی ست وشیعی غالی ست اما کذاب نبود وامام احمد گفته که یکتب حدیثه وابن معین توثیق کرده ست او را والله اعلم ودر جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبد الرزاق وابن ابی شیبه وبیهقی که کشته یافته شد میان وادعه وشاکر که نام دو موضع ست پس امر کرد امیر المومنین عمر ابن الخطاب که قیاس کنند میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت وضامن گردانید اہل وادعه را دیت وے ودر روایت دیگر ہم از شعبی بروایت سعید ابن منصور وبیهقی آورده که کشته یافته شد در خربه وادعه ہمدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب بقسامت وروایت اول تفصیل این روایت ست ودر روایت دارقطنی نیز مانند این آمده وگفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم منکر ست ودر اسناد وے عمر ابن صبیح ست ووے متروک ست باتفاق ودر روایات آمده است که اہل وادعه گفتند یا امیر المومنین سوگندہاے ما منع نکرد از اموال ما فرمود همچنین ست حق ودر روایتے حکم نکردم بر شما مگر بحکم پیغمبر شما صلے الله علیه وآله وسلم واز امیر المومنین علی نیز آمده که گفت ہر قتیلے که یافته شود میان دو قریه پس ضمان بر اسبق آن دو قریه است یعنے اقرب آنہا رواه عبد الرزاق

فی الجامع وشیخ مصنف میگوید که این روایت ثابت نشده والله اعلم ودر باب من اہدیت له ہدیة وعنده جماعة فهم

در بیان شرکت همنشینان در هدیه

شرکاؤه چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود وعبد الرزاق وطبرانی وابو نعیم در حلیه از ابن عباس وطبرانی واسحق بن راہویه وابو بکر از حسن ابن علی وعقیلی از عائشه کلهم مرفوعاً آورده وعقیلی گفته که صحیح نشده درینباب از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چیزے وهمچنین گفته بخاری بعد از آوردن او این حدیث را تعلیقاً وگفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته همنشینان وے شریکان وید ولیکن صحیح نیست وگفت صاحب مقاصد که این عبارت از مثل بخاری تقاضاے بطلان نکند بخلاف از عقیلی انتهی یعنے درجه صحیح بخاری اعلا وارفع ست

مبحث مرگ ناگهانی

صحیح غریب ست وازحاکم در مستدرک نیز آورده وانحدیث را از عبدالغنی بن سعید در ایضاح الاشکال واز ابن ماجه
واز ابن عساکر وطبرانی وحاکم از ابن عباس واز ابن نصر از ولید بن عبدالله ابن ابی مغیث نیز آورده وجزری در حصن حصین
این را از سنن ابن ماجه وصحیح ابن حبان وصحیح مستدرک حاکم نیز آورده واز انچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم
صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
درصورت دعاست برفع یدین نه مطلقاً چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم ودر باب مرگ ناگهانی
چیزے صحیح نشده وحدیث اخبار راحة المومن واخذة اسف للکافر ثابت نشده درجامع الاصول ازحدیث ابی داؤد
از عبدالله ابن خالد السلمی از مردے از اصحاب رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم آورده که گفت رسول خدا صلے الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر ورحمة للمومن مرگ ناگهانی گرفتن غضب ست مرکافر را ورحمت ست
مومن را واز عائشة رضی نیز مانند این آورده ودر مشکوة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابوداؤد وزیادت کرد بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود اخذة
اسف للکافر ورحمة للمومن وسیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد وبیهقی از عائشة رض آورده که گفت موت الفجاءة
اخذة اسف وسخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمومن واسف علی الفاجر وگفته که روایت کرد این را
احمد از عائشة رض بسند صحیح ولفظ او انیست واخذة اسف للکافر وگفته که درین باب حدیث از انس وابن مسعود نیز آمده

مبحث حرب زبیر

ودر باب ملاحم وفتن انچه میکنند که امیر المومنین علی زبیر گفت رو نشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنک علے وانت له ظالم ثابت نشده واهل حدیث تصحیح آن کرده اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی رض بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا تو میدانی که بودم
من وتو در سقیفة بنی فلان دبیکدیگر معانقه ومداعبت میکردیم تاگاه بگذشت بر ما پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم
وفرمود گویا دوست میداری تو او را گفتم چه مانع ست چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آئینه قتال میکند
وے ترا وحال آنکه وے ظالم ست پس گفت زبیر بعلی رض بخدا یاد دادی تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم من پس بازگشت
واز زبیر برگشت وازبیهقی از ابوالاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی رض واصحاب وے از طلحه وزبیر نزدیک آمدند
وصفهاے جنگ بهمدیگر رسیدند علی رض بیرون آمد ووے سوار بود بر بغلهٔ رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم پس فریاد زد
وگفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی رض یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا الله یاد داری آن روز
را که گذشت بر ما رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وما در فلان جاے بودیم پس فرمود آن حضرت صلے الله علیه
وآله وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی رض را وگفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را وابن عم خود را ووے بر دین
من ست پس از ان گفت یا علی رض دوست میداری زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمهٔ خود را
ووے بر دین من ست پس فرمود آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم یا زبیر اما والله هر آئینه قتال میکنی تو او را و
حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بعلی والله بتحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از ان باز که شنیدم از رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم والان یاد آمد مرا بخدا سوگند که تا آنکه نکنم با تو این گفت وبرگشت پس برسید پسر وے عبدالله
ابن الزبیر چه شد ترا اے پدر که برگشته از جنگ آمدی [illegible]

مگر آنکه اینحدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قیل والله اعلم و عادت شریف در حجامت
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده در حدیث ابی داوٗد آمده که آن شفاست
مر هر درد را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اوّل ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سردی
و اوساط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داوٗد از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در اخدعین و کاهل بود و آمده است که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بر هامه خود یعنی وسط رأس
مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبر بِش داده بودند حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر هامه بے علت زهر کردم
پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز رواه رزین و در مقاصد گفته که دیلمی
از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان ست تجنب کنید از ان و
خطیب گفته که ابن واصل متهم ست بوضع و بتحقیق حجامت کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از دردے که داشت و روایت کرده شده است که وے صلے الله علیه وآله وسلم حجامت کرد بر هامه و کتفین خود و طبرانی
در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سر نافع ست از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این
احادیث بصحت نرسیده و لهذا استعارض نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول ست و جز حدیث
مسلم که من احتکر فهو خاطئ چیزے صحیح نشده و آن را بعضے منسوخ ست و بعض حمل بر ان میکنند که چون ز ر با نگار
باشد باهل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم فرمود بد بنده است محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالے نرخها را محزون گردد و اگر گرانی
آرد خوش شود و ابن ماجه از عمرؓ آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرندهٔ غله در بازار مثل
مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام
را مبتلا سازد او را خدائے تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
آنرا قبول کرده نشود از وے رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده
و در حدیث احمد و مسلم و ابی داوٗد و ترمذی از ابن عمر آمده که لایحتکر الا خاطئ احتکار نکند مگر خاطی یعنے گناهگار و در روایت
از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطئ و شیخ مصنف غیر اینحدیث را صحیح نمیگوید و آنرا نیز
میگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکے آن احادیث را که ناسخ این حدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تقیید حرمت احتکار
بز یانکار بودن او باهل بلد در کتب فقهیه مذکور ست و نیز گفته اند که احتکار بخریدن غله است از بازار و اگر در ملک وے
از زراعت و مانند و آن در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعا حدیثے صحیح شده در جامع الاصول
از حدیث ترمذی از امیر المومنین عمرؓ آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وقتیکه برمیداشت دو دست
خود را در دعا فرو دنمی آورد تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روے خود را و در روایتے رد نمیکرد بهر دو دست تا مسح میکرد
و صاحب مشکوٰة از حدیث ابی داوٗد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم سوال کنید
خدائے تعالی به بطون کفهاے دست خود و سوال نکنید او را به پشتهاے دست و چون فارغ شوید مسح کنید به پشتهاے
خود رویهاے خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که اینحدیث

در بیان احتکار

[illegible]

از تلاوت وحل بدان بجانی آرد و دیگر مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مردے صالح درمیان قوم بد این حدیث را سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی ہریره آورده وگفته که غربا چهار اند مسجد در محله قومے که در وے نماز نگذارند زیاده کرده و در تنزیه الشریعة از حدیث ابن حبان از ابی ہریره آورده که چون سنه ثلثین ومائة شود حمار چیز غریب باشند در دنیا وگفته که دارقطنی گفته است که بلیه درین حدیث از محمد ابن علی صوریست و درباب ظهور آیات بعد از دویست سال چیزے ثابت نشده از ظهور آیات صغرے وکبرے قیامت خبر داده اند و احادیث دران خارج از حد احصاست ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعة آورده که ابن جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وے کریمیست و تعقب کرده شده است بانکه ابن ماجه آنرا روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذہبی گفته که در وے عون بن عماره است و وے ضعیف ست انتهى و درباب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم جرو کلب خیر له من ان یربی ولدا وحدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزے ازین احادیث ثابت نشده در مقاصد حسنه حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده بزیادة ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکے از شما سگ بچه را بهترست مر او را از تربیت اولاد که از صلب وے باشند و در تنزیه الشریعة باین لفظ آورده لان یربی احدکم بعد ستین ومائة الحدیث وگفته که روایت کرد این حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت وے حکم ست و تعقب کرده شده است باین که ابو داؤد و ابن ماجه از وے روایت دارند و مر این را طریقے دیگر نیز هست که طبرانی بوے روایت کرده ولیکن ذہبی گفته که وے موضوع ست وابونعیم در حلیه از حذیفه نیز آورده و ابن جوزی آنرا از واهیات شمرده وحاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة وکثرة التجارة تا آنکه گفته ولان یربی الرجل جروة الحدیث ولیکن تضعیف کرده وبالجمله آنرا طرق است وهمه ضعیف وبعض منجر ببعض چنانکه حدیث حذیفه خیرا ولادکم بعد اربع وخمسین ومائة البنات و خیر نسائکم بعد الستین ومائة العواقر اخرجه الدیلمی وبالجمله مضمون این اشارت ست بفساد زمان و اختیار وحدت وغربت در وے وهرچه درینباب وارد شده است هرچند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ و امثال آن معاضد ومؤید آنست وقد سبق واما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا قیظ بفتح قاف وسکون تحتانیه وظاے معجمه بمعنی گرماے سخت وغیظ بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه وظاے معجمه اندوه سخت مقصود آنست که در آخر زمان اسباب عیش وعشرت وآسایش وراحت همه بواعث اندوه ومحنت وشدت شوند چنانکه مطر حکم قیظ گیرد و ولد موجب غیظ شود و درباب تحریم قراءت قرآن بالحان وتغنی چیزے ثابت نشده بر خلاف آن روایت صحیح وارد ست وهو ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم دخل مکة یوم الفتح وهو یقرأ سورة الفتح ویرجع وقال الراوی الترجیع آآآ چون احادیث در نهی وترهیب از قراءت قرآن بغنا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی وبیهقی از حذیفه آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل کتاب واهل عشق وسرانجام ست که بیاید بعد از من قومے که ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا ورهبانیت ونوح در نمیگذرد قرآن از حنجرهاے ایشان ودر فتنه است دلهاے ایشان ودلهاے کسانیکه خوش میآید کار ایشان را

بیان ظهور آیات بعد از دویست سال

بیان حدیث اولاد در آخر زمان

بیان تحریم قرائت قرآن بالحان وتغنی

شنیده بودم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی و حال آنکه تو ظالمی اکنون قتال میکنم او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح بین الناس آمده بودی تا خدای تعالی اصلاح دهد اینکار را گفت اکنون خود سوگند خورده‌ام که قتال نکنم گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را و بایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر رضه غلام خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم بسکید گر سوار شد بر اسپ خود و برفت و آورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان علی بود و برفت و هم در نماز سر او را ببرید و نزد علی رضه آمد و استیذان نمود حضرت امیر رضه او را اذن درآمدن نداد و گفت شنیده ام من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار و در روایتی آمده که ابن جرموز آمد گفت بشارت باد ترا القتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بدوزخ و نیز آورده اند که چون ابن جرموز آمده با وی شمشیر زبیر بود گفت علی رضه این آن شمشیر ست که بسیار دور کرد از وجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرب واندوه را و در روایتی بسا کربتی که کشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و در باب ظهور آیات در شهور و آنکه مرویست که تکون فی رمضان هدة و فی شوال همهمة الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده و مجموع باطل ست نعیم ابن حماد و حاکم از ابی هریره آورده که فرمود پیدا شد هدة یعنی آوازی هائل از آسمان در ماه رمضان که بیدار میکند نائم را و میترساند بیدار را پس از آن ظاهر میشود عصابه در شوال پستر پیدا میشود آوازی پنهان در ذی القعده پستر سلب کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پستر دریده میشود محارم در محرم پستر پیدا شد موت در صفر پستر تنازع میکنند قبائل در شهر ربیع بعد از آن عجب کل العجب از جمادی و رجب پستر چنان شود که ناقه پالان کرده شده بهتر باشد از دسکره که کم میکند صد هزار را حاکم گفته است که این حدیث غریب المتن ست و ذهبی گفته که موضوع ست و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده کذا ذکره السیوطی و در تنزیه الشریعه نیز مانند آن آورده و مثل آن سخن کرده والله اعلم

در بیان ظهور آیات در شهور

و در باب ذم المولودین بعد المائة چیزی ثابت نشده و در تنزیه الشریعه آورده لا یولد بعد المائة مولود لله فیه حاجة و گفته که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسی گوید که اسناد وی صحیح ست گوئیم که در وی عنعنه است پس احتمال دارد که یکی از آن شنیده باشد از ضعیف یا کذاب و نام او را اسقاط کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیاری از ائمه و سادات زائیده شده اند بعد از مائة و در باب وصف آنچه بعد از صد و سی سال و صد و شصت و دویست سال و سیصد سال واقع خواهد شد و مدحت آن قوم و مدح انفراد و تجرد در آن وقت مجموع باطل و مفتری ست و حدیث الغربا ثلثة قرآن فی جوف ظالم و مصحف فی بیت لا یقرأ فیه و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث در خبر دادن حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از احوال امت و ظهور فتن و تغیر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بدعت علی العموم و بخصوص از احوال خوارج و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت امت بانفراد و تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت با خلق و فرار از فتن بسیار واقع شده و از حد احصا خارج بحیثیتی که قدر مشترک از آن و اصل بحد متواتر توان گفت و بعد از آن در صحاح نیز آمده و اما اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده و احتمال دارد یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعیین وقت نظر بحاله معلوم شده باشد و اما حدیث الغربا ثلثة یعنی غربا در عالم سه کس اند یکی قرآن در جوف ظالم که حق آن

در بیان ذم مولودین بعد صد سال

چیزے ثابت نشده درین باب نیز تمسک بکتاب مثل قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار، و بسنت آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم که در مواضع عدیده اجتهاد وقیاس از وے صلے اللہ علیه وآله وسلم وصحابه آمده تمسک کرده اند چنانچه در روایتے از ابی داؤد از ام سلمه آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم که حکم میکنم من میان شما اگر برائے خود در انچه وحی کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم کنم مر او را بچیزے از حق برادر وے قطع میکنم برائے وے مگر قطعۂ از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزے از رائے خود نیستم من مگر بشر و در روایت احمد آمده اخطی واصیب واین در امور دنیاوی ست و وقوع این در قصه تابیر نخل ست و عمده درین باب حدیث معاذ بن جبل ست که چون فرستاد آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم او را به قضاے یمن فرمود بچه حکم میکنی وقتیکه عارض شود ترا حکمے گفت حکم میکنم بکتاب خداے عزوجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم میکنم بسنت رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برائے خود و تقصیر نمیکنم دران پس زد آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بر سینه وے و فرمود الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله لما یرضی به رسول الله رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن زید آورده که گفت نبود تا را حکمے و نبودیم ما درین مقام پس از ان تقدیر کرد خداے عزوجل برانکه رسیدیم ما بجائے که مے بینید شما پس هرکه از شما عارض شود مر او را حکمے بعد ازین باید که حکم کند بانچه در کتاب خداست و اگر بیاید او را امرے که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند بانچه حکم کرده پیغمبر او صلے اللہ علیه وآله وسلم و اگر بیاید امرے که نیست در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وے و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برائے وعقل خود و نگوید که من میترسم از حکم کردن زیرا که حلال بین ست و حرام بین و میان حلال و حرام امورے اند مشتبه میان آنها بگذار چیزے را که در شک اندازد ترا و برو بآن جانب که در شک نیندازد و از شریح آورده که نوشت بسوے او عمر ابن الخطاب که حکم کن بانچه در کتاب خداست و اگر نباشد در کتاب خداے عزوجل حکم کن بدانچه سنت رسول وست صلے اللہ علیه وآله وسلم و اگر نباشد نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول او حکم کن بانچه حکم کرده اند بدان صالحان و در روایت ابن ابی شیبه وابن جریر آمده نظر کن در انچه اجتماع کرده اند بران مردم و بگیر آن را و اگر نباشد آن حکم در انچه حکم کرده اند بدان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برائے تو والسلام این قول عمر رضی الله عنه ناظر ست در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول وی که ابو داؤد روایت کرده که گفت بر منبر ایها الناس نبود رائے پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم مگر صواب زیرا که حق تعالے مینمود او را و نیست از ما مگر ظن و تکلف دانا که مراد وے رضی الله عنه ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراس ست درین باب و عدم جرأت و شتابی دران نه منع و نهی از ان بدلیل احادیث دیگر که درین باب از وے رضی الله عنه بروایت شریح و غیر وے آمده و در وے امر باجتهاد و رائے کرده و در روایتے آمده که بشریح نوشت که اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وے و احکام ائمه هدی اختیار داری اگر خواهی مشاورت کن بمن و نمی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه مسلم دارم آن را ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فی الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصه دارد که بے ضرورت جرأت و تکلف بران نتوان کرد و اما بحدیثے که در شان مجتهد واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داؤد آمده که اگر مجتهد صواب کند دو اجر دارد و اگر خطا کند یک اجر استدلال

نیز درحدیث آمده است که از علامات قیامت ست که گرفته شود قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز کسی را که نه افقه باشد و نه اقرا قوم و نه افضل ایشان را مگر بجهت همین که غنا کند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریم قرأت قرآن بالحان و تغنی حدیثی بصحت نرسیده و تمامه این مبحث سابقاً در فصل عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در قرأت قرآن گذشته است فتذکر و در باب آنکه الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی ست مثل قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وقوله سبحانه ویتبع غیر سبیل المومنین الآیة وقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة و احادیث نیز درین باب آمده ومشهور از آن این دو حدیث ست اول لا تجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بتحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعا نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نگردانند اهل باطل را بر اهل حق و اجماع نکنید بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خدای تعالی جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت و ید الله بر جماعت ست و هرکه جدا افتد از جماعت جدا افتد بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیاء مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان داد امت مرا ازین که اجماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد مرا پروردگار این سوال را و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود وطبرانی در معجم کبیر وابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصره غفاری بلفظ سألت ربی ان لا تجتمع امتی علی ضلالة فاعطانیها وطبرانی وابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلاث وذکر منها وان لا تجتمعوا علی الضلالة و ابونعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیاء در مختاره از ابن عمر مرفوعاً آورده ان الله لا یجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا وان ید الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و همچنین ست نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتی و روایت کرده ابن ماجه از انس مرفوعاً امت من جمع نمیشود بر ضلالت و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود سواد اعظم را و غیر این طریق بسیار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المتن ست و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی صلی الله علیه وآله وسلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون برسیده شود یکی از شما باید که نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزی که اجماع کرده اند مسلمانان بران و الا اجتهاد کند انتهی و دیگر حدیث ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات زیاده آمده و ما رآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی وابونعیم وبیهقی و تحقیق آنست که این قول موقوف ست بر ابن مسعود والله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لا یزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حد احصا و حاصل حد تواتر معنوی و در بخاری و مسلم نیز بعض الفاظ آمده و تحقیق این مبحث در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

قبول کنید والا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طیبی در اصول حدیث روایت کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه وبرین وجه مخالفت احادیث مذکوره وبطلان معنی که اراده کرده اند لازم نیاید ولیکن این مشکل میشود که تواند که در کتاب الله امری نباشد متعلق بانچه وارد شده است در وی حدیث لا نفیا ولا اثباتا پس موافقت ومخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود وا نیست مراد بانچه بعض گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصا یا استنباطا خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید آمده است وما آتاکم الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی ماخوذ است از الله تعالی بامر قرآن فافهم ودر بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه وخذوا به حدثت به او لم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق است تصدیق کنید واخذ کنید آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت وصدق حدیث اینست که موافق حق باشد وشاید که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد ودر مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد وعقیلی در ضعفا وابو جعفر ابن البختری در جزو ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند واین شدید الضعف ومنکر است وعقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی ودر تنزیه الشریعه گفته که یحیی گفته که این حدیث را نیز زنادقه وضع کرده اند ودر روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته او لم اقله فانی اقوله وما اتاکم من شر فانی لا اقول الشر اخرجه احمد وابن ماجه واخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا واخرج احمد والبزار اذا سمعتم الحدیث عنی تعرفه فاو تنکر الحدیث انتهی وانها همه راهی بتجویز وضع حدیث برای ترغیب وترهیب دارد همانا جماعه که آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود وبالجمله مدار ومعیار صحت حدیث وعدم آن نزد علما اسناد است نه چیزی دیگر الا آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد وآنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم ودر باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد نشده معنی نبیذ سابقا معلوم شده است وحل نبیذ چون بجوشد وسخت نگردد وبحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه واعتقاد حلیت آن از علامات سنت وجماعت داشته اند واما اگر سخت گردد وبحد اسکار برسد اکثر بر آنند که حکم خمر دارد قلیل وکثیر وی حرام است ونجس ونزد امام ابو حنیفه حرام است بعلت سکر چنانکه حکم سایر اشربه غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو ولعب نباشد واین باب را تفصیلی است در فقه از انجا باید طلبید ودر ابتدای اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند یا بجهت بقای اثر خمر در ظروف ومزج آن بآنها یا بجهت تشبه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت قلع وحسم ماده وتشدید ومبالغه دران تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود نیز حرام گشته بود وهر مشروب که دران بکنند وچون امر شریعت استقرار یافت وشرب خمر بالکلیه متروک شد امر باباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که شاهد شدیم ما تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما وشاهد شدیم ما تحلیل آنرا ویاد داشتیم ما آنرا وفراموش کردید شما رواه ابن جریر واز امیر المومنین عمر می آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید را تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکمهای ماست از گوشتهای شتر تا ایذا نکند ما را واگر در شک می اندازد شما را چیزی باید که مزج کنید بآب آنرا رواه ابن ابی شیبه واز ابن عمر می آرد که مذکور شد نزد وی نبیذ گفت

در بیان تحلیل نبیذ

برحجیت قیاس نتوان کرد زیراکه اجتهاد عام تر از قیاس ست تامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما و تاویل و تطبیق آن ایکدیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد ست که تعدیهٔ حکم اصل ست بفرع بعلت و در احادیثے که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برائے متعین ست که بقیاس ست فقد برود در باب

اذا سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علے کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه حدیثے ثابت نشده و این حدیث از اوضع موضوعات ست بلکه خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده که یکے از شما را باید که نیابم تکیه زده بر تکیه گاہے وحدیثے از من بوے رسانند پس وے گوید که ما این حکم را در قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است ومثل آن با آن بهم اینحدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثے را عرض کنید آن را بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوے قبول کنید آنرا وگرنه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی وسمویه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثے علے کتاب الله فان وافقه فمنی وانا قلته ونیز از طبرانی از ابن عمر آورده که گفت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پرسیده شدند یهود از موسے پس بسیار گفتند از و وزیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند ونزدیک ست که فاش گردد از من احادیث پس هرچه بیاید شما را از حدیث من بخوانید کتاب خدا را عزوجل و اندازه کنید بدان انچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا و انچه موافق نیست من نگفته ام و در بقا صدحسنه این را زیاده کرده که پرسیده شده نصاری از عیسے پس بسیار گفتند در وے وزیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند وگفته که پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از ینحدیث گفت این حدیث بطرق متعدده آمده وخالی نیست از مقال وآورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل انتهی ونیز سیوطی از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ ستکون علے رواة یروون الحدیث فاعرضوا علے القرآن فان وافقت القرآن فخذوها والا فدعوها و در مختصر طیبے آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و شیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات ست یعنی ظاهرست وضع او در غایت ظهور و از سیاق کلام وے و کلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع اینحدیث بجهت بطلان معنے ومخالفت اوست مر احادیث صحیحه را زیراکه در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابوداؤد و دارمی و ابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده که فرمود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا و آگاه باشید که داده شد مرا قرآن ومثل قرآن ست با وے ومماثلت در بودن اوست وحی که وما ینطق عن الهوے ان هو الا وحی یوحے یا در بودن او مثبت احکام وسبب هدایت انام یا در کثرت و مؤید این معنی ست انچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل قرآن ست بلکه اکثر ونیز مخالف ست آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد وابوداؤد و ترمذے وابن ماجه و بیهقی آمده که یکے از شما را باید که نیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه ازینجا لازم می آید که ثابت نشود حکمے از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم وثابت نشود هیچ حکمے مگر بکتاب الله واز ضروریات دین ست که نه اینچنین ست اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند معنوی اینی برانست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنے اگر یافته حکم در قرآن قبول کنید واگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد

در بیان حدیث اذا سمعتم عنی حدیثا الخ

باشد

رود در طاعت خداے عزوجل در آید نترل خود را و حال آنکه نیست بروے هیچ خطیئه مطالبه کند او را خداے تعالے بدان وگفته که در اسناد وے سیف ست ومران حدیث را طریقے دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسارعت کنید بخیر برو ید تهی پاے زیرا که حق تعالے مضاعف میگرداند اجر او را بر متنعل طبرانی اینحدیث را آورده ودر وے سلیمان ست و سیوطی وبلقینی او را مقرر داشته اند وحکم بوضع نکرده و نیز آورده که نمود وے صلے الله علیه وآله وسلم خبر داد مرا جبرئیل که خدا تعالی نظر میکند بسوے بنده که خود که میرود تهی پاے در طلب خیر ودر وے نیز سلیمان ست و نیز آورده که کسے که برود بسوے خیر تهی پاے گویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند براے وے ملائکه وتسبیح میکنند اعضاے او اینحدیث را ابن جوزی آورده وگفته که در اسناد وے مجاهیل اند وگفته که ابن جوزی گفته است که بعضے از طلبه علم را دیدم که تهی پاے سیر میکنند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منزه است از وے شریعت زیرا که تهی پاے رفتن ایذا میکند چشم را و پاے را وممکن نیست باوے توقی واحتراز از نجاسات واگر باشند آن جماعت که این احادیث صحیح نیست وتهی پاے رفتن متضمن شهرت تبرهست هرگز آنرا نکنند فلسد در العلم والعلماء انتهی واما تملق در طلب علم هم در تنزیه الشریعه مے آرد که لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم ومیگوید که روایت کرده اینحدیث را ابن عدی فی الکامل واز معاذ واز ابی امامه واز ابی هریره بلفظ لاحسد ولا تملق الا فی طلب العلم وهر یکے ازین اسانید جا ماند مطعون وبیهقی نیز حدیث معاذ وابی هریره را روایت کرده وتضعیف نموده وگفته که روایت کرده شده است از وجوه وهمه ضعیف اند وروایت کرده است دیلمی هر که پست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت با آن کسانیکه امتحان کرده است حق تعالے قلوب ایشان را براے تقوی واما اصحاب من ونیکی نیست در تملق وتواضع گر درانچه براے خدا است یا طلب علم ست واین حدیث نیز ضعیف ومنکرست واما در عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه ودر وے مطعونانند وانچه معروف ست آنست که این قول مکحول شامی ست وروایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری وروایت کرده ابن نجویه از قول مجاهد موقوف بر ابن عباس نیز آورده واسناد وے متهم ست وروایت کرده از ابی امامه مرفوعا که بدترین مردم از خداے عزوجل روز قیامت دو کس اند یکے مردیست که مجالست میکند با مرادهر چه میگویند از ظلم وجور تصدیق میکند ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل ومواسات نمیکند میان ایشان ومراقبت نمیکند خدا را در یتیم ودر اسناد اینحدیث مجهولانند ونیز آورده که بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم وغلظت وشدت مینمایند بر مسکین ودر اسناد وے سیف وسعد اند وسعد متهم ترست درینجا زیرا که میگویند که روزے پسر وے بر وے گریان آمد پرسید که چه شتر اکه میگوئی ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزاے زدن وے ویرا میدهم پس وضع کرد اینحدیث را وگفت حدثنا فلان الخ واما در دعاے فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم جمع شوید وبر دارید دستهاے خود را پس جمع شدیم ما وبرداشتیم دستهاے خود را پس گفت خداوندا فقیر گردان معلمان را تا نزود قرآن وغنی گردان علما را تا نزود دین ودر اسناد این نیز مجهولانند وذهبی گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد ابن واقد ست واما در مدح معلمان ودعاے نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کهنه میشود ذکر یعنے قرآن نو میگردانند او را واعطا کنید بر ایشان واجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از خواب ومعلم چون بگوید مر صبی را که بگو بسم الله الرحمن الرحیم

حرام نگردنیدان را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن درافتادند اصحاب وے و جزا خیر پس منع نمیکرد ایشان را
ازان رواه ابن جریر واحادیث درین باب کثیر ست و بالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف
مطلقاً وقوع یافته بود در آخر رخصت واباحت یافت و در مشکوٰة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نهی کرده بودم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نهی کرده بودم از
نگاهداشتن گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاهدارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک
اکنون بنوشید در همه ظروف که خواهید و منوشید مسکر را انتهی و امر بانتباذ در مشک بجهت آن بود که مشک آب را سرد
میگرداند پس نبیذ در وے شدت نمی یابد آنچنان که در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر نبیذ شده او یابد
هر چند که بیش از سه روز بود حرام است واگر سه روز بگذرد و شدت نیابد در انجا اختلاف ست و در انتباذ براے
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احادیث صحیحه آمده و در مشکوٰة از حدیث مسلم از انس رضی آورده که گفت تحقیق نوشانیده ام
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم باین قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل و نبیذ و آب و شیر و از عائشه رضی
آورده که گفت بودیم ما که نبیذ مے انداختیم براے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشکے که می بستیم دهن آن را
از بالا و مر آن مشک را دهنے بود در پایان یعنی سوراخے که از وے آب توان خورد نبیذ میساختیم براے وے بامداد
و مینوشید شبانگاه و میساختیم شبانگاه و مینوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ
براے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول شب و مینوشید در وقت صبح آن روز و شبے که بعد از وے
می آمد و فرداے ان روز و شب دیگر و فرداے دیگر تا وقت عصر اگر باقی میماند چیزے ازان مینوشانید خادم را یا امر
میکرد بریختن آن انتهی غالباً شبهتے پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت و الا نجادم چون وادے یا مراد آن باشد
که اگر مسکر میشد میریخت وگرنه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودے و ریختن از جهت احتیاط
و از جابر آورده که گفت نبیذ ساخته میشد براے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشک واگر نمی یافتند مشک را
نبیذ مے انداختند در ظرفے که از سنگ بودے و از بریده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکردم
من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نگرداند و هر مسکر حرام ست و در روایتے نهی میکردم من از اشربه
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشیدن آن را در هر ظروف غیر آنکه مسکر را منوشید این احادیث همه در مشکوٰة از مسلم آورده و
از اصحاب سنن نیز مانند آن آمده و باوجود آن عجب ست از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزے صحیح وارد نشده اما این را هیچکس دعوے نکرده و مذهب
نساخته تنفی آن براے چیست والله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و نهی براے رفتن در طلب علم و تملق در
علم و عقوبت معلمان جابر بر صبیان و دعاے فقر بر معلمان چیزے صحیح نشده و در باب اهل عراق و ستیزه کشریه
آورده العلم شجرة اصلها بمکة وفرعها بالمدینة واغصانها بالعراق وثمرها بخراسان و ورقها بالشام و گفته که روایت کرده
این حدیث را دارمی و بیان نکرده علت آنرا و در وے اسحق ست و مراو است مناکیر و نیز آورده اکثر الناس
علما اهل العراق واقلهم انتفاعاً به و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که فیه متروک و مجهول انتهی اما نهی براے رفتن
در طلب علم بیم در تنزیه شریعه احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت و امر خیر نه تخصیص بعلم یکے آنکه هر که پاے برهنه

جواز زیارت قبور

در بیان انتفاع اهل عراق بعلم

در سند وی مجهولی است و در ذم تعبد بے فقه آورده که لا خیر فی قراءة الا بتدبر ولا عبادة الا بفقه ومجلس فقیه خیر من عبادة
ستین سنة وگفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من
عبادة سنة و در اسناد وی هر دو متهم کاذب اند و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حمار است در طاحونه یعنی خر خراس و گفته که
روایت کرد این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت کرده این انیم بن حجا دیلمی و در ترغیب و در مذمت
علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران اند بر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطان را و مداخلت نکنند
دنیا را و چون اخلت کنند دنیا را و مخالطت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت
کرده این حدیث را حاکم و در اسناد وی متروک است و مجهول و عسکری آنرا بسند ضعیف از امیر المومنین علی نیز آورده
و ابو نعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل حدیث پس این حدیث
بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد
و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عد و احصاء و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی
علی ادناکم درین باب کفایت است و در ذم علمای سو که عمل نکنند و آن را وسیله دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز
احادیث بسیار آمده و آنکه در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال است
بران و الا اگر بر سلاطین روند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین بدنیا نفروشند مذموم
نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیحه درین باب وارد کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت
ملائکه قبور علما را چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعة آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بابی هریره فرمود
یا ابا هریرة تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند
ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا حدیثے برای
و عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب و در وی ابو هما است و تعقب کرده شده است که این را طریقے
دیگر نیز هست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزے ثابت نشده و الله اعلم بالصواب
در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تفرق
کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سرانجام است که متفرق شوند امت من بر هفتاد
و سه فرقه و در روایتے از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث
و از حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در ما بخطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود آلا و آگاه باشید
که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و سرانجام است که متفرق شوند این امت
بر هفتاد و سه و هفتاد و دو از آن در آتش و یکے در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرده در روایتے که بیرون آیند از امت من
اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وے رگے و نه مفصلے
مگر آنکه در می آید در وے و کلب بفتح لام علتے که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمرو ابن العاص آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آئینه بیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد

پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم نویسد حق تعالی برائت مر صبی را و برائت مر والدین او را و برائت مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد این حدیث جویباری ست که متهم ست بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم خدا و تمام انبیا مر معلمان را و دراز گردان عمرهاے ایشان را و برکت ده در کسبهاے ایشان و در بعض طرق آمده که سایه کن ایشان را در زیر سایهٔ خود در روزے که سایه نیست جز سایهٔ تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل ست ذهبی گفته که افترا کرده این را ابن فرجان و سیوطی گفته که این را شواهد ست والله اعلم و از عائشه رض مرفوعاً آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سزاوار ترین چیزے که گرفته شود بر وے اجر کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل و وے منکر ست ازین طریق والا این حدیث در صحیح بخاری ست که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد او رقیه ست و از ابن عمر رض آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از تعلیم و اذان با جرت و فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و گفته که جورقانی این حدیث را آورده و در اسناد وے دو کس اند متروک و در وے انقطاع نیز ست و تعقب کرده شده است که او را شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن

در بیان ذم و مدح جولاهگان

و در باب جولاهگان و ذم و مدح ایشان چیزے ثابت نشده هم در تنزیه الشریعة آورده که یخرج الدجال و معه سبعون الف حائک و گفته اند که ابو الفتح ازدی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة والمعلمین با حائکان و معلمان مشورت مکنید که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل ست و نیز آمده از طریق عبید الله بن زیادت که خداے تعالی سلب کرده است عقلهاے ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهاے ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است و وے روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت این احمد ست و از وے روایت کرده است دیلمی و در بعض طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وے محمد نامی ست که کذاب مجاهر بالفسق ست و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر ست و از حدیث ابن عباس رض آورده که هر که در یابد از شما زمانے را که طلب کنند حائکان علم را اگر بریزید و در روایتے آمده که ایشانند که بول کردند در کعبه و دزدیدند ریسمان مریم را و عمامهٔ یحیی را و در راه پرسید از ایشان مریم و نمودند او را غیر راه راست ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع ست و در تنزیه الشریعة گفته که لا تلعنوا الحاکة فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را دارمی از انس و در وے سوید ابن دقاق ست و در میزان گفته که روایت کرده است وے خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر ست و ابن حبان گفته که سوید ثقه است لیکن خطا میکند و غریب می آرد

در بیان انشاد شعر بعد از عشاء الخ

و در باب انشاد و شعر بعد از عشا و نگاه داشتن عرض باعطاے شعرا و ذم تعبد بے فقه و مذمت علما در باب این روز چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعة در انشاد و شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت شعر را بعد از عشاے اخیر قبول نکند خداے تعالی از وے نماز آن شب و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی در اسناد وے قزعه است و وے مضطرب الحدیث کثیر الخطاست و عاصم و وے مجهول ست و تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وے در مرتبهٔ حسن ست و در نگاه داشتن عرض باعطاے شعرا آورده که برّ الدین والدیه فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد شعرا یعنی اگر نه هر دو دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون بدهد مدح میکنند ایشان را و چون باعث برین اوست این مدح و ذم منسوب خواهد شد بوے و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وے ابراهیم ست و از طریق دیگر دیلمی هم روایت کرده

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خاتمة الطبع

بر مطبوعهٔ بار سوم سنه ۱۹۰۳ع

أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَمِعُوا أَيُّهَا الْغَافِلُونَ تَنَبَّهُوا

ایها الناس امدکے رونے دل وگوش جان وچشم توجه درکار ست ملاحظه رود که این چه کتاب ست وازکجاست فَانْظُرُوْا
كَيْفَ كَانَ شرح مفهوم ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيْهِ همچنین کتب می باشند که هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ شان انست
درینجا یک نکتهٔ باریک بدیدهٔ دل دیدنی ست که صفت آن متقین که بمفاد هدی للمتقین ازهمچو کتب هدایت ــــــے پذیرند
بلفظ وعبارت يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ تعبیر وتخصیص میفرماید لاجرم بمعنی وتخصیص این لفظ خاص توان رسید که از لفظ
يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ کدام ارباب مراد توانند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالے عزاسمهٗ مراد گرفته آید که خدا را
نادیده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیراکه بنا دیدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالاجماع از انبیا
واولیا واصفیا شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بجواب أَرِنِيْ لَنْ تَرَانِيْ شنید این معاینه چشم ظاهر درین
عالم ظاهر محال ست که میفرماید وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ الخ پس درین عالم صورت
چنین صورت ست که صورتش دیدن محال ست بلکه کلامش هم بے پرده نتوان شنید که گفته شده دانی بگوش
وچشم چرا پرده داده اند • بنگر بچشم عبرت وبشنو بگوش هوش • یعنی که پرده آمده واجب بگوش وچشم • گر بنگری
بهوش واگر بشنوی خموش • بے پرده دیدنش نتوان بل کلام هم • بے پرده نشنوند بو دیدهٔ گوش • معنی من وراء
حجاب همین بود • خود پردهٔ بدیدهٔ وگوش ست پرده پوش • لیراے ظهیر دیدن او کار دیده نیست •
بنگر بدیدهٔ دل وگوش دلش نیوش • لاجرم اگر از معنی یومنون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر
علے العموم در ندیدنش شریک غالب بالاتفاق اند هیچ فائدهٔ تخصیص ازین لفظ یافته نشد واگر بمعنے دیگر بدیدهٔ
دل نگاه کرده شود پس چنانکه بدیدهٔ ظاهر دیدنش محال ست همچنان بدیدهٔ باطن ندیدنش وغیبت او محال ست
که گفته شده بهر جا بنگری غیر از خدا نیست • ولیکن دیدهٔ ادراک وا نیست • کسے جو یا که یارمن کجا هست • کسے گویا
که یارمن کجا نیست • درین مقام اگر بدیدنش ومشاهده اش قائل نباشم در کلمهٔ شهادتم باطل مے شود
که نادیده را گواهی دادن وبشهادت برخاستن شهادت باطل ست که گفته شده هر که او را ندید در گفتو پوست
بشهادت بدانکه باطل گوست • قول صاحب نظر ببین چه نکوست • که بچشمان دل ببین جز دوست • هر چه بینی
بدانکه مظهر اوست • ونیز از همین مقام ست که تخصیص کرده شده هر چه بود در جهان صنعت پروردگار • جلوهٔ
صانع بدین هست در وآشکار • چشم کجا باشدت دیدهٔ معنی بیار • برگ درختان سبز در نظر هوشیار • هر ورقے
دفتریست معرفت کردگار • دریاب که درینصورت غیبت او محال ست تا درینصورت از تخصیص لفظ يُؤْمِنُوْنَ
بِالْغَيْبِ چه مراد توانند که آن حاضر وناظر همگی هیچ حال غائب نمیتواند شد نسبت لفظ غیب بجانب چنان حاضر

از ایشان کسیکه زنا کند با در خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که بکند این شنیعه را و متفرق شدند بنی اسرائیل بر هفتاد و دو ملت و متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش روند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بر آنم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن ماجه از عوف ابن مالک آورده که متفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکے در جنت و هفتاد در نار و متفرق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش و یکے در بهشت و سوگند بآن خدائے که تقاضے ذات محمد در دست قدرت اوست هر آئینه متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که متفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه از ابی داؤد و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که حدیث تفرق امت ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علے احدی او اثنتین و سبعین فرقة والنصاری کذلک و تفرق امتی علے ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که مانند این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر ست در اصول و تحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمرو عوف بن مالک و عن انس و جابر و ابی امامة و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمرو ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء و معویه و واثلة انتهی و بالجمله این حدیثی ست که طرق آن بسیار ست و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده نه بر هفتاد و دو و الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد و یک فرقه و امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکے و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزے ثابت نشد یعنے آنچه ثابت شد افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض نسخ متن بجاے لفظ دو سه واقع ست اگر اینچنین ست کلام مصنف محل سخن ست چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکنون بدانکه در شرح این حدیث گفته اند که مراد با مت امت اجابت ست یعنے آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را از آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی ست نه امت دعوت چه دعوت و بعثت او صلے الله علیه و آله وسلم بر کافهٔ ناس ست و شک نیست که تفرق کافهٔ ناس زیاده برین عدد ست و مراد بلوغ باین عدد ست و تواند که در وقتے زیادت ازان نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد ست و الا در فروع و احکام فقهیه بیشتر ازان ست و مراد بدخول نار و نجات ازان بجهت عقیده است نه عمل و الا دخول فرقهٔ ناجیه در نار بجزاے عمل نیز جائز ست و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر بر آنها لازم آمده و درین مقام مقال بسیار ست والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع والمآل و صلے الله علے السید المصطفی الامین محمد و آله و صحبه اتباعه اجمعین و هذا آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشر و الف والحمد لله.

مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ اللهم یا ذا الفضل العظیم نسالک ان تخصنا بفضلک وکرمک رحیم انک انت العزیز الحکیم
انتهی پس ازین فقرهٔ اخیر از لفظ اگرچه توان دانست که فقرهٔ واضح تر پدید است که مینوا نموده شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند
وبعد این فقره که طلب دعا ازان ذو الفضل العظیم است آنهم همین استدعاست که یارب بتخصیص فضیلت بر پیشینیان مخصوص
گردان کما هو ظاهره و باهره پس مرتبهٔ سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیداست که باشد فرق
ثانی به از اول و کشف این نکته بملاحظه بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبدلان معنی فهم منکشف میشود که چه قدرها
افراط و تفریط ها متن را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجهٔ قبول دعاے حضرت شارح
علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نسئلک بالا مرقوم ست یختص برحمته من یشاء
و الله ذو الفضل العظیم پس چنانکه معرفت صانع از صنعت ست همچنان قدر و مرتبهٔ صنعت از صانع توان دانست
و مرتبهٔ این تصنیف از مصنف توان دید که از کجا مرتبهٔ تبحر و توغل و تنقیح و تدقیق و تحقیق مصنف ازین تصنیف
سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجیها بنام محقق ملقب برآورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشتی نمونه از
جمله تصنیفات اوست کمتر کتابی از دینیات و ... والهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در و سندے وا ... و تائیدی از قول محقق علیه الرحمة ننموده است و آنچه جداگانه
تصانیف مبسوطه دفتر دفتر منتهابرجان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری دوامی و ابدی ست محتاج
بیان ننموده است که عیان ست پس اکنون بمغز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضاے طبیعی جمیع صاحب طبعان
طباع ست که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم برآورده تمام اوقات فرصت را بهمین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند
باین یادگارے و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان نتواند بود حتی که ازین کاتب الحروف
باهمه هیچمدانی و بے استعدادی و کم فرصتی و بیمایگیها دفتر ها چون نامهٔ خودم سیاه گردانیده اند پس هیچ
تصنیفات و خامه فرسائیها که هر نفس بشر را بقدر استعداد معلومات خویش تقاضای جبلی و طبیعی می باشد که گفتن چند
شعر مقالات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بروز آورده و مصارف خطیر بقدر مقدور خود ها محض بامید آخر
صرف کرده صحبتهاے مشاعره و مناظره گرم می کنند فکیف که ... فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین
تصنیفات و تالیفات مبسوطه غذاے روح شان ست ... میروند که بغذاے روح خود پرداخته اند ازینجاست که هزاران ... بکشند در ین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار برده اند چه کار
از غایت بسط بجز مسوده اولی نوبت بصاف کردن مسوده ... مبسوطه بعبارات مغلق و دقیق دفترها بوده اند که اکثری را
ناتمام ماندواز دیدن حجم تصانیف آنها روح بر تن می لرزد که باین ... تصنیف نرسیده است که عمر مصنف بتکمیل رسید و مسوده
که صدها تصانیف پیشینیان رایگان و ضائع شده باشند که هنوز کسی را ... بسیط عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد آنجاست
بسی جان بلب آمد که هر و کس نگریست . باری بارفت مصنفان سابق ... آنها خبری نموده باشد اگر سنه خفته کس ندانست که کیست
بمضامین و عبارات مغلق و دشوار فهم که ازان افاده هر عامی دشوار ... از ان لاحق چندان ثابت نیست که بضیافت روح خود
نه محض برجان خلائق بلکه برجان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی ... اضافه کردند و اکثر ناتمام گذاشتند بل منتهاے اهل مطبع
اخلاق و تصانیف دقیق و دشوار فهم را بعبارات سلیس ... خیر عام فهم ... جاری ست که بمصارف کثیره و مجاهدات خطیر انفع متون
بصرف کاغذ در ... و شهره و ترجمه ... نقطه ... اشتغال

وناظر چون صادق مے تواند آمد کہ گفتہ شدست ہو الاول ہو الآخر ہو الظاہر ہو الباطن + کجا چشمے کہ من بینم عجب
افتادہ است مشکلہا + پس ازینجا بجان سخن توان رسید و باید فہمید و سنجید و پنبۂ غفلت از گوش دل بایکشید
وبجان و دل فدائے این نکتہ باید گردید و بکمال افتخار بر خود باید بالید کہ این تشریف خاص برائے ما مردم متاخرین امت محمدی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خاص ست و حصۂ ما و شماست کہ در غیبت حبیب او صلے اللہ علیہ آلہ وسلم نادیدہ غائبانہ ایمان آوردہ ایم
پس محالا از لفظ بِالْغَيْبِ غیبت حبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برائے ما مردم متاخرین
امت ست آنہا کہ بچشم دیدند و معائنۂ جمال جہان آرائے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف شدہ معجزات نمایان متواتر
دیدہ ایمان آوردند چہ کار کردند کہ دیدہ دیدہ است کہ دیوانۂ دیدار شدہ است + دل چہ دیدہ است کہ نادیدہ گرفتار شدہ است
آنہا کہ بدیدۂ ظاہر دیدند خود ظاہر کہ چہ کفر و نفاق ورزیدند کہ مصداق اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گردیدند
وما مردم کہ غائبانہ بدیدۂ دل دیدیم چنان غائبانہ بدو گرویدیم کہ مصداق یومنون بالغیب گردیدیم پس بدین معنے
این تخصیص لفظ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ ملاحظہ رود کہ بر متاخرین است بچہ قوت صادق می آید و درست می نشیند کہ غائبانہ ایمان
آوردہ اند و اینقدر در ایمان کامل راسخ بودہ در تقویت دین محمدی از مجاہدات جانی و مالی و تائیدات روحانی و قلمی
وکتابی روز بروز قرناً بعد قرنٍ ترقیہا افزودہ اند و می افزایند کہ بلقب رَاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ ملقب شدند کہ بعد
علم الہی علمائے کاملین امت را در علم تاویلات کلام الہی تخصیص بخشیدہ می فرماید کہ لَا يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ وَ
الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ ازینجاست کہ اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ آمدہ است کہ وارث انبیا خویشانند و علما
وارثان ایشانند + و نیز ازہمین مقام توان دانست کہ وارد ست عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ امتحان معنی
این حدیث از شمس تبریز کہ یکے از درویشان علمائے باطنی این امت ست چنان در کتاب تذکرۃ الاولیا دیدہ شد کہ بلفظ
قُمْ بِاِذْنِيْ مردہ را از قبر زندہ برآورد کہ علمائے شریعت ظاہر برمز الہی نرسیدہ در مقام شریعت ظاہر پوست کشیدند کہ
حکایت واضح مع تصویر منسلخ در کتاب مجالس العشاق دیدہ شد اینجا مراد از ہمہ بیان اینست کہ از ہمین زمرۂ متاخرین
مصداق يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ شارح و ماتن این کتاب علیہما الرحمۃ بودہ اند کہ صفت و مرتبہ مصنف ماتن این کتاب خود
شارح این کتاب در صفحۂ سوم این کتاب بتصریح نام بنام تا ہفت پشت افادہ می فرماید کہ بمقام فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ
نور علے نور توان گفت اکنون اندکے از مرتبۂ شارح این کتاب کہ در زمرۂ متاخرین بر متقدمین و سابقین سبقت
بردہ است توان شنید کہ ظہیر را حد بیان آن نیست بلکہ مشک آنست کہ خود ببوید نہ کہ عطار گوید ازینجاست کہ در صفحۂ دوم
دیباچۂ ہمین کتاب بے اختیار کلمۂ حق از زبان عبد الحق محقق دہلوی علیہ الرحمۃ کہ شارح این کتاب ست بزبان خامہ
وازخامہ بنامہ رسیدہ کہ در مقام سپاس ایزدی نہ معاذ اللہ در مقام تعلی خود دعائیہ افادہ می فرمایند کہ بعبارۂ نوشتنش
ودرین مقام مناسب مقام نمود وَهِيَ هٰذَا در سطر دوازدہم صفحۂ دوم این عبارت ست کہ از نظر تحقیق و از روے
انصاف تمامہ این طوائف را کہ حامل الویۂ علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دیگر منتی ثابت و
بر دیگران کہ نعمت خواران مائدۂ فضل و افادہ و ریزہ چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی
لازم و باین حیثیت پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشند و پسینیان را اعتراف بفضل و رعایت ادب نسبت بایشان
واجب اگرچہ تواند کہ بعضے پسینان بہرہ از حصۂ سبقت و قدرت از بعض پیشینیان درگذرند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَشَاءُ

قیمت	نام کتاب
۵/ پ	رسالہ خلاصۃ المسائل - نماز روزے کے مسائل اور زکوٰۃ اور نکاح و طلاق و عتاق کے احکام اور خرید و فروخت و کفالت و ضمانت وغیرہ کے جواز و عدم جواز کی صورتیں اُردو میں مفصل بیان کیا ہے مع حواشی مفیدہ از جناب مولوی امیر علی صاحب مترجم فتاوائے عالمگیریہ و ہدایہ و مصنف تفسیر مواہب الرحمٰن۔
عا ۱۲/ پ	نفع المدایہ ترجمۂ شرح وقایہ اُردو - ہر چہار جلد یکجائی [illegible] نظامی کاغذ سفید۔
۳/	قاآن [illegible] مری منظوم - مسائل فقہیہ از محمد خان قندھاری
۸/	لاجرم [illegible] قلین - مسائل دینیہ۔
۱/	توان [illegible] فقہ - مسائل مشکلۂ فقہ از مولوی ابراہیم حسین خروا [illegible] صاحب بنگلوری۔
۱/ ۶	جواب السائلین - بطور استفتا۔
۱۴/	کنز الدقائق - اُردو ترجمہ از مولوی محمد سلطان خان۔
۴/۳	چہل مسائل فقہ - از مولوی ابراہیم حسین بنگلوری۔
۱۰/	اشرف المسائل - از مولوی اشرف علی خان۔
۱/	رسالہ تجہیز و تکفین میت - از محمد عمر۔
	کتب فقہ عربی
عا/ پ	ابوالمکارم - شرح مختصر وقایہ از عبداللہ بن محمد معروف۔
۱/	مبادی الاصول مصنفہ مولانا ابی المنصور الحسن بن یوسف
۸ عا/ پ	برجندی - شرح مختصر وقایہ از مولانا عبدالعلی نہایت معتبر شرح ہے۔
۱۱ عہ/ پ	کنز الدقائق - عربی کلان۔
عا/ پ	جامع الرموز - شرح مختصر وقایہ از ملا شمس محمد قہستانی متداول۔
	فتح القدیر - بقلم جلی ہدایہ اور بقلم مناسب حاشیہ فتح القدیر از امام کمال الدین بن الہمام نہایت مستند باعتبار شرح مشہور و معروف اور آخر میں تکملہ زین الدین آفندی کامل چہار جلد ضخیم بتفصیل ذیل۔

قیمت	نام کتاب
عسہ	فتح القدیر کاغذ سفید گندہ۔
وسہ	ایضاً - کاغذ حنائی۔
عہ پ	ہدایہ بحاشیہ جدید نہایت عمدہ زوائد و فوائد محشی مولانا محمد حسن سنبھلی مرحوم ہر چہار جلد کامل دو مجلدات میں بشرح ذیل۔
صہ/ پ	۱۔ جلدین اولین عبادات۔
۸ عہ/ پ	۲۔ جلدین آخرین معاملات۔
عہ پ	فتاوائے عالمگیری - ہر چہار جلد کامل در سہ جلد کاغذ حنائی و سفید۔
۸ عہ/ پ	ہدایہ مع شرح الکفایہ - از سید جلال الدین کرلانی بہت معروف و مستند متداول چار جلد میں اس شرح ہدایہ پر حاشیہ بہت مستند لکھے گئے ہیں کاغذ سفید کامل و بتفصیل ذیل۔
۱۲ سے/ پ	ایضاً - جلد اول و ثانی تا آخر نکاح۔
۱۲ سے/ پ	ایضاً - جلد سوم و چہارم تا آخر کتاب۔
صہ/ پ	فتاوائے قاضیخان مع سراجیہ - از امام قاضی حسن بن منصور قاضی خان مستند معتمد معروف متداول دو مجلد کامل
عا پ	شرح وقایہ - از امام صدر الشریعۃ جلی قلم مع کامل حاشیہ ذخیرۃ العقبیٰ از یوسف ابن جنید چلپی داخل درس تقطیع کلان خوشخط و صحیح کاغذ سفید۔
۱۴ عصہ/ پ	ایضاً - کاغذ حنائی۔
۸/	شرح وقایۂ خورد - مع دائرۂ ہندیہ متوسط قلم۔
۱۴ عا/ پ	ذخیرۃ العقبیٰ - حاشیۂ شرح وقایہ از یوسف بن جنید چلپی متداول معروف۔
سے/ پ	اشباہ و النظائر - مع شرح حموی معروف مستند متداول
عصہ/ پ	ملا مسکین - از بیوع تا وصایا محشی جدید۔
۸/	کنز الدقائق محشی متداول درسی کتاب
۱۴ عصہ	شرح الیاس - شرح مختصر وقایہ از شیخ محمود بن الیاس مکمل یکجائی۔

ومصارف تصحیح کاپی وپروف خود ظاهر که چه دقتها ومصارفت بکار برده ... تا یا بمبسوطه گران بها از ان تعرض بازار
وا زبازار می کنند که بنا بر انتفاع عام هر واینده را بهای پیشین می فروشند لیس منه ... پذیری بافادهٔ عام وصورت بقای دوامی وخیر
جاری ابدی وباقی بدولت مطبع ست نه از تصانیف مصنفان که بدعوت روح وراحت نفس خود مدت العمر خود صرف کردند خصوصا
حال این مطبع اوده اخبار ظاهر وهویداست که بهمین کتب مبسوطه دینیه بشرح وترجمه وتصحیح وتحشی چه مصارف خطیر بکار برده
بانتفاع عام عرض بازار راست واین خود معلوم ست که بشرح وتوضیح یک ورق اقل مرتبه کم از ده ورق صرف نمیشود فکیف که همچو متون
مبسوطه که نمونهٔ آن یکی همین کتاب خاص ست که خود مصنف شارح بعذر طوالت وبسط تمام معترف بوده وعمر عزیز خود را باختصار وانتخاب
این کافی ووافی ندانسته بفرزند دلبند نور البصر خود که نور الحق نام ست در صفحهٔ چهارم سطر چهاردهم همین کتاب باین عبارت وصیت می نماید
که اگر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی ست اقتصار کنند وبه تخریج احادیث تعرض نمایند در فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی گردد نیم
... دراصل مقصود کافی وبه بیان اثبات آن وافی ومن وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش بینش نور الحق معه
مانی ومقصود دلی من ست که اگر وقت من تنگی آید وفرصت آن نشد وسعادت این کار گردد واین مهم را صورت دهد وانه ابن
التوفیق انتهی پس ازینجا بدیدهٔ انصاف بتخصیص این مطبع خاص اوده اخبار توان رسید که بلا مبالغه وتصنع التماس میرود و قدر
احیای اموات نامهای مصنفان نامی همین مطبع اوده اخبار خاص ست که تا هر منافع مطبع کمتر نیست احیای نامهای مصنفین وانتفاع
وافادهٔ عام بیشتر ازینجاست که بشرح وترجمه وتحشی واز عربی بفارسی وانفارسی به اردو واز اردو بنظم وانتخاب ملاحظه رود که چه
قدر دقت ومشقت ومجاهدات ودماغ سوزیها درکار می باشد پس مصارف این را ملاحظه رود وچنین ارباب صاحبان
فضائل وکمالات را خصوصا درچنین زمانهٔ قحط الکمال بهم رسانید به انصاف درکارست که چه مجاهدات وچه مصارف می خواهد
همچنین کارا هم که مصنف این کتاب مدت العمر خود کافی ندانسته بفرزند دلبند خود وصیت می نویسد که از وهم ممکن نشد ودرین مطبع
چنان به تکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند ارجمند برای اقتصار وانتخاب بود که صورت نبست ودرین مطبع بشرح وبسط
تمام بانجام رسید واز یک نسخه بهزاران کشید وبرفهم چنان نزدیک گردید که مثل کتاب مبسوطه مدارج النبوة که از همین مصنف خاص است
بشرح وترجمهٔ اردو عام فهم به ترتیب داده از غایت بسط بدو جلد انجامید وده هزاران نسخه بطبع درآورده وقف عام کرد که محتاج
بیان نبوده است نام این کتاب که شرح مدارج النبوة به اردوست مناهج النبوة ست پس
انصاف درکارست که کاری که جرأت مصنف کتاب با نعیش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید اختصار بفرزندش رسید
از وهم باوجود وصیت پدری باختصار صورت نه بست ودرین مطبع بدون وصیت بچنان طوالت وشرح وترجمه انطباع وتکثیر
به تکمیل رسید پس ملاحظه رود که درچو کارنامها نظر برمنافع مطبع ست یا منافع عام واحیای نام مصنفین مقام ست لاجرم درین تخصیص
خاص مستثنی وخاص درین مطبع محتاج بیان نبوده است خصوصا درینولیات واشاعت وتصحیح وترجمه وتشریح وتنقیح وتحشی واشاعت
وتسهیل وارزانی کتب دینیات اسلام این محض رحمت شاملهٔ الهی توان گفت که مانند باران رحمت بی حسابش همه جا رسیده پس
این رتبه دیگر مطابع قلیل البضاعت را کی نصیب ست که همه جا لالهٔ نفع خود است نه بر نفع عام وبقا واحیای نامهای سابقین
فانظروا کیف کان کذا هٰذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب شرح سفر السعادت بار سوم بماه جون ... [illegible] مطبع ... [illegible]

نام کتاب	قیمت
مستخلص الحقائق - شرح کنز الدقائق مشہور متداول	عصہ
عینی شرح کنز الدقائق - محشی ہر چہار جلد معروف متداول دو مجلد میں -	[illegible]
۱- جلدین اولین مجلدات میں -	[illegible]
۲- جلدین آخرین مجلدات میں -	[illegible]
در مختار - شرح تنویر الابصار معتبر فتاوے مؤلفہ محمد علاؤ الدین الحصکفی بن شیخ علی چار جلدین یکجائی یعنے جلد اول کتاب الطہارت سے کتاب الحج تک جلد دوم کتاب النکاح سے کتاب الوقف تک جلد سوم کتاب البیوع سے کتاب الرجوع فی الہبۃ تک - جلد چہارم - کتاب الاجارۃ سے تا مسائل شتی -	[illegible] پ
مختصر وقایہ محشی - از امام صدر الشریعۃ درسی متداول	۹ر
عمدۃ البضاعۃ - فی مسائل الرضاعۃ از مولوی تراب علی مرحوم -	۹ پائی
قدوری محشی - تالیف امام ابو الحسن درسی متداول	۸ر

کتب حدیث فارسی

نام کتاب	قیمت
اشعۃ اللمعات حامل المتن - شرح مشکوۃ از مولانا عبد الحق محدث دہلوی - چار مجلدات میں پوری شرح مع ترجمہ کاغذ سفید حنائی -	[illegible] پ

کتب حدیث اردو

نام کتاب	قیمت
مظاہر حق - ترجمہ مشکوۃ المصابیح مترجمہ جناب مولانا محمد قطب الدین دہلوی مرحوم و مشہور کامل چار جلد میں ہر جا حامل المتن یعنی اول عبارت عربی حدیث کی بعدہ اسکا ترجمہ اردو میں کاغذ سفید گندہ -	[illegible] پ
ایضاً - کاغذ حنائی و سفید معمولی -	[illegible] پ
زاد سبیل آخرت - مؤلفہ خان بہادر ڈپٹی سید اولاد حسین صاحب رضوی سی - آئی - ای پنشنر افسر ملقب بہ شیر قیصر ہند -	۱۴ر پ

نام کتاب	قیمت
تحفۃ الاخیار - ترجمہ اردو مشارق الانوار مترجمہ مولوی خرم علی - کاغذ سفید حنائی -	[illegible] پ
ترجمہ جامع ترمذی - حامل المتن جلد اول مترجمہ مولوی محمد احمد انصاری لاہوری کاغذ سفید حنائی -	[illegible] پ
ایضاً - جلد دوم کاغذ سفید حنائی -	[illegible] پ

کتب حدیث [illegible]

نام کتاب	قیمت
تیسیر الوصول الی احادیث جامع الاصول - تالیف شیخ عبد الرحمن بن علی زبیدی معروف -	[illegible] پ
جامع ترمذی - امام ابو عیسی صحاح ستہ میں سے معروف مع رسالہ اصول حدیث جرجانی و شمائل ترمذی جدید	[illegible] پ
قسطلانی - شہاب الدین قسطلانی کی شرح صحیح البخاری مسمی بارشاد الساری معروف بہ قسطلانی دس مجلدات میں پوری شرح خط نسخ کاغذ سفید ولایتی گندہ -	[illegible] پ
سنن ابی داؤد - ہر چہار جلد کامل دو جلد میں امام سلیمان بن اشعث داخل صحاح ستہ معروف جدید الطبع	[illegible] پ
سنن ابن ماجہ محشی مع شرح مفتاح الحاجۃ از مولانا شیخ محمد بن عبد اللہ مطبوعہ [illegible]	[illegible] پ
دلائل الخیرات - با ترجمہ فارسی و اسماء متبرکہ و خواص اسماء حسنی معروف -	[illegible]
زاد السبیل الی الجنۃ و السلسبیل - ذخیرہ احادیث از مولانا غلام یحیی -	[illegible]
عناصر الخیرات - با ترجمہ اردو از حکیم ناصر علی صاحب آروی بے نقط درود کا مجموعہ -	۱۱ر

کتب تفسیر فارسی

نام کتاب	قیمت
تفسیر حسینی - از ملا حسین واعظ مشہور متداول پوری تفسیر خوشخط کاغذ سفید گندہ -	[illegible]
ایضاً کاغذ حنائی -	[illegible]